



کدی الہمی
بہشت

دائره

کمدی الهمی



کمدی الہی - بہشت
اثر داتہ آلیگیری
ترجمہ شجاع الدین شفا
چاپ ششم : ۱۳۷۸
چاپ ہفتم : ۱۳۷۸
چاپ و صحافی : چاپخانہ سپہر، تہران
تیراژ : ۲۰۰۰ نسخہ
حق چاپ محفوظ است.

ISBN 964-00-0444-8 (3vol.set)

ISBN 964-00-0435-9 (vol.3)

شابک ۸-۰۴۴۴-۰۰-۹۶۴ (دورہ ۲ جلدی)

شابک ۹-۰۴۳۵-۰۰-۹۶۴ (جلد سوم)

مؤسسہ اتشارات امیرکبیر تہران، خیابان بہارستان پلاک ۴۸۹

دانتہ آلیگیری

Dante Alighieri

کمدی الہی

La Divina Commedia

* * *

PARADISO

ترجمہ از متن ایتالیائی ، با مقدمہ و شرح و حواشی و فہرست اعلام ، از

شجاع الدین شفا

با یک تابلو قلمی دانتہ ، یک تابلو از ساندرو بوتیچلی S . Botticelli ،

۱۵ تابلو از گوستاو دورہ Gustave Dore ، و یک نقشہ .



قدیمترین تصویر چاپی داتنه ، مربوط به سال ۱۵۶۴ میلادی
 نقل از صفحه اول «کمدی الهی» داتنه الیگیری» چاپ شهر ونیز ، ایتالیا ،
 موسسه Sessa di Venezia ، سال ۱۵۶۴

این تصویر از روی کراور چاپی کتاب «کمدی الهی» چاپ «نورینوی» ایتالیا ، که توسط «کارلو استایتر» استاد ادبیات ایتالیائی و داتنه شناس معروف معاصر بوسیله موسسه مطبوعاتی «پراویا» در نورینوو میلان منتشر شده ، نقل شده است . اصل این کتاب در «کتابخانه کلیسای کاتولیک» تهران است .

فهرست مطالب

مقدمه :

صفحه	
۱۰۱۳	سفرنامه بهشت
۱۰۳۳	سفر آسمان ، افلاك ، ملائك ، در ادبيات ايران- آسمان و ملائك در قرآن
۱۰۴۱	نظری به «ارداویراف نامه» ، کمدی الهی ایرانی
۱۰۴۷	«بهشت» در معتقدات مختلف بشری
۱۰۴۸	بهشت در عقاید اساطیری کهن : مصری ، کلدانی و آشوری ، فینیقی ، یونانی ، ژرمنی ، هندی ، چینی ، ژاپنی
۱۰۵۷	بهشت در آئین یهود
۱۰۶۳	بهشت در آئین زرتشتی
۱۰۷۱	بهشت در آئین مانوی
۱۰۷۷	بهشت در اسلام
۱۰۸۰	بهشت در مسیحیت
۱۰۸۸	«بهشت» داتنه از نظر «سمبولیک»
۱۱۰۲	داتنه و حافظ : تحلیلی از سفر بهشت
۱۱۰۸	چند کلمه در باره ترجمه فارسی «کمدی الهی»
۱۱۱۹	مراجع متن و مقدمه و حواشی این کتاب

متن کتاب

<u>صفحه</u>	
۱۱۳۱	سرود اول - مقدمه بهت
۱۱۳۳	متن سرود
۱۱۴۳	سرود دوم - آسمان اول : فلک ماه - ارواحی که در ایفای نذور خود کوتاهی کرده‌اند
۱۱۴۵	متن سرود
۱۱۵۴	سرود سوم - آسمان اول : فلک ماه - ارواحی که در ایفای نذور خود کوتاهی کرده‌اند
۱۱۵۶	متن سرود
۱۱۶۶	سرود چهارم - آسمان اول : فلک ماه - ارواحی که در ایفای نذور خود کوتاهی کرده‌اند
۱۱۶۷	متن سرود
	سرود پنجم - آسمان اول : فلک ماه - ارواحی که در ایفای نذور خود کوتاهی کرده‌اند
۱۱۷۶	آسمان دوم : فلک عطارد - ارواح کوشا و نکوکار
۱۱۷۹	متن سرود
۱۱۸۹	سرود ششم - آسمان دوم : فلک عطارد - ارواح کوشا و نکوکار
۱۱۹۱	متن سرود
۱۲۰۷	سرود هفتم - آسمان دوم : فلک عطارد - ارواح کوشا و نکوکار
۱۲۰۸	متن سرود
۱۲۱۸	سرود هشتم - آسمان سوم : فلک زهره - ارواح عاشق
۱۲۲۰	متن سرود
۱۲۳۵	سرود نهم - آسمان سوم : فلک زهره - ارواح عاشق
۱۲۳۶	متن سرود
۱۲۴۹	سرود دهم - آسمان چهارم : فلک خورشید - ارواح فقها و متألّهین
۱۲۵۱	متن سرود
۱۲۶۶	سرود یازدهم - آسمان چهارم : فلک خورشید - ارواح فقها و متألّهین
۱۲۶۷	متن سرود
۱۲۷۸	سرود دوازدهم - آسمان چهارم : فلک خورشید - ارواح فقها و متألّهین
۱۲۷۹	متن سرود
۱۲۹۴	سرود سیزدهم - آسمان چهارم : فلک خورشید - ارواح فقها و متألّهین
۱۲۹۵	متن سرود

<u>صفحه</u>	
	سرود چهاردهم - آسمان چهارم : فلک خورشید - ارواح قفا و متألوفین
۱۳۰۷	آسمان پنجم : فلک مریخ - شهواران مسیح
۱۳۱۰	متن سرود
۱۳۲۴	سرود پانزدهم - آسمان پنجم : فلک مریخ - شهواران مسیح
۱۳۲۵	متن سرود
۱۳۳۸	سرود شانزدهم - آسمان پنجم : فلک مریخ - شهواران مسیح
۱۳۳۹	متن سرود
۱۳۵۵	سرود هفدهم - آسمان پنجم : فلک مریخ - شهواران مسیح
۱۳۵۶	متن سرود
	سرود هیجدهم - آسمان پنجم : فلک مریخ - شهواران مسیح
۱۳۶۹	آسمان ششم : فلک مشتری - شاهان دادگستر و خردمند
۱۳۷۱	متن سرود
۱۳۸۸	سرود نوزدهم - آسمان ششم : فلک مشتری - شاهان دادگستر و خردمند
۱۳۸۹	متن سرود
۱۴۰۵	سرود بیستم - آسمان ششم : فلک مشتری - شاهان دادگستر و خردمند
۱۴۰۶	متن سرود
۱۴۱۹	سرود بیست و یکم - آسمان هفتم : فلک زحل - ارواح مجذوب
۱۴۲۱	متن سرود
	سرود بیست و دوم - آسمان هفتم : فلک زحل - ارواح مجذوب
۱۴۳۴	آسمان هشتم : فلک نوابت
۱۴۳۵	متن سرود
۱۴۴۹	سرود بیست و سوم - آسمان هشتم : فلک نوابت - پیروزی مسیح و مردم
۱۴۵۲	متن سرود
۱۴۶۴	سرود بیست و چهارم - آسمان هشتم : فلک نوابت - مظهر ایمان
۱۴۶۵	متن سرود
۱۴۸۰	سرود بیست و پنجم - آسمان هشتم : فلک نوابت - مظهر امید
۱۴۸۱	متن سرود
۱۴۹۷	سرود بیست و ششم - آسمان هشتم : فلک نوابت - یوحنا ، مظهر احسان
۱۴۹۸	متن سرود
	سرود بیست و هفتم - آسمان هشتم : فلک نوابت
۱۵۰۳	آسمان نهم : فلک بلورین (فلک الافلاک)
۱۵۰۴	متن سرود

صفحه	
۱۵۳۱	سرود بیست و هشتم - آسمان نهم : فلك الافلاك - فرشتگان
۱۵۳۶	متن سرود
۱۵۵۰	سرود بیست و نهم - آسمان نهم : فلك الافلاك - فرشتگان
۱۵۵۱	متن سرود
۱۵۶۶	سرود سی ام - عرش الهی ؛ خدا ، فرشتگان ، ارواح بهشتی
۱۵۶۸	متن سرود
۱۵۸۳	سرود سی و یکم - عرش الهی ؛ خدا ، فرشتگان ، ارواح بهشتی
۱۵۸۵	متن سرود
۱۵۹۹	سرود سی و دوم - عرش الهی ؛ خدا ، فرشتگان ، ارواح بهشتی
۱۶۰۱	متن سرود
۱۶۱۹	سرود سی و سوم - عرش الهی ؛ خدا
۱۶۲۱	متن سرود
۱۶۳۷	فهرست اعلام

فهرست تصاویر

صفحه

مقدمه

ز	داتنه ، تصویر قدیمی از سال ۱۵۶۴ میلادی
۱۱۲۹	نقشه جغرافیائی «بهشت» داتنه

متن کتاب

	(۱۵ تابلو از «گوستاودوره» نقاش ومجسمساز بزرگ قرن نوزدهم فرانسه)
۱۱۵۷	ارواحی چند را دیدم که آماده سخن گفتن مینمودند
۱۱۸۵	بیش از هزار روح بهشتی بجانب ما آمدند
۱۲۲۵	« ... از همانوقت تاج پادشاهی سرزمینی که دایوب سیرایش میکند بر سرم میدرخشید ،
۱۲۸۷	هر دو حلقه این گلهای جاودانی ارواح بهشتی پیرامون ما در گردش بودند
۱۳۱۷	دیدم که همراه با بانوی خویش در طریق سعادت ربانی بمرحله‌ای بالاتر رفته بودم
۱۳۱۹	زیرا که دردل این فروغ خیره کننده ، مسیح چون برقی میدرخشید
	... اما ضرور بود که فلوزانس درآخرین روزهای آرامش خود قربانیی بدان سنگه نیم-
۱۳۵۳	شکسته دهد که نگاهبان پل است
۱۳۷۹	در این فروغها ارواح بهشتی سرود خوانان بهرجانب در پرواز بودند
۱۳۹۱	دربرابرمن تصویر زیبایی که از اجتماع ارواح بهشتی پدید آمده بودگشوده بال هویدا بود
۱۴۰۷	جمله این فروغهای زنده که درخششی قرون یافته بودند بخواندن سرودهایی ملکونی پرداختند
۱۴۲۵	در تلالو این ارواحی که با یکدیگر بدانجاآمدند ، وضعی چنین دیدم

- ۱۴۹۹ خاطر آسوده دار که بینائیت با آنکه خلل یافته از میان برفته است
- ۱۵۱۵ بریدر ، بریسر ، بروح القدس ثنا باد
- ۱۵۴۳ حلقه‌ها را دیدم که چونانکه از آهنی مذاب شراره برآید ، شراره برافشانند
- ۱۵۸۷ داته و بناتریس در عرش اعلی . طرح معروف « بوتیجلی »
- ۱۶۲۹ پراکنندگان عالم آفرینش را در کتابی که عشق شیرازه اوراقش بود بهم پیوسته دیدم

مقدمه

سفر نامه بهشت - سفر آسمان، افلاك و ملائڪ در ادبيات
ايران - افلاك و فرشتگان در اسلام - نظري به «ارداويراف نامه»
كمدي الهی ايراني - بهشت در معتقدات مختلف بشری - بهشت
در مذاهب اساطیری کهن - بهشت در آئين يهود - بهشت در آئينهای
زرتشتی و مانوی - بهشت در اسلام - بهشت در مسيحيت -
بهشت داتنه از نظر «سمبوليك» - داتنه و حافظ: تحلیلی از
سفر بهشت - کلامی چند درباره ترجمه فارسی «كمدي الهی»

« سفرنامه » بهشت

پس از پایان مرحله «برزخی» سفر دورودراز دانته در دیار جاوید ، اینک نوبت سومین و آخرین قسمت این سفر یعنی «بهشت» رسیده است . دانته این سفر را بهنگام نیمروز از نخستین منزل آن یعنی از « بهشت زمینی » آغاز میکند ، ولی معلوم نیست که چه وقت آنرا پایان میرساند ، زیرا که این بار وی از دایره «زمان و مکان» بیرون می رود و پای به «لابتاهی» و «ابدیت» میگذارد که آنرا آغاز و انجامی نیست ، و در آخرین منزل این سفر حتی از «عالم افلاک» نیز که تاحدی نشان از «مکان» میدهند اثری نمیماند .

اما این سومین مرحله سفر بسیار بزرگتر از آن دو قسمت دیگر است ، زیرا که دوثلث اول سفر او ، یا در دره دوزخ و یا در کوه برزخ گذشته بود که عمق یکی از آن دو نیمی از کره زمین را شامل میشد و ارتفاع آن دیگری ازین نیم هم کمتر بود ، اما این ثلث سومین در عالم پیکران افلاک میگذرد که کره زمین مجموعاً در برابرش ذره‌ای ناچیز یش نیست .

برای همراهی بادانته در این سومین و مهمترین مرحله سفر آن جهانی‌او ، باید پیش از هر چیز باوضع افلاک و نظریه‌های که قدما در باره زمین و آسمانها داشتند آشنا شد ، زیرا سراسر « بهشت » در کمندی الهی باین « نظریه فلکی » بستگی دارد . این همان « هیئت هفت فلکی » قدیم است که هزاران سال کم‌وبیش مورد قبول بشر بوده و منجمله تقریباً همه آنچه در عالم علم و ادب ایران درین باره گفته شده بهمین نظریه مربوط است .

اساس علم هیئت در اروپا و در دنیای اسلامی تا چهار صدسال پیش که « کپرنیکوس » Copernicus کتاب معروف خود *De orbium coelestium revolutionibus* را انتشار داد (سال ۱۵۴۳) و در آن ثابت کرد که خورشید مرکز منظومه شمسی است، بر نظریه قدیم کلدانی و یونانی و مخصوصاً نظریه فلکی بطلمیوس (Ptolemeus) متکی بود که بموجب آن زمین مرکز ثابت جهان است و افلاک در پیرامونش در گردشند . قبل از آن اصولاً گمان میبردند که آسمان جسمی مادی است و جمله ستارگان بدان چسبیده‌اند و همراه با آن میگردند ، و فقط بعدها برای سیارات هفتگانه افلاکی خاص قائل شدند و این

افلاک را شفاف و حاکی ماوراء دانستند، و اندکی بعد ارسطو آسمان هشتم را آسمان ثوابت نامید. طبق نظریه بطلمیوس که بر اساس مشاهدات و مطالعات فلکی کلدانیان وضع شده بود و در یونان و روم و در دوران قرون وسطی قبول عامه داشت، هفت سیاره منظومه شمسی هر یک دارای فلک دواری خاص خود هستند، و بقیه ستارگان یعنی مجموعه ثوابت نیز جملگی در فلک واحد هشتمینی در آن سوی فلک زحل جای دارند. این فلک نیز خود محصور در فلکی نهمین است که «فلک بلورین» یا «فلک الافلاک» نام دارد و حرکت دورانی جمله افلاک دیگر از نیروی محرکه آن میآید.

بنابراین، طبق هیئت بطلمیوسی بر گرداگرد کره زمین که مرکز کائنات است، نه فلک بصورت کویهای شفاف نه گانه بدین ترتیب در گردشند:

فلک اول: ماه، که نزدیکترین افلاک بزمین است. فلک دوم: عطارد (تیر) - فلک سوم: زهره (ناهید) - فلک چهارم: خورشید - فلک پنجم: مریخ (بهرام) - فلک ششم: مشتری (برجیس) - فلک هفتم: زحل (کیوان) - فلک هشتم: فلک ثوابت. - فلک نهم: فلک الافلاک، که آنرا با اصطلاح خاص «محرک نخستین» *Primum Mobile* مینامیدند. این فلک آخرین را گاه نادیده گرفته و از آن سخنی نگفته اند.

گردش این افلاک یکسان نیست، بدین معنی که فلک هر سیاره گردش دورانی خاص خود را دارد، و سرعت سیر هر فلک بهمان نسبت که این فلک از زمین دورتر میشود زیاده‌تر است، زیرا که جاذبه زمین کمتر در آن اثر میبخشد. فلک ثوابت هر بیست و چهار ساعت یکبار بطول کامل بدور خود میگردد و گردش دورانی «فلک الافلاک» از آن نیز سریعتر است.

داته خود در کتاب «ضیافت» *Convivio* که حاوی بسیاری از نظریات علمی اوست و در کمدی الهی غالباً مورد مراجعه و نقل قرار میگیرد، درین باره چنین مینویسد (کتاب دوم، باب چهارم): «اولین فلک فلکی است که ماه در آن است. دومی آنکه عطارد در آن است. سومی آنکه زهره در آن است. چهارمی آنکه خورشید در آن است. پنجمی آنکه مریخ در آن است. ششمی آنکه مشتری در آن است. هفتمی آنکه زحل در آن است. هشتمین، فلک ستارگان است. فلک نهمین مرئی نیست و فقط از روی قرائنی که قبلاً از آنها سخن رفت بوجود آن پی میتوان برد، و خیلی‌ها آنرا «فلک بلورین» نامیده‌اند، زیرا که این فلک کاملاً حاکی ماوراء و شفاف است.»

در الهیات مسیحی برای «آسمان» دو مفهوم مادی و معنوی قائل شدند، و «آسمان معنوی» را محلی دروای آسمان محسوس دانستند که جایگاه خداوند و اقامتگاه بعد از مرگ ارواح آمرزیده است، و اما اندک اندک در افکار عامه این دو «آسمان» درهم

آمیخت. در «بهشت» دانه این افلاك نه گانه منازل مختلف ارواح بهشتیند که بعد از مرگ باآسمان میروند، یعنی این افلاك مجموعاً تشکیل آن «بهشت» و «ملکوت» را میدهند که بمؤمنین و آمرزیدگان وعده شده است، و ارواح بسته بکمی وزیادی درجه «سعادت جاودان» که بحسب شایستگی خویش و بحسب برکت الهی از آن برخوردارند در آنها بسر میبرند و درجه این «سعادت» آنان بسته بکمی یا زیادی بهره ایست که از فروغ الهی و از جذبۀ ناشی از این «خدای بینی» عایدشان میشود. اصول پنجگانه «سعادت کامله» ارواح در آسمان بنا به الهیات کاتولیک از این قرار است:

۱- دوری از هرنج و درد جسمانی ۲- مصونیت از گناهکاری ۳- اطمینان بابدیت این حالت سعادت ۴- بهره بردن از جمله لذاتی که آدمی پس از رستن از احتیاجات و الزامات زمینی آرزو میتواند کرد ۵- امکان دیدار بیواسطه جمال خداوند که سرچشمه لذت و اعلی است.

هریک از این افلاك نه گانه را دسته ای خاص از فرشتگان میگردانند که «قوای محرکه» یا «گردانندگان» افلاكند، زیرا که جز با دخالت ایشان افلاك را که اجسامی بیجانند خود بخود قدرت حرکت نیست. بدین ترتیب همچنانکه نه فلک در عالم کائنات در گردشند، ملائک نیز به نه طبقه تقسیم میشوند، و در تقسیم بندی افلاك ترتیب تقدم و تأخر ایشان وابسته بدرجه نزدیکی شان با ذات الهی یعنی بدرجه «عشق» ملکوتی آنها است.

ولی در این «الهیات فلکی»، بالاتر از این افلاك نه گانه یا بقول شعرای ما «نه کرسی آسمان»، یک آسمان دیگر (آسمان دهمین) نیز هست که همان «عرش الهی» یعنی اورنگ گاه خاص خداوند است. این آسمان را Empireo (از ریشه یونانی Enpūrios) یعنی آسمان آتشین مینامند و آنرا بخلاف سایر افلاك بی حرکت میدانند، زیرا که اوست که جمله اجزاء کائنات را بحرکت وامیدارد؛ در عین حال این آسمان مطلقاً غیرمادی است، یعنی از فروغ محض پدید آمده است و این فروغ نامحدود نه فلک دیگر و زمین را چون اجزائی محدود در سینه خویش جای داده است. دانه خود در باره این آسمان در کتاب «ضیافت» در دنبال شرح افلاك نه گانه چنین مینویسد: «کاتولیکها بیرون ازین فلک آخرین را جایگاه آسمان «امپیری» (عرش اعلی) میدانند. معنی این اسم آسمان آتشین یا آسمان منور است، و این آسمان است که جمله آسمانهای دیگر را بحرکت در میآورد. ازین جهت است که آسمان «فلک الافلاك» را حرکتی تندتر از افلاك دیگر است، زیرا که این فلک از سایر افلاك بدین الهی ترین آسمانها نزدیکتر است و در آتش شوق و شوری بیشتر میگدازد و این شوق او را با چنان سرعتی بدوران وامیدارد که تصورش را نمیتوان کرد. در عوض جایگاه خاص ذات پروردگار جاودانه آرام و

بیحرکت است ، زیرا که خداوند فقط بکمال خودش ناظر است و مایه شوق اودریرون از وجود وی نیست .

در همین کتاب «ضیافت» (کتاب دوم ، باب چهاردهم) داته بتفصیل در باره مفهوم «سمبولیک» این افلاک یعنی صورت تمثیلی آنها در میان علوم بشری بحث میکند ، و بدلائلی خاص (که در این کتاب در مقدمه سرود های مربوط بهرفلك نقل شده) هر يك از آنها را با علم معینی در سلسله علوم اصلی همانند میدانند . درین باره خودش مینویسد : «... چنانکه فوقاً گفته شد ، هفت فلکی که بما نزدیکتر از همهاند افلاک سیاراتند ، و در بیرون از آنها دوفلك دیگر جای دارند ، و بالای آن همه آسمانی است که بیحرکت است . هفت فلك اول متوافق با علوم ثلاثه (Trivium) و علوم اربعه (Quadrivium) هستند که بترتیب عبارتند از : صرف و نحو ، منطق ، بیان ، ریاضی ، موسیقی ، هندسه ، هیئت ؛ فلك هشتمین یعنی فلك ثوابت هماهنگ با علم طبیعی یعنی فیزیک و علم اولین یعنی «ماوراء الطبیعه» (متافیزیک) است ؛ و فلك نهمین هماهنگ با علم اخلاق است ، و آسمان ثابت هماهنگ با علم الهی است که الهیات Teologia نامیده میشود .»

بدین ترتیب داته برای «بهشت» نیز ، مانند «دوزخ» و «برزخ» ، ده منزل و مرحله مختلف قائل شده است ؛ این اصرار در حفظ رقم «۱۰» مربوط به خاصیتی است که در قرون وسطی برای اعداد قائل بودند ، و مهمترین این اعداد ۱ و ۳ و ۷ و ۱۰ بودند که آنها را «ارقام کامل» مینامیدند . فیثاغورس رقم ۱۰ را از آن رو «کامل» دانسته که از جمع مجذور ۳ با ۱ ($3 + 1 = 4$) حاصل میشود و این دو رقم نمایندگان اصلی ارقام کاملند .

بنابراین ، داته در نیمروز چهارشنبه هفته مقدس عید «پاک» سال ۱۳۰۰ از قلّه کوه بلند برزخ ، یعنی از «بهشت زمینی» که روزگاری پدر نوع بشر «آترا» به دو کندم» بفرخته بود همراه با «بئاتریس» راهنمای ملکوتیش رهسپار عالم افلاک میشود . سفر او بدوزخ در تاریکی غروب و سفروی پیرزخ در روشنائی نیمرنگ سپیده دم بامدادی آغاز شده بود ، و طبعاً سفر او بدنیای فروغ اعلی میبایست در نیمروز آغاز شود که در آن خورشید از هر وقت دیگر تابنده تر است . خود داته در کتاب «ضیافت» مینویسد : «ساعت شش از روز برآمده^۱ آسمانی ترین و ارزنده ترین ساعات روز است .» و ازین جا سفر فلکی دور درازی شروع میشود که داته آنرا نه بعنوان يك عالم هیئت و اختر

۱- رسم فلورانس قرون وسطی ، شبیه رسم دبرین ما ، بر این بود که شمارش ساعات روز را از طلوع آفتاب آغاز میکردند ، و باین حساب ظهر در حدود « شش ساعت از روز برآمده » یا « شش ساعت از دهنه گذشته » میشد .

شناس یا يك رياضی دان ، بلکه بصورت يك عالم «علوم ماوراء الطبیعه» و «الهیات» انجام میدهد .

این سفر آسمانی مرحله بمرحله چنان صورت میگیرد که داته هر باره از نقل و انتقال خود بیخبر میماند ، فقط وقتی متوجه سفر خویش از فلکی بفلک دیگر میشود که چهره «بئاتریس» را زیباتر و فروغ دیدگان او را تابناکتر مییابد . برای درک مفهوم واقعی این اشاره باید متوجه بود که بئاتریس در کمندی الهی مظهر تجلی حقیقت الهی از راه ایمان و «الهیات» است ، جلوه گاه این حقیقت که بصورت «فروغ یزدانی» نمایان است ، طبعاً دیدگان او یعنی جائی است که آئینه هر فروغی است ، بنابراین افزایش فروغ دیدگان بئاتریس در واقع این مفهوم را دارد که وی در طریق نزدیکی بحقیقت الهی يك مرحله فراتر رفته و يك منزل دیگر بسر منزل مقصود نزدیکتر شده و بدین حساب در طی عالم افلاک فلکی دیگر را در پشت سر نهاده است .

داته و بئاتریس درین وادی افلاک در هر منزل نو یعنی در هر فلک تازه با دسته خاصی از ارواح بهشتی روبرو میشوند که بتناسب نوع زندگانی خود ، آنچه عامل اصلی این زندگی بوده ، بدان فلک خاص آمده اند . برای اینکه علت این طبقه بندی روشن شود ، باید متوجه بود که از روزگاران بسیار کهن یعنی از دوران کلدانیان برای سیارات و بروج مختلف خصائص سعد و نحس مشخصی قائل بودند ، و این نظریه قدری تعمیم داشت که انعکاس آن در همه معتقدات غرب و شرق اسلامی و در علوم قدیمه و ادبیات و هنر های زیبای ما دیده میشود . بنا بدین عقیده ، سرنوشت هر يك از افراد بشر وابسته بستاره ایست که وی زیر نفوذ آن بدنیا آمده است ، و مشخصات روحی و عواطف و احساسات و طرز فکر و پیشرفتها و شکستها و بطور کلی جریان زندگی او تابع آن است .

این اعتقاد نه تنها پایه اصلی علوم از قبیل اختر شناسی و رمل و غیبگوئی و آینده بینی و کف شناسی و غیره است ، بلکه در فلسفه و الهیات و حتی طب قدیم و در امور روزمره و سیر حوادث تاریخ و جنگها و پیمانها اثر بخشیده است ، و هنوز هم معمول است که برای اقدام بکاری مهم بدنیا «ساعت سعد» بروند .

طبقات مختلف ارواح بهشتی که داته در افلاک مختلف با آنها روبرو میشود ، با وجه تمایز خاص هر فلک بدانجا آمده اند ، و از همین جهت مباحثی که در هر يك از این افلاک بمیان میآید با صفت متمیزه سیاره ای که مربوط بدان فلک است ارتباط دارد :

بعد از گذشتن از « کره نار » که بعقیده قدما حد فاصل زمین و فلک اول (فلک ماه) است ، و همان مرکزی است که هر آتشی در زمین روی بدان دارد ^۱ ، دانه همراه بابائتیس پای بفلک ماه میگذارد ، و بی آنکه سطح ماه را شکافی پیدا شود هر دو داخل آن میشوند ^۲ . درین فلک وی بارواحی بر خورد میکند که گوئی از درون مهبی غلیظ یا از درون امواج آبی نمودارند ، و این حد اعلاى وضوح ارواح در عالم افلاک است ، زیرا که از آن پس هر چه وی بالاتر میرود ارواح از صورت زمینی خود دورتر و به شکل « مجرد » نزدیکتر میشوند ، بطوریکه از فلک خورشید بیعد دیگر این ارواح فقط « فروغهایی » هستند ، و تا خودشان خویشان را معرفی نکنند دانه به هویت آنان پی نمیتواند برد . ازین حیث عالم افلاک بدو قسمت مجزا تقسیم شده ، بدین ترتیب که درسه فلک اول (ماه ، عطارد ، زهره) از آن جهت که هنوز سایه زمین کمپیش آنان را در زیر خود دارد ^۳ ، این ارواح بهشتی نیز شبیحی از صورت زمینی خویش را حفظ کرده اند ، اما از فلک خورشید بیعد ، که دیگر از سایه زمین در آن اثری نیست ، ارواح بهشتی بکلی آسمانی و مجرد میشوند تا نوبت بفلک نهم رسد که در آن دانه فقط با ملائک روبرو میشود .

فلک ماه ، سیاره متغیر و متلون ، جایگاه ارواح پارسائی است که در زندگى از روی اجبار به ندور خویش وفا نکرده و آنچنانکه باید ثابت قدمی از خود نشان نداده اند ^۴ . فلک عطارد ، سیاره ای که بر کوششها و فعالیتهای روزمره بشری سرپرستی دارد ، مقر دسته ای از ارواح بهشتی است که در روی زمین براهنمائی ایمان دردنبال کسب افتخار رفتند و کار های بزرگ کردند ^۵ . در فلک زهره (ناهید) ، اختری که مظهر عشق های جسمانی است ، ارواحی بسر میبرند که در حیات زمینی اساس زندگى خود را عشق و لذت طلبی قرار داده بودند . ولی پیش از مرگ دست از طلب لذات تن برداشتند و شور عشق خویش را یکسره وقف خداوند و عشق بدو کردند ، و ازین راه و « زهره نشین » شدند ^۶ . در فلک چهارمین ، یعنی فلک خورشید ، ارواح فقها و متألّهین جای دارند که در زندگانی زمینی خود نور معرفت و حکمت را بر ابنای بشر تاباندند ، و دانه درین فلک با معروفترین علمای الهیات مسیحی برخورد

۵ - صفحه ۱۱۳۹ بند ۳ .

۲ - صفحه ۱۱۴۷ بند ۱ .

۳ - صفحه ۱۲۴۶ بند ۲ .

۴ - سرودهای ۲ تا ۵ .

۵ - سرود های ۵ تا ۷ .

۶ - سرود های ۸ و ۹ .

میکند، و با آنها بحثهای سنگینی میان می‌آورد که قسمتی از «بهشت» را برای خواننده آن تقریباً نامفهوم میکند^۱

د. فلک مریخ (بهرام) ، اختری که مظهر جنگاوری و سلحشوری است ، ارواح کسانی جای دارند که در راه ایمان خویش جنگیده و بشهادت رسیده‌اند و در واقع اینان شهسواران (شوالیه های) مسیحند^۲. از ترکیب ارواح مشتری حلقه‌هایی پدید می‌آید ، و از جمع ارواح «مریخ نشین» چلیپائی که شمایل عیسی در میان آن نمودار است، وداته یکی از اجداد خویش را در این جمع مییابد که دو قرن پیش از آن در یکی از جنگهای صلیبی کشته شده بود ، و این جد بزرگ داته او را بر سرنوشتی که انتظارش را میبرد آگاه میکند و از تبعید و آوارگی ورنج ممتدش سخن میگوید ، وهم ابوی توصیه میکند که چون بروی زمین باز گردد آنچه را که دردنیای جاوید دیده و شنیده است باطلاع مردمان جهان برساند و راه راست را بدانان نشان دهد .

در فلک مشتری، «پادشاه سیارات»، که ستاره عدالت و خرد است ارواح شاهان و زمامداران دادگستر مکان دارند^۳ ، و داته در این فلک ترکیب جمعی از این ارواح را بصورت عقابی فروزان میبیند که مظهر «عقاب امپراتوری» و یکی از جالبترین ساخته‌های وی در کمندی الهی است .

فلک زحل (کیوان) ، ستاره ای که نامیموترین سیارات و مظهر غم و درد و مرگ است، در اینجا جایگاه ارواح «مجنوب و متأمل» یعنی ارواح آن کسانیست که در زندگی روی بعزت و اتزوا بردند تا در خاموشی و تنهایی بخداوند اندیشند و از راه جذب و تأمل بدو رسند^۴. ارواح رهبانان و صومعه داران بزرگ کهن درین جمعند ، و چون این فلکی است که باید «کاملترین» ارواح در آن جای داشته باشند معلوم میشود که در نظر داته شناسائی خداوند از راه «تأمل» مهمتر از جمله راههای دیگری است که برای این منظور هست . این همان راهی است که يك شعبه از آن بتصوف و عرفان ما میرسد ، و در آخر این مقدمه از آن بتفصیل سخن خواهد رفت . ارواح بهشتی این فلک در دنیای زرین جای دارند که آنها نهایتی نیست ، زیرا که یکسره تا بعرش اعلی بالا میروند .

از فلک بعد، یعنی از فلک ثوابت که جایگاه کلیه ستارگان آسمان است ، و داته

۱ - سرودهای ۱۰ تا ۱۴ .

۲ - سرودهای ۱۵ تا ۱۸ .

۳ - سرودهای ۱۸ ، ۱۹ ، ۲۰ .

۴ - سرودهای ۲۱ و ۲۲ .

۵ - سرودهای ۲۳ تا ۲۷ .

همراه با بئاتریس پای بیکی از اختران آن که یکی از توأمان برج جوزا است مینهد^۱ طرز بیان شاعر بصورتی محسوس تغییر میکند ، بدین ترتیب که روش او که تا آنوقت محدود بارائنه نظریات اخلاقی و فلسفی بود بصورت توصیف صحنه های «سمبولیک» در میآید. در این فلك ثوابت، دانه شاهد صحنه تمثیلی پیروزی مسیح و بعد از آن شاهد صحنه جلال و تقدس مریم میشود ، و آنگاه با سه حواری بزرگ عیسی : پطرس ، یعقوب ، یوحنا که در اینجا بحقیقت مظاهر «حسنات ثلاثه علم الهی» یعنی ایمان، امید ، احسانند روبرو میشود و سه امتحان پیاپی درباره این اصول سه گانه میدهد که از هر سه روبرو بیرون میآید .

در فلك نهمین ، که «فلك بلورین» یا «محرک نخستین» نام دارد ، و ما آنرا بنا با اصطلاح قدیم خودمان «فلك الافلاك» نامیده ایم ، دانه دیگر با ارواح بهشتی مواجه نمیشود، بلکه فقط با فرشتگان روبرو میشود^۲. این فرشتگان طبق طبقه بندی خاصی که در نزد کاتولیکها معمول است به نه طبقه مجزا تقسیم شده اند که بصورت حلقه هائی نه گانه در پیرامون يك «نقطه مرکزی» در گردشند که «نقطه مرکزی عالم امکان» یعنی خداوند است^۳. بئاتریس ازین فرصت برای شناساندن ملائک و طبقه بندی آنان و ارائه نظریه آئین مسیح درباره طبیعت فرشتگان و مشخصات آنان استفاده میکند .

ولی ، در اینجا باید این نکته خاص تذکر داده شود که آن ارواح بهشتی که دانه در طول سفر خود در افلاك نه گانه دیده است هیچیک بحقیقت ساکن جاودان این افلاك نیستند ، زیرا که جایگاه ابدی و حقیقی آنها آسمان دهم ، یعنی عرش الهی است، و اگر اینان بصورت دسته های مجزا و مشخصی در افلاك مختلف بادانته مواجه شده اند ، برای آن بوده است که محرک همه این ارواح بهشتی حس احسان و «عشق» است، و چون میبایست حاصل این سفر آسمانی دانه ابلاغ پیام ملکوتیان ب مردم جهان و دعوت آنان به عشق باشد ، این ارواح اختصاصاً در افلاك مختلف حضور یافته اند تا این مسافر دیار خاک نشینانرا مرحله بمرحله با اسرار جهان ازلی ، بدانصورت که از نظر ادراک قاصر و بشری وی قابل فهم باشد ، آشنا کنند و درجات مختلف سعادت ازلی را که از درجات مختلف شایستگی روی زمین و از برکت الهی میزاید ، براو بنمایند تا وی نیز بتواند بنوبت خود حقیقت را بر مردم روی زمین عرضه دارد ... اما جایگاه واقعی جمله این ارواح یعنی مکان ارواح بهشتی آسمان و عرش الهی است^۴ ، و درین آسمان که دانه بعد از طی نه فلك نخستین و پس از آنکه در صعود از هر فلكی دیگر «غبارتن» را بیش

۱ - سرودهای ۲۷ ، ۲۸ ، ۲۹ .

۲ - صفحه ۱۵۳۲ ، بند ۱.

۳ - سرودهای ۳۰ تا ۳۳ .

از پیش از «چهره جان» زدوده و مرحله به مرحله آمادگی بیشتری برای درك حقیقت یافته است، پای بدان مینهد، مجموعه این ارواح در ابتدا بصورت رود خانه‌ای فروزان^۱، و آنگاه بصورتی دیگر که بسبب «مدور بودن» خود بکمال نزدیکتر است بر او نمودار میشوند، و این ترکیب اخیر همان «گل ملکوتی» است^۲ که باید آنرا زیباترین صحنه آرائی داتنه در کمندی الهی شمرد.

درین گل آسمانی که بیش از هزار ردیف گلبرگ دارد، تمام ارواح بهشتی از بدو خلقت بشر تا زمان سفر داتنه بدیار جاوید جای گرفته اند و هر يك از آنان نسبت بدوری و نزدیکی جایی که بدو اختصاص داده شده جمال و فروغ خداوندی را کمتر یا بیشتر میتوانند دید. این دیدار خداوند غایت مطلوب و کمال آرزو یعنی همان «بهشت موعود» است و یاداشی اعلائی است که بآمرزیدگان داده میشود.

بطور کلی «بهشت» بدو قسمت «بهشت حرکت» و «بهشت آرامش» تقسیم شده که اولی شامل افلاك نه گانه سیارات و ثوابت و فلك فرشتگان است و در آن جمله اینان بصورت‌های گوناگون و همگی در حال دوران و گردش بنظر داتنه میرسند، و دومی شامل آسمان عرش اعلی است که مقر واقعی و جاودانی جمله این ارواح است و در آن اینان از سعادت ازلی یعنی دیدار بیواسطه فروغ الهی برخوردارند.

در آسمان «عرش الهی» دیگر مطلقاً اثری از زمان و مکان نمیتوان یافت، و داتنه در آنجا از هر گونه اشاره ای که دال بر چنین مفهومی باشد خود داری میکند. در این آسمان، بئاتریس راهنمای فلکی و ملکوتی داتنه که برای او هم از جهت زمینی و هم از جهت آسمانی مظهر عشق است و برا ترك میگوید و بجایگاه ازلی خود در زیر مسند مریم میرود، و در آخرین صحنه‌های بهشت روح پیرمرد پارسائی بنام «سن برنارد»^۳ راهنمائی داتنه را بعهده میگیرد.

«گل ملکوتی» جایگاه ارواح بیشمار آمرزیدگان پیش از مسیح و بعد از مسیح است که در دو نیمه مشخص در صفوف یا گلبرگ‌های این گل جای دارند، و سن برنارد بسیاری ازین ارواح را بانام و نشان بداتنه معرفی میکند. صدر نشین این بزم آسمانی «مریم» مقدس مادر عیسی است که در دوران زندگانی زمینی خود روح القدس را در خویش بپذیرفت و عیسی را بجهان آورد، و در اینجا نیز از پرتو لطف و «شفاعت» این شهبانوی آسمان است که این مسافر دیار دور دست خاك نشینان میتواند فروغ مقدس الهی را بیواسطه و حجابی بیند و درك کند.

۱ - صفحه ۱۵۷۲، بند ۴.

۲ - سرود ۳۱

۳ - سرود ۳۲

روح پارسای عرش نشین ، برای کمک بداتنه دست نیاز بسوی مریم میبرد و مریم که یکبار در آغاز این سفر ، داتنه را در جنگل تیره خطا و سقوط دیده و بناتریس را برای نجاتش فرستاده بود ^۱ باری دگر در پایان چنین سفری بهواداری او بدگاه خداوند دعا میکند و ازین راه دیده جهان بین این « راهرو منزل عشق » را که « زسرحد عدم تا باقلیم وجود » این همراه آمده است قدرت « خدای بینی » میدهد ، ولی این دیدار چنان داتنه را از خودش بیخود میکند که دوران جذبه او را بسر میرساند و سفرش را بدیبار جاودان پایان میدهد .

اما او ازین سفر دست خالی باز نمیگردد ، زیرا در چنین سفری توانسته است باراز نهفته کائنات و با آن نیروئی که عالم کون و مکان را در حرکت دارد و ذرات خرد و بزرگ جهان آفرینش را بگردش میآورد ، آشنا شود و سرازلی عالم امکان را دریابد . این سر ازلی « عشق » است که « بهشت » و « کمندی الهی » با آن پایان میپذیرد : « عشق که خورشید و اختران را در گردش دارد . »

اینست خلاصه « سفرنامه بهشت » داتنه که همراه با دو قسمت اول و دوم آن یعنی یاخاطرات « دوزخ » و « برزخ » او ، مجموعه این « سفرنامه » عجیب را تشکیل میدهد ؛ مفهوم « سمبولیک » و واقعی این سفرنامه بهشت در آخر این مقدمه بطور مفصل تشریح شده است .

در این شرح مربوط به سفر بهشت داتنه ، چند نکته است که باید اختصاصاً مورد توجه قرار گیرد :

۱- از نظر طبقه بندی موضوع ، در کمندی الهی « دوزخ » یعنی دیار محکومین در يك طرف ، و « برزخ » و « بهشت » یعنی دو قسمت مقدماتی و اصلی دیار آمرزیدگان در طرف دیگر جای دارند ، و طبعاً انتظار میرود که در تدوین این کتاب نیز این جدائی بهمین صورت رعایت شده باشد ، ولی در « کمندی الهی » این طبقه بندی از لحاظ سبک سخن و طرح مطلب صورتی دیگر دارد ، بدین معنی که ازین لحاظ دو قسمت « دوزخ » و « برزخ » بهم شبیهند ، و « بهشت » قسمتی بکلی جداگانه است - برای طرح « دوزخ » و « برزخ » قریحه شاعرانه داتنه و خیال بلند پرواز او جز به استفاده از معتقدات ساده و عامیانه درباره این دو دنیا نیازی نداشته است ، ولی در ساختمان « بهشت » وی احتیاج بدان دارد که از تمام معلومات فلکی و نجومی عصر خود و از فلسفه و الهیات و حتی از ریاضی و هندسه استفاده کند ، در جزء جزء آن با اصول علم هیئت توجه داشته باشد .

از نظر ساختمان کلی ، دوزخ و برزخ کاملاً باهم شبیهند . این هر دو یکی صورت

دهای مخروطی و دیگری شکل کوهی مخروطی را دارند که اولی در داخل یکی از دو نیمکره زمین فرورفته، و دومی در بیرون از یک نیمکره دیگر سر برافراشته است. هر یک از این هردو ده طبقه دارند که دانه و راهنمایش از هر یک از آنها بایلکانها یا راههایی ناهموار پائین و بالا میروند. و مشخصات زمانی و مکانی و خصائص زمینی در آن هردو کاملاً حکم فرماست ولی سومین مرحله این سفر در عالم افلاک میگذرد که در آن هیچ چیزی جنبه زمینی ندارد و اصولاً زمین در برابر آن بسیار ناچیز و بیقدر است. در این سرای بیحد و کرانی که از قید زمان و مکان بیرون است دیگر هیچیک از اصول ریاضی و علمی و فیزیکی زمین را ارزشی نیست و قوانینی که بر آن حکومت میکنند قوانینی آسمانی که سر تا سر عالم آفرینش را شامل میشوند، و شاعر ناچار است پیوسته درباره آنها توضیح لازم بدهد تا خواننده زمینی متوجه شود که اصل آنست که در اینجا است و نه آن صورت ناقص و غالباً متناقض با آن که در زمین دیده میشود. بدین ترتیب اگر از نظر موضوع این قسمت سوم از کمدی الهی با قسمت دوم آن وابسته و از قسمت اول جداست، از نظر بیان و طرح و تنظیم مطلب قسمت سومین صورتی مستقل دارد، و خواننده نباید با همان طرز فکری که در خواندن دو قسمت اول با آن خو گرفته است بدین بخش سومین نظر افکند

۲- بخلاف دو قسمت اول کتاب، در اینجا پای روز و ساعت بمیان نمی آید، و از این رو بهیچوجه نمیتوان فهمید که نقل و انتقالهای دانه و بئاتریس در چه وقت صورت گرفته و سفر «بهشت» چه مدت زمان بطول انجامیده است. همینقدر معین است که وی از فلکی بفلکی دیگر میرود، و در مدتی که در آن فلک با ارواح بهشتی یا فرشتگان روبروست این فلک قسمتی از گردش خود را انجام میدهد و طبعاً شاعر نیز همراه با آن حرکت میکند، آنگاه او و بئاتریس بخط مستقیم بفلک بعدی میروند و دوباره در مقداری از گردش آن با آن سهیم میشوند، و این انتقال و گردش بهمین صورت ادامه مییابد تا اینکه با آسمان عرش اعلی رسند. تنها اطلاعی که در «بهشت» درباره گذشت زمان داده شده در بند اول و در بندی از سرود بیست و هفتم «بهشت» است که در آن دانه تلویحاً خبر میدهد که يك قوس نود درجه ای را همراه با ستارگان برج جوزا در فلک ثوابت در نور دیده است، و چون دوران کامل این فلک بیست و چهار ساعت بطول میانجامد، طبعاً این ربع دایره درشش ساعت طی شده است^۱ بجز در این در مورد در هیچ جای بهشت توضیحی در باره زمان داده نشده و هر تفسیر و تعبیری درین باره بیمورد است، زیرا این نکته است که شاعر در نا گفته گذاشتن آن تعمد داشته است.

از نظر طبقه بندی کلی «بهشت» میتوان طبق نظریه «لانک فلو» آنرا سه تقسیم مجزا بدین صورت تقسیم کرد: از سرود اول تا دهم - از سرود دهم تا بیست و سوم - از سرود

بیست و سوم تا سرود آخر .

شاید در اینجا تذکر این نکته بیفایده نباشد که داتنه در وصف سفر «بهشت» خود، توجهی بوضع حقیقی سیارات مختلف در هفته عید پاک سال ۱۳۰۰ نداشته ، و آنچه در اینجا مورد توجه وی بوده جنبه معنوی و تمثیلی چنین سفری در عالم افلاک است . اگر وی میخواست موقعیت سیارات هفتگانه را درین سفر آسمانی خود ملاک قرار دهد بناچار جنبه تناسب و هم‌آهنگی اثرش از میان میرفت ، زیرا او و بناتریس در چنین سفری میبایست بجای خط مستقیم مسیری کج و معوج پیمایند ، و تازه قسمتی از منازل سفر خود را نیز نادیده گذارند . مثلاً وقتی که داتنه بفلك هفتم (فلك زحل) میرسد ، چنانکه خودش صریحاً تذکر میشود زحل در برج اسد است^۱ درین صورت او و راهنمایش که ازین فلك در خطی مستقیم بفلك ثوابت بالا رفته‌اند ، نمیتوانسته‌اند در این فلك تازه وارد ستارگان برج «جوزا» شوند^۲ اماداتنه از لحاظ هنری و برای گفتن آنچه مورد نظری بوده، ناگزیر میبایست پای ستارگان «جوزا» نهاده باشد^۳ و ازین جهت وجود برج اسد در اینجا نادیده گرفته شده است .

۳- در طبقه بندی ارواح بهشتی ، و توزیع آنها در افلاک معین، و در مباحث فلسفی و «الهی» که بکرات پای آنها درین کتاب بمیان می‌آید ، داتنه اهمیت خاص بمختصات که قدما برای هر يك ازین افلاک قائل بودند داده است . درین باره وی بخصوص بکتاب اختر-شناس معروف عرب بنام «المبصر» نظر دارد که اعتقادات مربوط بسعد و نحس کواکب و تأثیرات آنها را بر روی زمین گرد آورده بود، و داتنه ازین کتاب که بنام *Introductorium in astronomiam* بزبان لاتینی ترجمه شده بود و در قرون وسطی سندیت داشت ، در «ضیافت» خود بتفصیل یاد کرده است . در کتاب حاضر در مقدمه‌های خاص هر يك از سرودهای بهشت ، هر جا که داتنه پای بفلکی تازه مینهد شرح «المبصر» درباره آن فلك و آثار سعد و نحس همراه با نظریه‌های که داتنه خود در «ضیافت» خویش درباره آن فلك داده نقل شده است^۴ .

۴- داتنه در سرود یازدهم دوزخ و در سرود هفدهم برزخ درباره طبقه بندی‌های خاص دوزخ و برزخ از نظر معنوی توضیح کافی داده بود، ولی در بهشت نظیر چنین توضیح مشخصی را درباره قوانینی که از لحاظ طبقه بندی ارواح بهشتی در آسمان مرعی است

۱ - صفحه ۱۴۲۲، بند ۱ و شرح ۱ .

۲ - صفحه ۱۴۴۵، بند ۱ و شرح ۱ .

۳ - صفحات ۱۴۴۵ و ۱۴۴۶ .

۴ - رجوع شود بصفحات ۱۱۵۵ (ماه)؛ ۱۱۷۷ (عطارد)؛ ۱۲۱۹ (زهره)؛ ۱۲۵۰ (خورشید)؛

۱۳۰۸ (مریخ)؛ ۱۳۷۰ (مشتری)؛ ۱۴۲۰ (زحل)؛ ۱۴۵۱ (جوزا)

نمی‌توان یافت و معلوم نیست که ارواح بهشتی پاداش نکوئیهای زمینی خویش را طبق چه اصول و کدام درجه‌بندی دریافت میدارند. بطور کلی میتوان دریافت که طرز روبروشدن ارواح بهشتی با او و تقدم و تاخر آنها درین مورد مربوط باختلاف درجات سعادت و آمرزیدگی ایشان است، و درجه سعادت ازلی این ارواح بستگی بدان دارد که فلک ایشان چقدر از زمین دورتر و بعرش الهی نزدیکتر باشد. بنابراین ارواحی که در فلک ماه بنظر داته میرسند کمتر از همه ازین فیض دیدار الهی برخوردارند و قاعدتاً دره گل ملکوتی، که در سرودهای آخر بهشت بدان اشاره میشود در صفوف پائین جای دارند، و بهمین قیاس ارواح «خدای بینان» و «مجدوبین» فلک زحل بیشتر از دیگر ارواح بهشتی ازین بابت فیض برمیگیرند و در «گل ملکوتی» در طبقاتی بالاتر مکان دارند. اما درباره این که چرا در فاصله این دو فلک ارواح بهشتی بطبقات مختلفی تقسیم شده‌اند و تقدم و تاخر آنان تابع چه قانونی است، هیچ نظر قطعی نمیتوان داد، هر چند که مفسرین تا کنون درین باره به تعبیرات و تفسیرات فراوانی پرداخته‌اند.

برخی این طبقه‌بندی را با طبقه‌بندیهای سه گانه و چهار گانه علوم که قبلاً از آنها سخن رفت^۱ مربوط میدانند، و درین باره بهتر است بمقدمات سرودهای این کتاب مراجعه شود تا احتیاج بتوضیح و اطناب کلام نباشد. بعقیده برخی دیگر، این طبقه‌بندی متناسب با «عطایای سبعة روح القدس» است که در فقه مسیحی از آنها سخن میرود، و منبع این نظر تفسیر خاص این دسته از بندی از سرود چهارم «بهشت» است.^۲ دسته‌ای دیگر، این طبقه بندی را متناسب با هشت قسمت موعظه معروف عیسی در روی کوه میدانند که با کلمات «خوشابحال آنانکه...» شروع میشود و ازین هشت قسمت یا هفت‌تای نخستین را مربوط به افلاك سبعة، و هشتمین آنها را مربوط بفلک ثوابت می‌شمارند.

این هشت جمله معروف، چنین است (انجیل متی، باب پنجم): «... پس ایشان را تعلیم داد و گفت: خوشابحال مسکینان در روح، زیرا ملکوت آسمان از آن ایشان است. خوشابحال ماتمیان، زیرا ایشان تسلی خواهند یافت. خوشابحال حلیمان، زیرا ایشان وارث زمین خواهند شد. خوشابحال گرسنگان و تشنگان عدالت، زیرا ایشان سیر خواهند شد. خوشابحال رحم کندگان و زیرا برایشان رحم کرده خواهد شد. خوشابحال پاکدلان، زیرا ایشان خدا را خواهند دید. خوشابحال صلح کنندگان، زیرا ایشان پسران خدا خوانده خواهند شد. خوشابحال زحمت کشان برای عدالت، زیرا ملکوت آسمان از آن ایشان است.» کسی که در تأیید از این

۱- صفحه ۱۰۱۸

۲- صفحه ۱۱۶۹ بند ۳

نظریه بیش از همه مفسرین پافشاری کرده داتنه شناس ایتالیائی است بنام Filomusi Guelfi که در کتاب *la struttura morale del Paradiso* مینویسد : «با صرف نظر از ماه که در حقیقت طبقه مقدماتی بهشت است (همچنانکه دوزخ و برزخ را نیز طبقه‌ای مقدماتی بود) میتوان این افلاک را از لحاظ ارواح بهشتی چنین تقسیم کرد : عطارد : «زحمت کشان عدالت» - زهره : «ماتمیان» - خورشید : «مسکینان در روح» - مریخ : «گرسنگان و تشنگان» - مشتری : «رحم کنندگان» - زحل : «پاکدلان» - آسمان ثوابت : «صلح کنندگان» .

دسته‌ای دیگر از مفسرین این تقسیم بندی ارواح را در بهشت مربوط به «زندگی کوشا» و «زندگی جذبه و تأمل» میدانند ، و از طرف دیگر ، طبق نظریه «ارسطو» که «تماس آکیناس»^۱ از آن پیروی کرده ، خود زندگی «کوشا» را بدو قسمت «سفلی» یا شهوانی، و «علیا» یا روحانی تقسیم میکنند . بنابراین نظر ، ارواحی که در دوران حیات زمینی خود دست از زندگی تأملی برداشته و بحیات فعاله سفلی اکتفا کرده‌اند در سه فلك ماه و عطارد و زهره جای دارند ، و دسته دیگری از این ارواح که «حیات فعاله علیا» داشته‌اند در سه فلك بالاتر ، یعنی خورشید و مریخ و مشتری مقام گزیده‌اند و آخرین فلك سیارات که بالاتر از همه است ، به «ارواح مجذوب و متأمل» اختصاص یافته است .

بعقیده دسته‌ای دیگر از مفسرین ریشه این طبقه بندی را باید «حسنات ثلاثه علم الهی» و «حسنات اربعه اصلی» دانست، که از مباحث مهم از الهیات است^۲ . بطور خلاصه این «حسنات سبعة» عبارتند از : عدالت ، حزم ، اغماض ، قوت ، ایمان ، امید ، احسان . و طرفداران این نظریه ، هر يك از طبقات ارواح بهشتی را متناسب با ارتباط آنها یکی از این «حسنات هفتگانه» در فلكی معین جای داده‌اند . این طبقه بندی بیش از طبقه بندیهای دیگر با «مباحث الهیات» کاتولیک ارتباط دارد ، ولی با آنکه طرفداران آن زیادتر از هواخواهان غالب نظریات دیگرند ، در باره فروع مخصوصاً در طرز ارتباط این «حسنات هفتگانه» با «افلاک هفتگانه» میان آنها توافق نظر نیست .

آخرین نظریه ای که در این باره ابراز شده ، عقیده Busnelli داتنه شناس و محقق ایتالیائی است . وی در کتاب جامع خود بنام : *Il concetto e l'ordine del Paradiso dantesco* (چاپ سال ۱۹۱۱ - جلد دوم، صفحه ۶۱۱) درین باره مینویسد : «طبقه بندی ارواح آسمانی در بهشت داتنه از روی اصل «احسان» و طبق نظریه «سن

۲۸ - صفحه ۱۲۵۸، شرح ۳ .

۲۹ - برزخ، سرودهای ۳۲ و ۳۳ .

تماسودا کوننو، صورت گرفته است که میگوید: «هر کس که احسان بیشتری داشته باشد خداوند را بصورتی کاملتر خواهد دید و سعادت روحانی بیشتری نصیبش خواهد شد» و با مطالعه دقیق دانه در رساله معروف این روحانی بنام Summa theologica قطعاً این بند از نظر او پوشیده نمانده است. اما بگفته «سن تماسو» احسان دارای سه مرحله است که عبارتند از incipientes و proficientes و perfecti (مبتدی، پیش رفته، کامل) و این سه مرحله متناسبند با سه مرحله طلب و معرفت و توحید^۱، و بر حسب آنکه آدمی در لحظه مرگ خود بکدامیک از این مراحل رسیده باشد، در عالم سعادت ازای مرتبتی خاص و متناسب با آن بوی اعطا میشود. از طرف دیگر دو مرحله دوم و سوم از راه «ادراک و اراده و عمل» هر یک شامل سه قسمت فرعی میشوند و این مجموع، طبقات هفتگانه این تقسیم بندی را پدید میآورد، که میتوان آنرا چنین خلاصه کرد:

فلك ماه: ارواح بهشتی که در مرحله طلب مرده اند.

عطارد: مرحله معرفت، از راه عمل (ارواح کوشا)

زهره: مرحله معرفت، از راه اراده (ارواح عاشق)

خورشید: مرحله معرفت، از راه ادراک (فقها و متألّهین)

مریخ: مرحله توحید، از راه عمل (شهسواران و شهیدان)

مشتری: مرحله توحید، از راه اراده (دادگستران)

زحل: مرحله توحید از راه ادراک (مجدوبان و خدای بینان)

درباره این طبقه بندی و توافق یا عدم توافق آن با نظریات دیگر دانه در «بهشت»

بحث بسیار میتوان کرد که درین جا مجال آن نیست.

نکته ای که تقریباً مورد قبول همه طرفداران این نظریات مختلف است اینست

که اساس تقسیم بندی بهشت دانه «عشق» است. «ماسرون» «دانه شناس» فرانسوی

دین بازه مینویسد: «آنچه میان این همه پیچیدگی و ابهام مسلم است

اینست که «عشق» پایه ایست که دانه بنای سه قلمرو جداگانه دنیای ماوراء الطبیعه

خود را بر آن نهاده است؛ در تقسیم بندی طبقات بهشت نیز بطور روشن همه چیز

بر (عشق) تکیه دارد. ولی این اصل فقط از لحاظ کلی روشن و مشخص است، زیرا

جزئیات آن طبقه بندی که دانه بر این اساس کلی کرده واضح نیست. علت اینست که

شاعر اصولاً خود اصرار داشته است خواننده را پیوسته با ابهام و معما مواجه کند

تا وی خود درباره مفهوم آنچه خوانده است بتفکر پردازد و راهی را که متناسب با نظر

۱ - سه مرحله از مراحل هفتگانه سلوک عالم تصوف، یعنی: طلب، عشق، معرفت،

استغناء، توحید، حیرت، فنا. در این باره در آخر مقدمه با تفصیلی بیشتر سخن رفته است.

خود اوست پیدا کند . بارها داتنه در لفافه فهمانیده است که سخن وی چند معنی و مفهوم مختلف دارد، و چندین بار نیز تذکر داده که آنچه میگوید اصل مطلب است و درك جزئیات آن با خود خواننده است . در سرود دهم بهشت «صفحه ۱۲۶، بند ۴» بصراحت میگوید : «مائده را فراروی تو نهاده‌ام، و اینك خود تراست که در پی خوردن آن برآئی .»

با آنکه «بهشت» از آغاز قسمتی از «کمدی الهی» بوده که کمتر از هر دو قسمت دیگر بخصوص کمتر از (دوزخ) خواننده داشته نمیتوان گفت که استادی و هنر داتنه در این قسمت کمتر از آن دو قسمت دیگر است . بالعکس ؛ میتوان گفت که هنرمندی او در سرودن «جلوه‌های بهشتی» و صحنه آرائیهای مربوط با فلاك بیکران از نظر زیبایی موضوع و از نظر وسعت و عظمت آن از آن هر دو قسمت دیگر بیشتر است . ولی آنچه این قسمت سوم از «کمدی الهی» را خاص «خواص» کرده بحثهای فلسفی و مباحث «الهیات» و مطالب علمی پیچیده‌ایست که غالباً خواننده عادی را امکان درك مفهوم آنها نیست . از این اشکال اساسی که بگذریم خوب در میتوان یافت که در «بهشت» شاعر از آن جهت که «رنگها» و «مصالحی» تازه در اختیار داشته توانسته است تابلوهائی بیافریند که نظیر آنها را در دوزخ «تیره» و در برزخ «نیم‌رنك» نمیتوان یافت . در «دوزخ» رؤیاهای و مکاشفات داتنه تقریباً همه جنبه جسمانی و مادی دارد ، و در برزخ این مکاشفات و رؤیاهای بیشتر به «فرم» و شکل هنری اثر مربوط است ولی در بهشت همه جاتر کیب «فروغ» و موسیقی و پایکوبی و نغمه پردازی است که بصورت این مکاشفات گوناگون درمیآید . بقول «هانری لونیون» داتنه شناس معاصر فرانسه : «... درین کتاب نور و موسیقی چنان باهم درآمیخته و قدم بقدم هماهنگ شده‌اند که «بهشت» داتنه اصولاً بصورت يك «فروغ» موزیکال، یا يك «موزیک نورانی» در آمده است و این چیزی است که نظیرش را در هیچ اثر نزرک دیگر جهان ادب نمیتوان یافت .»

با این همه زیبایی اصلی (بهشت) داتنه را نه در این ترکیب بدیع و صحنه آرائی «نور و موسیقی» و نه در تابلوهای شاعرانه و زیبایی باید جست که درین کتاب پیایی بصورت‌های مختلف در برابر نظر خواننده قرار میگیرد . آنچه اساس این «زیبائی» «تر» و زمینه اصلی آن یعنی «عشق» است ، و داتنه سراسر «بهشت» خود را وقف اثبات این سخن نظامی گنجوی کرده است که : «فلك جز عشق محرابی ندارد» . «بهشت» داتنه از آغاز تا بانجام آن تابلوئی آراسته از «عشقی» است که کائنات را در گردش دارد، و ازین عشق است که ایمان و امید و احسان میزابد . داتنه درین جا «عشق» را با «خدا» درآمیخته و یکی دانسته

است. و هرچند که طبعاً چنین فکری بسیار کهن تر از اوست (زیرا این فکری است که پیش از او اساس بسیاری از مکاتیب فلسفی یونان و اساس مسیحیت و اساس تصوف و عرفان شرق بوده است) ولی با احتمال قوی در همه ادبیات مغرب زمین اثری نمیتوان یافت که این «عشق» را با آنهمه عظمت و جلالش بدین آراستگی و چیره دستی توصیف کرده و در این توصیف تا بدان حداعلی که دانه رفته است پیش رفته باشد. بدیهی است برای ما که این «سخن عشق» را با آنهمه شور و جذبه و با آنهمه زیبایی از زبان جلال الدین مولوی و حافظ خودمان شنیده‌ایم این زیبایی شاید در آن حد کمالی جلوه نکند که در نظریک غربی جلوه میتواند کرد، ولی بهر حال تردیدی نمیتوان داشت که «بهشت» دانه ازین نظر از شاهکارهای بدیع هنر و نبوغ بشری است.

در «بهشت» اساس همه چیز همین «عشق» است : درجه سعادت ازلی ارواح بهشتی متناسب با آن درجه عشقی است که اینان ابراز میکنند داشت ، زیرا از راه این «عشق» است که ایشان میتوانند چنین سعادت را درک کنند، و درجه در آمیختگی این ارواح با فروغ الهی یعنی جذب و استهلاك اراده خاص آنان در اراده خداوندی با درجه «عشق» آنان مربوط است . از راه عشق است که اینان حتی تصور سعادت برتر از سعادت خویش را نمیتوانند کرد^۱، و از راه عشق است که این بهشتیان بزم محبت آراسته‌اند و دیگران را نیز بدین بزم میخوانند . حتی بنیروی عشق است که در روز رستاخیز اینان کالبدهای خویش را باز خواهند ستاند تا درین لباس بهتر دوست بتوانند داشت^۲ ، و بالاتر ازین همه از راه عشق است که عالم آفرینش پدید آمده، یعنی از تشعشع انوار عشق سرمدی (ذات الهی) سر بر زده و بصورت فرشتگان و آدمیان و نباتات و جمادات متجلی شده است^۳ ، تجلی خداوند در قالب عیسی و قبول رنج مرگ بر بالای صلیب نیز از آنر و صورت گرفته که عشق را امکان باز خرید گناه بشر حاصل آید^۴ .

بدیهی است در تمام این احوال ، همه گفته‌ها و نوشته‌های دانه بر اصول معتقدات و افکار مسیحیت تکیه دارد و خواننده شرقی نیز باید در خواندن این کتاب این نکته را کاملاً در نظر داشته باشد ، زیرا که اگر این کتاب جز با این نظر مطالعه شود بسیاری از مطالب آن بنظر خواننده ایرانی عجیب و شاید زننده می‌آید . ولی باید بخصوص در ورای این توجه بجنبه ظاهری و «مسیحی» کتاب در نظر داشت که کمال مطلوب شاعر سفر معنوی آدمی بسوی سر منزل کمال و نیل بحقیقت الهی است، و چون این

۱ - صفحه ۱۱۶۱ بند ۵ .

۲ - صفحه ۱۲۱۷ شرح‌های ۱ و ۲ - صفحه ۱۳۱۲ بندهای ۳ و ۴ و ۵ .

۳ - صفحه ۱۵۵۲ بندهای ۲ و ۳ .

۴ - سرود هفتم ، صفحات ۱۲۱۵ تا ۱۲۱۵ .

«حقیقت الهی» یا «عشق جهان افروزی که گرداننده کائنات است» یکی است، بنابراین این «سفر» بديار الهی در واقع سفر درونی انسان در روح خویشتن یعنی در «ديار عشق» است، و درین راه اختلافات خصوصی «همسفران» را نادیده توان انگاشت، زیرا که «مقصود توئی، کعبه و بتخانه بهانه.»
درین باره، در آخر مقدمه بتفصیل گفتگوشده است.



«بهشت» دانه ترکیبی است از اصول مسیحی و از نوعی «بدعت» مذهبی شاعرانه که از لحاظ جنبه هنری این اثر با آن در آمیخته است. تقریباً در همه جای این کتاب اصول سخت و سازش ناپذیر مذهبی با تعبیرات و آراستگیهای شاعرانه‌ای که از صلابت موضوع می‌کاهد و در عوض آنرا زیبا میکند، دوش بدوش هم می‌روند، و غالب این بدعتها در آنجا بیشتر دیده میشود که پای عشق بصورتی آشکارتر بمیان می‌آید.

اصل فلسفی مهم «بهشت» نظریه «وحدت وجود» است که دانه مدافع جدی آنست. از نظر او، تمام اجزاء عالم وجود از خداوند منبعث و منشعب شده‌اند و تشعب و جلوه‌ای از ذات اویند، بدین معنی که برای دانه آفرینش کائنات چنانکه از تورات برمی‌آید «بدست» خداوند صورت نگرفته است، بلکه اصولاً کائنات «جزئی» از خداوند است و روح و هستی همه‌جا جلوه‌ای است از خداوند که بصورت تجلی عشق از وی بیرون تراویده است^۱، و همین شور و اشتیاق این «اجزاء» برای وصول به «کل» و مستهلک شدن در آن است که سراسر اجزاء جهان آفرینش را، از ذره ناچیز تا افلاک گردان، بجنبش و گردش در می‌آورد^۲. درباره این اصل و ارتباط آن با عرفان و تصوف شرق در صفحات بعد سخن خواهد رفت.

اصل دیگری که در «بهشت» مورد توجه خاص شاعر است، «ثلیث» یعنی جلوه‌های سه گانه ذات الهی است که بصورت «خدا و روح القدس و عیسی» متجلیند. اما در این مورد دانه نظر به سه «ذات» مختلف خدا بدان صورت که عادتاً و باطرز فکر عامیانه مسیحی تعبیر میشود ندارد، بلکه از «سه جلوه يك ذات واحد» سخن می‌گوید؛ این نظریه بصورت فلسفی آن در یونان توسط افلاطون وضع شد و فلاسفه بعدی آنرا بصورتی کاملتر مشخص کردند، ولی با استیلای رومیان و با فقر زبان لاتین در مقابل زبان یونانی و بخصوص بامحدودیت قوه تخیل رومیان در برابر وسعت فکر عجیب

۱ - صفحه ۱۵۵۴ بند ۳.

۲ - آخرین شعر کمدی الهی. «و این کار عشق است که خورشید اختران را در گردش دارد» (صفحه ۱۶۳۵).

یونانیان این « تجلیات سه گانه ذات واحد » بصورت « ذوات سه گانه » و تقریباً بصورت « سه نفر » درآمد. در اینجا داته خود را بیش از آنکه « لاتین » باشد، پیرو فلسفی مکتب افلاطون نشان میدهد، بخصوص در آنجا که صحبت از پیوستگی همه جوهرها و عرض ها و در آمیختگی آنها در يك ذات اصلی میکند^۱. داته در راه این تمایل به افکار یونان کهن آنقدر پیش میرود که حتی پای نوعی « ارباب انواع » را در بهشت بمیان میآورد، بدین معنی که در نظر او « ملائک » گرداننده افلاک هر دسته دارای مأموریت و صفات و مشخصات خاصی هستند که آنرا بفلک مربوط بخود و از راه این فلک بزمینیان انتقال میدهند، یعنی هر يك از ایشان بر قسمت خاصی از زندگی بشر نظارت میکنند و جنبه معینی ازین زندگی را در اراده خویش دارند، و این همان مفهومی است که یونانیان برای خدایان خویش قائل بودند. این فرشتگان برای داته « روح » ستارگانند و حتی در يك جا وی آنانرا بصراحت « ربه النوعها » یا « آلهه » لقب میدهد^۲. باید گفت که اصولاً عالیترین و امیدبخشترین اصول مسیحیت از ترکیب آن با همین اصول فلسفی یونانی بخصوص افلاطونی و « نوافلاطونی » حاصل شده است، کما اینکه قسمت مهمی از تصوف ایران نیز بر همین اساس متکی است.

عملاً « بهشت » داته ترکیبی است از اصول فلسفی یونان از یکطرف و اصول معنوی انجیل و تورات از طرف دیگر، و در هیچ جا این جنبه اخیر را خالی از آن جنبه اول نمیتوان دید. در صحنه های مختلف بهشت اصول تعلیمات مسیحیت که از انجیل گرفته شده با عقاید و نظریات فقهای بزرگ کاتولیک : اوگوستینوس^۳، تماس-اکیناس^۴، کریزوستوموس^۵، آمبروزیاس^۶ و نظریات ارسطو و مخصوصاً افلاطون و پیروان او دوشادوش میروند، زیرا که واقعاً نمیتوان « رازهای » اصلی مسیحیت را (که بعداً از آنها سخن خواهد رفت) بی کمک گرفتن از افلاطون و ارسطو و از اصول « ماوراء الطبیعه » ایشان حل و توجیه کرد. - ازین مهمتر اساس اعتقاد مسیحی در باره

۱ - صفحه ۱۶۲۸، بند ۲ و شرح های ۱ و ۲.

۲ - صفحه ۱۵۴۷، بند ۳ و شرح ۶.

۳ - « سنت اوگوستینو » فقیه بزرگ قرن چهارم و پنجم مسیحی (صفحه ۱۶۰۵، شرح ۳).

۴ - « سن تماسودا کوینو » فقیه بزرگ قرن سیزدهم مسیحی (صفحه ۱۲۵۸، شرح ۳).

۵ - « کریزوستوموی مطران »، روحانی بزرگ مسیحی قرن چهارم و « پدر کلیسای

ارتدوکس » (صفحه ۱۲۹۲، شرح ۱).

۶ - « سن آمبروزیو »، روحانی بزرگ مسیحی قرن چهارم و « پدر کلیسای لاتین » (۳۴۰-

۳۹۷) که اسقف میلان بود و در دنبال کشتاری که در « تسالونیای » یونان صورت گرفت، « ثئودوزیوس » امپراتور روم را باستغفار و توبه در ملاء عام واداشت و ازین راه حیثیت کلیسا را بسیار بالاتر برد.

اینکه روح بشری پیش از آفرینش آدم بصورت جزئی از ذات الهی وجود داشته است ، وبه همین سبب در این دنیا نیز وظیفه آن اینست که هرچه بیشتر از پیوندهای جسمانی دوری گزیند تا هرچه بیشتر بکانون اصلی خود نزدیک شود ، و کمکی که درین راه از طرف « فرشتگان نگهبان » بدو داده میشود ونظریه « باز خرید گناه اصلی »^۱ مستقیماً از فلسفه افلاطونی ونوافلاطونی (که بعداً در باره آن بخصوص از نظر ارتباطی که با عرفان ما دارد بحشی بیشتر خواهد شد) الهام گرفته است^۲ . ولی بیش از خود مسیحیت تأثیر کتب معروف افلاطون: گفتگوها، ضیافت، فدرفدون، تیمئوس، گریاس، جمهوریت، بصورتی بسیار روشن در « کمدی الهی » وبخصوص در « بهشت » بیچشم میخورد، وازین نظر میتوان در میان ریشه‌هایی که این « بزرگترین حماسه عالم مسیحیت^۳ » را پدید آورده‌اند ، وریشه‌های دیگری که « دیوان شمس تبریز » و « مثنوی » و « دیوان حافظ » و بسیار آثاریگرما از آنها سر بر زده‌اند ریشه مشترکی یافت که هر دورا سیراب کرده، و آن فلسفه افلاطونی است .

بدین ترتیب راز اصلی اهمیت خاص « کمدی الهی » آشکار میشود . داتنه در تدوین این اثر بیش از هر چیز خواسته است تمدن قدیم وجدید و فلسفه و مذهب گذشته وحال را در یک کوره واحد جای دهد و آنها را باهم در آمیزد وستونهای عبادتگاههای کهن خدایان را پایه‌هایی برای گنبد کلیسای نو کند . خواسته است عالترین آناز فکر ومنطق بشری یعنی فلسفه ومنطق یونان را بالهام و اشراق مسیحی عجین کند و « منطق » و « ایمان » را ناآنجا که ترکیب میتوانند شد بصورت حقیقی واحد و مشترك در آورد که باید به بشر « آینده » عرضه شود .

۱ - گناه آدم در بهشت، که عیسی آنرا با شهادت خود « واخرید » کرد .

۲ - بعداً خواهیم دید که در این نظریه فلاسفه یونان نیز ناخودزیادی از معتقدات ایرانی الهام گرفته‌اند .

۳ - از نطق « مودیس بازس » در دانشگاه سربین پاریس ، ۲۱ ژوئن ۱۹۲۱ ، در مراسم شصدمین سال مرگ داتنه .

سفر آسمان ، افلاك و ملائك ، در ادبيات ايران

فكر چنين سفرى باچنين ترتيب و نظم تاچه حد از آثار ديگران بدانته الهام شده و تاچه اندازه خود او مبدع آن بوده است ؟

درين باره طبعاً با «ضرس قاطع» چيزى ن ميتوان گفت ، ولى از روى تحقيقاتى كه دانشمند بزرگ معاصر ايتاليائى «چرولى» (سفير سابق ايتاليا در ايران) درباره وجود ترجمه‌اى بزبان لاتينى از «معراج‌نامه» پيغمبر اسلام در اروپاى زمان داتنه^۱ و از روى مطالعات پالاسيوس Palacios محقق معاصر اسپانيائى درباره «سوابق اسلامى در كمدي الهى» (كه در سال ۱۹۱۹ در مادريد چاپ شده و آنرا درسى و پنج‌ساله اخير پيرسرو صدا ترين اثر مربوط بدانته شمرده‌اند^۲) ميتوان فرض كرد كه داتنه با اين «معراج‌نامه» آشنائى داشته‌است، و درينصورت بعيد نمينمايد وحتى احتمال ميرود كه چنين سفرى از منابع الهام او باشد. براى اينكه معلوم شود كه تا بچه حد شباهت اين دو جاى چنين احتمالى را (كه بعقیده محقق ايتاليائى فوق‌الذكر «بيش از يك احتمال» است) باز ميگذارد خلاصه سفر بهشت داتنه را كه در فصل قبل نقل شد با سه شرح مختلف «معراج» پيغمبر اسلام كه بصورت سه قطعه از شاهكارهاى بديع شعر فارسى توسط نظامى سروده شده مقايسه كنيد :

از ليلي و مجنون

نظاره تست هر چه هستند ؛	بر هفت فلک كه حلقه بستند ،
«مه» منتظر تو آفتاب است	برخيز هلا ، نه وقت خوابست
منسوخ شد آيت وقوفت	در نسخ «عطارد» از حروفت ،
تا نور تو كى بر آيد از شرق	«زهره» طبق نثار بر فرق
زحمت ز ره تو كرده خالى	«خورشيد» بصورت هلالى
موكب رو كمترين وشاقت	«مريخ» ملازم يتاقت ،
از راه تو گفته : چشم بد دور	دراجه «مشترى» بدان نور
در بندگى تو حلقه در گوش	«كيوان» علم سياه بر دوش
.

گشت از قدم تو عالم افروز
جدول به سپهر برکشیدی
اوراق حدوث در نوشتی
تا طارم تنگبار عرشی
از نور تو کرده عرش سایه
هفتاد حجاب را دریدی
در خیمه خاص قاب قوسین
هم سر کلام حق شنیدی

ای دولتی آن شب که چون روز
پرگار بڤخاک در کشیدی
چون از سر سدره بر گذشتی
رفتی ز بساط هفت فرشی
سبوح زنان عرش پایه
از حجله عرش بر پریدی
خرگاه برون زدی ز کونین
هم حضرت ذوالجلال دیدی

از «شرفنامه»

قدم را بهفت آب خاکی بشت؛
به «مه» داد گهواره خواب را،
که امی قلم را نگیرد بدست،
بشکرانه قرصی به «خورشید» داد
که خشم اندر آن ره نیرفت پیش؛
نگینی دگر زد بر انگشتی،
بجز گوهری پاك با خود نبرد؛
يك چشم زخمی که برهم زنند
زمین و زمان را ورق درنوشت
بدرج آمد و درج را درنوشت
یتیمی نگر تا چه شاهی گرفت!

بدریای هفت اختر آمد نخست،
رها کرد برانجم اسباب را،
پس آنکه قلم بر «عطارد» شکست
طلاق طبیعت به «ناهید» داد،
به «مریخ» داد آتش خشم خویش
رعوت رها کرد بر «مشتی»
سواد سفینه به «کیوان» سپرد
باندازه آنکه يك دم زنند
زخر پشته آسمان درگذشت
ز دیوانگه عرشیان برگذشت
دلش نور فضل الهی گرفت

از «هفت پیکر»

شاهراهی به شهپر ملکی؛
داد سرسبزی از شمایل خویش،
رنگی از کوره رصاصی بست،
برقعی برکشید سیمایی،
تاج زرین نهاد بر سر «مهر»،
سرخ پوشی گذاشت بر «بهرام»،
دردس دید و گشت صندل سای،
در سواد عبیر شد علمش،

میرید از منازل فلکی
«ماه» را در خط حمایل خویش
بر «عطارد» ز نقره کاری دست
«زهره» را از فروغ مهتابی
گرد راهش بد ترکاز سپهر
سبز پوشید چون خلیفه شام
«مشتی» را ز فرق سر تا پای
تاج «کیوان» چو بوسه زد قدمش

منزل آنجا رساند کز دوری
سر برون زد ز مهد میکائیل
گشت از آن تخت نیز رخت کرای
سر برون زد ز عرش نورانی
چون حجاب هزار نور درید
گامی از بود خود فراتر شد،
دید در جبرئیل دستوری
بر صد گاه صور اسرافیل
رفرف و سدره هر دو مانده بجای
در خطر گاه سر سبحانی
دید در نور بی حجاب رسید
تا خدا دیدنش میسر شد.

این نکته جالبی است که درین وصفها گاه حتی تعبیرات و استعاراتی که بکار رفته در اینجا و در شعر داتنه کاملاً شبیه است، مثلاً «هزار نور» که داتنه آنرا بارها بمفهوم «تعداد بیشماری از فرشتگان» بکار برده یا تعبیر «پرگار در کشیدن» که وی آنرا چندین بار آورده یا طرز «خدای بینی» عیناً مطابق با تعبیرات و اصطلاحات داتنه است.

از این احتمال که بگذریم این نکته مسلم است که موضوع «افلاک» و مقام مهم آنها در عالم آفرینش و در حیات بشری نه تنها در معتقدات غرب و در فقه و ادب کاتولیک اهمیت دارد، بلکه در شرق نیز پیوسته مورد توجه خاص قرار گرفته و چه از جنبه مذهبی، چه از جنبه عرفانی و چه از لحاظ ادب و هنر بدان اهمیت بسیار داده شده است.

در میان کتب مذهبی فقط در قرآن است که با صراحت از «افلاک هفتگانه» سخن میرود:

سوره بقره (آیه ۲۹): «او خدائی است که همه موجودات زمین را برای شما خلق کرد، پس از آن بخلقت آسمان نظر گماشت و هفت آسمان را بر فراز یکدیگر برافراشت.»

و سوره مؤمنون (آیه ۱۷): «... و همانا ما فوق شما هفت آسمان را فراز یکدیگر آفریدیم.»

و سوره ملک (آیه ۳): «آن خدائیکه هفت آسمان بلند ببطبقاتی منظم بیافرید و هیچ بی نظمی و نقصانی در خلقت خدای رحمن نخواهی یافت.»

و سوره نباء (آیه ۱۲): «... و بر فراز آنها هفت فلک استوار بنا کردیم.»
و نیز تقریباً تصریح شده است که سیارات در افلاک خاصی هستند و ثوابت نیز در يك آسمانند:

سوره انبیاء (آیه ۳۳): «و اوست خدائیکه شب و روز و خورشید و ماه را بقدرت کامله خود بیافرید تا هر يك در فلک معینی تسبیح گویند.»

و سوره صافات (آیه ۶): «... آسمان دنیا را بزینت کواکب بیاراستیم.»
در ادبیات و آثار عرفانی ما بکرات و با تعبیرهای مختلف سخن از «افلاک» هفتگانه و نه گانه رفته است که شاید زیباترین نمونه های آنرا در اشعار **حافظ** توان یافت:
زین قصه هفت گنبد افلاک پر صداست
کوته نظر بین که سخن مختصر گرفت

یا :

عجب علمی است علم هیئت عشق، که چرخ هشتمش هفتم زمین است

یا :

خشت زیر سرو بر تارک هفت اختریای: دست قدرت نگر و منصب صاحبجاهی!

یا :

نه طبق سپهر و آن قرصه سیم وزر که هست، بر لب خوان قسمتت، سهلترین نواله باد!

در قرآن بکرات به ملائک اشاره شده، ولی بین آنان و بهشت ارتباطی خاص دیده نمیشود، و وظیفه این فرشتگان بطور کلی حمد و ثنای خداوند و نگهداری عرش الهی و کوشش ایشان در راه رستگاری بشر است. طبقه بندی پیچیده مسیحی و طبقه بندی ندیهائی که در غالب آئینهای دیگر درباره ملائک دیده میشود در اینجا بدل طبقه بندی دو گانه « ملائک مقرب » و « سایر ملائک » شده است. یکدسته دیگر از ملائک نیز هستند که « فرشتگان نگهبان » نام دارند و وظیفه نگهبانی از هر کس بعهدہ يك یادوتن از ایشان سپرده شده است. ازین فرشتگان نگهبان در تورات و انجیل نیز سخن رفته است (رجوع شود بصفحات بعد).

اصول آنچه در قرآن بطور کلی درباره «ملائک» گفته شده چنین است :

فرشتگانی که عرش الهی را بردوش گرفته اند و آنان که پیرامون عرشند، تسبیح و ستایش حق مشغولند، هم بخدا ایمان دارند و هم برای اهل ایمان از خدا آمرزش میطلبند، که: «ای پرورد گاریکه علم و رحمت بی منتهاست همه اهل عالم را فرا گرفته است، تو بولطف و کرم گناه آنانکه توبه کرده و راه رضای ترا پیموده اند ببخش و آنانرا از عذاب دوزخ محفوظ دار» (سوره مؤمن، آیه ۷۷). این فرشتگان زبان تسبیح خدا کشوده و گویند: «بارالها، تو از هر شرک و نقص منزهی» (سوره صبا، آیه ۲۱)، ولی «هرگز این مقربان در گاه از احدی جز آنکسیکه خدا از او راضی است شفاعت نکنند و آنها دائم از خوف قهر خدا هراسانند» (سوره انبیا، آیه ۲۸) و «بسیار ملائک در آسمانهاست که شفاعتش سودمند نیست جز بامر خدا، و بر آن کسی که خدا بخواهد و از او خشنود باشد» (سوره نجم، آیه ۱۶) - اما خداوند و فرشتگانش مظاهر رحمتند و نه خشم: «اوست خدائیکه هم او و هم فرشتگانش بر شما بندگان رحمت میفرستند، تا شما را از ظلمتها بیرون آورد و بعالم نور رساند» (سوره احزاب آیه ۴۳) و «فرشتگان بستایش خدای خود تسبیح گویند و برای اهل زمین

از خدا مغفرت طلبند « (سوره شوری، آیه ۵) .

در برخی آیات نیز از مشخصات این فرشتگان بصورتی دقیق‌تر سخن رفته است :

سوره فاطر (آیه اول) : « سپاس خدا را که آفریننده آسمانها و زمین است،

و فرشتگان را سروشان پیغمبران خود گردانید و آنها را دارای دو سه و چهار بال قرارداد...»

سوره بقره (آیه ۹۸) : « هر کس با خدا و فرشتگان و رسولان او جبرئیل

و میکائیل دشمن باشد، کافر است . »

سوره طارق (آیه ۴) : « هر شخصی را از طرف خدا فرشته نگهبانی است . »

سوره انعام (آیه ۶۱) : « و اوست خدائیکه قهر و اقتدارش مافوق بندگان

است، و برای حفظ شما فرشتگانرا بنگهبانی میفرستد، تا آنگاه که مرکب یکی از شما

فرا رسد و رسولان ما او را بمیرانند . »

سوره بقره (آیه ۳۰) : « آنگاه که پروردگار فرشتگانرا فرمود که من در

زمین نایبی خواهم گذاشت، گفتند پروردگارا، آیا کسانی خواهی گذاشت که در زمین

فساد کنند و خونریزی کنند، و حال آنکه ما خود ترا تسبیح و تقدیس میکنیم؟ خداوند فرمود

من چیزی از اسرار خلقت بشر میدانم که شما نمیدانید . »

سوره آل عمران (آیه ۱۲۵) : « آیا خداوند بشما مدد فرمود که سه هزار

فرشته بیاری شما فرستاد؟ »

سوره حاقه (آیه ۱۷) : « و فرشتگان بر اطراف آسمان منتظر فرمان باشند

و عرش پروردگار را در آنروز هشت ملک مقرب برگیرند . »

سوره معارج (آیه ۴) : « .. و فرشتگان و روح الامین بسوی خداوند بالاروند،

در روزی که مدتش پنجاه هزار سال خواهد بود . »

چنانکه گفته شد، مبنای «بهشت» دانه بر این است که هر دسته از ملائک خداوند

گرداننده یکی از افلاکند. این نظر نیز که سابقه کهن دارد، بصورتی بدیع در شعر

حافظ آمده است:

حافظ، چه آنشی است که از سوز آه تو افتاده در ملائک هفت آسمان خروش!

یا :

گفتم دعای دولت تو ورد حافظ است گفت این دعا ملائک هفت آسمان کنند

نظریه اصلی «بهشت» دانه را در باره اثر افلاک در روی زمین وسعد ونحس آنها

نیز بصورتی روشن در **حافظ** میتوان یافت :

زاخترم نظری سعد در ره است، که دوش میان ماه و رخ یار من مقابله بود

یا :
 گر مساعد شوم دائره چرخ کبود، هم بدست آورمش باز پیرگار دگر !
 یا :
 شد از بروج ریاحین چو آسمان روشن زمین باختر میمون و طالع مسعود
 یا :
 کوکب بخت مرا هیچ منجم نشناخت؛ یارب از مادر گیتی بچه طالع زادم !
 یا :

بگیر طره مه طلعتی و قصه مخوان که سعد و نحس ز تأثیر زهره و زحل است!
 حتی به اختصاصات برخی از کواکب بصورت‌های مختلف در شعر **حافظ** اشاره شده است : « ای که انشای عطار در صفت شوکت تست » ؛ « زهره سازی خوش نمیسازد ، مگر عودش بسوخت ؟ » و « ارغنون ساز کند زهره باهنگ سماع » و « سماع زهره برقص آورد مسیحا را » و « زهره در رقص آمد و بر ربط زنان میگفت نوش . از «جوزا» نیز که در میان ستارگان مورد علاقه خاص داتته است ، ووی در فلک ثوابت میان همه اختران پای بدان مینهد^۱ چنین سخن میرود : « جوزا سحر نهاد حمایل برابرم » ، و :
 خورده ام تیر فلک ، باده بده تاسر مست عقده در بند کمر تر کش جوزا فکنم !
 در نزد غالب شعرای ما این اشاره با فلک و اهمیت آنها را بصورت‌های مختلف میتوان یافت : « نه کرسی فلک نهد اندیشه زیر پای » و « چه حاجت که نه کرسی آسمان ، نهی زیر پای قزل ارسلان؟ » و « ... زسم ستوران در آن پهن دشت زمین شش شد و آسمان گشت هشت » ؛

و این شعر زیبای **عطار** :

گر باورم نداری در شرح نقطه‌های ، سکان هفت دایره دارند باورم ؛
 زین هفت حلقه فلکم بگذران که من ، چون مهره فتاده درین تنگ ششدم !

و با این وصف استادانه «افلاک» در لیلی و مجنون **نظامی** :

این هفت حصار بر کشیده بر هزل نبا شد آفریده
 وین هفت رواق زیر پرده آخر بگراف نیست کرده
 گردون که محیط هفت موج است چندانکه همی رود بر اوج است
 و در خسرو و شیرین او :

فکند از هیئت نه حرف افلاک رفوم هندسی بر تخته خاک
 از نظر توصیف طبقه بندی افلاک و اثر آنها در عناصر اربعه و در ترکیب جمادات و

موجودات جهان ، یعنی از نظر آن اصولی که بتفصیل در فصول مختلف «بهشت» داتنه مورد بحث قرار میگیرد ، یکی از جالبترین صفحات ادبیات فارسی قطعه‌ایست از کتاب معروف **گلشن راز** شیخ نجم‌الدین **شبه‌ستری** عارف بزرگ قرن هفتم هجری . این قطعه درست در همان زمانی که «کمدی الهی» داتنه در ایتالیا سروده میشد ، در تبریز سروده شده، و مقایسه آن بانظریاتی که داتنه در «بهشت» ابراز داشته خوب نشان میدهد که چگونه افکار فلسفی و عرفانی در شرق و غرب در یکدیگر اثر بخشیده‌اند :

که تا ممدوح حق کردی در آیات
چگونه شد محیط هر دو عالم :
چرا گشتند ؟ یکره نیک بنگر :
کند دور تمامی کرد عالم ^۱ ؛
بچرخ اندر همی باشند گردان ،
همیگردند این هشت مقوس :
که اورا نه تفاوت نه فروج است ،
ششم برجیس ^۲ را جا و مکان است ،
بچارم آفتاب عالم آرای ،
قمر بر چرخ دنیا گشت وارد ،
بگردش روز و شب چون چرخ فخر
ز یک استاد و از یک کارخانه است
گرفته جای خود در زیر افلاک

تفکر کن تو در خلق سماوات
بین یکره که تا خود عرش اعظم
ازو در جنبش اجسام مدور ^۱
بهر روز و شبی این چرخ اعظم
وزو افلاک دیگر هم بدینسان
ولی برعکس دور چرخ اطلس
معدل کرسی ذات البروج است
بهفتم چرخ کیوان ^۲ پاسبان است ،
بود پنجم فلک مرینخ راجای ،
سیم زهره دوم جای عطارد ،
تو کوئی هست این افلاک دوار
هر آنچه در زمان و در مکان است
عناصر ، آب و باد و آتش و خاک

نمونه دیگری را ، بسیار مشابه با آنچه داتنه در «بهشت» گفته ، حتی با همان تشبیهات و کنایات ، در اثر معروف فارسی **کیمیای سعادت غزالی** که دو قرن پیش از داتنه نوشته شده میتوان یافت . میان افکاری که در این اثر آمده با غالب مباحث «بهشت» داتنه شباهتی خاص است که در فصل آخر این مقدمه در شرح مفهوم «سمبولیک» سفر داتنه بیبهشت ، با توجه بقسمتهائی که ازین کتاب نقل شده ، بهتر بدان پی میتوان برد. آنچه درینجا درباره افلاک و عرش الهی و طرز طبقه بندی و ارتباط آنها از این کتاب نقل میتوان کرد چنین است :

۱ - این صفت بهمین صورت غالباً در «بهشت» داتنه در باره افلاک بکار رفته است .

۲ - اشاره به «فلک ثوابت» ، که بعقیده قدما در هر شبانروز یک گردش کامل بدور زمین

میکند .

۳ - زحل .

۴ - مشتری

عنوان دوم - فصل هفتم

«... کواکب و طبایع، و بروج فلک کواکب که بدوازده قسمت است، و عرش کهورای همه است، از وجهی چون مثال پادشاهی است که ویرا حجره‌ای خاص باشد، که وزیر وی آنجا نشیند و کردا کرد آن حجره رواقی بود بدوازده پالگانه، و بر هر پالگانه نایبی از آن وزیر نشسته؛ و هفت نقیب سوار، بیرون از آن پالگانهها، کرد آن دوازده پالگانه میگردند».

.. و عرش حجره خاص است، و مستقر وزیر مملکت است که وی فرشته مقربترین است. و فلک الکواکب آن رواق است. و دوازده برج آن دوازده پالگانه است. و نایبان وزیر فریشتگان دیگرند، که درجه ایشان درجه فروتر فرشته مقربترینست، و بهر یکی عملی دیگر مفوض است. و هفت ستاره هفت سوار است، که چون نقیبان همیشه گرد آن پالگانهها برمیآیند، و از هر پالگانه فرمانی از نوع دیگر بدیشان میرسد. و در همان کتاب، درباره ملائک گرداننده افلاک و ساختمان آنها و وظایفشان چنین گفته شده است:

عنوان دوم - فصل سوم

«... جوهری لطیف است حق تعالی را، که آن اثر بعرض رساند و از عرش بکرسی رساند، و آن جوهر را «فرشته» خوانند، و «روح» خوانند، و «روح القدس» خوانند... صورت هر چه در عالم پدید خواهد آمد، اولاً نقش آن در لوح محفوظ پدید آید، و چنانکه قوتی لطیف که در دماغ است اعصاب را بجنباند، همچنین جواهر لطیف که بر عرش و کرسی موکلند، آسمان و ستاره‌ها را بجنباند... و چنانکه قوت دماغ بر روابط اوتار و اعصاب انگشت را بجنباند، آن جوهر لطیف، که ایشانرا ملائک گویند بواسطه کواکب و روابط شعاعات ایشان بعالم سفلی طبایع امهات عالم سفلی را بجنباند. ... اول کارها در عالم اجسام در عرش پیدا آید، و از عرش به همه عالم اجسام رسد. و چون استیلاء حق تعالی بر همه بواسطه عرش است، پندارند که وی ساکن عرش است. .. و بدان که این همه حقیقت، اهل بصیرت را بمکاشفه ظاهر معلوم شده است و این معنی بدانسته‌اند که: ان الله عزوجل خلق آدم علی صورته».

در عالم تصوف ایران، غالباً این «افلاک سبعة» و «ملائک» و «عرش الهی» بعنوان اشاراتی برای نمایدن مراحل مختلف سیر و سلوک معنوی و عوامل طی این طریق و حقیقتی که در پایان آن در انتظار سالک است مورد استفاده قرار گرفته‌اند، و درین باره در فصل آخر این مقدمه بحث خواهد شد. در «بهشت» داتنه این دو جنبه حقیقی و سمبولیک با

۱ - صفحه ۱۶۱۴ شرح ۳: در جای دیگر نیز (صفحه ۱۴۶۵ بند ۲) فلک آخرین به «شکل پادشاهی افلاک» نشینده است.

یکدیگر در آمیخته و ترکیبی ازین دو پدید آمده است که آنرا در نیمه راه «منطق» فلاسفه و دانشمندان، و «عشق» عرفا و متصرفین قرار میدهد.

نظری به «ارداویرانی نامه»، کمدی الهی ایرانی

در مقدمه «دوزخ» گفته شد که این «سفر آدم زنده‌ای بجهان دیگر» ابتکار دانتی نیست، و پیش از او در ادبیات شرق و غرب و در معتقدات مذهبی سوابق متعدد دارد، که محققین اروپائی درباره آنها بتفصیل مطالعه و تحقیق کرده‌اند. معروفترین این سلسله «مکاشفات» عبارتند از: سفرهای «ایلیا» و «حزقیال» و مخصوصاً «اشعیاء» پیمبران اسرائیل با آسمان (نورات)؛ سفر خیالی «یوشع بن لوی» به دوزخ و آسمان (اثر قدیمی یهودی، در قرن سوم میلادی)؛ مکاشفه «ار» Er ارمنی و سفر روحانی اوبدیار فاصل آسمان و زمین (داستان این سفر توسط افلاطون در «جمهوریت» نقل شده است)؛ سفر تسپزیوس Thespesius با آسمانها و عبور او از میان ستارگان و دیدار ارواح که با شکل انسانی خود در درجات مختلف جای میگزینند (پلوتارک. داستان آنرا بتفصیل نقل کرده است)؛ سفرهای «ترئوس» قهرمان افسانه‌ای یونان و «پلوکس» و «اورقئوس» بدوزخ، در میتولوژی یونان (که بترتیب بخاطر انتقام و دوستی و عشق صورت گرفت)؛ سفر «تلماکوس» بدوزخ (در اودیسه هم)؛ سفر «انثا» بدوزخ و دیدار آینه روم (در انثیس ویرژیل)؛ سفر عیسی به دوزخ برای نجات ارواح پارسایان که بلافاصله پس از شهادت او روی داد (احادیث مسیحی که در سرود ۱۲ دوزخ در کمدی الهی نیز بدان اشاره شده است)؛ مکاشفات سن کارپوس و سن متائورس قدیسین و پریتونا و کریستینا قدیسه های عیسوی (احادیث مسیحی) سفر «پولس رسول» با آسمان سوم (انجیل، رساله دوم پولس به قرتیان) ماجرای معراج پیامبر اسلام (در قرآن و احادیث اسلامی) و چندین مکاشفه دیگر ازین قبیل رامیتوان تذکر داد که مسلماً بجز «انثیس ویرژیل» و شاید ترجمه معراج نامه پیامبر اسلام، هیچکدام سهمی در طرح اثر دانتی ندارند زیرا شباهتی میان آنها و «کمدی الهی» نیست^۱

۱ - از جمله این داستانها میتوان داستانی را که در اواخر قرن ششم یا اوایل قرن هفتم میلادی توسط يك روحانی برجسته مسیحی بنام Theophylcte Simocatta در کتاب او بنام «تاریخ زندگی امپراتور موریس» نقل شده ذکر کرد. این داستان ماجرای شهادت يك زن زیبای ایرانی بنام «گلندوك» است که در زمان پادشاهی خسرو پرویز بکیش عیسوی درآمد و در دوره زندگی خود در عالم مکاشفه بدنای دیگر رفت و عذابهای موحتی دوزخیان و فر و جلال بقیه در صفحه بعد

ولی ، بطور مسلم میان همه آثار ادبی و مذهبی شرق و غرب ، هیچ اثری را نمیتوان یافت که باندازه « ارداویراف نامه » زرتشتی که در حدود هزار سال پیش از داته نوشته شده (و قبلاً در مقدمه دوزخ از آن سخن رفت) با « کمدی الهی » داته نزدیک باشد . درین باره « بارتلمی » مستشرق نامی قرن نوزدهم فرانسه ، مینویسد ^۱ : « هیچیک از مکشفاتنی که در گذشته از آنها یاد شده ، مانند « ارداویراف نامه » ایرانی با « کمدی الهی » داته شباهت ندارد ، البته با این تفاوت که از لحاظ ارزش ادبی کتاب داته بسیار بالاتر است . این شباهت و نزدیکی بحدی است که ما را بی اختیار ب فکر ارتباط این دو اثر و الهام گرفتن یکی از دیگری میافکند ، هر چند که مدرکی درین باره در دست نیست * »

قبلاً گفته شد ^۲ که « ارداویراف نامه » شرح سفر « ارداویراف » مصلح زرتشتی بدنیای دیگر ، و خلاصه مشهوداتی است که وی در بازگشت ازین سفر نقل کرده است و پیش ازین قسمتهائی از مطالب مربوط بسفر او در دوزخ ، در مقدمه دوزخ نقل شد *

خلاصه این سفر نامه اینست که « ارداویراف » از پل چینوات (صراط) میگذرد و براهنمائی دوفرشته ، نخست به همسنگان (اعراف) ، بعد به بهشت و از آنجا بدوزخ میرود و در پایان این سفر بروی زمین باز میگردد ، و آنچه را که دیده است به موبدان خبر میدهد . « دوزخ » او عیناً مانند دوزخ داته ، چاه ویل و عظیمی است در داخل زمین که « اهرمن » (شیطان اعظم داته) در قعر آن جای دارد و فرمانروای آنست . اعراف او مثل برزخ داته فاصله میان زمین و آسمان را شامل میشود و بهشت وی عبارتست از آسمان یا فلک ستارگان و آسمان ماه و آسمان خورشید و سرای اینزدی (عرش) که

بقیه از صفحه قبل

آمرزیدگانی را که به مسیح ایمان آورده بودند بچشم دید . در یکی از دفعات فرشتهای غرق نور بیدار او آمد و مرک نزدیک شوهرش را بدو خبر داد ، و بعد از وقوع این پیشگوئی بود که وی به « نصیین » رفت و نرسا شد و در نتیجه موبدان پاریسی او را در جای تاریکی زندانی کردند ، و در آنجا باز فرشته نورانی بیدارش آمد و بالاخره آزادش کرد و او برای زیارت به اورشلیم رفت . در بازگشت از این سفر وی چندین واقعه آینده را برای خسرو پرویز پیشگوئی کرد و اندکی بعد مرد .

این ماجرا ، گذشته از کتاب روحانی فوق الذکر ، در کتاب روحانی دیگری بنام Evagros « تاریخ مذهبی » که چهل سال پیش از آن نوشته شده ، و کتاب « تاریخ مسیحیت » « نیسفورس - کالیستوس » راهب بیزانسی در قرن چهاردهم نقل شده و در کتاب اخیر درباره این زن که کلیسای کاتولیک بدو عنوان « مقدس » داده بانفصیل خیلی زیادتری سخن رفته است .

۱ - M . A , Barthélemy : Artà Virâf – Nâmak ou Livre d'Ardâ -

Virâf : مقدمه ، صفحه ۴۶ .

۲ - رجوع شود به مقدمه « دوزخ » .

«ارداویراف» دسته‌های مختلف ارواح بهشتی را در این طبقات چهارگانه میبیند و درباره ایشان از راهنمایان خود احوال میپرسد، و در پایان این سفر بهشت است که «اهورمزدا» را بصورت فروغی خیره‌کننده میبیند و بر او نماز میبرد. از زمره کسانی که وی در این سفر آسمانی خود میبیند روح نخستین نیای بشر (کیومرث) است. همچنانکه داته در بهشت باروح «آدم» روبرو میشود.

ارواح پارسایان در بهشت داته چرخ زنان سرود فروجلال خداوند را میخوانند، و در بهشت ارداویراف این ارواح به سرود جلال اورمزد مترنمند. و در هر دو جا اینان ارواح بهشتی را غرق در نور می‌بینند. شباهتهای مختلف این دوسفر «بهشت» بقدری است که چنانکه گفته شد گاه باور نمیتوان کرد که «کمدی الهی» بی‌آشنائی داته با «ارداویراف‌نامه» سروده شده باشد.

قسمت مربوط به سفر «ارداویراف» به بهشت در این اثر بزرگ زرتشتی، چنین است^۱: «... روان ویراف از تن به «چکاتی دایتیک» و «پل چینود» رفت و هفتم روز و شبان باز آمد و اندر تن برفت و ویراف از آن خواب خوش برخاست ... هیربدان و دستوران دین پیش ویراف نماز بردند - پس ویراف چون چنان دید پذیره آمد و نماز برد و گفت که شمارا درود از اهورمزدا خدای و امشاسپندان و درود از زردشت اسپیتمان مقدس و درود از سروش اهرو و آذر ایزد و فره دین مزدیسنان، و درود از دیگر اهروان درود نیکی و آسانی از دیگر مینوکان بهشت.

«... بآن نخستین شب مرا پذیره آمدند سروش اهرو و آذر ایزد، و بمن نماز بردند، و گفتند درست آمده‌ای توای ارداویراف؟ پیش از زمان باین عالم آمده‌ای. من گفتم پیغام برهستم. پس دست من فراز گرفتند، نخستین گام باندیشه نیک، دودیکر گام بگفتار نیک و سه دیگر گام به کنش نیک نهاده پیل چینود (صراط) آمدم .. روان مقدسان را دیدم که در بوی خوش حرکت کند و آن بوی او را شایسته تر آید که هر بوی خوشی که در نزد زندگان به بینی اورفته باشد. این بوی از جنوب از جانب یزدان می‌آید. این روان خود و کردار خود را بصورت دخترکی نیکو بدن بیند باقامتی خوب رسته و پستان‌های پیش آمده کش پستان باز نشسته است، دل و جان و دست و تن او چنان رفتاری دارد که برای دیدن بهترین چیز و برای نگریستن بایسته ترین چیز باشد، و آن روان پاک از آن دخترک پرسد که تو که هستی که هرگز در زندگانی کیتی زنی نیکوتر و کالبدی زیباتر از آن توندیدم ... و او پاسخ دهد که من کنش (عمل) توهستم، ای جوان خوب منش خوب گوش خوب کنش خوب دین. از کام و کردار تست که من چنین مه

۱ - متن فارسی قطمانی که نقل شده، عیناً از ترجمه مرحوم رشید یاسمی از ارداویراف نامه (سال دوم مجله مهر) گرفته شده است.

وبه و خوشبوی و پیروز گرم که بتونمایم .

«... پس از آن یل چینود بپهنای نه نیزه باز شد . من بیاری سروش اهرو و آذر ایزد باسانی و فراخانی از یل چینود نیک و دلیرانه و پیروز گرانه بگذشتم ... و دیدم رشن راست را که ترازوی زرین بدست داشت و نیکان و بدکاران را اندازه میگرفت .
«... پس سروش اهرو و آذر ایزد دست من گرفته گفتند که بیا تا ترا نمائیم بهشت و روشنی و آسانی و فراخی و نیکی و سرور و خرمی و رامش و شادی و خوشبوئی و پاداش آمرزیدگان را که در اهورامزدا و امشاسپندان در بهشت یافته اند .

«... و پس نخست کام فراز نهادم به ستریایک (مقام ستاره) بمقام اندیشه نیک . در این جای هومت بمهمانی است . دیدم روان پرهیزکاران را که چون ستاره روز روشن آنجا همیدرخشید . تخت و نشستگاه آنها بسیار روشن و پرفره بود . پرسیدم از سروش اهرو و آذر ایزد که این جای کدام و این مردمان کدامند؟ پیاسخ گفتند سروش اهرو و آذر ایزد که این جای پایه ستاره است و این روان آنان است که بگیتی پشت نکردند و کاتا نسرودند و خدائی و ایالت و سرداری نکردند ، بسبب ثوابهای دیگر اهرو (مقدس) شده اند .

«چون کام دوم فراز نهادم به ماه پایه، به هوخت (مقام گفتار خوب) رسیدم . آنجا که هوخت مهمان است . و انجمنی بزرگ از نیکان دیدم . پرسیدم از سروش اهرو و آذر ایزد که این کدام جا و اوشان روانان که اند ؟ سروش اهرو و آذر ایزد گفتند که این جای پایه ماه است و این اوشانند که در گیتی پشت نکردند و کاتا نخواندند ، بدیگر ثواب بدینجا آمده اند ، اوشان را بروشنی ماه همی ماند .

«چون کام سوم فراز نهادم به هورشت (مقام کردار نیک)، آنجا که خورشید بمهمانی است ، رسیدم که روشنی بالستان بالست (بارستان بارست ، اعلی علیین) گویند ، و دیدم روان اهروان را که روی تخت و فرش زرین بودند ، و مردمی بودند که روشنائیشان بروشنائی خورشید همانند بود . از سروش اهرو و آذر ایزد پرسیدم که این جای کدام و اوشان که اند ؟ سروش اهرو و آذر ایزد گفتند که این پایه خورشید است و آنان روان اوشان است که در گیتی خوب پادشاهی و ایالت و سرداری کرده اند .

«و چهارم کام فراز نهادم ، و بروشن گروتمان (گرزمان ، عرش) مکان آسایش تام (هماک خواری) رسیدم . جان مردگان پذیره آمدند ، درود بگفتند و آفرین کردند و گفتند: ای اهرو چگونه آمده ای از آن عوالم فانی و بسیار ناپاک بدین عوالم باقی و بی پتیاره ؟ و بنوش آنوش (مشروب ضد مرگ ، آب زندگانی) را که دیرزمان اینجا آرامش بینی . و پس از آن پذیرائی آمد آتش اهورامزدا آذر ایزد بمن نماز برد و گفت درست

بنده هستی تو ارداویراف، هیزم تر پیغامبر مزدیسنان. پس من نماز بردم و گفتم که بنده توام ای آذر ایزد که در دنیا همه هیزم و بوی هفت ساله بر تو نهادم، مرا تر هیزم میخوانی و پس آتش اهورا مزدا، و آذر ایزد گفت بیاتا بتو بنمایم آن دریاچه آب هیزم تر که بر من نهاده جایی فراز برد و دریاچه بزرگ آب کبود نمود و گفت این آن آب است که از آن چوب بچکید، و تو بر من نهادی.

... پس امشاسپند و هومن (بهمن) از تخت زرین برخاست و دست من بگرفت و با اندیشه نیک و گفتار نیک و کردار نیک مرا بمقام اهورمزدا و امشاسپندان و دیگر اهروان و فروهر زردشت اسپیتمان و کی گشتاسب و جاماسب و وست و استر پسر زرتشت و دیگر دین برداران و پیشوایان دین برد که من هرگز از آن روشن تر و نیکوتر ندیده‌ام.

و هومن بگفت: این است اهورمزدا! من نیایش کردم و بیشتر نماز بردم. او گفت مرا که نماز بر تو ارداویراف، درست آمده از آن دنیای فانی باین جای ویژه روشن آمده - فرمود سروش اهرو و آذر ایزد که بپرید ارداویراف را بنمائید گاه و پاداش نیکان و بادافره ناپاکان را. پس سروش اهرو و آذر ایزد دست من فراز گرفتند و مرا جای جای فراز بردند که من دیدم امشاسپندان را، دیدم دیگر ایزدان را، دیدم فروهر کیومرذ (کیومرث) و زردشت و کی گشتاسب و فرשוستر و جاماسب و دیگر مقدسان و پیشوایان دین.

... بجائی فراز آمدم. دیدم روانان رادان را که درخشان میرفتند بالاتر از روانان دیگر در کمال روشنی، و اهورامزدا روانان رادان را که روشن و بلند و توانا بودند بلند میکرد - من گفتم نیکوئید شما ای روانان رادان که برتر از دیگر روانان هستید و درخشان مینمائید. دیدم روانان آنان را که بگیتی گاتا خواندند و پشت کردند و استوار بودند بدین مزدیسنان که اهورمزدا به زرتشت آموخت. چون فراز آمدم بآن پوشیدنی زرین و سیمین درخشانترین از هر پوشیدنی که مرا درخشانتر بنظر آمده بود. دیدم روان خوب خدایان و پادشاهان که از آنها مهی و بهی و هم آوردندی (قدرت) و پیروز-گری همی رخسید. آنانرا دیدم در روشنی بآن زرین سلاح پای، مرا عالی بنظر آمدند. دیدم روان بزرگان راستگویان را که روانشان در آن بلند روشنی و با فره بزرگ بود؛ بنظرم بس عالی آمدند.

... دیدم روان زنان بسیار نیک اندیش بسیار نیکو گفتار بسیار نیکو کردار را در پوشش زرین پیوست و سیمین پیوست و گوهر پیوست - پرسیدم که اوشان کدام روانانند؟ گفتند که این روانان آن زنانند که در گیتی آب را خرسند کردند و آتش را خرسند کردند و زمین و رستنی آنرا خرسند کردند. و ایزدان مینو و ایزدان کیتی

را خشنود کردند ... بثواب کردن کوشا بودند و فرمانبرداری شوی کردند و از گناه پرهیز کار بودند • مرابس عالی بنظر آمد •

«دیدم روان ستایشگران و ما سربران (حافظین ادعیه دینی) را در آن بلند روشنی و در آن بزرگ مقامی که بنظم عالی آمد • دیدم روان آنان را که تمام قربانیهای دینی و یزشن یزدان را کرده و فرموده که نشسته بودند بالاتر از دیگر روانان و ثوابشان بیلندی آسمان ایستاده بود ، مرا بس عالی بنظر آمد •

«دیدم روان ارتیشاران (جنگجویان) را که روانشان بیرترین رامش بآن دهبوتان (سرداران و ولات) گرد آمده بودند • این گردان زین افزار خوب ساخته زرین گوهر افزود هر گونه آراسته در آن شکفت ران ورتین بس شکوه و توانائی و پیروز گری داشتند . مرا بس عالی بنظر آمد •

«... تخت زرین بسیار و گسترانی خوب و بالمش دیدم که بر آن نشسته بود • روان کدخدایان و دادگران که دودمان و میهن بدست کردند و جای ویران را آبادان ، و بسیار رود و چشمه برای ورز (زراعت) و آبادانی و میوه و سود آفریدگان آوردند • مرابس عالی بنظر آمد •

«دیدم روان استواران و آموزگاران دین و پیرسندگان احکام دین را در آن مقام روشن و شادی بسیار بزرگ؛ مرا بس عالی بنظر آمد •

«دیدم روان احسان کنندگان (دادگویان) و دوستان آشتی (صلح جویان) را؛ مرا بس عالی بنظر آمد •

« دیدم روانان به دوستان را که روشنی مانند ستاره و ماه و خورشید از آنان همی رخسید، و میرفتند در رامش و نیکی در روشنائی اندروای (معلق) •

«دیدم عالم بهین نیکان را روشن و در آسایش تمام و بسیار خوش و خوشبوی ، هر گونه آراستگی ، هر گونه شکفتگی و روشنی پر شکوه و بی شادی و بس رامش که کس ازش سیری نداند •»

و پس از آنکه ارداویراف از بهشت بدوزخ میرود و شاهد انواع عذابهای دوزخیان میشود (که تقریباً همه آنها را در دوزخ داتنه میتوان یافت) کتاب چنین ختم میشود :

«... پس سروش اهر و آذر ایند دست من فراز گرفتند و بآن اسر (ازلی) روشن انجمن اهورمزدا و امشاسپندان بردند - چون خواستم نماز برد، اهورمزدا گفت: نیک بنده هستی تو اهر و اردای ویراف پیغامبر مزدیسنان ، برو بعالم طبیعی (اهواستومند) هر چه دیدی و دانستی براستی باهل گیتی بگویی، چه من باتوام که اهورمزدایم - هر آن را که درست و راست گوید من دانم، و میشناسم، بگویی بدانان •

«چون اهورمزدا این آئین گفت، من شکفت بماندم ، چه روشنی دیدم و تن ندیدم؛ بانگ شنیدم و دانستم که این هست اهورامزدا».

«گفت اهورمزدا از مینوکان افزوتوم (مقدم بهشتیان) بگوی تو، ارداویرواف ، به مزدیسنان گیتی ، راه اهروی (تقوی) یکی است و راه پورلوت کیشی (مؤمنی)، و آن راههای دیگر همه نه راه است».

«... دادنیک را بدارید و از گناه بپرهیزید ... ای اردویرواف ، تو بآبادی برو، چه هر پاکی که شما کنید و دارید همه موافق دادیها (شرع) دارید ... چون بهمانگونه بایاد ایزدان کنید همه رامن دانم».

«چون آن سان شنیدم ژرف نماز بروم بدادار اهورمزدا - پس سرش اهرو- پیروز گرانه و نیک دلیرانه مرا برین تخت و بستر داد».

«پیروز باد فره به دین مزدیسنان - چنین باد - چنین تریباد!»

• بهشت • در معتقدات مختلف بشری

«بهشت»، یعنی جائیکه ارواح نکوکاران و پارسایان روی زمین در آنجا سعادت جاوید میرسند ، از آغاز از معتقدات بشری بوده و غالباً بصورت جزئی از مسئله «حیات بعد از مرگ» از مهمترین اشتغالات فکری آدمی بشمار رفته است. مع هذا باید گفت که «بهشت» هیچوقت باندازه «دوزخ» از نظر اعتقادات بشری قطعیت و صراحت نداشته ، و آنطور که در همه مذاهب اساطیری (میتولوژیک) قدیم و مذاهب آسمانی اعتقاد بدوزخ و دنیای «ظلمت ورنج و عذاب» بصورتی واضح بچشم میخورد، این اعتقاد بدنیای «فروغ و شادکامی و آرامش» بدان وضوح بنظر نمیرسد . در نزد برخی از ملل قدیم ، مانند آشوریان و کلدانیان و فینیقیان ، و تا حد زیادی نیز یونانیان و رومیان ، و در نزد سلت ها و تائاندازه ای اسلاوها، جز دنیای «دوزخی» دنیایی بعد از مرگ نمیتوان یافت ، و آنچه از خلاف آن حکایت میکند غالباً «مصونیت» نسبی ارواح نکوکاران از تحمل رنج این دوزخ است ، و نه وجود دنیایی دیگر بنام «دنیای بهشتی» که این ارواح در آنجا زندگانی مرفهی داشته باشند. حتی در آئین یهود و در تورات نیز اشاره مشخصی به «بهشت» و قرارگاه جاودانی ارواح آمرزیده نمیتوان یافت ، و آنچه بعداً جزء معتقدات یهودیان شده و از آنجا بمعتقدات مسیحیان راه یافته، غالباً از راه آئین زرتشتی یهود رسیده است . نکته ای که درین مورد جالب بنظر میرسد اینست که غالب مذاهب کهن محل «دوزخ» را در

زیرزمین دانسته‌اند ، ولی دربارهٔ محل «بهشت» چندان توافق نظری میان آنها نیست .
 در عوض اعتقاد بوجود «فرشتگان» یعنی موجوداتی برتر از بشر ، و غالباً نامرئی ،
 تقریباً در همهٔ مذاهب بزرگ کهن تعمیم دارد ، و نمونه‌های بارزی ازین اعتقاد را در نزد
 ایرانیان باستان ، مصریان ، هندوها ، چینیان ، ژرمن‌ها ، یهودیان و بصورتی خاص
 در نزد یونانیان میتوان یافت . تقریباً در همهٔ زبانهای اروپائی کلمهٔ «فرشته» از ریشهٔ
 یونانی aggelos (قاصد) که در لاتینی بصورت angelus درآمده، گرفته شده‌است.

دواصل «بهشت» و «ملائک» در معتقدات کهن اقوام و ملل گاه باهم درآمیخته و
 گاه ازهم جدا مانده اند . مثلاً در آئین های مسیحی و زرتشتی ، این دو با هم لازم و
 ملزومند، در صورتیکه در آئین یهود تقریباً ارتباطی با هم ندارند، و در اسلام نیز فرشتگان
 آسمان غیر از «حور و غلمان» خاص بهشتند . در میتولوژی یونان «پریان» که بمنابۀ
 «فرشتگان» خدایانند، اصلاً کاری با «الیزیوس» که جایگاه ارواح نکوکاراست ندارند، ولی
 «ملائک عذاب» مخصوصاً «خواهران اربنی» در دوزخ بکار خود مشغولند .

در هیچیک از مذاهب کهن باندازهٔ آئین های ایرانی، چه زرتشتی و چه مانوی،
 برای فرشتگان اهمیت قائل نشده‌اند، و اصولاً قسمت مهمی از سهمی که در مذاهب
 بزرگ دیگر بدین طبقه داده شده از نفوذ عقاید زرتشتی آمده است . این معتقدات
 مذهبی، چه از نظر دوزخ و بهشت و چه از لحاظ ملائک، و طبعاً از نظر مفهوم «خدا»
 و «خدایان» ، در طول قرون در یکدیگر اثربخشیده‌اند . چنانکه فی‌المثل «معتقدات
 مسیحی» که اساس «کمدی الهی» و خاصه «بهشت» است ، ارتباط کامل با سیر تحول
 معتقدات مربوط بدنیای پس از مرگ در مذاهب پیش از مسیح دارد ، و ازین نظر بجاست
 که در اینجا این سیر تکامل که فی‌نفسه نیز بسیار جالب است، بطور کلی مورد مطالعه قرار
 گیرد .

«بهشت» در اساطیر کهن: مصری، آشوری و کلدانی

فینیقی، یونانی، ژرمن، هندی، چینی، ژاپنی

مصر : قدیمترین معتقدات باستانی را دربارهٔ دنیای بعد از مرگ
 و «بهشت» طبعاً باید در مصر جست . مصر کهن در نخستین ادوار تمدن خود
 برای هر شهر و ناحیه خدائی خاص داشت ، و این خدایان هر کدام صاحب بهشت
 و دوزخی بودند که مال معتقدین خود آنها بود ، و پیروان سایر خدایان را در آنها راه

نمیدادند. ولی با طول زمان «اوزیریس» Osiris در تمام مصر خدای بزرگ ارواح شد، و ازین جهت قلمرو خاص او که «چمنزارهای یالو Ialo» نام داشت بصورت بهشت جمله ارواح نیکوکار مصری درآمد. بعقیده مصریان روح هر کسی برای اوصورت «همزادی» را داشت که اینان آنرا بقالب حشره یا پرنده یا سایه‌ای سیاه و یا شبیحی فروزان مجسم میکردند، و این شبیح آخری که مال نکوکاران بود «خو» نام داشت. این «همزاد» همراه با کالبدی که در دوران زندگی وی بدان نیرو و حرکت داده بود در گور پنهان میشد و گاه با او گاه نیز بی او بديار «اوزیریس» میرفت، ولی تجزیه و تلاش آن کالبد همیشه ویرا ناخوشایند بود، بدین جهت مضریان سعی وافرد در حفظ اجساد بوسیله مومیائی کردن آنها داشتند. روحی که بدین ترتیب آماده حضور در «داد گاه ارواح» میشد در زورقی که به «زورق ارواح» موسوم بود مینشست و از روی نیل میگذشت، و بعد از عبور از کوهستان مغرب ازین دنیا خارج میشد، ولی در طی راه ناگزیر بود بر مشکلات و موانع متعددی فائق آید و از «خوان» های بسیار بگذرد. عاقبت این روح بداد گاه بزرگ ارواح میرسید و در آنجا از طرف «اوزیریس» قاضی بزرگ این محکمه و چهل و دو قاضی زیر دست او مورد محاکمه قرار میگرفت و بکارهایی که وی در روی زمین کرده بود از طریق منفی رسیدگی میشد، بدین ترتیب که وی میبایست اعترافنامه مفصلی درباره آن امور واجبی که انجام نداده است ارائه دهد و بعد انتظار رأی نهائی محکمه را برد. در صورتیکه این رأی مثبت بود باین روح اجازه داده میشد که به قلمرو خاص «اوزیریس» یعنی «چمن زارهای یالو» رود و از آن پس جاودانه در آنجا بسربرد و از بیماری و خطر و مرگ ایمن باشد، زیرا که در آنجا وی از هر حیث تحت حمایت و حراست «اوزیریس» قرار داشت. ولی در عوض تحصیل این حیات ابدی و این امنیت، او میبایست همیشه برای اوزیریس کار کند، یعنی همت با بادانی مزارع این خدا گمارد، منتها میتواند برای این کار مجسمه‌های مقدسی را که در آرامگاهش گذاشته بودند به «یگاری» بگیرد و خودش در غالب مواقع در سایه بلمد و راحت باشد. طبق عقیده خاصی که در «تس» پایتخت معروف مصر رواج یافت و مربوط به پرستش «عمون» بود، روح پس از خروج ازین داد گاه با قایق «رع» خدای آفتاب موقع غروب در روی نیل براه میافتاد و همراه با خورشید مرده (خورشید شب) از راهروهای طولانی و پیچ در پیچ قلمرو مرگ میگذشت و تحت حمایت خورشید قلمرو ساعات دوازده گانه شب را در مینوردید تا دو باره از جانب مشرق همراه با خورشید سر بر آورد، و از آن پس پیوسته این مسیر را با خورشید طی کند.

کده و آشور: در نزد کلدانیان و آشوریان، اعتقاد بدنیای بعد از مرگ بوضوح

و قطعیت مصریان نیست ، و آنقدر هم که ازین اعتقاد نشان دیده میشود ، مربوط به بلاهای وحشت آوری است که از طرف خدایان درنده و خونخوار زیرزمین نصیب ارواح مردگان میشود ، ولی آشوریان و کلدانیان و سومریها بطور کلی عقیده داشتند که اجر و کیفر مردم در همین زندگی بدانها داده میشود. بعقیده آنها آدمی بعد از مرگ بکلی فنا نمیشود، ولی آسودگی آن قسمت از وجود او که بعد از مرگ باقی میماند بسته بدانست که در دفن وی مراسم مذهبی کاملاً رعایت شده باشد، و مخصوصاً بسته بدانست که نزدیکان متوفی ویرا هر چه زیاده تر یاد کنند و برای او از خدایان رحمت طلبند و قربانی کنند^۱. روح مرده همیشه در زندگانی زندگان دخالت میکرد، و اگر اینان او را فراموش میکردند از آنها بصورت‌هایی موحش انتقام میکشید . اما بعد از مدتی این روح حیات زمینی خود را از یاد میبرد و طبق معتقداتی که بعداً در نزد این ملل پیدا شد ، بکشتی مینشست و بسمت «شهر مردگان» که در سمت شمال واقع شده بود و هفت برج و بارو داشت میرفت . فرمانروای این دیار ملکه‌ای بود بنام «بلتیس علت Beltis - Allat» یعنی ملکه سرزمینی که از آنجا برگشتی نیست . وی ربه‌النوع ترشرو و سختگیری بود که سمت «داور ارواح» را داشت و کسانی که بنزدش میآمدند ناچار بودند در برابر هر يك از هفت برج دیار خاموشان قسمتی از لباسهای خود را بیرون آورند ، و در آخر کار بکلی برهنه در برابر این «قاضی دوزخ» حاضر شوند و بسئالات اوجواب دهند . اینان اگر درین امتحان مردود میشدند بعذاب ها و شکنجه های موحش گرفتار میآمدند ، و اگر رو سفید میشدند بشکل پرندگان شبانه در میآمدند و اجازه داشتند که در شفق جاودانی پرواز کنند و در «جزائر سعادت» در مصب رودخانه‌ای که به «سرزمین مردگان» میرود آشیان گیرند . - نکته مهم در معتقدات مذهبی کلدانیان و آشوریان ، ارتباط و اختلاط نزدیک خدایان ایشان باستارگان بود، زیرا علم هیئت بصورت واقعی آن قبل از هر جای دگر در سرزمین بین‌النهرین نضج گرفت و توسعه یافت ، و هنوز هم علم نجوم بر پایه اکتشافات فلکی کلدانیان متکی است. سومریها و بعداً کلدانیان شمش Shamash (شمس) خدای بزرگ خود را با «خورشید»، و «ایشتار» Ishtar الهه بزرگشان را با «زهره» و «مردوک» Marduc خدای مهم دیگرشان را با «مشتی» یکی دانستند و «کهکشان» را جاده الماس نشانی شمردند که ارواح از آن بسرزمین جاودان میروند، و اندك اندك اعتقاد راسخ بنفوذ اختران در حیات بشر پیدا کردند و آسمان را «لوح محفوظ» حوادث

۱ - این نظر بعدها در غالب مذاهب منجمه آئین مسیح منعکس شده است . در چندین جای «برزخ» و «بهشت» با تأکید اشاره شده است که فقط دعای خیر بازماندگان ارواح در زمین میتواند بار رنج این ارواح را در دنیای دیگر سبکتر کند . در آئین ما نیز اصل «خیرات و مبرات» برای اموات اهمیت بسیار دارد .

زمینی دانستند، وازینجا عقیده «سعد ونحس» کواکب که قبلا درباره آن سخن رفت و در «بهشت» دانه سهم بزرگی بدان داده شده، پدید آمد و توسعه یافت و علم «اختر شناسی» را بوجود آورد.

فینیقیه: در میتولوژی «فینیقی» هیچ اعتقاد روشنی به دنیای بعد از مرگ نمیتوان یافت، واز لحاظ خدایان نیز بین فینیقیان و ملل ساکن بین النهرین یعنی سومریان وکلدانیان و آشوریان شباهت نزدیک است. اساس این اعتقاد بروحود «خدای آفتاب» و «خدای ماه» است که اولی تر و دومی ماده است و عالم آفرینش از پیوند آنان پدید آمده است، ولی مقام مهمتر مال خدای مؤنث است. اهمیت میتولوژی فینیقی بخصوص ازین لحاظ است که در معتقدات مذهبی قوم اسرائیل و آئین یهود از یکطرف و در میتولوژی یونان از طرف دیگر تأثیری عمیق بخشیده است. بزرگترین خدای فینیقی «ال» EL نام داشت و این همان نامی است که دانه از زبان «آدم» ابوالبشر آنرا نام اصلی و اولیه خداوند در روی زمین می شمارد^۱. این کلمه بعد ها در نزد عبریان بصورت «ایلوهی» و در نزد اعراب بصورت «الله» درآمد. خدای بزرگ دیگر ایشان «بعل» Baal بود که در هر شهر صفتی خاص بدنبال آن می آمد. بعدها فینیقیان معتقدات مصری را در میتولوژی خود رسوخ دادند و بسیاری از خدایان خویش را با خدایان مصر یکی دانستند، و همراه این عقاید مصری افکار آنها راجع بدنیای بعد از مرگ نیز در فینیقیه و کارناز راه یافت.

یونان: در یونان که میتولوژی آن از نظر ظرافت و خیالپردازی و وسعت دامنه فکر کاملترین و زیباترین «داستان اساطیری» دنیای کهن است توجه خاص فقط صرف «دوزخ» میشد که همه ارواح بعد از مرگ بدان روی می آوردند، و در حقیقت این کلمه در یونان مفهوم «دنیای مردگان» را بطور اعم داشت. با آنکه کلمه «بهشت» در زبانهای لاتینی اروپا (ایتالیائی، اسپانیائی، فرانسه، پرتغالی، رومانی) از ریشه لاتینی Paradisus آمده، که خود آن از کلمه یونانی paradeisos (باغ) گرفته شده (و این همان کلمه ایست که با ریشه آریائی «فردوس» در زبانهای ایرانی و هندی آمده است) در خود یونان کهن از نظر مذهبی اثر مشخصی از «فردوس» نیست، و قسمتی از «دوزخ» را که ذیلا بدان اشاره میشود «بهشت» واقعی نمیتوان شمرد. در میتولوژی یونان، دنیای بعد از مرگ منحصر به «دوزخ» یعنی جهان ظلمت و سکوت بود که در زیر زمین قرار داشت و هادس Hades برادر «زئوس» خدای خدایان بر آن حکم میراند^۲. این دوزخ قلمرو خشک و تیره و عبوسی بود که ارواح از راه های تنگ و باریکی در گوشه و کنار زمین پای بدان مینهادند و پس از گذشتن از

۱ - صفحه ۱۵۱۱، بند ۴ و شرح ۳.

۲ - رجوع شود بمقدمه «دوزخ».

«رودرنج» Acheros و سؤال و جواب با سگ درنده‌ای که پاسدار آن بود (و با احتمال قوی یونانیان آنرا از سگ چهارچشم اوستا گرفته بودند) بدرون این منطقه که دیگر امکان بیرون آمدن از آن نبود پای مینهادند و جادوآه در آن میماندند. این دوزخ ملکه زیبائی داشت بنام «پرسفونه Persephone» که «هادس» اورا از مادرش «دمتر» Demeterae دزدیده و بقلمرو خود آورده بود، و طبق دستور خدای خدایان این ملکه ماهر وی دوزخ سالی شش ماه را در روی زمین میگذرانید. دوزخ دارای دو قسمت مجزا بود، که یکی از آنها Tartaros نام داشت، که خاص ارواح گناهکار و آلوده بود و سه حصار کران بر گردا گرد خود داشت که رود «فلگتوس» Flegetos در بیرونشان جاری بود. قسمت دیگر الیزئوس Elyseos (از اصل یونانی elusion) بود و این قسمتی از دوزخ بود که در حقیقت بهشت ارواح نکوکار و پارسا بشمار میرفت. این همان نامی است که از یونان بهمه اروپا رسیده و مرادف با مفهوم «بهشت» شده است و از معروفترین ترکیبات این نام «شازره لیزه» (میدانهای الیزه‌ای) است. در «الیزه» که رود «لته» Letaea (رود فراموشی) در کنار آن جای داشت تا ارواح بانوشیدن از آن زندگانی زمینی خویش را یکسره از یاد ببرند، بخلاف سایر قسمتهای دوزخ اثری از پریشانی و طوفان و برف و باران نبود و همیشه نسیمی ملایم بر چمنزارهای آن میوزید، و ازین حیث «الیزه» خیلی شباهت به «چمنزار خاص ارواح بزرگان» داشت که داتته در سرود چهارم دوزخ از آن سخن گفته است. این «الیزه» نخست خاص ارواح کودکان و خدایان بود، ولی بعداً یونانیان آنرا جایگاه کسانی که مورد لطف خدایان بودند، و جای نکوکاران دانستند.

ژرمن‌ها: اسکاندیناوها و بطور کلی ژرمن‌ها نیز قسمتی از ارواح خود را، یعنی ارواح جنگجویانی را که کشته میشدند، به «بهشت» خاصی در آسمان میفرستادند. خدای بزرگی که ایشان را در سرپرستی خود داشت خدائی بود که اسکاندیناوها اورا اودین Odin و ژرمن‌های آلمان و دان Wodan مینامیدند. وی خدائی زیبا و خوش کلام بود که زرهی درخشان بر تن و کلاه خودی زرین بر سر داشت و در آسمان در کاخ بسیار بزرگی از طلا میزیست که والهالا Walhalla نام داشت. پریان زیبای جنگجویی بنام و الکییری Walkyrie در فرمان این خدا بودند و همیشه در میدانهای پیکار شرکت میجستند. البته جنگجویان آنرا نمیدیدند، ولی ایشان در هر جنگ آن طرفی را که باید پیروز شود قبلاً معین میکردند و نیز پیشاپیش معلوم میکردند که کدامیک از سلحشوران باید درین میدان کشته شوند، و آنگاه فقط چند لحظه پیش از مرگ این جنگجویان با همه زیبائی خود بنظرشان میآمدند و خبر مرگ نزدیکشان را بدانان میدادند. پس از پایان جنگ، این پریان ارواح این کشتگان را بتلارهای کاخ «اودین»

در «والهالا» میبردند که پانصد و چهل در داشت و از هر در آن ارواح هشتصد جنگجو در کنار هم وارد تالار میتوانستند شد. ارواح جنگجویان برای همیشه در تالارهای این کاخ میماندند و وقت خوش را نیمی به رزم و نیمی به بزم میگذراندند. بر روی شانه‌های هر یک از ایشان دو کلاغ جای داشتند که به «هو کین» و «مونین» (فکر و حافظه) موسوم بودند و هر صبح اودین آنرا بر روی زمین و دیار ارواح میفرستاد تا از همه چیز خبر گیرند و بر هر چه گفته و کرده میشود آگاه شوند و غروب خبر آنرا بروح جنگجوی صاحب خود برسانند - «والکیری‌ها» درین کاخها وظیفه خدمتکار و نگهبان را به عهده داشتند. در عین حال ساقیان بزم اودین بودند، یعنی برای ارواح جنگجویان باده پیمائی میکردند، و این باده نوشابه‌ای بود که از عسل گرفته شده بود. - خدایان و جنگجویان درین «والهالا» آنقدر درین حال بسر میبردند که پایان عمر جهان فرا رسد و Regnarok یعنی روز رستاخیز که باید همه آنها را حیاتی تازه بخشد فرا رسد. نام این پریان بهشت ژرمنی را اسکاندیناوها Valkyrja و آنگلسا کسونها Woelcyriela میگویند، و در ادبیات و هنرهای زیبای ژرمنی آثار بی‌شمار از اینان الهام گرفته است که از زیباترین آنها درام موزیکال معروف واکنر مربوط بماجرای عشق «برین هیلد» و الکیری زیبا با «زیگفرد» پهلوان افسانه‌ای است.

هندوستان : در آئین‌های پیچیده و فلسفی هندی، یعنی در مذاهب ودا، برهمنی، بودائی و هندو اساس پاداش و کیفر ارواح آدمیان حلول بعد از مرگ آنها در کالبدی دیگر است و بهشت و دوزخی که این ارواح در فاصله نقل و انتقال در آن بسر میبرند جنبه‌ای موقتی دارد. نخستین آئین هندو، یعنی «ودا» که خیلی قدیمی است و با آئین‌های کهن ایران بیک ریشه میرسد معتقد بوجود خدایان بزرگی برای طبیعت، آتش، آسمان، ابدیت، سپیده دم و شفق است، و بطور کلی درین آئین سی و سه خدا حکومت جهانرا به قسمت کرده‌اند و دنیا خود وجودی لایتناهی است بنام «پراجاپاتی» که دائماً تقسیم میشود و موجودات تازه‌ایرا پدید می‌آورد، و بدین ترتیب نظریه «وحدت وجود» یعنی انشعاب موجودات از خدا یا خدایان درین مذهب بصورت بارزی بچشم میخورد. - آئین برهمنی که بعداً پدید آمد و توسعه یافت و تا کنون بصورت‌های مختلف آئین اصلی هندوان است معتقد است به دو اصل «برهمن» و «آتمان» که یکی مبدأ و اساس عالم و دیگری ریشه و اصل وجود است و هدف اصول برهمنی یکی کردن این دو اصل یعنی «وجود» و «عالم» است - برهمن تصاویر و مظاهری است که اطراف ما را گرفته و در حقیقت تار و پود عالم است که بیشتر با افکار ما ساخته شده و «آتمان» روحی است که در هر یک از ما خانه دارد و مظهر ذات است. بدیها جمله از جدائی ذات از عالم نتیجه میشوند و حبران آن فقط با محو در حقیقت مطلق و فنای وجود ظاهری ممکن است، و اما

مرگ بتنهائی نمیتواند اختلاط این دو عنصر را از میان بردارد ، زیرا که روح باید واقعاً مجرد شود ، یعنی آنقدر در زندگیمهای پائین و بالای تازه پای بجهان گذارد که اندک اندک از لذات و آلائشها بکلی آزاد شود و شایستگی نیل بمعنویت مطلق و بازگشت به «کل» خود را پیدا کند . - بعد از آئین برهمنائی بودا آئین تکمیل شده دیگری را آورد که متکی بر اساس چهار حقیقت مربوط بدرد ورنج و از میان بردن آن بوسیله از میان بردن میل بزندگی است . آئین بودائی معنویترین آئینهای جهانست ، ولی بعکس مسیحیت (که بسیاری این دورا شبیه هم دانسته اند) نه بر اساس تقدیس زندگی بلکه بر اصل فنای وجود و نکوهش زندگی تکیه دارد ، واصل رحم و مردم - دوستی که در آن تعلیم داده میشود برای جدائی ودوری ازدنیاست و نه برای زیبا کردن زندگی . در آئین بودا «آسمان» مفهوم «بهشت» را ندارد ، و حد اعلائی سعادت روح درک مرحله «نیروانا» Nirvāna است که مرادف با گسستن کامل روح از آلائشهای جسمانی و مادی است ، اما «نیروانا» بخلاف آنچه غالباً میپندارند «مکان» معینی که بابهشت سایر مذاهب قابل مقایسه باشد نیست ، بلکه حالتی معنوی و روحانی است که «فنائی مطلق» باشد . بعدها برای ارواح آدمی ، در فاصله حلول از جسمی بیجسمی ، لزوم گذراندن دوره ای را در «دوزخ» یا در «بهشتی» موقتی قائل شدند و تعداد این دوزخها را که «نیرایا» Nirāya نامیده میشود تا ۱۳۶ بالا بردند که در هر کدام از آنها نوع موخس و خاصی از عذاب و شکنجه معمول بود ، و «بهشت» نیز شامل ۲۸ آسمان میشود که در آنها ارواح دوران اقامت موقتی خود را با سرور و طرب میگذرانند . در نزد برهمنائیها این دوزخ «نارکا» یا «بهوانا» نام دارد و باختلاف دارای هفت و هشت و ده طبقه است که گناهکاران بتناسب اهمیت معاصی خویش بدانجا میروند ، و در مقابل آن بهشت با طبقاتی نامشخص است که ارواح بهشتی مدتی کم یا بیش در آن بسر میبرند . - هندوها يك بهشت زمینی نیز در قلّه «مرو» (همالیای) یا در «پامیر» قائل بودند که آنرا میتوان نظیر «کوه هره» ایرانیان یا «عدن» عبریان دانست .

چین : در میتولوژی بسیار کهن سالچین ، هم دوزخ و هم بهشت از لحاظ وضع اداری و اجتماعی و ساختمانی شباهت نامی با کشور های روی زمین دارند ، یعنی دارای شهرها و روستاها و پادشاهان و حکام و مأمورین هستند ، و هر شهر نیز دروازه ها و کاخهای سلطنتی و خانه های خاص مأمورین و مراکزی برای ارواحی دارد که طبق اصل کلی «تناسخ» و حیاتهای متوالی ، انتظار آنرا میبرند که در قالب تازه ای زندگی از سر گیرند . شهر اصلی دوزخ «فونگ-تو» Fong-Tu نام دارد و ارواح از دروازه بزرگی بنام «دروازه شیاطین» «کوئی-من-کوآن» Koei - men - Kuan وارد آن میشوند . در این شهر ، ده کاخ سلطنتی است متعلق بده پادشاه دوزخ که «شاهان یاما» Yama نام دارند و مراکز فراوانی

برای شکنجه ارواح نیز در آنجا هست. در سمت مقابل «دروازه شیاطین»، یعنی در آن طرف شهر، رودخانه بزرگی میگذرد بنام «نای-هو» Nai-ho (چطور؟) که سهیل بر روی آن است: یکی پل زرین برای عبورخدایان، دیگری پلی سیمین برای ارواح پارسا، سومی پلی آهنین برای بدن و گناهکاران. این پل چندین فرسنگ طول ولی فقط چند وجب عرض دارد، و ارواح بدکاری که از آن میگذرند خواه ناخواه در عبور از آن بدون امواج رودخانه میافتند و طعمه افعیان برنجین و سگان آهنین میشوند که آنها را تکه تکه میکنند، و ازین لحاظ شباهت زیادی میان این پل بایل «جنوات» زرتشتی و «پل صراط» اسلامی میتوان یافت. جمله ارواح میباید مراحل آزمایشی سؤال و جواب با پادشاهان ده گانه را طی کنند تا بتوانند از دوزخ بیرون روند، و آن ارواحی که از یکایک این «ده خوان» سالم جسته باشند، یعنی ارواح نکوکاران و پارسایان، توسط پادشاه دهمین بابکوه «کئوئن-لوئن» K'uen-luen جایگاه خدایان جاوید و یا به «ارض غربی سعادت» تزد «بودا آمیتا بها» Amitâbha فرستاده میشوند. کوه (کئوئن-لوئن) شباهت تامی با «اولیمپوس» (اولمپ) یونانیان دارد، با این تفاوت که این کوه در دسترس آدمیان نیست، بلکه در جایی بسیار دور و مرموز قرار دارد و بر آن ملکه زیبایی بنام «ملکه مغرب» که زن «خدای بزرگ» است فرمانروائی میکند. کاخ شاهی این ملکه در قلعه کوه ساخته شده و سراسر آن از سنگ یشم است و نه طبقه دارد، و بر گرداگردش باغهایی است که در آن درختان هلوی خاص میرویند که میوه آنها عمر جاوید میبخشد و کار «آب حیات» یا «آب حیوان» مارا میکند. چهار رودخانه از این کوه سرچشمه میگیرند که هر گونه آبادانی جهان اثر آنهاست. این کاخ، بزمگاه خدایان است که در آنجا پیوسته به بازی و عیش و نوش سرگرمند و فقط آن ارواحی درین جمع پذیرفته میشوند که درزندگانی خود مورد لطف خاص خدایان قرار گرفته یعنی خویش را شایسته چنین لطفی قرار داده باشند.

- سایر ارواح نکوکار، به «ارض غربی سعادت» میروند که در منتهاالیه غربی جهان آفرینش قرار دارد و دنیاها ییشمار ی نظیر زمین ما، میان ما و این سرزمین فاصله اند. این سرزمین از اطراف باهفت ایوان و هفت حصار و هفت ردیف درختان پر شاخ و برگ که شاخهها و گلپایشان از در و گوهر ساخته شده و با گذر نسیم از خلال آنها نغمه ای خوش برمیخیزد محصور شده است، و در آن هر چه هست شادکامی و خوشی است. کاخهای آن پراست از استخرهای آراسته بگللهای نیلوفر آبی، که کفهایشان از شنهای زرین و دیواره هایشان از هفت نوع جواهر پدید آمده است. پرندگان رنگارنگ با صدائی سحرآمیز پیوسته در وصف «فضائل پنجگانه» نغمه سرائی میکنند و چهچهه میزنند. و درین باغ بهشت، ارواح بهشتی زندگانی منظمی با برنامه دقیق دارند، یعنی هر روز

صبح دسته‌های گل‌فراهم می‌آورند و بزیارت تمام بوداهای دنیاهای دیگر می‌روند و گلها را پدیشان میدهند و وقت غذا باز می‌گردند، و هر چه میشوند، چه آواز پرندگان و چه زمزمه نسیم، بودا و آئین او و بخصوص تعلیمات وی را بیادشان می‌آورد. برای اینان دوران انتقال از جسمی بجسمی دیگر پایان رسیده و ازین راه بآرامش و سعادت جاوید رسیده اند. نشان این سعادت اینست که در دم مرگ اینان، بودا شخصاً در برابرشان حاضر میشود و روحشان را همراه بر میدارد و در میان گلهای نیلوفر استخرهای جهان دیگر میگذارد تا آلاشهای خوش را بشویند و بعد از طی «ده خوان»، روانه «ارض غربی سعادت» شوند.

ژاپن: در آئین کهنسال ژاپن، دوزخ اصلی (Jigoku) در زیر زمین جای دارد و شامل هشت طبقه آتش و هشت طبقه یخ است. غیر از این دوزخ چندین دوزخ فرعی دیگر نیز هست، ولی دوزخ آتشین مهمتر از همه است. فرمانروای این جهان زیر زمینی اما هوئو Emma - hō نام دارد، که خود قاضی بزرگ دوزخ است و هجده سپهسالار و هشتاد هزار سرباز زیر فرمان خود دارد. این قاضی فقط ارواح مردان را شایسته خود میداند و کار رسیدگی بوضع زنان را که دوش آن اوست، به خواهرش واگذار کرده است. هر روحی برای آنکه دوزخی یا بهشتی بودنش مشخص شود، در برابر وی حضور مییابد؛ در دوطرف پادشاه دوزخ (که «مینوس» Minos قاضی سختگیر دوزخ دانه را بیاد می‌آورد) دو سر بریده قرار دارند که هیچکس در مقابل آنها دروغ نمیتواند گفت. در برابر روح آئینه بزرگی است که همه خطاهای زندگانی گذشته او را بوی نشان میدهد. آنگاه گناهان وی توزین میشوند و قاضی بحسب سنگینی و سبکی آنها رأی قطعی خویش را صادر میکند و هر روح را بتناسب گنااهش بطبقه معینی از دوزخ میفرستد (در این موارد، میتولوژی ژاپن درست مشابه با آن است که دانه در مورد دوزخ خود گفته است)، و فقط اگر دعای زندگان بکمکش رسد بار این کیفر سبک میشود و درین صورت «بودی ساتوا» (از تجلیات بودا) او را از آنجا بیرون میکشد تا در قالب تازه‌ای بروی زمین باز گرداند یا به بهشت برد. ولی درباره این بهشت، در میتولوژی ژاپن توصیف روشنی نمیتوان یافت. اعتقاد قدیمی ژاپنی، پیش از دوران رسوخ آئین بودا، بر این بود که این بهشت جایی در آسمان است. طبق این عقیده، آسمان در ابتدا بایلی بزمین متصل بود و خدایان از این پل رفت و آمد میکردند، ولی یکروز که خدایان همگی بن خواب رفته بودند این پل یا پلکان خراب شد و در دریا فرو ریخت و از آن دماغه «کیوتو» که در ناحیه «یوزا» واقع است و یکی از زیباترین نواحی ژاپن

بشمار می‌آید پدید آمدن وازآن پس بهشت از زمین جدا شد .



در نزد بسیاری از اقوام دیگر دنیای کهن، منجمله سلت‌ها، اسلاوها، مکزیکی‌ها، پروئی‌ها، اهالی اقیانوسیه، و اقوام افریقائی، کم و بیش اعتقاد به دنیای جاوید و «بهشت» در زمین یا در آسمانها دیده میشود که مخصوصاً در آئین‌های کهن پرو و مکزیکی جنبه روشن‌تری دارد، و در اینجا مجال ذکر آنها نیست .

بهشت در آئین یهود

اکنون نظری بمذاهب مهمتر، یعنی آنهاییکه تأثیری مستقیم و قطعی در اعتقادات امروزی جهان مسیحی و جهان اسلامی بخشیده‌اند بیفکنیم . این مذاهب بترتیب تاریخی عبارتند از، آئین‌های یهود، مزدائی و مانوی، مسیحی، اسلام .
قدیمترین آنها آئین یهودی است که شاید نخستین آئین «یکتاپرستی» تاریخ جهان باشد، و ذکر کلمه «شاید» برای اینست که نمیتوان بطور قطع آئین یهود را ازین بابت بر آئین مزدائی مقدم دانست . اعتقادات مسیحی و اسلامی تقریباً بطور عام از این آئین یهود سرچشمه گرفته‌اند و از راه این دو انشفاق بزرگ است که معتقدات مذهبی یهود در سیر تحول تاریخ جهان نقش بسیار مهمی دارند .

قوم یهود، برای اولین بار در میان اقوام کهن آسیای غربی و اروپا، معتقد بوجود خدائی واحد و نادیدنی شد که «یهوه» نام داشت، و مردم اسرائیل که در مصر باسارت بسر میبردند و پیشوائی موسی از آنجا به ارض کنعان (فلسطین) مهاجرت کردند در صحرای سینا با «یهوه» پیمان بستند که وی را همواره خدای واحد خود شناسند و دست از بت پرستی بدارند . این پیمان در کوه طور بوسیله موسی با «یهوه» که با او مستقیماً سخن گفت بسته شد^۱ و آئین یهود بر اساس «الواح عشره» موسی از روی آن پدید آمد . «تورات» نیز در طول چند قرن بر همین اصل «یکتاپرستی» و مبارزه با شرك‌خدایان نوشته شد .

در «تورات» اصولاً تعریف مشخصی از دنیای بعد از مرگ نمیتوان یافت، و فقط اعتقاد به ابدیت روح در آن هویدا است . اعتقادات اولیه یهود تنها دال بر اینست که

۱ - تورات، سفر خروج، باب بیستم : «... و خدا تکلم فرمود و همه این کلمات را بگفت : من هستم یهوه خدای تو ... ترا خدایان دیگر غیر از من نباشد . صورتی تراشیده و هیچ تمثالی از آنچه بالا در آسمان است، و از آنچه پائین در زمین است ... برای خود مساز، نزد آنها سجده مکن و آنها را عبادت منما، زیرا که من یهوه خدای تو هستم .»

«یهوه» مظهر عدالت کامل است ، و بخصوص در کیفر بدکاران سختگیری بسیار میکند ، چنانکه شکستهای قوم اسرائیل و اسارت‌های پیاپی آنها بدست جهانگیران آشوری و مصری و غیره همه نمایندهٔ قهر و خشم یهوه است که بمناسبت خطایای آنها دامنگیر ایشان شده است، و بالعکس دوره‌های رفاه و پیشرفت اسرائیل پاداشی است که یهوه بفرمانبرداری و درستکاری ایشان داده است . هررنج و مصیبتی در این دنیا آزمایشی است که یهوه از بندهٔ خود میکند تا او را در صورت روسفیدی پاداش دهد .

از موضوع **قیامت** در يك جا از تورات بصراحت سخن رفته است (کتاب **یوئیل نبی** باب‌های دوم و سوم): «... در صهیون کرنا بنوازید و در کوه مقدس من (یهوه) صدا بلند کنید . تمامی ساکنان زمین بلرزند ، زیرا روز خداوند می‌آید . روز تاریکی و ظلمت ، روز ابرها و ظلمت غلیظ مثل فجر منبسط بر کوهها . پیش روی ایشان آتش میسوزاند و در عقب ایشان شعله ملتهب می‌گردد . مانند امت عظیمی هستند که برای جنگ صف بسته باشند ... زمین متزلزل و آسمانها مرتعش میشود . آفتاب و ماه سیاه میشوند و ستارگان نور خویش را باز میدارند ، و خداوند آواز خود را پیش لشکر خویش بلند میکند ، زیرا اردوی او بسیار عظیم است ، و روز خداوند عظیم و بینهایت مهیب است و کیست که طاقت آنرا داشته باشد ؟ ... آنگاه جمیع امتهای را جمع کرده بوادی یهوشافاط فرود خواهم آورد ... امتهای برانگیخته شوند و بوادی یهوشافاط برآیند ، زیرا که من در آنجا خواهم نشست تا بر همهٔ امتهای داوری کنم ... جماعتها ، جماعتها ، دروادی قضا ، زیرا روز خداوند در وادی قضا نزدیک است . آفتاب و ماه سیاه میشوند و ستارگان تابش خود را باز میدارند . و خداوند از صهیون نعره میزند و آواز خود را از اورشلیم بلند میکند و آسمان و زمین متزلزل میشود .^۱»

اما ، درست معلوم نیست که ارواح پس از قضا بکجا میروند و چه میکنند . یهودان در اوایل فقط اعتقاد به یکنوع «فراموشخانه» دنیای پس از مرگ داشتند که در آن ارواح بصورتی بی تکلیف و «خواب آلود» بسر میبردند تا آخر الزمان و دوران ظهور «مسیح موعود» فرارسد ، و هنوز جایی را که در آن ارواح شرور بدست عذاب جاودان سپرده شوند در نظر نگرفته بودند . بعدها اندک اندک چنین اعتقادی ، شاید بر اثر معتقدات آشوری و بابلی ، پیدا شد و «وادی هینوم» که در جنوب غربی اورشلیم قرار داشت ، در زمان کنعانیان مرکز قربانی کودکان برای «مولوک» خدای خونخوار فینیقی

۱- مقایسه با قرآن (سورهٔ تکویر) : « هنگامیکه خورشید تاریک شود ، و ستارگان آسمان تیره شوند ، و کوهها بحرکت درآیند ، ... و هنگامیکه آسمان را از جای برکنند ... » و سورهٔ انفطار : « هنگامیکه آسمان شکافته شود ، و ستارگان فرو ریزند ، و دریاها روان شوند ، و کورها دهان بکشایند ... »

بود، بصورت مظهر دوزخ یعنی عذابگاه ارواح بدکار در آمد، و از تر کيب سه کلمه «جهنم» «هینوم» (دره پسر هینوم) کلمه «جه هینوم» و «جهینم» ساخته شد که «ججیم» عربی و «جهنم» ما از آن آمده است، و یهودان این «جهنم» را نموداری از محل عقاب ارواح خاطی در دوران بعد از مرگ آنان دانستند. بعد از آن فقهای یهود رأی دادند که دنیای جاوید شامل دو قسمت مجزا برای ارواح بدکار و ارواح نکوکار است و این هر دو جنبه جاودانی دارند: ارواح پارسا به مأمنی ابدی میروند که جایگاه همه گونه خوشی است و ملائک خیر در آن با ایشان همراهند، و ارواح ناپارسا و شریر به «جهنم» میروند و از طرف ملائک عذاب مورد آزار و شکنجه قرار میگیرند. با این همه، چنانکه گفته شد در خود تورات هیچ اشاره ای بدین دوزخ و بهشت نمیتوان یافت، و فقط بعد از استیلای ایرانیان بر فلسطین و نفوذ معتقدات ایرانی دوران هخامنشی در عقاید یهود است که نظریه بهشت و دوزخ و رستاخیز در عقاید یهود وارد شده است.

«بهشت زمینی» بدان صورت که در قرآن وصف شده و جزء معتقدات اسلامی ماست، از نظر یهودان جائی بود که خداوند (یهوه) در برد و خلقت، آدم و حوا را در آنجا بیافرید و خواست که آنجا را اقامتگاه جاوید نوع بشر قرار دهد تا در آن افراد بشر از درد و بیماری و پیری و مرگ مصون باشند و سعادت جاوید داشته باشند. ولی آدم با گناه خوردن میوه «شجره ممنوعه» که حوا عامل اصلی آن بود ازین بهشت طرد شد و از آن پس دیگر ازین باغ «عدن» اثری نماند. این باغ ظاهراً در ناحیه «بین النهرین» واقع بود، زیرا که دو رود از رودهای چهار گانه آن فرات و دجله بوده اند. دو درخت خاص این باغ «درخت زندگی» و «درخت معرفت نیک و بد» بود که آدم و حوا از میوه درخت اخیر خوردند. اعتقاد به «درخت زندگی» ظاهراً ریشه ای خیلی قدیمی دارد، زیرا در بنا های کهن کلدانی و آشوری نقش این درخت دیده میشود، و در «ودای» هندوان و در آثار مزدائی ایران نیز از آن سخن رفته است.

در تورات، بعد از فصول اول (سفر پیدایش، بابهای دوم و سوم) دیگر سخنی ازین «باغ عدن» بمیان نمیآید و چنین بنظر میرسد که یهودیان این «بهشت اولیه» را برای همیشه از دست رفته دانسته اند. در **انجیل** نیز این بهشت فقط نخستین جایگاه بشر محسوب شده و دیگر جائی برای آن در آینده بشر و سرنوشت او در دنیای جاودان چه پیش و چه بعد از روز رستاخیز در نظر گرفته نشده است، و فقط در **قرآن** است که این بهشت از لحاظ مشخصات با بهشتی که مؤمنین در دنیای جاویدان بدان میروند تطبیق میکند.

عقیده به **افلاک و ملائک** در آئین یهود بصورتی مشخص وجود دارد، ولی در هر دو مورد طرز فکر **تورات** خیلی ساده تر و ابتدائی تر از آن صورتی است که بعدها در مسیحیت

میتوان یافت . دربارهٔ خلق افلاك و سیارات، **تورات** که اصولاً باین مبحث آغاز میشود ، چنین حاکی است :

سفر پیدایش (باب اول): «درابتداء خدا آسمانها و زمین را آفرید ... و خدا گفت فلکی باشد در میان آنها و آنها را از آنها جدا کند - خدا فلک را بساخت و آبهای زیر فلک را از آبهای بالای فلک جدا کرد و چنین شد - و خدا فلک را آسمان نامید ... و خدا گفت نیرها در فلک آسمان باشند تا روز را از شب جدا کنند و آیات زمانها و روزها و سالها باشند - و نیرها در فلک آسمان باشند تا بزمین روشنائی دهند و چنین شد - و خدا دونیر بزرگ ساخت ، نیر اعظم را برای سلطنت روز و نیر اصغر را برای سلطنت شب ، و ستارگان را ، و خدا آنها را در فلک آسمان گذاشت تا بر زمین روشنائی دهند و تا سلطنت نمایند و هر روز و هر شب و روشنائی را از تاریکی جدا کنند .»

دربارهٔ «افلاك» در چند جای دیگر تورات سخن رفته، ولی در هیچ جا بجز وصف سطحی و مبهمی از آن دیده نمیشود :

کتاب مزامیر ، مزمور صد و چهارم : «ای خدا ، تو افلاك را مثل پرده پهن ساخته‌ای .»

کتاب اشعیا ، نبی ، باب چهارم : «اوست که بر کرهٔ زمین نشسته است . اوست که افلاك را مثل پرده میکستراند و آنها را مثل خیمه بجهت سکونت پهن میکند .»
کتاب دانیال نبی ، باب دوازدهم : «و حکیمان مثل روشنائی افلاك خواهند درخشید و آنانیکه بسیار برا براه عدالت رهبری مینمایند مانند ستارگان خواهند بود تا ابدالآباد .»

در چندین جای دیگر تورات نیز به «آسمان» صورت قلمرو خاص خداوند اشاره شده است:
کتاب مزامیر ، مزمور صد و پانزدهم : «آسمانها آسمانهای خداوند است ، و اما زمین را به بنی آدم عطا فرمود.»

کتاب مزامیر ، مزمور هفتاد و هشتم : «پس ابرها را از بالا امر فرمود ، و درهای آسمان را کشود .»

سفر پیدایش ، باب هفتم: «در همان روز جمیع چشمه‌های لجه عظیم شکافته شد و روزهای آسمان کشوده گردید .»

کتاب دوم پادشاهان ، باب هفتم: «در جواب مرد خدا گفت اینک اگر خداوند پنجره‌ها هم در آسمان بسازد ، آیا این چیز واقع تواند شد ؟»

سفر تثنیه ، باب چهارم: «... و مبادا چشمان خود را بسوی آسمان بلند کنی و آفتاب و ماه و ستارگان و جمیع جنود آسمان را دیده فریفته شوی و سجده کرده آنها را که یهوه خدایت برای تمامی قومهاییکه زیر تمام آسمانند تقسیم کرده است عبادت نمائی .»

کتاب اول پادشاهان، باب هشتم: «تضرع بندگانت را از مکان سکونت خود یعنی از آسمان بشنو و چون شنیدی عفو نما - از آسمان بشنو و بجهت بندگانت حکم نما، و شریرانرا ملزم ساخته راه ایشانرا بسرایشان برسان، و عادلانرا عادل شمرده ایشانرا بر حسب عدالت ایشان جزاده ... آنگاه از آسمان بشنو و گناه قوم خود اسرائیل را بیامرز، هنگامیکه آسمان بسته شود و بسبب گناهیکه بتو ورزیده باشند باران نبارد اگر بسوی این مکان دعا کنند ... گناه بندگانت و قوم خود اسرائیل را بیامرز.»

چنانکه دیده میشود، «آسمان» و «فلك» در نزد یهودیان فقط مفهوم «جایگاه خاص خداوند» را دارد، ولی نه طبقه بندی خاصی در مورد آنها شده و نه درین میان ارتباطی بین افلاك و بهشت دیده میشود. قوم اسرائیل این آسمان را که خدا در آن جای دارد جایگاه فرشتگان دانسته است که آنها را بچشم نمیتوان دید، اما در تورات بکرات مورد تجلیل و تکریم قرار گرفته اند.

یهودان به هفت ملك مقرب و تعداد بی شماری ملائک عادی اعتقاد داشتند، که سه تا ازین ملائک مقرب (میکائیل، رفائیل، جبرائیل) در تورات نام برده شده اند. این هفت فرشته از راه «سبعه سیاره» یعنی سیارات هفتگانه بابل وارد دین یهود شده بودند، و یهودان این هفت سیاره را بدل بدین هفت ملك کردند: رفائیل (خورشید)؛ جبرائیل (ماه) شمائیل (مریخ)؛ میکائیل (عطارد)؛ زدکائیل (مشتری)؛ انائیل (زهره)؛ سیات ئیل یا کفرائیل (زحل). - از «شیطان» نیز (در اصل عبری «هشطان» بمعنی خصم یا حریف، که با همین مفهوم در انجیل و چندبار در خود کمدی الهی بکار رفته است) در تورات یاد شده، ولی این اسم از اول تورات تا «کتاب ایوب» دیده نمیشود و برای اولین بار فقط در این کتاب از تورات آمده است. «ولتر» در کتاب «مطالعات درباره رسوم و آداب ملل» معتقد است که هم اعتقاد بوجود شیطان و هم کلمه شیطان از ایران به یهودیان رسیده. تا قبل ازین که ایوب نبی پای شیطان را بمیان آورد، یهودیان متوجه این «ملك مطرود» نبودند، و در آنجائیکه باعتقاد ما «شیطان» حوا را در بهشت بفریفت و او را بخوردن میوه ممنوع اغوا کرد، در تورات فقط سخن از «مار» رفته است.

در تورات فرشتگان بطور کلی مقربین خداوندند. مهمترین اشارات مربوط به فرشتگان درین کتاب چنین است:

کتاب دانیال نبی، باب هفتم: «و نظر می کردم تا کرسیها بر قرار شد، و قدیم - الایام (خداوند) جلوس فرمود و لباس او مثل برف سفید و موی سرش مثل پشم پاک و عرش او شعله های آتش و چرخهای آن آتش ملتهب بود. نهری از آتش جاری شده از پیش روی او بیرون آمد. هزاران هزار (فرشته) او را خدمت میکردند و کوررها کرور بحضوری

ایستاده بودند»

مز امیر داود، مز مور صد وسوم: «... خداوند تخت خود را بر آسمانها استوار نموده و سلطنت او بر همه مسلط است. خداوند را متبارك خوانید ای فرشتگان او، که در قوت زور آورید و کلام او را بجا میآورید و آواز کلام او را گوش میگیرید. ای جمیع لشکرهای او، خداوند را متبارك خوانید، و ای خادمان او که اراده او را بجا میآورید»

کتاب اول پادشاهان (باب بیست و دوم): «... خداوند را بر کرسی خود

نشسته دیدم، و تمامی لشکر آسمان نزد وی بطرف راست و چپ ایستاده بودند»

مز امیر داود، مز مور نود و یکم: «زیرا که فرشتگان خود را درباره تو امر خواهد

فرمود تا در تمامی راههایت ترا حفظ نمایند»

در چند مورد درباره برخی از انواع فرشتگان توضیحات کاملتری داده شده، که

پایه معتقدات مسیحی درین باره قرار گرفته است، منجمله **در کتاب اشعیا نبی** (باب ششم) که در آنجا درباره «سرافین»^۱ چنین گفته میشود:

«خداوند را دیدم که بر کرسی بلند و عالی نشسته بود ... و سرافین بر بالای

آن ایستاده بودند که هر يك از آنها شش بال داشت، و با دو از آنها روی خود را می پوشانید و بادو پایهای خود را می پوشانید و با دو پرواز مینمود. و یکی دیگر را صدازده میگفت قدوس قدوس قدوس یهوه صباوت، تمامی زمین از جلال او مملو است»

و کتاب حزقیال نبی (باب اول) که در آن درباره «کروبیان»^۲ چنین گفته شده:

«شبه انسان بودند و هر يك از آنها چهار رو داشت و چهار بال داشت ... وزیر بالهای آنها از چهار طرف آنها دستهای انسان بود ... و بالهای آنها یکدیگر پیوسته بود، و دوبرال هر يك بهم پیوسته و دوبرال دیگر بدن آنها را می پوشانید. و چون در حین ایستادن بالهای خود را فرو می هشتند صدائی از فلکی که بالای سر آنها بود مسموع میشد. در سفر خروج و در مزامیر داود و در سفر پیدایش و در کتاب پادشاهان نیز، در تورات، بکرات از این کروبیان سخن رفته است.

بطور کلی اصول: وحدت خدا، افلاك، فرشتگان و طبقه بندی آنان، آدم، بهشت

تختین، گناه بشر، و بسیار اصول دیگر مسیحی و اسلامی از تورات سرچشمه گرفته است، ولی در همه این موارد آنچه در تورات نوشته شده خیلی ساده تر و ابتدائی تر است، و فقط با مرور زمان هر يك از این اصول تکمیل شده است.

۱ - طبقه اول از ملائک. رجوع شود به سرود بیست و هشتم این کتاب.

۲ - طبقه دوم از ملائک. رجوع شود به سرود بیست و هشتم این کتاب.

بهشت در آئین زرتشتی

آئین « مزدیسنی » که « ولتر » پیدایش آنرا « بزرگترین تحول تاریخ گذشته بشر » دانسته^۱ مظهر یکی از عالیترین تلاشهای فکر بشری برای حل معمای آفرینش و ارشاد آدمی به کمال است. این آئین که از لحاظ موقعیت جغرافیائی و تاریخی ایران اثر بسیار در معتقدات مذهبی سایر ملل غرب و شرق بخشیده، بخلاف غالب مذاهب سامی و نیز بخلاف آئین هندوان، يك مذهب « مثبت » است، یعنی براساس تولید و آبادانی و خوش بینی و کار خلاقه تکیه دارد و هدفش اینست که در همین جهان به نتیجه « مثبت » منتهی شود. در میان مذاهب متعدد دنیای کهن، بغیر از آئین یهود، این تنها آئینی است که براساس « یکتاپرستی » و وجود خدائی نادیدنی متکی است، زیرا آن اصل « دوگانگی خیر و شر » را که عادتاً از اصول این دین بشمار میرود بدین صورت در آئین زرتشتی نمیتوان یافت و این « دوگانگی کامل » بیشتر از معتقدات مانوی آمده است تا زرتشتی. در آئین زرتشتی « مزدا اهورا » بسیار بالاتر از اهریمن است، زیرا اهریمن (انگره دیوه) با یکی از « مهین فرشتگان » او (سپنت مینو) هم نیرو و حریف است، نه با خود اهورا مزدا.

آئین « مزدیسنا » در واقع « آئین فرشتگان » است، زیرا در هیچ آئین دیگر جهان فرشتگان مقامی چنین بلند ندارند. طبق این آئین **اهورا مزدا** با گروه **امشاسپندان** و **ایزدان** (فرشتگان درجه اول و دوم) خود يك پادشاهی روحانی که آنرا « خشر » گویند آراسته و آنچه را که در عالم بالا و پائین هست تحت سرپرستی و اداره یکی از کار گزاران ایزدی قرار داده است. پاسبانی آسمان و خورشید و ماه و ستارگان و فروغ بی پایان (انیران) و هوا و باد و زمین و آب و گیاه و جانداران و غیره هر يك سپرده بفرشته خاصی است. نیز در درون هر يك از موجودات ایزدی (آدمیان) روحی از عالم مینوی بودیعت گذاشته شده که « فروهر » نام دارد، ولی این « فروهر » غیر از روح بمعنای مصطلح ماست که خود جدا گانه در هر ذی روح وجود دارد. « مزدا اهورا » در همه جاهست، امامرکز خاص اوبارگاه قدس وی است^۲ که آنرا « گرومان » (خانه ستایش) گویند. امشاسپندان (مهین فرشتگان) هفتگانه « اهورا مزدا » بدین قرارند: « سپنت مینو » (خرد پاک)؛ و هومنا (بهمن)؛ اشاو هیشتا (اردیبهشت)؛ خشر اسپنت (شهریور)؛ سپنت آرمتی (سپندارمذ - اسفند)؛ هروتات (خرداد)؛ امرتات (مرداد)

۱ - ولتر : Essai sur les moeurs

۲ - مقایسه با اولین بند « بهشت » (صفحه ۱۱۳۴ ، بند اول) .

هریک ازین هفت فرشته درعالم روحانی مظهر یکی از صفات اهورامزدا و در جهان مادی نگهبان و سرپرست یکی از اجسامند ، مثلاً «بهمن» مظهر اندیشه مقدس ودانائی اهورامزداست و در دنیا پرستاری جانوران بودمند و چارپایان را دارد - «اردیبهشت» مظهر راستی و درستی آفریدگار و نگهبان آتش است - «شهریور» نماینده خسروی و توانائی مزدا و سرپرست فلزات است - «سپندارمز» (اسفند) مظهر مهر و محبت اهورا و نگهبان زمین است - «خرداد» و «مرداد» مظاهر رسائی و جاودانی خداوند و نگاهبان پرورش آب و گیاهند .

بعد از این «امشاسپندان» هفتگانه که شاید «هفت ملك مقرب» یهودیان و مسیحیان از تطابق آنها با سیارات هفتگانه آمده باشند ، دسته پائین تری از فرشتگان جای دارند که به «ایزدان» موسومند و تعدادشان بسیار زیاد است. در **یشت ششم** از اوستا از «صدها» و «هزارها» ایزد سخن رفته ^۱ ؛ «لائرتوس» مورخ یونانی قرن سوم پیش از میلاد مسیح مینویسد که با اعتقاد ایرانیان تمام آسمان پر است از فرشتگان ، و پلوتارخس (پلوتارك) درین باره مینویسد : «بعد از شش فرشته بزرگ ^۲ در دین ایرانیان ۲۴ فرشته مهم دیگر وجود دارند ، هرچند که «ایزدان» هزاره‌ایند .»

این «ایزدان» پس از امشاسپندان واسطه «اهورامزدا» و مردم جهانند . از یکطرف نگهبانی خورشید و ماه و ستارگان و آسمان و زمین و هوا و آتش و آب و غیره با آنهاست ، و از طرف دیگر مظاهر مجردات و معنویاتند ، مانند : پیروزی ، راستی ، درستی ، آشتی ، توانائی و غیره - درعالم علوی خود «اهورا مزدا» در سر ایزدان جای دارد ، و در جهان خاکی زرتشت افسر ایزدان است . پس از «امشاسپندان» هفتگانه ، بزرگترین ایزدان بدینقرارند : آبان ، خورشید ، ماه ، تیر ، گوش ، مهر ، سروش ، رشن ، فروردین ، بهرام ، رام ، باد ، دین ، ارد ، اشتاد ، آسمان ، زمیاد ، انیران .

«سروش» که درینجا یکی از ایزدان است و در ادبیات فارسی بکرات از او یاد شده ، در «گاتها» بصورت «سراوش» و بمعنی فرمانبرداری و شنوائی آمده و مانند سایر فرشتگان گاهی فرشته است و گاه مفهومی مجرد دارد ، و یشت یازدهم و روز هفدهم هر ماه بدو اختصاص یافته . در روز رستاخیز ، «سروش» یکی از فرشتگانی است که بحساب نیکیها و گناهان مردم رسیدگی میکنند .

در آغاز هریک از «گاتهای» پنجگانه در نماز «خوشنومن» چنین گفته میشود :

۱ - این فکر بهمین صورت در تورات آمده (کتاب دانیال نبی باب هفتم) :

« و خداوند را دیدم که جلوس فرمود ... و هزاران هزار (فرشته) او را خدمت میکردند .»

۲ - مورخین خارجی غالباً در تعداد امشاسپندان نخستین آنها یعنی «سپنت مینو»

را بحساب نیآورده‌اند ، بنابراین این شماره بحساب ایشان شش میشود .

«بشود که فروهر پاکان در هنگام نماز اهنو واشتو وسپنتمد و هوخستر وهشتواست حضور یابند - توای زوت برای خشنودی اهورا مزدا که سرچشمه همه چیز است و فروغ سرشار^۱ است، و برای خشنودی امشاسپندان و برای خشنودی گاتها ۰۰۰ که سروران حقیقتند و برای خشنودی فروهرهای توانای نیکان و..»

معتقدات آئین «مزدیسنی» درباره رستاخیز وزندگی جاوید پس از مرگ و دوزخ و اعراف و بهشت کاملاً روشن است، و شك نیست که این عقاید در معتقدات یهودی و مسیحی و اسلامی اثر بسیار بخشیده است. مخصوصاً فکر «پل صراط» برای اولین بار در تاریخ در اینجا دیده میشود^۲. بنابه آئین مزدیسنی، در روز «بازپسین» مردمان همه در يك جا گرد می‌آیند و آنچه را از خوبی و بدی که در دوران زندگانی کرده‌اند برای سنجش به ترازوی عدل عرضه میدارند، اگر در این ترازو کفه خوبیها بچربد راستی پیروز شده و «دروغ» (مظهر اعلاي بدی در آئین مزدیسنی) شکست خورده است، و اگر کفه بدی‌ها سنگین تر شود دروغ پیروز آمده است^۳؛ آنگاه ارواح نیکان و بدان از روی پل «چنوات» که در روی رودی آتشین کشیده شده است میگذرند؛ نیکوکاران از روی این پل بر راحتی عبور میکنند (زیرا که بهنگام گذر آنان پل فراخ میشود) و به «سرای ستایش، کشور جاودانی، کاخ پاک منشی، خانه راستی، بارگاه اهورامزدا» در می‌آیند تا جاودانه در آن بمانند، اما بهنگام عبور بدان و گناهکاران پل «چون موئی باریک میشود» و گناهکار از روی آن به رود ژرف گدازان فرو می‌افتد و همراه امواج آن به «کوخ دیو و کلبه دروغ» در می‌آید؛ و اگر خوبیها و بدیها درست همسنگ آیند، روح نه از بخشایش فردوس بهره‌مند میشود و نه از شکنج دوزخ آزار میبیند. و چنین روحی بسرانی میانین

۱ - این تعریف «فروغ سرشار» برای خداوند در آئین مسیحی تقریباً صورت تعریف رسمی یافته، و در «بهشت» داته نیز غالباً از «خداوند» بصورت «فروغ» نام برده شده است، و میتوان تصور کرد که این توصیف از آئین زرتشتی وارد کیش مسیح شده باشد، زیرا در تورات چنین تصویری از خدا دیده نمیشود.

۲ - در کتب پهلوی که در تفسیر اوستا نوشته شده، ذکر شده است که این پل در زیر پای نیکوکاران باندازه ۹ نیزه بلندی و باندازه ۲۷ تیر فراخی پیدا میکند، در صورتیکه برای گناهکاران به برندگی و باریکی لبه تیغ در می‌آید.

۳ - مقایسه با قرآن (سوره انبیاء آیه ۴۷) «وما ترازوهای عدل را برای روز قیامت خواهیم نهاد، و ستمی بهیچ نفسی نخواهد شد، و اگر عملی بقدر دانه خردلی باشد آنرا در این توزین در حساب آریم، و تنها علم ما از حساب همه حسابگران برتر است.»

و (سوره کهف، آیات ۴۷ تا ۴۹): «... همه را در صف محشر از قبرها برانگیزیم و یکی را فرو نگذاریم. و خلائق را در صفتی بر خداوند عرضه کنند... و در آن روز کتاب اعمال را پیش نهند و گناهکاران از نامه عمل خود بترسند و بگویند وای بر ما، این چه کتابی است که از ثبت اعمال کوچک و بزرگ ما سر موئی فرو نگذاشته است؟»

میرود که اعراف (همستان) نام دارد^۱. بهشت دارای سه مرحله مقدماتی یا سه «سرا» است: روان نیکوکار در نخستین گام به سرای هومت (پندارنیک)، در گام دوم به سرای «هوخت» (گفتار نیک)، و در گام سوم به سرای «هوورشت» (کردار نیک) میرسد، و از آنجا به «بارگاه فروغ بی‌پایان» (انگروه‌روچ) که «گرزمان برین و بارگاه جلال‌اهورا و عرش باری‌تعالی است» میرود. در کتاب «مینو‌خرد» باین سه مقام «هومت‌گاه» و «هوخت‌گاه» و «هوورشت‌گاه» نام داده شده است. در مقابل، نظیر همین مراحل برای روان گنهگار درپیش است، یعنی وی پیش از آنکه به «کوخ دروغ» (دروج و نمان) درآید، باید از مراحل سه‌گانه «دژمت»، «دژاوخت»، «دژورشت» گذر کند.

در **ساتها** یعنی سرودهایی که توسط خود زرتشت سروده شده و قدیمترین و اصیلترین قسمت اوستاست در باره اصول معتقدات مزدیسنی بتفصیل سخن رفته است که قسمتی از آن چنین است:

اهنودگات، یسنا ۳۰- آن دو گوهر (مینوی) همزادیکه در آغاز ظهور کردند یکی از آن‌نیکی است دراندیشه و گفتار و کردار، و دیگری از آن بدی - از میان این دو مرد دانا باید نیک را برگزیند و نه زشت را - هنگامیکه این دو گوهر بهم رسیدند زندگانی و مرگ را پدید آوردند، ازین جهت است که درسرانجام دروغ پرستان از زشت‌ترین مکان (دوزخ) و راستان از نیکوترین جا (بهشت) برخوردار شوند. ای اهورا، هنگامیکه کیفر تو برای گناهکاران فرارسد و هومن از فرمان تو کشور جاودانی را برای آنانی بیاراید که دروغ را در بند کردند و بدست راستی و پاداش موعود در سرای فرخنده‌ی مزدا و هومن و انا بدان کسانی بخشیده شود که نام نیکی از خود گذاشتند.

اهنودگات یسنا ۳۱ - آنکسیکه درروز نخست بدرخشیدن و نورانی گشتن این بارگاه نغز اندیشید کسی است که از نیروی خرد خویش راستی را بیافرید؛ ای مزدا اهورا، ای کسیکه همواره یکسانی، آن بارگاه مقام نیک منشانی است که تو آن‌ترا برتری دهی. - ای مزدا، همانکه ترا با دیده‌دل نگرسته در قوه اندیشه خود دریافتم که توئی

۱ - در مقایسه با دوزخ و برزخ و بهشت داته، و بط-ور کلی از لحاظ عقاید مسیحی، این «همستان» را باید «اعراف» بمفهوم Limbos (سرود پنجم دوزخ) دانست نه «برزخ»، زیرا از نظر معتقدات مسیحی «برزخ» جایی است که ارواحی که باید به بهشت روند دوران معینی را برای تطهیر خویش از بقایای آلودگیهای زمینی در آن میگذرانند. و بعد از آن رهسپار دیار سعادت جاوید (فردوس) میشوند، در صورتیکه در اینجا مراد ازین «همستان» جایی است که یکدسته از ارواح، که نه بهشتینند و نه دوزخی، جاودانه در آن باقی میمانند و هرگز به بهشت نمیروند.

سر آغاز، که توئی سرانجام، که توئی پدر منش پاك، که توئی آفریننده راستی، که توئی داور دادگر اعمال جهانی .

اهنودگات یسنا ۳۳ - منم آنکسیکه درسرانجام پس از پایان یافتن زندگانی در کشور پاك منشی و در راه راستی که بسوی راستی دلالت کند، در آنجائیکه بارگاه مزدا اهوراست مهین سروش ترا بیاری خواهم خواند . - ای توانا تر از همه ، ای مزدا اهورا - ای آرمتی - ای اشا - ای وهومن - ای خشتر - ای کسانیکه بخشایش فردوس در دست شماست، بمن گوش دهید - بمن رحم آورید روزیکه حساب و جزای هر يك فرا رسد

اهنودگات یسنا ۳۴ - ... در کشور پاك منشی که از پرتو اشا و آرمتی پایدار و همیشه بالنده و فزاینده است از نعمتهای دو گانه تو آشام رسائی و خورش جاودانی متنعم کردند .

اشتودگات یسنا ۴۴ - ' از تو میپرسم ای اهورا مزدا ، کیست پدر راستی؟ کیست نخستین کسیکه راه سیر خورشید و ستاره بنمود؟ از کیست که ماه گهی تهی است و گهی پر؟ - کیست نگهدار زمین در پائین و سپهر در بالا؟ - کیست آفریننده آب و گیاه؟ کیست که بیاد و ابر تند روی آموخت؟ - کیست آفریننده روشنائی سودبخش و تاریکی؟ کیست که خواب و بیداری آورد؟ - کیست که بامداد و نیمروز و شب قرارداد و دینداران را بادای فریضه گماشت؟ - کیست آفریننده فرشته مهر و محبت آرمتی؟ کیست که از روی دانش و خرد احترام پدر را در دل پسر نهاد؟ - من میکوشم ای مزدا ترا که بتوسط خرد مقدس آفرید کار کلی بدرستی بشناسم .'

اشتودگات یسنا ۴۶ - ای مزدا اهورا، کسیکه از مرد وزن بجای آورد آنچه را که تو بهترین چیز خواندی برای پاداش دوستی او کشور پاك منشی بدو عنایت کن ، و با همه کسانیکه من آنرا بعبادت تو میگارم از پل چنوات خواهم گذشت. آنها که مردم را بسوی اعمال زشت دلالت کنند تا آنکه حیات جاودانی آخرت آنان را نباه نمایند روان . وجدان آنان وقتیکه بنزدیک پل چنوات رسد در بیم و هراس افتد ؛ آنان جاویدان در خانه دروغ (دوزخ) بمانند . - وقتیکه راستی از کوشش آرمتی کسیکه از پرتو اهورا بهشت آراسته گردد پیش نبیرکان و بازماندگان ستوده ... حلول کند پس آنگاه و هومن آنانرا بکشور جاودانی در آورد ، و در روز واپسین اهورا مزدا آنان را در پناه خود بگیرد ... بدین کس مزدا اهورا زندگانی جاوید بخشد و هومن او را بفردوس برین جای دهد .. در آن کشور جاودانی که از آن پاك منشان است ، در آنجائیکه مزدا اهورا برای کشایش بخشیدن آرام گزینند ... چنین کسی در زندگی آینده در سرزمین جاودانی از نعمت فراوان برخوردار گردد .

سپتمدگات یسنا ۴۸ - کسیکه کھی نیک و کھی زشت اندیش است و کسی که وجدانش را بواسطه گفتار و کردار من مطیع هوا و هوس و خواهش خویش سازد، چنین کسی بحکم ازلی تو درروز واپسین تنها خواهد ماند .

سپتمدگات یسنا ۵۰ (مзда گوید) در میان گروه انبوه آنانیکه برطبق آئین مقدس بسربرند و خورشید بآنان پرتو افکن است درروزی که درپای حساب واپسین ایستند آنرا برای هوشمندان جای دهم .

(زرتشت گوید) : ترا درود کویان وستایندهام ای مزدا ، تا آنکه و هشتمانه و خشترا درپیل چنوات درسراه خانه پاداش آن چیزیکه آرزوی همه دین آوردگان است فرمانبرداران را منتظرشوند؛ بهترین منش (وهومن) یعنی فرشتگان بهمین و شهر یور در سرپیل صراط منتظر ورود ارواح نیکوکاران شوند تا آنها را بسوی بهشت دلالت کنند .



در شرح معتقدات آئین ایران کهن ، باید جایی خاص به فرشته بزرگی بنام «**مهر**» داد، زیرا این «**مهر**» نقش برجسته ای در امپراتوری روم و در عقاید مذهبی مسیحی و در تحول معنوی بشر دارد . (**مهر** Mithra ، «**میشتر**» یا «**میترا**») که نام او در قدیمترین کتاب مذهبی دنیا یعنی در «وید» هندوان آمده و از باستانی ترین «خدایان» آریائی است ، در ایران کهن «فرشته فروغ» بود و یک ماه از سال (مهر) و یک روز از هر ماه (روز شانزدهم) بدو اختصاص داشت . یکی از «یشتها» (یشت دهم یا «**مهر یشت**») که بنام اوست از مفصلترین منظومه های اوستاست و شامل ۳۵ باب و ۱۴۶ قطعه است . در این یشت مهر چنین معرفی شده : مهر فرشته فروغ است تا هیچ چیز از او پوشیده نماند ، و در سراسر جهان آنچه از راست و دروغ میگردد و هر پیمانی که بسته و شکسته میشود نزد او آشکار باشد . اهورا مزدا بدو هزار گوش و ده هزار چشم داده است تا هر چه را که میگردد ببیند و بشنود . و در تفسیر پهلوی این یشت توضیح داده شده که غرض ازین گوشها و چشمها فرشتگانیند که بخدمت مهر گماشته شده اند و بفرمان او کار میکنند .

مهر هم فرشته روشنی و هم فرشته جنگ است ، و در کتب پهلوی وظیفه رهنمای روزباز پسین نیز بدو داده شده ، بدین ترتیب که درروز رستاخیز وی بهمراهی «**سروش**» و «**رشن**» روان های راستان را در سر پیل «**چنوات**» از دست دیوانی که میخواهند آنها را بدوزخ بکشانند نجات میدهد . در «ارداویراف نامه» اثر بزرگ زرتشتی ، که از آن بتفصیل سخن رفت ، تصریح میشود که ارداویراف پس از گذشتن از «پیل چنوات» با مهر و رشن و اندرزی و بهرام همراه شد تا گزندی از دیوان دروغ نبیند .
در «**بهمن یشت**» (بند ۴۷) درباره مهر چنین آمده است : «مهر ، دارنده

دشتهای فراخ، خروش برآورده به هوشیدر گوید: ای پسرزرتشت، دین نیک را برقرار ساز؛ و بخورشید تیز اسب بانگ زده گوید: بجنبش درآی، چه هفت کشور گیتی^۱ تیره و تارشد.

«مهر» پیش از هرفرشته دیگر ایرانی با «خدایان» یونانی و رومی شبیه است، و قطعاً از همین جهت است که آئین وی تا بدان اندازه در امپراتوری رم توسعه یافت که پیش از مسیح بصورت آئین رسمی روم درآمد، و بعد از پیدایش مسیحیت نیز غالب سنن مسیحی از آن ناشی شد^۲. علت این اختصاص اینست که «مهر» از روزگاران بسیار کهن از خدایان بزرگ آریائی بود، و برای او دستگاه و موجودیت خاصی قائل بودند که بعد از انضمام وی به فرشتگان «اهورامزدا» باز او را امتیاز و تشخیص مخصوصی میداد.

این فرشته در اوستا و در تفسیرهای آن چنین وصف شده است: «جایگاه مهر بالای کوه «هرا» است که در آن نه روز است و نه شب، نه تاریکی و نه باد سرد و گرم، نه ناخوشی و نه پلیدی. ده هزار دیده بان بفرمان خویش دارد که پیوسته بر گرداگرد زمین میگردند و او را از هر آنچه روی میدهد آگاه میکنند. هر جا که ناتوانی بنالد، ناله اش با همه آهستگی بگوش مهر میرسد. مانند سروش همیشه بیدار و دشمن آشتی ناپذیر دیو خواب است. برجی بلند در زیر پادارد که پیوسته در آن آماده ایستاده است و پاسبانی میکند. خودی بر سر وزرهی زرین دربر و سپری سیمین بردوش و گرزای کران در دست دارد و هر کبش گردونه ای زرین با چرخهای فروزان بلند است که با چهار اسب سپید باد پیما در سراسر جهان میگردد. در گردونه مهر همواره هزار ناوک زرین، هزار نیزه، هزار تبر زرین پولادین، هزار تیغ، هزار گرز آهنین و هزار فلاخن انباشته است. «بهرام» فرشته پیروزی و «سروش» فرشته فرمانبرداری و «رشن» فرشته دادگری و «ارشتاد» فرشته راستی و «پاوند» فرشته نیکبختی و فراوانی و «استی» یا «ارت» فرشته توانگری پیوسته از پیش و پس و راست و چپ مهر میتازند، و مخصوصاً فرشته «ایزد

۱- در اوستا، آسمان وزمین هر یک شامل سه طبقه اند و طبقه زهرین زمین به «هفت کشور» یعنی هفت ناحیه تقسیم شده است.

۲- این بحث مستلزم توضیح مفصلی است که در اینجا مجال آن نیست: بطور خلاصه تحقیقات مفصل محققین غربی (منجمله René Grousset مستشرق فقید فرانسوی) نشان داده که روز تولد مسیح (۲۵ دسامبر)، روز یکشنبه (که هنوز هم در زبانهای ژرمنی منجمله آلمانی، انگلیسی، اسکاندیناوی، معنی «روز خورشید» یا «روز مهر» را میدهد)، رسم مهم «نعمید»، افسانه معروف ستاره ای که راهنمای مغان به زادگاه عیسی شد، و بسیار از سنن دیگر مسیحی، مستقیماً از آئین «مهرپرستی» گرفته شده است.

رام» یار همیشگی اوست . مهر در همین دنیا نیز دروغگویان و پیمان شکنان را کیفر میدهد و آنانرا پریشان و سرگردان میکند، خانمانشان را میپراکند و در میدانهای جنگ تیغ و نیزه و سپرشان را از کار میاندازد - در عوض دینداران و راستکرداران را بخوشی و سرفرازی و آبادی و شهر یاری و برتری میرساند و در پیکارها پیروز میکند .

کوه **هرا** که جایگاه «مهر» خوانده شده ، باهتمال قوی همان «البرز» است. در اوستا گفته شده که ازین کوه چشمه «اردوی کوراس» روان میشود تا زمین را بارور کند . در «**زامیاد یشت**» بند اول آمده که کوه هرا تمام سرزمینهای شرقی و غربی را احاطه کرده و نخستین و شریفترین همه کوهها است، و در «**رشن یشت**» بند ۲۵ ، آمده که ستارگان و ماه و خورشید بر کرد قله آن میگردند . درباره اهمیت خاص البرز در **بند هش** باب دوازدهم آمده که همه کوههای جهان در مدت ۱۸ سال نمو کردند، اما البرز کوه در ۸۰۰ سال بدرجه کمال رسید ، بدین ترتیب که در ۲۰۰ سال اول بستارگان رسید ، و در ۲۰۰ سال دوم بفلک ماه ، و در ۲۰۰ سال سوم بفلک خورشید ، و در ۲۰۰ سال آخر بچرخ فروغ بی پایان (انیران)، و در روی زمین ۲۲۴۴ کوه از البرز جدا شدند . درباره آفرینش انسان، معتقدات «مزدیسنی» جنبه فلسفی خاصی دارد که با احتمال قوی در فلسفه معروف «افلاطون» درباره صورت ذهنی و معنوی اجسام مادی اثربخشیده است . فلسفه افلاطونی که از پایه های بزرگ فلسفه و تعلیمات قرون وسطای اروپا و فلسفه و تصوف شرق است بر این نظر است که همه چیز دارای یک جزء ازلی و ایزدی ، و یک جزء دیگر مادی و فناپذیر است ، و در نتیجه روح بشری در صورتیکه آلوده نشده باشد ، پس از مرگ جسم و جدایی از آن بعالم علوی باز میگردد . این همان نظریه ایست که در فصل اول «**بند هش**» در باب هشتم بتفصیل آمده ، و خلاصه آن اینست که «اهورامزدا پیش از آفرینش عالم مادی عالم «**فره وشی**» را بیافرید، یعنی آنچه بایستی بعداً در دنیا ترکیب مادی گیرد ، چنانسان و چه جانور و چه گیاه ، پیش از آنکه بصورت جسمانی در آید ، در صورت معنوی و مجرد خود وجود داشته است و پس از انقضای این دوران از روی صورت معنوی «**فره وشیها**» گیتی و صورت مادی آن با آنچه در آن است ساخته شده است ، و آنچه بعد ها خواهد آمد نیز از همین صورتهای معنوی پدیدار خواهد شد، تا آخرین فروهر بزمین آید . وی «**سوشیانت**» فروهر موعود مزدیسناست، که در دنبال ظهورش جهان بسر خواهد رسید و روز رستاخیز خواهد آمد^۱ . در همین «**بند هش**» آمده که اهورامزدا پیش از آنکه بعالم

۱- بسیاری از محققین اروپائی، بخصوص محققین آلمان ، اظهار نظر کرده اند که فکر « مسیح » موعود در تورات (مشیحا) که باید در آخر الزمان ظهور کند ، ازین عقیده زرنشتی گرفته شده است .

فروه‌وشی ترکیب مادی دهد، نیت خود را به فروهرها خبرداد و آنان را مختار گذاشت که جاودانه در عالم مینوی بمانند یا بقالب جسمانی درآیند و درین قالب با لشکریان دروغ (اهریمن) بجنگند. فروهرها ترجیح دادند که بجهان مادی فرودآیند و با بدی بستیزند تا دروغ را مغلوب کنند. لاجرم اینان با کالبدهای جسمانی درآمیختند و بزمین آمدند، اما بعد از مرگ تن دوباره بعالم بالا باز میگردند. در «مینو خرد» آمده که ستارگان بیشمار فروهرهای مخلوقات جهانند، چه آنها که آمده و باز گشته‌اند، و چه آنها که بعداً خواهند آمد.

چنانکه دیده میشود، این نظریه «فروه‌وشی» عیناً نظریه «افلاطونی» است، با این تفاوت که کلمه «فروه‌وشی» یا «فروهر» در زبان افلاطون به Ideas تغییر یافته است. درباره این بازگشت روح بستارگان، که در گفته بالا (نقل از بندهش) و در Timoeus افلاطون بیکصورت دیده میشود، داتنه در «بهشت» سخن گفته است.^۱ باید متوجه بود که «فروهر» در اینجا غیر از «روح» است و بیشتر با «فرشته نگهبان» که در آئین‌های یهود و مسیحی و اسلامی از آن سخن رفته شباهت دارد، و بعید نیست که این اعتقاد نیز از راه آئین زرتشتی به یهود رسیده باشد.

بهشت در آئین‌های

آئین دیگر ایرانی که در مغرب زمین و در تحول مسیحیت و تحول فلسفی غرب و شرق اثری عمیق بخشیده آئین مانی است. این آئین که در اندک زمانی از چین تا اسپانیا و فرانسه را فراگرفت و در سه قاره آسیا و اروپا و آفریقا پیروان بسیاریدا کرد، علیرغم مخالفت‌های شدیدی که از طرف مقامات سیاسی و روحانی ایران و روم و عالم مسیحیت با آن میشد، تا اواخر قرون وسطی همچنان پایدار بود و نفوذ آن از یکطرف در تصوف شرق اثر بخشید و از طرف دیگر در عالم مسیحیت فرقه‌ها و «بدعت‌های» متعدد پدید آورد که با وجود قلع و قمع‌های بیرحمانه حتی هنوز هم آثار بسیاری از آنها باقی است. دینی که مانی آورد ترکیب پیچیده‌ای از معتقدات برهمنی و بودائی و زرتشتی و مسیحی و عقاید فلسفی یونانی بود که مانی آنها را با نظریه خاصی که خود درباره زندگی و آفرینش داشت تطبیق کرد و «معجونی» پدید آورد که این مذهب را بصورت

۱ - صفحه ۱۱۶۸ بند ۳ و شرح ۲ - صفحه ۱۱۷۰ بند ۳ و شرح ۲.

پیچیده‌ترین آئین تاریخ جهان درآورده است. در آئین مانی نیز مانند آئین زرتشتی فرشتگان اهمیت خاص داده شده است، ولی اساس این آئین بیش از هر چیز متکی بر «دوگانگی» وجود یعنی پیکار جاودانی نور و ظلمت است و در آن از نظر رستاخیز و دنیای بعد از مرگ تقریباً هیچ چیز مادی از قبیل بهشت و دوزخ نمیتوان یافت.

بعقیده مانی دستگاه فلکی شامل ده آسمان و هشت زمین و هفت ستون است - هر فلک (آسمان) ده هزار فرسنگ ضخامت دارد و فاصله بین هر دو فلک نیز ده هزار فرسنگ است، و بدین ترتیب ضخامت عالم فلکی بر روی هم صدونود هزار فرسنگ میشود. در این مجموعه «خدا» در هفتمین فلک از پائین بیابا، یعنی در چهارمین فلک از بالا پائین جای دارد، که مانی خود از روی اشتباه در حساب در یکجا آنرا سومین فلک دانسته است. آفتاب و ماه و همه ستارگان ثابت و سیار در این مجموعه در پائین‌ترین جمله آسمانها یعنی در «آسمان دنیا» جای دارند، و میان این آسمان سفلی و زمین فاصله است بنام «ویمند» که سطح تماس عالم نور و ظلمت قبل از امتزاج آنها بوده است.

هر یک از افلاک ده گانه بگفته مانی ۱۲ دروازه دارد، و هر دروازه ۶ آستانه (که از لحاظ زمانی معادل یک ماه است)، و هر آستانه ۳۰ بازار یا سکه (از لحاظ زمانی معادل یکروز)، و هر بازار ۱۲ صفه (از لحاظ زمانی معادل دوساعت)، و هر صفه دو کنار یا دو حجر که (از لحاظ زمانی معادل یک ساعت)، و هر کنار ۱۸۰ قپیذ (از لحاظ زمانی معادل بیست ثانیه)، و هر قپیذ شامل دو «ویسانگ» است که معادل ده ثانیه است؛ و بدین حساب هر فلک مشتمل بر ۱۸۶۶۲۴۰۰ ویسانگ میشود.

در آئین مانی منشاء کل و اصلی وجود دوتا است که یکی نور و دیگری ظلمت است و ایندو را «دو بن» نام داده‌اند. «دو بن» از روز ازل از هم جدا بودند و این دوره را مانویان «گذشته» مینامند. در آن موقع قلمرو نور در بالا و منبسط در شمال و مشرق و مغرب بود و قلمرو ظلمت در پایین و ممتد در جهت جنوب، و این دو سرحد فاصلی میان آسمان و زمین بنام «ویمند» داشتند. وسعت قلمرو نور درین مجموعه پنج برابر وسعت قلمرو ظلمت بود. - عالم نور مظهر نظم و صلح و خرد و سعادت و سازش و عالم ظلمت نماینده هرج و مرج و ستیز و جهل و آلودگی و ناسازگاری بود. در آثار مانوی ازین دواصل غالباً بصورت دودرخت حیات و مرگ یاد شده (نظیر این فکر بصورت شجره طیبه و شجره خبیثه در قرآن دیده میشود). پادشاه قلمرو نور «پدر فروجلال» است (که همان زروان زرتشتی و «خدای پدر» مسیحی است)، و فرمانروای قلمرو ظلمت «پادشاه تاریکی» (اهریمن زرتشتی و شیطان اعظم مسیحی).

قلمرو نور (آسمان) از پنج ناحیه پدید آمده که پنج عضو خدای روشنایی، یعنی: هوش، فکر، تأمل، اراده، و موجودات جاویدی که مظاهر خدایند (فرشتگان)

در آنها ساکنند . - قلمرو ظلمت نیز شامل پنج طبقه است که از بالا پایین عبارتند از: دود (یامه) ، آتش سوزنده ، طوفان ، آب لجن آلوده (گنداب) ، ظلمات . این پنج طبقه را پنج «**آرخونت**» اداره میکنند بصورت : دیو ، شیر ، عقاب ، ماهی ، افعی ، که پادشاه ظلمت ترکیب همه این اشکال را دارد . هر کدام از پنج طبقه ظلمت شامل یکی از طبقات دوزخی یعنی : دیوان دویا ، چهارپایان ، پرندگان ، ماهیها و خزندگان است .

موقعی که ساکنان دیار ظلمت متوجه وجود دیاری بنام روشنائی شدند بر آن حمله بردند ، و خدای روشنائی موجودی را از ذات خود بیافرید که جزئی از هستی او بود و «مادرزندگی» نام گرفت ، و او نیز «انسان ازلی» را پدید آورد و ویرا بجنگ بادیوان دیار تاریکی فرستاد ، و ازینجا بود که «زندگی» پدید آمد . ولی این نخستین فرستاده روشنائی که با پنج پسر خود یعنی پنج عنصر نورانی: هوا ، باد ، آب ، روشنائی و آتش بیگار ظلمت رفته بود مغلوب آن شد و دیوان همه آنها را بلعیدند ، و ازین راه بود که امتزاج نور و ظلمت صورت گرفت ، زیرا که پسر خدا که جلوه ای از روح پدر خود بود در درون ظلمت محصور بماند و از همانوقت کشمکش این نور با ظلمت آغاز شد . بدین منظور که نور از زندان تاریکی برهد و بکانون خود باز گردد .

ازین جا بیعد ، معتقدات مانوی بسیار پیچیده و گیج کننده است . خلاصه آن اینست که خداوند روشنائی برای نجات فرزند خود بطور غیر مستقیم پنج روح دیگر میآفریند بنام **مهر سپند** ، که عبارتند از : پاهرک بید ، دهی بید ، دمیس بید ، زند بید ، مانبدیزد (بترتیب بمعنی : پیرایه تجلی ، پادشاه شرافت ، الماس نور ، پادشاه افتخار ، فرشته حامل) که در حکم **امشاسپندان** آئین زرتشتینند . اینان تا بسرحد قلمرو ظلمت پائین میروند و برای شناساندن خود بروح نور که زندانی ظلمت است نعره ای بر میکشند که انسان ازلی ساقط بدان جوابی پرخروش میدهد ، و این دعوت و پاسخ در آئین مانوی اهمیت بسیار دارد ، زیرا مظهر کوشش خداوند برای نجات انسان و کوشش خود انسان برای این نجات است ، و آنرا مانویان «خروشتگ» و «پدواختگ» مینامند . درین کشمکش **انسان ازلی** یعنی پسر خداوند نجات مییابد ، ولی پنج عنصر فروزان که بیاری او آمده بودند در چنگ ظلمت اسیر میمانند ، و ازین پنج است که عالم وجود جسمانی یعنی ترکیب نور و ظلمت پدید میآید ، و جهان وجود در واقع مظهر تلاش این ده برای جدائی دوباره است .

بنا بگفته مانی «روح زنده» بکمک این پسران پنج گانه خود دیوانرا پوست کند ، از پوست آنها ده آسمان و از گوشت و مدفوعشان هشت زمین و از استخوانشان کوهها را ساخت - حامل ده فلک فرشته هرک بید (پیرایه تجلی) است و حامل هشت زمین فرشته

حامل (مانبذیزد) که مشابه «اطلس» یونانیان است. در يك نوشته مانوی «تورفان» چنین آمده که روح زنده هفت سیاره را محکم بست و درزنجیر کرد، و برای آنکه آنها افلاك را بچرخانند دوفرشته نروماده بر آنها گماشت، سپس نور را آزاد کرد و آنرا به قسمت درآورد: از قسمتی که از تماس باظلمت صدمه ندیده بود آفتاب و ماه را بساخت، و از قسمت دوم که اندکی باظلمت مزوج شده بود ستارگان را پدید آورد، و از قسمت آلوده سومین دست بخلقت یا ابداع سومی زد که عامل اصلی آن «مهر» یا «مهریزد» است، و او پدر دوازده «دوشیزه نور» است که بروج دوازده گانه باشند، و کار «رسول سوم» یعنی مهر اینست که اندك اندك و بابر دباری نورزدانی را از چنگ ظلمت بیرون آورد و صاف کند و با آسمان بفرستد. چرخهای آن دستگاه فلکی که چنین تصفیه را انجام میدهد عبارتند از آب و باد و آتش که آفتاب و ماه و «زند بیید» یکی از پسران «روح زنده» گردانندگان آنند. این جوهرهای نور که بدین ترتیب تدریجاً آزاد میشوند (ارواح مؤمنانی که میمیرند) در نیمه اول هر ماه قمری (یعنی در دوره ای که نور ماه از هلال تا بدر افزایش مییابد) بوسیله يك ستون نور (منوهمید) بزورق ماه یعنی هلال میریزند و آنرا کم کم پر میکنند تا بصورت بدر درآید؛ و در نیمه دوم، این ارواح تدریجاً ماه را ترك میگویند و با آفتاب منتقل میشوند تا از آنجا بوطن علوی خود روند. درین باره در مقدمه «برزخ» توضیح بیشتر داده شده است.

مانی «عیسی» را روحی میدانند که جلوه ای از فروغ ازلی بود و برای نجات قسمتی ازین فروغ از چنگ ظلمت بروی زمین آمد، ولی برای او عیسای واقعی فقط صورت مجرد دارد و نه صورت آن مردی را که در اورشلیم بصلیب کشیده شد. بنا بگفته وی، عیسی آن نور فلکی و غیر دنیائی بود که در «ماده» مصلوب شد و روح منور او با آن مزوج گردید، یعنی در واقع تمام عالم چلیپای نور است، مخصوصاً درختها که در آنها قسمت بزرگی از جوهر الهی تمرکز یافته است، و در واقع مراد از «صلیب عیسی» همه نباتات جهان است. آینده دنیا و تاریخ بشریت جریان مصیبت و آزار خدائی است که نجات دهنده خویش است، بدین جهت است که عیسی را هم ناجی و هم منجی مینامند. ازین نظر چنانکه دیده میشود شباهت زیادی بین نظریه مانوی و معتقدات مسیحیان هست. درباره آخر الزمان، مانی معتقد است که بعد از طی دوره «جنگ بزرگ»، دوره پیروزی عدل میآید که در آن قسمتی از افراد بشر که هنوز در ضلالت مانده بودند ایمان میآورند. آنگاه ارواح پیش تخت عیسی میروند و بقول خود عیسی «میشها از بزها جدا میشوند»، یعنی دو صف نیکان و بدان مشخص میشود، و پس از سلطنت کوتاه عیسی مسیح و برگزیدگان فرشتگانی که نگهداران افلاك بودند آنها را میکنند و زمینها و آسمانها ویران میشوند و حریق عظیمی روی میدهد که ۱۴۶۸ سال بطول میانجامد و در آن همه

چیز تصفیه میشود، و در نتیجه با پایان این حریق عالم مادی آفرینش، یعنی آنچه از درآمیختگی «نور و ظلمت» پدید آمده بود از میان میرود: روح و اجزای نوری با آسمان بالا میروند و ملعونین و دیوان و هر آنچه مربوط به ماده است در قعر خندق یا حفره عظیمی مدفون میشوند. در آئین مانئی، مانند آئین زرتشتی و یهودی و مسیحی و اسلام، فرشتگان مقام مهمی دارند و تعداد این ملائک نیز بسیار زیاد است. حتی اسامی برخی از آنها در کتب مانوی با نام و نشان ذکر شده، مانند: میکائیل، اسرائیل، رفائیل، جبرئیل، آنژیل، دادئیل، بنسدئیل، مرفئیل، نرسوس، نستیفوس، بارسیموس، فیتینوس. - در یکی از کتابهای مانئی بنام «کوان» که بنام «سفر الجباره» عبری ترجمه شده، از جنگ ملائکه بزرگ و بخصوص چهار فرشته: جبرئیل، میکائیل، رفائیل و اسرائیل با ملائکه مردود و ساقط (که مانئی آنها را «اگر گوی» مینامد و دیوانی بصورت آدمی می شمارد) سخن رفته است، و طبعاً این همان اعتقاد عصیان شیطان و ملائک پیرو او در برابر خداوند است که منجر بسقوط شیطان شد.

آئین مانئی بطور کلی ترکیب پیچیده ایست از مذاهب و معتقدات: زرتشتی، مسیحی، بودائی، «کنوسی»، فلسفه یونانی، و عقاید قدیمی بابلی و کلدانی، که همه آنها را مانئی با اساسی که خود وضع کرده بود درآمیخته و چنانکه گفته شد بصورت غامضترین مذاهب روی زمین در آورده است. هیچ دین دیگری را نمیتوان یافت که مانند آئین مانئی عقاید مذهبی و فلسفی شرق و غرب یعنی معتقدات ایران و بابل و سوریه و فلسطین و مصر و یونان و فلسفه اشراقی و الهیات و اصول عرفانی را باهم اینطور تلفیق کرده باشد؛ ولی شایان تذکر است که مانئی درین میان موسی و تورات و آئین یهود را بکلی طرد کرده و منکر شده است، و نه تنها در آئین خود چیزی از آنها اقتباس نکرده، بلکه صراحتاً موسی و کتاب او را مردود و باطل شمرده و آنرا از «مهملات» دانسته است. نکته دیگری که جالب توجه است اینست که بسیاری از تعلیمات صوفیان شباهت با آداب مانویان دارد، و احتمال میرود که یکی از ریشه های تصوف همین طریقه مانوی بوده است. «تور آندر» محقق سوئدی معتقد است که حتی بین بعضی از تعالیم اسلامی و مانوی مشابهت بسیار است، و این موارد را بتفصیل نقل کرده است. «دمشقی» در کتاب «نخبة الدهرفی عجایب البر والبحر» میگوید که آینه آیه قرآن که: «ستایش خدای راست که آسمان و زمین را آفرید و روشنی و تاریکی را مقرر داشت»^۱ اشاره بعقیده مانوی در تجزیه بنیاد جهان بنور و ظلمت است.

آئین مانئی در زمان خود او و بخصوص بعد از او توسعه عظیمی در شرق و غرب یافت، بطوریکه فقط بیست و پنج سال بعد از مرگ وی، این آئین از یکطرف تا چین رسیده و

۱- سورة انعام آیه اول: «الحمد لله الذی خلق السموات والارض، وجعل الظلمات والنور».

از طرف دیگر بین‌النهرین و سوریه و مصر و افریقای شمالی را فرا گرفته و از راه اسپانیا و گالیا (فرانسه) بارویا و امپراتوری روم رخنه کرده بود. اندکی بعد از آن در «دالماسیا» (بالکان) بسیاری از مردم بآئین مانی گرویدند، و از آغاز قرن چهارم مسیحی خود شهر روم نیز که مرکز امپراتوری و مرکز مسیحیت بود یکی از مراکز مانوی شد، چنانکه امپراتوران مسیحی روم برای جلوگیری از توسعه این آئین قوانین شدید وضع کردند. در ۳۲۶ مسیحی کنستانتینوس (قسطنطین) امپراتور معروف روم قانون «ضد اهل بدعت» را بخصوص شامل مانویان شمرد. «یوستینیانوس» نیز در سال ۵۲۰ اعلام داشت که هر که مانوی باشد اعدام خواهد شد، و از آن پس قلع و قمع پیروان این آئین با چنان بیرحمی و قساوتی صورت گرفت که در تاریخ مذاهب کمتر نمونه‌ای ازین قبیل میتوان یافت. از سال ۷۶۳ مسیحی، آئین مانوی آئین رسمی و دولتی مملکت «اویغورها» (در آسیای مرکزی) شد و درین تاریخ این آئین در چین نیز رواج فوق‌العاده یافت، و تا قرن هفدهم در آنجا باقی ماند. در اروپا این مذهب بطوری توسعه یافت که در ایتالیا و بالکان و اسپانیا و فرانسه و انگلستان کانونهای بزرگ مانوی پدید آمد و «کلیسای» خاص مانوی تا قرن دهم وجود داشت، و مبلغین برجسته‌ای همت بتبلیغ این آئین گماشتند که معروفترینشان «سنت اوگوستن» روحانی و قدیس بزرگ مسیحی است. وی نه سال تمام مبلغ سرسخت آئین مانی بود، ولی بعداً ازین مذهب برگشت و مسیحی متعصبی شد و سیزده کتاب در رد مانویان نوشت، که این خود نشان توسعه فراوان این آئین در مغرب زمین است. «سنت اوگوستن» که در کمدی الهی از او با احترام و ستایش بسیار یاد شده، از مراجع بزرگ عالم کاتولیک است و لقب «مقدس» دارد.

پیدایش دیوان «تفتیش عقاید» (انگیزیسیون) در قرون وسطی بیش از همه برای قلع و قمع مانویان صورت گرفت، و حتی کار توسعه این آئین بجائی رسید که یکی از جنگهای صلیبی بفرمان پاپ بمنظور درهم شکستن «کاتارها» (مانویان جنوب فرانسه) که به «مرتدین آلبی» معروف شده‌اند روی داد.

با این همه تأثیر عمیق مانی و آئین او در عالم مسیحیت برجای ماند، و هنوز هم در بسیاری از رسوم و معتقدات مسیحی ریشه مانوی کاملاً بیچشم میخورد. در جنوب فرانسه، در ناحیه Languedoc که مرکز اصلی «کاتارها» یا مانویان فوق‌الذکر بود، هنوز نهضتی بنام néo-cathare (نومانوی) وجود دارد که عده کثیری پیرو آنند، و از طرف ایشان هر ساله مراسم با شکوه زیارت دسته جمعی به کاخ «مون سگور» آخرین پناهگاه و قلعه جنگی مانویان آلبی صورت میگیرد و در بالکان و اروپای شرقی و انگلستان و افریقا نیز در ترکستان و چین هنوز کمابیش کانونهای مانوی باقی است.

بهشت در اسلام

آئین اسلام از لحاظ اصول روشن ترین ادیان است، زیرا در آن وضع خدا و خلقت ملائک و بشر و قیامت و دوزخ و اعراف و بهشت بی ابهام و اجمالی مشخص شده است.

«خداوند یکتای بی شریک و بی همتا که نه از کسی زاده شده است، و نه فرزندی دارد، و از همه عالم بی نیاز ولی همه عالم بدون نیازمند است» (سوره اخلاص) در عرش اعلی جای دارد و از آنجا بر آسمانها و فرشتگان و زمین و آنچه در آن میگردد نظارت و فرمانروائی مطلق میکند (سوره رعد، آیات ۲، ۳، ۴)؛ فرشتگان که شامل ملائک مقرب (جبرئیل، میکائیل، عزرائیل، اسرافیل) و جمع بی شمار بقیه ملائکند بدست او آفریده شده اند و مأمور اجرای احکام بی چون و چرای وی هستند. یکدسته دیگر از ارواح ناپیدان نیز بنام «جن» هستند که از شعله رخسندۀ آتش خلق شده اند، و اینان عمال شیطانند که چون قصد بر شدن با آسمان داشته باشند فرشتگان با پرتاب تیر شهاب مانع آنان میشوند (سوره جن، آیات ۸ و ۹) و بدین ترتیب اینان شباهت با گروه «ملائک عاصی» در معتقدات مسیحی دارند.

وقتی که خداوند بخلقت آدم اراده فرمود، او را از گل ساخت، بملائک فرمان داد که همه در برابرش سجده کنند، و همه بجز شیطان چنین کردند (سوره حجر آیات ۲۸ تا ۳۵)؛ لاجرم شیطان از آسمان رانده شد و مغضوب در گناه الهی قرار گرفت، ولی از خداوند اجازه خواست که تا آخر الزمان همت به گمراه کردن بشر گمارد: خداوند این اجازت را بدو داد، و در عین حال رسولانی برای هدایت آدمیان به «صراط المستقیم» بجانب آنها فرستاد، و بدین ترتیب به بشر اختیار داده شد که یا این و یا آن راه را برگزیند و بحسب راهی که برگزیده بعد از مرگ به دوزخ یا بهشت رود. در روز رستاخیز، با صور اسرافیل (سوره یس، آیه ۴۹، سوره صافات، آیه ۴۹ و غیره) همه مردگان از گورها برمیخیزند، و از روی نامه اعمال خود (سوره زمر، آیه ۶۹، و غیره) در معرض قضا قرار میگیرند، و آنگاه دودسته نیکان و بدان از هم جدا میشوند: دسته اول برای ابد به دوزخ و دسته دوم برای همیشه بهشت میروند!، وضع این

۱- سوره آل عمران (آیه های ۱۰۶ و ۱۰۷): «آنروز گروهی روسفید و گروهی

رو سیاه شوند... سیاه رویان عذاب خدا را بکیفر کفر و عصیان بچشند، و اما سفید رویان در محل رحمت خدا در آیند و جاودانه متنعم باشند.»

هر دو بصورتی خیلی روشن و مشخص تشریح شده است. دوزخ، طبق احادیث دارای هفت طبقه است که به هفت گروه: مسلمانان خاطی، مسیحیان، یهودان، صابئین، مجوس، بت پرستان، منافقین اختصاص یافته، بهشت نیز در احادیث صاحب هشت طبقه است که گاه از آن بصورت «هشت بهشت» یاد میکنند^۱، و خاص دسته‌های مختلف پارسایان و مؤمنین مسلمان است. از این «بهشت» در قرآن تابلوئی کاملاً روشن و دقیق و ترسیم شده است. این بهشت با «آسمان» مسیحی و «افلاک» بودائی و برهمنائی و «سرای پاک» مزدائی شباهت ندارد، و بالعکس با «باغ عدن» تورات که جایگاه اولیه آدم بود کاملاً شبیه است، ولی توضیحی دال بر اینکه دوزخ و بهشت در کجا قرار دارد در قرآن نمیتوان یافت.

آیات بسیاری از قرآن بوصف بهشت اختصاص یافته است که قسمت اعظم آنها تکرار یکدیگر است، ولی در قسمتی دیگر از این آیات توصیفات خاصی میتوان یافت که مجموع آنها وضع «بهشت اسلامی» را روشن میکند. منتخبانی از این آیات چنین است:

سوره حجر (آیات ۴۵ تا ۵۰): «واهل تقوی را در بهشت باغها و نهرهای جاری خواهد بود - با درود و سلام و با ایمنی و احترام بدان وارد شوند - و ما آئینه‌دل‌های پاک آنها را از کدورت و کینه و حسد و هر خلق ناپسندیده بکلی پاک سازیم تا همه با هم برادر و دوستدار هم شوند و روبروی یکدیگر بر تخت عزت بنشینند - و هیچ رنج و زحمت در آنجا بآنها نرسد، و هر گز از آن بهشت بیرونشان نکنند - ای رسول، بندگان مرا آگاه کن که من بسیار آمرزنده و مهربانم، ولی عذاب من بسیار دردناک است.»

سوره کهف (آیه ۳۱): «بهشتهای عدن که نهرها در زیر درختانشان جاری است خاص آنهاست، در آن بهشت زیورهای زرین بیارایند و لباسهای سبز حریر و دیبا درپوشند و بر تختها تکیه زنند، که نیکو اجری و خوش آرامگاهی است.»

سوره حج (آیه ۲۳): «در آنجا طلا و مروارید بردست کنند و زیور بپوشند، و تن بجامه حریر بیارایند.»

سوره یس (آیات ۵۵ تا ۵۸): «اهل بهشت در آن روز خوش با وجد و نشاط دمسازند، و با زنهایشان در سایه درختان بهشتی بر تختها تکیه کرده‌اند - برای آنها میوه‌های گوناگون و هر چه بخواهند آماده است.» بر آنان از خدای مهربان سلام رسانند.»

سوره صافات (آیات ۴۴ تا ۴۹): «و بر تختهای عالی روبروی یکدیگر نشسته‌اند. حور و غلمان جام شراب طهور بر آنان دور میزنند - شرابی سپید و روشن که آشامند لذت برند - در آن می نه خمار و در دسر و نهمستی و مدهوشی است - و در بزم حضورشان حوران

زیباچشمند که گوئی در سپیدبدنی بیضه مکنونند.»

سوره زهر (آیه ۲۰): « لیکن، برای آنانکه بدرگاه خداوند متقی شدند کاخ ها و غرفه ها بالای یکدیگر بنا شده است که در جلو عماراتشان نهرهای آب جاری است . »

سوره زخرف (آیات ۷۱ تا ۷۳): « سرور و شادمان وارد بهشت شوند - و بر آن مؤمنان کاسه های زرین و کوزه های بلورین دور زنند و در آنجا هرچه نفوس را بر آن میل و اشتهاست و چشمهارا شوق و لذت، مهیا باشد؛ و شما مؤمنان در آن بهشت جاودان خواهید بود ... برای شما در آنجا انواع میوه فراوان است که از آن هرچه خواهید خورد . »

سوره دخان (آیات ۵۱ تا ۵۵): « همانا آنانکه متقی بودند مقام امن یافته اند. - در باغها و کنار چشمه سارها آرمیده اند - لباسی از حریر سبز بر تن کرده و روبروی هم بر تختها تکیه زده اند - همچنین حوران زیبا چشم جفت آنها - از هر نوع میوه ای که بخواهند بر آنها حاضر است و از هر در و درنج و زحمت آسوده اند . »

سوره محمد (آیه ۱۵): « بهستی که به اهل تقوی در دنیا وعده دادند اینست که در آن باغ بهشت نهرهایی از آب زلال گواراست، و نهرهایی از شیر بی آنکه هرگز طعمش تغییر کند، و نهرهایی از شراب که نوشند گانرا بحد کمال لذت بخشد، و نهرهایی از غسل مصفی، و تمام انواع میوه ها بر آنان مهیا . »

سوره طور (آیات ۲۲ تا ۲۴): « و بر آن بهشتیان هر نوع میوه و گوشت که مایل باشند بدهیم - آنها در بهشت جام شراب گوارا را چنان بشتاب از دست هم بگیرند که گوئی سر کشمش دارند ... - و پسران زیبا روی (غلمان) مانند لؤلؤ مکنون کمر بخدمت آنان بر بسته اند . »

سوره رحمن (آیات مختلف): « در آن بهشت انواع گوناگون میوه ها و نعمتهاست - دو چشمه آب روان است - از هر میوه ای دو نوع موجود است - بهشتیان بر بسترهایی که آسترشان از حریر و ستبرق است تکیه زده اند - آنانرا زنان زیبای پر آزر می است که پیش از ایشان دست هیچکس بدانها نرسیده است - گوئی این حوریان یا قوت و مرجانند - در آنجا هر گونه میوه و خرما و انار هست - و نیز حورانی که در سراپرده های خود جای دارند و قبلا دست هیچکس بدانان نرسیده است، و بهشتیان با حورالعین بر رفر ف سبز و بساط زیبا تکیه زده اند . »

سوره واقعه (آیات ۱۵ تا ۳۷): « آنان در بهشت بر سر بره های زربفت و مرصع بجواهر تکیه زنند .. و پسرانی زیبا که جوانی جاوید دارند بر گردشان بگردند - و سبوها و شربه ها و جامهای پراز شراب ناب بر آنان پیمایند، که نوشیدن آنها نه درد

سری آرد و نه از آن رنج خمار کشند - و میوه خوش هر قدر بخواهند برگزینند - و گوشت مرغان از هر طور که مایل باشند، و حوریان زیبا که در لطافت چون لؤلؤ مکتوبند... در سایه درختان سدر پر میوه و بی خار و درختان پر برگ سایه دار و در طرف نهر آبهای زلال و میوه های بسیار - و زنان زیبا که آنها را در کمال آراستگی یافریده ایم - و همیشه آنها را با کره گردانیده ایم - پراز غنچ و ناز و همیشه جوان .»

سوره دهر (آیات ۱ تا ۲۱) : « و آنرا باغ بهشت و لباس حریر عطا فرمود - که در آن بهشت بر تختها تکیه زنند، و آنجا نه آفتاب سوزان بینند و نه سرمای زمهریر - و بر آنان جامهای سیمین و کوزه های بلورین پیمایند، که آن بلورین کوزه ها برنگ نقره خام و باندازه و تناسب هر کسند، و شرابی که طعمش چون زنجبیل گرم و عطر آگین است بدانها بنوشانند - و چشمه ایست که نامش سلسبیل است - و دور آن بهشتیان زیبا پسرانی هستند که جاودانه نوجوانند و خوش سیما و کمان بری که لؤلؤ منثورند - ... بر اندام بهشتیان دیبای سبز و استبرق است، و بردستهایشان دستبند نقره خام، و خدایشان شرابی پاک و گوارا بنوشاند .»

سوره نباء (آیات ۳۲ تا ۳۴) : « و در آنجا باغها و تا کستانها و دختران دلربا و جامهای لبریز فراوان است .»

درباره وضع «ملائك» و «افلاك» در قرآن و اسلام ، قبلا سخن رفته است^۱ .

بهشت در مسیحیت

باتوجه بدانچه در باره دنیای بعد از مرگ در مذاهب مختلف و معتقدات مختلف گفته شد، اکنون وضع دنیای جاوید و «بهشت» را از نظر عالم مسیحیت ، یعنی آنچه اساس و ملاک «کمدی الهی» است مورد مطالعه قرار دهیم. برای اینکار باید اصول آئین و معتقدات مسیحی بطور کلی و با اختصار شرح داده شود ، زیرا بدون توجه بدین اصول درک مفهوم واقعی آنچه درین کتاب آمده تقریباً غیر ممکن است . این اصول طبق آنچه رسماً از طرف کلیسای کاتولیک تعلیم داده میشود چنین است :

خدا « جوهری است بی آرایش ، در حد اعلای کمال ، جاوید ، آفریننده و خداوند کار هستی » که جاودانه بوده است و خواهد بود ، و در نظر او همه چیز از ازل

۱ - رجوع شود به صفحات ۱۰۳۷ و ۱۰۳۸ و ۱۰۳۹ .

عیان است ، زیرا که برایش گذشته و آینده‌ای نیست . این « ذات پاک و ازلی الهی » تجلی سه جلوه مختلف در قالب يك حقیقت واحد است ، اما این سه ذواتی مستقل نیستند ، بلکه سه تجلی از يك ذاتند ، و این تجلیات ثلاثه عبارتند از « پدر و پسر و روح القدس » که هر سه مظهر کمال مطلق الهیند ، و ذوات دومین و سومین بحقیقت جلوه‌هایی محض از جوهر و حقیقت ذات نخستینند . عیسی این ذات دومین یعنی « پسر » است که ازازل باذات اولین یعنی « پدر » و باذات سومین یعنی « روح القدس » در آمیخته است و همواره نیز در آمیخته خواهد ماند^۱ .

این « ذات لایزال » یگانه و سه گانه ، « فرشتگان » مقدس را آفریده که دارای قالب جسمانی نیستند ، و چون بیشتر از سایر آفریدگان بفروغ الهی و امکان دیدار آن راه دارند از درجه بالائری از سعادت ازلی برخوردارند . این فرشتگان از لحاظ مقام و جلال ملکوتی خود بطبقات مختلفی تقسیم شده‌اند و وظائف مختلفی نیز برعهده دارند که از آن جمله گرداندن عالم افلاک است . همچنین خداوند برای هر انسانی فرشته نگهبانی گماشته است تا در تمام مراحل زندگی پاسبان و یاور وی باشد .

بعد از فرشتگان « آدمیان » مخلوقات برگزیده خداوند . خداوند انسان را بصورت خود ، و بی نقص و معصوم آفرید و او را در باغ بهشت جای داد تا پیوسته بایگنهای و صفا در آن بسربرد ؛ اما آدم و حوا باغرور و بلندپروازی خود از فرمانی که خداوند برای آزمایش فرمانبرداری ایشان بدانان داده و آنها را از خوردن میوه « درخت معرفت نیک و بد » منع کرده بود سر باز زدند و ازین راه بخدا عصیان ورزیدند ؛ در نتیجه از بهشت طرد شدند و با این سرپیچی همه برتری‌هایی را که در عالم آفرینش داشتند و نیز حق خود را در تمتع از شادی آسمان از دست بدادند - ولی این « گناه » اصلی تنها آدم و حوا را بتباهی نکشاید ، بلکه تمام نوع بشر را شامل شد ورنج آن بجمله فرزندان آدم رسید ، بدین معنی که همه آنها با بار سنگین این گناه بدنیا آمدند ، و دروازه ملکوت آسمان که بلافاصله بعد از گناه آدم بروی او وزاد گانش بسته شده بود همچنان بروی آنها بسته ماند ، چنانکه حتی انبیاء و برگزیدگان خداوند که بصورت شیوخ و پیامبران اسرائیل ظهور کردند و بارشاد مردمان پرداختند پس از مرگ بملکوت خدا راه نیافتند و همگی در قسمتی از دوزخ که « اعراف » (Limbo) نام داشت جای داده شدند ، تا آنکه هنگام ظهور عیسی مسیح که پیامبران اسرائیل بکرات مرده آنها را داده بودند فرارسد . گناه بشر چنان سنگین بود که آدمی را خود بخود از هیچ راه و با هیچ تلاشی

۱- انجیل یوحنا ، باب اول : « در ابتدا ، کلمه بود ، و کلمه نزد خدا بود ، و کلمه خدا بود . همان در ابتدا نزد خدا بود . » - در « بهشت » داته یکجا عیسی با همین صورت « کلمه خدا » نام برده شده (صفحه ۱۲۱۰ بند ۲) .

امکان جبرانش نبود ، زیرا که آدم با عصیان خود خواسته بود خویش را همپایه خداوند کند . بنابراین برای رستگاری نوع بشر کمکی آسمانی و فوق بشری لازم بود ، و این کمک بجز ذات الهی که مظهر عشق و بخشایش مطلق است نمیتوانست بود . لاجرم « عیسی » یعنی جلوه دومین از جلوه های سه گانه ذات الهی آنقدر از مقام خود نزول کرد که حاضر شد بقالب انسانی درآید ، و در این قالب بود که بادست روح القدس در رحم «مریم باکره» جای گرفت و در بیت اللحم دنیا آمد . این «راز» را که بعد از «راز تثلیث» مهمترین «راز» مسیحیت است «راز تن گیری» Incarnazione یعنی «حلول روح الهی بقالب انسانی» مینامند . اما در این «تن گیری» دوسرشت خدائی و بشری با هم درنیامیخت ، بلکه هر يك از آنها مستقل ماندند ، و عیسی در تمام دوران حیات زمینی خود هم دارای سرشت ملکوتی بود و هم دارای سرشت خاکی ؛ و در این صورت انسانی بود که «پسر خدا» در عالم معصومیت خود بی کمترین گناهی رنج شکنجه و رنج شهادت را بر خود خرید و با درد بسیار بر بالای صلیب جان بداد ، تا با این فداکاری عظیم یعنی با نزول از مقام خدائی بمقام انسانی ، و با تحمل مصائب جانگناه و قبول مرگی ناروا ، «گناه اصلی» (گناه آدم) را که تا زمان مسیح شامل جمله فرزندان آدم شده بود «واخرید» کند . این «راز» و آخرید Rendenzione سومین «راز» بزرگ مسیحیت است . در نتیجه این شهادت دوباره قالب زمینی و اصل ملکوتی عیسی ، یعنی «سرشت خدائی» و «سرشت خاکی» او ، از هم دوری گزیدند و «سرشت خدائی» بکانون اصلی خود بازگشت ، ولی از این راه «گناه اصلی» یا «گناه آدم» خریداری شد و خداوند دوباره درهای ملکوت خویش را بروی آدمیان بگشود . درین هنگام بود که روان عیسی ، بعد از شهادت جسمانی او بر بالای صلیب ، با عراف رفت و ارواح پارسایان دور کهن را از آنجا بیرون آورد و آنها را با آسمان فرستاد - اما عیسی خود ، سه روز بعد از مرگ با قالب زمینی خویش از دخمه ای که مدفنش بود بیرون آمد و در مدت چهل روز چندین بار خویش را بحواریون و مریدانش بنمود ، و پس ازین مدت با آسمان رفت ، و همچنان در آنجا خواهد بود تا عمر جهان بسرسد و روز «رستاخیز» بیاید . درین روز عیسی مسیح دوباره بر مردم آشکارا خواهد شد و ایشان را داوری خواهد کرد . تا آن هنگام ، ارواح بشری پس از مرگ تنها بصورت مجرد خویش در معرض قضا قرار میگیرند ، و بحسب ایمان و پارسائی یا بی ایمانی و ناپارسائی خویش ، و مخصوصاً بحسب درجه عشق و احسانی که در راه فرمانبرداری از تعلیمات مسیح نشان داده اند ، به دوزخ یا بهشت خواهند رفت و یا رهسپار برزخ خواهند شد تا پس از طی دوران تصفیه ببهشت روند . این «بهشت» عالم ملکوت است که در ماورای آسمان مرئی قرار دارد ، و در آن درجه سعادت ازلی ارواح پارسا متناسب با آن اندازه ایست که اینان از فیض دیدار ذات پروردگار و درك حلال و جمال او

برخوردارند ، زیرا این دیدار حد کمال سعادت است و چیزی مافوق آن متصور نمیتواند بود. ارواح ناپاک نیز بدوزخ میروند ، و در آنجا بی امید آنکه روزی از آن بیرون آیند در رنج جاوید میگذرانند . اما این وضع فقط تا «روز رستاخیز» دوام دارد ، زیرا که در این روز همه این ارواح «در دیوان قضای الهی» حضور خواهند یافت و در آنجا هر کدام در قالب زمینی خویش جای خواهند گرفت ، و از آن پس تا ابد الابد با این قالب زندگی دوزخی یا بهشتی خویش را خواهند گذرانید .

وظیفه هدایت «کوسفندان کله عیسی» (مؤمنین مسیحی) بعهده «کلیسا» است ، که میباید همواره کسی بنام «سالار شبانان کله عیسی» (پاپ) در رأس آن باشد . این سمت «پاپی» یا نیابت مسیح را ذرروی زمین ، خود عیسی به «پطرس» حواری بزرگ خویش سپرد ، زیرا بدو گفت : «توسنگ هستی و من کلیسای خود را بر روی این سنگ استوار میکنم» . و بحواریون خود گفت :

«برویدو همه مردم جهان را بنام پدر و پسر و روح القدس ارشاد کنید ، و بدانید که من ناپایان دوران باشما هستم» . بدین ترتیب «کلیسا» نماینده مطلق عیسی مسیح در روی زمین است و حکم آن حکم عیسی است . عیسی چهار وجه مشخص بکلیسای خود داد که عبارتند از: «یکتائی ، تقدس ، عاملیت ، رسالت» و درین شرایط فقط کلیسای کاتولیک است که جانشین واقعی عیسی است ، و چون عیسی خود گفته است که «تا پایان دوران» با کلیسا خواهد بود ، بنابراین کلیسا فی نفسه خطا نمیتواند کرد ، هر چند که کسانی که حائز مناصب مختلف روحانید خطا کنند .

این بود خلاصه ای از عقیده کاتولیکی در باره اصول کلی آئین مسیح ، که بدون توجه بدان مفهوم «بهشت» دانه و بطور کلی «کمدی الهی» رادرك نمیتوان کرد . چنانکه گفته شد این نظریه فقط نظریه «کاتولیکی» است ، که دانه از آن پیروی کرده است ، و درباره بسیار از اصول و فروع آن میان کاتولیکها با پروتستان ها و ارتدکس ها و سایر فرق مسیحی و نیز با نظریات مختلفی که در طول قرون عرضه شده و کلیسا آنها را «بدعت» و «زندقه» (eresia) دانسته است اختلاف نظر بسیار است ، که درینجا مجال ذکر آن نیست .

چنانکه دیده میشود ، درین آئین از معتقدات یهود (که مسیح خود را «مکمل آن» و نه «ناقض آن» میداند) و بطور غیر مستقیم از معتقدات آئین مزدیسنی که در کیش یهود راه یافته بود الهام فراوان گرفته شده ، ولی اساس مسیحیت که «عشق و محبت» است از خود عیسی آمده است ، و همین است آنچه پایه اصلی آئین مسیح بشمار میرود . در تعالیم مسیح ، همه جا آنچه وظیفه اصلی و اساسی بشر است «محبت»

نسبت بدیگران است ، و درین راه همه مقررات و اصول بشری و روحانی که خلاف این محبت بوده فدا شده است .

پیش از ظهور مسیح ، بکرات انبیاء بنی اسرائیل خبر از ظهور چنین فرستاده‌ای از جانب خداوند داده بودند (**تورات، سفر پیدایش** ، باب های ۱۲ ، ۲۲ ، ۴۹ - **سفر اعداد** باب ۲۴ - **سفر تثنیه** باب ۱۸ - کتاب دوم **شموئیل نبی** باب ۷) ولی یهودیان منکر آنند که « عیسی » چنین مسیحی باشد ، و معتقدند که هنوز آن « مسیح موعود » ظهور نکرده است . این نکته بسیار جالب است که در یکجا از تورات این لقب به **کوروش** پادشاه ایران داده شده است (**کتاب اشعیاء نبی** ، باب چهل و پنجم) : « ... خداوند ، به مسیح خود یعنی به کوروش ، که دست راست اورا گرفتم تا بحضور وی امته را مغلوب سازم و کمرهای پادشاهانرا بگشایم ، چنین میگوید : من یهوه ، که ترا به اسمت خوانده‌ام ، خدای اسرائیل هستم . هنگامیکه مرا نشناختی ترا باسمت خواندم و ملقب کردم ... کمر ترا بستم هنگامی که مرا نشناختی . »

در **قرآن** ، عیسی و مقام آسمانی او مورد تجلیلی خاص قرار گرفته :

سوره مریم (آیات مختلف) : « ... و ما روح خودرا براو مجسم ساختیم ... پس مریم بآن پسر باربر داشت ... آنگاه که بزاد .. قوم او گفتند ای مریم عجب کاری منکر و ناشایسته کردی (از کجا فرزند یافتی؟) ... مریم باشاره حواله بطفل کرد - آن طفل گفت همانا من بنده خاص خدایم که مرا کتاب آسمانی و شرف نبوت عطا فرمود و مرا هر کجا باشم برای جهانیان مایه رحمت و برکت گردانید . و سلام حق بر من باد روزیکه بدنیا آمدم و روزیکه از جهان بروم ، و روزیکه برای زندگانی ابدی آخرت باز برانگیخته شوم . اینست داستان عیسی بن مریم که مردم در امر خلقتش شك دارند. »

و **سوره بقره** (آیه ۸۷) : « و عیسی بن مریم را بمعجزات ادله و حجتها دادیم و اورا بواسطه روح القدس اقتدار و توانائی بخشیدیم . »

و **سوره نساء** (آیات ۱۵۸ و ۱۵۹) : « یقین بدانید که مسیح را نکشتند ، بلکه خدا اورا بسوی خود بالابرد ... هیچکس از اهل کتاب نیست جز آنکه پیش از مرگ بوی (عیسی روح الله) ایمان آورد ، و روز قیامت او بر آنان گواه باشد . »
حتی لقب « **کلمه خدا** » که لقب خاص مسیح در آئین عیسی است در قرآن عیناً بهمین صورت آمده است :

سوره نساء (آیه ۱۷۱) : « ... او رسول الهی و کلمه خداست ، و روحی از عالم الوهیت است که بمریم فرستاده شد . »

و **سوره آل عمران** (آیه ۴۵) : فرشتگان مریم را گفتند که خدا ترا بکلمه‌ای که

نامش مسیح عیسی بن مریم است بشارت میدهد .

از انجیل نیز با ستایش بسیار سخن رفته است :

سوره مائده (آیه ۴۶) : «...وعیسی بن مریم را فرستادیم ... وانجیل را نیز بر او

فرستادیم که در آن هدایت و روشنی دلهای بود .

ولی اصل «**تثلیث**» در قرآن سخت مورد حمله قرار گرفته است :

سوره مائده (آیه ۷۳) : «آنکسانیکه سه خدا قائل شدند بکفر گرویدند،

زیرا که جز خدای یگانه خدائی نیست، و اگر اینان از این گفتار تثلیث زبان درنهند کافرنند
و آنانرا عذابی الیم خواهد رسید .

و **سوره نساء (آیه ۱۷۱) :** «ای اهل کتاب (مسیحیان) در دین خود غلو مکنید و

درباره خدا جز بر آستی سخن مگوئید ... وقائل بتثلیث مشوید، که خیر شما درین است.

زیرا که جز خدای یکتا خدائی نیست و وی منزه از آنست که او را فرزندی باشد .

همچنین نظریه «**الوهیت عیسی**» مورد مخالفت قرار گرفته است :

سوره مائده (آیه ۱۶) : « آنانکه گفتند خدا مسیح بن مریم است کافر شدند..

اگر خدا بخواهد مسیح بن مریم و هر که را در روی زمین است هلاک کند ، کدام قدرت
میتواند کسی را از قهراو نکه دارد ؟ »

و همین سوره (آیه ۷۱) : «...آنانکه قائل بخدائی مسیح بن مریم شدند بکفر

گرویدند، در صورتیکه مسیح خود به بنی اسرائیل گفت خدائی را که آفریننده من و شماست

بپرستید که هر کس بر او شرك آورد خدا بهشت را بوی حرام کند . »



چنانکه گفته شد در آئین مسیح هم «آسمانها» وهم «فرشتگان» مقام مهمی دارند.

از نظر «الهیات» مسیحی، آسمان جائی است که قلمرو خاص خداوند و مرکز قدس و سعادت
ازلی است . مواردی که در **انجیل** با آسمان، از نظر مفهوم معنوی آن، اشاره شده چنین است :

انجیل متی (باب پنجم) : «پدر خود را که در آسمان است پسران شوید، زیرا که

آفتاب خود را بر بدان و نیکان طالع میسازد و باران بر عادلان و ظالمان میباراند .»

متی (باب ششم) : «ای پدر ما که در آسمانی ، نام تو مقدس باد - ملکوت تو بیاید -

اراده تو چنانکه در آسمان است بر زمین نیز کرده شود . »

متی (باب بیست و دوم) : «بلکه مثل ملائکه خدا در آسمان میباشند . »

انجیل لوقا (باب دهم) : «شیطان را دیدم که چون برق از آسمان میافتد.»

لوقا (باب پانزدهم) : «بشما میگویم بر این منوال خوشی در آسمان رخ مینماید

بسبب توبه يك گناهكار ، بیشتر از برای نود و نه عادل که احتیاج بتوبه ندارند . »

لوقا (باب نوزدهم) : «مبارک باد آن پادشاهی (عیس) که میآید بنام خداوند، سلامتی

در آسمان و جلال در اعلیٰ علین باد . «

لوقا (باب بیست و چهارم) : «وعیسی در حین برکت دادن بدیشان از ایشان جدا گشته بسوی آسمان بالا برده شد . «

انجیل یوحنا (باب سوم) : «و کسی با آسمان بالا نرفت مگر آنکس که از آسمان پائین آمد ، یعنی پسرانسان که در آسمان است . «

یوحنا (باب چهاردهم) : «... و در خانه پدر من (آسمان) منزل بسیار است ، والا بشما میگویم میروم تا برای شما مکانی حاضر کنم . «

رساله اول پطرس رسول (باب اول) : «مبارک باد خدا و پدر خداوند ما عیسی مسیح که بحسب رحمت عظیم خود ما را بوساطت برخاستن عیسی مسیح از مردگان از نو تولید نمود برای امید زنده ، بجهت میراث بیفساد و بی آلایش و تا پژمرده که نگاه داشته شده است در آسمان برای شما ، که بقوت خدا محروس هستید بایمان . «

همین رساله (باب سوم) : « ... بواسطه برخاستن عیسی مسیح که با آسمان رفت و بدست راست خدا است و فرشتگان و قدرت ها و قوات مطیع او شده اند . «

رساله اول پولس رسول به قرنتیان (باب پانزدهم) : « انسان اول از زمین است خاکی ، انسان دوم خداوند است از آسمان - چنانکه خاک کیست خاکیان نیز چنان هستند و چنانکه آسمانی است آسمانیها همچنان میباشند - و چنانکه صورت خاکی را گرفتیم صورت آسمانی را نیز خواهیم گرفت ؛ «

رساله پولس رسول بافسسیان (باب چهارم) : «... بنابراین چون او به اعلیٰ علین صعود نمود اسیری را باسیری برد و بخششها بمردم داد . «

رساله پولس رسول بافسسیان (باب اول) : «مبارک باد خدا و پدر خداوند ما عیسی مسیح که ما را مبارک ساخت بهر برکت روحانی در جایهای آسمانی در مسیح . «

رساله عبرانیان (باب چهارم) : «پس جد و جهد بکنیم تا با آرامی آسمان داخل شویم ، مبادا کسی در آن نافرمانی عبرت آمیزیفتد . «

در انجیل ، دوجا از آسمان بصورت «**فردوس**» نام برده شده و با این ترتیب این نظر که بهشت در آسمان است تأیید شده است : یکی در نقل مرده عیسی از بالای صلیب بخطاکاری که در کنارش بچلیپا کشیده شده بود (**انجیل لوقا** ، باب بیست و سوم) : «پس بعیسی گفت : ای خداوند ، مرا بیاد آور هنگامیکه بملکوت خود آئی . عیسی بوی گفت هر آینه بتو میگویم امروز بامن در فردوس خواهی بود . « - و مورد دیگر جایی است که پولس

سفر جسمانی خویش را با آسمان سوم حکایت میکند (**رساله دوم پولس رسول بقرنتیان** باب دوازدهم) : «... شخصی را در مسیح میشناسم ، چهارده سال قبل ازین ، در جسم نمیدانم و آیا بیرون از جسم نمیدانم خدا میداند ، با چنین شخصی که تا آسمان سوم

ر بوده شده، و چنین شخصی را میشناسم خواه در جسم و خواه جدا از جسم، نمیدانم، خدا میداند، که به فردوس ر بوده شد و سخنانی ناگفتنی شنید که انسان را جایز نیست بدانها تکلم کند • •

همچنین در چندین جا به فرشتگان و قدوسیت و فراوانی ایشان و وظایفی که بر عهده آنهاست اشاره شده است :

انجیل متی (باب اول) : «ناگاه فرشته خداوند در خواب بروی ظاهر شده گفت: ای یوسف پسر داود، از گرفتن زن خویش مریم مترس، زیرا که آنچه در وی قرار گرفته است از روح القدس است • •

انجیل متی (باب بیست و دوم) : « زیرا که در قیامت نه نکاح میکنند و نه نکاح کرده میشوند، بلکه مثل ملائکه خدا در آسمان میباشند • •

اعمال رسولان (باب هفتم) : « • • و چون چهل سال گذشت در بیابان کوه سینا فرشته خداوند در شعله آتش از بوته ظاهر شد • •

رساله دوم پطرس رسول (باب دوم) : « • • و حال آن که فرشتگانیکه در قدرت و قوت افضل هستند پیش خداوند برایشان حکم افترا نمیزند • •

رساله عبرانیان (باب دوازدهم) : « • • بلکه تقرب جستاید بجبل صهیون و شهر خدای حی • • و بجنود بی شماره از محفل فرشتگان • •

انجیل لوقا (باب دوم) : « و در همان حال فوجی از لشکر آسمانی فرشته حاضر شده خدا را تسبیح کنان میگفتند: خدا را در اعلیٰ علین جلال و بر زمین سلامتی و در میان مردم رضامندی باد • و چون فرشتگان از نزد ایشان با آسمان رفتند شبانان بایکدیگر گفتند برویم و این چیزی را که خداوند بما اعلام نموده است بینیم • •

انجیل لوقا (باب پانزدهم) : « • • همچنین بشما میگویم شادی برای فرشتگان خدا روی میدهد بسبب يك خطاكار که توبه کند • •

در باره طبقه بندی فرشتگان در آئین کاتولیک و مشخصات آنها، در مقدمه سرود بیست و هشتم این کتاب و در حواشی آن توضیح کافی داده شده است؛ در باره اصول مختلف آیین مسیحی از نظر کاتولیک ها نیز در مقدمه های سرودها و در حواشی توضیحات لازم ذکر شده است •

«بهشت» داتّه از نظر «سمبوليك»

برای هر خواننده «کمدی الهی» از همان صفحات اول این کتاب روشن میشود که در ورای حوادث و اشارات ظاهری عموماً مفاهیم «سمبوليك» خاصی نهفته است که غرض اصلی شاعر تذکر آنهاست، زیرا هدفی که وی از سرودن چنین منظومه‌ای در مد نظر دارد داستانپردازی ساده‌ای نیست، بلکه ارائه «حقیقت» بنوع بشر و «ارشاد» مردمان براه راست است، و این نکته‌ایست که وی بارها تلویحاً یا آشکاراً بدان اشاره کرده است^۱.

بنابراین، برای اینکه این کتاب واقعاً خواننده شده باشد، باید بموازات آنچه در ظاهر خوانده میشود آنچه را که منظور اصلی شاعر بوده است نیز در نظر گرفت؛ و چنین کاری برای ما که با ادبیات عارفانه عجیب ایران آشنائی داریم آسانتر از غریبان است، زیرا این موردی است که «دوران با خبر در حضورند و نزدیکان بی‌بهر دوره» شاید امروزه «چیزی گفتن» و «چیز دیگری فهمیدن» در ادبیات غرب و حتی شرق چندان رایج نباشد، ولی این امر در قرون وسطی هم در شرق اسلامی و هم در غرب مسیحی خیلی معمول بود، و بهمین جهت بسیاری از آثار فکری و هنری آن زمان با این صورت «سمبوليك» و پیچیده بمعارضه شده است که بعنوان نمونه کاملی از آن ما میتوان **منطق الطیر** عطار را نام برد.

برین اصل، درك این نکته آسان است که مفهوم سفر داتّه بدیار ماوراء الطبیعه یعنی سیاحت او در دوزخ و برزخ و بهشت، بحقیقت سیر معنوی آدمی در روح خوشتن و طی مراحل این راه، از غفلت و جهل و گناه تا سر منزل هشیاری و دانایی و رستگاری است. سیری است از باطل تاحق و از ظلمت تا نور و از ماده تا معنی، و وقتی این سیر معنوی پویان میرسد که آدمی با خداوند درآمیزد، یعنی جزء به کل پیوندد، و هنگامیکه چنین شود دیگر اثری از ضعف و جهل نمیماند تا برای وی امکان خطایی باقی ماند. این همان گفته سنایی است که

بهشت و دوزخ با تست، در باطن نگر تا تو

سفرها در جگر یابی، جنانها در جنان یینی

دو قسمت اول و دوم این سفر یعنی سیر در دیار گناه و سیر در دیار پشیمانی بحقیقت مقدمه‌ای است برای قسمت سومین، یعنی مهمترین مرحله این سفر معنوی که آغاز آن

قدم از قید ماده بیرون نهادن و فرجامش « بحق پیوستن » است . بدین جهت از نظر سمبولیک این سومین قسمت « کمدی الهی » بسیار عمیق تر از دو قسمت دیگر آنست . تقریباً سه ربع اول این قسمت بی بحث های فلسفی و استدلالی الهیات تکیه دارد ، و ربع آخرش که عالیترین فصول کتاب است جنبه عرفانی پیدا میکند ، وجدائی از دو قید زمان و مکان ، بشاعر فرصت آن میدهد که این سومین قسمت از سفرنامه خود را بدلبه تابلوئی از آن « حقیقتی » کند که بگفته خود او با بدیت پیوند دارد ، زیرا که موضوع اصلی آن کوشش جاودانی نوع بشر برای نیل بکمال است .

درین سفر معنوی ، مسافر بلندی پرواز عالم افلاک بحقیقت بدرون روح و دل خود میرود و مرحله بمرحله زنگ آلودگی تازه ایرا از لوح این دل میزداید ، یعنی بتعبیر ظاهری همراه با راهنمای آسمانی خویش از فلکی بفلکی بالا میرود و در هر بالاروی چهره راهنمای خود را که در واقع همان « پیر » و « مرشد » و « خضر راه » عرفای ماست زیباتر میبیند ، زیرا این راهنما مظهر حقیقت الهی است و هر چه بسر چشمه این حقیقت نزدیکتر شوند طبعاً جلوه و فرو زندگی آن بیشتر میشود . این طی مراحل چنان صورت میگیرد که خود او ، بخلاف سفر دوزخ و برزخ ، متوجه بالاروی خویش نمیشود . مفهوم این اشاره اینست که آدمی در طریق تعالی معنوی ، بخلاف طریق جهل و گمراهی ، خود بخود بجانب کمال میرود و هر پیشرفتی درین راه ، بی آنکه او خود متوجه باشد ، زمینه پیشرفتی تازه تر میشود .

بدین ترتیب وی مراحل مختلف کمال را در پشت سر مینهد و در مرحله ما قبل آخر این سفر ، از حد آدمیان میگردد و پا بدیار خاص ملائک میگذارد ، و بمصداق آنکه « تا بر آرم از ملائک بال و پر » ، در سیر کمال بفرشته خوبی میرسد ، اما درین مرحله نیز نمیماند و چون این سیر تکامل آدمی را حد یقینی نمیتواند بود وی « بار دیگر از ملک ایران » میشود تا « آنچه اندر وهم ناید آن شود » ، و آنچه در وهم نمیگنجد در آمیختن او با فروغ الهی یعنی با حقیقت محض است که وی از ازل جزئی از آن بوده است . این انشعاب روح آدمی از جوهر الهی و این « شوق جزء » در پیوستن به « کل » اصل و عصاره « بهشت » داته است ، و این همان اصلی است که تصوف و عرفان ایران نیز بر آن تکیه دارد . از همین رو است که ما با خواندن آخرین قسمت این کتاب « از بار آشنا سخن آشنا » میشنویم و با بحثی مواجه میشویم که آنرا پیش از این با شورانگیزترین و عالیترین تعبیرها از مولویها و عطارها و سنائیها و حافظهای خودمان شنیده ایم .

شاید این تقارن و همزبانی ، بخصوص با توجه بدانکه زمینه مذهبی و مسیحی کتاب داته از زمینه عرفانی و اسلامی سخن شعرا و عرفای بزرگ مابدور است بنظر عجیب آید ، مخصوصاً اگر در نظر گرفته شود که نه تنها اصل فکر بانظریه عرفان شرق کاملاً نزدیک

است ، بلکه حتی اشارات و تشبیهاتی که در توصیف خدا و ملائک و مراحل کمال معنوی و مادی بکار میرود نیز غالباً با آنچه در عالم عرفان و تصوف ما معمول بوده شباهت بسیار دارد (که شمه ای از آن در صفحات بعد نقل خواهد شد) ؛ ولی يك نظر بر ریشه این هردو ، نشان میدهد که این تقارن میان «تز» اصلی دانتِه و «تز» عرفای ما که نظیری برای آن مابین این کتاب و آیین و معتقدات یهودی (با آنکه دانتِه از لحاظ مسیحیت نزدیکی کامل با آنها داشته است) و اصول اسلامی (که عرفای ما بدان توجه داشته اند) نمیتوان یافت ، غیرعادی و تصادفی نیست ، زیرا که قسمت مهمی از اصول مسیحیت ، بدان صورت خاص از آن که مورد نظر و اعتقاد دانتِه است^۱ مانند قسمت مهمی از عرفان ما از يك ریشه واحد یعنی از « **فلسفه افلاطونی** » و عبارتی دیگر از شعبه خاص Neo-Platonism (**نوا افلاطونی**) این فلسفه سرچشمه گرفته است .

پیش از آنکه «بهشت» دانتِه را از نظر مفهوم «سمبولیک» آن مورد تحلیل قرار دهیم ، باید بطور خلاصه نظری بدین فلسفه بیفکنیم ، تا درک این مفهوم سمبولیک آسانتر شود :

فلسفه افلاطون که جلوه‌های مختلفی از آن در «بهشت» دانتِه و در تصوف ایران بنظر میرسد بطور کلی بر این اساس متکی است که صورت مادی و محسوس هر چیز (Phenomena) صورت ناقص و موقتی از آن پیش نیست ، و بالعکس صورت فکر و معنی (Noumena) کامل و ابدی است و همه مشهودات و محسوسات ما فقط انعکاسات ناچیز و محدود آنند . از طرف دیگر هیچ چیز در عالم مادی و محسوس پدید نمی آید که صورت کامل آن در عالم جاوید و نامحسوس بالا که افلاطون آنرا Ideas مینامد نباشد ، و این تأحیدی شبیه بفکر « **لوح محفوظ** » ماست که همه چیز در آن ثبت است^۲ . بدین صورت کامل « شکل » می گویند و صورت اعلاهی این « شکل » یعنی آنچه بالاتر از همه است ، « نکوئی و زیبائی مطلق » یعنی « الهیت » است . روح آدمی جاودانی است ، و علیرغم آنکه بقالب‌های مختلف درمی آید و بقیید و بند گرفتار میشود ، گاه بگناه یاد از دورانی میکند که بصورت مجرد در عالم علوی بسر میبرد است ، و هدف اعلاهی خردمندان اینست که از درون خود دوباره راه بچنین عالمی پیدا کنند تا بتوانند حقایق را در صورت بدیع و زیبای اصلی آنها ببینند . خدای افلاطون همان « نیکی و کمال محض » است که همه اجزاء جهان

۱ - رجوع شود بصفحه ۱۸ این مقدمه .

۲ - قرآن ، سوره اسراء (آیه ۵۸) : « ... هر حکمی در کتاب علم ازلی مسطور است » و سوره سباء (آیه ۳) « ... و ذره ای کمتر یا بیشتر از آنچه در آسمانها و در زمین است از کوچک و بزرگ نیست که در کتاب علم ازلی حق آشکار نباشد . . . » و سوره حدید (آیه ۲۲) : « ... هر چیزی در لوح محفوظ پیش از آنکه در دنیا ایجاد شود ثبت است . »

هستی از خود او جدا شده است و نه آنکه با دست او ساخته شده باشد. ازین رو است که حقیقت مکنون در اشیاء و صور مادی و محسوس که از روی نمونه‌های کامل و ازلی خود در عالم مجرد منتها بصورتی ناقص و ناپایدار ساخته شده‌اند، همواره در اشتیاق بازگشت بمبدأ اصلی خویش است و ازین جدائی اجباری است که همه بدیها و دردها زاده میشود. ازین فلسفه افلاطونی در قرن سوم مسیحی مکتبی در شهر اسکندریه پدید آمد که فلسفه و مذهب را با هم در آمیخته بود و مکتب «نوافلاطونی» نام گرفت. درین مکتب اصول عقاید افلاطون درباره «شکل» (Ideas) با فلسفه ارسطو و نظریات فلسفی «رواقیون» و اصل «وحدت وجود» که در مشرق زمین ریشه داشت در آمیخته بود و اساس کوشش بشر برای رخنه در حقایق ماورای عالم محسوس و نیل به حقیقت مطلق و نامحدود و ابدی یعنی به «جوهر الهی» بود که در دل هر صورت مادی وجود دارد، و امکان چنین «مکاشفهای» از راه جذب از اصول معتقدات پیروان این نظریه بود. بعقیده «نوافلاطونیان» که اصول عقاید مسیحی را با طرز فکر فلسفی خود در آمیخته و ترکیب کرده بودند، خدا در جلوه «تثلیث» مسیحی تجلی حقیقتی واحد در سه جلوه مختلف است که جهان آفرینش و منجمله آدمی از آن منشعب شده است، و بنابراین در وجود هر انسان جزئی از خداوند بودیعت نهفته است. اساس این مذهب «وحدت وجود» یعنی این اعتقاد است که هر چه هست مظاهر و جلوه‌های مختلف یک اصل واحد است. خدا مصدر همه این چیزهاست و برای وصول بدو، یعنی آنچه کمال مطلوب جزء (روح بشری) در پیوستن به کل (ذات الهی) است، باید به «اشراق» و «شهود» و «سیر معنوی» متوسل شد، زیرا که «حس» و «عقل» برای وصول بخدا که مبدأ خیر و فیض است و کمال هر یک از اجزاء کاینات بدرجه نزدیکی و دوری آن ازین فیض وابسته است کافی نیست.

تنزل از «عالم ملکوت» به «عالم ناسوت» (عالم جسم) و آرایش «ماده» و زشتی‌ها و پایدیهای آن همان است که «قوس نزول» نامیده میشود. در مقابل این حرکت، «حرکت رجعی» قرار دارد، بدین معنی که هر چه از «واحد» جدا شده همواره درین شوق است که دوباره بدان «واحد» باز گردد، و این سیری است که «قوس صعود» نامیده میشود.

بنابراین «نفوس سماوی» یعنی فرشتگان که مجردند همیشه «باخدا» و «در خدا» زندگی میکنند و سعادت جاوید دارند، زیرا که پیوسته مستغرق مشاهده و دیدار خداوندند که زیبایی و خیر مطلق است؛ ولی «نفوس بشری» با آنکه مبدأ آسمانی دارند در «جسم» ساقط شده‌اند، و این سقوط کیفر غرور آنهاست که در بندشان دارد. منتها اگر نفس آدمی همت کند و راه تعالی معنوی را در پیش گیرد، ممکن است آدمی نیز از سعادت دیدار الهی برخوردار آید، یعنی بکمال زیبایی و خیر و سرچشمه اصلی هستی

برسد . غایت حیات و کمال مطلوب بازگشت بمبدأ و حصول تمتع ابدی است . چنانکه دیده میشود قسمت مهمی از اصول معتقدات تصوف و عرفان شرق و غرب بر همین پایه متکی است ، زیرا این اصل «فلسفی و مذهبی» در طول زمان بصورت دوشعبه موازی در مشرق و در مغرب پیشرفته منتها در هر يك ازین دو مورد طبق مقتضیات خاص بشکلی خاص تکامل و تحول یافته است . کتاب مهمی بنام «کشف اسرار الهی» که مدتها آنرا بفلط به «دیونیزیوس» شاگرد «پولس رسول» نسبت میدادند ، و ادعا میکردند که در قرن اول مسیحی نوشته شده ، عامل مهمی در رواج تصوف در شرق و در غرب بود^۱

این کتاب ، طبق آخرین تحقیقاتی که شده ، توسط یکی از عرفای پیرو مکتب «نوافلاطونی» بنام «استفن بارسودایلی» در اواخر قرن پنجم میلادی یعنی یکقرن و اندی پیش از ظهور اسلام نوشته شد ، و از اصل سریانی به زبانهای یونانی و لاتینی درآمد . ترجمه‌های آن بدین دو زبان پایه تصوف در اروپا شد ، و اصل سریانی آن در تصوف عالم اسلامی که بر بنیاد زهد و ترک دنیا استوار بود نفوذ بسیار کرد و اولین شکل منظم تصوف اسلامی از همینجا پدید آمد . بدین ترتیب فلسفه «نویلاتونیسیم» (نوافلاطونی) اسکندریه همان رنگی را بتصوف اسلام زد که قبلاً بتصوف مسیحیت زده بود .

از مهمترین مظاهر این نفوذ ، توسعه «رهبانیت» بود . اصولاً این «رهبانیت» که با تعالیم اسلامی و زرتشتی نمیسازد ، با روح مسیحیت و مانویت بسیار موافق است ، و نه فقط بطور ضمنی از تعالیم انجیل استنباط میشود ، بلکه خود از تعالیمات مهم مسیحی است ، و میتوان گفت که مسیحیت بیش از هر مذهب دیگر مستعد اخذ آراء زاهدانه است . بدین جهت از همان آغاز رواج مسیحیت جمعی کثیر از مسیحیان ریاضت و ترک دنیا پیشه کردند ، و این «تواین» و «تارکین دنیا» در همه جا به سیاحت و تبلیغ پرداختند . انتشار اسلام در سوریه و عراق و مصر تماس مسلمانان را با راهبان مسیحی بیشتر کرد و این دوبهتر بعبادات و افکار و گفته‌های یکدیگر وقوف یافتند ، و بعضی از مسلمانان که طبعاً صوفی منش بودند بسیاری از نظریات این رهبانان را پذیرفتند ، چنانکه بعدها یکی از سرزنش‌هائی که از طرف مسلمانان مخالف صوفیگری بدین صوفیان میشد تشبیه آنها بر رهبانان مسیحی بود .

اصل «ذکر» عاملی بود که با احتمال قوی تحت تأثیر مسیحیت در زهاد و پیشروان تصوف پیدا شد . طبق اصول اسلامی نماز مهمترین واجبات است ، اما بسیاری از صوفیان

۱ - برای شرح حال «دیونیزیوس» رجوع شود شرح ۲ صفحه ۱۳۶۱ ، و شرح ۳ صفحه ۱۵۴۸ این کتاب . درباره کتابی که منسوب بدواست ، رجوع شود بمقدمه سرود ۲۸ ، صفحه ۱۵۳۳ .

از همان قرون نخستین «ذکر» را اساس توجه بخدا دانستند و آنرا بر جمله اعمال دیگر مقدم شمردند، و این مسئله افتراق اصلی اینان با مسلمانان دیگر بود. حتی کلمه «نصوف» نیز که بمعنای «پشمینه پوشی» است، از «صوف» یعنی جاهه پشمینه رهبانان مسیحی گرفته شد، و اندک اندک خود «صوفیه» این پشمینه پوشی را شعار زهد قراردادند، کما اینکه عادت زندگی در «صومعه» و «خانقاه» نیز تا اندازه زیادی از رهبانیت مسیحی گرفته شده است. بطور کلی مسیحیت از راه رهبانان و فرقه‌های سیار «تا کان دنیا» و «تواین» مخصوصاً فرقه‌های سوریه که غالباً از فرقه عیسوی «نسطوری» بودند برای متصوفین اسلام منبع الهام مهمی بود، در صورتیکه اثر معتقدات و رسوم مسیحی در تزدبقیه مسلمانان بسیار محدود و ناچیز بوده است.

ولی آنچه در تصوف اسلام (بخصوص ایران) و در مسیحیت خیلی نزدیک است، اصل **عشق** است که بنیاد این هر دو بشمار میرود، و هر چه درین دو رشته مختلف گفته شده بر این اساس واحد تکیه دارد. چه در انجیل و چه در تصوف «عشق و محبت» بنیاد کائنات و گرداننده عالم و بتعبیر دیگر اصولاً معرف «خداوند» است. در **انجیل (رساله اول یوحنا ی رسول)** چنین آمده:

«محبت از خداست، و هر که محبت کند از خدا مولود شده است، و کسیکه عشق نداشته باشد خدا را نمیشناسد، زیرا خدا محبت است.» و در جای دیگر **(رساله پولس رسول)** چنین گفته شده: «اگر هم نبوت داشته باشم و جمیع اسرار و علوم را بدانم، و ایمانی چنان کامل داشته باشم که بتوانم کوهها را از جایی بجایی منتقل کنم، اما عشق نداشته باشم، هیچ هستم. و اگر هم جمیع اموال خود را صدقه بدهم، و بدن خویش را در راه ایمان بدست آتش بسپارم، اما محبت نداشته باشم، هیچ سود نمیبرم.» و باز جای دیگر از انجیل **(رساله اول یوحنا ی رسول)** چنین حاکی است: «خدا محبت است، و هر که در محبت ساکن است در خدا ساکن است، و خدا در وی.» خود عیسی نیز صریحاً بدین اصل اشاره کرده است **(انجیل متی)**، باب بیست و دوم: «یکی از فریسیان که فقیه بود از وی بطریق امتحان سؤال کرده گفت: ای استاد کدام حکم در شریعت بزرگتر است؟ عیسی گفت محبت...» در انجیل **(رساله پولس رسول بغلاطیان)** چنین تصریح شده: «تمامی شریعت عیسی در یک کلمه محبت کامل میشود.»

بر این اساس، میتوان «تز» اصلی «بهشت» داتنه را بخوبی «حلاجی کرد». اساس این «تز» اینست که عالم افلاک و جمله ذراتی که در آنند از «وجود مطلق» یعنی جوهر الهی منشعب شده‌اند، و کمال مطلوب همه آنها اینست که بار دیگر بامبدأ خویش درآمیزند، و توجه بدین مطلوب در آنها آن شوق سوزانی را بر میانگیزد که

«حرکت» را پدید می‌آورد. این «شوق» و «عشق» است که خورشید و اختران و آسمانها را در گردش دارد؛ این «عشق» است که روح آدمی را در هوای عالم علوی به تب و تاب می‌افکند، و این «عشق» است که ارواح بهستی و فرشتگان را به کشش و کوشش و امیدارد و دمی آرامشان نمیگذارد، و اگر روزی این «عشق» که حاصل آن «جاذبه جهانی» است از میان برود گردش افلاک نیز برهم میخورد و نظم عالم آفرینش مختل میشود و هستی بصورت «فنای مطلق» در می‌آید.

این «تز» که زمینه اصلی «بهشت» داتته و اساس فلسفه «نو افلاطونی» و الهیات «مسیحی» است با زیباترین صورت خود در عرفان ایران منعکس است، زیرا این مکتب بر این پایه «عشق» و «وحدت وجود» و «پیوستن به حق» بنیاد نهاده شده است. از این جهت است که غالباً زبانی که در این «بهشت» بکار رفته بگوش ما آشناست. مثلاً آنچه را که قبلاً درباره اساس «عشق و محبت» در بهشت داتته گفته شد و بعداً در خود این کتاب میخوانید با این گفته **بایزید بسطامی** مقایسه کنید: «دل‌ها با آسمان بردند - کرد همه ملکوت بگشت و باز آمد - کفتم: چه آوردی؟ گفت: محبت و رضا، که پادشاه این هر دو بودند.»

و یا این شعر معروف **مولوی**:

آتش عشق است کاندر نی فتاد؛	جوشش عشق است کاندر می فتاد؛
جسم خاک از عشق بر افلاک شد،	کوه در رقص آمد و چالاک شد!
پر وبال ما کمند عشق اوست:	مو کشانش میکشد تا کوی دوست..

و یا این شعر دیگر او، که کوئی سفر «بهشت» داتته در آن خلاصه شده است:

همت عالی است بر سرهای ما،	از علا تا رب اعلی میرویم؛
قل تعالوا آیت است از جذب حق:	ما بجدب حق تعالی میرویم!
احترق است اندرین دور قمر	زان جهت فوق ثریا میرویم!

و نیز این شعر دیگر او در باره «وحدت وجود» که همراه با «عشق» اساس بهشت داتته است:

دوئی از خود برون کردم، یکی دیدم دو عالم را:
 یکی جویم، یکی گویم، یکی دانم، یکی خوانم!
 هو الاول، هو الاخر، هو الظاهر، هو الباطن،
 بغیر از هو و یا من هو، دگر چیزی نمیدانم!

و با این رباعی **جامی** :

در کون و مکان هیچ نبینم جز عشق
 حاشا که ز سر عشق غافل مانم
 پیدای و نهان هیچ نبینم جز عشق
 چون در دو جهان هیچ نبینم جز عشق

کوشش دانه در «بهشت» از آغاز تا بانجام آن ، صرف اثبات این نکته میشود که آنچه گرداننده کائنات و افلاک است این «عشق» است که باید از راه دل و ایمان بدان رسید ، و نه از راه منطق و حساب ؛ این عشق است که ملائک و جوهر های پیشمار را بجانب «نقطه مرکزی کائنات» یعنی «مرکز جودی» آنها میکشاند^۱ و از همین «عشق» آسمان است که زمین آباد است . با آنکه **نظامی** پیرو مکتب عرفان نیست ، معیناً مقایسه آنچه گفته شد با این اشعار «**خسرو و شیرین**» او که از افکار عرفانی الهام گرفته بسیار جالب است :

فلک جز عشق محرابی ندارد ؛	جهان بی خاک عشق آبی ندارد ؛
اگر بی عشق بودی جان عالم ،	که بودی زنده در دوران عالم ؟
هر آن جوهر که هستند از عددیش ،	همه دارند میل مرکز خوش !
گر اندیشه کنی از راه بینش :	بعشق است ایستاده آفرینش .
گر از عشق آسمان آزاد بودی ؟	کجا هرگز زمین آباد بودی ؟

قسمت مهمی از تشبیهات دانه تشبیهاتی است که عیناً در آثار عرفای مامیتوان یافت ، و اگر نخواهیم احتمال آشنائی مستقیم دانه را با برخی از این آثار که جزئاً یا کلاً بلاتینی ترجمه شده بودند بدهیم ، باید این هردو رشته تشبیهات را مربوط بیک ریشه قدیمی بدانیم ، مثلاً این تشبیهات کلی را : خدا : عددیک که در تمام اعداد ساری است ؛ نقطه مرکزی دایره وجود^۲ مجمع جوهرها و عرضها^۳ ، نقطه ای که هم مرکز است و هم محیط^۴ ، کتابی که همه اجزاء پراکنده عالم در آن بهم پیوسته اند^۵ . - افلاک و فرشتگان : آئینه هایی که نور حق در آنها منعکس میشود^۶ - آدم و عیسی ، دوشاهکار ازل و ابد خداوند^۷ .

و اکنون همه این تشبیهات را با این اشعار **گلشن راز** کتاب عرفانی معروف قرن

۱ - رجوع شود بصفحات ۱۵۳۷ و ۱۵۳۸ این کتاب .

۲ - صفحه ۱۵۳۹ ، بند ۱ .

۳ - صفحه ۱۶۲۸ ، بند ۲ .

۴ - صفحه ۱۵۳۹ ، بند ۱ .

۵ - صفحه ۱۶۲۸ ، بند ۱ .

۶ - صفحه ۱۲۴۱ ، بند ۴ ، و بسیار موارد دیگر .

۷ - صفحه ۱۲۹۸ ، بندهای ۱ ، ۲ ، ۳ ، و صفحه ۱۳۰۱ ، بند ۴ .

هفتم ایران ، که درست همزمان با «کمندی الهی» نوشته شد ، مقایسه کنید :

تفکر کرد تا خود چیستم من ؟
وز آنجا باز بر عالم گذر کرد:
چو واحدگشت در اعداد ساری
.....

که نقطه دایره است از سرعت سیر
زهر چیزی که دید ، اول خدا دید
حق اندر وی زیدائست پنهان!
کجا او گردد از عالم هویدا؟
بهر يك ذره ای ، صد مهرتابان
همه دور زمان ، روزومه وسال؛
تزلزل عیسی و ایجاد آدم؛
هم او مرکز، هم او در دورسایر؛
جمال جانفزای روی جانان .

نماند نور ناهید و مه و مهر
همه عالم کتاب حق تعالی است!
مراتب همچو آیات وقوف است،
کهی ز آئینه پیدا ، که زمصباح؛
جهان بگذارو خود در خود جهان شو!
ز جزئی سوی کلی يك سفر کرد ،
رود تا گردد او انسان کامل؛
چو عیسی نبی گردد سمائی،
بحق یکبارگی مجذوب گردد؛
چو عکسی ز آفتاب آن جهان است.
رخ وزلف آن معانی رامثال است،
که اصل مرکز و دور محیط است
دل هر ذره ای پیمانه اوست؛
هوامست وزمین مست آسمان مست
بجرعه ریخته دردی بر این خاک
فتاده که در آب و که در آتش
بر آمد آدمی تا شد بر افلاک!

چو خود را دید يك شخص معین
ز جزئی سوی کلی يك سفر کرد،
جهان . را دید امر اعتباری،
.....

همه از وهم تست اینصورت غیر
دلی کز معرفت نوروصفا دید
جهان جمله فروغ نور حق دان
همه عالم ز نور اوست پیدا
جهان را سربسر آئینه میدان
همه جمع آمده از نقطه خال
ازل عین ابد افتاد با هم
زهر يك نقطه دوری گشته دایر
بزیر پرده هر ذره پنهان
چو خورشید جهان بنمایدت چهر،
بنزد آنکه جانش در تجلی است:
عرض اعراب و جوهر چون حرفت،
همه يك نوردان اشباح و ارواح،
یکی ره برتر از کون و مکان شو
کسی این سرشناسد کو گذر کرد،
بعکس سیر اول در منازل
ز علم خویشتن یابد رهائی،
در آن خلوت سرا محبوب گردد
هر آنچهیزی که در عالم عیان است،
تجلی که جمال و که جلال است،
بر آن رخ نقطه خالش بسیط است
همه عالم چو يك خمخانه اوست
خرد مست و ملائک مست و جان مست
ملائک خورده صاف از کوزه پاک
عناصر گشته زان یکجر عمر خوش
ز بوی جرعه ای کافتاد بر خاک

تعبیری که دانه در همه «بهشت» در باره حالت معنوی و کمال ارواح بهشتی بکار میبرد «سوختن آن ها در آتش محبت است»، و خیلی جالب است که ما چند قرن پیش از او عین این تعبیر را از زبان **بایزید بسطامی** خود می شنویم: «کمال درجه عارف سوزش او بود در محبت»، و این نزدیکی طرز تعبیر نشان از وجه مشترکی میدهد که در میان این دو طرز فکر است.

در برخی از آثار ادب و عرفان ایران اصولاً توصیفهائی کامل ازین «سفر معنوی» بدیار «خدای بینی» میتوان یافت که همه فصول «بهشت» دانه و خصوصاً زمینه های اصلی آن بطور کلی یا جزئی در آنها خلاصه شده است. مقایسه سطور زیر که از «**گیمه های سعادت**» غزالی استخراج شده با آنچه بعداً در متن «بهشت» خواهید خواند، سوابق فکری چنین اثری را در ایران خیلی خوب نشان میدهد:

از: عنوان چهارم - فصل چهاردهم

.. و این فرع معرفت حقیقت روح است، و بدانستن وی راهی است از طریق بصیرت و مشاهده باطن، و بدین کسی رسد که از وطن خویش مفارقت کند: آنجا که مواد و مسقط الرأس وی است نایستد و سفر راه دین فرا پیش گیرد. و بدین وطن نه شهر و خانه می خواهیم که آن وطن قالبست، و سفر قالب را قدری نیست. لکن آن روح که حقیقت و سر آدمی است، ویرا قرار گاهی است که از آنجا آمده است.. و ازینجا وی را سفری است، و ویرادر راه منازل است و هر منزلی عالمی دیگر... و چون این سفر بسر رسید بحقیقت بعالم انسانیت رسد و چیزها بیند که حس و تخیل و وهم را بدان راه نباشد، و روح و حقیقت کارها از صورت بیرون کند و دریابد، و حدود حقیقت هر چیزی که جمله صورتها آن چیز را شامل بود دریابد.

... پس منازل سفر آدمی در عالمهای ادراکات بود، و یا آخر منازل خویش باشد که بدرجه ملائکه رسد. پس از آخر درجه بهایم تا اعلی درجات ملائکه، منازل معراج آدمی است، و نشیب و فراز کاروی است: و وی در خطر است که با اسفل السافین فرو شود یا باعلی علین برسد.

از: عنوان اول - مقدمه

بدانکه کلید معرفت خدای عزوجل معرفت نفس خویش است، و برای این گفته اند که: «من عرف نفسه فقد عرف ربه»، چون خود را شناسی، دیگری را چون شناسی؟ .. و غذای فرشتگان و سعادت ایشان مشاهده جمال حضرت الهیت است؛ اگر توفیرشته گوهری در اصل خویش، جهد کن تا حضرت الهیت را بشناسی و خود را بمشاهده آن جمال راه دهی... و روی بقرارگاه سعادت خویش آوری: قرار گاهی که عبارت خواص از آن حضرت الهیت است و عبارت عوام از آن بهشت است.

.. و حقیقت دل ازین عالم نیست و بدین عالم غریب آمده است... و معرفت حقیقت

وی و معرف صفات وی کلید معرفت خدایتعالی است؛ جهد آن کن تا وی را بشناسی که آن گوهر عزیز است، و از گوهر فرشتگانست، و معدن اصلی وی حضرت الهیت است : از آنجا آمده است و بآنجا باز خواهد رفت .

از : عنوان اول - فصل نهم

... اما جوهری روشن و نورانی، آراسته بمعرفت حق تعالی بر صورت ملائکه ، تا لاجرم رفیق ایشان باشد و « رفیق الماء الاعلی » باشد، و ایشان همیشه در حضرت الهیت باشند .

از : عنوان اول - فصل دهم

... مثل دل چون آینه است و مثل لوح محفوظ چون آینه که صورت همه موجودات در وی است : چنانکه صورتهای از يك آینه در دیگر افتد - چون در مقابله آن بداری - همچنین صورتهای از لوح محفوظ در دل پیدا آید .

از : عنوان چهارم ، فصل اول

... و از درون دل روزنی است بعالم ملکوت ، که از آن روزن این معانی آشکار شود ، و در وی هیچ شبهتی نماند . و کسی را که آن راه گشاده شود ، ویرایقینی روشن بسعادت و شقاوت آخرت پدید آید ، نه بطریق تقلید و سماع ، بل بطریق بصیرت و مشاهدت .

از : فصل چهارم ، عنوان چهارم

... و روح انسانی ازین عالم نیست ، بلکه از عالم علوی است ، و از جوهر ملائکه است ، و هبوط وی بدین عالم غریب است از طبیعت ذات وی ، و لکن این غربت برای آنست تا از هدی زاد خود برگیرد .

از : عنوان چهارم ، فصل ششم

... و بدین سبب است که کسانی که از خود و از محسوسات غایب شوند ، و بنخود فرو شوند ... احوال آخرت ایشان را بنوق مشاهده بیابد ... پس آنچه دیگران را بمرگ مکشوف خواهد شد ، ایشانرا اینجا مکشوف شود . آنگه چون با خویشتن آیند و با عالم محسوسات افتند ، بیشتر آن باشد که از آن چیزی بریاد وی بنمانده باشد ، و لکن اثری از آن باوی بمانده باشد .

از : عنوان اول ، فصل شانزدهم

همانا گویی بچه معلوم شود که سعادت آدمی در معرفت خدایتعالی است ؟ بدانکه

این بدان معلوم شود که بدانی سعادت هر چیزی در آنست که لذت و راحت وی در آن بود، ولذت هر چیزی در آنست که مقتضی طبع وی بود، و مقتضی طبع هر چیزی آنست که ویرا برای آن آفریده‌اند... و چون بدانستی که لذت دل در معرفت کارهاست، دانی که معرفت هر چند بچیزی بزرگتر و شریفتر بود، لذت بیشتر بود... و هیچ موجود شریفتر از آن نیست که شرف همه موجودات بوی است... و هیچ نظاره خوشتر از نظاره حضرت ربوبیت نباشد. اگر دلی باشد که دروی تقاضای این معرفت باطل شده باشد همچون تنی باشد بیمار که دروی تقاضای غذا باطل شده باشد.

در این گفته **جامی** (شرح لمعات فخرالدین عراقی) نیز تر اصلی «بهشت» دانه را بخوبی منعکس میتوان دید: «... لعمه دوازدهم، در بیان وصول سالکان به تمامی سیر الی الله و شروع ایشان در سیر فی الله، و تحقیق آن بر هر که بحقیقت از راه سلوک یا جذبیه این در بگشایند که در خلوتخانه بآبود خود نشینند و از ذات و صفات خود کرانه گزینند و خود و دوست را در آئینه یکدیگر بینند و در آئینه دوست خود را نگردد و در آئینه خود مطالعه اسماء و صفات دوست کند.»

ولی عالیترین نمونه‌ای که درباره این سیر و سلوک معنوی و توصیف آن باصورت «سمبولیک» در ادبیات فارسی میتوان یافت با احتمال قوی «منطق الطیر» **عطار** است. درین اثر بدیع عرفانی که بخصوص صورت تمثیلی آن بسیار قوی است جمع بیشماری از مرغان در طلب «سیمرغ» روان میشوند و از مراحل و منازل متعدد میگذرند و در هر منزل دسته‌ای از آنان همت ادامه راه در خویش نمی‌یابند و از همسفران کناره میجویند تا وقتی که از «منزل هفتم» میگذرند و در میابند که «سیمرغ» خود ایشانند آنچه را که در بیرون از خود طلب میکرده‌اند میباید در و خود جسته باشند. منظور واقعی «عطار» ازین اشاره کاملاً روشن است.

این «هفت وادی سلوک» در حقیقت مرادف با همان «منازل هفتگانه»

سفر دانه در طلب حقیقت یعنی در جستجوی خدا است، بطوریکه میتوان این دو نوع «طی طریق» ظاهری و معنوی را دو مظهر تمثیلی از یک اصل واحد شمرد. تکامل معنوی شاعر در صعود از هر فلکی بفلک بالاتر، و دوری تدریجی او از آلائشهای پیشین، تا جائیکه به مجرد کامل او و جذب وی در ذات الهی منجر شود، همان تکامل و تجریدی است که در این «سیر و سلوک عارفانه» از آن سخن میرود، منتها در زبان دانه که از حد کمال عرفای ما بدور است، طبعاً این مفهوم صورتی ساده‌تر و ابتدائی‌تر پیدا میکند، بخصوص که باید گفته‌او با اصول و مقررات سخت آئین کاتولیک تطبیق کند.

قسمتی از منطق الطیر عطار ، دربارهٔ هفت وادی معنوی ، که باید در

طلب حقیقت اعلی طی شود، چنین است :

چون گذشتی: هفت وادی در گه است؛
نیست از فرسنگ آن آگاه کس:
وادی عشق است ازین پس بیکنار،
هست چهارم وادی استغنا صفت،
پس ششم ، وادی حیرت صعبناک،
بعد ازین وادی روش نبود ترا؛
گر بود یکقطره ، فلزم گرددت!

... گفت ماراهفت وادی در ره است،
باز ناید در جهان زین راه کس
هست وادی طلب آغاز کار،
پس سیم وادی از آن معرفت،
هست پنجم وادی توحید پاک،
هفتمین وادی فقر است و فنا،
در کشش افقی ، روش کم گرددت!

☆☆☆

پیشت آید هر زمانی صد تعب
دل بیاید پاک کرد از هر چه هست!
تاقتن گیرد ز حضرت نور ذات
در دل تو یک طلب گردد هزار!
هر دو عالم کل فراموشش بود!

چون فرود آئی بوادی طلب،
... چون نماند هیچ معلومت بدست
چون دل تو پاک گردد از صفات،
چون شود آن نور بر دل آشکار،
جرعهٔ زان باده چون نوشش بود

☆☆☆

غرق آتش شد کسی کانجا رسید
وانکه آتش نیست عیشش خوش مباد!
در مفرح کی تواند دل فروخت؟
عشق کار عقل مادر زاد نیست
عشق چون آمد گریزد عقل زود
سر براه افکنده از مستی عشق
با تو ذرات جهان همراز شد؛
معرفت را وادی بی پا و سر
سالک تن ، سالک جان دیگر است؛
قرب هر کس حسب حال او بود؛
از سپهر اینره عالی صفت
چون نبیند ذره‌ای جز دوست، او!
ذره ذره کوی او بیند تمام
روی می بنمایدش چون آفتاب؛
نه فلک در بحر او فلکی شود!

بعد از آن وادی عشق آید پدید
کس درین وادی بجز آتش مباد!
تا که جوهر دو وجود او نسوخت
عقل در سودای عشق استاد نیست
عشق اینجا آتش است و عقل دود
هست هر یک برگ از هستی عشق
گر ترا آن چشم غیبی باز شد
بعد از آن بنمایدت. پیش نظر
هیچ ره دروی نه چون آن دیگر است
سیر هر کس تا کمال او بود؛
چون بتابد آفتاب معرفت
مغز بیند از درون ، نی پوست او،
هر چه بیند روی او بیند مدام
صد هزار اسرار از زیر نقاب،
ملك عالم پیش او ملکی شود،



نی در آن دعوی ونی معنا بود؛
هفت اختر يك شرر اینجا بود،
هفت دوزخ همچو یخ افسرده ایست!
تا که عیسی محرم اسرار شد
در زمان ریگی همه انکار نیست!
قطره‌ای در هفت دریا گشت کم..

بعد از آن وادی استغنا بود،
هفت دریا يك شمر اینجا بود،
هشت جنت نیز آنجا مرده ایست،
صد هزاران خلق در زنار شد،
گر دو عالم شد همه یکبار نیست
گریک ره گشت این نه طشت کم،



منزل تجرید و تفرید آیدت
جمله سر از يك گریبان بر کشند؛
آن یکی باشد در این ره آن یکی!
آن یکی اندر یکی باشد تمام!

بعد از آن وادی توحید آیدت
روپها چون زین بیابان در کشند،
گر بسی بینی عدد گر اندکی:
چون یکی باشد يك اندر يك مدام



در تحیر مانده و کم کرده راه
بینبر از خود بود و زکائنات
جمله گردد محو از او، او نیز هم

مرد حیران چون رسد آنجا بگاه!
کم شود در راه حیرت محو و مات
هر که زد توحید بر جانش رقم



کنگی و کری ز بیهوشی بود؛
هر که گوید نیست این سودات بس!
دائماً کم بوده و آسوده شد!
از خیال عقل بیرون باشد این!

عین این وادی فراموشی بود،^۲
هر دو عالم نقش این دریات بس!
هر که در دریای کل کم بوده شد،
... نبود او و او بود، چون باشد این؟

آثار عرفانی ایران طبعاً پراست از این اشارات زیبا و بدیع، که در همه آنها
دو اصل «عشق» و «وحدت وجود» که وجه ارتباط این مکتب با «بهشت» داتنه است «تر»
اصلی است، و نتیجه ای که «داتنه» از «بهشت» خود میگیرد همان نتیجه ایست
که «عطار» بدین صورت گرفته است، و کاش که در باره عطار و نظایر او نیز آن اندازه
مطالعه و موشکافی شود که در اروپا درباره داتنه شده است :

اوست، پس این جمله اسمی بیش نیست
جمله او بینی و خود را کم کنی !

عرش و عالم جز طلسمی بیش نیست!
گر بینی این، خرد را کم کنی

۱- وادی حیرت .

۲- وادی فنا .

دائمه و حافظ = تعلیلی از سفر «بهشت»

با توجه بدانچه گفته شد، میتوان این سفر دائمه را در «دیار عشق» که صورت ظاهری آن قبلاً بتفصیل مورد بحث قرار گرفت، با استفاده از تعبیرات عارفانه حافظ، شاعر هم‌دوره او، که حقاً در «سیر آسمان» راهنمایی شایسته تر از او نمیتوان یافت چنین خلاصه کرد :

دائمه از «خلد برین» که «خانه موروث اوست» و همان «روضه رضوانی» است که پدرش «بدو کندم بفروخت»، یعنی از «بهشت زمینی» جایگاه اولیه پاکی و بیگناهی بشر (منتها طهارتی بصورت زمینی و جسمانی آن، و نه بصورت روحانی و معنوی طهارت عالم علوی) همراه با «بئاتریس «خضر» سفر آسمانی خویش، در طلب «آب حیات» یعنی حقیقتی که باید او را رستگاری جاودان بخشد رهسپار عالم روح و معنی میشود تا بر از احدیت دست یابد :

سر خدا که در تق غیب منزوی است
مستانه اش نقاب ز رخسار بر کشیم
ولی طبیعت خاکی او با چنین سفری سازگار نیست :

چگونه طوف کنم در فضای عالم قدس ،
که در سراچه تر کیب، تخته بند تنم ؟

اینجاست که اعجاز «عشق» یعنی کمک بئاتریس (مظهر عشق الهی) بداد او میرسد و او را نیروئی میبخشد که وی خود برای توصیف آن فعلی بصورت «برتر از آدمی شدن» ساخته است^۱. بدو میفهماند که «پاک و صافی شو و از چاه طبیعت بدر آی»، و «روی جانان طلبی آینه را قابل ساز». راز این «صفا یافتن» مهر ورزیدن و در ریچه دل را بروی هر چه بجز مهر بستن است:

کمتر از ذره نه‌ای، پست مشو، مهر بورز:
تا بخلوت که خورشید رسی چرخ زنان !

مسافر تازه کار دیار عشق، تا آنجا که میتواند چنین میکند، ولی آیا اعجاز «برتر از آدمی شدن» او را با همان صورت بشری و جسمانیش بعالم افلاک میبرد، یا فقط روح اوست که بدین سفر میرود؟ این رازی است که برای خود وی نیز تا با آخر حل نشده میماند، و خودش درین باره میگوید: «تنها تو، ای عشق که سرور آسمانی،

میدانی که آیامن در آن دم همه وجود خودم بودم ، یا تنها آن قسمتی که توجدا از جسم آفریدی^۱

بدین ترتیب این «رهرو منزل عشق» که در آغاز این سفر بانگرانی وحیرت پر سیده بود :

من خاکی که ازین درتوانم برخاست ،
از کجا بوسه زخم بر لب آن قصر بلند ؟

با «همتی» که «طایر قدس» بدرقه راهش کرده ، رهسپار فلک نخستین میشود ، تا با یاری رهنمای آسمانی خود بایای عشق افلاک را درنوردد و بآخرین سرمنزل این راه دور و دراز رسد :

کوس ناموس تو بر کنگره عرش ز نیم
علم عشق تو بر بام سماوات بریم

و در بازگشت ازین سفر آنچه را که درین دیار عشق دیده است باز گو کند: «تا چه گویم که چه کشفم شد ازین سیر وسلوک» .

بدین سان ، اووراهنمایش پا بفلك ماه میگذارند، و در آنجا بانخستین دسته ارواح بهستی یعنی با اولین جلوه از جلوات حقیقت مواجه میشوند . این پائین ترین مقام بهستی ، از آن پارسایانی است که با همه پاکی خود آن پایداری را در زندگی نشان نداده بودند که برای حفظ نذری که باخدای بسته بودند ، جان بسپارند و پیمان نشکنند ، و چون «پیمان شکن هر آینه گردد شکسته حال» ، بناچار در طبقه بندی «فردوسیان» جایی پائین تر از همه بدانان داده شده است . از نظر معنوی ، درین مرحله نخستین دانه هنوز آن نیروی روحی کافی را ندارد که از نقص مبرا باشد، و طبعاً در اولین منزل این سفر روحانی پای او که راه و چاه را درست نمیشناسد لنگ است .

بعد از آن وی مرحله بمرحله عالم افلاک را طی میکند و در هر منزل تازه با دسته تازه ای از بهشتیان روبرو میشود، یعنی در هر پیشرفت تازه ای بسوی کمال دریچه عالم نوننی برویش گشوده میشود که تا آترمان برایش مجهول بود . طبقات بهشتیانی که در این مراحل و منازل بر سر راه اویند مظاهر طرق مختلفی هستند که برای نزدیکی بخداوند چه از راه عمل و چه از راه تأمل و جذب وجود دارد . کوشش و تلاش (عطارد) ، شور و اشتیاق (زهره) ، معرفت از راه حکمت و الهیات (خورشید) ، پیکار و مرک در راه ایمان (مرینخ) ، دادگستری و حق طلبی (مشتری) ، حیات رهبانی و جذب (زحل) ، عبارت دیگر خدای بینی از راه ایمان و امید و احسان ، مراحل مختلف این سفر آسمانیند، و در هر يك ازین

۱ - اشاره به روح آدمی - صفحه ۱۱۳۹ بند ۱ .

مراحل بهشتیان با اعجاز «عشق» پرده از راز خود دور از فلک خویش بر میدارند و اسرار نهان را بروی آشکارا میکنند :

زملك تا ملكوتش حجاب بردارند ،
هرآنكه خدمت جام جهان نما بكنند!

ولی شاعر در همه «بهشت» با اصرار متذکر میشود که تنها سعی خود او نیست که این موهبت را نصیبش میکند، بلکه این برکت الهی است که درین راه شامل او شده است. این از اصولی است که وی در «بهشت» با اختصاص بدان توجه دارد تا بفهماند که کوشش بشری اگر توأم با فیض ایمان و صفای معنوی نباشد ره بحقیقت نمیتواند برد: سعی خود نتوان برد ره بگوهر مقصود، محال بود که این کار بی حواله برآید!

و این «برکت» ویرا قدم بقدم از خودش دورتر و بخداوند نزدیکتر میبرد، و بهمان نسبت اسرار تازه ای از «عشق ازلی» را که وی قدرت درک آن نداشته است بروی فاش میکند تا این «ناآشنا» را «آشنائی» بخشد :

تا نگردی آشنا، زین پرده رمزی نشنوی،
گوش نامحرم نباشد جای پیغام سروش؛
در حریم عشق نتوان زد دم از گفت و شنید:
زانکه آنجا جمله اعضا چشم باید بود و گوش!

واسطه این «آشنائی» در هر فلک، بهشتیان آن فلکند (یعنی حقیقت خاص هر مرحله از مراحل کمال) که همه جا بصورت «فروغهایی» خیره کننده بر و جلوه گر میشوند، و در هیچ جا از قالب زمینی ایشان اثری هویدان نیست (زیرا که طلب حقیقت مستلزم دوری از هوسهای جسمانی و آرایشهای مادی است)، و فروغ این ارواح غالباً چنان است که از فروغ خورشید سبق میبرد و گاه خود این اختررخشان است که از آنها نور میگیرد :

حجاب دیده ادراك شد شعاع جمال
بیا و خر که خورشید را منور کن

با این همه این فروغ «ذاتی» نیست، بلکه انعکاس مستقیم فروغ الهی در این «آئینه هاست»، یعنی هر کدام از این ارواح بهشتی متناسب درجه سعادت جاوید خویش این فروغ تابناک سرمدی را کمتر یا بیشتر در خود منعکس میکنند و همین انعکاس «حقیقت مطلق» در آئینه هائی کم بایش صیقلی است که بنظر بینندگان میرسد (یعنی جلوه های مختلف حقیقت است که بر پیونده راه کمال عرضه میشود)؛ این تعبیر «انعکاس فروغ الهی در آئینه ارواح» در سراسر بهشت از طرف دانته بکار میرود، و این همان نکته ایست که ما عین آنرا از زبان حافظ خود چنین شنیده ایم :

حسن روی تویک جلوه که در آینه کرد،
اینهمه نقش در آئینه اوهام افتاد!
این همه عکس می و نقش نگاری که نمود
یک فروغ رخ ساقی است که در جام افتاد!

اختصاص دیگر این ارواح بهشتی در همه جا اینست که بی آنکه مسافر تازه وارد
با آنها سخن گفته باشد، خود میدانند که وی چه میخواهد گفت، زیرا که خواسته
وی پیشاپیش در فروغ الهی یعنی در آنجا که «پراکندگان عالم آفرینش در آن
پیوسته‌اند»^۱ نقش بسته‌است، و اینان بآیدگان خدای بین خود آنرا درین فروغ منعکس
میتوانند دید:

جام جهان نماست ضمیر منیر دوست،
اظهار احتیاج خود آنجا چه حاجت است؟

و:

عرض حاجت در حریم حضرتت محتاج نیست؛
راز کس مخفی نماند با فروغ رای تو!

دانه همه جا با این بهشتیان گفتگو میکند و همه جا آنان با صفای بسیار
«مشکل گشای» او میشوند، و حقایقی را که وی با حواس بشری و بادیدگان خاکی
کوتاه بین خویش درک نمیتواند کرد و نمیتواند دید بر او عرضه میدارند، تا بدانجا که
همه این مشکلات، بجزیکی، برایش حل میشود. این مشکل حل نشده، معمائی است
که حتی خود بهشتیان و فرشتگان را نیز راهی بکشف آن نیست، و آن «معمای تقدیر» است
که با همه توجیه‌ها و تلاشهای «حکیمان بهشتی» بدین نتیجه میرسد که: بیگمان در پس
این بیدادگری ظاهری دادگری بزرگتری نهفته است، منتها هیچکس بجز خداوند
راز پنهان مشیات ازلی را در نمیتواند یافت و درین باره «علم لدنی» ملائک نیز قاصر و «چرخ
از تو هزار بار بیچاره تر است». این بحث سه بار بصورت‌های مختلف بمیان می‌آید و هر سه بار
بهمین نتیجه میرسد^۲:

در کارخانه‌ای که ره عقل و فضل نیست،
فهم ضعیف، رای فضولی چرا کند؟

شاید این معما از آن جهت حل نمیشود که اصولا حل شدنی نیست، و همه تلاشهای
متفکران جهان برای «توجیه» آنچه «توجیه ناپذیر» است بجائی جز این نرسیده
است که:

۱ - صفحه ۱۶۲۸، بند اول.

۲ - سروردهای نوزدهم، بیست و یکم، سی و دوم.

جام می و خون دل، هر يك بكسی دادند ،
در دایره قسمت ، اوضاع چنین باشد !
در کار کلاب و گل ، حکم ازلی این بود:
کان شاهد بازاری ، وین پرده نشین باشد!

سرانجام ، مسافر دیار خاک نشینان که تابدین حد بالانشینی کرده است از افلاک
هفتگانه و از آسمان هشتم یعنی «سقف بلند ساده بسیار نقشی» که قرارگاه جمله نوابت
است میگذرد و بفلک نهمین که منزلکه فرشتگان است میرسد، و در آنجا این «راه نشین»
با «ساکنان حرم سر عفاف ملکوت» باده مستانه میزند^۱ و در سرمستی این «پیمانۀ
عشق» که «هشیاری و بیداری ندارد» پای بجلوه گاه اعلاهی حقیقت یعنی به «عرش الهی»
مینهد که هر آنچه در عالم کون و مکان است بجز جلوه هائی ناقص از آن نیست^۲ :

هر دو عالم يك فروغ روی او است،

گفتمت پیدا و پنهان نیز هم

«راهرو منزل عشق» یکبار دیگر با واسطت و «مناجات» راهنمای خود (که درین
منزل آخرین جای خویش را بر راهنمائی دیگر میسپارد، یعنی آنکه مظهر ایمان بود جای
خود را بکسی که مظهر جذبه است میدهد) و بالطف «شهبانوی آسمان» (مریم) مشمول
بر کتی خاص میشود، و این بار این برکت دیدگان او را آن نیرو میدهد که لحظه ای روی
در رو بفروغ بیواسطه الهی (حقیقت محض) نظر دروزد :

اورا بچشم پاک توان دید چون هلال،

هر دیده جای جلوه آن ماهیاره نیست!

و دیدار این «گوهر یا کیزه» ای که «در عالم قدس» ذکر خیرش «حاصل تسبیح ملک»
است ویرا با راز ازلی جهان هستی یعنی با «راز عشق» آشنا میکند که تجلی آن ازازل
کائنات و جذبه ای را که پیوند دهند اجزاء آفرینش است پدید آورد و ملک و آدمرا بیافرید،

۱- مقایسه با این شعر مولوی :

با قدسیان آسمان ، من هر شبی یا هو ز من

صوفی دم از «الا» زند ، من دم ز «الاهو» ز من

۲- مقایسه با این شعر مولوی :

حسن خود را کرد پس بر روح اعظم جلوه ای:

عقل و نفس و عرش و فرش و آسمان آمد پدید!

و این شعر دیگر

قطع نظر از دیر مسیحا توان کرد

يك سير برابن طارم مینا توان کرد

از مهر تو يك ذره چو خالی نتوان یافت

تا عیبی جان پا نهد بر سر عالم

و شاید تا با امروز در هیچ جا بصورتی زیباتر از این گفته حافظ از آن سخن نرفته باشد :

در ازل پرتو حسنت ز تجلی دم زد ،
عشق پیدا شد و آتش بهمه عالم زد !
جلوه‌ای کرد درخت، دیدم ملك عشق نداشت،
عین غیرت شد ازین آتش و بر آدم زد !
عقل میخواست کز آن شعله چراغ افروزد،
برق غیرت بدرخشید و جهان بر هم زد!
مدعی خواست که آید بتماشا که راز ،
دست غیب آمد و برسینه نامحرم زد !

درین آخرین صحنه « کمدی الهی » که هنر شاعر در آن باوج خود میرسد ، بجز «عشق» و «زیبائی» و «فروغ» هیچ نمیتوان یافت، و گوئی سراسر این صحنه دور از حد زمان و مکان و درابدیت ولایتناهی در سرمستی عجیبی میگردد که نه خواب است و نه بیداری، یعنی آن جذبه‌ای است که ما وصف آن را زیباتر از هر جا از زبان «مولوی» خود شنیده‌ایم . این «مکاشفه» راز « وحدت وجود » و « پیوستگی جمله پراکنده گان عالم هستی را در کتابی که عشق شیرازه اوراق آن است »^۱ برداشته عیان میکند (برای احتراز از تکرار ، بهتر است درباره جزئیات آن بسرود آخر این کتاب و مقدمه و حواشی منصل آن رجوع فرمائید)، ووی با آن عشق ازلی که نقطه مرکزی عالم امکان و گرداننده جمله ذرات جهان آفرینش است آشنا میشود. «بردرمیخانه عشق» که ملك تسبیح گوی آن است، و در آن «طینت آدم مخمر میکنند» گذرمیکند و درمیآید که چسان :

طفیل هستی عشقند آدمی و پیری

ولی درینجا دیگر زبان اواز امکان تقریر و « سعادت » خود و قلمش از توانائی وصف «عشق کیمیاکار» باز میماند^۲ و نالان میگوید که :

قلم را آن زبان نبود که شرح عشق گوید باز
ورای حد تقریر است شرح آرزومندی !

با این همه آن « رؤیای مبهمی که ازین دیدار در خاطرش مانده »^۳ و برابرس است که در بازگشت بیدار خاکستر نشینان راز حقیقت را بر جهانیان عرضه دارد تا آنانرا از گنجینه بیدرانی که بوی بخشیده اند سهمی دهد و شوق طی این چنین راهی را بسوی این چنین هدفی در نهادشان برانگیزد :

۱ - صفحه ۱۶۲۸ بند ۱ .

۲ - صفحه ۱۶۳۲ بند ۳ .

۳ - صفحه ۱۶۲۶ بند ۱ .

من که ره بردم بگنج حسن بی پایان دوست،
 صد گدای همجو خود را بعد ازین قارون کنم!
 و آن حقیقتی که وی ازین سفر دور و دراز ارمغان آورده است اصلی است که از
 زبان حافظ خودمان چنین میتوانیم شنید :

دست از مس وجود چو مردان ره بشوی
 تا کیمیای عشق بیابی و زر شوی
 یکدم غریق بحر خدا شو گمان مبر
 کز آب هفت بحر بیک موی تر شوی
 وجه خدا اگر شودت منظر نظر
 زین پس شکی نماند که صاحب نظر شوی

البته درینجا ما این «سر خدا» را «که عارف سالک بکس نگفت» از زبان یک
 «باده فروش» میشنویم، ولی این طبیعی است که چون پای «حدیث عشق» بمیان
 آید تفاوتی میان شرق و غرب ودانته و حافظ نماند، زیرا «جدائیهها» تا وقتی برقرارند
 که اعجاز عشق «پراکنندگان» را بهم نپیوسته باشد :

یکی است ترکی وتازی درین معامله حافظ،
 حدیث عشق بیان کن بهر زبان که تودانی !

چند کلمه درباره ترجمه این کتاب

با پایان «بهشت» ترجمه «کمدی الهی» کتابی که بزرگترین اثر ادبیات
 ایتالیا و بعقیده بسیاری بزرگترین اثر ادبیات مغرب زمین است پایان میرسد، و شاید
 زبان فارسی یکی از آخرین زبانهای باشد که ترجمه‌ای از این کتاب بدان منتشر
 شده است، زیرا گمان نمیرود زبان زنده و مهمی در روی زمین باشد که هنوز
 «کمدی الهی» بدان ترجمه نشده باشد. چنانکه حساب کرده‌اند تا کنون بیش از صد
 ترجمه مختلف از این کتاب بهر یک از زبانهای انگلیسی و فرانسو و آلمانی و پرویم
 قریب هزار ترجمه جداگانه ازین کتاب بنظم و به نشر، بزبانهای مختلف روی زمین

انتشار یافته است ، و هنوز هم کمتر سالی است که ترجمه تازه‌ای از آن یکی از زبانهای مختلف جهان منتشر نشود .^۱

ترجمه «کمدی الهی» را از دیرباز یکی از دشوارترین کارهای ادبی شمرده‌اند ، زیرا در ادبیات جهان کمتر اثری است که باندازه این کتاب پیچیده و آکنده از رمز و اشاره باشد ، و این جنبه ابهام و معما بخصوص در قسمت « بهشت » اساس کار شاعر است ، بطوریکه هم مترجم و هم خواننده در آن باید دائماً با اشارات لغزوار مربوط به هیئت و الهیات و فلسفه و منطق و میتولوژی «بندبازی» کنند . از طرف دیگر استحکام بیان و جنبه سهل و ممتنع شعر دانته چنان است که ترجمه دقیقی از آن امکان کمترین انحراف یا بسط و یا ایجازی را نمیدهد ، و گرنه مفهوم سخن یا بکلی عوض میشود و یا تغییر پیدا میکند ، و شاید بهمین جهت باشد که با وجود ترجمه های

۱ - مجموعه ای بنام « فهرست ده ساله کتب مربوط بدانته ، ۱۸۹۱ - ۱۹۰۰ » ، *Un decennio di bibliografia dantesca , 1891-1900* که توسط دودانته شناس معاصر ایتالیائی «پاسرینی» و «مانسی» تهیه شده و در ۱۹۰۵ در میلان بیچاپ رسیده ، حاکی است که تنها در عرض ده ساله آخر قرن نوزدهم ۳۹ چاپ تازه «کمدی الهی» (با تفسیرها و حواشی جدید) در ایتالیا ، ۳۸ ترجمه تازه این کتاب بانگلیسی ، ۸ ترجمه تازه آن بفرانسه منتشر شده (از نقل بقیه ارقام صرف نظر میشود) ، و در همین ده ساله ۴۳۹۲ کتاب درباره دانته و کمدی الهی در دنیا انتشار یافته ، که سالی ۴۳۹ کتاب یعنی بیش از روزی یک کتاب میشود .

«ماسرون» دانته شناس معاصر فرانسوی حساب کرده که تاکنون بیش از صد هزار تفسیر ، بصورت کتاب و جزوه و مقاله ، در باره «دوزخ» دانته نوشته شده ، و نیز در سال ۱۹۵۰ تعداد کتب و مقالات مربوط بدانته را که در نیمه اول قرن بیستم منتشر شده ، از یست هزار متجاوز دانسته است .

در باره خود «کمدی الهی» هم دانته شناسان حسابهای دقیق و جالبی کرده‌اند . مثلاً حساب کرده‌اند که «کمدی الهی» بطور کلی شامل ۲۴،۰۳۳ شعر (مصرع) است که تقسیم بر ۴۷۲۰ شعر برای «دوزخ» ، ۴۷۵۵ شعر برای «برزخ» و ۴۷۸۵ شعر برای «بهشت» میشود . - حتی کلمات این کتاب را هم بدقت حساب کرده‌اند: ۳۳،۴۴۴ کلمه برای «دوزخ» ، ۳۳،۳۷۹ کلمه برای «برزخ» ، ۳۲،۷۱۹ کلمه برای «بهشت» ، بر رویهم ۹۹،۵۴۲ کلمه (نقل از چاپ و تفسیر اسکار تاتسینی - واندلی) و بدین حساب کلی اکتفا نکرده ، بلکه در مورد بسیاری از کلمات نیز بدقت تعداد دفعاتی را که آن کلمه درین کتاب آمده ، محاسبه کرده‌اند ، مثلاً حساب کرده‌اند که کلمه «خدا» ۲۶ بار در «دوزخ» ، ۴۱ بار در «بهشت» و ۶۳ بار در «بهشت» تکرار شده است (نقل از Concise dictionary of proper names and notable matters in the works of Dante

تألیف «یجت نوینی») . طبق همین حسابها ، کوتاه‌ترین سرود کمدی الهی سرودششم «دوزخ» است که شامل ۱۱۵ شعراست ، و بلندترین آنها سرود سی و دوم «برزخ» که ۱۶۰ شعر دارد . از این قبیل حسابها درباره جزئیات و کلیات کمدی الهی بقدری شده است که شاید جمع فهرستی از آنها خود مستلزم تهیه کتاب جداگانه ای باشد .

متعدد قبلی این کتاب بزبانهای مهم خارجی، آنهم توسط مردان برجسته دنیای ادب، جدید هر چند یکبار ترجمه تازه‌ای از «کمدی الهی» بهمان زبانها منتشر میشود، زیرا مترجم جدید با توجه به ترجمه‌های گذشته چنین پنداشته که بنحوی از انحاء میتواند مفهوم گفتار داتنه را بصورتی دقیق تر از دیگران بخوانند کان خود عرضه دارد.

در ایران نه تنها این اولین باری است که «کمدی الهی» ترجمه میشود، بلکه شاید اولین باری است که اثری از ادبیات ایتالیائی مستقیماً بفارسی در می‌آید، و اگر افتخار نقل اثری چون «کمدی الهی» بفارسی بیش از ارزش نقل سایر آثار ادبیات کهنسال و وسیع زبان ایتالیائی باشد، بهمین نسبت، و شاید بیش از آن، مسئولیت آن زیاد تر است، زیرا که در عالم ادب ترجمه اثری بعظمت «کمدی الهی» را شوخی نمیتوان گرفت، همچنانکه فی المثل ترجمه حافظ یا سعدی یا فردوسی ما بیک زبان خارجی کار شوخی برداری نیست؛ و من نیز که دست بدین کار زده‌ام، چنانکه در مقدمه «دوزخ» گفته شد صمیمانه آرزو مندم که ترجمه من از کمدی الهی زمینه‌ای برای ترجمه‌های بعدی بهتر و کاملتری ازین کتاب شود. درعین حال مایه منتهای خوشوقتی و امتنان من است اگر انتقاداتی مستدل و منطقی در رفع خطاها و اصلاح این ترجمه یاریم کند، البته بدان شرط که چنین انتقادها از طرف کسانی صورت گیرد که واقعاً صلاحیت این کار را داشته باشند، و فی المثل مانند اظهار نظر منقد محترمی نباشد که در یک مجله ادبی، سبک ترجمه مرا از «کمدی الهی» با ایما و اشاره با سبک ترجمه من از اشعار لامارتین مشابه دانسته بود (!) و بالاتر از آن از روی یک ترجمه فرانسه این کتاب (که باعتراف خود او ترجمه مغلوطنی بوده) یعنی از روی نوشته یک فرانسوی که حتی معنی شعر داتنه را هم درست نفهمیده، قضاوت کرده بود که سبک ترجمه این کتاب با سبک اصلی داتنه هماهنگ نیست، و هنوز برای من معمائی است که چگونه از روی یک ترجمه خارجی اثری میتوان فهمید که ترجمه خارجی دیگر این اثر، آنهم نه از حیث صحت و سقم مطلب بلکه از نظر «سبک» و اسلوب با اصل اثر نزدیک است یا نیست.

در ترجمه فارسی این کتاب دو نکته از آغاز تا بانجام آن مورد توجه من بوده است: یکی ترجمه دقیق و تقریباً تحت اللفظ، بطوریکه در متن فارسی هیچ چیز نسبت باصل ایتالیائی حذف یا کم و یا زیاد نشود، و درین راه بکرات سلاست جملات فارسی فدای این امانتداری شده، و حتی در چند جا متن فارسی بصورتی نامأنوس درآمده است، و با این وصف من در همه این موارد بی تردیدی (و شاید بضرر خودم) صحت و دقت ترجمه را بر فصاحت آن مقدم داشته‌ام.

دیگر اینکه کوشش کرده‌ام سبک «کلاسیک» سنگین و فشردهٔ داتته تا آنجا که لطمه‌های بنقل دقیق مطلب وارد نیاید در ترجمه فارسی آن منعکس شود، و ازین نظر بناچار بسیاری از جملات این کتاب به شیوهٔ کلاسیک و قدیم فارسی نزدیکتر است تا با سلوب نویسندگی امروزی ما. - نکتهٔ خاصی که تذکرش لازم است اینست که ترجمه «کمدی الهی» بزبان فارسی اشکالاتی را پیش می‌آورد که غالباً در مورد ترجمه‌های اروپائی آن پیش نمی‌آید، زیرا در ترجمه فارسی نه فقط در بسیاری موارد ترکیب جملات و وضع صرفی و نحوی آنها بکلی عوض میشود، بلکه فی المثل در مورد ضمائر مذکر و مؤنث که برای هر کدامشان در زبانهای غربی کلمات مشخصی موجود است در ترجمه فارسی غالباً این اشکال پیش می‌آید که کلمه «او» یا «ایشان» بتنهائی کافی برای ادای منظور نیست، و بناچار باید یا اسمی خاص چندبار تکرار شود یا متن فارسی نسبت باصل کمی تغییر یابد.

متون مختلف ایتالیائی «کمدی الهی» که در دست است در بسیاری از موارد با هم اختلاف دارند، و این اختلاف مربوط به نسخ خطی اولیه این کتاب است که از قدیم ملاک چاپهای مختلف بوده. مترجمین خارجی «کمدی الهی» نیز گاه يك متن معین و گاه ترکیبی از متن های مختلف را ملاک ترجمه قرار داده‌اند.

در ترجمه حاضر من شق دوم را برگزیده‌ام، ولی در هر مورد که میان متون مختلف و موثق این کتاب که مورد استفادهٔ من بوده اند اختلافی بوده، وجود این اختلاف را در حاشیه تذکر داده و ترجمه صورتهای دیگر جمله یا کلمه مورد اختلاف را نیز بر آن افزوده‌ام.

ترجمه فارسی «کمدی الهی» از روی **متن ایتالیائی** این کتاب و با مطابقت دقیق آن با چندین ترجمه درجه اول انگلیسی و فرانسوی صورت گرفته است تا در طرز تعبیر و نقل مفهوم جملات نظریات «داتته‌شناسان» و انواع تعبیرهای مختلف در نظر گرفته شده باشد. نسخه‌های این کتاب که برای ترجمه فارسی متن «کمدی الهی» مورد استفادهٔ من بوده‌اند چنینند:

۱- چاپ «نیمه رسمی» کمدی الهی، در مجموعه آثار داتته، که از طرف **انجمن داتته شناسی ایتالیا** در سال ۱۹۲۱ بمناسبت مراسم بین‌المللی ششدهمین سال مرگ

داتته در فلورانس تحت عنوان *Le opere di Dante, testo critico della Società dantesca italiana* بچاپ رسیده و جلد ششم آن که «کمدی الهی» است زیر نظر داتته‌شناس بزرگ معاصر ایتالیائی Vandelli منتشر شده است. این کتاب فقط حاوی متن شعر داتته است و شرح و تفسیری ندارد، ولی برای انتخاب این متن صدها نسخهٔ خطی و چاپی قدیمی «کمدی الهی» در طول سالیان دراز از طرف عدهٔ زیادی از مطلعین

مورد مقایسه و مطالعه قرار گرفته اند .

این کتاب در واقع زمینه و مقدمه‌ای است برای انتشار «چاپ بزرگ ملی» کمدی الهی که برای آن قانون خاصی در سال ۱۹۱۴ در پارلمان و سنای ایتالیا وضع شد . ولی بعد از چهل سال هنوز این چاپ بیابان نرسیده است . متن «انجمن داتته‌شناسی ایتالیا» در حال حاضر موثق‌ترین متون کمدی الهی است و تقریباً سندیت دارد .

۲ - چاپ معروف « کمدی الهی » که در سال ۱۹۲۴ در آکسفورد بزبان ایتالیائی از طرف بزرگترین «داتته‌شناس» غیر ایتالیائی معاصر **توین بی** Toynbee انگلیسی در تکمیل چاپ قبلی این کتاب (توسط داتته شناس بزرگ انگلیسی قرن نوزدهم Moore) انتشار یافته است . این چاپ که به Dante of Oxford معروف است هم‌ردیف با چاپ «انجمن داتته‌شناسی ایتالیا» از موثق‌ترین متون کمدی الهی محسوب میشود، وغالباً در محافل ادبی اروپا مورد استناد است ؛ ولی میان این دو متن از لحاظ کلمات و بخصوص از نظر نقطه گذاری اختلافات اساسی است که در ترجمه حاضر ، هر جا که چنین موردی پیش آمده ، در حواشی بدان اشاره شده است .

۳ - چاپ مفصل « کمدی الهی » در سه جلد ، با حواشی و تفسیرهای سطر بسطر که توسط Carlo Steiner استاد ادبیات ایتالیائی دانشگاه میلان و داتته‌شناس برجسته معاصر در سال ۱۹۳۱ در شهر «تورینو» Torino انتشار یافته است . متن مورد استفاده این چاپ متن چاپ چهار جلدی معروف « کمدی الهی » بزبان ایتالیائی است که در شهر لایپتسیک Leipzig آلمان توسط اسکار لانسینی Scarlazzini چاپ و در طبع بعدی این کتاب در میلان ایتالیا توسط واندلی Vandelli تکمیل شده است و اکنون بمتن Scarlazzini - Vandelli موسوم است ؛ در میان این متن با دو متن فوق‌الذکر نیز اختلافاتی دیده میشود که در جای خود بدانها اشاره شده است . این کتاب بخصوص از لحاظ حواشی و تفسیرهای آن مورد استفاده کامل من قرار گرفته است، و وظیفه خود میدانم که از متصدیان محترم کلیسای کاتولیک ایتالیائی تهران که این نسخه نفیس را بمن امانت دادند تشکر کنم .

۴ - آخرین چاپ ایتالیائی « کمدی الهی »، که در سال گذشته از طرف مؤسسه مطبوعاتی بزرگ «**موندادوری**» در میلان ، انتشار یافته و یکی از زیباترین چاپهای این کتاب است . این چاپ نیز مثل چاپ «انجمن داتته‌شناسی ایتالیا» حاوی متن ساده و بی تفسیر « کمدی الهی » است و از روی متن «فرانچسکو فلورا» Francesco Flora در چاپ نفیس این کتاب که بزبان ایتالیائی از طرف مؤسسه «آلبرتالون» در پاریس منتشر شده چاپ شده است . از امتیازات این چاپ صد تابلو معروف «گوستاو دوره» است که در چاپ فارسی حاضر نقل شده است .

۵ - چاپ ساده‌ای از « کمدی الهی » که در سال ۱۹۲۴ تحت نظر **انریکو بیانکی**

Enrico Bianchi متصدی «انستیتوی مطالعات عالی فلورانس» منتشر شده است. این نسخه بیشتر بمنظور استفاده در مدارس تهیه شده و حاوی تفسیرهایی مختصر و ساده است، معیناً این حواشی در چندین جا درین ترجمه مورد استفاده خاص من واقع شده، و ازین بابت میباید از نمایندگی محترم واتیکان در تهران که آن را بمن امانت داده اند تشکر کنم.

۶- ترجمه انگلیسی معروف **لانگفلو** Longfellow شاعر بزرگ امریکائی از «کمدی الهی» که جلدنهم از مجموعه چهارده جلدی آثار «لانگفلو» است. این ترجمه که به انگلیسی زیبائی در طول چندین سال صورت گرفته، با احتمال قوی عالیترین ترجمه «کمدی الهی» بیک زبان خارجی است، و من در طول تمام مطالعات خود در ادبیات خارجی کمتر ترجمه ای را دیده‌ام که تا بدین اندازه هماهنگ با متن (آنهم متنی بدین پیچیدگی) و در عین حال بدین حد عالی و بی نقص باشد، بطوریکه با جرئت میتوان خود ترجمه انگلیسی لانگفلو را یک شاهکار واقعی شمرد. این ترجمه در سال ۱۸۸۶ تحت عنوان

The Divine Comedy of Dante Alighieri, translated by Henry

Wadsworth Longfellow, with bibliographical and critical notes

در امریکا توسط Riverside Press, Cambridge, Massachusetts در سه جلد بزرگ بچاپ رسیده است و گذشته از متن ترجمه انگلیسی شامل حواشی و توضیحات مفصلی در آخر هر جلد است. منتها درین مورد «لانگفلو» سلیقه خاصی بکار برده، بدین ترتیب که به بعضی از مطالب و حوادثی که محتاج تفسیر است اهمیتی نداده و ذکر آنرا از آنها نکرده، و بالعکس دو مورد برخی دیگر بتفصیل توضیحاتی داده است، که غالباً از چندین صفحه تجاوز میکند؛ این توضیحات بیشتر مربوط به تاریخ قرون وسطای ایتالیا و علوم غریبه و امثال آنهاست، و بخصوص سهم مهمی درین حواشی به تطبیق سخنان دانته با میلتن (در بهشت گمشده) و دیگر شعرای انگلیسی زبان داده شده است. علاوه بر این در آخر هر جلد مقالات متعددی از نویسندگان بزرگ اروپا و امریکا در باره این کتاب یا کتب مربوط بدان نقل شده که از آنها آنچه در اصل بزبان فرانسه بوده بهمان صورت فرانسوی آن آمده است. در ترجمه «لانگفلو» نیز اختلافاتی با متن‌های دیگر «کمدی الهی» که درین ترجمه مورد استفاده قرار گرفته اند وجود دارد که به متن ایتالیائی ملاک ترجمه او مربوط است، و این موارد در موقعی که اهمیتی خاص داشته در حواشی این کتاب تذکر داده شده است.

این نسخه نفیس و کمیاب توسط «کتابخانه دانشسرای عالی» بمن امانت داده شده و بدین مناسبت وظیفه خود میدانم که از اولیای محترم این کتابخانه تشکر کنم.

۷- ترجمه انگلیسی «دوزخ» و «برزخ» بشر کلاسیک که در دوساله گذشته در «نیویورک» منتشر شده و شاید تازه‌ترین ترجمه این کتاب بانگلیسی باشد. این ترجمه توسط John Ciardi استاد دانشگاه‌های Rutgers و Harward و عضو «فرهنگستان ملی هنرها و علوم» امریکا صورت گرفته و دارای مقدمه محققانه است از Archibald T. Mac Allister دانش‌شناس معاصر امریکائی و استاد دانشگاه «پرینستون». حواشی این کتاب چندان زیاد نیست، ولی مقدمه‌هایی که بر سرودها نوشته شده بخصوص از نظر تشریح مفاهیم «سمبولیک» اشارات داتنه جامع است. جلد سوم این کتاب یعنی «بهشت» هنوز منتشر نشده و ظاهراً زیر چاپ است.

۸- ترجمه فرانسه «کمدی الهی» از Alexandre Masseron استاد دانشگاه سربین و دانش‌شناس معاصر فرانسوی. این ترجمه که مورد تجلیل «فرهنگستان فرانسه» قرار گرفته و در سال ۱۹۴۹ جایزه ادبی «لانگلو» دریافت داشته است یکی از بهترین ترجمه‌های فرانسوی «کمدی الهی» است و شامل چهار جلد است که جلد آخر آن به فهرست و شرح اسامی خاص و مطالب مهم سه جلد اصلی اختصاص دارد. این ترجمه از سال ۱۹۴۷ تا سال ۱۹۵۰ توسط مؤسسه Albin Michel پاریس بچاپ رسیده و حاوی شرح‌ها و توضیحات نسبتاً جامعی است، منتها مفسر در حواشی کتاب غالباً سعی کرده است مفسرین مختلف را تخطئه کند و بخصوص اصرار داشته باشد که «این قسمت از کتاب» اصولاً غیر قابل درک است و همه مفسرین بفلان و فلان دلیل در تعبیر آن اشتباه کرده‌اند. «ماسرون» در آشنائی با ادبیات ایتالیا و بخصوص در «دانش‌شناسی» مقام ارجمندی دارد، چنانکه پیش از ترجمه «کمدی الهی» چندین کتاب دیگر درین باره بنام «داتنه» و «معماهای کمدی الهی» و «برای درک کمدی الهی» از او منتشر شده که هر دو کتاب اخیر از طرف «آکادمی فرانسه» مورد تجلیل قرار گرفته و بهر دوی آنها در سالهای ۱۹۲۳ و ۱۹۴۰ جایزه ادبی «بوردن» داده شده است. وی پیش از بیست کتاب دیگر در باره روحانیت مسیحی و روحانیون کاتولیک دارد که چندتا از آنها بچندین زبان اروپائی ترجمه شده و جایزه‌های متعدد گرفته است - معهدنا باید گفت که این ترجمه «کمدی الهی» نیز با آنکه از غالب ترجمه‌های فرانسوی این کتاب دقیق‌تر است برسم بسیاری از ترجمه‌های فرانسوی با متن اصلی اختلافاتی دارد، مثلاً مترجم آن تعبیری را که بذهن فرانسوی نزدیکتر بوده آورده است بی آنکه باختلاف آن با اصل اشاره کرده باشد. با این وجود، چنانکه گفته‌ایم این شد ترجمه را میتوان از بهترین ترجمه‌های خارجی «کمدی الهی» دانست.

۹- ترجمه فرانسه «آزاد» کمدی الهی از Henri Longnon که در ۱۹۵۱ توسط مؤسسه «گارنیه» Garnier در پاریس منتشر شده و این ترجمه نیز (از نظر متن فرانسه آن) از طرف «فرهنگستان فرانسه» مورد تجلیل قرار گرفته است. از لحاظ امانت و تطبیق با متن

اصلی این ترجمه بهیچوجه مورد استناد و استفاده نمیتواند بود، ولی بسیاری از تعبیرات شاعرانه آن کمک مؤثری بدرك مفهوم واقعی سخن داته میکند که غالباً چنین کاری از ترجمه‌های تحت اللفظی داته ساخته نیست. از نظر ادبی این ترجمه از زیباترین ترجمه‌های «کمدی الهی» است، منتها در آن امانت و صحت فدای خوش آهنگی و روانی جملات شده است.

۱۰- ترجمه عربی دوزخ داته بنام «جحیم داتی» که در سال ۱۹۳۸ توسط ابوشعر المجاهدی در بیت المقدس منتشر شده. این ترجمه بسیار نارسا و مغلوط است و بروش غالب مترجمین عرب مترجم از خود دخل و تصرف بسیار در متن کرده و حتی از ترجمه سه سرود که شاید مورد علاقه او نبوده خودداری کرده است. استفاده ای که من از این ترجمه عربی کرده‌ام نقل برخی از کلمات آن در ترجمه فارسی است که در غیر این صورت ممکن بود متوجه آن‌ها نشده باشم. يك تابلو این کتاب نیز (تابلو شیطان اعظم) در آخرین سرود «دوزخ» مورد استفاده قرار گرفته است.

۱۱- چند نسخه دیگر ایتالیائی و فرانسه و انگلیسی «کمدی الهی» در کتابخانه‌های مجلس و ملی و دانشسرای عالی و کتابخانه انستیتوی ایران و فرانسه و کتابخانه انستیتوی ایران و انگلیس کمایش درین ترجمه مورد استفاده من واقع شده‌اند که چون سهم آن‌ها چندان زیاد نیست، نقل مشخصاتشان لزومی ندارد.



اما درباره حواشی این ترجمه که بیش از نیمی از تمام کتاب را شامل شده است، باید گفت که این شرحها و حواشی ترجمه‌ای مستقیم از هیچیک از چاپ‌های خارجی «کمدی الهی» نیست، بلکه برای نگارش آن‌ها از همه چاپ‌هایی که در بالابدانها اشاره شد، و نیز از کتب مذهبی (تورات، انجیل، قرآن) و از چندین دائرة المعارف فرانسه و انگلیسی، و کتابهای دیگری که در صفحه «مراجع حواشی این کتاب» از آنها نام برده شده، استفاده شده است. متن فارسی جملات تورات و انجیل از چاپ رسمی این دو کتاب بزبان فارسی که توسط «موسسه مسیحی نشر کتب مقدس بزبانهای خارجی» در سال ۱۹۱۴ در لندن انتشار یافته نقل شده است. گذشته از اینها سه کتاب بسیار جامع و مفید اختصاصاً مورد استفاده من بوده‌اند که عبارتند از:

«فرهنگ مذاهب» Dictionnaire des Religions تألیف Royston Pike
 انگلیسی (ترجمه بفرانسه)؛ فرهنگ میتولوژی یونان و روم Dictionnaire
 de la Mythologie grecque et romaine تألیف Pierre Grimal فرانسوی که
 هردو کتاب در دو ساله اخیر از طرف Presse Universitaire de France در پاریس چاپ
 سیده، و در تدوین آنها دقت و مراقبت بسیار بکاررفته است؛ کتاب سومی، اثر کمیابی
 است بنام قاموس کتاب مقدس، ترجمه و تألیف مسترها کس آمریکائی ساکن

همدان، که در سال ۱۹۲۸ در مطبعه امریکائی بیروت بزبان فارسی چاپ شده و با آنکه انشای فارسی آن تعریفی ندارد از لحاظ مطلب بسیار مفید است،

درباره شرحها و حواشی «کمدی الهی» باید متوجه بود که تا کنون در طول چند صد سال از طرف صدها مفسر معروف و غیر معروف ایتالیائی و غیر ایتالیائی این کتاب ده ها هزار صفحه تفسیر بر آن نوشته شده، بطوریکه فهرستی از این تفسیرات مختلف خود از صدها صفحه تجاوز میکند. میان همه این تفسیرها، برخی از قدیم مورد قبول قرار گرفته و جنبه مستند و «کلاسیک» یافته اند، و برخی از تفسیرهای یکی دو قرن اخیر نیز از طرف دانه شناسان و محققین معتبر شمرده شده اند، ولی بغیر از این تفسیرهای معروف قدیم و جدید، برای بقیه تفاسیر ارزش زیادی قائل نمیتوان شد. مهمترین این تفسیرها که در چاپ های خارجی «تفسیر دار» کمدی الهی مورد استفاده قرار گرفته اند، و از این راه طبعاً در حواشی فارسی این کتاب نیز از آنها استفاده شده، چنینند:

دو تفسیر خیلی قدیم از «یاکو بودی دانه» Jacopo di Dante و «پترو دی دانه»

Pietro di Dante پسران دانه که اولی بایتالیائی تحت عنوان : *Chiose alla cantica dell' Inferno di Dante Allighieri* در دومی در اصل بزبان لاتینی تحت عنوان *Super Dantis ipsius genitoris Comoediam Commentarium* نوشته شده و متن ایتالیائی هر دو در سالهای ۱۸۴۵ و ۱۸۴۸ در فلورانس بچاپ رسیده است. تفسیر مشهور به *Ottimo commento della Divina Commedia* بنام *Ottimo* که توسط يك حقوق دان فلورانسی بنام «آندریا لاپچیا» اندکی بعد از دانه نوشته شده و در سالهای ۱۸۲۷ تا ۱۸۲۹ در سه جلد در شهر «پیزا» انتشار یافته است، و از عالیترین تفسیرهای کمدی الهی است.

تفسیر معروف «بوکاچیو» Boccaccio نویسنده بزرگ ایتالیائی (مصنف کتاب معروف دکامرون) که اندکی بعد از دانه میزیست و با خود او آشنائی داشت. این تفسیر (*Comento alla Divina commedia*) اهمیت بسیار دارد، ولی فقط ۱۷ سرود اول دوزخ را شامل میشود.

تفسیر لاتینی «بنو نووودیلا» Benvenuto d' Imola بنام «تفسیر در باره کمدی دانتیس آلدیگری» *Comentum super Dantis Aldigerij comoediam* در پنج جلد که در سال ۱۸۸۷ در فلورانس چاپ شده و ترجمه ایتالیائی آن در ۱۸۵۵ در شهر «ایمولا» انتشار یافته است. این تفسیر را کاملترین تفسیر قدیمی «کمدی الهی» دانسته اند.

تفسیر معروف به «بوتی Buti» از «فرانچسکو دابوتی» Francesco da Buti
 بزبان ایتالیائی، تحت عنوان Commento da Francesco da Buti sopra la Divina
 Commedia di Dante Allighieri که در سه جلد در سالهای ۱۸۵۸ تا ۱۸۶۲ در شهر
 «پیزا» در ایتالیا بچاپ رسیده و از تفسیرهای درجه اول «کمدی الهی» محسوب است .
 از بهترین تفسیرهای جدید کمدی الهی ، این عددها باید نام برد:
 تفسیر «تماسو» Tommasèo ، ونیز .
 تفسیر «گازینی» Casini ، فلورانس .
 تفسیر «دل لونگو» Del Lungo ، فلورانس .
 تفسیر «پاسرینی» Passerini ، فلورانس .
 تفسیر «پولتو» Poletto ، رم .
 تفسیر «روسی» Rossi ، میلان .

تفسیر «اسکار تاتسینی» Scartazzini ، چاپ «لایپتسیک» آلمان- این تفسیر عالی
 همراه با فهرستی است که در آن تمام اشعار کمدی الهی از روی قوافی آنها تدوین شده است،
 بطوریکه با مراجعه بدین فهرست فوراً میتوان شعر مورد نظرا در هر يك از قسمت‌های
 سه گانه این کتاب یافت .

تفسیر «اشتاینر» Steiner ، «تورینو» .
 تفسیر «تورا کا» Torraca ، چاپ میلان، که با غالب تفسیرهای دیگر «کمدی الهی»
 اختلاف دارد، ولی بسیار محققانه است .

مجموعه Lectura Dantis نیز که بصورت نشریات منظمی از سال ۱۹۰۴ بیعبار
 فلورانس منتشر میشود منبع موثق و مفیدی برای تفسیرهای «کمدی الهی» است .

يك قسمت دیگر ازین متن فارسی به «مقدمه‌های» سرود های صد گانه این کتاب
 اختصاص یافته است. این مقدمه‌ها نیز هیچیک ترجمه از يك اثر معین نیست بلکه من آن‌ها را
 بصورتی که برای درك مطالب سرودها از طرف خوانندگان فارسی زبان ضرورت دارد ،
 با استفاده از همه چاپهای مختلف خارجی تنظیم کرده‌ام. درباره این «مقدمه‌ها» در چاپهای
 ایتالیائی «کمدی الهی» بجز منابع خیلی مختصر نمیتوان یافت ، و بیشتر آنچه مورد استفاده
 قرار گرفته از چاپ فرانسوی «ماسرون» و چاپهای انگلیسی «لانگ فلو» و «چواردی» بوده
 است . بخصوص در مقدمه‌های سرودهای بهشت در نقل نظریات دانه درباره تشبیه افلاك
 به علوم مختلف و در ذکر خواص و سعد و نحس سیارات کتاب «لانگ فلو» خیلی مورد
 استفاده من قرار گرفته است .

فهرست اعلامی که در آخر این جلد است، مربوط به هر سه قسمت «کمدی الهی» است. این فهرست شامل اسامی خاص تاریخی و جغرافیائی است که درین کتاب بکار رفته، و در هر مورد توضیح مختصری همراه با شمارهٔ سرود مربوط بهر کلمه در مجلدات مختلف دوزخ و برزخ و بهشت داده شده است. فهرست اعلام بر حسب الفبای فارسی تنظیم شده، و نه از روی املای لاتینی کلمات، و بنابراین باید هر کلمه‌ای را طبق رسم الخط فارسی آن در آن جست، منتها برای اینکه صورت اصلی کلمه نیز مشخص باشد املای ایتالیائی آن و نیز تلفظ اصلی کلمات غیر ایتالیائی در دنبالهٔ املای فارسی آمده است.

چاپ این کتاب، با حواشی مفصل آن و مخصوصاً با حروف ریز این حواشی و زیادی کلمات و جملات لاتینی و تطبیق حواشی با متن، مستلزم دقت بسیاری بوده است که من از بابت آن میباید صمیمانه از کسانی که متصدی حروف چینی و صفحه بندی و چاپ و صحافی آن بوده اند تشکر کنم. این خدمتگزاران شرافتمند و زحمتکش فرهنگ ایران که مثل همهٔ همکاران خود در همه چاپخانه‌ها با رنج مدام و تلاش طاقت فرسا کار میکنند منتهای علاقه را در کار این کتاب نشان دادند، و با وجود آنکه نه تنها دشواری عادی کار این کتاب، بلکه تغییر و تبدیلی که من همیشه در نمونه‌های چاپی صفحات میدهم (و گذشته از اینکه کار غلط گیری را بر متصدی آن سخت میکند، غلطهای چاپی متعددی راباعت میشود که درین باره مسئولیت آن بیش از آنکه متوجه متصدی غلط گیری باشد بمعهد خود من است) غلط گیری و صفحه بندی کتاب را دشوار میکرد، معیناً در تمام مدت چاپ کتاب من از جانب متصدیان این کار بجز صمیمیت و گشاده رویی ندیدم و تشکری که ازین بابت میکنم حداقل انجام وظیفه است که اخلاقاً در این مورد میتوانم کرد.

امیدوارم چاپهای آیندهٔ این کتاب چه از حیث متن و مقدمه و حواشی و چه از لحاظ پیشرفت در چاپ گراورها و کمی اغلاط چاپی، باز هم بهتر و پسندیده تر ازین تقدیم فارسی زبانان شود.

تهران - نوزدهم دیماه ۱۳۳۵

کتابهایی که در ترجمه متن و تنظیم مقدمه و حواشی این کتاب
مورد استفاده قرار گرفته :

متن :

- La Divina Commedia, testo critico della Società dantesca italiana, a cura di G. Vandelli ; Firenze , 1921 .
- La Divina Commedia di Dante Alighieri , a cura del Dr E. Moore , nuovamente rivedute nel testo dal Dr.P.Toynbee; Oxford , 1924 .
- La Divina Commedia, commentato da Carlo Steiner, con rimario ; Torino, 1931 .
- La Divina Commedia , a cura di Enrico Bianchi ; collezione Salani , Firenze, 1924 .
- La Divina Commedia , con 100 illustrazioni di Gustavo Doré ;Edizione Arnoldo Mondadori ; Milano , 1954 .
- The Divine Comedy of Dante Alighieri , translated by Henry Wadsworth Longfellow ; Houghton , Mifflin and Company , the Riverside Press , Cambridge, Massachusetts 1886 .

**The Divine Comedy : Inferno and Purgatorio ; a
verse rendering for the modern reader, by John
Ciardi; New American Library; New york, 1954**

**La Divine Comédie : traduction , introduction et
notes de Alexandre Masseron ; Editions Albin
Michel , Paris ; 1947 – 1950 .**

**La Divine Comédie : traduction , préface , notes et
commentaires par Henri Longnon ; Editions
Garnier Frères, Paris, 1951 .**

مقدمه و حواشی

نسخه‌های مختلف «کمدی الهی» که فوقاً بدانها اشاره شد ، باستانی نسخه
« انجمن دانت‌شناسی ایتالیا » و نسخه چاپ «موندادوری» که فقط حاوی متن کتابند و
حاشیه ندارند .

**The Holy Bible , with Notes by Bishop Challoner ,
and Preface by Rev . William H . Mc Clellan ,
S . J. The Douay Bible House; New york, 1942.**

**Dictionnaire des Religions : E . Royston Pike ,
adaptation française de Serge Hutin ; Presses
Universitaires de France; Paris, 1954 .**

Dictionnaire de la Mythologie grecque et romaine ;
Pierre Grimal , Presses Universitaires de France ;
Paris, 1954 .

Mythologie Générale; Publiée sous la direction de
Félix Guirand ; Edition Larousse , Paris, 1935

Artâ Vîrâf-Nâmak , ou Livre d' Ardâ Vîrâf ,
traducito par M.A. Barthélemy ; Paris , Ernest
Leroux Editeur ; 1887 .

Francit Flora : Storia della letteratura Italiana ;
Arnoldo Mondadori Editore ; Milano

A . Masseron : Les Enigmes de la Divine Comedie
(Art Catholique) ; Paris

A Masseron : Pour Comprendre la Divine Comédie
(Desclée) ; Paris

J . M . J . A . de Nantes : Littératures étrangères
(J . de Gigord Editeur) ; Paris

René Gouast : Anthologie de la Poésie latine ;
Stock, Paris .

Chronology of World History , Edited by George
H . Gallup ; New York , 1955 .

Philippe Pouillain : La Littérature latine . Série
< que sais- je ? > ; Presses universitaires de
France ; Paris .

Encyclopaedia Britannica .
Larousse du xx^{eme} siècle .

قرآن کریم ، با منتخب التفسیر آقای مهدی الهی قمشهای ؛ نویسنده و ناشر ،

سیدحسین میرخانی : سال ۱۳۲۷ .

تفصیل آیات القرآن الحکیم ، از متن فرانسه Jules La Baume محقق

فرانسوی ، و متن عربی « محمد فؤاد عبدالباقی » ، چاپ فارسی باهتام آقای کیکاوس
ملك منصور ، چاپخانه مجلس ، ۱۳۳۴ .

کتاب المقدس : عهد عتیق (تورات) و عهد جدید (انجیل) ؛

ترجمه فارسی ، چاپ « بریتیش و فورن بیبل سوسائیتی دارالسلطنه لندن » ، سال ۱۹۱۴ .

کشف الآیات کتاب مقدس ، تألیف ج - الدر - ترجمه فارسی ، چاپ

بروخیم ، تهران ، سال ۱۹۳۵ .

قاموس کتاب مقدس ، ترجمه و تألیف « مسترهاکس امریکائی ساکن

همدان » ؛ بزبان فارسی ، چاپ « مطبعه امریکائی بیروت » ، سال ۱۹۲۸ .

آموزش دینی کاتولیک (Catechisme catholique) ، بزبان فارسی ،

نشریه نمایندگی کاتولیک در ایران ، چاپ تهران ، اردیبهشت ۱۳۲۰ .

تفسیر کتاب اعمال رسولان ، تألیف و م . م . میلر امریکائی - بانضمام

ترجمه تازه متن کتاب اعمال رسولان از زبان اصلی یونانی ، بتوسط مؤلف احمد نخستین

بزبان فارسی - چاپخانه آوگوست پریس لیبزیک (آلمان) ، سال ۱۹۳۲ .

کلید عهد جدید ، تألیف فلوید فیلسون ، ترجمه مسعود رجب نیا نشریه

نورجهان ، سال ۱۳۳۳ .

تاریخ کلیسای قدیم در امپراتوری روم و ایران ، تألیف و م .

میلر ؛ ترجمه علی نخستین با مساعدت عباس آردین پور - چاپ تهران سال ۱۹۳۱ .

خدای مسیحیان ، تألیف استیفن نیلز - ترجمه مسعود رجب نیا

نشریه نورجهان ، سال ۱۳۳۴ .

پادشاه محبت ، تألیف کونستانس پادویگ - چاپخانه فاروس تهران

سال ۱۳۲۷ - ۱۹۴۸ .

شرح حال سن فرانسیس آسیسی ، بقلم آقای سینگ ، ترجمه از

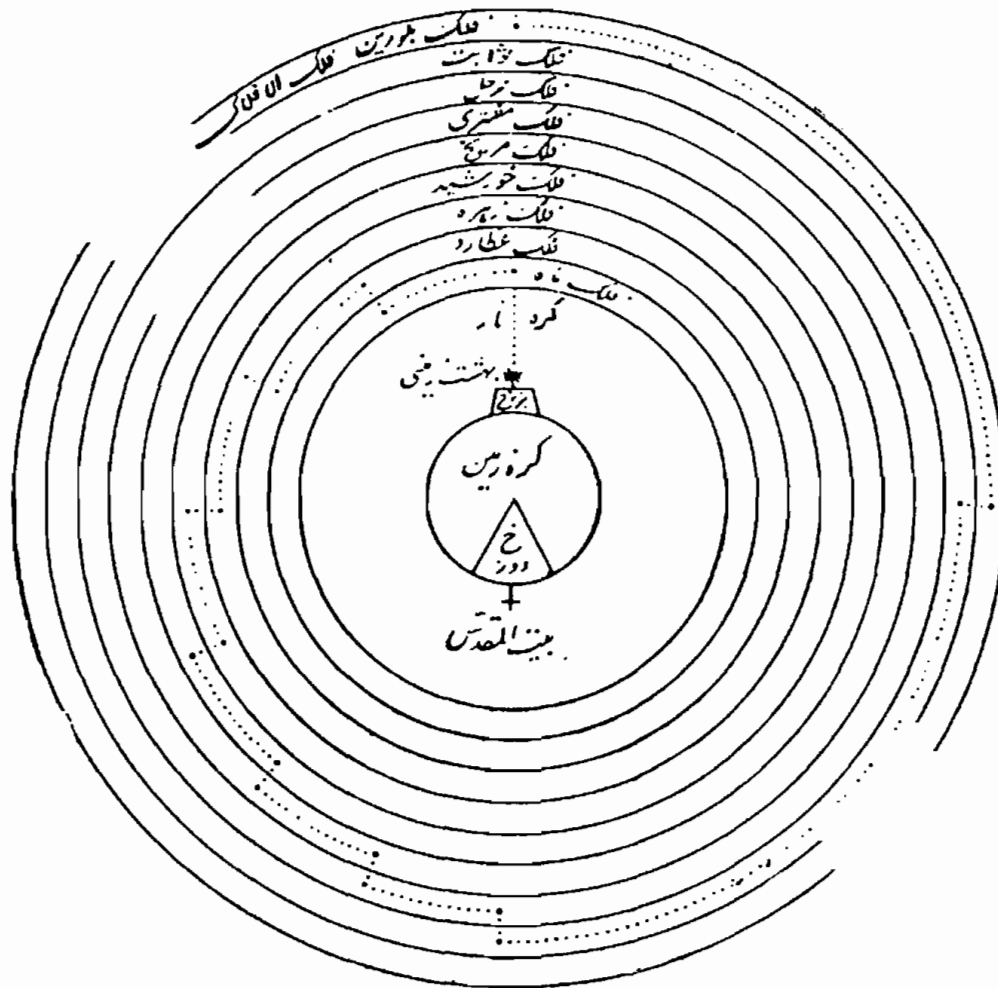
انگلیسی ، چاپخانه بروخیم - تهران .

- جحیم دانتی ، ترجمه عربی دوزخ دانتی ، از «امین ابوشعرالمجافی» ، چاپ بیت المقدس « مطابع الارض المقدسه » ، سال ۱۹۳۸ .
- هذاهب بزرگ ، تألیف Emmanuel Aegerter ، ترجمه «احمد تاج بخش» ، نشریه کتابخانه علمی ، تهران ، ۱۳۲۸ .
- دوره «اوستا»: گاتها، یسنا، یشتها، خرده اوستا ، از استاد پورداود ، چاپ هندوستان .
- مانی و آئین او ، دوخطابه آقای سیدحسن تقی زاده درباره مانی ، بااضافات ، گردآورده آقای احمد افشار شیرازی ؛ نشریه انجمن ایران شناسی و کتابخانه ابن سینا ، تهران سال ۱۳۳۵ .
- کیمیای سعادت ، امام محمدغزالی - نشریه کتابفروشی مرکزی چاپ تهران ، سال ۱۳۳۳ .
- منطق الطیر ، فریدالدین عطار ، نشریه کتابخانه تایید اصفهان ، سال ۱۳۳۴ .
- گلشن راز ، شیخ نجم الدین محمودبن عبدالکریم شبستری ، با حواشی آقای عماد اردبیلی - نشریه کتابخانه احمدی شیراز - سال ۱۳۳۳ .
- تاریخ تصوف در اسلام ، تألیف مرحوم دکتر قاسم غنی ، نشریه کتابخانه ابن سینا ، سال ۱۳۳۳ .
- سیرالعباد الی المعاد، حکیم سنائی غزنوی - بامقدمه آقای سعیدنفیسی - چاپ تهران ، سال ۱۳۱۶ .
- ارداویراف نامه ، ترجمه مرحوم رشید یاسمی - مجله مهر سال چهارم (شماره های ۱ تا ۵) .
- رسالة الغفران، ابوالعلاء المعری ، ترجمه آقای اکبر دانا سرشت ، چاپ تهران ، سال ۱۳۳۰ .
- پانزده گفتار ، بقلم آقای مجتبی مینوی ، نشریه دانشگاه تهران ، سال ۱۳۳۳ .
- دیوانهای : سنائی ، شمس تبریزی ، مثنوی ، نظامی ، حافظ ، جامی .

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

نقشه جغرافیائی، بهشت فرضی دانته

عرش الهی



بهشت دانته عبارت از مجموعه افلاکی که «عالم بیکران فلکی» را پدید آورده‌اند . برطبق هیئت قدیم ، که از زمان کلدانیان تاچهار قرن پیش قبول عامه داشت و در اصطلاح علمی به «هیئت بطلمیوسی» معروف است ، عالم آفرینش عبارتست از کره زمین که در جای خود ثابت است ، و افلاک هشتگانه «سیارات سبعة» و آسمان «ثوابت» که همگی بر گرداگرد آن در گردشند . در الهیات مسیحی ، «بهشت» یعنی جایگاه ابدی آمرزیدگان را «آسمان» دانسته‌اند ، ولی این «آسمان روحانی» جایی است در ماورای آسمان محسوس و مرئی . دانته این هردو فکر را با هم در آمیخته ، بدین ترتیب که منزلگاههای «موقتی» ارواح بهشتی را با افلاک هشتگانه محسوس یکی دانسته ، اما مقام ابدی و واقعی آنان را در آسمانی ماورای این افلاک یعنی در Empireo (عرش الهی) جای داده است .

دانته در همراهی «بئاتریس» راهنمای بهشتی خویش ، از این افلاک مینهد و پس از طی فلک ثوابت و فلک بلورین بعدی (فلک الافلاک) ، بعرش الهی یعنی آخرین سر منزل این راه و هدف اعلائی سفر آن جهانی خویش میرسد ، که ازحد زمان و مکان بیرون است . مسیر فرضی دانته در این «سیر فلکی» بصورت نقطه چین نموده شده است .

سرود اول

مقدمه بهشت

داته مرحله اصلی و نهائی سفر آن جهانی خویش را آغاز میکند . این بار دیگر مسیر وی دره یا کوهی نیست که با همه زرفا و بلندی خود در مقابل مسیر این مرحله سومین بسیار ناچیز و حقیر مینماید ، زیرا که این مرتبه مسافر بلند پرواز دیار خاک نشینان راه افلاک بیکران را پیش گرفته است که کره زمین خود در برابر آنها ندمای است که در حساب نمیآید . این بار وی در وی بدان فلکی دارد که از آنجا میتوان گفت : «خشت زیر سر و بر تارک هفت اخترهای» .

طرز سفر داته در این مرحله سومین ، بکلی با آن دو مرحله دیگر سفر او تفاوت دارد . در «دوزخ» و در «برزخ» وی در مسیری مشخص که عیناً وضع ظاهری درهها و کوههای روی زمین را داشت ، قدم بقدم پیش میرفت و از بستیهها و بلندبها و درهها و تپهها و کسوره راهها و یلکانهایی میگذشت که از سنگ و گل ساخته شده بود و بنا جو بیلرها و رودخانهها و درختها و گلها و نیز آتش و طوفان و سردی و گرمی زمینی یعنی بانجلیات عادی عناصر چهارگانه رو بر بود ، بدین جهت این فصول از سفرنامه او درست صورت یادداشتهای ساعت بساعت یا روز بروز مسافری را در دیاری ناشناس داشت که در آن داته عمدتاً سعی میکرد جزء جزء دوزخ و برزخ خود را از لحاظ وضع جغرافیائی و وضع ارضی و آب و هوای آن کاملاً مشخص کند و حتی شماره قدمهایی را که بر است یا چه بر میدارد تذکر دهد ، و با توضیحات دقیق ساعات و گاه دقیق منزلهای مختلف این سفر را با اطلاع خواننده برساند .

ولی سفر او در «بهشت» یعنی در افلاک نامتناهی بکلی صورتی دیگر دارد . در اینجا قید زمان بکلی کنار گذاشته میشود ، زیرا که داته از قلمرو زمان و مقیاس بیرون رفته و وارد «ابدیت» شده است . دیگر از روز و شب خبری نیست ، زیرا که در قلمرو نور محض ظلمتی وجود نمیتواند داشت . حتی داته خبر ندارد که با همان صورت زمینی خود بدین سفر آسمانی رفته یا تبدیل به «روحی مجرد» شده است ، زیرا عبور او از افلاک چنان صورت میگیرد که او را خبری از خویش نمیماند . و تازه خود در دو معنی بتد لژین سرود تذکر میدهد که آنچه راهم که دیده قدرت وصف ندارد :

کارا که خبر شد ، خبری باز نیامد ا

بهشت

تنها اشاره‌ای که در سراسر «بهشت» به «زمان» میشود، اشاره مبهمی است که در بند پانزدهم این سرود اول بهشت شده است: «... در آنجا بامدادان بود و درینجا شامگاهان .. و آن ... ره سراسر سپید بود، و این نیم بکسر سیاه».

در این سفر «بهشتی» دانه فقط از روی قرائن منزل‌های مختلف او را تشخیص میتوان داد، ولی او خود در باره آنها بخلاف منازل دوزخ و برزخ جز با ابهام فراوان توضیح نداده و درک مطلب را بفرست خواننده وا گذاشته است. بدین جهت جنبه معما و ابهام در این قسمت «بهشت» کم‌دی الهی بسیار زیادتر از دو قسمت دیگر این کتاب است.

در تمام طول سفر، دانه چشم بچشم بتائریس دوخته است. زیرا که حقیقتی که او در پی آن است و برای نیل بدان بدین سفر برخاسته در چشمان بتائریس (که ازین پس دیگر شیخ و روح محبوبه زمینی دانه نیست، بلکه مظهر مجرد حقیقت الهی است که از راه دل و ایمان متجلی میشود) جلوه گر است، و در حقیقت دانه با نگاه بدین دودیده بتائریس بجلوه حقیقت ازلی و سرمدی مینگرد، و تغییراتی که وی در فروغ دیدگان بتائریس مبیند مظهر پیشرفتی است که این مسافر سرگشته در راه درک این حقیقت کرده است. در این مدت بتائریس خود بخوشید خیره شده است که مظهر خداوند است، یعنی بتائریس بجلال خدائی مینگرد و دانه بدیدگان او که این جلال در آن منعکس است، زیرا که خود او را طاقت و توانائی آنکه از روبرو بدین جلال خیره کنند بنکرد نیست و تا وقتی که از کلیه آلودگیها دور نشده و مجرد مطلق نیافته باشد چنین کاری را نمیتواند کرد.

منزل‌های مختلف سفر دانه که یکجا نه طبقه جهنم و جای دیگر هفت طبقه برزخ بود، در اینجا تبدیل به هفت فلک عظیم سیارات سبعه شده است که وی باید از یکایک آنها بگذرد و بعد به «فلک الافلاک» که حتی خیال را جرئت ره یافتن بدان نیست رسد و در پایان راه بارگاه الهی یعنی «حقیقت مطلق» را از نزدیک ببیند.

بدیهی است هر يك ازین افلاك و هر يك ازین منازل در حقیقت مفهوم «سمبوليك» خاصی دارند، و در این سفر بزرگ معنوی که آدمی بدرون روح خویش میکند هر فلکی نشان مرحله‌ای از کمال و خویش‌شناسی و تصفیه معنوی است. بدین جهت مشخصات خاص هر يك ازین افلاك از مرحله خاصی در طریق کمال روحی حکایت میکنند، و درین باره درسرودهای مختلف توضیحات لازم داده خواهد شد.

در این سرود بتائریس دانه را که از بهشت زمینی همراه خود برداشته است، بی آنکه وی خود چگونگی آغاز این سفر را در باید از «کره نار» که

مقدمه سرود اول

حد فاصل میان کسره زمین و اولین فلک از افلاک آسمانی یعنی فلک ماه است میگذرانند و وارد فلک قمر میکنند . این « کوره نار » بعقیده قدما منطقه آتشی است که حلقه وار کوره ارض را در میان گرفته است ، و در آنجاست که برق و صاعقه میزاید و آتش پدید میآید، و از همین رو است که هر شعله آتشی در روی زمین . روی بجانب این زادگاه خود دارد که جاذبه آن این شعله را بسمت خویش میکشاند تا با آن درآمیزد . در وصف عبور ازین منطقه دانه میگوید : « چنین پنداشتم که مسافتی از آسمان در شعله های خورشید میگذاخت ، و این مسافت را وسعتی چنان بود که هرگز بارانی یا رودی دریاچه ای بدان پهناوری نزاده است . » دانه ازینکه با صعود او « قانون جاذبه » که هر جسمی را بسمت پائین میکشاند نقض شده است اظهار تعجب میکند ، ولی بتأثریس بوی توضیح میدهد که قانون کلی افلاک نقض نشده، منتها دانه ازین « جزء » ازین عالم بیرون آمده و پایه « کل » گذاشته است و اینبار جاذبه بزرگتری است که او را بسوی خود میکشاند، و اگر چنین نبود قانون افلاک نقض میشد .

توضیحات پیچیده بتأثریس در باره « نظم کلی جهان آفرینش » در عین حال که غامض است از فصول زیبای « کمدی الهی » است و این قبیل توضیحات معما آمیز ازین پس نیز بکرات تکرار خواهد شد .

سرود اول

جلال آن کس که گرداننده همه چیز است^۱ سرتاسر جهان آفرینش را بفرمان خویش دارد، ولی در اینجا^۲ بیشتر و در جاهای دیگر کمتر متجلی است.

بدان آسمانی رفتم که بیش از هر آسمان دگر از فروغ او بهره مند است، و چیزهایی را دیدم که آنکس که از آن بالا فرود آمده باشد نه میداند و نه میتواند باز گفت^۳.

زیرا که حس ادراک ما با نزدیکی بمایه اشتیاق خود^۴ چنان مجذوب میشود که حافظه ما را یارای همراهی با آن نمیماند.

باین همه، آنچه را که از قلمرو مقدس^۵ در گنجینه اندیشه جای توانسته‌ام داد، اکنون مایه این سرود خویش میکنم و بازش میگویم. ای «آپولوی»^۶ نیکنهاد، برای این سهم آخرین، مرا آن اندازه

۱- خداوند. اصل عبارت از «سن تماش دا کیناس» است. Deus est movens non motum

۲- اینجا: آسمان.

۳- اصل فکر از انجیل آمده (رساله دوم پولس رسول بقرنتیان، باب دوازدهم): «.. لابد است که فخر کنم هر چند شایسته من نیست، لیکن بر ژباها و مکاشفات خداوند می‌آیم. . . و سخنان ناگفتنی شنیدم که انسان را جائز نیست با آنها تکلم کند».

۴- اشاره بخداوند، که هر روحی مشتاق رسیدن بدو و محو خویش در اوست.
۵- بهشت.

۶- Apollo خدای شعر و موسیقی در میتولوژی یونان. - تا اینجا دانه برای سرودن «دوزخ» و «برزخ» فقط از پریان الهام بخش که ندبمه‌های خدای هنرند یاری خواسته بود، ولی در «بهشت» دست بدامن خود این خدا میزند.

سرود اول

از نبوغ خویش عطا کن که برای سپردن تاج افتخار محبوب خود^۱
بکسان از آنان طلب میکنی .

تا بدینجا یکی از دو قلۀ « پاراناسو » یم بس بود ؛ اما ازین پس
احتیاج به هر دو دارم تا مگر قدم در آن میدانی توانم نهاد که هنوز برای
در نور دیدن فرا روی من است^۲ .

بدرون سینه من در آی و آنچنانکه خود بهنگام پوست کنندن از
تن « ماریاسا » کردی ، الهام بخش من شو^۳ .

ای قدرت الهی ، اگر خویش را تابدان اندازه در اختیار من نهی که
تنها شبحی از آن قلمرو سعادت سرمدی را که یادش در ضمیرم منقش است
بدیگران توانم نمود^۴ ،

مرا بیای درخت محبوب خویش^۵ آمده خواهی دید تا در آنجا تاجی
از آن شاخ و برگ که هم تو ، وهم موضوع سخن ، شایسته آنم کرده آید

۱- اشاره بحلقۀ شاخ و برگ غار که برپیشانی شعرا و هنرمندان و سرداران بزرگ مینهادند.
۲- پاراناسو Parnaso در میتولوژی یونان کوهی بود که خدای هنر و پریشان خدمتگزار
او در آن خانه داشتند (رجوع شود بسرودهای ۲۲ ، ۲۸ و ۳۱ برزخ و تابلو رافائل در صفحه ۲۵
مقدمۀ دوزخ) . این کوه دوقله داشت که یکی موسوم به Helicon و مقر پریشان الهام بخش
(Muse) بود و دیگری Cirrha نام داشت و خود « آپولون » در آن میزیست . - دانه اشاره
میکند که تاکنون ویرا کافی بوده است که روی بجانب قلۀ پریشان آورد ، اما این بار باید بجانب
هر دوقله رو کند . از این دوقله پاراناس در ادبیات لاتین ، بنام Parnassus biceps
یاد میشود .

۳- بروایت میتولوژی یونان ، ماریاس Marsyas یکی از دیوان جنگل (satyr) بود
که قدرت سحرآمیزی در سی زدن داشت ، چنانکه یکروز لاف برابری باخدای موسیقی زد .
آپولون بخشم آمد و در حضور دادگاهی با او مسابقه داد و چون غالب آمد پوست ماریاس را زنده زنده
از تنش بیرون کشید .

۴- یعنی: بتوانم فقط شمه‌ای از آنچه را که دیدم برای مردمان روی زمین نقل کنم ...

۵- درختی که شاخ و برگ آن تاج افتخار هنرمندان میشد .

برسر نهم .

ای پدر ، بسی نادر است ، و شهوات بشری را که درین باره گنهارند
ازین بابت شرم باد^۱ ، که قیصری یا شاعری بخاطر پیروزی خود چنین
شاخ و برگ را تواند چید^۲ ،

و درخت «پنه‌ای» ، هر آنگاه که عطش کسی را فرو نشاند ، باید که
خدای پرسرور «دلفی» را غرق شادمانی کند^۳ .

اما همیشه شعله گران از اخگر خرد میزاید ، و شاید که پس از من ،
کسانی دگر با صدائی رساتر از صدای من زبان بتقاضا گشایند تا مگر از
«چیرا»^۴ پاسخی شنوند .

مشعل عالم از نقاط مختلف بر جهان خاك میتابد^۵ ؛ اما چون از آن
نقطه‌ای بتابش در آید که چهاردائرة را با سه‌صلیب بهم پیوسته دارد^۶

۱ - یعنی : شهوات پست بشری آدمی را بجانب لذات سطحی میبرند نه بسوی افتخار و جلال .

۲ - اشاره بدودسته کسانی که میبایست در صورت پیروزی این‌ناج افتخار را بر سر نهند .

۳ - درخت پنه‌ای (peneia) ، اشاره به درخت غار . اصل این تعبیر از اینجا آمده که بنا بر روایات میتولوژی یونان ، دافنیس Daphnis دختر خدای رودخانه Peneos (بایتالیائی «پنه‌او») معشوقه آپولون خدای هنر بود و بر اثر یک ماجرای عشق و هوس صورت این درخت در آمد . هر آنگاه که این درخت عطش کسی را فرو نشاند ، یعنی : وقتی که هنرمندی اثری بزرگ پدید آورد . - «خدای پرسرور دلفی la lieta delfica deità» : آپولون - دلف Delphes نام معبد معروف آپولون بود که از بزرگترین معابد یونان کهن محسوب میشد .

۴ - Cirra (یونانی Cyrhha) نام قلعه خاص آپولون در کوه پارناس . رجوع شود بشرح ۲ صفحه قبل .

۵ - خورشید ، که در فصول اربعه از نقاط مختلفی در افق سر بر می‌آورد .

۶ - در باره این معما تاکنون بحث و گفتگوی بسیار شده است . بطور کلی چهار دائرة عبارتند از : افق ، منطقه البروج ، استوا ، دائرة تلاقی دوما دار رأس السرطان و رأس الجدی ، که از برخورد آنها شش صلیب ، یعنی سه‌صلیب در هر طرف کره بوجود می‌آید . نقطه اتصال این چهار بقیه در صفحه بعد

سرود اول

مسیری نکوتر و اختری نکوتر مییابد^۱ ، و موم زمین را بشیوه خاص خود بهتر نرم میکند و بر آن مهری بدیعتر میزند^۲ .
و این نقطه ، تقریباً در آنجا بامدادان را پدید آورده بود و در اینجا شامگاهان را^۳ ، و این نیمکره سراسر سپید بود و آن نیم یکسر سیاه ، که «بئاتریچه» را دیدم که بجانب چپ برگشته بود و بخورشید مینگریست^۴ ، بدان سان که هرگز عقابی چنین بر آن ننگریسته است^۵ .
و همچنانکه از شعاعی نخستین شعاعی دومین بر میتابد و همچون مسافری که سر بازگشتش باشد بجانب بالا بر میگردد^۶ ،
این نگاه او نیز از راه دیده من سر بدرونم برد و مرا بدنبال خویش خواند ، و لاجرم بادقتی بیش از آن حد که ما را عادت است ، نظر بخورشید دوختم .
در آن بالا ، حواس ما را دامنه اختیاری بسیار فزونتر ازین جاست ،
و این از برکت آن مکانی است که میبایست اقامتگاه نوع بشر باشد^۷ .

قبه از صفحه قبل

دائره و سه صلیب ، آغاز بهار یعنی نوروز است که در آن خورشید مسیر خود را در برج حمل آغاز میکند و اشاره این بند بهمین نکته است - از لحاظ تمثیلی چهاردائره مظهر حسنات اربعه اصلی و سه صلیب نشان ثلاثه علم الهی هستند (رجوع شود بچهار سرود آخر برزخ) .

۱ - اشاره بدانکه خورشید درین هنگام در خط استوا سر بر میزند و در مجموعه ستاره های برج حمل قرار دارد .

۲ - یعنی ، زمین را با نقش و نگارهای زیباتری میآراید .

۳ - «آنجا» : بهشت زمینی . «اینجا» : روی زمین .

۴ - در نیمکره مقابل نیمکره ما ، در صورتیکه بافق مشرق بنگرند خورشید در جانب چپ قرار دارد و نه در سمت راست ، بدین جهت است که بئاتریچه بطرف چپ مینگردد .

۵ - اشاره بدانکه عقاب همواره بخورشید خیره میشود ، و این نکته در ادبیات ما نیز بکرات آمده است .

۶ - یعنی : مثل شعاعی که بجسمی صیقلی میتابد و منعکس میشود ، و حال مسافری را پیدا میکند که بمقصد رسیده و دوباره راه بازگشت را در پیش گرفته باشد ...

۷ - اشاره به بهشت زمینی .

فروغ آنرا مدتی دراز تاب دیدار نیاوردم ، اما همان اندازه نگرستم
بس بود تا پیرامون آنرا چون آهنی مذاب که از کوره برآمده باشد ،
فروزان بینم .

و در همان دم ، چنین پنداشتم که روزی دگر برروز افزوده شده ^۱ ،
و تو گوئی آنکس که چنین تواند کرد ، آسمان را بخورشیدی دومین
آراسته است .

بئاتریچه نظر بر افلاك جاودانی داشت ، اما من دیدگان خویش را
از آن بالا بر گرفته و بدو دوخته بودم ^۲ .

چون غرق تأمل بودم ، در ضمیر خویش چنان شدم که « کلائو کو »
شد ، در آنوقت که خوردن علفی او را در دل دریا مصاحب دیگر خدایان
کرد ^۳ .

اعجاز « برتر از آدمی شدن » ^۴ را با کلمات ^۵ وصف نمیتوان کرد .
لاجرم همین نمونه کسانی را که برکت الهی چنین آزمایشی را برایشان مقدر
دارد ، بس باشد .

۱ - یعنی: گوئی فروزندگی روز دوچندان شده بود .

۲ - از لحاظ سمبولیک ، اشاره بدان است که کسی بی آشنائی قبلی با علم الهی (که
در اینجا بئاتریچه مظهر آن است) با حقیقت مطلق که خورشید (خدا) نشان آنست آشنا نمیتواند شد .

۳ - کلائو کو Glauco (یونانی Glaucus) ماهیگیری بود که بروایت افسانه‌های
یونانی گیاه خاصی را خورد و تبدیل بیکی از خدایان دریا شد ، « اوویدیوس » شرح این ماجرا را
بتفصیل در فصل سیزدهم « استحالات » خود آورده است . منظور اینست که داته نیز با تأمل
در چهره بئاتریس (مظهر علم الهی) احساس کرده که از قالب آدمی برون آمده و روحی آسمانی
شده است .

۴ - Trasmunar(e) ؛ این فعل با احتمال قوی ساخته خود داته است و معنی « از
آدمی گذشتن و به ملایک رسیدن » را میدهد .

۵ - این کلمه در متن بصورت لاتینی آن per verba آمده است .

سرود اول

تنها تو ای عشق که سرور آسمانی ، تو که مرا با فروغ خویش بالا
بردی ، میدانی که آیا من در آن دم تنها آن قسمت از وجود خودم بودم
بانه، که تو اش در آخر کار آفریدی .

چون چرخ افلاك که تو جاودانه در اشتیاق وصل خویش در گردش
داری ، از راه آن هماهنگی که تو اش نصیب کرده ای و با آن نظم و ترتیبی
که تو برایش خواسته ای، مرا بسوی خویش خواند ،
چنین پنداشتم که مسافتی از آسمان در شعله های خورشید میگذراخت ،
و این مسافت را وسعتی چنان بود که هرگز از بارانی یارودی ، دریاچه ای
بدان پهناوری زاده نشده است .

تازگی صدا و درخشندگی نور ، چنان آتش شوق و کنجکاوی را
در من بر افروخت که هرگز شوقی چنین سوزان در دل نبوده است .
لاجرم ، او که باروح من چنان آشنا بود که خودم، برای فرو نشاندن
پربشانی من پیش از آنکه پرسشی کنم دهان بگشود ،
و چنین آغاز سخن کرد : « تو خود خویش را با اندیشه خطا گمراه
میکنی، و لاجرم آنچه را که در صورت وارستن ازین چنین اندیشه توانی
دید ، نمیبینی .

۱ - «عشق» : خداوند - «آن قسمت از وجود من که در آخر آفریدی» اشاره بروح، که
بعد از پیدایش جسم در آن جای میگیرد (رجوع شود بسرود ۲۵ برزخ) - اصل فکر از انجیل
آمده (رساله دوم پولس رسول به فرتیان ، باب دوازدهم) : « ... شخصی را در مسیح میشناسم
که تا آسمان سیم ربنده شد - و چنین شخصی را میشناسم ، خواه در جسم و خواه جدا از جسم
نمیدانم ، خدا میداند، که بفردوس ربنده شد . »

۲ - داته در باب دوم «ضیافت» مینویسد : « شوق رسیدن بخداوند و در آمیختن با اوست
که افلاك را بگردش میآورد . اساس این فکر از افلاطون است که میگوید : «عالم امکان را
بك شوق محرکه واحد بحرکت میآورد . »

تو اینک بخلاف آنچه می‌پنداری دیگر در زمین نیستی، وصاعقه‌ای را در
گریز از زادگاه اصلی خود^۱ شتابی کمتر از آن است که تو اکنون در
راه بالا روی داری . «

این سخنان کوتاه و سرور انگیز ، بهمان اندازه که از بند تردیدی
اولین آزادم کردند بدام تردیدی دومینم افکندند ؛

گفتم: « از بهتی بزرگ رستم و خرسندم^۲ ؛ اما اکنون ازین در شکتم
که چسان از خلال این اجسام سبک^۳ می‌کنم . «

آهی از دلسوزی بر کشید و با شفقت مادری که به پسر تب‌دار و هذیانگوی
خوش نگرد ، در من نگر است ،

و چنین آغاز کرد : « هر آنچه هست ، بهمان صورتی که وجود دارد
بارشته^۴ نظم پیوسته است ، و همین نظم کلی اشیاء است که جهان را بشکل
آفریدگار در می‌آورد^۵ .

آفریدگان اعلی^۶ ، درین نظم آن قدرت لایزالی را عیان می‌بینند
که هدف غائی این قانونی که هم اکنون از آن سخن گفتم نیل بدان است ؛
جمله مخلوقات ، بر طبق شرایط مختلف وجودی خویش ، تابع

۱ - اشاره به «فلك نار» یا کره آتش ، یعنی حلقه آتشی که بعقیده علمای هیئت
قدیم در میان زمین و فلك قمر فاصله است و هر شعله آتشی از آن جهت روی بیلا میکند که میخواهد
بار دیگر بدین زادگاه خویش رسد . باید توجه داشت که اکنون دانه مشغول طی این فلك است
نا بلك ماه برسد .

۲ - خرسندم : requievi ؛ این لغت بهمین صورت لاتینی در متن آمده است .

۳ - اشاره بهوا که از ذرات سبک ساخته شده است ، ودانه تعجب میکند که علیرغم
قانون جاذبه و ثقل ، بجای اینکه در میان این هوا رویائین رود رو بیلا میرود .

۴ - اشاره بگفته «سن تماش دا کینوس» : « لازم است که سراسر جهان باذات خداوندی
هماهنگ و هم شکل باشد » .

۵ - اشاره بفرشتگان و آدمیان .

سرود اول

همین نظمی هستند که میگویم، و همه کم و بیش روی بجانب اصل و منبع
خویش دارند؛

ولاجرم جملگی در دریای بزرگ هستی بجانب بندرهای مختلف
رهسپارند و رهنمای هر يك از آنان آن غریزه‌ای است که برای این چنین
رهنوردی بدو اعطا شده است .

همین غریزه است که آتش را بجانب ماه میبرد، و همین غریزه است
که دل‌های خاک‌نشینان را بتپش میافکند، و هم این غریزه است که زمین را
درهم میفشارد و آنرا بصورتی یکدست درمی‌آورد^۱ .

تنها موجودات بی‌شعور نیستند که آماج تیرهای این کمان میشوند،
بلکه آنان نیز که توانائی ادراك و عشق دارند^۲ چنینند .

مشیت الهی که برین نظم نظارت دارد، با فروغ خود آن آسمانی را
که در درونش شتابنده‌ترین افلاك در گردش است جاودانه بیحرکت نگاه
داشته است^۳ ،

و اکنون نیروی پرتاب کننده آن کمانی که همیشه تیرهای خویش
را بسوی مقصدی میمون میفرستد مارا بجانب این فلك، که پندارم هدف
غائی مایش خواسته‌اند، روانه دارد^۴ ،

۱ - یعنی : اجزاء زمین را بر اثر قوه ثقل بهم متصل میکند و در کنار هم نگاه میدارد.

۲ - آدمیان .

۳ - اشاره به Empireo، فلك اعلى یا عرش الهی، که بالاترین افلاك و همیشه ثابت
است و در درون آن فلك ثوابت و افلاك نه‌گانه و زمین جای دارند . - « شتابنده‌ترین افلاك » : فلك
بلورین که در ماورای آخرین فلك سیارات قرار دارد و بنابراین برای هم آهنگی با گردش افلاك،
تندتر از کلیه افلاك دگر میچرخد .

۴ - یعنی : ما روی بجانب این فلك ثابت آخرین داریم که مقصد غائی ماست و در راه
وصول بدان باید از افلاك نه‌گانه بگذریم .

هرچند که غالباً مصنوع يك هنرمند بدان صورت که او خود خواسته است از کار درنمیآید، زیرا که ماده را در برابر اندیشه گوشی ناشنوا است^۱، و بهمین دلیل آدمی را نیز قدرت آن است که با آنکه در چنین جهتی راهش کرده‌اند، گاه ازین راه منحرف شود، و اگر تمایل ابتدائی او با جاذبه لذات دروغین بجانب زمینش برد، همچو آن آتش که از دل ابرها فرو میافتد راه پائین درپیش گیرد^۲.
لاجرم، اگر استدلال مرا صحیح دانی، نباید بیش از دیدار سر ازیر شدن جویباری از کوهساری بلند بدرون دره‌ای، از توجه بدین بالا روی خویش بشگفت آئی.

و وقتی واقعاً جای شگفتی تواند بود که تو، که اکنون از هر قید و بندی رسته‌ای، همچون آتشی شعله‌ور که در روی زمین آرام گیرد همچنان در عالم خاک بر جای مانده باشی^۳.
این بگفت و دیده بجانب آسمان گرداند.

۱ - یعنی : غالباً نارسائی ماده باعث میشود که محصول کار يك هنرمند بدان کمال که او خود میخواسته از کار درنیاید.

۲ - اشاره به فلسفه جبر و اختیار که قبلاً در برزخ شرح آن بتفصیل داده شده است.

۳ - اشاره بگفته سن تماس دا کینوس : « آتش تا وقتی که در مکان خود باشد آرام است، اما چون از آن برون آورده شود روی بجانب بالا میکند ».

سرود دوم

فلك اول : فلك ماه

ارواحی که در ایفای نفور خود کوتاهی کرده اند

داته همراه بتاتریس از «کره نار» میگذرد و با بولین فلك آسمان یعنی « فلك ماه » میگذارد، و در آنجا قرص ماه آنرا در میان میگیرد .

تقریباً تمام این سرود صرف توضیح علمی و استدلالی بتاتریس در باره ماه و لکه‌های تاریک و روشن آن میشود . داته بنا بقرضیه علمی رایج دوره خود که اساس آن نظریات «ابن‌الرشد» فیلسوف و حکیم بزرگ عرب بود ، این لکه‌ها را علامت کمی و زیادی غلظت و وزن مخصوص اجسام در کره ماه میدانند و معتقد است که در قسمتی از این کره که رقیق‌تر است نور خورشید آسانتر میتابد و انعکاسی کم‌تر دارد، و در قسمت ثقیل‌تر آن نور خورشید زیاده‌تر منعکس میشود و در نتیجه این اختلاف تاریکی و روشنی را پدید میآورد ، ولی بتاتریس بدو توضیح میدهد که این نظر صحیح نیست و این تاریکی و روشنی از ناحیه افلاکی که بالاتر رده آمده است .

این نوع مباحثه و استدلال که در قرون وسطی رواج بسیار داشت ، بنظر يك خواننده امروزی نامأنوس و غیرعادی میآید ، ولی برای خواننده «کمدی الهی» دلیل بارزی بر عطش «دانش طلبی» داته است که در هر مسئله علمی بسراغ حل و درك عمیقانه علل و عوامل آن میرود . خود داته قبلاً در کتاب «ضیافت» (Convivio) نظری مؤید نظریه علمی «ابن‌الرشد» (که در آن زمان ترجمه معروفی از حکمت او بزبان لاتینی بنام De Substantia orbis در دانشگاه‌های بزرگ اروپا تدریس میشد) ابراز داشته بود ، ولی درین سرود «بهشت» که مؤخر بر کتاب «ضیافت» اوست ، داته نشان میدهد که عقیده اش درین باره عوض شده و فرضیه جدید بنظرش منطقی‌تر و معقول‌تر آمده است .

از نظر «سمبولیک» این فلك ماه برای داته مفهوم علم صرف و نحو (grammatica) را در میان سه رشته اصلی علوم بشری که سایر علوم از آنها مشتق شده‌اند دارد . خودش در قسمت دوم «ضیافت» مینویسد : « میگویم که آسمان ماه را میتوان شبیه علم صرف و نحو دانست ، زیرا کره ماه تنها کره‌ایست که یکدست نیست و تاریکی و روشنی دارد و اشعه خورشید در آن میشکند ، و نیز تنها کره‌ایست که تغییر شکل میدهد و خورشید گاه بيك طرف و گاه بطرف دیگر آن

بهشت

میتابد، و ازین دو لحاظ مانند علم گرامر است که از یکطرف اشعه منطق و استدلال هیچیک از کلمات آنرا طوری روشن نمیتواند کرد که در مفهوم آن ابهام و تردیدی نماند، و از طرف دیگر تابش نور منطق بدین کلمات، گاه از یکسو و گاه از سوی دیگر، صورتها و ترکیبهای خاصی بدانها میبخشد که در حالات مختلف از آنها مفهومهای مختلفی نتیجه میشود .

سرود دوم

شما که در اشتیاق شنیدن، سوار بر زورقی کوچک بدنبال کشتی من
که آواز خوانان براه خود می‌رود روانه شده‌اید،
هم اکنون بیدار سرزمینهای خویش باز گردید و دست ازین
دریا نوردی بدارید، مبادا که درین راه مرا گم کنید و سرگردان مانید؛
هرگز کسی درین دریا که من بزیر پای آورده‌ام زه نوردید،^۱ زیرا
این دریائی است که در آن «مینروا» با دم خویش بیستم میراند، و «آپولو»
رهبیریم میکند، و پریان نه گانه خرسان را نشانم میدهند.^۲
اما شما کسان دگر که معدودی بیش نیستید،^۳ و خیلی زود روی
بجانب آن مائدهٔ ملائک^۴ برده‌اید که درینجا از آن می‌خورند و هرگز
سیر نمیشوند،

۱- مراد ازین دو بند اینست که اگر درك مفاهیم دو قسمت «دوزخ» و «برزخ» آسان بود، درك مفاهیم «بهشت» که فلسفی‌تر است و از حقائق عالیه‌تر سخن میگوید چندان آسان نیست، و کسیکه قدرت چنین ادراکی را در خویش نمیبیند بهتر است که از هم اکنون دست از اینکاز بدارد و کتاب را برهم گذارد.

۲- یعنی: هیچکس تاکنون زبان بوصف آنچه خواهم گفت نگشوده‌است.

۳- مینروا، Minerva (بیونانی Athena) : ربه‌النوع خرد در میتولوژی یونان و روم. آپولو Apollo (بیونانی Phoebus) : خدای هنر. «پریان نه گانه» (Muse): پریان الهام بخش شعرا و هنرمندان. «خرسان» Orse : اشاره به مجموعهٔ ستارگان «دبا کبر» و «دبا صغر» (خرس بزرگ و خرس کوچک) که ستارهٔ قطبی شمال آخرین ستارهٔ مجموعهٔ اخیر است. «خرسان» را نشانم میدهند، یعنی مرا رو بشمال (در جهت صحیح) راهنمایی میکنند.

۴- اشاره به خواص.

۵- al pan degli angeli (بنان فرشتگان): علم و اطلاع - این تعبیری است که داتنه خود در آغاز کتاب «ضیافت» وضع کرده است.

کشتی خویش را در این دریا براه افکنید و پیش از آنکه آب در پشت سر من بآرامش نخستین باز گشته باشد، در شیار کشتی من بدنالم آئید. بیگمان آن دلیرانی که از «کلکو» گذشتند، بیدار «جازون» که کشاورزی پیشه کرده بود آن اندازه اسیر شگفتی نشدند که شما درین راه خواهید شد^۱.

عطش فطری و جاودانی شناسائی آن دیاری که همانند ذات الهی ساخته شده^۲، مارا تقریباً با همان سرعتی که آسمان را در گردش میبینید^۳ پیش میبرد.

«بئاتریچه» بیالامینگریست، و من بدو، و در زمانی معادل آنکه شاید جای دادن تیری را در کمانی و کشیدن و پرتاب کردنش را ضرور باشد خویش را بمکانی رسیده دیدم که در آن چیزی معجز آسا نظر مرا بخود خواند؛ لاجرم آنکس که تمنای من از دیده اش پنهان نمیتوانست ماند، با صفائی که با زیبائیش برابر بود بسوی من چرخید و گفت: «روی اندیشه را بسوی خداوند کن و حق شناسانه سپاسش گوی، زیرا که وی در این دم مارا با اختر نخستین^۴ در آمیخته است.»

چنین نمود که ابری فروزان و پهناور و درهم فشرده و شفاف، بسان

۱- اشاره به ارگوناتوتها Argonautic که بنا بر روایت میتولوژی یونان در طلب قوچهای زرین به کلکیدس (بایتالیائی Colco) رفتند و در آنجا سردسته ایشان جازونه Giasone (در اصل Jason) برای اغفال پادشاه این سرزمین که صاحب قوچهای زرین پشم بود خود را کشاورز خواند (دوزخ، صفحه ۳۱۹، شرح ۲)... کلمه «دلاوران» در اینجا ترجمه gloriosi است.

۲- اشاره به فلك آخرین، که عرش الهی در آنست :

۳- ماه... درین هنگام بئاتریچه ودانه بفلک قمر رسیده اند.

سرود دوم

الماسی که آفتاب بر آن تابد ، مارا در میان گرفته است .
مروارید جاودان^۱ در دل خویشمان پذیرفت ، و این همچو آن بود که
قطره آبی بی آنکه شکافته شود شعاعی تابان را در خود پذیرد .
اگر که من در آن دم جسمی بودم ، و با آنکه درین جهان معقول نمینماید
که سطحی سطح دگر را بخویش پذیرد^۲ ، با این جسم دیگر چنان در آن میختم
که تنها در صورت نفوذ دو جسم در یکدیگر باید چنین شود ،
در آن صورت میبایست بیشتر از پیش مشتاق دیدار آن جوهری شویم
که در آن طبیعت مارا با ذات خدای در آن میخته و پیوسته میتوان دید^۳ .
در آنجا آن حقیقتی که ما از راه ایمان ، و بی آنکه اثباتش ضرور باشد ،
بر آن وقوف داریم ، مستقیماً بچشم ما خواهد رسید^۴ و بصورت بدیهیاتی
که مورد اعتقاد آدمیان است تجلی خواهد کرد^۵ .
در پاسخش گفتم : « ای بانو^۶ ، با منتهای اخلاصی که میتوانم ، بدر گاه
آنکس که از جهان خاکی بیرونم کشید شکر میگذارم .

۱ - eterna margarita : ماه .

۲ - اشاره بدانکه بتاریخچه وداته وارد ماه شده اند ، بی آنکه سطح ماه برای راه دادن آنها گشوده شده باشد .

۳ - اشاره به مسیح ، که در وجود او ترکیب بشری با جوهر خداوندی در آمیخته است .

۴ - یعنی : این جنبه الوهیت مسیح که در روی زمین بی آنکه دلیلی بر آن بخواهیم مورد قبول ماست ، در آسمان عملاً ثابت خواهد شد .

۵ - نقل از انجیل (رساله اول پولس رسول به قرتیان ، باب سیزدهم) : « ... زیرا که الحال هر آینه بطور معما می بینم ، لکن آنوقت روبرو ؛ الآن جزئی معرفتی دارم ، لکن آنوقت خواهم شناخت » . و (رساله دوم پولس رسول به قرتیان ، باب پنجم) : « ... مادامیکه در بدن متوطنیم از خداوند غریب میباشیم ، زیرا که با ایمان رفتار میکنیم نه ببدیدار » .

۶ - بانو : Madonna ؛ این لقب که خیلی احترام آمیز است و همیشه در مورد مریم بکار میرود ، ازین پس غالباً به بتاریخچه داده میشود .

اما مرا بگوئید که ماهیت لکه‌های تاریک این جسم که در آن پائین، در روی زمین، مردمان از آنها افسانه‌ها درباره‌ی قایل ساخته‌اند چیست^۱؟
تبسمی ملایم کرد، و گفت: از این پس عجب مدار اگر پندار آدمیان درباره‌ی آن چیزها که با مفتاح حواس بشری گشودنی نیستند^۲ براه خطا رود،

زیرا تو خود می‌بینی که نیروی منطق ما را، حتی در آنوقت که از حواسمان پیروی میکند، جز بالهائی کوتاه برای پرواز نیست.
امانخت بمن بگوی که خود در این باره چه عقیده داری؟ و من گفتم: «پندارم که آنچه در بالا چنین گوناگون مینماید، ترکیب اجسام سبک و اجسام سنگین است»^۳.

واو گفت: «هم اکنون آشکارا خواهی دید که پندارتوتا بچه حد ناصواب است، بشرط آنکه خوب بدان دلائلی که علیه آن اقامه خواهم کرد، توجه کنی»^۴.
فلك هشتمین^۵، اختران بسیار را در نظر شما جلوه گرمیکند، که

۱ - اشاره به لکه‌های تاریک ماه که در افسانه‌های قدیمی آنها را پشته‌های خاری میدانستند که قایل، پسر برادر کش آدم پیغمبر، بردوش دارد (دوزخ، صفحه ۳۳۷ شرح ۳).

۲ - یعنی: آن معماهای آفرینش که از راه حواس و منطق بحل آنها موفق نمیتوان شد.

۳ - یعنی: اجسامی که وزن مخصوص کم و اجسام دیگری که وزن مخصوص زیاد دارند، بعبارت دیگر آنها که مایع یا بخار یا اجسام سیار سبک وزند، و آنهای دیگر که صورت جامد و سنگین دارند.

۴ - بحثی که بئاترس در اینجا شروع میکند، چهارده بند یعنی تقریباً تا نلک آخر سرود را شامل میشود؛ این مقدمه بحثهای استدلالی و فلسفی متعدد و مفصل «بهشت» است که تا آخر کمدی الهی ادامه مییابد.

۵ - آسمان ثوابت (رجوع شود بسرود بیست و سوم).

چنانکه آسان در میتوان یافت جمله آنها را از نظر کیفیت و از نظر کمیت نور،
صوری مختلف است .

اگر این امر را علت سبکی و سنگینی آنها بود ، میبایست جمله
این اختران را ماهیتی همانند باشد ، زیرا که از این بابت برخی بیشتر
سهم میبردند ، و برخی کمتر ، و برخی نیز درست باندازه آن دگران .
اما ، از اصول مختلف صوری خصائصی مختلف ناشی میشوند ، و
اگر عقیده تودرست بود در آن صورت میبایست جمله این خصائص ، منهای
یکی از آنها ، از میان بروند^۱ .

ازین که بگذریم ، اگر سبکی دلیلی باشد که تو برای پیدایش این
لکه ها میجوئی ، در این صورت باید که این سیاره یا از سوئی تاسوی دیگر
یکسره محروم از ماده باشد ،

و یا همچو چربی و خشکی که در جسمی پر آکنده است ؛ جابجا
صفحات کتاب خود را تغییر دهد^۲ .

در صورت صحت این نظر ، میبایست مورد نخستین در هنگام کسوف
باثبات رسد ، یعنی نور همچنانکه از خلال تمام اجسام بخاری شکل میگذرد
ازورای آن بگذرد^۳

۱ - یعنی : اگر تنها قانون ثوابت و سیارات ، قانون کمی و زیادی وزن بود ، کلیه قوانین
اصلی آفرینش منهای این يك قانون ثقل از میان میرفت ، و چنین چیزی ممکن نیست ، زیرا که
خصائص مختلف از اصول مختلف ناشی میشوند و نه از يك اصل واحد .

۲ - یعنی : یا باید لکه های ماه نوارهایی از اجسام سبك باشند که در خلال جسم سنگینی
که ماه از آن ساخته شده سراسر ماه را فرا گرفته باشند یا اینکه تنها تا عمق محدودی را
شامل باشند .

۳ - این توجه خاص بدینکه کسوف نتیجه آن حائل شدن کره ماه میان زمین و خورشید
است ، برای دوران قرون وسطی خیلی جالب بنظر میآید .

درحالیکه این چنین نمیشود : بنا براین فقط آن احتمال دیگر باقی میماند، و اگر بطلان آنرا نیز ثابت توانم کرد خطای نظریه تو خود بخود باثبات خواهد رسید .

اگر فضای رقیق از سوئی تاسوی دیگر مستقر نباشد ، خود بخود نتیجه میشود که برای آن، حدی است که در ماورای آن آنچه مقابل این سبکی است راه عبور بشعاع نور نمیدهد ؛

و در این حد، شعاع خورشید همچون انعکاس رنگها در روی شیشه‌ای که پشت آنرا سرب اندوده باشند ، منعکس میشود^۱ .

البته میتوانی گفت که از آنرو شعاع در آنجا از قسمتهای دیگر تاریکتر مینماید که در عمقی بیشتر منعکس میشود .

اما اگر خود دست بازمایش زنی ، از قید اینچنین استدلال رهائی خواهی جست ، زیرا که تجربه آن منبعی است که جویباران جمله هنرهای شما از آن سرچشمه میگیرند^۲ .

سه آئینه بر گیر، و دوتا از آنها را در فاصله ای مساوی از خویش بگذار، و سومی را در فاصله ای دورتر از آن دو، بصورتی که آنرا درست در میان آن دوتای اولین بینی. پس روی بجانب آنها کن، و چنان کن که از پشت سر

۱ - یعنی : اگر این سبکی تنها در قسمتهائی از ماه و تا عمق معینی برقرار باشد ، در آنصورت اشعه خورشید که ازین منطقه حاکی ماوراء میگردد در رسیدن به قسمت ثقیل و حاجب ماوراء ، باید همچنانکه با آئینه‌ای برخورد ، منعکس شود . - « شیشه‌ای که در پشت خود طبقه سرب پنهان دارد » : آئینه .

۲ - یعنی : ممکن است تصور کرد که تاریکی شعاع از آن میآید که بجای اینکه این شعاع در سطح ماه منعکس شود در فاصله‌ای عمقی انعکاس مینماید ، اما تجربه علمی نشان میدهد که دوری و تردیکی محل انعکاس در شدت آن تأثیری ندارد . طی چندین بند بعد این موضوع بتفصیل توضیح داده شده است .

تونوری بر این سه آئینه تابد و انعکاس این نور از این هر سه آئینه بسوی
توباز گردد.

در این صورت آن نور را که دورتر از آن دوتای دیگر منعکس شده ،
خواهی دید که بزرگی آن دور را ندارد ، ولی نوری که دورترین همه است
درخششی همپایه آنها دارد .

و همچنانکه با تابش شعاع گرم ، ماده برف هم رنگ و هم برودتی را
که در آغاز کار داشت از دست میدهد^۱ ،

تو نیز که اکنون بحقیقت پی برده ای از این پس چنین خواهی
بود^۲ ، و اکنون میخواهم که درون ترا با فروغی چنان شدید روشن کنم
که فی نفسه بدرخشش در آید .

در آسمان صلح الهی^۳ جسمی در گردش است که هستی جمله آنچه
درون آن است ، بدان وابستگی دارد^۴ .

آسمانی که در زیر آنست و این همه اختران را در خویش دارد ، این
مایه هستی را در جوهرهای مختلفی که هم جدا از آتند و هم اجزائی از آن،
توزیع میکند^۵ ؛

۱ - اشاره بدانکه برف بر اثر تابش خورشید ذوب میشود و شفافیت و برودت خود را از دست میدهد . بعضی از مفسرین این جمله را ذوب برفها نمودار شدن زمینی که در زیر آن پنهان است معنی کرده اند .

۲ - یعنی : تابش خورشید منطق من استحکام فرضیه خطای ترا از میان برده است .

۳ - اشاره به Empireo ، عرش اعلی .

۴ - اشاره به Primo Mobile که گردش جمله افلاک درون آن صورت میگیرد و زندگی آدمیان و موجودات بدان وابسته است .

۵ - آسمان بعد از فلک هشتمین ، یا فلک نوابت ، که این جوهری را که از فلک علیا گرفته میان جوهرهای مختلف ، یعنی ستارگان توزیع میکند .

افلاك دگر، بر حسب طبایع مختلف خویش، خصائص مشخصی را که درخود نهفته دارند، و نیز بذره‌های خاص خویش را، در راه غایت مقصود خود بکار می‌اندازند^۱.

و چنانکه از این پس خواهی دید این عوامل اصلی جهان هستی بدین ترتیب از درجه‌ای بدرجه‌ای می‌روند، و هر يك از آنها آن مایه را که از درجه بالاتر گرفته بدرجه پائین ترمیدهد^۲.

اکنون نیک توجه کن که چنان من با استدلال خویش بجانب آن خیری می‌روم که تو در طلب آنی^۳، بدانسان که بعد از آن تو خود از گذار توانی گذشت^۴.

همچنانکه آهنگری باید تا پتك برسندان زند، نفوذ افلاك مقدس را نیز وجود گردانندگان مسعود^۵ ضرور است، و آسمانی که همه اختران زیبایی بخش آند^۶، تصویر آن جوهری را که مایه گردش آن است می‌گیرد و از آن مهری می‌سازد^۷، و همچنانکه روح در قالب خاکی شما^۸ در میان اعضای مختلف تن

۱ - یعنی: هر يك از افلاك دیگر، قسمتی از این جوهر را که با آنان متناسب است می‌گیرند و آنرا در راه انجام مأموریت خویش و نیز بمنظور توسعه آن خصائصی که خاص ایشان است (بذرها) بکار می‌برند.

۲ - عوامل اصلی: افلاك - منظور اینست که هر فلك جوهر وجودی را از فلك بالاتر کسب میکند و بفلك پائین تر انتقال میدهد.

۳ - اشاره بخداوند.

۴ - یعنی: وقتی که دیدگان بصیرت را کشودم، خود بی احتیاج بمن پیش میتوانی رفت.

۵ - *beati motor(i)*: اشاره به فرشتگان (دوزخ صفحه ۱۷۹، شرح ۱).

۶ - فلك ثوابت.

۷ - یعنی: نقش خداوند را می‌گیرد و آنرا بصورت مهری بر جمله افلاك میزند.

۸ - دراصل: *a vostra polve*: در کردوغبار شما. اصل فکر از تورات است.

(تورات، سفر پیدایش، باب سوم): «... زیرا که تو خاك هستی و بـخاك خواهی برگشت».

سرود دوم

که هر يك وظيفه‌ای برعهده دارند تقسیم میشود ،
به‌مينسان حکمت ازلی کمال خویش^۱ را میان اختران توزیع
میکند ، ولی درهمه حال وحدت خود را درحرکت محفوظ میدارد .
هر خصیصه‌ای در صورت خاص خود با جسم ارزنده‌ای که این
نیرویش بجنبش درآورده است میپیوندد و با آن چنان درمیآمیزد که زندگی
با شما .

و این نیرو که با جسم آسمانی درآمیخته است ، ببرکت آن کیفیتی
که زاینده‌آنست در این جسم بتجلی درمیآید ، همچنانکه برق شادی در درون
پلکهای آدمیان میدرخشد .

از این نیرو است که فرق ظاهری نوری با نور دگر ناشی میشود ، و
نه از سنگینی و سبکی : این است آن اصل مشخص

که باقتضای گرم خویش تاریك و روشن را پدید میآورد^۲ .

۱ - در اصل : خیر متعدد او sua bontata multiplicata .

۲ - از مجموع این بحث نتیجه میشود که آنچه حکمفرمای واقعی ثوابت و سیارات است
قانون وزن و غلظت نیست ، بلکه نیروی محرکه‌ایست که از جانب آسمان میآید ، و بنابراین لکه‌های
ماه در حقیقت مظهر نمونه‌های مختلف این نیروی محرکه است ، نه علامت اینکه قسمتی از ترکیب
ماه سبک و قسمتی دیگر سنگین باشد .

سرود سوم

آسمان اول : فلک ماه

ارواحی که در ایفای نذور خورد گواهی کرده اند

این سرود سراسر به فلک ماه اختصاص دارد ، ودانته در آنجا بانختین ارواح در آسمان روبرو میشود ؛ در دوزخ ارواح صورت جسمانی روشن و مشخص دارند ، بطوریکه حتی برخی از آنها را با دست لمس میتوان کرد ، ودانته خود در یک جام واز سربکی از دوزخیان میکند . در برزخ این ارواح صورتی لطیفتر و مجرد تر پیدا میکنند ، چنانکه نور آفتاب از آنها میگذرد ودانته که در صدد معانقه با روح آشنائی بر میآید آغوش بروی او میکشاید و چیزی در بازوان خود نمیبیند ، اما خطوط چهره و اندام وی را بخوبی تشخیص میدهد . در «بهشت» ارواح صورتی ازینهم مجرد تر دارند ، زیرا همه آنها چنان با توری که از ایشان ساطع است در آمیخته اند که خطوط و مشخصات اندام و صورتهایشان را تشخیص نمیتوان داد ، وهمه آنها شکلی مبهم و شبح مانند دارند که جنبه «تجرد» ومعنی در آن قویتر است .

در فلک ماه ، دانته با ارواحی روبرو میشود که مرتکب نوع خاصی از سهل انگاری شده اند ، بدین معنی که در حیات زمینی خود بمهدی که با خدای خویش بسته بودند وفا نکرده اند ، منتها این عدم ایفای بعهده از جانب آنها الزامی بوده و خودشان در آن دخالتی نداشته اند . این ارواح ، مانند دودسته دیگری که بعداً در افلاک عطارد و زهره بادانته روبرو میشوند ، هنوز نشان مختصری از قالب زمینی و شکل انسانی خود دارند ، وفي المثل دانته تشخیص میدهد که زنی با او طرف گفتگو است و فقط زیبایی خارق العاده این زن در قالب «بهشتی» اوست که شاعر را از شناسائی او باز میدارد ، در صورتیکه روح بدو تأکید میکند که در زوی زمین با دانته آشنا بوده است . در افلاک بالاتر همین بازمانده مختصر از صورت خاکی نیز از میان میرود و دیگر تشخیص هویت ارواح از روی شکل ظاهری آنها امکان پذیر نیست .

ظاهراً شباهت خاصی از لحاظ طبقه بندی «بهشت» در میان این فلک اول بهشت و طبقات اول «دوزخ» و «برزخ» موجود است ، بدین معنی که در این هر سه طبقه ارواحی جای دارند که مرتکب سهل انگاری وضع نفس شده اند : در «دوزخ» این ارواح ساکن طبقه اول ، آنهایی هستند که اثر و خاصیت وجودی از خود نشان نداده و با آنکه جرم خاصی ندارند قدمی در راه خدا نیز برنداشته اند .

مقدمه سرود سوم

در «برزخ» ، برزخیان طبقهٔ مقدمانی آنها بودند که تا آخر عمر در توبه و استغفار تامل کرده و فقط در دم مرگ یا اندکی پیش از آن دست بدامان خداوند زده‌اند . در «بهشت» ارواحی در فلک اول بسر می‌برند که اراده‌ای قوی برای ممانعت از اینکه دیگران آنها را بزور از ایفای بهمد بازدارند نشان نداده‌اند ، و بتاتریس در سرود بعد خود درین باره توضیح کافی میدهد .

ولی برای چه دانه این ارواح را در فلک «ماه» جای داده و چه وجه شبهی میان ماه و وضع ایشان هست ؟ پاسخ این سؤال را باید در صفاتی جست که اخترشناسان قدیم برای ماه و نور آن قائل بودند . یوتی Buti مفسر معروف کمندی الهی، درین باره نقل از «المبصر» اخترشناس عرب مینویسد : « ماه کراهی سرد و مرطوب و مرموز است . گاهی در ما ایجاد خونگرمی و نشاط و آمادگی برای کار میکند و گاه حس خلوص و احتیاج بسدعا و نیایش پدید می‌آورد . همیشه برانگیزانندهٔ حس جمال پرستی و زیبایی دوستی است ، ولی محرك استعداد سحر و جادو، علوم غریبه ، اکتشافات و سیاحت‌های سری و بحری نیز هست . از لحاظ احساساتی ، ستارهٔ خاص زنان نجیب و زنان شوئیهای مسعود است و این جنبهٔ خوب آن ، پایبای جنبهٔ دیگری می‌آید که مربوط بنفوذ این ستاره در پیمان شکستن و تهمت بستن و دروغ گفتن است . »

باید متوجه بود که در «اخترشناسی» قدیم همیشه بنفوذ هر ستاره در روحیات و اخلاق کسانی که در زیر نفوذ آن ستاره دنیا می‌آمدند اهمیت زیاد داده میشد بدین جهت بود که برای تعیین مقدرات هر کس سراغ «ستاره» او می‌رفتند . در مورد بقیهٔ افلاک «بهشت» نیز همین نکته رعایت شده است .

سرود سوم

آفتابی که پیش از آن دلمرا با آتش عشق گرمی بخشیده بود^۱ ،
این بار با استدلال و برهان پرده را فراویم از چهره دلپذیر حقیقت زیبا
برداشت .

برای آنکه اعتراف کرده باشم که دست از پندار خطای خویش
برداشته و متقاعد شده‌ام، تا آن حد که ضرور بود سر بالا بردم تا سخن بگویم؛
اما در این هنگام چیزی دیدم که تأمل در آن سخت شیفته خویشم
کرد، چنانکه اعتراف خود را از یاد ببردم .

همچنانکه خطوط چهره ما ، در شیشه‌های^۲ حاکی ماوراء و صیقلی
یا در آبهای روشن و آرام و نه چندان زیاد که عمقشان تاریک نماید
انعکاسی چنان ضعیف دارند که مرواریدی بر پیشانی سپیدی فزون
از آن مردمک دیدگان ما را بخویش نمیخواند ،
بهمانسان چهره ای چند را دیدم که آماده سخن گفتن مینمودند،
و این مرا دچار خطائی خلاف آن توهم کرد که مردی را عاشق چشمه ساری
کرده بود^۳ .

۱- بتائریس .

۲- یعنی : در شیشه و نه در آئینه .

۳- اشاره به داستان نرکس Narcissus که بنا بر روایات یونانی صورت خود را در آب
دید و عاشق آن شد (دوزخ ، صفحه ۴۷۳ ، شرح ۱) . - «خطائی خلاف آن» : اشاره بدانکه
نرکس تصویری را آدمی واقعی پنداشته بود و دانه در اینجا روحی واقعی را بجای تصویری میگیرد.



ارواحی چند را دیدم که آماده سخن گفتن میشوند (صفحه ۱۱۵۶)

چون این بدیدم آنهارا تصاویری پنداشتم که درجائی منعکس شده باشند، و روی بر گرداندم تا صاحبان اصلی این تصاویر را ببینم ؛
 و هیچ ندیدم، و لاجرم به روبروی خویش نگریستم و نظر بر چهرهٔ راهنمای مهربانم دوختم که لبخند او گرمی نگاه مقدسش را فزونتر میکرد.
 وی بمن گفت: «عجب مدارا اگر مرا بر اندیشه‌های باطل خویش خندان بینی، زیرا که هنوز این اندیشه‌ها را در طلب حقیقت پائی استوار نیست، و بالعکس بشیوهٔ دیرین خود، ترا بیهوده سرگردان دارند: اینان که میبینی ارواحی واقفیند^۱ که بسبب کوتاهی در ایفای نذور بدینجا فرستاده شده اند.»

لاجرم با آنان سخن بگویی و آنچه را که گویند بشنو و بپذیر، زیرا که فروغ حقیقت که سرپایشان را از شوق آکنده دارد، آنان را امکان جدائی از خویش نمیدهد^۲ .»

چون این بشنیدم به شبی که بیش از دیگران شائق گفتار مینمود روی کردم و چون مردی که میلی فزون از اندازه پریشانش کرده باشد بسخن پرداختم:

«ای روحی که برای سعادت جاوید آفریده شده ای و این شادکامی را از برکت آن حیات جاودان داری که جز آن کس که لذتش را چشیده باشد کسی مفهوم واقعی آنرا نمیتواند دانست،
 مرا بسی خوشایند است اگر از نام و نشان خویش آگاهم کنی.»

۱- در اصل: اجسام واقعی vere sustanze

۲- یعنی: اینان چنان مجذوب حقیقتند که سخنی چیز برآست نمیتوانند گفت. «فروغ حقیقت» در اینجا اشاره به ذات الهی است که در بارهٔ «دوری از آن» در اواخر بهشت توضیح داده خواهد شد.

و آنگاه وی با دید گانی خندان و بی آنکه درنگی کند چنین پاسخ داد :
 « احسان ما در بروی هیچ اشتیاق شایسته ای نمیبندد ، زیرا کرم
 اعلی مایل است که در بار خویش را سراسر همانند خود بیند .^۱
 من در روی زمین با کره ای بودم و صومعه نشینی^۲ ؛ و اگر نیک بیندیشی
 تجلی خیره کننده زیبائی کنونی من ترا از شناسائیم باز نتواند داشت^۳ ،
 در این صورت در خواهی یافت که من « پیکاردا »^۴ یم^۵ که همراه این
 عاقبت بخیران دگر در کند ترین افلاک^۶ بسر میبرم^۷ و نیکبختم .
 تمایلات ما که فقط با آن آتشی که روح القدس را پسند خاطر است
 شعله بر میافروزند ، با آن سعادتسی که وی خواسته است دمساز و از آن
 شادمانند^۸ .

و این وضع ما که چنین مینماید^۹ از آن جهت برای ما خواسته شده که

- ۱- کرم اعلی : خداوند... اصل فکر از انجیل است (رساله اول یوحنا ی رسول ، باب چهارم) :
 « ... و ما دانسته و باور کردیم آن حجتی را که خدا با ما نموده است - خدا محبت است و هر که
 در محبت ساکن است در خدا ساکن است و خدا در وی » .
- ۲- صومعه نشین : *sorella* (خواهر مقدس) اشاره بدختران نارك دنیا .
- ۳- یعنی : با اینکه زیبائی من اکنون بخاطر بهشتی بودنم در حد کمال است باز هم اگر
 دقت کنی شاید که مرا بشناسی .
- ۴- *Piccarda* ، اشاره به «پیکاردا دوناتی» خواهر «فورمزه دوناتی» (رجوع شود به
 سرودهای ۲۳ و ۲۴ برزخ) و «کورسودوناتی» (رجوع شود بسرود ۲۴ برزخ) ، که داته در
 برزخ از فورزه احوال او را میبرد . این خانم زیبا اندکی بعد در متن همین سرود عاقبت خودش
 را برای داته حکایت میکند .
- - سعادت مندان دگر : سایر ارواح بهشتی . - «کندترین افلاک» : فلک ماه که چون
 از همه افلاک دیگر بزمین نزدیکتر است ، کندتر از همه میچرخد .
- ۶ - یعنی : چون ما در اینجا روحاً مطیع محض روح القدس (یکی از مظاهر ثلاثه خداوند
 در آئین مسیح) هستیم ، بهر چه او خواسته باشد راضی و از آن شادمانیم .
- ۷ - اشاره بدانکه این ارواح در پائین ترین طبقه بهشت ، یعنی در فلک قمر
 بسر میبرند .

در ادای نذ های خویش سهل انگاری کردیم و قسمتی از آنها را نادیده گرفتیم^۱.
چون چنین شنیدم، بوی گفتم: «نمیدانم در فروغ پر جلال شما^۲
چه چیزی خدائی متجلی است که شباهت شما را با آنچه بودید از میان
برداشته است؛

و از این سبب است که حافظه من در این باره چیره دستی نتوانست
کرد؛ اما اکنون گفته تو بیاریم آمد. چنانکه اینک آسانترت باز
توانم شناخت.

اما بمن بگوی که شما که در اینجا سعادت جاودان دارید، آیا باز
مشتاق اقامتگهی بالاتر از اینید تا بهتر ببینید یا محبوبتر باشید^۳؟
وی به همراه آن ارواح دگر لبخندی کوتاه زد و پس آنگاه با لحنی
چنان پرسرور که پنداشتی از عشق در آتش نخستین^۴ میگذاخت پاسخ داد:
«ای برادر، آرزوهای ما با دست احسان که بما تنها آنچه راهینماید
که خود دارای آنیم، و داشتن عطش برای چیزهای دگر را بما اجازه
نمیدهد، بر آورده شده اند.»

۱ - اشاره بدانکه این بانو با خداوند پیمان داشت که زندگیش سراسر در صومعه و دیر بگذرد، ولی چنین نشد.

۲ - این کلمه «شما» خطاب دانه بجمع این ارواح است، و وی اندکی بعد هنگامیکه بتنهائی با «پیکاردا» سخن میگوید بدو «تو» خطاب میکند.

۳ - این شعر از شعرهای مبهم کمندی الهی است که موجب تفسیرهای بسیار و غالباً متناقض شده است. اصل آن چنین است: *per più vedere, o per più farvi amici*؛ بطور کلی مفسرین قدیمی مفهوم این مصرع را این دانسته اند که: «برای بهتر دیدن خداوند و برای: «دبتر شدن بد». ولی بسیاری دیگر نیز آنرا: «برای دیدن تعداد بیشتری از ارواح بهشتی و جلب دستی عده زیادتری از آنان» معنی کرده اند.

۴ - خداوند ما را با آنچه داریم راضی و خوشبخت دارد، چنانکه آرزوی وضعی دیگر را نمیکنیم، و اگر جز این بود غیر از آن میخواستیم که خداوند خواسته است، و این کفر است.

اگر ما را اشتیاق بالا رفتن بود، چنین شوقی با خواسته آن کس که این اقامتگاه را بما ارزانی داشته سازگار نمی‌آید :
 و این چنین ناسازگاری‌شان این افلاک^۱ که در آنها بالضروره^۱ با احسان میباید زیست نیست، بشرط آنکه مفهوم این احسان رانیک دریابی .
 از آن مهمتر، جوهر واصل زندگانی پر سعادت ما همین است که مطیع اراده الهی باشیم تا از این راه اراده های ما و او در آمیزند و یکی شوند^۲ ؛

لاجرم جمله ما ساکنان این دیار از این که هر دسته ای در آسمانی دگر جای داریم خرسندیم و آن پادشاهی^۳ که میل ما را با اراده خود یکی میکند ، نیز چنین میخواهد ؛

این اراده اوست که مایه صلح ماست. اوست آن دریائی که همه روی بدان دارند، چه آنها که خودش می آفریند و چه آنها که بدست طبیعت پدید می‌آورد.
 چون این بشنیدم برایم روشن شد که در آسمان همه جا بهشت است^۴ هر چند که برکت خیر متعال بر همه جای آن یکسان نازل نشود .
 اما چون گاه اتفاق می افتد که خاطر از غذائی سیر میشود در حالیکه

۱ - *necesse* این کلمه در متن تماماً بصورت لاتینی آن بکار رفته است تا اهمیت خاص آن در گفته روح بهشتی بهتر نمودار شود . مفهوم این بند اینست که اساس زندگی بهشت احسان و محبت است .

۲ - نقل از سن تلمس آکینوس : « اراده خداوند قانون اصلی است که کلیه اراده های معقول باید طبق آن تنظیم شوند » .

۳ - اشاره بخداوند .

۴ - اصل فکر از انجیل است (انجیل یوحنا ، باب چهاردهم) : « ... بخدا ایمان آورید ، بمن نیز ایمان آورید - در خانه پدر من منزل بسیار است . » و سن تلمس آکینوس ، این « منزل ها » را درجات مختلف سعادت ازلی میداند که ارواح مشمول آن میشوند .

هنوز غذائی دیگر ما را پسند است ، چندانکه این را میطلبیم و آنرا پس میزنیم ،

من نیز با حرکت و با سخن خویش چنین کردم تا از زبان اودریابم که آن مطلبی که وی تا با آخر نگفت کدام بود .

بمن گفت : « حیاتی کامل و شایستگی خاص ، زنی را در آسمانی بالاتر از اینجا جای داده است که دردنیای شما دختران تارک دنیا بائینی که او وضع کرده جامه میپوشند و برقع میافکنند^۱

برای اینکه تا بهنگام مرگ همراه با این شوئی بیدار باشند و بخشند که هرندری را که احسان بصورت دلخواه او درآرد ، پذیراست^۲ .

بسیار جوان بودم که از جهانیان گریختم تا بدنبال او روم . جامه‌ویرا پوشیدم و در بروی خویش بستم ، و عهد کردم که مقررات آئین او را رعایت کنم .

اما مردان که بیشتر روی به بدی دارند تا به نکوئی، مرا از صومعه

۱ - اشاره به سنتاکیا را داسیزی Santa Chiara d'Assisi (در اصل فرانسه سنت کلرداسیز Sainte Claire d'Assise) قدیسه مسیحی (۱۱۹۴-۱۲۵۳) که تحت تأثیر سخنان «سن فرانسواداسیز» روحانی و مقدس بزرگ مسیحی که همشهری او بود در یکشنبه مقدس سال ۱۳۱۲ در حلقه زنان تارک دنیا در آمد و با ارشاد « سن فرانسواد » دومین فرقه (ordine) فرانسیکن را بنام « زنان فقیر » بنیاد نهاد که بعداً بنام خود او « کلاریس » خوانده شد (ordine delle Clarisse) . دو سال بعد از مرگ وی پاپ الساندروی چهارم از طرف کلیسای کاتولیک بدی لقب مقدس (santa) داد .

۲ - اشاره به مسیح، که مؤمنین روزوشب در دل خود با او برمیبرند . نقل از انجیل (انجیل متی ، باب نهم) : « .. آیا پسران خانه عروس مادامیکه داماد (عیسی) با ایشان است میتوانند ماتم کنند؟ » و (انجیل مرقس ، باب دوم) : « ... و عیسی بدیشان گفت آیا ممکن است پسران خانه عروس مادامیکه داماد با ایشان است روزه بدارند؟ » .

دلپذیر بیرون کشیدند، و خدا میداند که از آن پس زندگانی من بچه صورت گذشت^۱؛

وصاحب این فروغ درخشان دگر نیز که در جانب راست منش میبینی،
و با تمام آن رخسندگی که فلک ماراست منوراست،

هچمو من تارك دنیا بودی، و اونیز همان رادربا،^۲ خویش میانیدشد که من
در مورد خود میگویم؛

و همچنانکه با من کردند نوارهای مقدس را از سر اونیز بکشیدند.
این فروغی که میبینی از «گستانسا»^۳ ی بزرگ است که از دومین
باد «سوآوه» نیروی سومین و آخرین را بزاد^۴.

با من چنین گفت، و پس آنگاه بخواندن Ave Maria^۵ پرداخت،
و سرود خوانان همچون جسمی سنگین که در آب فرو رود از نظرم ناپدید شد.
دیدگان من که تا حد توانائی خود ویرا دنبال کردند، چون او را

۱ - «پیکاردا» مدت کوتاهی در دیر «سنتا کلارا» بسر برد، ولی برادرش «کورسو» بخاطر مصالح سیاسی خویش وی را بزور از آنجا بیرون کشید و شوهر داد. این واقعه ظاهراً در فاصله سالهای ۱۲۸۳ و ۱۲۸۸ که «کورسودوناتو» برادر پیکاردا قاضی بزرگ «بولونیا» بود صورت گرفت. - چنانکه چندتن از مفسرین قدیمی نقل کرده اند، در شب عروسی این خانم دچار تبی شدید شد و اندکی بعد به بیماری جذام گرفتار آمد و خیلی جوان بود که مرد، و شاید اشاره دانه به «آنچه بعد از آن گذشت» بهمین نکته باشد.

۲ - گستانسا Gostanza، دختر روحیروی اول پادشاه سیسیل، و زوجه آریکوی ششم (بآلمانی هاینریش) پادشاه سواب آلمان بود. وی در سال ۱۱۵۴ متولد شد و در ۱۱۸۵ بزوجیت هاینریش ششم درآمد (که در اینجا «دومین باد سوآوه» لقب گرفته و مراد از آن اینست که وی در دنبال فردریک بار باروسا آمده بود و هر دو مثل طوفانی باحدت و شدت سلطنت کردند و زود نیز از میان رفتند). از این ازدواج پسری بدنیا آمد بنام فردریک دوم (بایتالیائی فردریگو) که «سومین و آخرین» پادشاه این سلسله بود. - موضوع تارك دنیائی این خانم و بیرون کشیده شدنش از دیر، طبق تحقیقات محققین افسانه‌ای بیش نیست که آنرا علیه فردریک دوم ساخته بودند.

۳ - سلام بر مریم، مطلع لاتینی سرود بسیار معروف مسیحی.

سرود سوم

از کف بدادند ، روی بجانب آنکس که مرا هدف شوقی فروتر بود
بردند ،

ویکسره متوجه بئاتریچه شدند، اما ناگهان در نظر من وی همانند
صاعقه ای با فروغی چنان خیره کننده بدرخشید که بینائی مرا در بدو امر
یارای تحمل آن نماند ؛

و این مراد پرشش از او بکنندی بیشتری واداشت .

سرود چهارم

آسمان اول : فلك ماه

ارواحی که در ادای نذور خود کوتاهی کرده‌اند .

دانه وبتائرس تمام این سرود را در «فلك ماه» میگذرانند . سخنان آن بانوی زیبا که در سرود پیش بادانه طرف گفتگو شده بود ، برای وی مشکلی پیش آورده که بتائرس باعلم خدائی خود پیش از آنکه دانه لب بگشاید بدان پی میبرد ونوضیحات کافی بوی میدهد . يك مشکل دانه جنبه فلسفی دارد و مربوط به عقیده ایست که افلاطون درباره صعود ارواح به افلاکی که از آنجا آمده‌اند، در کتاب Timoeus ابراز داشته است . اشکال دیگر او جنبه احساساتی دارد و آن اینست که برای چه ارواح کسانی که برخلاف میل خود یعنی عنفاً از ابفای به نذر مذهبی بازداشته شده‌اند ، باید در بهشت از سعادت کمتری از سعادت ارواح دیگر برخوردار آیند ؟

بتائرس درین هردو مورد نوضیحاتی میدهد که دانه را قانع میکند . ولی در آخر سرود شکی دیگر در ذهن دانه پدید میآید که وی آنرا باراهنمای خود در میان میگذارد .

سرود چهارم

در میان دو غذا که از حیث فاصله و از حیث جاذبه یکسان باشند ،
آنکس که آزادی انتخاب داشته باشد پیش از آنکه دندان دریکی از آن دو
فروبرد ، از گرسنگی خواهد مرد ؛

و چنین است وضع کوسپند بچه‌ای در میان دو گرگ درنده تیزاشتها
که وی از آن هر دو بیک اندازه بترسد ، و نیز چنین است وضع سگی در میان
دو گوزن .

لاجرم اگر خاموش ماندم ، خویش را از این بابت نه ملامتی میکنم
و نه میستایم ، زیرا که در آن حال در میان دو تردید سرگردان بودم ، و بدین
الزام داشتم .

بناچار خاموشی گزیده بودم ؛ اما میل من و آنچه میخواستم پرسید
آشکارا تر از آنچه میتوانستم با کلماتی مشخص بر زبان آرم ، بر چهره ام
نقش بسته بود .

«بئاتریچه» که این بدید چنان کرد که «دانیال» برای فرو نشانندن
آتش خشمی که «نبوکد نصر» را بناحق بسنگدلی واداشت کرده بود ،

۱- اشاره بدانکه «نبوکد نصر» ، پادشاه بابل ، در دنباله خواب معروف خویش ، معبرین
کلده را کرد آورد و نه فقط از آنان خواست که خوابش را تعبیر کنند ، بلکه ازین بابت مجازاتشان
کرد که چرا نتوانسته بودند با علم خویش بر رؤیای او وقوف یابند ، در صورتیکه خود او جزئیات
این خواب را فراموش کرده بود . و از اینجا بود که خشم وی «غیر عادلانه» بود ؛ ولی «دانیال» با فیض
زبانی توانست این خواب را برای او نقل کند . اصل این ماجرا بتفصیل در تورات آمده است
بقیه در صفحه بعد

و گفت : « نیک میبینم که چسان دومیل مختلف هریک ترا بجانب خویش میکشند، چنانکه اندیشه تودرین میان از ابراز وجود سر بازمیزند. چنین استدلال میکنی که :- اگر اراده نیکو پایدار بماند ، چگونه اعمال فشار از جانب دیگری از ارزش شایستگی من میتواند کاست^۱؟ -
و این نیز ترا مایه شك است که در اینجا ارواح بظاهر بر طبق فرضیه افلاطون بستارگان بازمیگردند^۲.

این دو پرسش هر دو بیک اندازه بر اراده^۳ سنگینی مینکنند: لاجرم نخست آن يك از این دو را که خطرناکتر است مطرح میکنم^۴.

بقیه از صفحه قبل

(کتاب دانیال نبی ، باب دوم) : « ... و در سال دوم سلطنت نبوکد نصر ، نبوکد نصر خوابی دید و روحش مضطرب شده خواب از وی دور شد . پس پادشاه امر فرمود که مجوسیان و جادوگران و فالگیران و کلدانیان را بخوانند تا خواب پادشاه را برای او تعبیر نمایند ، و ایشان آمده بحضور پادشاه ایستادند - و پادشاه بایشان گفت خوابی دیدم و روحم برای فهمیدن خواب مضطرب است - کلدانیان بزبان آرامی پادشاه عرض کردند که پادشاه تا باید زنده بماند ، خواب را برای بندگانت بیان کن و تعبیر آنرا خواهیم گفت - پادشاه در جواب کلدانیان فرمود فرمان از من صادر شد که اگر خواب و تعبیر آنرا برای من بیان نکنید پاره پاره خواهید شد و خانه های شما را مزبله خواهند ساخت الخ . »

۱- اشاره این سخن به «یکاردا» و «گستاسا» است که داته در سرود پیش با آنها مواجه شده است، و برای داته این مسئله حل نشده که اگر «یکاردا» و «گستاسا» را با جبار از صومعه بیرون کشیدند ، ایشان خود چه قصوری کرده بودند که بخاطر آن در پائین ترین طبقه بهشت جای گیرند .

۲- اشاره بگفته افلاطون ، در کتاب Timoeus ، که بموجب آن ارواح آدمیان پیش از بدنهای آنان آفریده شده و در ستارگان جای داده شده اند، و بعد از مرگ کسان نیز هریک ازین ارواح بستارهای که قبلا در آن بوده باز میگردد .

۳- این کلمه بصورت لاتینی آن (velle) آمده است .

۴- اشاره به موضوع دوم ، یعنی فرضیه افلاطون، که در صورت اثبات آن اصول عقاید کاتولیک باطل میشود . بنابراین این موضوع خطرناک است ، زیرا ایمان را متزلزل میکند ، در صورتیکه موضوع اولی ، یعنی عدم وفای به نذر ، این چنین خطری را ندارد .

سرود چهارم

آن کس از «سرافین»^۱ که از همه با خدای درآمیخته تراس است،
و موسی و سموئیل^۲ و هریک از دویوحننا که خواهی^۳، و حتی مریم،
در آسمانی جدا از آسمان این ارواحی که هم اکنون دیدی خانه
ندارند، و وجودشان را سالیانی بیشتر یا کمتر از یکدیگر دوام نیست^۴،
بلکه اینان جملگی زیبایی بخش حلقه نخستینند^۵ و همه آنها بحسب
کمی و زیادی توانائی خود در ادراک روح از زلد گانی شیرین برخوردار
میایند.

و اگر این ارواح در اینجا بر تو عیان شدند، نه از آن جهت بود که این
فلک را مقر ثابت ایشان خواسته باشند، بلکه از آن رو که ترابفهمانند که
آنانرا درجه کمتری از سعادت ملکوتی نصیب است.
با نیروی مدرکه شما بناچار اینچنین سخن بایست گفت، زیرا که
این نیرو جز از راه حواس شما آنچه را که بعداً برایتان قابل فهم میشود،
درك نمیتواند کرد.

۱- ملائکی که بعقیده یهودان و مسیحیان در طبقه بندی نه گانه فرشتگان مقام اول را دارند.

۲- سموئیل نبی، شیخ وقاضی بزرگ قوم اسرائیل، که شاعور و بعد داود نبی را بیادشاهی اسرائیل برگزید. ظاهراً فکر همدریف گذاشتن موسی و سموئیل را دانه از تورات گرفته است (تورات، کتاب ارمیاه نبی، باب پانزدهم): «... و خداوند مرا گفت اگر چه هم موسی و هم سموئیل بحضور من میایستادند، جان من باین قوم مایل نمیشد».

۳- اشاره به «یوحنای» معمد (San Giovanni Battista) که مژده نزدیکی ظهور مسیح را میداد و در نهر اردن به تعمید کسان پرداخت، و «یوحنای انجیلی» (San Giovanni Evangelista) که از حواریون عیسی بود و یکی از اناجیل اربعه و نیز رسالات ثلاثه یوحننا و «مکاشفه» معروف یوحنای رسول از اوست.

۴- یعنی: سعادتشان ابدی است و دورانی محدود ندارد.

۵- قلمه نخستین: (empireo) بالاترین طبقه آسمان.

از این رو است که کتاب آسمانی بعمد سخنان خویش را در این باره با ضعف قوه ادراک شما هماهنگ کرده، و فی المثل برای خداوند پاهادستها قائل شده است، در حالیکه در این اشارات مفهومی دیگر مستتر است.

و از همین رو است که کلیسای مقدس جبرائیل و میکائیل و آن دیگری را که درمان بخش طوییا شد^۱ با صورت آدمیان بر شما عرضه داشته است. آنچه را که « تیمئو »^۲ درباره ارواح میگوید، با آنچه در این جا توانی دید شباهتی نیست، زیرا که او را ظاهراً اندیشه و گفتاریکی است^۳. وی مدعی است که روح به ستاره خویش باز میگردد، زیرا کمان میبرد که چون طبیعت آنرا در قالب تنی جای داده، این روح از آن ستاره جدا شده است؛

و چه بسا که اندیشه او را مفهومی بجز آنچه از کلماتش مستفاد میشود باشد، و لاجرم بهره نیت ویرا تخطئه نمیباید کرد. اگر منظور او واقعاً این باشد که خوب و بد^۴ آثار بدین افلاک باز میگردند، شاید که کمان وی تیری بجانب حقیقت پرتاب کرده باشد؛ این اصل فلسفی که سوء تعبیر شده^۵ پیش از این تقریباً همه مردمان

۱ - اشاره به رفائیل، که یهودی پارسای ساکن ری را که در دوران سالخوردگی خود نابینا شده بود، با دستورهائی که به پسرش داد بینا کرد.

۲ - Timeo (بیونانی Timoeus) کتاب معروف افلاطون (رجوع شود بشرح ۲ صفحه ۱۱۶۸).

۳ - یعنی: چنین بنظر میرسد که افلاطون در لفافه سخن نمیگوید، نابتوان چنین تصور کرد که کلام او در لباس مفهوم ظاهری آن معنای نمثیلی و ضمنی دیگری داشته باشد.

۴ - در اصل: افتخار و ملامت l'onor e il biasmo

۵ - یعنی: اگر منظور واقعی افلاطون این باشد که ارواح از لحاظ سعد و نحس تابع نفوذستار گانند، در صورت وی چندان بخطا نرفته است.

۶ - یعنی: مردمان آنرا فقط از روی ظاهر معنی و تعبیر کردند.

سرود چهارم

را بضاللت افکند، چندانکه اینان به اختران نامهای مشتری و عطارد و مریخ دادند^۱.

اما آن شك دگر که خاطرت را پریشان دارد با زهری کمتر از این در آمیخته است؛ زیرا که بداندیشی آن بهر حال ترا از من دور نمیتواند کرد^۲. اگر دادگری ما در دیده جهانیان بیدادگری آید، این خوددلیلی است که باید موجب ایمان شود و نه مایه زندقه‌ای کفر آمیز^۳.

اما، چون حسن تفاهم شما در اینجا معنی این حقیقت را درک میتواند کرد، من هم اکنون ترا چنانکه میخواهی قانع میکنم.

اگر تعدی بمفهوم واقعی آن فقط وقتی صورت پذیر باشد که قربانی این تعدی بهیچ رو در برابر آن سر تسلیم و رضا فرود نیاورده باشد، در اینصورت این ارواح را در اینجا چنین عذری نیست^۴،

زیرا که آن اراده ای که پایدار است، سرفرود نمیآورد، و اگر هم هزار بار با دست تعدی و اعمال زور برزاند در آید، باز آنچنان کند که آتش بمقتضای طبیعت خویش میکند؛

۱ - یعنی: این عقیده که ارواح واقماً در ستارگان خانه دارند، مدتی مردمان را بشتباه انداخت و آناترا واداشت که تصور کنند که خدایان نیز هر يك در ستاره‌ای جای دارند، و ازینجا بود که سیارات مختلف را با نامی خدایان نامیدند: جووه Giove (مشتری)؛ مرکوریو Mercurio (عطارد)؛ مارتِه Marte (مریخ).

۲ - اشاره به سؤال اولی داتِه، که چرا «پیکاردا» که عنفاً از صومعه بیرون کشیده شده، درین جا قاصر بشمار آمده است.

۳ - اصل فکر از انجیل است (رسالهٔ پولس رسول برومیان، باب یازدهم): «... زهی عمق دولتمندی و حکمت و عام خدا! چقدر بعید از غوررسی است احکام او و فوق از کاوش است طریقهای وی».

۴ - یعنی: وقتی میتوان گفت که کاری واقماً بمنف صورت گرفته، که طرف درمقابل آن سر تسلیم فرود نیاورده و تا آخرین لحظه مقاومت کرده باشد، و این دوروح اینکار را نکرده بودند.

اما اگریش یا کم در برابر چنین تعدی سرفروود آورد ، در این صورت تسلیم عنف شده است، و این همان کاری است که این ارواح کردند ، که میتوانستند به جایگاه مقدس^۱ باز گردند و باز نگشتند .

اگر اراده آنها بسان آن اراده ای که « لورتسو» را در روی میله های کداخته استوارنگه داشت^۲ و « موتسیو» را به سنگین دلی نسبت به دست خویش برانگیخت^۳ خلل ناپذیر مانده بود ،

چنین اراده ای ، ایشان را بمحض بر خورداری از آزادی عمل بدان راهی که با جبار سر از آن بر تافته بودند باز میگردانید : اما اراده ای چنین استوار را بسیار بندرت در تزد کسان میتوان یافت .

اگر مفهوم این سخنان را چنانکه باید نکودریافته باشی ، در این صورت توانسته ام بنای استدلالی را که از این پس نیز بارها پریشانت میتوانست داشت ، فروریزم .

اما ، اکنون مشکلی دیگر بر دیدگان تو عرضه شده است ، و این مشکل چنان است که تو بتنهائی حل آن نتوانی کرد ، زیرا که در نیمه راه آن خویش را بسی خسته خواهی یافت .

این نکته را چون یکی از بدیهیات بر لوح خاطرت نقش زدم

۱ - صومعه .

۲ - San Lorenzo ، روحانی معروف مسیحی، که در سال ۲۸۵ بفرمان «والریانوس» امپراتور روم بشهادت رسید و اینکه او را وحشیانه در روی میله های آهن کداخته گذاشتند و زنده زنده کبابش کردند ، دست از آئین خود برنداشت .

۳ - Muzio (در اصل لائینی Mucius) ، جنگجوی رومی قرن ششم پیش از مسیح، که قسم خورده بود «پورسنا» پادشاه اتروسک را که میخواست «تارکینوس» شاه مغلوع روم را از راه جنگ مجدد آبدان شهر تحمیل کند بکشد، ولی در مجلس شاه اتروسک کسی دیگر را بجای شاه گرفت و چون بخطای خویش پی برد دست راست خود را برید تا از خطائی که کرده بود تنبیه شود .

سرود چهارم

که روح مسعود دروغ نمیتواند گفت ، زیرا که همواره در کنار حقیقت ازلی جای دارد .

وباین وصف ، تواز زبان « پیکاردا » شنیدی که « گستانسا » علاقه خود را به برقع خویش^۱ محفوظ داشته ، و لاجرم ترا چنین مینماید که گفته‌او و سخن مرا در این باره تناقضی است .

برادر ، بارها اتفاق افتاده است که کسان برای فرار از خطری علیرغم خویش دست بکاری زده اند که نمیبایستی زده باشند ،

همچون « آلمئونه » که بنا بمیل پدر خویش مادرش را بکشت و برای آنکه دست از پارسائی نداشته باشد ، نا پارسائی کرد^۲ .

میل دارم که بدانی در چنین موردی اراده و الزام بایکدیگر درمی آمیزند ، و نتیجه این میشود که خطاهای ناشی از چنین وضعی را نمیتوان بخشید . اراده مطلق در برابر بدی سرخم نمیکند ، ولی اراده بشری کم یا بیش روی بتسلیم میبرد ، زیرا میترسد که با انکار خویش به بدبختی دیگری دچار آید .

لاجرم ، « پیکاردا » که چنین میگوید به اراده مطلق نظر دارد ، در حالیکه من از آن اراده دیگر سخن میگویم ؛ و ما هر دو حقیقت را بر زبان آورده ایم . «

چنین بود امواج آن جویبار مقدسی^۳ که سرچشمه جمله حقایق

۱ - برقع : vel(o) ؛ حجاب زنان تارك دنیا .

۲ - آلمئونه Almeone (در اهل Alcmaeon) پسر Amphiaräus که بنا بصیت پدر خود ، مادرش Eriphylae را بکشت (رجوع شود به « دوزخ » ، صفحه ۱۳۹۱ ، شرح ۱) .

۳ - اشاره به بیانریجه ، یعنی حقیقتی که از راه علم الهیات و مذهب متجلی میشود .

است ، و این آبی که از آن روان شد هر دو تمنای مرا ارضاء کرد^۱ .
 آنگاه بدو گفتم : « ای دلدار دلدادۀ نخستین^۲ ، ای بانوی ملکوتی
 که سخنان شما مرا چندان مستغرق خویش میکند و گرمی میدهد که
 ازین راه حیاتی فروترم میبخشد ،
 عشق من بشما ، هر اندازه عمیق باشد ، ناتوانتر از آنست که
 چنین لطفی را با سپاسی پاسخ گوید^۳ ؛ و لاجرم وام مرا بشما آن کس ادا
 کند که بینای همه چیز و توانای همه کار است !
 خوب می بینم که هرگز عطش ادراك ما فرو نمینشیند ، مگر آنکه
 حقیقت مطلق^۴ که در ورای آن هیچ حقیقتی دگر متجلی نمیتواند شد ،
 روشنائی بخش آن شده باشد .

این قوه ادراك ما ، همچو حیوانی که در کناری خفته باشد، بمحض
 وصول بدین حقیقت در آن پناه میجوید و آرام میگیرد ؛ و بدین حقیقت
 نیز نائل میتواند شد و گرنه جمله امیال ما عبث خواهند بود^۵ .
 از این امیال است که شاخه شك در پای نهال حقیقت سر بر میزند ؛
 و این قانونی طبیعی است که بیرکت آن، از يك بلندی به بلندی دیگر میرویم

۱- یعنی : هر دو مشکل مرا حل کرد .

۲ - O amanza del primo amante ؛ محبوب نخستین : خدا .

۳ - جمله اصلی شامل يك صفت لفظی ظریف است : che basti a render

voi grazia per grazia در اینجا اولین grazia معنی ringraziamento (سپاسگزاری)
 را دارد و دومین grazia مفهوم لطف و برکت الهی را ؛ - بعضی از مفسرین نیز این هردو کلمه را
 دارای مفهومی واحد دانسته و عقیده دارند که دانه از خداوند تقاضا کرده است که وام او را به
 بئاریجه ادا کند .

۴ - حقیقت مطلق : خداوند ؛ نقل از «سن تماش اکیئوس» : « ... نه تنها حقیقت در

خداوند است ، بلکه او خود اولین حقیقت و حقیقت اعلی است . »

۵ - بیحاصل frustra : کلمه لاتینی، که بهمان صورت اصلی آن در متن آمده است .

سرود چهارم

تا سرانجام باوج رسیم^۱ .

وهمین نکته ، ای بانو ، مرا دعوت و تشویق بدان میکند که از شما
باتکریم تمام در باره حقیقتی دیگر که مرا مبهم مینماید ، پرسشی کنم .
میخواهم بدانم که آیا میتوان از راه کارهای خیر دیگری که
ترازوهای شمارا چندان سبک نیایند ، گناه قصور در ادای نذر را جبران
کرد^۲ ؟

بئاتریچه با دیدگانی چنان ملکوتی و چندان فروزان از عشق الهی
بمن نگریست ، که قدرت یینائی من روی از دیدنش برتافت و سر تسلیم
پیش آورد^۳

ومن همچو بهت زدگان نظر بزیر افکندم و در همین حال باقی ماندم .

- ۱ - یعنی حسن تفاهم و حقیقت طلبی باعث میشود که ما از بلندی بر بلندی دیگر ، یعنی از حقیقتی به حقیقتی بالا رویم ، تا بحقیقت مطلق (خداوند) برسیم .
- ۲ - یعنی: آیا میتوان قصور خودداری از ادای کامل نذر را با توایی دیگر جبران کرد که در کفه سنجش نیکیها و بدیها وزنی کافی داشته باشد تا مؤثر تواند شد ؟
- ۳ - این فروغ دیدگان بئاتریچه طبقه بطبقه زیادتیر میشود تا دانه واو به عرش اعلی رسند . از لحاظ نمثیلی این مظهر آنست که حقیقت الهی ، بتدریج آشکارتر برداشته نمودار میشود .

سرود پنجم

**آسمان اول : فلك ماه = ارواحی که در ادای نذور
خود کوتاهی کرده‌اند .**

آسمان دوم : فلك عطارد = ارواح فعال و نیکوکار

این سرود بدو قسمت کاملاً مشخص تقسیم میشود، که قسمت اول آن همچنان در فلك ماه میگذرد ، ولى صحنه دومین قسمت آن فلك عطارد است ، داته فاصله ایندو فلك را در يك طرفه العين و بسى آنكه خود متوجه آن باشد طى میکند، فقط وقتی بی‌بدین سیر فلکی میرود که فروغی را که از دیدگان بئاتریس منعکس است تابنده‌تر میبیند ، زیرا که اینان يك مرحله به عرش خداوند (از نظر مفهوم معنوی : بذكر حقیقت ازلی) نزدیکتر شده‌اند .

شاید کمتر سرودی در کمده الهی ازین سرود پیچیده‌تر و غامضتر باشد . «آنتونیو تساردو» Antonio Zardo یکی از مفسرین برجسته‌ای که مأمور تدریس و تفسیر « کمده الهی » در دانشگاه فلورانس بود ، در مقدمه جلدی از Lectura Dantis که مربوط بشرح و تفسیر این سرود است ، مینویسد : از قدیم بما گفته‌اند که راه بهشت راهی دشوار است که باید با زحمت فراوان از آن گذشت ، و درین راه خارزار فراوان است ، اما خود بهشت را در عوض پراز گل و ربحان بی‌خار دانسته‌اند . در صورتیکه بهشت داته ، اگر برای ارواح بهشتی گلزاری است برای ما که میخواهیم بمعنی کلام این مرد بزرگ بی‌بریم ، یکسره خار مگیلان است ، و این سرود پنجم بهشت از آتھائی است که بنظر من پراز این خارهاست ، هر چند که اعجاز هنر داته بر این خارها گلھائی بازبائی سحرآمیز رویانده است .

در قسمت دوم سرود ، داته در فلك عطارد با ارواح جنتیانی که در روی زمین کوشا و نیکوکار بوده‌اند مواجه میشود . این دسته از ارواح بهشتی در آسمان عطارد جای دارند که با نوع خاص ثواب ایشان سازگار است، و قرائتی که داته بدست میدهد حاکی است که وی در حیات بعد از مرگ خود پس از طی دوران کفارہ در دوطبقه از برزخ که خاص مغروران و نفس پرستان است ، درین فلك از افلاك نه گانه جای خواهد گرفت .

مقدمه سرود پنجم

در باره « فلك عطارد » ، از نظر سمبوليك ، دانه خود در باب دوم «ضیافت» خویش چنین مینویسد : « فلك عطارد را در میان علوم میتوان با علم «منطق» مقایسه کرد، و این از لحاظ دووجه شبه است که میان این دو است ؛ عطارد کوچکترین ستاره آسمان است ، زیرا که قطر آن بنا به نظریه «الفرغانی»^۱ که شعاع آنرا يك بیست و هشتم شعاع زمین دانسته ، دوهزاروسی و دومیل (واحد ایتالیائی) میشود . از طرف دیگر عطارد ستاره ایست که بیش از هراخر دیگر اشعه خورشید بر آن پرتو افکن است، و ازین لحاظ آنرا روشن تر میکند و هم بر اثر همین روشنی از دیده کسان دورش میدارد . و همین دو خاصیت در علم منطق وجود دارد : از یکطرف این علم کوچکترین و محدود ترین علوم است ، از طرف دیگر تمام اصول و فرضیات علمی که در هنرها و علوم قدیم و جدید وجود دارد در آن تمرکز یافته است، و ازین راه هم بانور دانش روشن تر از همه علوم است و هم با مغلطه های علم سفسطه تاریکتر از همه شده است .»

ازین جنبه « سمبوليك » که بگذریم ، جنبه نفوذ فلکی عطارد یعنی تأثیری که این ستاره از نظر سعد و نحس و از نظر جریان امور مختلف در جهان ما دارد شایان توجه است ، زیرا چنانکه گفته شد قدما هر سیاره و فلك آنرا در سرنوشت عده ای از مردم این جهان که تحت تأثیر آن ستاره بدینا آمده اند و نیز در جریان کلی امور این جهانی مؤثر میدانستند ، و این نظر در تمام فصول «بهشت» دانه رعایت شده است . در ایران نیز این اعتقاد رواج داشته است و هنوز از نظر بسیاری از پیروان مکتب قدیم رایج است و همین رواج این عقیده حافظ مارا وادار کرد که بگوید :

بگیر طرء مه طلعتی و قصه مخوان

که سعد و نحس ز تأثیر زهره و زحل است !

در باره خواص سعد و نحس «عطارد» ، بوئی Buti مفسر قدیمی کمندی الهی که قبلا ذکرش رفت، چنین مینویسد : «بنا بعقیده «المبصر» ستاره عطارد بریست و دو خاصیت وصف اثر دارد که عبارتند از : میل به شناسائی اسرار و امور پنهانی ؛ غیبگوئی و پیش بینی ؛ بینش حوادث آینده ؛ درك معنی کتابهای عمیق و دشوار ؛ مطالعات علمی و فلسفی ؛ استعداد بخاطر سپردن تاریخها و قصهها ؛ فصاحت و بلاغت ؛ ظرافت قریحه و ریزه کاری ؛ ریاست طلبی ؛ نامجوئی و شهرتخواهی ؛ چرب زبانی ؛ استعداد خوب جلوه دادن آن چیزی که مورد نظر است ؛ میل بکمال

۱- محمد بن الخطیر الفرغانی (با ایتالیائی Alfergano) منجم و اختر شناس قرن دوم هجری و اصلا ایرانی است . وی اهل فرغانه بود و در فاراب متولد شد و در حدود سال ۲۰۰ هجری وفات یافت . از آثار مهم او یکی اثری است که در آن محاسبات نجومی بطلمیوس را مورد تجدید نظر و اصلاح قرار داده ، دیگری کتابی در باره حرکت سیارات و علم باحوال ستارگان که در قرون وسطی بزبان لاتینی ترجمه شد .

بهشت

در هر کار ؛ زبردستی در هنرهای زیبا ؛ علاقه بیازرگانی و عمل بدان ؛ علاقه زیاد بخريد و فروش و انواع معاملات ؛ سرنگاهداری و «نوداری» ؛ تلون و تغییر در عادات ؛ میل بخوشگذرانی و شهوترانی ؛ تمایل بدروغ و گواهی کذب و نشر اکاذیب و غیره . - بنابراین بعقیده «المبصر» اشخاص فعال و جاه طلب و آنهاییکه از رویه و اصول سیاسی و اخلاقی ثابتی پیروی کرده و بخصوص از راه آنها نام آوری جسته اند ، آدمهای «عطاردی» هستند و آن خصائص خوب و بدی را دارند که مربوط به تأثیر و نفوذ این ستاره است . «

سرود پنجم

« اگر من بیرکت آتش عشق، ترا ازهر آنچه در روی زمین توان دید
فروزنده تر مینمایم، چندانکه بر نیروی بینایت پیروز آمده‌ام،
ازین بابت شگفت مدار: که این زاده کمال بینائی است که هر قدر
اندیشه نیکی را بیشتر در دل پرورد، بیشتر راه نیکی میبرد.
میبینم که چسان ازهم اکنون آن فروغ سرمدی که تنها جلوه‌ای
از آن، آتش عشقی جاوید بر میافروزد، در قوه ممد که تو بدرخشش در آمده‌است؛
و اگر مطلوبی دیگر عشق شمارا بخویش خواند^۱، چنین مطلوبی بجز
اثری نامشخص از این فروغ ازلی که در آن منعکس است نتواند بود.
میخواهی بدانی که آیا ممکن است قصور در ایفای ندی را ازراه
دیگر کارهای خیر، چنان جبران کرد که روح از هر کشمکشی ایمن ماند؟»
«بئاتریچه» این نغمه را چنین آغاز کرد؛ و همچو آنکس که رشته
سخن را از دست نهد، با استدلال مقدس خویش چنین ادامه داد:
«بزرگترین عطیه‌ای که خداوند با کرم لایزال خود در هنگام آفرینش
به بشر داد، آن عطیه‌ای است که بیش از همه با رحمت او سازگار است
ووی خود از هر چیز دیگر کرانبهاترش میدارد،
و آن آزادی اراده است^۲؛ جمله مخلوقات هوشمند، فقط همین دسته

۱- اشاره به لذات زمینی.

۲- اشاره به «اختیار» بشر که قبلا در سرودهای ۱۶ و ۱۸ برزخ بتفصیل درباره آن بحث

شده است.

از مخلوقات ، ازین عطیه بهره‌مند شدند و بهره‌مند هستند .
باری ، اگر تو ازین نظر درین باره تعمق کنی ، بارزش فراوان نذر
و پیمان مذهبی پی خواهی برد ، اگر این نذر چنان باشد که رضایت خالق
را با خرسندی مخلوق درآمیزد ؛

زیرا که در پیمانی که میان خداوند و آدمی بسته میشود ، این
گنجینه با همه آن گرانبھائی که گفتم فدا میشود^۱ : و این پیمان فی نفسه
مستلزم این چنین گذشتی است .

درین صورت بجای آن ، چه میتوانی داد که چنین ارزشیش باشد ؟ اگر
پنداری که آنچه میدهی مفیدت خواهد افتاد ، بناچار میخواهی از آنچه
بدست آورده‌ای حاصلی نیکو ببری^۲ .

اکنون درباره آن که مهمتر از همه است یقین کامل یافته‌ای ؛
اما چون کلیسای مقدس را با جبران و غرامت سازگاری است ، و این ظاهراً
با آن حقیقتی که بر تو عرضه داشتیم متناقض مینماید ،

بناچار باید زمانی دگر بر سر این سفره بمانی ، زیرا غذائی بس
سنگین خورده‌ای که بی کمک هضم نمیتواند شد^۳ .

اندیشه را بروی آنچه بر تو مینمایم بگشا و این جمله را خوب
در خاطر سپار ، زیرا که بی شنیدن و محفوظ داشتن ، ره بدانش نمیتوان برد .

۱- یعنی : بعد از آنکه کسی پیمانی با خداوند بست و حیات خود را وقف کاری معین کرد ،
آزادی اراده از او سلب میشود و این «نذر» خودبخود ناقض این اختیار است .

۲- یعنی : اگر فکر میکنی که با دادن صدقه‌ای که مثلاً از راه رباخواری بدست آمده
پیمان شکنی خود را با خداوند تلافی میتوانی کرد ، در اشتباه هستی .

۳- یعنی : باید من با بحث‌ها و استدلالهای تازه ذهن ترا درین باره روشن کنم . اصل
نشیه از کتاب «ضیافت» خود داتّه گرفته شده است .

سرود پنجم

دو چیز است که ماهیت و اساس این فداکاری است: یکی آنچه مایهٔ آن است^۱، و دیگری راهی که برای اینکار درپیش گرفته میشود^۲.

و این نیمهٔ دومین، تا آندم که بمرحلهٔ اجرا نرسیده باشد همچنان بقوت خود باقی است، و دربارهٔ آن بود که من با این چنین وضوح سخن گفتم.

از همین رو بود که در نزد عبریان نفس قربانی ضرورت داشت، هر چند که چنانکه خود میدانی موضوع قربانی تغییر میتوانست کرد^۳.

آن نیمهٔ دگر، که آنرا برای تو مایهٔ اصلی دانستم^۴ صورتی دارد که میتوان آنرا، بی آنکه خطائی روی داده باشد، تغییر داد.

اما هیچکس نباید آن باری را که بردوش گرفته است بدلخواه خویش عوض کند، مگر آنکه از آن راه کلیدسپید و کلید زرد بنفع او بگردش درآیند^۵؛

و یقین بدان که هر تغییر و تبدیلی عبث است اگر آنچه بر جای مینهند در آنچه بجای آن بر میدارند مستتر نباشد، همچون چهار که در شش مستتر است.

۱- یعنی: آنچه موضوع نذر بشمار میرود: مثلاً نذر اینکه تا آخر عمر باکره بماند، یا روزه بگیرند.

۲- یعنی: طرز نذر کردن و پیمان بستن با خداوند و مراسمی که درنمورد بکار میرود.

۳- تورات، سفر لاویان، باب بیست و هفتم: «... و خداوند موسی را خطاب کرده گفت: بنی اسرائیل را خطاب کرده بایشان بگو چون کسی نذر مخصوصی نماید نفوس بر حسب برآورد تو از آن خداوند باشند.. و اگر بهیمه‌ای باشد از آنها یکی که برای خداوند قربانی میگذرانند هر آنچه را که کسی از آنها بخداوند بدهد مقدس خواهد بود، آنرا مبادله نماید و خوب را به بد یا بد را بخوب عوض نکند.»

۴- اشاره به موضوع نذر.

۵- اشاره به کلیدهای دو گانهٔ سیمین و زرین برزخ، که راه را برای ارواح بهشتی می‌گشاید (رجوع شود بسرود نهم برزخ)؛ مفهوم این بند اینست که کسی نباید موضوع نذر خود را تغییر دهد مگر آنکه ازین راه خویش را برستگاری و آمرزش نزدیکتر کند.

لاجرم ، آن چیزی را که سنگینی ارزشش کفه هر ترازویی را پائین می‌آورد ، با هیچ عطیه و بخشش دیگری برابر نمیتوان نهاد^۱ .

درینصورت مردمان را گوی که نذرهای خویش را سبک نگیرند ، و بدان نذر که با خدای کرده‌اند وفادار باشند ، اما نه نذری کور کورانه بدانصورت که «یفتاح» در اولین قربانی خویش^۲ کرد ؛

ویرا بسی بهتر بود که بگوید : «خطا کردم» ، تا آنکه باحفظ قول خویش خطائی بزرگتر کند ؛ و همین نابخردی را در نزد سردار بزرگ یونانیان توانی یافت ،

که در نتیجه آن «ایفی جنیا» برزیبائی خویش گریست و جمله دیوانگان و فرزاندگانی را نیز که وصف این آئین وحشیانه را بشنیدند ،

۱ - یعنی : با هیچ کار ثوابی ، قصور نذرشکنی را تلافی نمیتوان کرد . درین مورد بخصوص اشاره شاعر به نذر مادام العمر با کره ماندن است که نذر پیکاردا و گستانسا بود .

۲ - یفتاح (بایتالیائی بیته Ieptè) یکی از سران بنی اسرائیل، که نذر کرد اگر خداوند او را بر «بنی عمون» پیروزی دهد ، اولین کسی را که از در خانه اش بدرآید به پیشگاه یهوه قربانی کند، و این اولین کس دخترش بود و او ویرا کشت . اصل ماجرا بتفصیل در تورات آمده است (تورات ، سفر داوران ، باب یازدهم) : « ... و یفتاح جلعادی مردی زور آور و شجاع و پسر فاحشه‌ای بود ... و یفتاح برای خداوند نذر کرده گفت اگر بنی عمون را بدست من تسلیم نمائی، آنگاه وقتی که سلامتی از بنی عمون بر گردم هر چه باستقبال من از در خانه ام بیرون آید از آن خداوند خواهد بود .. پس یفتاح بسوی بنی عمون گذشت .. و خداوند ایشان را بدست او تسلیم کرد - و ایشانرا از عروعر تا منیت که بیست شهر بود و تا آبیل کرامیم بصدمة بسیار عظیم شکست داد - و یفتاح به مصفه بخانه خود آمد و اینک دخترش باستقبال وی بادف و رقص بیرون آمد و او دختر یگانه او بود و غیر از او پسری یا دختری نداشت . و چون او را دید لباس خود را دریده گفت: آه ای دختر من مرا بسیار ذلیل کردی و تو یکی از آزارندگان من شدی زیرا دهان خود را بخداوند باز نموده ام و نمیتوانم بر گردم ».

بگریه افکند^۱ .

ای مسیحیان ، در حرکت خود کندتر باشید^۲ ؛ چون پری در معرض باد مبادید و مپندارید که هر آبی شمارا شستشو تواند داد .

شما تورات را دارید ، وانجیل را^۳ ، وشبان کلیسا را برای راهنمایی خویش ، واین جمله رستگاری شما را بس است .

اگر آزمندی نابابی پیامی دگر در گوش شما فروخواند^۴ ، مردانی باشید و نه نافهم گوسپندان^۵ ، تا یهودی در خانه شما ریشخندان نکند^۶ .

تقلید از آن گوسپند بچه مکنید که دهان از پستان مادرش بر میگردد و در عالم سادگی و بازیگوشی خود بجدال با خویش میپردازد . «

سخنان «بئاتریچه» چنین بود که نوشتم ؛ پس آنگاه وی غرق اشتیاق بدان جانب که در آن جهان از هر جای دیگر فروزاتر است^۷ نگر است .

خاموشی او ، و تغییر شکل وی^۸ ، اندیشه آزمند مرا که از هم آندم

۱ - اشاره به آگاممنون Agamemnon سردار یونان در جنگ معروف «ترویا» که چون باد مساعد در بندر «اولیس» نمیوزید ، بنا به توصیف غیگوئی دختر زیبای خود «ایفی کنیا» Iphigeniae (بائالیائی Ifigènia) را قربانی کرد تا خدایان بر سر لطف آیند . (رجوع شود بدوزخ ، صفحه ۳۴۶ ، شرح ۱) .

۲ - یعنی : قبل از نذر کردن مطالعه و دقت بیشتری درین باره بکنید .

۳ - در اصل : عهد عتیق و عهد جدید را : il vecchio e il nuovo Testamento چنانکه همه میدانند اولی نام تورات و دومی نام انجیل است .

۴ - یعنی : اگر مانند یفتاح و آگاممنون برای اغراض مادی دست به نذر و دعا بزنید ...

۵ - اشاره بدانکه یهودیان مقرراتی بسیار سخت و روشن در باره نذر و قربانی دارند و اگر مسیحیان درین باره قصوری کنند بدیشان خواهند خندید . - « در خانه شما » ، یعنی : در کشور شما .

۶ - اشاره بخورشید .

۷ - اشاره بدانکه بئاتریس (مظهر علم الهیات و حقیقت الهی) بر اثر صعود از فلک بلك بالاتر زیباتر از ساعتی پیش شده است ، و این وضع تا بآخر بهشت و در مراحل مختلف آن ادامه خواهد داشت .

طرح پرسشهایی تازه میریخت ، بخاموشی وا داشت .
وما ، همچوتیزی که پیش ازبازایستادن زه کمان از لرزش بهدف
خود رسیده باشد به قلمرو دومین^۱ رسیدیم ،
ودر آنجا بمحض آنکه بانوی من در فروغ آسمان رخنه کرد ، چنان
نشان شادکامی در او دیدم که از اثر آن سیاردره سراسر فروزانتر یافتم ؛
واگر ازین بابت چنین ستاره‌ای تغییر حال داد ولبخندزد ، بیندیش
که من که بمقتضای طبیعت خویش آماده تغییر و تبدیلم^۲ چسان شدم ؟
همچنانکه در درون طشتی پر از آبی زلال و آرام ، ماهیان برای
آنکه طعمه‌ای بچنگ آرند بجانب هرچه از بیرون آید میشتابند ،
بیش از هزار روح پر جلال^۳ را دیدم که بجانب ما آمدند ، وهریک
از آنان را شنیدم که میگفت : « اینست آنچه مایه فزونی عشق ما خواهد
شد^۴ . »

وبتدریج که هر یک از آنها بما نزدیک میشد ، روح خرسندوی در
درون روشنائی فروزانی که از او ساطع بود ، بصورتی مشخصتر در میآمد .
ای خواننده ، بیندیش که اگر بنا گهمان دست از داستانی که آغاز
کرده‌ام بدارم ، تو باچه نگرانی در پی آن بر می‌آئی که درین باره خبری
بیش یابی ،

ودرینصورت خود خواهی دید که من باچه اشتیاقی از این ارواحی

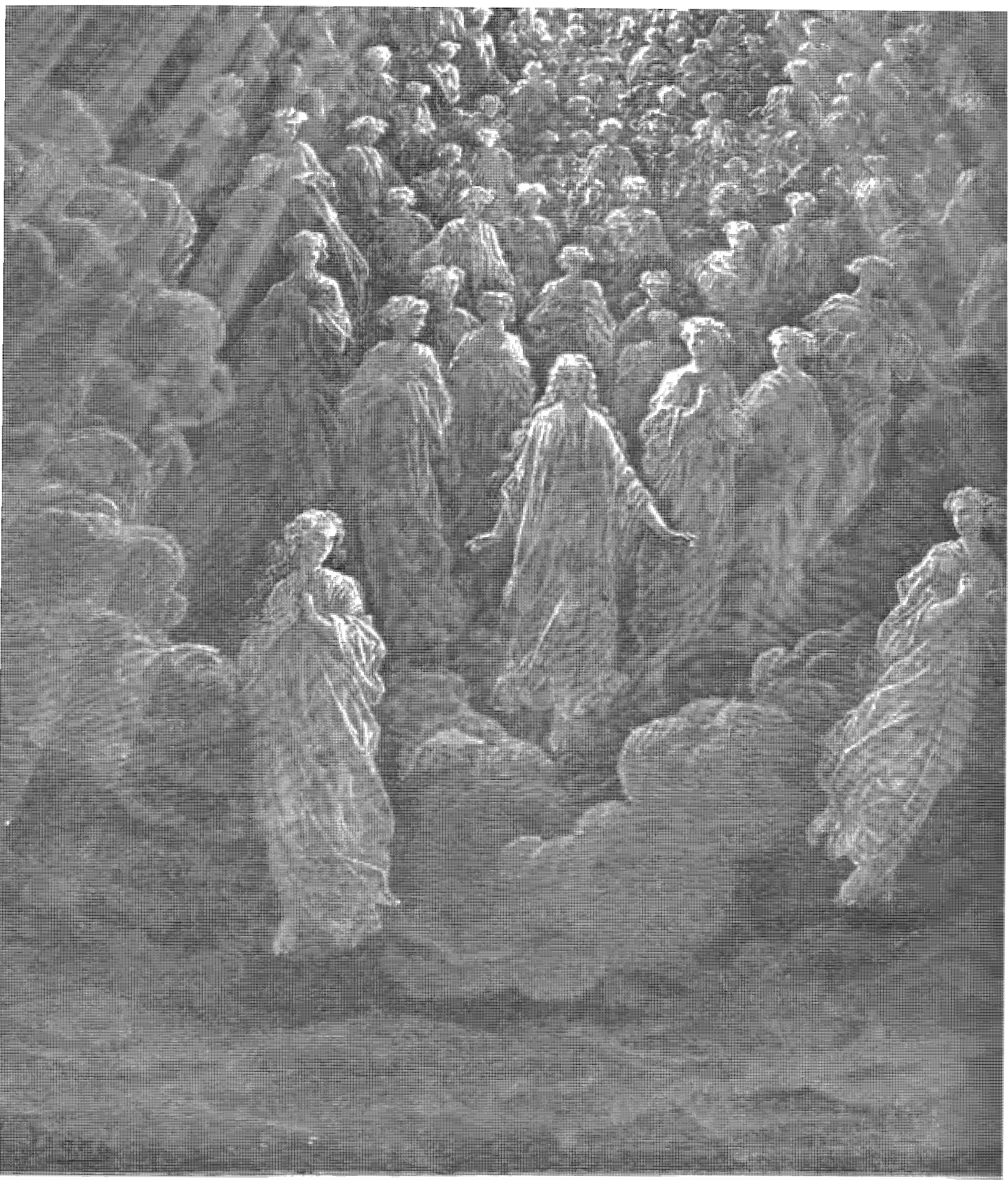
۱ - فلك عطارد .

۲ - اشاره به طبیعت آدمی و خاکی داتنه .

۳ - در اصل mille splendori : هزار جلال را .

۴ - اشاره به داتنه ، یعنی ، اینست کسیکه با سؤال خود وسیله‌ای برای خدمت

بدیگران بما خواهد داد وازین راه علاقه مارا بصفا واحسان بیش خواهد کرد .



بیش از هزار روح بهشتی را دیدم که بجانب ما آمدند (صفحه ۱۱۸۴)

که روی نموده بودند ، جویای احوال میخواستم شد .
 « ای روح نکوزاده ، که پیش از آنکه بترك سپاه زمینی گفته باشی ^۱
 بر کت الهی اجازت دیدار اورنگ‌های پیروزی جاویدت ^۲ داده است ،
 این نوری که مارا گدازان دارد ، همان فروغی است که در سراسر
 آسمان پراکنده است ؛ ولاجرم اگر میخواهی دربارهٔ ما چیزی بیش دانی ،
 هر آنچه را که خواهی ، بپرس . »
 یکی ازین ارواح پارسا بامن چنین گفت ، و «بئاتریچه» بدین گفته
 افزود که : « سخن گوی ؛ با اطمینان خاطر سخن گوی و کلام اینان را
 چون گفتهٔ خدایان باور دار ^۳ ! »
 « نیک می بینم که تو چسان پوششی از فروغ خاص خویش بر تن
 داری ^۴ ، و میبینم که این فروغ از دیدگان تو بر میتابد ، زیرا که چون میخندی
 ازین دیدگان فروغ برمیخهد ،
 اما نمیدانم که تو که ای ، و نمیدانم که برای چه ، ای روح بزرگوار ،
 در درجات مختلف آسمان ساکن این فلکی شده‌ای که انوار دیگر از

۱ - سپاه زمینی : جمع آدمیان .

۲ - جایگاههای ارواح بهشتی .

۳ - اصل فکر از انجیل است (انجیل یوحنا ، باب دهم) : « ... عیسی در جواب ایشان گفت : آیا در تورات شما نوشته نشده است که من گفتم شما خدایان هستید ، پس اگر آنانرا که کلام خدا بدیشان نازل شد خدایان خوانند و ممکن نیست که کتاب محو گردد ... »
 ۴ - این کلمه tu t' annidi را که در اینجا بکار رفته میتوان گذشته از آنچه در متن فارسی آمده ، بصورت «آشیان گرفتن» نیز معنی کرد و در بنصورت ترجمهٔ این جمله چنین میشود:
 «تو که چون پرندهای درآشیان خود آرام گزیده‌ای .»

۵ - این ترجمهٔ کلمهٔ corruscan است که در چاپ Paget Toynbee آمده است . ولی در چاپ ایتالیائی « انجمن دانش شناسی ایتالیا » این کلمه بصورت corrusca آمده ، در بنصورت فاعل این جمله « فروغ خاص تو » میشود .

بهشت

دیدۀ مردمان نهانش میدارند^۱ . «

این سخن را خطاب بدان فروغی گفتم که در آغاز زبان بگفتار گشوده بود ، و این ویرا از آنچه بود بسیار فروزاتر کرد .

همچو خورشید ، که چون فرط حرارت بخارات غلیظی را که مایهٔ تعدیل فروغ آنتد از میان بردارد ، خود در پس فروزندگی فزون از حد خویش پنهان میشود^۲ ،

این چهرهٔ مقدس نیز در تشعشع خود که فزونی سرور او مایهٔ افزونی آن شده بود^۳ پنهان شد ، و در حالیکه یکسره در جلال خویش جای گرفته بود ،

بدانصورت که سرود بعدی وصف آن خواهد کرد ، پاسخم گفت .

۱ - اشاره به عطارد ، که چون نزدیکترین سیارات بخورشید است (بدیهی است سیارهٔ کوچک دیگری که میان عطارد و خورشید است در آن زمان کشف نشده بود) ، بر اثر نور تند خورشید غالباً قابل رؤیت نیست .

۲ - اشاره بدانکه چون بخار افق متراکم باشد ، خورشید را با چشم نگاه میتوان کرد ، اما همینکه این بخارات از میان بروند فروغ خورشید بقدری تند میشود که دیگر آنرا با نگاه تحمل نمیتوان کرد و ازین راه خورشید در فروزندگی خود پنهان میشود .

۳ - اشاره بدانکه پرسش داتنه او را از امکان اینکه خدمتی بوی تواند کرد ، شاد کرده است ، و این درست خلاف آن عکس العملی است که دوزخیان در چنین مورد نشان میدادند .

سرود ششم

فلك دوم : فلك عطارد

ارواح گوشا و نکوکار

این سرود تماماً در فلك عطارد میگردد و در سراسر آن دانه و پئاتریس و سایر ارواح بیحرکت میمانند و فقط یکی از ارواح، یعنی روح «یوستینیانوس» امپراتور معروف روم سخن میگوید .

در سرتاسر کمدی الهی ، این تنها سرودی است که چنین اختصاصی دارد، یعنی از اول تا آخر آن وقف گفته یک نفر شده است و خود دانه و دیگران در آن هیچ نقشی ندارند . میتوان این سرود را «حماسه عقاب رومی» لقب داد، زیرا که بحقیقت در آن تاریخچه دوهزارساله روم از روزیکه «انثاس» شاهزاده تروائی (که میبایست بعدها شاهان و امپراتوران روم از نسل او پدید آیند) پس از شکست ترویا از شهر خود بیرون آمد و رهسپار شبه جزیره ایتالیا شد و در حقیقت امپراتوری روم را «بالتوجه» با خود همراه آورد ، تا انتقال مرکز این امپراتوری از رم به قسطنطنیه (Byzantium) و پس از آن تا انقراض این امپراتوری و ادامه جنبه معنوی آن در قالب امپراتوری شارلمانی و «امپراتوری مقدس ژرمنی و رومی» ، با قدرت کلام و ایجازی که از خصائص دانه است خلاصه شده است .

برای دانه روم و امپراتوری آن مفهوم مقدس و بسیار وسیعتری از آنچه ظاهراً تصور میشود دارد . وی امپراتوری روم را پیش در آمدی برای استقرار «صلح رومی» و امپراتوری واحد جهانی میدانند که میبایست خود آنزمینه را برای استقرار آئین مسیح و مرکزیت کلیسا آماده کند و در حقیقت در قالب این امپراتوری، صلح سیاسی و صلح معنوی بر روی زمین حکمفرما شود . بدین جهت همه جا پیشرفت روم را که وی بصورت « پرواز عقاب رومی» بدان اشاره میکند ، اجرای اراده و خواست آسمانی و هرچه را که خلاف آن باشد یا بشود نشان مخالفت با مشیت الهی میدانند . و از همین ریاست که وی «بروتوس» قهرمان رومی را که بخاطر حفظ جمهوری روم و جلوگیری از استقرار دیکتاتوری سزار بقیمت فدا کردن جان خود دست بکشتن او زد ، در واقع بجرم اینکه خواسته است بمعظمت امپراتوری و «ادامه پرواز عقاب» لطمه زند (وعلی الظاهر بگناه خیانت

بهشت

بولینممت (محکوم بتحمل بدترین عذاب دوزخ خویش کرده است .
دائمه در کتاب دیگر خود بنام «سلطنت» De Monarchia که بزبان
لاتینی نوشته شده و در باره این نظریه « حکومت جهانی » بتفصیلی بیشتر سخن
گفته است .

«یوستینیانوس» امپراتور رومی که درین سرود بادائمه طرف گفتگو است
آخرین امپراتور معروف روم است که این امپراتوری را از «بیزانسیوم» اداره
میکرد . بیزانسیوم (اسلامبول کنونی) از سال ۳۳۰ میلادی که «کنستانتینوس»
امپراتور روم ، پس از آنکه بدست پاپ سیلوستر بکیش مسیح درآمد (رجوع
شود بسرود بیست وهفتم دوزخ) پایتخت را از روم بدانجا انتقال داد ، مرکز
امپراتوری روم بود وبنام این امپراتور کنستانتینوپولوس (بیونانی کنستانتینوپولس)
خوانده میشد که اعراب آنرا معرب کردند و بصورت «قسطنطنیه» درآوردند .
وی برای آنکه سناتورهای رومی از خاک شهر روم خارج نشده باشند ، تمام
خیابانها و کوچه‌های این شهر را ازخاکی که باکشتی از روم آورده بودند فرش
کرد و آنجا را « روم تازه » نام نهاد ، ولسی بعدها این شهر بهمان اسم خود
او شناخته شد .

تقریباً تمام این سرود پر از اسامی مختلف قهرمانان و پادشاهان و امپراتوران
روم و میدانهای جنگ و پیروزی رومیان و حوادثی است که در تاریخ این شهر و
امپراتوری روی داده است ، بدینجهت محتاج بتوضیحات و حواشی متعددی است
که شاید دربدو امر بنظر حاشیه زائد بر متن آید ، ولی برای درک مطالب سرود،
چاره‌ای بجز ذکر آنها نیست .

نکته جالبی که در این مورد شایان ذکر است تقارن خاصی بین این
سرود و سرودهای هم شماره آن در دوزخ و برزخ است ؛ سرود ششم دوزخ ؛
فلورانس ؛ سرود ششم برزخ ؛ ایتالیا ؛ سرود ششم بهشت ؛ امپراتوری روم ؛
و با احتمال قوی این تقارن اتفاقی نیست .

سرود ششم

« پس از آنکه «کستانتین»^۱ عقاب را^۲ که پیش از آن در پی آن
دلاور کهن که شوی «لاونیا» شد براهی که آسمان میخواست رفته بود ،
در جهتی خلاف این راه بگردانید^۳ ،
صد و صد سال ، وهم بیش از آن^۴ . پرنده خدا در حد نهائی اروپا در

۱- کستانتین (Constantin(o) در اصل لائینی کستانتینوس Constantinus و در
اصطلاح عرب قسطنطین) امپراتور معروف رومی (رجوع شود به سرود نوزدهم دوزخ و سرود
سی و دوم برزخ) .

۲- عقاب : مظهر امپراتوری روم (رجوع شود به سرودهای دهم و سی و دوم برزخ) .
۳- « آن دلاور کهن که لاونیا را بزنی گرفت » : اثاس Aeneas قهرمان معروف
تروایی که از ترویا بایتالیا آمد و در آنجا با لاونیا Laviniae دختر پادشاه « لاسیوم »
زناشوئی کرد (رجوع شود به سرود چهارم دوزخ) . - « براه آسمان رفته بود » ، یعنی :
عقاب رومی (حکومت روم که مقدر بود آقای جهان شود) چنانکه خواست تقدیر بود همراه با
« اثاس » از مشرق بمغرب آمده و در شهر روم متوطن شده بود . - « علیه آن بگردانید » ، یعنی :
این عقاب را در جهتی خلاف آنچه اراده آسمان بود از مغرب بمشرق انتقال داد . - این اشاره
مربوط به تصمیمی است که « کستانتینوس » امپراتور روم در سال ۳۳۰ میلادی برای انتقال
پایتخت روم به « بیزانس » Byzantium گرفت و بالنتیجه از آن بیعد این شهر قسطنطنیه
Constantinoplus نام گرفت که ترکها یازده قرن بعد از آن آنرا متصرف شدند و بدان
استامبول (اسلامبول) نام دادند . - علت مخالفت دانه با این انتقال اینست که طبق نظریه رایج
قرون وسطائی « کستانتینوس » که بآئین مسیح گروید و کیش عیسی را کیش رسمی امپراتوری روم
اعلام کرد ، بعد ازین انتقام پایتخت روم را بعنوان نیول به پاپ و کلیسا بخشید (رجوع شود
به سرود نوزدهم دوزخ و سرود سی و دوم برزخ) و دانه همواره بر این عقیده بود که وجود این مال
و منال دنیوی باعث فساد کلیسا و سستی جنبه روحانی و معنوی آن شد و بنابراین این نقل و انتقال
پایتخت و «عقاب امپراتوری» خلاف اراده آسمان صورت گرفته بود .

۴- « صد و صد سال و بیش از آن » : دوست و انصدی سال ؛ این مدت ، یعنی فاصله
بین انتقال پایتخت امپراتوری روم به قسطنطنیه و تاجگذاری « بوستینیانوس » ، واقعاً اندکی کمتر از
دوست سال یعنی ۱۹۷ سال بود .

تزدیک کوهسارانی که نخست از آنها برون آمده بود، بر جای بماند.^۱
در آنجا^۲، در زیر سایه بالهای مقدسش فرمانروائی جهان از دستی
بدستی سپرده شد تا در این نقل و انتقالها بمن رسید^۳.

قیصر بودم و «جوستینیانو» هستم^۴، که باراده عشق نخستین^۵ که
مستغرق در آنم، قوانین را از هر چه حشو و زوائد داشت رهانیدم^۶.

و پیش از آنکه بدین مهم همت گمارم، میپنداشتم که مسیح را فقط

۱- پرندۀ خدا l'uccel(lo) di Dio : عقاب (رجوع شود بسردسی و دوم برزخ) . -
حدود نهائی اروپا : بیزانس (قسطنطنیه) که حد شرقی اروپا است و در مقابل آن ساحل آسیا
قرار دارد . - «کوهسارانی که نخست از آنجا برون آمده بود» : کوههای مجاور شهر «ترویا»
(در مغرب آسیای صغیر) که «انئاس» بنیان گزار روم و امپراتوری آن از آنجا رهسپار ایتالیا شده
بود . خرابه‌های «ترویا» فاصله زیادی با اسلامبول ندارد و همین جهت است که در اینجا اشاره به
«تزدیکی» کوههای ترویا با بیزانس شده است .

۲- بیزانس .

۳- یعنی : امپراتوران متعدد آمدند و رفتند تا نوبت بمن (جوستینیانوس) رسید .

۴- قیصر [cesare] : لقب امپراتوران روم . - جوستینیانو Giustiniano (در اصل
لاتینی جوستینیانوس Justinianus) امپراتور معروف روم (۵۲۷-۵۶۵) که آخرین امپراتور
بزرگ تاریخ روم است . وی پیروزمندانه با «واندال‌ها» و «استروگت‌ها» که قبایل جنگجوی ژرمنی
بودند و به امپراتوری روم هجوم آورده بودند و بالاخره هم این امپراتوری را منقرض کردند جنگید
و مدتی عظمت امپراتوری روم را بدان بازگردانید و در حقیقت همان کاری را کرد که انوشیروان در
ایران کرد . - ولی شهرت او بیش از همه مرهون قوانینی است که وضع کرد بدین ترتیب که بدست
حقوقدانان بزرگ تمام قوانین گذشته را مورد تجدید نظر قرار داد و بالاخره بعد از سالها مجموعه
قوانین تازه‌ای بوجود آورد که Giustiniano codice نام دارد و از لحاظ تاریخ و تمدن مغرب
زمین بسیار مهم است . - بنای معروف «اباصوفیه» که وی آنرا برای کلیسا پی افکند و عثمانیها
بدل بمسجدش کردند نیز از یادگارهای بزرگ اوست . «ثئودورا» زن او که امپراتریس روم
بود از زنان نامی جهان است .

۵ - عشق نخستین primo amor(e) : اشاره به روح القدس (Spirito Santo) یکی از
تجلیات سه گانه خداوند در کیش مسیح .

۶ - اشاره به پیراستن قوانین روم و وضع قوانین جدید .

يك طبيعت است و نه بیش؛ و بدین پندار قانع بودم^۱ .

ولی « آگاپیتوی » مسعود که مقام شبانی اعلی داشت، مرا باسخنان خود بایمان واقعی رهبری کرد^۲ .

گفته‌اش را پذیرفتم، و اکنون آنچرا که در نظریه او پنهان بود باهمان وضوح میبینم که تو خود در جملات متناقض دروغ و راست را نهفته توانی دید^۳ .

چون بدان راه رفتم که خواست کلیسا بود، خداوند را در عالم گرامتش چنین پسند خاطر افتاد که اندیشه آن مهم بزرگ را در ضمیرم راه دهد^۴ ،
و من یکسره دل بدین کار دادم ،

و نیروی جنگی خویش را به « بلیزار »^۵ خود سپردم ، که دست

۱ - اوتیکس Eutychès از فقهای آئین مسیح ، که اندکی پیش از « یوستینیانوس » میزیست معتقد بود که مسیح دارای دو طبیعت الهی و انسانی نبوده و فقط يك طبيعت الهی داشته است، و بنابراین آن کس که بدار آویخته شده مسیح واقعی نبوده و فقط شبحی بوده است . بدین جهت نظریه او را در الهیات « يك طبعی » monophysite نام داده بودند . بعدها کلیسای روم این نظریه را مردود و کفرآمیز اعلام کرد و پیروان آنرا زندیق شمرد . - مسلم نیست که « یوستینیانوس » از پیروان این عقیده بوده است .

۲ - آگاپیتو Agapito (بلاتینی آگاپتوس Agapetus) یکی از پاپ‌های روم ، ملقب به « آگاپیتوی اول » که از ۵۳۳ تا ۵۳۶ پاپ بود . شبان اعلی (sommo pastore) لقب پاپ در آئین کانولیک (رجوع شود بسرود نوزدهم دوزخ) . « ایمان واقعی » : مسیحیت بشیوه کانولیک .

۳ - یعنی : همچنانکه مسلم است که از دو گفته متناقض یکی راست و یکی دروغ است ، من نیز با ارشاد پاپ دریافتم که نظر او درست و نظر خلاف آن، که قبلا بدان اعتقاد داشتم، خطا است .

۴ - اشاره به قانونگزاری یوستینیانوس که قبلا ذکر آن رفت . دانه در اینجا از لحاظ تاریخی اشتباه کرده، زیرا یوستینیانوس این کار را مدتی پیش از آنکه « آگاپتوس » پاپ شود آغاز کرده بود .

۵ - Bellisar (بایتالیائی ام-روزی بلیزاریو Belisario ، در اصل لاتینی بلیزاریوس Belisarius) سردار معروف « یوستینیانوس » ، که شبه جزیره ایتالیا حمله برد و واندال‌ها و گت‌ها را شکست داد و در ۵۶۵ مرد . - « بلیزار خودم » اشاره به محبوبیت بلیزاریوس در نزد امپراتور .

راست آسمان وی را سخت یاور بود ، و این نشان آن بود که من میتوانستم از آرامش خاطر برخوردار آیم^۱ .

اکنون نخستین پرسش ترا پاسخ کافی گفته‌ام^۲ ، اما در چنان وضعی که بناچار باید سخنان خویش را دنبال کنم^۳ ،

تاتودریابی که آنانکه بانسان مقدس از در مخالفت درآمده اند ، و آنانکه آنرا خاص خویش میدانند ، و آنانکه با آن می‌جنگند ، تا چه حد در این راه محقند^۴ .

بین که چه اندازه دلیری آنرا شایسته احترام کرد ، و این از آن هنگام آغاز شد که «پالاته» بمرد تا بدان حکمفرمائی داده باشد^۵ .

۱- ظاهراً دانه خبر نداشته که «بلیزاربوس» در اواخر عمر خود مورد سوظن امپراتور قرار گرفت و منعم بتوطئه علیه جان او شد و بزندان افتاد ؛ بدین جهت گفته او این معنی را میدهد که این سردار تا بآخر مورد علاقه امپراتور بوده است .

۲- اشاره بسؤال دانه که : «تو که هستی؟» (رجوع شود بسرود پنجم) .

۳- یعنی : اشاره‌ای که بمقام خود کردم مستلزم آنست که توضیحاتی بیشتر بدهم . - ولی احتمال قوی میرود که کلمه *sua condizione* (وضع او) که در اینجا بکار رفته ، مربوط به « عقاب رومی » باشد ، و این عقیده چندتن از مفسرین منجمله «توراکا» است . درین صورت مفهوم این جمله چنین میشود : « اما وضع عقاب ، مرا مجبور میکند که توضیحات خویش را دنبال کنم . »

۴- اشاره بدودسته سیاسی «کیبلین‌ها» و «گوتلف‌ها» که آنان خود را طرفدار امپراتوری و اینان مخالف آن میدانستند . در متن سرود درین باره توضیح داده خواهد شد . - جمله « تاچه اندازه محقند » جنبه استهزا آمیز دارد و مفهوم واقعی آن اینست که هیچکدام ازین دسته ها محق نیستند .

۵- پالاته Pallante (در اصل لاتینی پالاس Pallas) پسر اواندروس Evanderus پادشاه «لاسیوم» در ایتالیا ، که از طرف پدر خود یاری «انثاس» Aeneas فرستاده شد و دانه این اشاره را از «انثاس» و برزیل گرفته است (انثیس ، کتاب دهم و کتاب دوازدهم) . «پالاس» در جنگی که بهواخواهی انثاس باتورنوس Turnus کرد کشته شد و این اولین قربانی بود که بخاطر ایجاد امپراتوری روم داده میشد .

بقیه در صفحه بعد

میدانی که در طول سیصدسال ، ویش از آن ، این عقاب در « البا »
خانه داشت^۱ ، تا وقتی که آن سه تن بخاطر آن با آن سه تن جنگیدند^۲ .
و میدانی که این عقاب از ربایش « سایننا » ها^۳ تا رنج

بقیه از صفحه قبل

در باره این بند تذکر خاصی لازم است : ترجمه‌ای که در اینجا شده از روی متنی که
مورد قبول « انجمن دانه‌شناسی ایتالیا » است صورت گرفته است ، ولی در چاپ معروف Moore-
Toynbee که از چاپهای مستند کمندی الهی است کیومه « بعد از کلمه « احترام کرد »
بسته شده و اندکی بعد با کلمه « میدانی » دوباره گشوده شده است . درین صورت معنی این بند بکلی
فرق میکند و مفهوم آن این میشود که « یوستینیانوس » داستان خود را از آن هنگام که « پالاس »
بخاطر عظمت روم مرد شروع کرد ، و در حقیقت این جمله را دانه میگوید و نه امپراتور رومی .
۱- « آلبا » Alba : « آلبالونگا » Alba Longa قلمرو کوچکی که در کنار دریاچه
« آلبا » بدست آسکانیوس (بایتالیائی Ascanio) پسر « اثاس » ایجاد شد و اولاد
« اثاس » مدتی دراز بر آن حکومت کردند . - رقم « سیصدسال » از افسانه‌های مربوط به ایجاد
روم آمده و جنبه تاریخی ندارد .

۲- اشاره به نبرد معروف « هوراس ها » و « کورباس ها » که در تاریخ وادیهات مغرب
زمین بصورت ضرب‌المثل درآمده است . - طبق افسانه‌ای که از قدیم در روم رایج بود ، در قرن
هفتم پیش از میلاد مسیح در زمان سلطنت « تولوف هوستیلیوس » در روم ، میان دوشهر « روم » و
« البا » جنگ افتاد و حکمای قوم اندیشی کردند که بجای کشت و کشتار بیجا هر یک از این دوشهر
سه پهلوان بمیدان زور آزمائی فرستند و هر کدام از دودسته که در این میدان پیروز آمدند ، شهر
خود را فاتح اعلام کنند . - از هر یک ازین دوشهر سه برادر برگزیده شدند که برادران رومی
« هوراس » و برادران آلبی (کورباس) نام داشتند .

درین بیکار دو برادر از برادران سه گانه رومی (هوراس ها) ییابی گشته شدند و هر سه « کورباس »
نیز زخم برداشتند . « هوراس » سومین برای جدا کردن ایشان از یکدیگر تظاهر بفرار کرد و این
سه بدنبال او شتافتند ، ولی به نسبت کمی وزیادی زخمهای خود جدا جدا بدو رسیدند و وی در
هر نوبت ناگهان بر کشت و حریفی را که با او نزدیک بود بکشت و عاقبت تنها زور آزمای زنده و
پیروز این میدان شد .

۳- بنا با افسانه‌های نیمه تاریخی مربوط بایجاد شهر روم ، هنگامیکه « رومولوس »
روم را بنیاد نهاد ، جمعیت این شهر چهار هزار مرد بود ، ولی اینان هیچ زنی نداشتند . بدین
جهت « رومولوس » از همساکان خود زن خواست ، ولی اینان او را مسخره کردند . در نتیجه
رومولوس دست بچله‌ای زد و یکروز جشنی بزرگ در روم ترتیب داد و همه اقوام همسایه این شهر را
بضیافت خواند و اینان دسته جمع بدانجا آمدند . وقتی که سرها از باده ناب گرم شد ناگهان
بقیه در صفحه بعد

«لو کرسیا»^۱ در دوران هفت پادشاهی که بر گرداگرد خویش بجملة اقوام همسایه پیروز آمدند^۲ چه‌ها کرد؛

و نیز چه‌ها کرد، در آن هنگام که رومیان دلاور با «برنو»، با «پیرو» و پادشاهان دیگر و کشورهای دگر بیکارش واداشتند^۳؛

واز اینجا بود که «تورا کوآتو» و «کوینتسیو» که نام خویش را از

بقیه از صفحه قبل

جوانان رومی سلاح بر کف حمله بردند و دختران قبیله «ساینا» Sabina (بلاتینی Sabini) را ربودند. در جنگی که بعد در گرفت، «تاسیوس» Tatius پادشاه ساین ها و سربازان او دژ مستحکم روم را متصرف شدند ولی در بنموقع دختران «ساینا» بطرفداری از شوهران تازه خود علیه پدران و برادران خویش وارد میدان شدند و در نتیجه پادشاه «سایینی» حاضر بمتارکه جنگ شد و دختران در روم ماندند.

۱ - Lucretia (بلاتینی لو کرسیا Lucretiae) زن زیبائی که قهرمان یکی از معروفترین افسانه های تاریخ روم است، و این افسانه در ادبیات مغرب زمین بصورت ضرب المثل درآمده است. - طبق این افسانه «لو کرسیا» زن «تارکینوس» کلاتینوس، یکی از خویشان نزدیک «تارکینوس» هفتمین پادشاه روم بود. پادشاه و شاهزادگان رومی که قلعه مستحکم شهر حریف را در محاصره داشتند، يك شب تصمیم گرفتند بی‌خبر بروم روند و ببینند که زنهای خودشان در غیاب شوهرانشان چه میکنند. - وقتی که آمدند همه این زنان را بایکدیگر مشغول قصه گفتن و بازی کردن دیدند، بجز لو کرسیای زیبا را که در خانه خود سرگرم قلابدوزی بود و در فراق شوهرش دل شوخی و تفریح نداشت. «تارکینوس» پادشاه بدیدن او سخت شیفته وی شد و چند روز بعد خود بشهر آمد و بعنوان میهمانی بخانه وی رفت و شب را در آنجا ماند و او را تهدید کرد که اگر تسلیم نشود ویرا خواهد کشت و شهرت خواهد داد که او را در حال خیانت بشوهرش دیده و کشته است. «لو کرسیا» بناچار خود را تسلیم او کرد، اما روز بعد پدر و شوهر خود را بنزد خویش خواند و ماجرا را بدیشان گفت و خودش را با ضربت خنجرى بقتل رسانید - پدر او این خنجر خونین را بدست گرفت و مردم روم را بقیام عمومی خواند و این قیام منجر به خلع تارکینوس از سلطنت و اعلام رژیم جمهوری در روم شد.

۲ - هفت پادشاه: پادشاهان هفتگانه روم که چنانکه گفته شد اولین آنها «رمولوس» و آخرینشان «تارکینوس» بود و بعد از خلع پادشاه هفتمین حکومت سلطنتی در رم پایان یافت.

۳ - Brenno (بلاتینی برنوس Brennus) سردار گالی‌ها (ساکنان قدیم فرانسه کنونی) که با جنگجویان خود برم حمله برد و پس از پیروزیهای اولیه بدست «کامیلوس» سردار رومی مغلوب شد. - پیرو Pirro (به لاتینی پیروس Pyrrhus) پادشاه «اپیروس» یونان، که او نیز چندین بار رومیان را شکست داد ولی عاقبت از «فابریوس» سردار رومی شکست خورد.

گیسوان آشفته خود گرفت، و «دچی»ها و «فابی»ها، آن نام بلند را یافتند
 که من بطیب خاطر همت بحفظ آن گماشتم^۱ .
 این عقاب^۲ غرور تازیان^۳ را که در پی «آنیباله»^۴ از آن صخره‌های

۱ - تورکوواتو Torquato (به لاتینی Torquatus) کنسول و دیکتاتور روم ، که لژیونهای رومی بفرماندهی او با لاتین‌ها جنگیدند و وی پسر خود را بجرم آنکه دلیرانه سر از فرمانش باز زده است محکوم بمرگ کرد . - کوینتسیو Quinzio (به لاتینی Quintius) سردار بزرگ رومی ، که هنگامی که در مزرعه خود مشغول کشاورزی بود خبر یافت که از طرف سنای روم به دیکتاتوری منصوب شده است (دیکتاتوری در دوران جمهوری روم سمتی بود که برای مدتی محدود به سرداران یا سیاستمداران برجسته تفویض میشد و درحقیقت نظیر حکومت نظامی کنونی بود، و بعد از انقضای مدت و یا بلافاصله بعد از رفع خطری که حیات ملی را تهدید میکرد ملغی میشد) . لقب این سردار Cincinnatus بود (رجوع شود بسرود پانزدهم بهشت) و این کلمه از cincinnus (گیسو) گرفته شده بود، و ازین رو است که در شعر داتنه به «گیسوی آشفته» او اشاره شده است . - دچی‌ها Deci (به لاتینی Decius) سه نفر «دسیوس» (پولیبیوس دسیوس و پسر و نواده او) که در دوره‌های مختلف جان خود را در راه عظمت روم فدا کردند . - فابی‌ها Fabii (به لاتینی Fabius) خاندان رومی بزرگ و معروفی که در طول چند قرن ، سیصد تن از افراد آن در راه وطن‌کشته شدند و معروفترین ایشان «فابیوس کینکسیوس ماگزیموس کونکتاتور» است که با «آنیبال» مصاف داد .

« شهرتی را که من بحفظ آن همت گماشتم » : نام آوری روم و مفاخر آن . - این تعبیر بطور کلی مبهم است ، زیرا که داتنه برای آن يك کلمه واحد mirro را بکار برده که معنی «مورد» میدهد و چون مورد و کندر عادتاً برای تقدیس خدایان یونانی و رومی بکار میرفتند، میتوان احتمال قوی داد که این کلمه معنی تجلیل و تقدیس داشته باشد . در چند نسخه بجای کلمه mirro ، فعل miro آمده که معنی « بانظر ستایش نگاه میکنم » را میدهد .

۲ - دراصل، این کلمه بصورت ضمیر «آن» esso آمده و در تندهای بعد نیز غالباً بهمین صورت ضمیری به عقاب اشاره شده است ، ولی در ترجمه فارسی ذکر پیاپی ضمیر «او» یا «آن» جمله را تقریباً نامفهوم میکند ، بدین جهت چندین بار بجای ضمیر اصل کلمه یعنی عقاب آورده شده است .

۳ - تازیان Arabi (اعراب) : اشاره به کارتاژی‌ها ، که بفرماندهی «هانیبال» بروم حمله بردند . در قرون وسطی صفت «عرب» بتمام مردم ساکن افریقای شمالی بطور اعم اطلاق میشد ، ولی از نظر تاریخی در زمان هانیبال اصولاً از اعراب در شمال افریقا خبری نبود .

۴ - Annibale (دراصل فینیقی هانیبال Hannibal) سردار کارتاژی و یکی از بزرگترین سرداران نظامی تاریخ جهان (۲۴۷ - ۱۸۳ پیش از میلاد) ، که پادشاه کارتاژ بود و از راه
 بقیه در صفحه بعد

آلیی^۱ گذشتند که تو، ای رود پو از آنها سرازیر میشوی، درهم شکست،
 ودر لوای آن، «شیپیونه» و «پمپئو» هنگامیکه هنوز بس جوان
 بودند به پیروزی رسیدند^۲، ودر تپه‌ای که تودر پای آن زاده شدی این عقاب
 بس تلخکامی بیار آورد^۳.

سپس نزدیک بدان زمان که آسمان را سودای استقرار صلح در
 سرتاسر جهان درسر آمد^۴، «سزار» بارادهٔ روم آنرا در چنگ خویش
 گرفت^۵؛

بیه از صفحه قبل

مراکش و اسپانیا بایتالیا حمله برد و آنجا را متصرف شد. وسالها فرمانروای روم بود، ولی بالاخره
 درشمال افریقا از «سیپیون» سردار رومی که در غیاب او بکارناز حمله برده بود شکست خورد
 وباین شکست او رومیان کارناز را از بیخ و بن ویران کردند و از صفحهٔ روزگار برانداختند.

۱- l'alpestre rocce ترکیب زیبایی که در اینجا اختصاصاً مربوط بقسمتی از کوهستان
 آلپ است که کوتسیه cozie نام دارد.

۲- شیپیونه Scipione (یوبلیوس کورنلیوس سیپیون) سردار معروف رومی (۲۳۵-
 ۱۸۳ پیش از میلاد) که در بیست سالگی اسپانیا را متصرف شد و در ۳۳ سالگی هانیبال را درشمال
 افریقا شکست داد واز آن پس لقب « افریقائی » گرفت . - پمپئو Pompeio (به لاتینی
 Pompeus) سردار رومی معاصر وهم پیمان «سزار»، که اولین پیروزی بزرگ خود را در بیست و
 پنج سالگی علیه ماریوس تحصیل کرد ولی بعدها از سزار شکست خورد.

۳- « آن تپه‌ای که ... » اشاره بکوهستان فیزوله Fiesole که برفلورانس مشرف
 است وداتنه در فلورانس یعنی « در پای این کوه » زاده شده بود. در جنگی که نزدیک « فیزوله »
 میان «سزار» و « کاتیلینا » روی داد، کاتیلینا وفیلسی ها شکست خوردند وسزار پس از پیروزی
 فیزوله را منهدم کرد وساکنان آنرا بدانجا که بعدها فلورانس شد انتقال داد، بدین جهت است
 که داتنه از زبان « بوستینیانوس » میگوید که عقاب رومی در پای این تپه ساکنان آنرا تلخکام
 کرد. داتنه خودش را از اعقاب رومیانی میداند که در فلورانس متوطن شدند وبافیزولی هادرا میخواستند
 (دوزخ، سرود پانزدهم).

۴- یعنی: نزدیک بزمان تولد عیسی که صلح را میان بشر وخداوند برقرار کرد.

۵- سزار (Julius Caesar، بایتالیائی جزاره Cesare) سردار و دیکتاتور
 معروف رومی (رجوع شود بسرودهای چهارم و بیست وهشتم دوزخ).

سرود ششم

و آنچه را که او از «وارو» تا «رنو» کرد، «ایزارا» بدید و «ارا»
و «سنا» نیز، و هم جمله آن دره‌هایی که آبهایشان «رودانو» را سیراب میکند.
کاروی پس از برون آمدن از «راونا» و عبور از «رویکون» چنان
بلندپروازانه بود که زبان و خامه را یارای دنبال کردنش نیست^۱؛
سپاه خویش را بجانب «اسپانیا» بگردانید، و پس بسمت «دوراتسو»
برد، و در «فارسالیا» ضربتی چنان گران زد که سوگ آن تا «نیل» سوزان کاری
افتاد^۲.

سپس این عقاب «آنتاندرو» و «سیمونتتا» را که روزگاری از آنها
براه افتاده بود و «اتوره» در آن بخواب جاودان رفته است باز دید و پس
پرواز خویش را بزبان «تولومئو» از سر گرفت^۳.

۱- وارو Varo (بفرانسه وار Var) رودخانه‌ای در جنوب فرانسه که نزدیک نیس
بندریا میریزد. - رنو Reno (بفرانسه رن Rhin) رود معروف فرانسه. - «فاصله وارورنو»:
منطقه‌ای که «کلماوراءآلپ» Gallia jransalpina نام دارد - ایزارا Isara (بفرانسه ایزر
Isères) و ارا Era (بفرانسه لورا Loires) و سنا Senna (بفرانسه سن Seine) و
رودانو Rodano (بفرانسه رون Rhône) چهار رودخانه بزرگ و معروف فرانسه. - «جمله
آن دره‌هایی که ...» یعنی: همه آن مناطقی که شعبه‌های مختلف رود «رون» از آنها میگذرد.
۲- راونا Ravenna شهر معروف شمال غربی ایتالیا که آرامگاه داته در آنجاست و
سزار در بازگشت از سفر جنگی «گالیا» (فرانسه) در آنجا جنگ داخلی را با عبور مسلحانه از
رودخانه «رویکون» Rubicon(e) و حمله بروم شروع کرد.

۳- «بجانب اسپانیا»: اشاره ب جنگ سزار با سرداران پمپئوس - دوراتسو Durazzo
(به لاتینی دیراکیوم Dyrrachium) شهر ناحیه Illyrium (مغرب یوگوسلاوی کنونی)
که در آن سزار با قوای پمپئوس جنگید - «فارسالیا» Farsaglia (بلاتینی Pharsaliae)
ناحیه‌ای در یونان که در آنجا پمپئوس از سزار شکستی خورد و بعد ازین شکست او، سزار
دیکتاتور مطلق روم شد. - «تانیل سوزان»: اشاره به فرار پمپئوس بمصر (نیل) و کشته شدنش
بدست پتولمائیوس دوازدهم پادشاه مصر.

۴- آنتاندرو Antandro (بیونانی Antandros) و سیمونتتا Simoenta
بینه در صفحه بعد

از آنجا همانند صاعقه برسر «یوبا» فرود آمد؛ سپس بجانب مغرب زمین شما باز گشت و در آن طنین بانگ شیپورهای پمپه‌ای‌را شنید^۱.
از کرده این عقاب در کف آنکس که بعد حامل آن شد، «بروتو»
و «کاسیو» همچنان در دوزخ بفرغاند و «مودنا» و «پروجیا» از درد نالیدند^۲.

بقیه از صفحه قبل

(بیونانی Simois): اولی شهر و دومی رودخانه‌ای در تریبکی ترویای قدیم که ایالت آنرا رومیان در زمان سزار متصرف شدند و Troade نامیدند. - «عقاب از آنها براه افتاده بود»: اشاره بدانکه «انثاس» از آنجا بطرف روم حرکت کرده بود. - اندوره Ettore (بیونانی Hector) پسر پادشاه ترویا و دلاور بزرگ این شهر در جنگ بارومیان (دوزخ، سرود چهارم) که بنا بگفته ویرزبل در کتاب «انثیس»، گسور او در شهر «آنتاند روس» است. - «پرواز خود را بزبان تولومئو از سر گرفت» یعنی: از ترویا بمصر رفت تا پادشاه آنجا را از سلطنت خلع کند و خواهرش «کلئوپاترا» را بجای او بر تخت نشاند. - تولومئو Tolommeo (بلاطینی Ptolemeus) بطلمیوس چهارم، پادشاه مصر، که از سزار شکست خورد و «کلئوپاترا» جانشین او شد.

۱ - یوبا Iuba (بلاطینی Juba) پادشاه «نومیدیا» (نام قدیم سرزمینی که شامل الجزیره و مراکش کنونی می‌شد و بعدها بدان «موریتانیا»، سرزمین مورها یا مسلمانان، لقب دادند) که پس از شکست پمپئوس از سزار در «نایسوس»، او و کاتن و سیپیون سردار دیگرش را پناه داد، و سزار برای انتقامجویی بدو حمله برد و کشورش را متصرف شد و یکی از ایالات روم قرار داد و «سالوستوس» مورخ رومی را استاندار آنجا کرد. - شیپور پمپه‌ای «Pompeana tuba»: شیپور جنگی سیاه پمپئوس. این طرز تمبیر شاعرانه و خاصی است که در «کمدی الهی» در چند مورد دیده میشود و در «بهشت گمشده» میلتن تقریباً همه جا بکار رفته است. - «بجانب مغرب زمین شما باز گشت»: اشاره بدانکه سزار پس از تصرف «نومیدیا» از راه اسپانیا بازوفا برگشت و در اسپانیا پسران پومپئوس را در «مودنا» شکست داد.

۲ - «آنکس که بعد حامل عقاب شد»: او گوستوس، نخستین امپراتور روم (قرن اول میلادی) که جانشین سزار شد، بدینجهت دانه وی را «قیصر دوم» و جانشینش «تیبیریوس» را قیصر سوم مینامد. - «بروتو» Bruto (بلاطینی Brutus) و «کاسیو» Cassio (بلاطینی Cassius) قاتل سزار و همدست او که بخاطر نجات جمهوری و جلوگیری از استقرار حکومت مطلقه سزار را کشتند و «اوگوستوس» بعدها آن هر دو را بجرم قتل سزار اعدا کرد. اینها همان دونفری هستند که دانه در دوزخ در کام شیطان جایشان داده است (دوزخ، سرود سی و چهارم)، و ازین روست که گفته میشود «در دوزخ بفرغاند». - مودنا Modena و پروجیا Perugia، دوشهر معروف ایتالیا که «آتونئوس» کنسول رومی (که ماجرای عشقبازیش با

بقیه در صفحه بعد

وهنوزهم «کلتوپاترا» ی افسرده دل که در گریز خود از برابر او ، از
 مار مرگی ناگهانی و پرشکنجه طلبید ، ازین بابت گریان است ^۱ .
 با آن امپراتور ، وی تادریای قلمز پیش راند و در دوران او چنان صالح
 را در جهان مستقر کرد که درهای معبد «یانو» بسته شد ^۲ .
 اما اگر بادیده‌ای روشن و با دلی پاک توجه شود جمله این کارهای
 نشانی که از آن سخن میگویم ^۳ و آنچه میبایست وی بعد از آن

بقیه از صفحه قبل

کلتوپاترا مشهور است) در نزدیک شهر اولی از «اوکتاویوس» (که بعد ها امپراتور شد و لقب
 او کوستوس گرفت) شکست خورد و «اوسیوس» برادر «آتونیوس» ، در نزدیک شهر دومی مغلوب
 اوکتاویوس و زندانی او شد، و پس ازین شکست او اوکتاویوس شهر را بیاد تاراج داد و از بیخ و بن
 ویران کرد و بدین ترتیب این دوشهر « از درد نالیدند » .

۱ - کلتوپاترا Cleopatra ملکه معروف مصر که با کمک سزار بسلطنت رسید و بعد
 از قتل سزار «آتونیوس» کنسول رومی را که با اتفاق «کراسوس» و «اوکتاویوس» حکومت
 امپراتوری روم را میان خود تقسیم کرده بودند فریفته خود کرد و با این عشق آتونیوس را علیه
 اوکتاویوس بیکار واداشت و آتش جنگ داخلی بزرگی را در روم برافروخت که منجر بشکست و
 مرگ «آتونیوس» شد . کلتوپاترا پس ازین شکست بعنوان اسیر جنگی بروم رفت و قصد فریفتن
 «اوکتاویوس» را کرد ، ولی درینجا تیرش بسنگ خورد و برای اینکه اوکتاویوس نتواند او را
 بعنوان اسیر جنگی برومیان نشان دهد و تحقیرش کند خود را با نیش مازی که در درون سبد گل
 پنهان شده بود بکشت (دوزخ ، سرود پنجم) .

۲ - « با این امپراتور » : با او کوستوس . - «دریای قلمز» که در متن از آن بصورت
 lito rubro یاد شده : بحر احمر . - یانو Iano (بلاتینی Janus) خدای رومی که بخلاف
 سایر خدایان روم از اقوام خارجی گرفته نشده بود و خدائی خاص رومیان بود . در روم چندین
 معبد بزرگ برای این خدا ساخته شده بود که مهمترین آنها معبد «یانوس» در فروم بزرگ روم
 بود و رسم بر این بود که در مواقعی که قوای رومی درجائی در جنگ بودند درهای این معبد گشوده
 بود و در مواقعی که در سراسر امپراتوری حال صلح برقرار بود این درها بسته میشد، و بطوریکه
 نوشته‌اند در سول هزارسال فقط نه بار این درها را بستند . - «او کوستوس» پس از پایان جنگهای
 داخلی واستقرار «صلح رومی» Pax Romana (که در آن بعلت سرکوبی ژرمن‌ها و صلح با دولت
 اشکانی برای امپراتوری روم منازعی نمانده بود) فرمان داد که درهای این معبد را بعلامت
 برقراری قطعی صلح ببندند .

۳ - «آن نشانی...» : عقاب رومی .

در آن قلمرو خاکی که فرمان خود داشت کند، در برابر آنچه در دست قیصر سومین^۱ کرد ناچیز و بی رونق مینماید؛
 زیرا که آن عدل مجسم که الهام بخش من شد^۲ بادست آن کس که
 هم اکنون از او سخن گفتم، افتخار انتقام جوئی خشم او را بوی داد^۳
 اکنون از آنچه گویمت باعجاب در آی: که این عقاب بعد از آن،
 به همراه «تیتو» بال گشود تا از انتقام کهن انتقام ستاند^۴.
 و چون دندان «لونگوباردی» کلیسای مقدس را بگزید. «کارلومانوی»
 پیروز در پناه بالهای او بیاری کلیسا شتافت^۵.

۱- قیصر سومین : تیریبوس Tiberius (با ایتالیائی تیریبو Tiberio) که جانشین او گستوس شد ، یعنی دومین امپراتور و سومین قیصر روم بود .

۲- عدل مجسم یا عدالت زنده la viva giustizia : خداوند .

۳- اشاره بدانکه عیسی در زمان «تیریبوس» بشهادت رسید و با شهادت او انتقام خشم خداوند که بعد از گناه آدم و طرد او از بهشت شامل نوع بشر بود ستانده شد، و این افتخار نصیب «تیریبوس» آمد که در دوران او عیسی خود را فدا کرد و ازین راه نوع انسان را دوباره به بخشایش و آمرزش رسانید .

۴- تیتو Tito (بلاتینی Titus) ، « فلاویوس سائینوس و سپازیانوس تیتوس » امپراتور روم (۴۰ - ۸۱ میلادی) ، که چنانکه معروف است امپراتوری شایسته و مصالح و در عین جنگجویی مردی بخشنده و فیلسوف منش و شاعر و موسیقی دان و خطیب بود ، بطوریکه نام وی بصورت ضرب المثلی برای وصف زمامداران نیکوکار در آمده است . در زمان او قوای یهودیان را که در فلسطین شوریده بودند سرکوبی کردند و آنانرا با طرف و اکناف امپراتوری پراکندند و این خانه بدوشی و سرگردانی آنان تا تأسیس دولت اسرائیل در چندسال پیش ادامه داشت . ازین راه بود که « انتقام کناه کهن انتقام ستانده شد » ، یعنی عیسی با انتقام کناه آدم بشهادت رسید و یهودان با انتقام خون عیسی سرکوب شدند . درین باره دانه در سرود بعد توضیح لازم داده است . (دربارۀ تیتوس سرود بیست و یکم دوزخ رجوع شود) .

۵- لونگوباردی Longobardi : « لمباردی ها » که از شمال ایتالیا بجناب روم که در آنوقت فقط مفر کلیسا بود حمله ور شدند . - « کارلومانیو » Carlo Magno (در اصل شارلمانی Charlemagne) پادشاه معروف فرانک که بتقاضای پاپ آدریانوی اول با لمباردیها جنگید و با سرکوبی آنان کلیسا را نجات داد . شارلمانی معاصر با هرون الرشید بود و در زمان او دیگر امپراتوری روم وجود نداشت ، ولی دانه همواره بر این عقیده بود که امپراتوری فقط بصورت
 بقیه در صفحه بعد

اینک تو خود میتوانی درباره آن کسان که هم اکنون نشان متهم کردم
و درباره خطایانیشان که جمله بدبختیهای شمارا باعث آمدهاند داوری کنی^۱.
یکی از آنها زنبق‌های زرین را با این نشان جهانی برابر مینهد^۲
و دیگری آنرا فقط بکار دسته خویش میبرد^۳: و تشخیص اینکه کدامین
ازین دو خطائی بزرگتر میکنند دشوار است.

«کیبلین»ها را گوی که هر آنچه خواهند بکنند، اما در لوای
نشانی دیگر بحرفه خویش پردازند، زیرا که با جداداشتن همیشگی این
نشان از حق و عدالت ادعای پیروی از آنرا نمیتوانند داشت^۴.

و این «کارلوی» نورا گوی که عقاب را با «گوئلف»های خودش
فرونیفکند، و از چنگالهائی که موی از تن شیرانی قوی پنجه‌تر از او

بقیه از صفحه قبل

ظاهر منقرض شده و از لحاظ حقوقی و قانونی همچنان پای برجا مانده، منتها اداره آن از روم به
بیزانس و از آنجا به شارلمانی و بعد به امپراتوران «حکومت مقدس رومی و ژرمنی» منتقل شده
است، و بدین جهت همه این فتوحات کلیسا در لوای عقاب رومی انجام میگردد.

۱- اشاره به «کیبلین‌ها» و «گوئلف‌ها» که قبلا در این سرود از آنان سخن رفته است
(رجوع شود بصفحه ۱۱۹۴ شرح ۴).

۲- یعنی: گوئلف‌ها در برابر «نشان جهانی» (عقاب رومی) بسراغ زنبق‌های
زرین i gigli gialli (گل زنبق، نشان خاندان سلطنتی فرانسه) رفته‌اند. - گوئلف‌ها با
«امپراتوری مقدس ژرمن و روم» مخالف بودند و طرفداری از استقلال ایتالیا میکردند که فرانسه
خواه بزرگ آن بود.

۳- یعنی: کیبلین‌ها که مخالف با عقیده گوئلف‌ها هستند این عقاب را بصورت يك
«نشان حزبی» درآورده و مظهر نظریات سیاسی خاص خویش قرار داده‌اند، در صورتیکه باید
مفهوم و مقامی بسیار بزرگتر و جهانی‌تر برای آن فائل باشند.

۴- «بونی» مفسر معروف کمدی الهی مینویسد: «کیبلین‌ها»، برای پنهان داشتن
اغراض و کینه‌های خصوصی خود دشمنان سیاسی خویش را بهره‌انه و مستمسک ناچیزی متهم به
دشمنی با «امپراتوری مقدس» میکردند، و بدین ترتیب در عین آنکه مدعی پیروی از اصول کلی
این «تقدس» یعنی عدالت طلبی بودند، همیشه خود را از حق و عدالت جدا نگه میداشتند.

بر کردند بترسد^۱ .

پیش ازین بکرات پسران گناهان پدر را تقاص دیده‌اند^۲ ، صاحب زنبق‌ها می‌پندارد که خداوند بخاطر نشان او نشان خویش را عوض تواند کرد^۳ .

این اختر کوچک^۴ آراسته به ارواح مسعودی است که درزندگی کوشا بوده‌اند تا نیکنامی و بلندآوازی را بدنبال خویش آرند؛

و چون شوق آنان در عالم انحراف^۵ خود روی بجانب چنین هدفی داشته، بناچار انوار عشق حقیقی در آنها با درخشش کمتری بجانب آسمان تافته است .

اما ما را مایه خرسندی است که پاداش خویش را با شایستگی خود برابر نهمیم، زیرا که درینصورت آنرا نه کمتر می‌بینیم و نه زیاده‌تر .

۱ - کارلوی نو Carlo novello : شارل دانثرو ولیعهد فرانسه (اشاره بدانکه شارل دانثروی اول «کارلوی کهن» بوده و این شارل دوم ، «کارلوی نو») که در سال ۱۲۷۹ پیادشاهی رسید و در ۱۳۰۹ مرد ، ولی در زمان سفر خیالی داتنه بجهان دگر رئیس گوئلف‌های ایتالیا بود . - معنی این بند اینست که به شارل دانثرو پادشاه فرانسوی نژاد ایتالیا که رهبر گوئلف‌های این کشور و مخالف با « امپراتوری مقدس » و عقاب رومی است بگوئید که احترام این عقاب را نگاهدارد و بزور بازوی خود غره نشود، زیرا که تاکنون بسیار کسانی که قوی‌تر از او بودند درین راه ذلیل شده‌اند .

۲ - شاید اشاره داتنه بمرک نابهنگام «شارل‌مارتل» پسر ارشد این شارل دانثرو باشد که در ۲۴ سالگی مرد و ازین راه پدر را عزادار رسانید .

۳ - یعنی خداوند بخاطر خوش‌آیند خاندان سلطنتی فرانسه حاضر نیست عقاب خویش را (نشان روم و کلیسا) با گل‌های زنبق (نشان خانواده بوربن) عوض کند .

۴ - عطارد، که اکنون این ارواح در آنند و کوچکترین سیارات است .

۵ - «انحراف» ، از آن جهت که اشتیاق کسان باید هدفی بجز ذات الهی نداشته باشد ، در صورتیکه اینان با همه نیکوکاری و پارسائی خود درعین خدادوستی هوای نیکنامی و بلندآوازی داشته و برای آن کوشا بوده‌اند ؛ داتنه تلویحاً می‌فهماند که وی خود نیز اگر به بهشت آید ساکن این فلک خواهد بود . - « انوار عشق حقیقی در آنها ... » یعنی : ایشان چون ازورای نام طلبی با آسمان نگریسته‌اند، جلال و درخشندگی آنرا کمتر احساس کرده‌اند .

عدالت مطلق^۱ تمایلات ما را این چنین از آرایش بری میکند ، تا این تمایلات نتوانند روی بجانب مطلوبی ناباب^۲ برند .
همچنانکه در روی زمین صداهای مختلف بصورتی دلپذیر هماهنگ میشوند ، در زندگانی ما نیز درجات مختلف در این افلاک با یکدیگر هماهنگی مطبوعی دارند .

و در دل این مروارید^۳ فروغ «رومئو» میدرخشد که کار بزرگ و زیبای او را پاداشی ناشایسته دادند^۴ .

اما «پروونتسی» هائی که علیه او برخاستند از کرده خویش بهره برنگرفتند ، زیرا که بس ناصواب است که کسان خیر دیگران را شر

۱ - رجوع شود بصفحه ۱۲۵۲ شرح ۲ .

۲ - یعنی : ما ازین بابت احساس حسد یا غبطه نسبت بارواح مسعودتر نمیکنیم ، زیرا که این غبطه و حسد احساسی ناباب است .

۳ - مروارید : عطارد . قبلاً نیز در مورد کره ماه چنین تشبیهی شده است (سرود دوم) .

۴ - ازین جا تا آخر سرود به ذکر خیر این «رومئو» اختصاص یافته که در اینجا از او نام برده شده است . بنابرین بهتر است توضیحات مربوط بدین بند و پنج بند بعد ، یکجا آورده شود :

رمئودی ویلانوا (Romeo di Villanova) (در اصل فرانسه رومیودوویلنوو Romieu de Villeneuve) وزیراعظم «ریمون دو برانزه» Raymond de Bérenger (بایتالیائی رایموندوبرلینگیری Raimondo Berlinghieri) کنت و زمامدار ایالت بزرگ پروونس (بایتالیائی پروونتسا Provenza) بود . وی خدماتی برجسته با آقای خود کرد و عوائد دربار او را توسعه داد ، ولی بزرگان «پروونتسی» باوی بحسادت برخاستند و دست به نامامی زدند و در ذهن کنت القای شبهه کردند که او اموال خزانها را تفریط کرده است . کنت تحت تأثیر این سعایت قرار گرفت و از او حساب و کتاب خواست ، و وی که ازین بابت سخت رنجیده شده بود طیلسان روحانی خود را برگرفت و بصورت همان مرد خدای تنگدست و بی نیازی که پیش از آن از «سن ژاک» بدانجا آمده بود بازگشت . غالباً نوشته اند که این ماجرائی که گفته شده افسانه ای بیش نیست ، ولسی اهمیت این موضوع در این است که داتنه درین جا بحقیقت وضع شخص خود را در لفافه «رومئو» عرضه داشته و این خود اوست که از حسادت و سعایت بزرگان فلورانس و حق ناشناسی زمامداران این شهر که ویرا واداشتند تا مثل رومئو با تنگدستی و افسردگی شهر خود را ترك گوید شکایت کرده است .

خود پندارند .

«راموندوبرلینگیری» چهار دختر داشت که هر يك از آنان ملکه‌ای شد ، و این کار را «رومئو» کرد که زائری حقیر بیش نبود^۱ .
با این وصف سخنانی مغرضانه اورا وا داشت که با این مرد خدا که ده گرفته و دوازه باز داده بود^۲ ، از در بازخواست در آید .
چون چنین شد ، وی در عالم تنگدستی و سالخوردگی از او دوری گزید ، و اگر مردمان دریافته بودند که این کس که برای امرار معاش خود تکه تکه نان در یوزگی میکرد چه دلی بزرگوار داشت^۳ ،
مردم جهان که ویرا میستایند ، بسیار فزونتر ازینش میستودند . «

۱ - «کنت ریمون دو برانژه» چهار دختر بنام: مارگریت، الئونور ، سانسیا ، بئاتریس داشت که بترتیب زن سن لوئی (لوئی نهم) پادشاه فرانسه ، هنری سوم پادشاه انگلستان ، ریکارد (کنت ریچارد از اشراف انگلستان که بعداً پادشاه آلمان شد) و شارل دانسروی اول پادشاه ناپل شدند، و عقد این هر چهار زناشوئی توسط «رومیو» بسته شد .

۲ - اشاره بدانکه وی عوائد خزانها را زیادتیر کرده بود .

۳ - دانه این سخن را در جای دیگر (کتاب ضیافت ، باب اول) بهمین صورت درباره وضع شخص خودش پس از طرد از فلورانس میگوید که « تقریباً در یوزگی میکردم » (quasi mendicando) .

سرود، منقش

فلك دوم : فلك عطارد

ارواح گوشا و نیکو کار

این سرود نیز همچنان در فلك عطارد میگذرد .

همانطور که سرود پیشین اختصاصاً صورت «تاریخی» داشت ، این سرود تقریباً بالاخص صورت «فلسفی» دارد ، و در آن بناتریس سه مشکل و معمای فلسفی را که برای دانه پیش آمده ، باطرز استدلال خاص قرون وسطائی که در مدارس و دانشگاههای زمان دانه معمول بود و غالباً باطرز فکر امروزی ما بسیار نامأنوس و ناسازگار است حل میکند و در لفافه این سخنان بناتریس ، دانه عقاید مذهبی و فلسفی خود را درباره جبر و اختیار بشر، و خطا ، و لزوم اعتقاد بمعاد و رستاخیز ، و تقسیم مخلوقات جهان بدو دسته فساد ناپذیر و فساد پذیر ، یعنی دو دسته فانی و ابدی ، تشریح میکند .

سرود هفتم

Osanna , sanctus Deus sabaôth,
superillustrans claritate tua
felices ignes horum malachôth !»^۱

چنین بود آواز مقدس این جوهری که فروغی مضاعف بر روی او
بهم پیوسته بود^۱ و وی آوازخوانان بدور خویش میگشت ؛

۱- بزبان لاتینی بمعنی : « درود بر تو ، ای خدای مقدس سپاهیان که از بلندی خود
آتش‌های مسعود این ملکوت‌ها را با فروغ خویش بدرخشش درمیآوری »^۱
این سرود را خود داته ساخته و در آن سه کلمه «اوزانا» (هوشیمانه) Osanna و صبايوت
Sabaoth و ملکوت Malachoth را بصورت اصلی عبری آنها و بقیه کلمات را به لاتینی آورده
است . - «هوشیمانه» در اصل معنی «مارا نجات بده» دارد و باین معنی در تورات (کتاب مزامیر
داود نبی ، باب صد و هجدهم : «هوشیمانه ، ای خداوند») و در انجیل‌های متی (باب نهم) و
مرقس (باب یازدهم) و یوحنا (باب دوازدهم) آمده است ، ولی در اینجا چون این کلمه از زبان
ارواح آمرزیده گفته میشود ، معنی «مارا نجات بده» با آن سازگار نمی‌آید و طبعاً مفهوم کلی درود
و سلام از آن منظور است . - «صبايوت» لقبی است که بکرات در تورات به «یهوه» خداوند
اسرائیل داده شده و معنی خدای سپاهیان را میدهد و در مواردی آمده که اشاره به جنبه جنگی
خدای یهود مورد نظر بوده است . درین موارد «یهوه» خود بانك میزند : «منم یهوه صبايوت» ؛ -
ملکوت کلمه عبری معروفی است که در فارسی نیز غالباً نقل میشود و از کلمه عبری و عربی
«مملکت» گرفته شده . این کلمه هم در تورات (مزامیر داود نبی ، مزمور بیست و دوم :
« زیرا که ملکوت از آن خداوند است ») و هم در انجیل (رساله اول پولس رسول به قرنتیان ،
باب پانزدهم : « ... و بعد از آن انتهاء است و قتیکه مسیح ملکوت را بخدا و پسر سپارد »)
آمده است . - «آتش‌های مسعود» felices ignes : فرشتگان و ارواح مقدسین که در افلاک
مختلف بسر میبرند .

۲- «این جوهری ...» : یوستینیانوس . - «فروغ مضاعف» : دو جنبه مختلف
«یوستینیانوس» که در باره آن بین مفسرین اختلاف نظر است ؛ بمعنی این دو فروغ را تابش فروغ
الهی بر فروغ معنوی روح وی دانسته‌اند ، بعضی دیگر آنرا اشاره‌ای شمرده‌اند به دو شخصیت لشکری
و کشوری یعنی جنبه جهانگیری و جنبه قانونگزاری یوستینیانوس ، بعضی هم آنرا مربوط به
شخصیت مقدس و معنوی او و شخصیت قانونگزارش دانسته‌اند که در حقیقت همان ترکیب «عشق و
عقل» میشود .

او و آن دیگران پایکوبی خود باز گرفتند^۱ و همچون اخگرانی
بسیار تند گذر بنا گهان دور رفتند و از دیده من پنهان شدند .

بتردید افتاده بودم و با خویش میگفتم : « با او سخن بگوی ،
با او سخن بگوی ! » میگفتم : « با بانوی من سخن بگوی تا تشنگی مرا
با قطره‌های آرامش بخش خود^۲ فرو نشاند . »

اما آن حس احترامی که برای Be و برای ice سراپای مرا فرا
میگیرد^۳ ، سر مرا همچون کسیکه در حال خواب رفتن باشد خم میکرد .
« بئاتریچه » مدتی درازم درین حال نگذاشت ، و بالبخندی خیره کننده
که حتی در میان آتش مردی را نیکبخت میتوانست کرد چنین آغاز
سخن کرد :

« باتشخیص خطاناپذیر خود^۴ چنین استنباط میکنم که آنچه ترا
نگران دارد درك آن است که چسان از انتقامی بجا ، انتقام ستانده شد ؛
اما من هم اکنون این شبهه را از ذهنم برون خواهم کرد ؛ خوب
بشنو ، زیرا که سخنان من حقیقتی بزرگ را بر تو ارزانی خواهند داشت .

۱- اشاره به پرواز سبک و لطیف ارواح بهشتی .

۲- قطره‌های حقیقت .

۳- Be و ice دو قسمت اول و آخر نام «بئاتریچه» است - مقصود اینست که تنها شنیدن
جزئی از نام این بانوکافی است که مرا مجذوب خود کند . - «بوکاجیو» نویسنده بزرگ ایتالیایی
که مصنف «دکامرون» است در کتاب معروف خود بنام «زندگانی دات» مینویسد که اصولاً
Bice (بیچه) مخفف نام بئاتریچه در دوران حیات او بود و ویرا دوستان و نزدیکانش بهمین
صورت مینامیدند .

۴- اشاره بدینکه این قضاوت چون جنبه آسمانی دارد ، اشتباه‌آمیز نمیتواند بود .

۵- اشاره بگفته یوستینیانوس ، در سرود ششم بهشت : « ... عقاب به همراه نیتو بال
کشدود نا از انتقام گناه کهن انتقام بگیرد » ؛ و بئاتریس خواهد به دانه توضیح دهد که این تناقض
فقط جنبه ظاهری دارد و برآستی تناقضی در کار نیست .

بهشت

آن کس که از زنی زاده نشد^۱، برای آنکه وجود لگامی نجات بخش را بر آن قوه‌ای که می‌طلبد کردن نهاده باشد، خویش را مطرود کرد و با اینکار، جملهٔ اعقاب خود را نیز بلعنت کشانید^۲.

و این باعث آمد که نوع بشر در آن پائین^۳ قرنهای بسیار باعجز و خطای گران گذرانید، تا آنکه کلام خدا^۴ میل فرود آمدن کرد و بدانجا فرود آمد که در آن تنها با قدرت ازلی، آن طبیعتی را که از آفریدگار خود دوری گزیده بود با وجود خویش در آمیخت^۵.

اکنون خوب با استدلال من توجه کن: این طبیعت بدان صورت که در آمیخته با آفریدگار خویش آفریده شد پاک و نکو بود، اما با خطائی از بهشت رانده شد، زیرا که از جادهٔ حقیقت و سر نوشت

۱- آدم، که خداوند او را از گل سرشت.

۲- یعنی: آدم بجرم اینکه حاضر نشد برای قوهٔ ارادهٔ خود (قوه‌ای که می‌طلبد) قید و بندی قائل شود (یعنی از فرمان خداوند که او را از خوردن میوهٔ شجرهٔ ممنوع نهی کرده بود اطاعت کند) باعث لعنت خود و طرد خویش از بهشت شد و ازین راه تمام نوع بشر را از بهشت بیرون راند. نقل از انجیل (رسالهٔ پولس رسول برومیان، باب پنجم): «... لهذا همچنانکه بواسطت يك آدم گناه داخل جهان گردید.. موت بر همهٔ مردم طاری گشت، زیرا که همه گناه کردند، و (رسالهٔ اول پولس رسول به قرنتیان، باب پانزدهم): «... چنانکه در آدم همه میمیرند، در مسیح همه زنده خواهند گشت».

۳- آن پائین (giù) اشاره بزمین. در دوزخ همیشه در اشاره بزمین بجای «پائین»، «بالا» گفته میشود.

۴- Verbo di Dio: یکی از القاب مسیح در فقه کاتولیک.

۵- یعنی: مسیح بروی زمین فرود آمد و در آنجا طبیعت انسانی را که بر اثر گناه آدم از تماس با خداوند محروم شده بود با طبیعت الهی خود در آمیخت و بصورت جسمانی و بشری متجلی کرد. - برخی از مفسرین «آنجا» را اشاره به بطن مریم و «عشق ازلی» را «روح القدس» دانسته‌اند و درین صورت مفهوم این سخن اینست که نوع بشر با خطاکاری بر میبرد تا آنکه روح عیسی در رحم مریم جای گرفت و در آنجا بدست روح القدس صورت بشری پیدا کرد و بجهان آمد.

خویش دوری گزیده بود .

لاجرم اگر کیفری که از راه صلیب صورت گرفت با طبیعتی که در معرض این کیفر قرار گرفته بود پپای سنجش نهاده شود، روشن میشود که هرگز کیفری چنین عادلانه اعمال نشده است^۱ :

ولی ، اگر این جنبه دیگر در نظر گرفته شود که آنکه این طبیعت با او در آمیخته بود و متحمل این چنین کیفری شد کدامین کس بود ، مسلم میشود که هیچ کیفری چنین ظالمانه نبوده است^۲ .

ازین رو است که از يك عمل ، دو نتیجه مختلف حاصل آمد : مرگی واحد ، هم خدای را پسند افتاد وهم یهودان را ، و با چنین مرگی زمین بخویش لرزید و آسمان آغوش بگشود^۳ .

درین صورت ترا شکفت نیاید اگر گویند که داد گاهی داد گستر

۱ - یعنی : اگر شهادت عیسی را ازین جنبه مورد توجه قرار دهیم که جسم بشری او را بصلیب کشیدند ، این مکافات را بسیار عادلانه خواهیم دانست ، زیرا که همین طبیعت بشری بود که مرتکب گناه شده و از خداوند دوری گزیده بود .

۲ - دنباله بحث فوق : .. و اگر شهادت عیسی را ازین جنبه دیگر مطالعه کنیم که درست آن جسمی بیالای صلیب کشانیده شد که در آن روحی چون روح عیسی جای داشت ، در خواهیم یافت که این بزرگترین ظلمی بود که در تاریخ جهان شده بود .

۳ - یعنی : از شهادت عیسی هم خدای راضی شد (از آن جهت که خدا بر اثر این فداکاری عیسی توانست دوباره نوع بشر را مشمول رحمت خود کند) و هم یهودان (که توانستند کینه و حسد خود را با قربانی کردن بیگناهی ارضاء کنند) . - « با چنین مرگی زمین بخود لرزید » : اشاره به زلزله ای که در لحظه مرگ عیسی روی داد (رجوع شود بسرودهای دوازدهم و بیست و یکم دوزخ و حواشی آنها که در آن جملات انجیل درین باره نقل شده است) . - « آسمان آغوش بگشود » ، نقل از « سن تمارس اکیناس » : « ... با مرگ مسیح دروازه قلمرو آسمانها بروی ما گشوده شد » .

از انتقامی بجا، انتقام بستاند^۱.

اما اکنون میبینم که اندیشه تو در سیر خویش از فکری بفکری دگر، بگرهی سخت در افتاده است که شوق بسیار برستن از آن دارد. میگوئی: - معنی آنچه را که میشنوم خوب میفهمم؛ اما راز این حکمت که چرا خداوند تنها این چنین راهی را برای باز خرید گناهان ما برگزید بر من پوشیده است^۲.

برادر، چنین مشیتی در نظر جمله آن کسان که قدرت ادراکشان در شعله های آتش عشق نگداخته باشد درک ناپذیر است^۳.

و با اینوصف، چون کسان در باره این نکته بسیار اندیشیده و راهی بحل آن نبرده اند، اکنون ترا خواهم گفت که چرا این وسیله شایسته ترین جمله وسائل شمرده شد.

خیر الهی، که هر گونه غبطه ای را از خویش دور دارد و پیوسته در آتش خود میگذارد^۴، چندان میسوزد که زبانیهای جاودان را بدرخشش می آورد^۵.

۱ - مفسرین قدیمی کمدی الهی این اشاره را مربوط به دربار «نیتوس» دانسته اند، و برخی مفسرین جدیدتر معتقدند که مراد از آن دادگاه الهی است. بانوجه بگفته «یوستینیانوس» در سرود پیش احتمال میرود که نظر اول صحیح تر باشد.

۲ - یعنی: با خود فکر میکنی که بچه علت خداوند برای بخشیدن گناه بشر و آشتی با او، این راه قربانی کردن مسیح را برگزیده است که بانوجه به ذات الهی و غیر بشری مسیح، غیر عادلانه بنظر میآید؟

۳ - یعنی: فقط کسانی میتوانند بحکمت این مشیت ربانی بی برند که در آتش ایمان پخته شده باشند.

۴ - یعنی: از هرگونه احساسی که با احسان و بخشندگی منافی باشد بدور است و پیوسته در آتش خیر و نکوئی میسوزد.

۵ - جمال خداوند را که در مخلوقات متجلی است.

آنچه مستقیماً از آن ناشی میشود، پایانی برای خویش نمیشناسد، زیرا که اثر مهری که او میزند سترده نمیتواند شد^۱.

هر آنچه مستقیماً از آن ناشی شود آزادی کامل دارد، زیرا که تابع تأثیر و نفوذ مخلوقات^۲ نیست،

و این باوی ساز کارتر است، و لاجرم بیشتر پسند خاطر اوست، زیرا که شور مقدسی که در وجود هر کس فروزان است، در نزد آنانکه با او شباهتی بیش دارند فروزنده‌تر است.

آدمی از جمله این عطایا بهره‌مند است، و هر آینه یکی از آنها را قصوری عارض شود، ویرا باید که از مسند بزرگواری خویش فرود آید. گناه تنها چیزی است که او را از اختیارش محروم میدارد و میان او و خیر حاکم جدائی میافکند، و باعث آن میشود که از فروغ وی بصورتی بد بهره گیرد^۳،

و درین صورت وی هرگز بزرگواری خویش را باز نخواهد ستاند، مگر آنکه با کیفی شایسته و متناسب بالذات گناهکارانه خود خلائی را که

۱ - در این بند و دو بند بعد، بئائریس بداته توضیح میدهد که سه صفت اصلی مخلوقاتی که «مستقیماً» یعنی بدون واسطه توسط خداوند آفریده شده‌اند چیست: اولاً: جاودانی هستند (بند اول)، ثانیاً: آزاد و مختار هستند (بند دوم)، ثالثاً: بیشتر از سایر مخلوقات بخداوند شباهت دارند (بند سوم).

۲ - *perchè non soggiace alla virtute delle cose nuove* در مفهوم این جمله بین مفسرین قدیم و جدید «کمندی الهی» اختلاف نظر است: دسته اول آنرا نفوزاً فلاك معنی کرده‌اند و دسته دوم نفوز عوامل ثانوی، یعنی آنچه مستقیماً از خداوند ناشی نمیشود. طبق معمول میتوان نظر متقدمین را صحیحتر دانست.

۳ - یعنی: این سه عطیهٔ ابدیت و اختیار و شباهت با خداوند بآدمی داده شده و فقط «گناه» است که او را از عطایای دومین و سومین محروم میکند.

زاده خطای او است پر کند .

طبیعت شما، بهنگامیکه سراپا^۱ نسبت بافرید کار خود گناه کرد،

همچنانکه از بهشت رانده شد ازین شایستگیها نیز محروم آمد؛

واگر نیک بنگری بهیچ رو آنها را باز نمیتوانست یافت مگر آنکه

ازاین یا از آن گذار گذر کرده باشد :

یعنی ، یا خداوند بالطف کامل خود از خطای او بگذرد ، یا آنکه

آدمی بخودی خود^۲ سبکمغزی خویش را جبران کند .

اکنون بعمق ورطه مشیات ازلی نظر دوز و درین راه تا آن حد که

میتوانی از نزدیک استدلال مرا دنبال کن :

آدمی ، در حدود ممکنات خویش، هرگز بخودی خود خطای کرده

را جبران نمیتوانست کرد ، زیرا که برایش امکان نداشت که از راه

فرمانبرداری حقیرانه

تا آن حد که از راه نافرمانبرداری قصد بالاروی کرده بود فرود آید، و

ازین رو است که آدمی را فی نفسه وسیله چنین جبرانی نبود^۳ .

بنابراین لازم بود که خداوند از راههایی که خاص اوست، چه از

۱ - سراپا tota این کلمه بشیوه لاتینی بکار رفته واصل ایتالیائی آن tutta است .

۲ - بخودی خود isso - کلمه لاتینی، بجای ترکیب ایتالیائی se stesso .

۳ - یعنی : انسان برای جبران خطای خود و آشتی با خداوند دو راه بیشتر نداشت : یا اینکه خود گناه خویش را بنحوی باز خرد و تلافی کند، و یا خداوند او را ببخشد . ولی گناه آدمی چنان بزرگ بود که باز خرید آن توسط خود او امکان نداشت ، زیرا هیچ اظهار فروتنی و قبول حقارتی با غرور وی که خواسته بود خود را با خداوند برابر نهد مقابله نمیتوانست کرد . اصل فکر از تورات آمده است (سفر پیدایش ، باب سوم) : « ... و مساز بزن گفت با خوردن این میوه هر آینه نخواهید مرد ، بلکه مانند خدا عارف نیک و بد خواهید شد . »

بک طریق و چه از هر دو^۱، آدمی را بکمال شایستگی حیات خود باز گرداند.
اما، چون محصول هر کاری عامل آنرا بهمان اندازه خوشایندتر
است که بر رضای او در انجام آن گواه باشد

خیر الهی، که نشانش بر سراسر جهان نقش است، در پی آن بر آمد
که شما را از جمله طرق خویش براه تعالی برد.

در میان شب اعلی و روز نخستین^۲، هرگز این و آن راه را جلوهای
چنین عالی و پیر جلال نبود و هرگز نیز نخواهد بود^۳،

زیرا که خداوند باعطای ذات خود برای آنکه آدمی را امکان برپای
خاستن دهد، بیش از آن آزادمنشی کرد که فقط او را از گناهش بخشیده
باشد^۴؛

و اگر پسر خداوند خود را تا بحد حلول در جسم آدمی^۵ تنزل نداده
بود جمله وسائل دیگر از لحاظ عدالت نارسا بود.

اکنون، برای آنکه همه تمناهای ترا ارضاء کرده باشم^۶، بنکته‌ای
که باید روشن شود باز میگردم تا تو نیز آنرا بهمان اندازه من واضح
توانی دید.

۱ - یعنی: یا از راه بخشش، یا از راه عدالت و یا از هر دو راه.

۲ - یعنی: از هنگام آغاز آفرینش تا روز رستاخیز.

۳ - یعنی: در سراسر دوران حیات بشر، نه عدالتی بدین عظمت و نه بخششی بدین بزرگی دیده خواهد شد.

۴ - یعنی: خداوند فقط از در بخشایش گناه بشر بر نیامد، بلکه برای باز خریدن این گناه، ذات و روح خودش را که در قالب عیسی تجلی کرده و بروی زمین فرستاده شده بود قربانی کرد.

۵ - *ad incarnarsi*، اشاره بحلول روح خدائی عیسی در قالب بشری که اساس مبحث معروف *incarnazione* در آئین مسیح است.

۶ - یعنی: همه مشکلات ترا حل کرده باشم.

میگوئی: - آب را می بینم، و آتش را می بینم، و هوا را و زمین را ^۱،
و جمله ترکیبات آنها را که فاسد میشود و کوتاه زمانی بیش نمیاید .
و با این وصف ، همه اینها مخلوقات خدایند ؛ لاجرم اگر آنچه من
گفتم راست میبود ، اینان میبایست از فساد مصون باشند ^۲ .
برادر ، این را توانی گفت که فرشتگان در مناطق پاکی که تو
اکنون در آنهایی ، چنین که هستند یعنی باهمین کمال وجودی خود آفریده
شده اند ؛

اما عنصری که نامشان را بردی ، و آنچه از ترکیب آنان پدید آمده ،
شکل خویش را از نیروئی مخلوق ستانده اند .

ماده آنها خلق شده ، و نیز آن نیروئی که مایه اخبار آنهاست در این
اختراعی که برگردا گرد آنان میگردند نیروئی است آفریده ^۳ .
فروزندگی و حرکت این فروغهای مقدس ^۴ است که روح جمله
حیوانات و جمله نباتات را از ماده ای که چنین استعدادی دارد بر میکشد .
اما زندگی شما را خیر اعلی مستقیماً در شما میدمد و آنرا دلدادۀ

۱ - اشاره به عناصر اربعه اصلی: آب، آتش ، باد ، خاک .

۲ - اشاره بدانکه طبق گفته بئائریس آنچه مستقیماً بدست خداوند پدید آمده جاودانی
است ، در صورتیکه این عناصر و ترکیبات آنها فسادپذیرند و این نیز باسخن او متناقض مینماید .
۳ - توضیح بئائریس : عناصر اربعه و ترکیبات آنها مخلوق «مستقیم» خداوند نیستند ،
بلکه مخلوق «مع الواسطه» اویند، زیرا که از ترکیب «ماده» و «شکل» ناشی شده اند که این دو خود
از نفوذ افلاکی که در پیرامون آنها درگردشند حاصل آمده اند . بنا براین این عناصر و
ترکیبات آنها فساد پذیرند ، در صورتیکه فرشتگان که بیواسطه آفریده شده اند کامل و در نتیجه
فساد ناپذیرند .

۴ - ستارگان .

خویش میکند، تا از آن پس همواره این زندگی دل بمر او داشته باشد^۱.
از اینجا این نتیجه را نیز میتوانی گرفت که شما را رستاخیزی
در پی است، اگر بدین نکته اندیشی که قالب آدمی، در آن هنگام که هر دو
پدر و مادر نخستین ما

خلق شدند، چگونه آفریده شد^۲ .

۱ - بقیه توضیح بئاتریس : همچنانکه فرشتگان جاودانیند روح آدمی نیز که مستقیماً
توسط خداوند در او دمیده شده ابدی و فسادناپذیر است، اما روح حیوانات و نباتات بعلت
آنکه از تاثیر افلاک و ستارگان (فروغهای مقدس) در ماده حیوانی یا نباتی که مستعد زندگی
است ناشی شده، جاودانی نیست و در معرض فساد است. - این بند آخرین از مبهم‌ترین بندهای
تمام کمدی الهی است، زیرا که با تغییر وضع فعل و فاعل در مورد کلمات «روح» و «فروغ» و
«حرکت»، که وضع قطعی آنها در این چند شعر روشن نیست، ترکیبات مختلف نتیجه میشود که
هر کدام از آنها را نیز بیچندین صورت تفسیر کرده‌اند.

۲ - پایان استدلال بئاتریس و نتیجه آن : وجود معاد و رستاخیز آدمیان در قالب زمینی
آنان حتمی و تردیدناپذیر است، زیرا که جسم آدمی نیز چون روح او مستقیماً توسط خداوند
آفریده شده است و بنابراین فنا نمیتواند شد، و اگر موقتاً چنین میشود بخاطر گناهی است که
آدم کرد و ازین راه میان انسان و خالق او جدائی افکند. - اساس این استنتاج از «سن تماس اکیناس»
است که میپرسد : «آیا جسم آدمی مستقیماً توسط خداوند خلق شد ؟» و «آیا آدم در دوران
معصومیت خود ابدی بود ؟» و با دلایل پیچیده بهر دو سؤال جواب مثبت میدهد.

سرود هفتم

فلك سوم : فلك زهره

ارواح عاشق

دانه همچنانکه بیخبرانه از فلك ماه بفلک عطارد بالارفته بود، اینبار نیز بی آنکه خود متوجه شود از فلك عطارد بفلک زهره، یعنی سومین فلك پیرامون زمین بالا می‌رود و فقط از روی افزایش درخشندگی چهره بتاتریس متوجه این صعود خود می‌شود. این افزونی فروغ معلول نزدیکی بیشتر بتاتریس (مظهر حقیقت) با ذات الهی (حقیقت مطلق) است و از لحاظ تمثیلی نشان آنست که دانه (مظهر آدمی) يك مرحله دیگر در راه ترکیه نفس و نزدیک صفا کامل پیش رفته است.

این فلك خاص ارواحی است که باید آنها را « ارواح عاشق » نامید، و طبعاً همین جنبه آنهاست که در فلك « زهره » جایشان داده است، ولی دانه فقط در سرود بعد باحوال ایشان پی می‌برد. این ارواح عاشق کسانی هستند که در حیات زمینی خود بیش از هر عامل دیگر فلکی تحت نفوذ « زهره » که کارش عشق آفرینی است قرار داشته‌اند، منتها این عشق را بموقع متوجه تنها هدفی که واقعاً شایسته عشق است یعنی متوجه عشق بخداوند کرده‌اند. این ارواح هنوز نشان مبهمی از قالب زمینی خود دارند، ولی تشخیص مشخصات چهره آنها در فروغ شدیدی که از آن برمی‌تابد امکان پذیر نیست.

سرود بدو قسمت مجزا تقسیم می‌شود که اولی آکنده از خاطرات زمینی است، در صورتیکه قسمت دوم جنبه فلسفی دارد و در آن روحی که بادانه طرف گفتگوست معمای نفوذ افلاک را در روحيات بشر برای او حل می‌کند.

دانه در کتاب « ضیافت » خود در باره این ستاره و مفهوم تمثیلی آن مینویسد: « آسمان زهره را در میان علوم مختلف میتوان از لحاظ دو جنبه اختصاصی آن با علم « معانی بیان » مقایسه کرد: یکی درخشندگی و جلوه گری آن که این ستاره را از لحاظ تماشا زیباترین و مطبوعترین جمله اختران قرارداده است، دیگر تجلی آن در دو موقع مختلف پیش از صبح و بعد از غروب، و این هر دو صنعت در علم معانی بیان هست: زیرا که این علم هم دلیلی‌ترین و شیرین‌ترین علوم است و هم بدو صورت مختلف جلوه می‌کند: صبح و قتیکه عالم

مقدمه سرود هشتم

معانی بیان برای شنوندگان خود سخن میگوید و شب و قتیکه وی خود با کاغذ و قلم سروکار دارد .

در باره ستاره زهره و تأثیری که این ستاره از لحاظ سعد و نحس و

از نظر خصائص مختلف در سر نوشت و روحیه مردم جهان دارد ، بوتی Buti از قول المبصر (که قبلاً ذکر هر دو رفت) چنین مینویسد : « زهره کوکبی است سرد و مرطوب و با طبیعتی سست و آرام ؛ صفات و شخصانی که مربوط بدانند عبارتند از : زیبایی و جمال پرستی ؛ آزاد فکری و دوری از تعصب ؛ بردباری ؛ جاذبه و ملاحظت ؛ آراستگی در رفتار ؛ علاقه بلباس و زینت های طلا و نقره ؛ فروتنی در برابر دوستان ؛ حسن معاشرت ؛ علاقه با آواز و موسیقی ؛ میل به خوشگذرانی و شادمانی ؛ شوق رقص و ساز ؛ علاقه به استعمال عطر و روغن های معطر ؛ استعداد ساختن آهنگ و آوازهای نشاط انگیز ؛ زبردستی در بازی شطرنج ؛ میل به تنبلی و فرار از مسئولیت ؛ می پرستی ؛ شهوترانی ؛ زناکاری ؛ علاقه به زنان هر جائی ؛ پیمان شکنی و سست عهدی ؛ لاابالگری و بیقیدی ؛ محبت به کودکان ؛ امردبازی ؛ استحکام بدنی ؛ سستی روح ؛ علاقه بسیار بخوراک و لذات جسمانی ؛ حق طلبی و عدالت دوستی ؛ نیکخواهی و نوع پروری . »

سرود هشتم

جهان را در دوران مخاطره خود^۱، پندار بر این بود که «چیرینیا»ی
زیبا در گردش خویش در دایره سومین عشق شهوانی میپراکند^۲؛
ازین رو پیشینیان، در خطای کهن خویش، نه تنها خود او را با قربانیها
و با ادعیه و نذورات مورد تکریم قرار میدادند،
بلکه «دیونه» را هم تجلیل میکردند و «کوییدو» را نیز؛ آنرا
بخاطر اینکه مادر وی بود و این را ازین رو که پسرش بود و میگفتند که
در آغوش «دینو» نشسته بود^۳؛

-
- ۱- اشاره بدوران بت پرستی، یعنی در زمان اعتقاد بارباب انواع.
- ۲- چیرینیا (Ciprigna) (بلاتینی Cypri) لقب زهره (ونوس) ربه النوع عشق در
میتولوژی یونان و روم، که با اعتقاد یونانیان در نزدیک جزیره قبرس (بایتالیائی چیپرو Cipro)
زاده شده بود و معبد بزرگ او در این جزیره بود. - «عشق شهوانی میپراکند»
(il folle amore): اشاره به اعتقاد یونانیان و رومیان بدین که زهره الهه عشقها و هوسهای جسمانی
است. - «سومین دایره» il terzo epiclo اشاره به مسیر دورانی که طبق هیئت بطلمیوسی،
هریک از سیارات باستثنای خورشید برای خود در خارج از مسیر فلکی کلی خویش دارند و دانه آنرا
در کتاب «ضیافت» خویش «فلک کوچک» آن سیاره نام میدهد.
- ۳- دیونه Dione در میتولوژی یونان دختر اقیانوس بود که خدای خدایان با او نرد عشق
باخت و ازین عشقبازی «زهره» بدنیا آمد. - و روایتی حاکی بود که زهره از کف دریا
در درون صدفی سر بر آورد.
- کوییدو Cupido (بلاتینی Cupidon) پسر کوچک زهره در میتولوژی روم که در
حقیقت همان Eros یونان بود - «اروس» یا «کوییدون» پسر «تیرافکن» الهه عشق است
که همواره ترکشی بر پشت و کمانی در دست دارد و هر کس را که آماج نیرش شود عاشق میکند.
- ۴- ویرژیل در کتاب اول «انئیس» نقل میکند که چون «انئیس» به کارتاژ رسید، «زهره»
برای اینکه «دیدو» Dido ملکه این کشور را عاشق او کند و ازین راه از «یونون» زن خدای
خدایان که دشمن او بود و شهر کارتاژ را در حمایت خود داشت انتقام بگیرد، پسر خود «کوییدون»
را بغالب اسکانیوس Ascanius پسر کوچک «انئیس» بسراغ ملکه فرستاد و او ویرا بر سینۀ خود
نشاند و مدتی با وی بازی کرد و پس از رفتن این کودک ناگهان خودش را عاشق بیقرار
«انئیس» یافت.

و از او که نامش را مطلع سرود خویش کرده‌ام^۱، اسم ستاره‌ای را
بعاریت گرفته بودند که خورشید از پشت سر یا از روبروی آن بدان
مینگرد^۲.

در نیافتم که بدان بالا میروم؛ اما بیدار افزونی جمال بانوی خویش
یقین کردم که پای بدانجا نهاده‌ام^۳؛

و همچنانکه در دل شعله‌ای اخگری دیده‌اید، در صدائی صدائی
دیگر تشخیص داده شود که یکی بخاموشی گراید و دیگری همچنان در
تموج باشد،

در دل این فروغ نیز فروغهایی دگر دیدم که حلقه‌وار با شتابی کم
یا بیش در حرکت بودند، و پندارم که این بسته به درجه تأمل جاودانی
آنان بود^۴.

هرگز از ابری سرد، بادهایی پیدا یا ناپیدا^۵ بدان تندی فرود
نیامده‌اند که حرکت آنها در نظر آنکسی که شاهد فرود آمدن این فروغهای
الهی بجانب ما باشد،

۱- چیرینیا (زهره).

۲- اشاره بدوموضع مختلف زهره، در اول و آخر شب، که بعد از غروب آفتاب در دنبال
خورشید قرار دارد (خورشید از پشت بدان مینگرد) و قبل از طلوع آفتاب در پیشاپیش آنست
(خورشید از روبرو بدان نگاه میکند).

۳- این همان نکته‌است که قبلا در مورد صعود از فلك ماه بفلک عطارد ذکر شده
است (سرود پنجم).

۴- lor viste eterne : یعنی بستگی بکمی وزیادی دیدار خداوند از طرف آنها
داشت. - در برخی نسخ lor viste interne آمده که درینصورت معنی کمی وزیادی حد نگاه
دیده باطن آنها را میدهد، ولی در هر دو حال مفهوم کلی فرق نمیکند.

۵- «ابرسرد» : ابری که آمادۀ باریدن باشد. - «بادهای پیدای» : بادهایی که با حرکت ابر
همراه باشند و در نتیجه تغییر مکان آنها بیچشم دیده شود.

ناموزون و کند نماید، و اینان بدین منظور دست از چرخشی که در آسمان سرافین اعلیٰ^۱ آغاز کرده بودند برداشتند.

واز زبان آنانی که پیشاپیش همه نمودار شدند، «هوشیعا نا»^۲ چنان شیرین طنین افکن بود که از آن پس هر گز دست از اشتیاق باز نشیندن آن نداشتهم.

آنگاه یکی از ایشان بمانتزدیک شد^۳ و بتنهائی چنین آغاز سخن کرد: «ما همه آمادهٔ ارضای توایم، تا از ما شادی خویش برگیری.

ما بهمراه شاهزادگان آسمان^۴ با حرکتی واحد و شتابی واحد در دورانیم و تشنگی ما همان تشنگی ایشان است که تو در روی زمین خطاب بدانان گفتی:

– *Voi che intendendo il terzo ciel movete* – ؛ و ما چنان

۱ – سرافین Serafini نخستین طبقه از طبقات نه گانهٔ ملائک که در سرود بیست و هشتم بهشت از آنها بتفصیل سخن خواهد رفت. – «آسمان سرافین اعلیٰ» : عرش الهی (Empireo).
 ۲ – (رجوع شود بصفحهٔ ۱۲۵۸ شرح ۱).

۳ – این روح که در این سرود مقام مهمی دارد، روح شارل مارنل Charles Martel (بایتالیائی کارلومارنلو Carlo Martello) پسر شارل دانثروی دوم (که قبلاً ذکر او رفت) و «ماریا» خواهر لادیسلاس چهارم پادشاه مجارستان است. وی در سال ۱۲۷۱ متولد شد و در ۱۲۹۰ بیادشاهی مجارستان رسید و در ۱۲۹۵ یعنی در ۲۴ سالگی در شهر ناپل مرد. یکسال پیش از آن به فلورانس رفته بود و در آنجا با استقبال گرمی مواجه شده و مورد علاقهٔ مردم این شهر قرار گرفته بود و در همین سفر خود با دانتِه از نزدیک آشنا شده بود.

۴ – Principi celesti : فرشتگانی که افلاک را بگردش می‌آورند.

۵ – « شما که با نیروی ادراک خود فلک سومین را میگردانید»: این مطلع اولین ترانه (canzone) دانتِه در کتاب ضیافت (Convivio) است که در آن وی شرح میدهد که چگونه دلش مدنی دراز صحنهٔ کشمکش میان عشق بئاتریس و عشق «خانم بزرگوار» (donna gentile) بوده که وی در کتاب زندگانی نو Vita nuova از او صحبت میکند؛

بقیه در صفحهٔ بعد

آکنده از عشقیم که برای خرسند کردن تو ، دمی آرامش مارا باشیرینی
کمتری همراه نتواند بود ^۱ .

چون دیدگان من با احترامی فراوان بیانویم نگرستند ، ووی
بدانان رضایت واطمینان خاطر داد ،

نظر بسوی فروغی که وعده‌هایی چنین بمن داده بود افکندم و سخنانی
مهر آمیز بدین مضمون از دهان من برآمدند : « بگوی که شما که
هستید ؟ ^۲ »

و جلال او بسی فروتر و فروزاتر شد ، آنوقت که با سخنان من
سرور تازه ای سرور پیشین وی را مزید آمد !

ووی که چنین تغییر حال داده بود بمن گفت : « دنیای شما تنها
کوتاه زمانی مرا در خویش داشت ^۳ ، و اگر مدتی بیش در آن مانده بودم ،
بسیاری از آن آلام که ازین پس روی بدان خواهد کرد پدید نیامد .
سرور من که در پیرامونم نورافشان است مرا همچو حیوانی که در درون

بقیه از صلحه قبل

وجود این خانم در حقیقت مفهومی نمثیلی دارد و منظور داتنه علم فلسفه Filosofia است که چون در
ایتالیائی کلمه‌ای مؤنث است بخانم تشبیه شده است . - اشاره شارل مارتل بیکی از اشعار داتنه
نشان میدهد که وی در دوران زندگانی خود از نظر هنر و ادب بداتنه دلبستگی داشته و میان این
دو نفر موضوع ارتباط سیاسی کمتر در کار بوده است .

۱ - یعنی : درین ضمن که سرگرم گفتگو باتو هستم از لذت توجه بعشق ازلی و شادکامی
بهشتی محروم میمانم ، ولی در عوض این لذت را دارم که مایه خرسندی خاطر تو شده‌ام ، و در
افلاک جنتیان ازین بابت لذتی کمتر نمیرند .

۲ - « di' , chi siete? » ، کلمه اول که مفرد است خطاب بروح شارل مارتل ، و کلمه
دوم که - ج است مربوط بهمه ارواح است . - بعضی از مفسرین عقیده دارند که این جمله در
اصل بدین صورت نبوده است ، ولی در همه چاپها و نسخه‌های کمدی الهی بهمین صورت آمده است .

۳ - چنانکه گفته شد (صفحه ۱۲۲۲ شرح ۳) شارل مارتل فقط بیست و چهار سال

عمر کرد .

ابریشم خویش محصور باشد از دیده^۱ تو پنهان میدارد .
 تو مرا بسیار دوست داشتی، و این دوست داشتنت بجا بود، زیرا که
 اگر در آن پائین^۲ مانده بودم از مهر خویش بیش از بر گهائی نشانت
 میدادم^۳ .

آن کرانه^۴ چپ که «رودانو» پس از در آمیختن با «سورگا» آبیاریش
 میکند، زمانی چند در انتظار من بود تا مرا آقای خویش بیند^۵ ،
 و نیز آن گوشه‌ای از «آوزونیا» که «باری» و «گائتا» و «کاتونا»
 شهرهای آنند، از آنجائی که «تروتو» و «ورده» بدریا فرومیریزند^۶ .
 از همانوقت تاج پادشاهی سرزمینی که «دانوبیو» پس از ترك سواحل

۱ - اشاره بکرم ابریشم .

۲ - giù : در روی زمین .

۳ - یعنی : اکتفا بظواهر نمیکردم و عمق محبت و علاقه خویش را بتوشان میدادم .

۴ - رودانو Rodano : رود رن Rhône . - سورگا Sorga (بفرانسه لاسورك la Sorgue) شعبه‌ای از رود رون که در نزدیکی آوینیون بدان میریزد . - « آن کرانه چپ که ... » : اشاره به منطقه‌ای از «پروونس»، در میان شهرهای آوینیون ، اکس ، آرل ، مارسی ، در جنوب شرقی فرانسه . - «زمانی چند...» : یعنی بعد از مرك شارل داترو، که در ۶ مه ۱۳۰۹ اتفاق افتاد .

۵ - «آوزونیا» Ausonia : لقبی که شاعران لاتین ب قسمت سفلی ایتالیا و گاه بتمام این کشور میدادند . - «باری» Bari ، «گائتا» Gaeta ، «کاتونا» Catona : سه شهر جنوبی ایتالیا که دوتای اول بالاتر قرار دارند و سومی در «کالابریا» در منتهالیه جنوبی این کشور واقع است . - «تروتو» Tronto رودخانه‌ای که بدریای آدریاتیک Adriatico میریزد - «ورده» Verde یکی از رودخانه‌های جنوبی ایتالیا که ظاهراً همان کاریلیانوی (Garigliano) امروزی است و بدریای «تیرنی» میریزد ، ولی مسلم نیست که منظور دانه همین رود بوده است و شاید مراد او یکی از شعبه‌های «تروتو» است . - بطور کلی اشاره شاعر در این بند قلمرو «ناپل» (آپولیا Apulia) است که از طرف مغرب بدریا و از طرف شمال بایالات کلیسا محدود میشد و میبایست شارل مارتل پادشاه آن شود . - مفهوم کلمه «شهرهای آنند» che s' imborga قطعی نیست و شاید بتوان آنرا «حدود آنند» نیز معنی کرد .



... از همانوقت نوح پادشاهی سرزمینی که «دانوب» سیرابش میکند بر سرم میدرخشید (صفحه ۱۲۲۴)

آلمانی سیرابش میکند برپیشانی من میدرخشید^۱ ،
 و «ترینا کریا» ی زیبا، که در فاصله «پا کینو» و «پلورو» در بالای خلیجی
 که بیش از هر جا از «اورو» سیلی میخورد ،
 نه از «تیفتو» ، بلکه از گوگردنوزاده تاریک است^۲ ، شاید که هنوز
 میتوانست در انتظار شاهانی باشد که از راه من نسب از «کارلو» و از
 «ریدولفو» میبردند ،
 اگر حکومتی بد، که همواره اتباع خویش را بخشم و کین در میآورد،

۱ - دانوبیو Danubio : رود معروف دانوب . - «سرزمینی که ...» : مجارستان
 که شارل مارتل در سال ۱۲۹۰ ، پس از مرگ لادیسلاس چهارم ناج آنرا بر سر نهاد، ولی هیچوقت
 عملاً این سلطنت را در دست نگرفت .

۲ - ترینا کریا Trinacria نامی که یونانیان قدیم بجزیره سیسیل داده بودند (واز
 دوریسه یونانی treis بمعنی «سه» و akria «قله» مشتق میشد که اشاره به سه دماغه غربی و شمال شرقی
 آن بود) . - پا کینو Pachino دماغه واقع در جنوب شرقی و پلورو Peloro دماغه واقع در
 شمال شرقی سیسیل که امروزه بترتیب Passaro و Faro نام دارند . - «خلیجی که بیشترین
 حدسیلی را...» : خلیج کانایا Catania که مستقیماً در معرض بادهای شرقی است و ضربتهای
 آنرا بیش از هر جای دیگر این جزیره تحمل میکند . - اورو Euro (یونانی Euros) نامی
 که یونانیان و رومیان (بصورت Eurus) به باد مشرق یا بمبارت صحیح تر به باد «شرق جنوب شرقی»
 میدادند که یکی از چهار جهت اصلی بادها بود و از لحاظ میتولوژی مظهر این باد را خدائی
 میدانستند که مجسمه اش بر بالای «برج بادها» در آتن نصب بود و با روپوشی ضخیم نمایش داده
 میشد ، زیرا این باد در یونان عادتاً در زمستانها میوزید . - تیفتو Tifeo (بلاتینی
 Typhoeus) غول افسانه ای معروف میتولوژی یونان که زاده زمین و دوزخ و بروایتی دیگر زاده
 «هرا» زوجه خدای خدایان بود و چون دیوان را به عصیان برخدایان برانگیخت ، «ژئوس»
 خدای خدایان او را با صاعقه خود از پای درافکند و بصورت اژدهائی چند سر در درون کوه
 آتشفشان «اتنا» Aetna در جزیره سیسیل بزنجیرش کشید، و آتشفشانی این کوه شعله هائی است
 که از دهان این اژدها برمیآید . و برژیل این غول زندانی «اتنا» را «انسلا دوس» برادر تیفتوس
 دانسته است . داتنه درینجا از زبان شارل مارتل تذکر میدهد که این افسانه ها حقیقت ندارد و
 تیرگی سطح این سرزمین که از دودهای متصاعد از «اتنا» حاصل میشود مربوط بتشکیل گوگرد
 در دهانه این کوه است که از لحاظ شیمیائی شعله و دود پدید میآورد و نه از شعله آتش دیسوی
 که در این کوه باشد . - ازین «تیفتو» قبلاً در دوزخ سخن رفته است (دوزخ ، سرود
 سی و یکم) .

«پالمو» را و نداشته بود که بانگ : - مرده باد ! مرده باد ! - بردارد^۱ .
 و برادر من، با چنین دوراندیشی، بیقین هم اکنون از تنگ چشمان
 «کاتالونیا» میگریخت تا زیانهای ناشی از آنرا تحمل نیاورد^۲ ؛
 زیرا که وی باید شخصاً یا با راهنمایی کسان دیگر هش دارد که
 زورق او که هم اکنون بار برداشته، باری گرانتر برنگیرد^۳ .
 طبع خسیس وی که زاده طبعی گشاده دست است^۴ نیاز بسپاهسانی

۱ - کارلو Carlo (بفرانسه شارل Charles) : شارل دانژوی دوم که قبلاً ذکرش رفت . - ریدولفو Ridolfo (بآلمانی رودولف Rudolph) : رودولف فن هابسبورگ که اولی پدر و دومی پدرزن شارل مارتل بودند . - «حکومتی بد» : اشاره بحکومت شارل دانژوی اول، که بر اثر اجحافات او و مالیاتهای سنگینی که برای تهیه ساز و برك سپاه و حمله بمشرق وضع کرده بود اهالی سیسیل شوریدند و دست بقتل عام فرانسویان زدند که از ۳۱ مارس تا ۲۸ آوریل سال ۱۲۸۲ یعنی یکماه تمام ادامه یافت و فقط دو نفر فرانسوی توانستند از آن جان سالم بدر برند . این قتل عام در تاریخ اروپا معروف است و آثار هنری بسیار برزمینه آن پدید آمده که از آن جمله میتوان اپرای وردی Verdi و تراژدی کازیمیر دولوینی Casimir Delavigne را نام برد . - «پالمو» Palermo شهر معروف سیسیل که شورش و قتل عام از آن آغاز شد . - «مرده باد ! مرده باد!» Mora ! Mora ! : «مرگ بر فرانسویان» .

۲ - «برادر من» : روبردانژو Robert d' Anjou (بایتالیائی ربرتو داتجیو Roberto d'Angio) برادر کوچکتر شارل مارتل که بر اثر مرگ برادر بزرگتر، پس از شارل دوم در سال ۱۳۰۹ بتخت سلطنت نشست . «روبردانژو» از سال ۱۲۸۳ که شارل پدرش، در جنگ دریائی ناپل از «آراگون» (قسمتی از اسپانیا که در دست مسیحیان بود) شکست خورده بود بعنوان گروگان در دوبار آراگون یعنی در کاتالونیا Catalonia بسر میبرد تا شارل بفکر انتقامجویی از «آراگون» نیفتد . ظاهراً این «روبر» که بعد از مرگ پدر پادشاه شد و از آراگون به ناپل رفت تا بسلطنت پردازد، عدهای از افسران اسپانیائی را از «کاتالونیا» همراه خود به ناپل آورد و این اشخاص طماع و تنگ چشم بودند، بدین جهت «شارل مارتل» اظهار نگرانی میکند که مبادا اجحافات اینان باعث شود همان بلا که در سیسیل بر سر جدش آمد در اینجا نیز بر سر برادرش بیاید؛ البته این سخن از زبان «شارل مارتل» بصورت پیشبینی گفته میشود، زیرا که سفر خیالی داتنه در سال ۱۳۰۰ اتفاق افتاد و روبر نه سال بعد از آن بتخت نشست .

۳ - یعنی : وی از هم اکنون که پادشاه نیست مجبور پیرداخت غرامتی سنگین است و باید مراقب باشد که بعدها مخارجش کمرشکنتر از این نشود .
 ۴ - یعنی : او (روبر دانژو) فطرتاً تنگ نظر است، در صورتیکه پدران ما بسیار گشاده دست بودند .

دارد که در بند آ کندن کیسه‌های خویش نباشند^۱ .

« خدایگانا ، چون همی پندارم که تو آن سرور اعلی را که با سخنان در خاطر من پدید می‌آوری، بهمان سان که من احساس میکنم ، خود در آنجا که آغاز و انجام همه خیرهاست^۲

بچشم می‌بینی ، این سرور مرا گرامیتر است ، و ازین رو نیز عزیز است که تو با نگرستن بخداوند بدان پی میبری^۳ .

تو مرا آکنده از شادکامی کردی ، اما چون این سخنان مرا دچار شکی کرده اند ، بمن بفهمان که چگونه از شیرینی تلخی تواند زاد^۴ . »

بوی چنین گفتم، و او بمن گفت : « اگر بتوانم حقیقتی خاص را بر تو

۱ - در اینجا شرح مبسوطی که نه بند و بیست و هفت مصراع را شامل شده پایان مییابد، و مجموع این بحث طولانی و پراز ایما و اشاره را که از زبان « شارل مارتل » گفته میشود ، میتوان چنین خلاصه کرد :

« تا آنوقت که ولیمهد بودم همه ملل تابع پدرم بمن علاقه بسیار داشتند ، چنانکه قلمرو « پروونس » (جنوب شرقی فرانسه) و قلمرو ناپل و کشور مجارستان در انتظار پادشاهی من بودند (ازین نواحی ، دو قلمرو پروونس و ناپل بخاندان سلطنتی فرانسه تعلق داشت و تخت تاج مجارستان از راه پیوند زناشویی نصیب شارل میشد) ، و شاید که سیسیل (بائالیائی سچیلیو Secilio) نیز هنوز متعلق بخاندان ما مانده بود ، اما ناپختگی و سوء اداره پدر بزرگ من باعث شد که مردم « پالمو » دست بشورش و قتل عام زنند و بانک « مرده باد فرانسویان » بردارند و این جزیره را از چنگ ما بدر آورند ، و اگر برادر من که اکنون در دربار اسپانیا بصوت کروکان سرمیبرد ، پس از مرگ پدر ما و تصدی تخت و تاج ، افسران و درباریان طماع کاتالونیا را با خود همراه ببرد ، اینان مردم ناپل را نیز جری خواهند کرد و به عصیانی نظیر عصیان سیسیل وا خواهند داشت .

۲ - اشاره بخداوند - نقل از انجیل (مکاشفه یوحنا ی رسول ، باب بیست و یکم) : « ... آن تخت نشین (خدا) مرا گفت : من الف و با ابتدا و انتها هتم » .

۳ - یعنی : بجای آنکه بخود من نظر دوزی ، سرور مرا از درای جلال الهی مینگری .

۴ - اشاره بگفته « شارل مارتل » در باره برادرش « روبر » ، که « طبع خیس او از طبیعی کشاده دست زاده شده » .

بنمایم ، آنچه را که میپرسی ، همچنانکه اکنون پشت بدان داری ، در برابر نظر خواهی آورد^۱ .

خیری که همه آن قلمرو را که تو بدان بالا میروی^۲ بگردش درمیآورد و ارضاء میکند ، چنان عمل میکند که مشیت ربانی او درین اجسام بزرگ بصورت نیروئی عامله در میآید^۳ ؛

آن اندیشه‌ای که فی نفسه در حد کمال است نه تنها وضع جمله طبایع را پیشاپیش در نظر دارد ، بلکه طریق حفظ آنها را نیز قبلاً در نظر گرفته است^۴ ؛

زیرا که هر تیری که ازین کمان بدر آید چنان پرتاب میشود که به هدف خود اصابت کند و یکسره بجانب آن رود^۵ .

اگر چنین نبود ، فلکی که اکنون در آن روانی چنان نتایجی پدید میآورد که حاصل آن خلق آثار هنری نبود ، بلکه تباهی و ویرانی بود^۶ .
و چنین چیزی شدنی نیست ، مگر آنکه آن ملائکی که این اختران را بحرکت میآورند در کار خویش خطا کنند ، و لاجرم آن «اول الاولین» نیز

۱ - یعنی : اکنون این حقیقت بر تو مخفی است ، اما بعد از توضیح من برایت روشن خواهد شد .

۲ - بهشت و افلاک نه گانه آن .

۳ - یعنی : خداوند قدرت کامله خود را از راه افلاک (اجسام بزرگ) بر روی زمین اعمال میکند .

۴ - ... و در این اعمال نفوذ ، خداوند مختصات هر یک از موجودات و آنچه را که برای حفظ و راهنمایی طبیعت خاص او ضرورت دارد در نظر گرفته است و بر طبق آن عمل میکند .
۵ - ... و در این دستگاه آفرینش ، هیچ کاری از جانب خداوند بعثت صورت نمیگیرد و هر آنچه میشود هدف و غایتی معلوم دارد .

۶ - ... و اگر غیر ازین بود و چنین هماهنگی در کار نبود ، محصول نفوذ افلاک در زمین باهم اصطکاک مییافت و بجای آنکه آثار خلاقه پدید آرد منجر به ویرانی و تباهی میشد .

که اینان را بکمال راهبر نشده است خطا کار باشد^۱ .
 میل داری که این حقیقت را برایت بهتر روشن کنم؟ « و من گفتم :
 » نه ، زیرا که خوب می بینم که ممکن نیست طبیعت در مورد آنچه ضرور
 است قصور ورزد . «

آنگاه وی در دنباله سخن خود گفت : « باری ، مرا بگوی که آیا
 آدمی را چیزی بدتر ازین در روی زمین هست که شهر نشین نباشد^۲ ؟
 پاسخش دادم : « چنین است ، و درین باره نیازی به برهانم نیست .
 » و آیا چنین تواند شد ، اگر کسان بطرق مختلف و بامشاغل مختلف
 زندگی نکنند^۳ ؟ اگر استاد شما درباره این نکته نکو نوشته باشد ،
 نه !^۴ «

از راه استنتاج بدین نکته رسید ، و پس آنگاه از گفته خود چنین
 نتیجه گرفت : « بنا برین باید که کرده های شما را ریشه هائی مختلف باشد^۵ :
 ازین جهت است که یکی « سولونه » را پدید می آورد ، و دیگری خشایارشا

۱ - ... و چنین چیزی ممکن نیست ، زیرا که در آن صورت این حاکی از خطای
 ملائکی است که گردانندگان این افلاکند و خطای این ملائک نشان خطای خداوند است که
 اینان را « جائز الخطا » آفریده است . - در باره « ملائکی که افلاک را بگردش می آورند »
 (Intelligenze) دانه خود در سرودهای بعد توضیح لازم داده است . - « اول الاولین » Il primo : خداوند .

۲ - شهر نشین cive : اجتماعی و متمدن .

۳ - دنباله استدلال : ... اکنون که محرز شد که نفوذ افلاک مختلف در جهان صورت
 سرسری ندارد و در راه هدف و غایتی معلوم بکار میرود ، درین صورت باید این نفوذهای مختلف
 چنان اعمال شوند که در نتیجه آن نوع انسان بتواند بصورت اجتماعی زندگی کند ، و چنین وضعی
 طبعاً مستلزم آنست که حرفه ها و وظائف مختلف وجود داشته باشد و هر حرفه متناسب با استعداد
 کسی باشد که بدان می پردازد .

۴ - « استاد شما » : ارسطو (رجوع شود بسرود چهارم دوزخ) .

۵ - یعنی : باتوجه بدایچه گفته شد بالضروره باید مردمان روحیاتی مختلف داشته باشند
 تا بتوانند بحرف مختلف بپردازند ...

را، و آن دیگری «ملکیصدق» را، ویکی دیگر نیز آنکس را که بهنگام پرواز در فضا پسرش را از دست بداد^۱.

گردش افلاک که نقش خود را بر موم وجود خاک نشینان میزند، کار خویش را آنچنانکه شاید میکند بی آنکه خانه‌ای را با خانه‌ای دیگر تفاوت گذارد^۲.

ولا جرم، چنین نتیجه میشود که نطفه «عیسو» با «یعقوب» اختلاف مییابد^۳، و «کوبرینو» از پدیری چنان ناشایسته پدید میآید که ویرا زاده «هریخ» می‌شمارند^۴.

۱ - .. وازین جهت است که خداوند یکی را چون سولون مظهر قانونگزاری میآفریند (بایتالیائی سولونه Solone، یونانی Solon، فانگزار و حکیم و شاعر و سیاستمدار یونانی که او را یکی از هفت خردمند بزرگ یونان نام داده‌اند، ۶۴۰-۵۵۸ پیش از میلاد)؛ یکی را چون خشایارشا (به ایتالیائی Serse) مظهر جنگجویی؛ یکی را چون ملکیصدق (بایتالیائی Melchisedech) مظهر روحانیت (تورات، سفر پیدایش، باب چهاردهم: ... و ملکیصدق ملک‌سالیم نان و شراب بیرون آورد و او کاهن خدای تعالی بود.)؛ یکی را هم مانند ددالوس، مظهر صنعت و اختراع (ددالوس کسی بود که بروایت میتولوژی یونان بال‌های مصنوعی برای خود و پسرش ترتیب داد و پرواز کرد ولی پسرش در نیمه راه فرو افتاد. - رجوع شود به سرودهای هفدهم و بیست و نهم دوزخ).

۲ - سومین قسمت استدلال: افلاک کردند، و وظیفه خود را در بخشیدن استعدادهای مختلف باشخاص مختلف انجام میدهند، بی آنکه کاری بدان داشته باشند که اینان از چه خاندان و کدام شهرند و از لحاظ فقر و عنا در چه وضعی بسر میبرند، و ازین روست که فرزندان را غالباً طبایعی مستقل از طبایع پدران میبخشد (باید متذکر بود که این استدلال طولانی شارل مارتل در جواب این پرسش دانه صورت میگیرد که چرا از پدر او که گشاده دست بوده، برادرش که خسیس است زاده شده است).

۳ - عیسو (Esaü) و یعقوب (بایتالیائی Giacobbe) و بصورت قدیمی که دانه بکار برده Iacob) پسران توأم اسحق شیخ اسرائیل که از آغاز ولادت با یکدیگر اختلاف طبع داشتند و وصف آنها در تورات آمده است (سفر پیدایش، باب بیست و پنجم): «... عیسو صیادی ماهر و مرد صحرائی بود و اما یعقوب مرد ساده دل و چادر نشین.»

۴ - کوبرینو Quirino، لقب رمولوس Romulus کسیکه بنا با فسانه‌های رومی

بپیه در صفحه بعد

سرود هشتم

اگر مشیت ربانی جلوگیری نمیکرد، خوی فرزندان همیشه در همان راهی میرفت که خوی پدرانشان رفته بود^۱.

اکنون آنچه را که دزپس خویش داشتی، در برابر نظرداری^۲، اما برای آنکه بدانی که مصاحبت تو مرا خوشایند است، میل دارم بالاپوش ترا تزییلی دهم^۳.

طبیعت اگر باوضعی ناسازگار روبرو آید، پیشرفتی نکو نمیتواند کرد، چنانکه هر بند دیگری در بیرون از زمینی که رویش آنرا مساعد باشد چنین میشود.

وجهانیان در آن پائین، اگر به بنیادی که طبیعت نهاده بود متوجه میشدند و خویش را با آن هماهنگ میکردند، تخمی نکو پدید میآوردند^۴. اما شما بعنف آنکس را که برای شمشیر بستن زاده شده بحلقه

بنیه از صفحه قبل

نهر روم را بنیاد نهاد و نخستین پادشاه این شهر شد و نام رم نیز از او آمد. - رومیان او را فرزند مریخ (بایتالیائی مارته Marte) خدای جنگ میشمردند، زیرا که نام پدر خود او شایان ذکر نبود.

۱ - یعنی: اگر خواست الهی نبود، همیشه پسران خوی پدران خود را میگرفتند و ازین راه جریان اجتماع دچار اشکال میشد و نظم جامعه بشری بهم میخورد.

۲ - یعنی: آنچه قبلاً برایت مجهول بود اکنون معلوم شده.

۳ - un corollario voglio che t'amranti؛ اصطلاحی که در فارسی نامأنوس

است و مفهوم آن اینست که: همچنانکه بالاپوش برای تکمیل لباس لازم است، این استدلال شارل مارنل نیز برای تکمیل اطلاعات علمی داتمه ضرورت دارد، و این نتیجه‌ای که شارل از استدلال مفصل خود میگیرد در حقیقت یک نوع 'توضیح و اضحات' است (corollario).

۴ - یعنی: از روی آنچه گفته شد، روشن میشود که سعادت آدمیان در تعقیب راهی است که پیشرفت آنها در استعداد و ذوق طبیعی خودشان منجر شود، و اگر ایشان خواست الهی را پیروی کنند براه نکو خواهند رفت.

روحانیان میکشاند، و آنرا که فقط نوق منبر و محراب دارد پادشاه میکند،
و ازین جهت است که براهی خلاف راه نکومیرود^۱ .

۱- دنباله نتیجه : ... در صورتیکه مردمان بالعکس درست براهی خلاف آنکه باید
میروند ، یعنی آنکه شمشیر زن آفریده شده دنبال مناصب روحانی می رود و آنکه برای منبر و
محراب ساخته شده ، شمشیرزنی و جهانگیری پیشه میکند و ازینجاست که جریان امور این جهان
بصورتی نامطلوب درمی آید. - غالب مفسرین عقیده دارند که داتنه در اینجا به دو برادر شارل مارتل ، یعنی
لودویک Ludovic (بایتالیائی لودویکو Ludovico) و ربر Roberto (بایتالیائی Roberto
که قبلاً ذکرش رفت) اشاره میکند که اولی فطرتاً سلحشور بود ولی اسقف «تولوز» شد، و دومی
نبحر فراوان در احادیث مذهبی و الهیات و علم فلسفه داشت ، ولی او را بجانیشینی پدر بر تخت
ناپل نشاندند . «لودویک» همان روحانی معروفی است که بعدها لقب مقدس گرفت و «فرقه
برادران احقر» را تأسیس کرد و پس از مرگش بدو «سن لوئی دو تولوز» Saint Louis de Toulouse
نام دادند .

سرود زهره

آسمان سوم: فلک زهره ارواح عاشق

دانه و بتاریس در این سرود همچنان در فلک زهره بسر میبرند و دانه در آنجا با سه روح بهستی که زندگانی آنها در زمین تحت تأثیر زهره گذشته، یعنی قسمت اول آن با عشقهای جسمانی و قسمت آخرش با عشق روحانی و الهی بسر رفته گفتگو میکند. یکی از این ارواح روح يك خانم زیبای اشرافی و عاشق پیشه است که بقول یکی از مفسرین «عشق خود را از هیچکس که طالب آن بود دریغ نداشت». دیگری روح فاحشه ایست که در تورات و انجیل از او یاد شده. سومی روح شاعریست که همیشه عاشق بود و بگفته مفسری دیگر بهمه «زنان شوهر دار و می شوهر و دختران و بیوگان و زنان اشرافی و زنان عامی» بانظر خریداری مینگریست. ولی این هر سه، در آخر عمر خود این حرارت عاشقانه را بجانب خداوند گردانده و بکسره دل بمر او بستند و از این راه شایسته بهشت شدند.

یکی از ارواح در این سرود اشاره بشکته مهمی میکنند که در «بهشت» دانه اهمیت خاص دارد، و آن اینست که سایه مخروطی شکل کره زمین در فضای بیکران، در فلک زهره پایان مییابد، بدین جهت «قسمت سفلی آسمان» که شامل سه فلک ماه و عطارد و زهره است در اینجا تمام میشود و از آن پس «قسمت علیی آسمان» شروع میشود که در آن مطلقاً از نفوذ زمین خبری نیست، و این قسمت شامل چهار فلک: خورشید، مریخ، مشتری، زحل است. در سه فلک اول که سایه زمین بر آنها اثر دارد، ارواح شکل زمینی خود را بصورتی مبهم حفظ کرده اند و صحنه هائی که در این افلاک میگذرد تا حدی بصحنه های برزخ شباهت دارد. در سرودهای بعدی این ارتباط با زمین مطلقاً از میان میرود و جز در آنجا که دانه با روح نیای خود سخن میگوید (سرودهای ۱۵ و ۱۶ و ۱۷ بهشت) از زمین جز با حقارت و بی علاقهی یاد نمیشود.

سرود نهم

ای «کلمنتسای»^۱ زیبا، «کارلوی»^۲ تو کداین ماجرا را بامن در میان نهاد، برایم حکایت کرد که از این پس چه دامها میبایست در راه کسان دودمانش گسترده شود.^۳

و گفت: «خاموش باش، وسالها را بگذار که بگذرند»؛ لاجرم ازین بابت هیچ نمیتوانم گفت، بجز آنکه مصائب شما را کیفری شایسته در دنبال خواهد بود.^۴

و چون چنین گفت، حیات^۵ این فروغ مقدس بدان خورشیدی که آکنده‌اش دارد^۶ و صفای آن همه چیز را بس است باز گشت.
دریغ بر شما، ای ارواح فریب خورده وای آفریدگان کافرپیشه که

۱- Clemenza دختر شارل مارنل که در سال ۱۳۱۵ بزوجیت اوئی دهم پادشاه فرانسه در آمد و در زمان سفر خیالی داتنه بیهشت تقریباً ده سال داشت. - «لانک فلو» بعکس غالب مفسرین وی را زن شارل مارنل (نه دختر او) و دختر امپراتور رودولف میدانند و در تأیید این نظر مینویسد: «طرز خطاب خیلی بیش از آنکه حاکی از اشاره به پدری باشد، حاکی از اشاره به شوهری است، وانگهی دختر شارل مارنل در زمانی که مورد بحث داتنه است شش یا هفت سال بیش نداشته است. میگویند این خانم چندان بشوهرش علاقمند بود که چون خیر مرگ او را بوی دادند بحال اغما فرو رفت.»

۲- Carlo: شارل مارنل.

۳- اشاره بدانکه بعد از مرگ شارل دوم، تخت پادشاهی ناپل که میبایست طبق سنت وقانون به «شارل روبر» پسر او تعلق گیرد، بدست برادرش «روبر» بلطایف الحیل تصاحب شد.

۴- با احتمال قوی اشاره داتنه بشکستی است که در ۲۹ اوت سال ۱۳۱۵ در «مونت کاتینی» در مقابل کیبلینها نصیب گوتلفها شد و درین پیکار «روبر» پسر و برادر خود را از دست داد.

۵- la vita: اشاره بروح شارل مارنل.

۶- خدا.

دل‌های خویش را از خیری چنین بزرگ بجانب آنچه وهمی و خیالی بیش
نیست گردانیده‌اید!

و درین میان یکی دیگر ازین ارواح پر حشمت بسوی من آمد، و با
درخشندگی خویش بمن فهمانید که سر آن دارد که خشنودم کند^۱.

دیدگان «بئاتریچه» که بروی من دوخته شده بود، همچون بار
پیشین^۲ مرا اطمینان بخشید که خاطر عزیزوی با این تمایل من هماهنگ است.

گفتم: «ای روح مسعود، هر چه زودتر آرزوی مرا بر آور و بمن
بنما که اندیشه من در تو منعکس می‌تواند شد^۳».

آنگاه این فروغی که هنوز برایم ناشناس بود، از دل این کانون
نو، که نغمه او از آن بر آمده بود^۴ زبان بگشود، و چنانکه قبول خواهش
من مایه خرسندی فراوانش باشد در دنبال سخن خود گفت:

«در آن ناحیه از ایتالیا فساد آلوده که میان «ریالتو» و سرچشمه‌های
«برتا» و «پیاوا» جای دارد^۵،

تپه‌ای است نه چندان بلند، که روزگاری مشعلی از آن فرود آمد و

۱- یعنی: پرسش‌هایم را پاسخ گوید.

۲- رجوع شود بسرود هشتم.

۳- یعنی: بمن نشان ده که بی آنکه سخنی گفته باشم، تو خود میدانی که چه
میخواهم برسید.

۴- اشاره به وقتی که این روح همراه با ارواح دیگر سرود مقدس میخواند.

۵- ریالتو Rialto: یکی از جزایری که شهر ونیز (و تنسیا Venezia) بر روی آن
ساخته شده. - برتا Brenta و پیاوا Plava در رودخانه که از آلپ‌های فاصل ایتالیا و آلمان
سرازیر میشوند. - این جزیره و این رودخانه‌ها حدود جنوبی و شمالی ناحیه «مراکاتریویجیانا»
la Marca Trivigiana هستند که در اینجا اشاره دانه بدان است.

بدین سرزمین آسیب بسیار رسانید^۱ .
 من واو از يك ریشه سر بر زدیم^۲ ؛ مرا « کونیتسا » مینامیدند^۳ ،
 و درینجا از آنرو فروزانم که آتش این ستاره مرا در سلطه خود گرفت^۴ .
 اما من آنچه را که نصیبم شد باخرسندی تلقی میکنم و از آن راضیم
 و اسفی ندارم^۵ ، هر چند که شاید عامیان جهان شما را درك این نکته
 دشوار باشد^۶ .

۱ - « تپه‌ای نه چندان بلند ... » : تپه « رومانو » میان « ویچنتسه » و « نروزا » ، که قلعه مستحکم آن Castello di Romano نام داشت و متعلق بخاندان اشرافی اتسولینو Ezzolino بود که داته رئیس آنرا قبلاً در جوی خون جوشان دوزخ جای داده است (دوزخ ، سرود دوازدهم) . - « مشعلی ... » : اشاره به « اتسولینو دارومانو » ی فوق‌الذکر Ezzolino ستمگر بود و معروف بود که پیش از تولد او مادرش خواب دیده بود که در دست خود مشعلی سوزنده دارد . نظیر این خواب را هکوبا پیش از تولد پاریس (ایلیادهمر) دیده بود . منبع این تفسیر Pietro di Dante پسر داته است .

۲ - یعنی ؛ من و « اتسولینو » خواهر و برادر بودیم .

۳ - « کونیتسا » Cunizza دارومانو ، خواهر « اتسولینوی » فوق‌الذکر که زنی زیبا و اهل دل بود و سه شوهر و تعداد نامعینی معشوق داشت که از زمره آنها سوردلو خواننده و شاعر دوره گرد (برزخ ، سرود ششم) را باید نام برد . مفسرین قدیمی کمندی الهی عموماً نوشته‌اند که این زن در هوسبازی و شهوترانی کم نظیر بود ، و « لانا » مفسر معروف داته درباره او مینویسد : « وی بقدری آسان بدن زیبای خویش را در اختیار این و آن میگذاشت که پنداری رد هر تقاضای مؤدبانهای را بی‌ترکتی محسوب میداشت » . ظاهراً این زن در اواخر عمر خود روی بتوبه و انابه برده و بهمین جهت بنظر داته بهشتی شده بود ؛ با اینوصف مفسرین کمندی الهی غالباً این نکته را از معماهای حل‌ناشده این کتاب دانسته‌اند که چرا شاعر بدین صراحت این زن را مقامی چنین بلند در بهشت نصیب کرده است .

۴ - یعنی : از عشق زمینی روی بعشق آسمانی بردم و در هر دو حال عشق (خصیصه ستاره زهره) مرا در اختیار خویش داشت .

۵ - یعنی : از عشق آلوده خود راضیم ، زیرا که پشیمانی از آن مرا بعشق بخداوند کشانید و بدین فلك آورد .

۶ - اشاره بدانکه در بهشت خاطره گناهان زمینی از میان رفته است و دیگر از درد و از پشیمانی خبری نیست ، ولی مردمان در وحله اول نمیتوانند این حقیقت را درك کنند .

از این مروارید درخشان و گرانبهای فلک‌ما که نزدیکترین همسایهٔ
من است نامی بلند برجای مانده است^۱، و پیش از آنکه دوران این
بلند آوازگی پایان رسد،

این سال صدمین پنج‌بار دیگر باز خواهد گشت^۲ : لاجرم بین که
آدمی را چه اندازه شایستگی باید تا زندگانی جسمانش زندگانی دیگری
در پشت سر نهد^۳ !

و او باش کنونی که میان «تالیامنتو» و «آدیجه» می‌زند بدین
نمی‌اندیشند^۴، و با آنکه ازین بابت بسی‌زیان دیده‌اند هنوز روی بسوی
توبه نبرده‌اند.

اما زود باشد که «پادووا»، از آن سبب که مردمان وظیفهٔ خویش را
انجام نمیدهند، آبی را که سیراب‌کنندهٔ «ویچنتسا» است بدل بمردابی
کند^۵.

۱ - اشاره بروح مردی بنام فولکو Folco یا فولکتو Folchetto (در اصل فرانسوی فولکه Folquet) که اهل ماری (شهر و بندر جنوب فرانسه) بود و اندکی بعد در متن سرود از او بتفصیل سخن خواهد رفت .

۲ - یعنی : اکنون صد سال از مرگ او گذشته و شهرتش کماکان باقی است، و باید پنج‌بار دیگر این چنین صدسال‌ها بگذرد تا این شهرت از میان برود ، یعنی نام و افتخار این مرد بدین زودیها از میان نخواهد رفت . طرز بیان دانه در این شعر questo centesim' anno ancor s' incinqua (شرح ۱۱۱) : اشاره مجدد بدین ایالت که شهرهای مهم آن عبارتند از «پادوا»، «ویچنتسا»، «ترویزو»، «فلترو» .

۳ - یعنی : بعد از مرگ نام و نشانی قابل دوام از خود بگذارد .

۴ - کنونی : ساکنین امروزی این ناحیه . - تالیامنتو Tagliamento و آدیجه Adige دورودخانه که حدود شرقی و غربی «مارکاترویجیانا» بشمار می‌روند (رجوع شود به صفحه ۱۱۱، شرح ۵) : اشاره مجدد بدین ایالت که شهرهای مهم آن عبارتند از «پادوا»، «ویچنتسا»، «ترویزو»، «فلترو» .

۵ - این بند صورتی مبهم دارد، و بدین جهت در اطراف آن تمبیرها و تفسیرهای فراوان
بقیه در صفحه بعد

در آنجا که «سیله» و «کانیان» یار یکدیگر میشوند^۱، زمامدارشهر
چنین کند و مغرورانه براه خویش رود، درحالیکه ازهم آنوقت تا روپود
دامی که باید وی در آن افتد تنیده میشود^۲.

بقیه از صفحه قبل

شده است. - صورتی از آن که در اینجا ترجمه شده، اشاره ایست به جنگهای شهر «پادووا» (که
از لحاظ سیاسی کولف بود) با اتحادیه کیبلین های ایتالیای شمالی که تحت رهبری «کان گرانده دلا اسکالا»
بودند (این همان زمامداری است که داتنه کمندی الهی خود را بدو اهداء کرده است و چندجا ازین
کتاب را که در آن اشاره بظهور یک منجی و قهرمان آزادی بخش عالم مسیحیت میشود غالباً مربوط
بدین شخص دانسته اند) و این جنگها هر باره (در سالهای ۱۳۱۱، ۱۳۱۴، ۱۳۱۸) بشکست «پادووا»
منجر شد، و بر اثر این شکستها بقدری اجساد سربازان پادووا در مسیر رود «با کیلیونه»
Bacchiglione (آبی که مشروب کننده و بیچنتسا است) انباشته شد که بقول داتنه آبهای این
رودخانه متوقف شدند و مردابی پدید آوردند.

بغیر از آن صورتیکه در اینجا آمده. میتوان قسمتی از این بند را چنین معنی کرد:
«...آبی را که مشروب کننده و بیچنتسا است در مرداب تغییر مسیر خواهد داد». در این صورت
این اشاره ایست بدین واقعه که در جنگهای میان «پادووا» و «ویچنتسا»، اهالی شهر اخیر مسیر
رودخانه «با کیلیونه» را که از «پادووا» میگذرد برگرداندند تا محصورین دچار بی آبی شوند،
ولی پادووائی ها نیز در مقابل مسیر رود «برتا» را که از ویچنتسا میگذرد تغییر دادند و آنرا
در مسیر سابق «با کیلیونه» روان کردند. در صورتیکه این تعبیر صحیح باشد، باید کلمه مرداب
palude با حرف بزرگ شروع شود، زیرا درینمورد این کلمه اسم خاص است و از نام منطقه
مردابی که «برتا» بعد از تغییر مسیر خود در آن جاری شده بود حکایت میکند.

۱- سیله Sile و کانیان Cagnan(o) دو رودخانه که در ناحیه ترویزو Treviso (که
قبلاً ذکرش رفت) بهم میپیوندند و بنابراین این اشاره مربوط بدین ناحیه است. - داتنه در اینجا
بجای بهم میپیوندند (si congiungono) اصطلاح خاص «یاریکدیگر میشوند» (s'accompagna)
را بکار برده و مفهوم دقیق این کلمه اینست که در کنار هم میروند، ولی درنمیآمیزند. ظاهراً
شاعر همین منظور را داشته، زیرا که پس از الحاق این دو رودخانه یکدیگر آبهای صاف «سیله»
و آبهای گل آلوده «کانیانو» همچنان از یکدیگر مشخص میمانند و با اینک در یک بستر روان میشوند،
با هم درنمیآمیزند.

۲- «آنکس که زمامدار است..» اشاره به ریتساردو داکامینو Rizzardo da Camino
پسر «گراردوی نیکدل» و برادر «گایای زیبا» (برزخ، سرود شازدهم) که از ۱۳۰۶ زمامدار
«ترویزو» بود و در سال ۱۳۱۲ بدست حریف خود در حین بازی شطرنج بصورتی خیانت آمیز کشته شد.
این حریف شوهری بود که «ریتساردو» بازتش روابطی عاشقانه داشت.

سرود نهم

«فلترو» بازهم از خیانت شبان خداناشناس خود گریان خواهد شد،
و این خیانت چنان شرم آور خواهد بود که هرگز کسی بخاطر همانند آن
پای به «مالتا» ننهاده است^۱.

لاوکی که ضرور است تا خون «فراری» را در خود جای دهد گنجایشی
فزون از حد خواهد داشت، و آن کس که بخوهد این خون را اونچیا به
اونچیا توزین کند درین راه فرسوده خواهد شد^۲.

و این آن خونی خواهد بود که این کشیش با تراکت بذل کند
تا هواداری خویش را نشان داده باشد، و چنین پیشکشیهائی متناسب باشیوه
زندگانی این سرزمین خواهند بود^۳.

در بالای سر ما، آئینه‌هایی است که شما اورنگهایشان مینامید، و
این آینه‌ها خداوند را در حال داد گستری بر ماتجلی میکنند، و ازین رو است
که مرا چنین سخن گفتن نکو مینماید^۴.

۱ - اشاره بدین واقعه تاریخی: در سال ۱۳۱۴، روحانی بزرگ شهر «فلترو» مردی
بود بنام «آلساندرونولو» Alessandro Novello که هم زمامدار سیاسی و هم رئیس روحانی
شهر بود. درین سال عده زیادی از تبعیدیان و مهاجرین سیاسی شهر «فرارا» Ferrara بدو پناه بردند، و او
نیز برای آنکه درجه وفاداری و خلوص خویش را به گوئلف‌ها نشان دهد همه اینان را تسلیم
«بینودلانوزا» نماینده نام‌الاختیار یاپ کرد و روی ایشان را بدست جلاد سپرد، و «آلساندرو» ازین راه گناهی
چنان‌زشت مرتکب شد که از گناه تمام زندانیان «مالتا» زیادتر بود. «مالتا» Malta نام زندانی خاص
روحانیان بود که در یکی از جزائر دریاچه «بولسنا» قرار داشت (برزخ، سرود ۲۴).

۲ - خون «فراری»: خونی که از اجساد پناهندگان مقتول شهر «فرارا» ریخته شده...
«اونچیا» oncia واحد قدیمی وزن در روم و ایتالیا، تقریباً معادل ۲۸ گرم. - اشاره بکثرت
عده قربانیان خیانت کشیشی که در بند پیش و بند بعد از او یاد شده است.

۳ - «کشیش با تراکت»: اشاره آمیخته با نیشخند به «آلساندرونولو». - مضمون
این بند مربوط به دو بند پیش است.

۴ - اورنگها Troni: ملائک گرداننده افلاک که در اینجا اختصاصاً مراد از آن ملائک
فلك زهره است. - مفهوم این بند اینست که انوار حقیقت الهی از عرش اعلی (بالای سرما)، بدین
ملائک میتابد و آنها چون «آئینه‌هایی» این فروغ را بما ارواح بهشتی منعکس میکنند و ازین
سبب ما بجز حقیقت چیزی نمیتوانیم گفت.

این بگفت و خاموش شد، و چنینم نمود که روی بجانب اندیشه‌های
دگر برد، زیرا که بحلقه‌ای که پیش از آن در آن بود باز گشت .

و آن روح پرسرور دگر^۱ که فرو جلالش را دریافته بودم، چون
یاقوتی^۲ که خورشید بر آن تابد در برابر دیده‌ام بدرخشید .

در آن بالا از سرور فروزندگی میزاید، همچنانکه درینجا از شادی
خنده پدید می‌آید، و در آن پائین سایه چندان تارتر مینماید که روح افسرده‌تر
باشد^۳

گفتم: «ای روح مسعود، خداوند همه چیز را میبیند و نگاه تو
نیز چنان در او رخنه میکند که هیچ اشتیاقی از تو پوشیده نتواند ماند .

درینصورت چرا صدای تو که همواره همراه با آواز مقدس این آتشیهای
پارسا شادی بخش آسمان است که بالهای ششگانه خویش را بالاپوش

۱- اشاره بروح «فولکه» که قبلاً ذکر اورفت (رجوع شود بصفحه ۱۱۳، ۱۲۳۹، شرح ۱) . وی
شاعر و خواننده‌ای دوره گرد (بفرانسه troubadour و بایتالیائی trovatore) از اهالی «پروانس»
و پسر يك بازرگان اهل «جنوا» بود . در غالب دربارهای اروپا منجمله دربار ریچارد شیردل پادشاه
انگلستان و آلفونس هشتم پادشاه کاستیلا (اسپانیا) و ریموند پنجم کنت تولوز و غیره رفت و آمد داشت
و اشعار عاشقانه بسیار سرود . زندگانی وی تا قبل از آنکه در سلک روحانیون در آید تقریباً سراسر
به عشق‌بازی و عاشق‌پیشگی گذشت و درین راه با ماجراهای فراوان روبرو شد . در حدود سال ۱۲۰۰
بخدمت کلیسا درآمد و در ۱۲۰۵ مطران تولوز شد و در قلع و قمع آلپی‌ها (پیروان آئین مانی
در جنوب فرانسه) تعصب و سنگدلی فراوان بخرج داد، و در سال ۱۲۳۱ مرد .

۲ - balascio ؛ نام نوع خاصی از یاقوت که نخستین بار در هند شرقی و اندونزی
کنونی بدست آمده و احتمال میرود که اسم آن از نام جزیره معروف «بالی» گرفته شده باشد .
این یاقوت اکنون در همه جا بصورت فرانسوی آن rubis balais خوانده میشود . اصطلاح عادی
یاقوت در ایتالیائی rubino است .

۳ - آن بالا (lassù) ؛ بهشت (آسمان و افلاک) .. اینجا (qui) ؛ روی زمین - آن
پائین (giù) ؛ دوزخ .

خود کرده‌اند^۱؛

خواهش مرا برنمایاورد^۲؟ اگر من میتوانستم در تو آنچه‌ان بینم که تو در من می‌بینی، بی‌یقین در انتظار پرسشی از جانب تو نمی‌ماندم^۳.
 آنگاه وی چنین آغاز سخن کرد: «بزرگترین دره‌ای که آبها بدان فرو میریزند، در میان کرانه‌هایی متقابل، و در جهتی عکس مسیر خورشید، چندان از آن دریائی که زمین را در میان دارد بدور است که آنجا را که نخست برایش افق بود نصف‌النهار می‌کند^۴.

۱ - «آتش‌های پارما Fuochi pii که بالهای ششگانه خوش را بالا بپوش خود کرده‌اند»: اشاره به «سرافین»، دسته خاصی از ملائک آسمان (رجوع شود به صفحه ۱۶۹ شرح ۱ و صفحه ۱۲۲۲ شرح ۱) که هر کدام شش بال دارند. نقل از تورات (کتاب اشعیا و نبی، باب ششم): «... خداوند را دیدم که بر کرسی بلند و عالی نشسته بود... و سرافین بر بالای آن ایستاده بودند که هر يك از آنها شش بال داشت...» - «آتش‌ها»: اشاره بدرخشندگی این ملائک.

۲ - یعنی: چرا بی‌آنکه سؤالی از من کرده باشی، خود مشکم را حل نمی‌کنی؟

۳ - «اگر میتوانستم آنچه‌ان در تو بینم» S'io m' intuassi؛ «که تو در من می‌بینی» come tu m' immii؛ و ترکیب دیگری که در دو بند پیش بکار رفته «نگاه او در او رخنه می‌کند» tuo veder s' inluia؛ سه فعلی است که ساخته خود داته است و هیچ‌جا قبل و بعد از او بکار نرفته است، و میتوان مصادر آنها را inluiasi ' intuarsi ' immiarsi دانست که معنی «من شدن» و «توشدن» و «اوشدن» میدهند. ظاهراً داته خواسته است سبک سخن سرائی شاعری را که طرف صحبت اوست نشان داده باشد.

۴ - توضیحات مربوط بدین بند و بند بالا: «بزرگترین دره‌ای که...»: دریای مدیترانه که بعد از اقیانوس بزرگترین دریای جهان است. - «در میان کرانه‌های متقابل»: میان اروپا و آفریقا، و در عین حال اشاره بدانکه يك ساحل این دریا مسیحی نشین و يك ساحل دیگرش مسلمان نشین است. - «در جهت عکس مسیر خورشید»: از مغرب بمشرق. - «آن دریائی که زمین را در میان دارد»: «اقیانوس» که بعقیده قدما دریای بیکران واحدی بود که حلقه‌وار تمام خشکیهای ربع مسکون را در میان گرفته بود. - «آنجا را که نخست افق بود نصف‌النهار می‌کند»: یعنی آنقدر وسیع است که در حالیکه در يك ساحل آن خورشید در افق (در حال طلوع) است، در ساحل دیگرش خورشید در وسط آسمان است. بدین حساب باید مدیترانه ۹۰ درجه جغرافیائی وسعت داشته باشد، در صورتیکه طول واقعی آن ۴۲ درجه جغرافیائی است. ولی چنانکه «انجیلینی» یکی از داته شناسان معاصر تذکر میدهد در نقشه‌های جغرافیائی قرون وسطائی وسعت این دریا خیلی بزرگتر نشان داده میشد، بطوریکه به ۹۰ درجه جغرافیائی میرسید.

بهشت

من در میان «ابرو» و «ماکرا» که با راه کوتاه خود «جنوی‌ها» و «توسکانی‌ها» را جدا می‌کند، ساحل‌نشین این دره بودم^۱.

«بوجئا» وزادگاه من که روزگاری بندر خویش را با خون خود گرمی بخشید، تقریباً در يك حد غروب و يك حد طلوع قرار دارند^۲.

آن کسانی که از نام من آگاه بودند، «فولکو» یم مینامیدند^۳، و این آسمان نقش مرا از آن رودر خود گرفته است که من نقش آنرا پذیرفتم^۴، از آن سبب که دختر «بلو» در مرگ «سیکئو» و «کرنوزا» بیش از من، تا آن حد که متناسب باریش من بود، در این آتش نسوخت^۵.

۱ - «ابرو» Ebro رودخانه معروف اسپانیا - ماکرا Macra (ایتالیایی امروزه لا ماگرا la Magra) رودخانه کوچکی بطول ۶۰ کیلومتر که در قسمت سفلی خود (با راه کوتاهش) ناحیه لیگوریا را (که شهر جنوا Genoa در آن است) از توسکانا Toscana جدا می‌کند - اشاره بشهر ماری Marseilles (ایتالیایی مارسلیا Marsiglia) که در میان اسپانیا و ایتالیا و در ساحل مدیترانه واقع است.

۲ - بوجئا Buggea (ایتالیایی امروزی بوجیا Bugia) شهری در افریقای شمالی، که از لحاظ جغرافیایی در نصف النهار ماری واقع است و با آن «تقریباً» در يك حد طلوع و غروب قرار دارد^۶. - «روزگاری بندر خویش را با خون خود گرمی بخشید»: اشاره بمحاصره ماری و قتل عام اهالی آن شهر توسط تریبونوس وبروتوس که سزادر فصل دوم کتاب «جنگ داخلی» خود بدان اشاره می‌کند.

۳ - Folco: (رجوع شود بصفحه ۱۲۳۹ شرح ۱ و صفحه ۱۲۴۲، شرح ۱).

۴ - یعنی: فروغ من با فروغ این فلک درآمیخته، همچنانکه درزندگان زمین من، خود این فلک در روح من اثر بخشیده و مرا عاشق‌پیشه کرده بود.

۵ - بلو Belo (بلاتینی Belus) پادشاه شهر صور که دخترش دیدو Didon (بلاتینی Didonae) ملکه کارناژ شد و بعد از مرگ شوهرش سیکئو Sicheo (بلاتینی Sicheus) سوگند خورد که دیگر دل بعشق کسی ندهد، ولی اندکی بعد عاشق «اتلاس» شد (رجوع شود بسرود ۵ دوزخ). - کرنوزا Creusa دختر پریام پادشاه ترویا که زن اول اتلاس بود و در حریق ترویا بسوخت - «تا آن حد که متناسب باریش من بود»، یعنی: تا آن موقع که هنوز جوان بودم و میتوانستم عاشق‌پیشگی کنم - مفهوم کلی این بند اینست که هیچیک از عشاق بزرگ گذشته باندازه من عاشق‌پیشه نبودند - درین باره Ottimo تفسیرنامه معروف «کمدی الهی» حاکی است که: «فلک و هم زنان شوهردار را دوست داشت هم دوشیزگانرا، هم بیوه‌زنها را، هم زنان اشرافی را و هم زنان طبقه عادی را».

ونه «رودوپیا» که «دموفوئوته» اش بفریفت^۱، و نه «آلچیده» در آن هنگام که «یوله» را در دل خویش اسیر داشت^۲.

ولی در اینجا کسان از کرده پشیمان نمیشوند، بلکه یکسر شادمانند، نه از بابت خطائی که دیگر بیاد آن نیستند، بلکه از بابت آن فضیلت آمر که نیاز کسان را ارضاء میکند^۳.

در اینجا همه ناظر آن هنری هستند که زیبایی بخش این دستگاه عظیم است، و آن خیری را ممیزند که جهان بالا را باعمال نفوذ برجهان پائین و میدارد^۴.

اما برای ارضاء جمله آن تمنیات تو که در این فلک زاده اند، مرا باید که نکته‌ای دگر بر آنچه گفتم بیفزایم.

میخواهی بدانی که در دل این فروغی که چون شعاع خورشید در

۱ - رودوپیا Rodopeia لقبی که به فیلیس Phyllis (بایتالیائی فیلیده Filide) دختر پادشاه «تراکیا» داده بودند، و وجه این تسمیه این بود که این دختر در نزدیک کوه رودوپه Rodope سکونت داشت. بنا بافسانه‌های یونانی دموفوئون Demophoon (بایتالیائی دموفوئوته Demofonte) پسر تزئوس Theseos قهرمان و نیمه‌خدای معروف یونانی مدتی با این دختر نرد عشق ساخت و بعد ویرا ترك گفت، و دختر بتصور اینکه او را از دست داده است خودکشی کرد.

۲ - آلچیده Alcide نام اصلی «هرکول» پهلوان افسانه‌ای یونان است که بعلت عشق خود به یوله Iolae (بایتالیائی Iole) دختر Eurytus، آتش حسادت زن زیبای خودش «دیانیرا» Dejanirae را برافروخت و ویرا وا داشت که جامه‌ای را که باخون «سنتور» آلوده شده بود برای شوهرش بفرستد و باعث مرگ او شود (دوزخ، سرود ۱۲).

۳ - (رجوع شود به صفحه ۱۲۳۸ شرح ۵).

۴ - «هوت» Hauvette داتنه‌شناس معروف معاصر فرانسوی این بند را «یک معمای واقعی» نام داده است، بخصوص که متن اصلی داتنه بطرز محرز روشن نیست. با اینوصف مفهوم کلی شعر معلوم است: «هنر» و «خیر» اشاره است به خداوند؛ «جهان بالا را باعمال نفوذ برجهان پائین و میدارد» اشاره است بنفوذ میمون افلاك در سرنوشت ساکنان زمین که قبلا درباره آن بتفصیل سخن رفته است.

آب زلال ، در کنار من چنین درخشان است ، کدامین کس جای دارد ؟
پس بدان که در درون این فروغ «راحاب» آرامش گزیده است ^۱ ؛
واو بجمع ما که فروغ وی آنرا بحد اعلی بدرخشش درآورده ،
وابسته است

وی بدنال پیروزی مسیح ^۲ ، پیش از جمله ارواح دگر ^۳ بدین فلکی
صعود کرد که در آن سایه زمین پایان میرسد ^۴ .

و حق بود که او در فلکی جای گرفته باشد که مظهر آن پیروزی

۱ - بروایت تورات ، « یوشع بن نون » جانشین موسی و شیخ قوم اسرائیل ، که نواحی
مختلف ارض کنعان را یکایک بتصرف اسرائیل درآورد ، برای تصرف «اریحا» قبل دونهفر جاسوس
بدان شهر فرستاد که وضع دفاعی آنجا را تشخیص دهند و برای او از آن خبر آورند . این دونهفر به
اریحایبخانه فاحشهای بنام «راحاب» Rahab (بایتالیائی Raab) رفتند و او اینانرا از آسیب پادشاه
شهر مصون داشت و سلامت نزد یوشع باز گردانید . قسمتی از متن تورات درین باره چنین است
(صحیفه یوشع ، باب دوم) : « ... پس رفته بخانه زن زانیه که راحاب نام داشت داخل شده
در آنجا خوابیدند - وملك اریحا را خبر دادند که اینك مردمان از بنی اسرائیل امشب داخل اینجا
شدند تا زمین را جاسوسی کنند - وملك اریحا نزد راحاب فرستاده گفت مردانی را که نزد تو
آمده بخانه تو داخل شده اند بیرون بیاور ، زیرا برای جاسوسی تمامی زمین آمده اند - و زن آن
دومرد را گرفته ایشانرا پنهان کرد و گفت بلی آن مردان نزد من آمدند اما ندانستم از کجا
بودند - و نزدیک بوقت بستن دروازه آن مردان در تاریکی بیرون رفتند و نمیدانم که ایشان
کجا رفتند... »

۲ - اشاره بشهادت مسیح که باعث شد وی دوباره درهای بهشت را بروی ارواح آدمیان
بگشاید و ازین راه پیروزی بزرگ خود نائل شود .

۳ - مراد اینست که «راحاب» چون حقیرترین ارواح «اعراف» (Limbo) بود (رجوع
شود بسرود پنجم دوزخ) قبل از همه ارواح دیگر اعراف یا به بهشت نهاد ، زیرا که عیسی در
موعظه معروف خود گفته بود : « آنکه کهنتر است پیش از مهتران یا بملکوت آسمان خواهد
گذاشت » .

۴ - الفرغانی (رجوع شود بمقدمه سرود پنجم بهشت ، صفحه ۵۱) هیئت شناس ایرانی معتقد بود
که کره زمین سایه ای مخروطی در فضا گسترده است که تافلك زهره ادامه دارد و در آنجا پایان مییابد ،
و این فرضیه در قرون وسطی مورد قبول عامه بود (رجوع شود بمقدمه این سرود) .

والا که او با دودست خویش تحصیل کرد^۱ ، باشد ،
 زیرا که وی مایه تسهیل نخستین پیروزی «یوشع»^۲ در ارض مقدسی
 شد که پاپ بسیار کم در اندیشه آن است^۳ .
 شهر تو که از زادگان آن کس است که پیش از همه پشت با فریدگار
 خویش کرد،^۴ و حسد از دیدگان آن این همه اشک بر آورده ،
 زاینده و پراکننده آن گل ملعونی^۵ است که گوسپندها و بره‌ها
 را از راه راست بگردانیده ، زیرا که شبان را بدل بگرگ کرده است^۶ .

۱ - اشاره به پیروزی یوشع در «اریحا» که عامل اصلی آن «راحاب» بود... «آنها با دودست
 خویش تحصیل کرد» : اشاره بدانکه وی دستهای خویش را بعلامت خلوص ودعا در پیشگاه
 پروردگار برهم نهاد - «فلکی که مظهر این پیروزی است» : اشاره بدانکه راحاب این پیروزی
 را بر اثر شغل عشق‌فروشی خود که ارتباط بفلک زهره داشت تحصیل کرده بود . - در باره مفهوم
 «دودست» بین مفسرین اختلاف نظر بسیار است . بعضی این اشاره را مربوط بدعای یوشع میدانند
 و نه راحاب . برخی نیز آنها را مربوط بدین بند از تورات (صحیفه یوشع ، باب هشتم) میدانند
 که : «... یوشع دست خود را که با مزراق دراز کرده بود پس نکشید تا تمامی ساکنان عای
 را هلاک کرد» . برخی نیز عقیده دارند که مراد ازین پیروزی پیروزی کلی مسیح است ، نه
 تصرف اریحا ، و درینصورت «دودست» دستهای مسیح است که بر بالای صلیب بمیخ کوبیده شد .
 در تفسیر ایتالیائی «سالانی» بر کمندی الهی نظریه اول ، در تفسیر معروف Torraca نظریه دوم و
 در ترجمه و تفسیر «لانگ‌فلو» نظر سوم مرجح شمرده شده است .

۲ - اشاره به انجیل (رساله به عبرانیان ، باب یازدهم) : «بایمان راحاب فاحشه با
 عاصیان هلاک نشد ، زیرا که جاسوسان را سلامتی پذیرفته بود و حصار اریحا چون هفت روز آنها
 طواف کرده بودند بزیر افتاد» .

۳ - یعنی : پاپ در اندیشه آزاد کردن ارض مقدس (فلسطین) از دست مسلمانان نیست .

۴ - یعنی : شهر فلورانس که زاده شیطان است ... علت این اشاره از یکطرف فساد کلی
 فلورانس از نظر داته و از طرف دیگر این عقیده مسیحیان است که خدایان یونانی و رومی بحقیقت
 شیاطینی هستند، و فلورانس همواره خود را شهر «مریخ» خدای جنگ میدانست .

۵ - اشاره به نقش کلی که بر روی سکه‌های طلای فلورانس ضرب شده بود . این سکه‌ها
 را فیورینو fiorino مینامیدند (که همان فلورن کنونی برخی از کشورهای اروپائی است) و این
 کلمه که انتساب بکلمه فیورتسا (فلورانس) دارد خود از کلمه «گل» fiore مشتق شده است .

۶ - یعنی : حرص پول مردم را از راه تقوی منحرف کرده و سران روحانی را که باید
 شبانی کنندگرگی آموخته است .

بخاطر این گل است که انجیل و فقهای بزرگ^۱ متروک شده‌اند، و کسان تنها احکام و فتاوی‌را، چنانکه از حواشی آنها میتوان دید، مورد مطالعه قرار میدهند^۲.

پاپ و کاردینال‌ها همگی بدان میاندیشند، و دیگر متوجه «ناصره» که در آن جبرئیل بال بگشود نیستند^۳.

اما واتیکان و سایر نواحی مقدس رم، که برای آن سپاهی که «پتروس» را پیرو بود گورستانی شد، بزودی از بند زنا آزاد خواهند شد^۴.

۱ - فقهای بزرگ i Dottor(i) magni : مقدسین کاتولیک که گفته‌هایشان بعد از انجیل و تورات حجت است .

۲ - یعنی : روحانیون امروزی ما دیگر با اصول مذهب کاری ندارند ، بلکه فقط متوجه احکام و شرایع آن هستند که بامور روزمره مربوط است، و ازین راه میتوان اطلاع بر آنها را وسیله ارتزاق و کسب مال و منال قرارداد، و این توجه خاص باحکام و فروع را از کثرت شرحها و حواشی که بر این قبیل مسائل نوشته میشود میتوان دریافت .

۳ - ناصره Nazzarette شهر معروف فلسطین که عیسی اهل آن بود . - « جبرئیل بال بگشود » ، اشاره به انجیل (انجیل لوقا ، باب اول) : « ... و در مناه ششم جبرئیل فرشته از جانب خدا به بلدی از جلیل که ناصره نام داشت فرستاده شد ، نزد باکره نامزد مردی مسمی یوسف از خاندان داود و نام آن باکره مریم بود . »

۴ - واتیکان Vaticano : مرکز حکومت پاپ در روم . - « سپاهی که پتروس را پیروی کرد » : مسیحیان اولیه که بافتدای پطرس رسول (Pietro) به عیسی ایمان آوردند و شهر روم گورستان آنان شد ، زیرا که همه بشهادت رسیدند . - « از بند زنا آزاد خواهد شد ، یعنی : دیگر خود را بیهای سیم وزر در اختیار این و آن نخواهد گذاشت . معلوم نیست که منظور دانه اشاره بمرگ پاپ بونیفانیوی هشتم است که وی او را عامل بزرگ فساد کلیسا میشمارد ، یا بظهور نجات دهنده‌ای که وی در سرود اول دوزخ و سرود آخر برزخ بدو اشاره کرده است .

سرودوم

آسمان چهارم : فلک خورشید

ارواح فقها و متألّهین

بیکبار دیگر داته، بی آنکه خود متوجه شده باشد ، از فلکی بفلک دیگر بالامیرود ، یعنی روح او که مظهر نوع آدمی است در راه پیشرفت بسوی کمال معنوی مرحله‌ای تازه را طی میکند تا بحقیقت کامل نزدیکتر شده باشد . این بار وی همراه با بتاتریس (حقیقت متجلی از راه مذهب) از فلک زهره یا بفلک باعظمت خورشید مینهد که قدما آنرا فلک چهارم و خودش را سیاره چهارمین از سیارات سبعة میدانستند . این فلک جایگاه ارواح فقها و حکیمان و دانشمندان علم الهی است که در دوران زندگی خود ، نور حقیقت را برجهانیان تابانیده‌اند و ازین جهت در عالم افلاک در فلکی جای دارند که از همه افلاک دگر فروزنده‌تر است . ازین فلک بیعد دیگر ارواح فقط فروغهایی خیره کننده هستند که از درون آنها صدا و سرود بگوش میرسد ، ولی هیچ شکل و ترکیب آدمی ندارند، و درخشندگی هر یک از آنها بقدری است که روشنی خاص ایشان از فروغ خورشید تابنده‌تر و خیره کننده‌تر است .

اولین « حلقه » یا « تاج » از حلقه‌های ارواح دوازده گانه بهشتی درین فلک با داته روبرو میشود . در سرود های بعد نیز چندبار دیگر وی با چنین حلقه‌ها مواجه میشود . در اینجا ریاست این حلقه با بزرگترین فقیه فرقه «دومینیکن» ، یعنی «سن تماس اکوینوی» مشهور است و در سرود سیزدهم ریاست حلقه‌ای دیگر، که همین صورت را دارد و همین تعداد از ارواح بهشتی را شامل است و در همین فلک خورشید بنظر داته میرسد ، با «سن بوناوتوره» بزرگترین فقیه فرقه «فرانسیسکن» است . غالباً گفته‌اند که حلقه اول حلقه متألّهین فیلسوف و حلقه دوم متألّهین متصوف است .

داته در کتاب «ضیافت» خود خورشید را از لحاظ «سمبولیک» مظهر علم ریاضی می‌شمارد و درین باره چنین مینویسد : « فلک خورشید را در میان افلاک میتوان از دولحاظ با علم ریاضی در میان علوم شبیه دانست : یکی اینکه فروغ آن تمام اختران دیگر را تحت الشعاع قرار میدهد و همه نور میرساند ، دیگر اینکه چشم نمیتواند مستقیماً بدان بنگرد، و این هر دو خاصیت در علم ریاضی هست : از یکطرف همه علوم از فروغ آن بهره‌مند میشوند و نیرو میگیرند

بهشت

-چنانکه فیثاغورث همزبان باارسطودر کتاب اول فیزیک او، همهٔ اشیاء را ارقامی میداند و نظم و ترتیب همه چیز را تابع این ارقام ومقررات ریاضی میشمارد - از طرف دیگر علم ریاضی را مثل قرص خورشید از روبرو نمیتوان نگریست - زیرا که ارقام خودبخود قابل درك وتفاهم نیستند وتسا برچیزی منطبق نشوند مفهومی برای آنها نمیتوان شناخت ، و کنه چیزی را که فی نفسه نامحدود باشد در نمیتوان یافت . «

در بارهٔ نفوذ فلکی خورشید در موجودات واحساسات وعواطفی که از آن ناشی میشوند . بوتی Buti نقل از «المبصر» (که در سرودهای پیش ذکر هر دو رفت) چنین مینویسد : « ... خورشید مظهر روح حیاتی وفروغ وجلال یعنی مظهر منطق وادراك و علم ومقیاس زندگی است ، و بیش از همه پادشاهان و شاهزادگان وپیشوایان و نجیب زادگان و بزرگان وصاحبان شخصیت را شامل میشود . صلابت ، موفقیت و پیروزی ، زیبایی وجلال ، تندی هوش ، غرور و بلند پروازی ، میل مشروع ومردانه برای ریاست وقدرت ، پولدوستی، فصاحت ، جمال پرستی از آثار آن است . خدمتگزاران مخلص خداوند ، فقها و علمای علم الهی ، قضات و خردمندان ، پدران وبرادران روحانی زیر نفوذ این ستاره اند و تأثیر آن باعث میشود که «ارواح خورشیدی» سختگیر ومسئولیت شناس و انتقامجو و در کیفر بدکاران و متمردین جدی باشند . «

سرود دهم

کمال نخستین و توصیف ناپذیر پسر خویش را با عشقی که آن هردو
جاودانه الهام بخش آنند بنگریست^۱ ،
وجمله آنچه را که در اندیشه و در فضا گردان است^۲ با چنان نظمی
ساخت که هیچکس را بی درک فیض از آن قدرت تأمل در آن نیست^۳ .
لاجرم، ای خواننده، همراه من نظر با فلاك بلند افکن و در آن جائی
که تلاقی گاه حرکات دو گانه است^۴ ، بدانها بنگر ؛
خود می بینی که چسان ازین نقطه آن دایره مورب که سیارات را
حامل است^۵ جدا میشود تاجهان را که خواننده آنها بسوی خویشان است
خرسند کند^۶ ؛

-
- ۱- کمال نخستین و توصیف ناپذیر Lo primo ed ineffabile valore : خدا -
'پسر خویش را...' : عیسی . - 'عشقی که...' : روح القدس . این ترکیب مظهر اصل تثلیث مسیحی
است که عبارتست از: پدر، پسر، روح القدس، یعنی خدا و عیسی و 'عشقی این آن هردو جاودانه
الهام بخش آنند' .
- ۲- دنیای معنوی و دنیای مادی را .
- ۳- یعنی: نظم مادی و معنوی جهان چنان کامل است که هر کس که بدان نگرند خود
را جزئی از آن مییابد .
- ۴- اشاره بدو نقطه اعتدال ربیعی و اعتدال خریفی (اول بهار و اول پاییز) که در آن
دومسیر دایره ای شکل حرکت وضعی و استوائی (در جهت شرق بغرب) و حرکت منطقه البروج
(در جهت غرب بشرق) باهم تلاقی میکنند .
- ۵- منطقه البروج، که نسبت به دایره استوا مورب است .
- ۶- اشاره بنفوذ سیارات مختلف در سرنوشت ساکنان زمین که قبلاً درباره آن بتفصیل
گفتگو شد .

و اگر راه آنها خمیده نبود در آسمان بسیار نیروها بیحاصل میماند
و در این پائین تقریباً هر قدرتی از میان میرفت^۱.

و اگر هم که جدائی آنها از جادهٔ راست کمتر یا بیشتر ازین بود،
نظام جهان چه در پائین و چه در بالا مختل میشد^۲.

اکنون، ای خواننده، اگر خواهی که پیش از خستگی احساس
خرسندی کنی، همچنان بر جای بنشین و بدان حقیقت که تنها شمه‌ای
از آنرا بر تو نمودم بیندیش^۳.

من مائده را فراروی تو نهادم، و اینک خود، تراست که در پی خوردن آن
بر آئی، زیرا که من همت بکتابت^۴ مطلبی چنان مهم گماشته‌ام که
میباید هوش و حواس خویش را یکسره بدان دهم.

وزیر اعظم کائنات که فضیلت آسمان را شامل سراسر جهان میکند

۱- یعنی: اگر دائرةٔ منطقهٔ البروج که سیارات در آن قرار دارند نسبت بدائرةٔ استوا
مورب بود، نفوذ سیارات و افلاك در برخی نقاط بسیار زیاد و در برخی دیگر بسیار کم میشد و در
این پائین (quaggiù: در روی زمین) تعادل قوا بهم میخورد و در نتیجه هر نیروی از
میان میرفت.

۲- ... و اگر بعکس منطقهٔ البروج بیشتر یا کمتر ازین حد که هست مورب بود، در آن
صورت وضع عوامل طبیعی و فلکی مختل میشد، مثلاً نور و حرارت خورشید چنانکه باید توزیع
نمیشد و ترتیب فصول از میان میرفت.

«چه در پائین و چه در بالا»: در زمین و در آسمان؛ برخی از مفسرین «پائین و بالا» را دو نیمکرهٔ
زمین دانسته‌اند، ولی این تعبیر مستبعد بنظر میرسد.

۳- در اصل: بر روی نیمکت خود بمان، یعنی: در جایی که نشسته‌ای و این کتاب را
میخوانی بفتن. این کلام اشاره‌ای ضمنی است به نیمکت درس و مفهوم آن اینست که بتو درسی را
که باید بیاموزی آموختم و درك معنی آنچه گفتم با خود تست.

۴- scriba: «کاتب». این کلام بصورت قدیمی نامأنوسی بکار رفته. صورت امروزی
آن scrivano یا scrittore است.

و با فروغ خویش زمان را برای ما اندازه میگیرد^۱ .
 در آن جا بود که هم اکنون از آن سخن گفتم^۲ ، و راه خود را در
 طول مسیرهای ماریچی که هر روز زودتر از روز پیش قدم در آنها مینهد
 طی میکرد^۳ ؛
 و من در آن بودم^۴ ، اما بهیچ روی متوجه صعود خویش بدان نشده
 بودم ، همچنانکه فرارسیدن اندیشه‌ای را پیش از آنکه بخاطر خطور کرده
 باشد در نمیتوان یافت .
 «بئاتریچه» است که مرا بدینصورت از خوب بجانب احسن میبرد،
 و اینکار را چنان سریع میکند که کرده‌اش را با مقیاس زمان اندازه نمیتوان
 گرفت^۵ .

۱ - «وزیر اعظم» : خورشید - «فضیلت آسمان را بر همه جهان نقش میزند» ، یعنی:
 همه جا روشنی و حرارت میرساند - « با فروغ خود زمان را اندازه میگیرد » ، یعنی: از روی
 مواضع مختلف آن در آسمان و از روی طلوع و غروب آن ساعات مختلف روز و شب را تعیین
 میتوان کرد .

۲ - یعنی : در نقطه اعتدال ربیعی بود . قبلاً گفته شد که سفر آن جهانی دانه در
 آغاز بهار صورت میگیرد ؛ درین هنگام خورشید در برج حمل و خیلی نزدیک بنقطه اعتدال
 ربیعی است که در روز اول حمل (نوروز) خورشید در آن است . امروزه در اصطلاح نجومی این نقطه
 نقطه کامالا خوانده میشود .

۳ - اشاره به مسیرهای روزانه خورشید در آسمان که از آغاز فروردین تا اول تیر هر روز
 بلندتر میشود (یعنی : طول روز افزایش مییابد) و از اول تیر تا اول مهر بهمین نسبت روز بروز
 کاهش مییابد تا بنقطه اعتدال خریفی رسد و بدین ترتیب مجموعه کلی این مسیرهای خورشید در
 آسمان صورت ماریچی را پیدا میکند . بجای «هر روز زودتر از روز پیش» در اصل کلمه *ognora*
 (همواره) بکار رفته که مفهوم کلی‌تر دارد .

۴ - در اصل: *e io era con lui* که ترجمه تحت اللفظی آن چنین می‌شود : «و من
 با او بودم» .

۵ - «کازینی» منسرحمدی الهی درین باره مینویسد : « این بحقیقت همان علم الهی
 است که آدمی را از حقیقتی بحقیقتی رهبری میکند تا بحقیقت اعلی‌رساند، و این طی مراحل چنان انجام
 بقیه در صفحه بعد

آن ارواح خورشید مکان را که من پای به اخترشان نهادم ، چه اندازه فروغ ذاتی میبایست بود که نه از بابت رنگ خویش، بلکه از فرط درخشندگی خود هویدا باشند !^۱

گیرم که اندیشه و هنر و عادت^۲ رایکسره بیاری طلبم، باز یارای چنین تجسمی را نتوانم داشت، ولی گفته ام را باور توان کرد و کسان را باید که خود آرزوی دیدار آن کنند^۳.

نه عجب اگر که نیروی خیال ما را امکان رسیدن بچنین بلندائی نباشد، زیرا نتوان پنداشت که دیده ای فروغی درخشانتر از فروغ خورشید بیند.

چنین بود وضع چهارمین خانواده پدر متعال^۴ که اعضای آن را جاودانه سرشار از خود دارد و بدانان مینماید که چگونه الهام میبخشد و چنان پسر میآفریند^۵.

پیه از صلوة قبل

میگیرد که وی خود متوجه آن نمیشود . « چنانکه بکرات تذکر داده شده ، بتاترس درینجا و در سراسر «بهشت» مطلقاً جنبه معنوی و سمبولیک یعنی مظهر حقیقت الهی را دارد و دیگر جنبه وجود زمینی او مورد نظریست .

۱ - یعنی : تابندگی ارواحی که در فلک خورشید بودند از فروغ آفتاب نبود ، بلکه از تابش مستقل خود ایشان بود، و اینان فروغی چنان خیره کننده داشتند که حتی در روشنائی تند خورشید مشخص میشد .

۲ - «عادت» : عادت داته بنویسندگی و شاعری .

۳ - یعنی : باید خواننده خود چنان زندگی کند که شایسته بهشتی شدن و دیدن این منظره شود .

۴ - «چهارمین خانواده» : چهارمین دسته از ارواح بهشتی ، یعنی ارواحی که در فلک چهارمین (فلک خورشید) ساکنند - «پدر متعال» *alto padre* : خدا - اشاره به ارواح فقها و دانشمندان علم الهی که در این فلک بسر میبرند .

۵ - «آنها سرشار از خود دارد» *la sazia* ... یعنی: ایشانرا با راز تثلیث و حقیقت الهی آشنا کرده است . - « الهام میبخشد » : اشاره به روح القدس که از جانب خدا نازل میشود . - « چگونه پسر میآفریند » *e come figlia* ... : اشاره به پیدایش عیسی، که در آئین مسیحی پسر خداوند بشمار میرود . این بند نیز در واقع توصیفی از اصل «تثلیث» است .

و «بئاتریچه» چنین آغاز کرد: «سپاس گزار، سپاس گزار خورشید فرشتگان را که با برکت خویش ترا بدین خورشید محسوس بالا آورده است.^۱»

هرگز آدمیزاده‌ای را دل‌آماده^۲ اخلاصی چنین پارسایانه نبوده و هرگز کسی با این شتابندگی خویش را باشوق تمام بخداوند نسپرده است، که من بشنیدن این سخنان چنین کردم، و همه^۳ عشق من با چنان سوزندگی روی بدو کرد که «بئاتریچه» فراموشم شد و از خاطرم برفت. ویرا ازین بابت ملالی عارض نیامد، ولی با درخشندگی چشمان خندان خویش چنان بلبخند درآمد^۴ که اندیشه^۵ من که مستغرق امری واحد بود، از نو تجزیه شد.^۳

آتش‌های بسیار^۴ را دیدم که در فروزندگی از خورشید سبق میبردند و تاجی پدید آورده بودند که ما مرگز آن بودیم: و صدای ایشان از آن حد که فروغ آنان میدرخشید نیز شیرین‌تر بود.

چنین است شکل آن کمربندی که بر گرداگرد دختر «لاتونا» توان دید، در آن هنگام که هوا چندان آکنده از بخارات شود که تاروپود

-
- ۱ - «خورشید فرشتگان»: خداوند. - «خورشید محسوس»: کره خورشید که آنرا بچشم میتوان دید. دانه خود در فصل سوم «ضیافت» مینویسد: در عالم آفرینش هیچ چیز محسوس نیست که از خورشید برای تشبیه بخداوند شایسته‌تر باشد.
 - ۲ - قبلاً گفته شده که لبخند ارواح بهشتی بصورت افزایش فروغ آنها تجلی میکند.
 - ۳ - یعنی: خیال من که لحظه‌ای صرفاً مستغرق ذات الهی شده و وجود بئاتریس و ارواح بهشتی را فراموش کرده بود دوباره متوجه ایشان شد.
 - ۴ - ارواح فقها و علمای علم الهی در فلک چهارم.

این کمر بند را برجای نگاه دارد^۱.

در فلکی که از آن باز می‌آیم، گوهرهای بسیار است^۲، و این گوهرها چنان گرانبها و چندان زیبايند که در بیرون ازین قلمرو حتی تصور آنرا بخاطر کسان راه نمیتوان داد؛

و سرود خوانی این فروغها ازین گوهرها می‌آید: آنکس که خود را برای پرواز بدان بالا بالهائی نیرومند نهد، بیهوده در انتظار است که گنگی برایش خبری تازه آورد^۳.

چون این خورشیدهای فروزنده سرود خوانان همچون اختران همسایه^۴ قطبهای ثابت سه بار بر گرد ما بچرخیدند،

آنان را همانند بانوانی یافتم که دست از پایکوبی نمیدارند، اما خاموش برجای می‌ایستند تا آهنگ تازه بگوششان رسد^۵.

۱ - « دختر لاتونا » Latona : ماه، که در میتولوژی یونان دختر « زئوس » خدای خدایان و « لاتونا » (Latonae) ، مادر « آپولون » و « آرتمیس » بود . « آپولون » (یونانی فیوس) مظهر خورشید و « آرتمیس » (بلانینی دیانا) مظهر ماه بود (دوزخ ، سرود بیستم) . - « کمر بند لاتونا » : هاله پیرامون ماه . - « هوا چندان از بخارات آکنده شود که ... » یعنی هوا بطوری از بخار آب اشباع شود که چنین هاله‌ای (که علامت رطوبت هوا و نزدیکی باران است) بر گرداگرد ماه پدید آید و « تارو بود آن برجای بماند » .

۲ - ارواح فلک چهارم .

۳ - یعنی: کسیکه در مدت زندگی خود خویش را از راه تقوی و نکوکاری شایسته بهشتی شدن نکند ، بعثت آرزوی شنیدن این چنین سرودهای بهشتی را دارد، و حال او شبیه حال آن کسی است که بخواهد از زبان آدم لال و گنگی خیر هائی تازه بشنود .

۴ - یعنی : مانند ستارگانیکه در نزدیکی قطب شمال و قطب جنوب قرار دارند و گردش آنها بدور قطب کاملاً محسوس است ...

۵ - یعنی: گردش این حلقه ارواح بهشتی نظیر حرکت حلقه رقصگانی بود که همراه با ترانه‌های خوانندگان پایکوبی میکنند ، و چون يك بند از ترانه تمام شود لحظه‌ای چند دست از پایکوبی میدارند و برجای می‌ایستند تا بند بعد شروع شود و اینان دوباره برقص پردازند .

و از درون یکی ازین فروغها^۱ سخنی را شنیدم که چنین آغاز شد:
 « اکنون که شعاع برکت الهی در آنجا که عشق واقعی شعله بر میافروزد^۲
 و همراه با عشق رشد میکند^۳

در تو چند چندان شده است، و با درخشندگی خود بیالای این نردبانیت
 میبرد که هیچکس از آن فرود نمیآید مگر آنکه دوباره بالا رود^۴،
 کسیکه شراب قمقمه خویش را از تو دریغ دارد و عطشت را فرو
 نشانده، آزادتر از آن آبی نیست که بدریا سرازیر نمیتواند شد^۵.
 میخواهی بدانی این حلقه گل که آن بانوی زیبایی که قدرت
 صعود با سمانت داد بر گرداگرد خود بدان مینگرد، از کدامین بوتهها
 سر برزده است^۶.

۱ - اشاره بروح «نماز کیناس» که بعداً از او سخن خواهد رفت .
 ۲ - اشاره به دل که آئینه است که شعاع فیض ربانی بر آن میتابد و آتش عشق بحق در
 آنجا شعله بر میافروزد .
 ۳ - یعنی بصورت عمل در میآید و هر عملی که ازین عشق ناشی میشود خود عشق را فروزی
 میبخشد .

۴ - تعبیری که بطور کلی از این جمله میشود اینست که کسی که چون دانه در دوران زندگی
 زمینی خود چنین برکتی یافته است که تا بدینجا بالا آید ، پس از مرگ نیز یقیناً به بهشت خواهد
 رفت . ولی احتمال هم میرود که اشاره روح بدین باشد که ارواح بهشتی که از عرش اعلی بدین
 فلك آمده اند تا با دانه دیدار کنند ، دوباره بجایگاه اصلی خود بالا میروند (رجوع شود بسرود
 چهارم بهشت) و با توجه بدینکه به « بالا رفتن از نردبانی که قبلاً از آن فرود آمده اند » اشاره
 شده ، شاید بتوان این نظر را صحیحتر دانست . اصل فکر ممکن است از تورات گرفته شده باشد
 (سفر پیدایش ، باب بیست و هشتم) : « ... و یعقوب خواب دید که ناگاه نردبانی بر زمین برپا
 شده که سرش با آسمان میرسد و اینک فرشتگان خدا بر آن صعود و نزول میکنند . »

۵ - یعنی: کسیکه چنین برکتی را شامل تو بیند و حاضر بسخن گفتن باتو وحل مشکلات
 نشود ، حکم رودخانه ابرا دارد که طبعاً رو بسمت دریا داشته باشد ، ولی وجود مانعی در سر راه آن
 باعث شود که این رود نتواند آزادانه بدریا فروریزد ، و گرنه درین افلاک هیچ روحی اراده ای خلاف
 خواست خداوند نمیتواند داشت .

۶ - یعنی: میخواهی بدانی که این ارواح بهشتی که آنها را حلقه وار در اینجا مشغول
 بقیه در صفحه بعد

من از بره‌های آن رمه مقدسی بودم که «دومنیکو» راهبر آنست، و در آن اگر از بیراهه نروند نیکو فربه توانند شد^۱.

این کس که در جانب راست من و نزدیکتر از همه بمن است برادر و استاد من بود. وی «آلبرتودی کولونیا»^۲ است و من «تماس دا کوینو»^۳ یم.

بقیه از صفحه قبل

پایکویی و سرود خوانی میبینی، در زندگی زمینی خود چه کسانی بوده‌اند. اصل فکر تشبیه ارواح بگل و گیاه از انجیل گرفته شده است که در آن عیسی میگوید (انجیل یوحنا، باب پانزدهم): «... من تاك حقیقی هستم و پدر من باغبانست. هر شاخه در من که میوه نیاورد آنرا دور میسازد و هر چه میوه آرد آنرا پاک میکند تا بیشتر میوه آورد.» - «بئاتریچه بر گرداگرد خود بدان مینگرد»: اشاره بدانکه حقیقت الهی (که بئاتریس مظهر آنست) در روی زمین مرکز و محور تمام افکار و اعمال ایشان بود، بدینجهت در اینجا نیز همه اینان بر گرد بئاتریس میچرخند.

۱ - «رمه مقدس»: اشاره بفرقه مذهبی سن‌دومینیک (بایتالیائی سن‌دومینیکو San Domenico) که آنرا فرقه دومینیکن ها Ordine dei domenicani مینامند؛ از این روحانی بزرگ در سرود دوازدهم بهشت سخن خواهد رفت. - «اگر از بیراهه نروند ...»: یعنی اگر مقررات این فرقه را کاملاً رعایت نکنند. درین باره از زبان «تماس اکیناس» در سرود یازدهم بتفصیل بحث خواهد شد.

۲ - آلبرتو دی کولونیا Alberto di Colonia، فقیه معروف مسیحی در قرون وسطی که آلبرت کبیر (بلاتینی Albertus Magnus - بایتالیائی Alberto Magno) لقب دارد و ویرا بطوراعم «علامه» Doctor universalis مینامیدند. «آلبرتوس» کبیر در سال ۱۱۹۳ تولد یافت و در ۱۲۲۲ وارد فرقه «دومینیکن‌ها» شد و چندین سال در شهر کلن Köln آلمان (بایتالیائی Cologne) بتعلیم اصول دینی پرداخت (وازمین جهت است که درینجا از وینام آلبرتودی کولونیا یاد شده است). از زمره شاگردان وی درین شهر «تماس اکیناس» بود که وی به‌مراه او در ۱۲۴۵ بیاریس رفت و در ۱۲۵۴ اسقف «راتیسبن» شد و در ۱۲۸۰ در «کولن» مرد. وقت مرگش در سراسر اروپا «علامه» لقب داشت و بزرگترین فقیه مسیحی بشمار میرفت و هنوز هم وی یکی از پایه‌های اساسی فقه و معرفت کاتولیک است.

۳ - تماس دا کوینو Thomas d' Aquino (بلاطینی Thomas Aquinas) بزرگترین عالم علم الهی در قرون وسطی است که بعد از مرگش از طرف کلیسا لقب «مقدس» بدو داده شد و از آن پس «سن‌تماسودا کوینو» خوانده میشود. این روحانی در عالم مسیحیت و در تاریخ اروپا بقدری مشهور است که احتیاج زیادی بمعرفی او نیست. وی در ۱۲۲۶ در کشور ناپل متولد شد و در ۱۲۷۴ در «فوسانوئووا» مرد، پسر کنت «اکوینو» از اشراف بزرگ ایتالیا

بقیه در صفحه بعد

اگر بهمین منوال جمله آن دیگران را میخواهی شناخت ، سخنان
 مرا دنبال کن و با نگاه خویش گرداگرد حلقه مسعود را درنورد .
 این فروغ آتشین دگر از لبخند « گراتسیان » بیرون میجهد که
 این و آن قانون را بسی نیکو عرضه داشت ، چندانکه بهشت را پسند آمد^۱ .
 آن دیگری که پس از وی آراینده جمع ماست « پیترو »^۲ است
 که بشیوه زنک ینوا دارائی خویش را بکلیسای مقدس بداد^۳ .

بقیه از صفحه قبل

و پسر عم فردریک دوم امپراتور آلمان بود . در شانزده سالگی علیرغم پدر و خاندان خود بحلقه روحانیون پیوست و چنانکه معروف است کسان او بعد از آنکه کلیه مساعی ایشان در اصرافش ازین فکر بیحاصل ماند ویرا مدت چندروز بایکی از زیباترین زنان هرجائی ایتالیا در باغی زندانی کردند ، ولی « تماس » ازین آزمایش نیز سلامت بیرون آمد . اندکی بعد به « کولن » رفت و شاگرد « آلبرتوس ماگنوس » شد و پس از آن ده سال در پاریس بتعلیمات شرعیه پرداخت ومدتی نیز در رم و بولونیا تعلیم داد ، ولی تا آخر عمر از قبول کلیه مناصب و عناوین سرباز زد و با آنکه در همهجا او را با منتهای تجلیل میپذیرفتند تا آخرین روز زندگی نسبتاً کوتاه خود (۴۷ سال) باسادگی و فروتنی زیست . - نوشته های « تماس کیناس » بسیار زیاد است و آنها را کاملترین آثار الهیات در آئین مسیحی دانسته و ازین رو او را فقیه ملکوتی Doctor Angelicus لقب دادماند . اثر بزرگ او بنام Summa theologica در سراسر کمندی الهی ملاک و منبع نظریات داتنه است ، و تقریباً در هر مورد که بین نظریات فلسفی والهی این فقیه با سایر فلاسفه و علمای الهیات اختلافی در میان بوده داتنه نظر وی را برگزیده و ارجح شمرده است .

۱ - گراتسیان Goazian (گراتسیانودی کیوزی Graziano di Chiusi) فقیه معروف مسیحی از دسته camaldoli متعلق بفرقه بزرگ « فرانسیسکن » است که در اواخر قرن یازدهم مسیحی متولد شد و در صومعه « بولونیا » بتعلیم پرداخت و در همین صومعه بود که اثر معروف خود را بنام Concordantia discordantium Canonum یا Decretum Gratiani نوشت که در آن سعی کرده بود قوانین شرعی و عرفی را بهم نزدیک کند و وجه شبه این دونوع را بیابد . بدین جهت است که داتنه میگوید « این و آن قانون را روشن کرد » .

۲ - پیترو Pietro : پیترو لومباردو Lombardo فقیه و عالم کاتولیک که در اوایل قرن دوازدهم مسیحی متولد شد و در ۱۱۶۴ در پاریس وفات یافت . وی از سال ۱۱۵۹ اسقف این شهر بود و در آنجا سالها بتدریس علم الهیات اشتغال داشت . کتاب مشهورش که بزبان لاتینی نوشته شده موسوم است به Sententiarum libri quatuor که یکی از مهمترین کتابهای مذهبی
 بقیه در صفحه بعد

فروغ پنجمین ، که در جمع مازیباتر از همه است در چنان عشقی
میسوزد که در آن پائین همه جهانیان مشتاق شنیدن خبری درباره اویند^۱ .
در روح والائی که در درون این فروغ مکان دارد ، حکمتی چنان
عمیق بودیعت نهاده شد که اگر حقیقت حقیقت باشد ، هنوز تالی او در
خردمندی زاده نشده است^۲ .

در دنبال وی ، فروغ این شمعی را بنگر که تا آن هنگام که جامه

بقیه از صفحه قبل

و علمی قرون وسطی است و مدتها در همه اروپا تدریس میشد . این کتاب باعث شد که خود او را
«ساحب فتوی» Magister Sententiarum لقب دادند . - « بشیوه زنگ بینوا » : اشاره به
بندی از انجیل که «پیترو لومباردو» در مقدمه کتاب «فتوی» خود آنرا عیناً نقل کرده است (انجیل
لوقا ، باب بیست و یکم) : « ... و عیسی نظر کرده و دولتمندان را دید که هدایای خود را در
بیت المال میاندازند - و بیوه زنی فقیر را دید که دو فلس در آنجا انداخت - پس گفت هر آینه بشما
میگویم بیوه فقیر از همه آنها بیشتر انداخت زیرا که همه ایشان از زیادتی خود در هدایای خداوند
انداختند ، لیکن این زن از احتیاج خود تمامی معیشت خویش را انداخت . - دانه اشاره میکند
که «پیترو» نیز مثل این بیوه زن تنها دارائی خود را که کتابش بود بخداوند اهداء کرد ، زیرا وی
در مقدمه این کتاب آنرا بکلیسا هدیه کرده بود .

۱ - « فروغ پنجمین که زیباترین فروغ این جمع است » : سلیمان پیغمبر - « در چنان
عشقی میسوزد » : اشاره به عشقی که زمینه کتاب معروف « غزل غزل های سلیمان » است . -
« در آن پائین » : در روی زمین . - « همه مشتاق شنیدن خبری در باره او هستند » : همه
میخواهند بدانند او بخشیده شده است یا نه ؟ اشاره بفصلی از تورات (کتاب اول پادشاهان ، باب
یازدهم) ، که بموجب آن سلیمان در اواخر عمر زنان زیبای بسیاری را از سرزمینهای بت پرستان
بحرمسرای خودش که شامل هفتصد زن و سیصد ممتعه بود آورد و این زنان او را بخدایان ساختگی
خویش معتقد کردند ، بطوریکه سلیمان بخاطر آنها چندین پرستشگاه برای این بت ها ساخت و تورات
مینویسد که «وی در نظر خداوند شرارت ورزید ، اما خداوند بخاطر پدرش داود سلطنت او را منقرض
نکرد» . دانه تذکر میدهد که مردمان میخواهند بدانند آیا سلیمان بالاخره مورد رحمت خداوندی
قرار گرفته یا نه ، و خود بدین سؤال جواب مثبت میدهد .

۲ - « روح والا » : روح سلیمان - « دانشی چنان عمیق » : حکمت سلیمان که صورت
ضرب المثل یافته و یکی از کتابهای تورات نیز به همین نام « کتاب حکمت سلیمان » موسوم است . نقل از
تورات (کتاب سوم پادشاهان ، باب سوم) که در آن خداوند بسلیمان چنین میگوید : « اینک
بر حسب کلام تو کردم و اینک دل حکیم و فهمیم بتو دادم بطوریکه بیش از تو مثل توئی نبوده
است و بعد از تو کسی مثل تو بر نخواهد خاست . »

گوشت و پوست بر تن داشت ، بیش از هر کس دیگر بطبیعت فرشتگان و
وظایف آنان ره برد^۱ .

در آن فروغ کوچک دیگر ، و کیل دعاوی ادوار مسیحی را خندان
بین که نوشته لاتینی او «آو گوستین» را سودمند افتاد^۲ .

باری، اگر نگاه اندیشه‌ها در دنبال ستایشهای من از فروغی بفروغی
رود ، اکنون بی‌شکی ترا عطش شناسائی فروغ هشتمین است .

دیدار خیر مطلق ، این روح مقدسی را ازین دنیا بیرون کشید که
بهر کس که سر شنیدن داشته باشد میفهماند که دنیا بچه اندازه فریبنده است؛

کالبدی که این روح از آن بیرون رانده شد، در آن پائین در «چیلدا ئورو»

بر زمین افتاده ، ولی خود این روح از شهادت و تبعید روی بدین صلح

۱- اشاره بروح مردی یونانی موسوم به دیونیسیوس ارثوپاگیتوس Dionysios Areopagitos

(بایتالیائی دیونیجی ارثوپاگیتا Dionigi Areopagita) که در انجیل نام او « دیونیسیوس
آرپویاگی» آمده است . وی یک نفر یونانی بود که بدست پولس رسول بائین مسیح در آمد (انجیل،
کتاب اعمال رسولان ، باب هفدهم): ... «لیکن چند نفر بدو پیوسته ایمان آوردند که از جمله
ایشان دیونیسیوس آرپویاگی بود» این مردی اولین رهبر مسیحیان آتن شد و در سال ۹۵ بشهادت رسید . از
او کتابی دز باره طبقه بندی ملائک در آسمان بنام De coelesti hierarchia باقی مانده که
داته در نامه خود به « کان گرانده دلا اسکالا » از آن یاد میکند و آنرا مورد استفاده فراوان
خود می‌شمارد .

۲- درباره هویت این روح، بخلاف بقیه آنهایی که نامشان آمد ، میان مفسرین اختلاف
نظر فراوان است و تا کنون آنرا باختلاف سنت امبروجیو، لاکتانس (لاتانتیو)، سن پولن، مار کووینورینو
و غیره دانسته اند ولی عقیده غالب مفسرین بر اینست که وی کشیشی اسپانیائی است بنام پائولواروزیو
Paolo Orosio که در اوائل قرن پنجم مسیحی در تاراگونای اسپانیا میزیست و در جوانی خود در
افریقا با سنت او گوستین ملاقات کرده و بدست او وارد حلقه روحانیت شد، سپس برای تلمذ در مکتب
«برومیا» به بیت المقدس رفت . اثر برجسته او کتابی است بنام Historiarum adversum
paganos libri septem (هفت جلد تاریخ علیه کفار) که در تأیید عقاید مسیحیت و رد کلیه
معتقدات یونانی و رومی نوشته شده است (این زمان یک قرن و اندی پیش از ظهور آئین اسلام بود) .
بدین جهت است که در اینجا وی « وکیل دعاوی مسیحیت» لقب گرفته است . - « او گوستین را
سودمند افتاد » : اشاره بدانکه وی این کتاب را بتوصیه سنت او گوستین نوشته بود.

دورتر از آن فروغ روح فروزان «ایزیدورو» را بین^۲ و «بدا» را^۳،
و «ریکاردو» را که در عالم تأمل بیش از تنی واحد بود^۴.

۱ - «فروغ هشتمین» روح يك سناتور و فیلسوف رومی است بنام «سورینوس بوئتیوس» Anitius Severinus Boethius (بایتالیائی آنیچیو سورینوبوئتیو Anicio Severino Boezio) که در سال ۴۵۵ مسیحی در رم بدنیا آمد و در ۵۱۰ بمقام کنسولی رسید، ولی در ۵۲۳ مغضوب «تئودوریک» امپراتور روم قرار گرفت و در برجی بلند زندانی شد و سال بعد در آنجا بقتل رسید. کتاب معروف او «وسوم است به» نسلی فلسفی «De consolatione philosophiae» که در باره ناپایداری لذات جهانی و ازوم توجه بخداوند و لذات معنوی نوشته شده است. جسد وی در کلیسای «سن پیترو» در «چیل دورو» Ciel d' oro (آسمان زرین) در شهر پاویا Pavia بخاک سپرده شد و ازین جهت است که در اینجا به نام این کلیسا چیلداورو cieldauro اشاره شده است. - بدین صلح: به بهشت.

۲ - ایزیدورو Isidoro، روحانی بزرگ شهر سبیل در اسپانیا (بایتالیائی سیویلیا، بفرانسه سویل، بعربی اشبیلیه) در قرن ششم میلادی که در ۵۶۰ در «قرطاجنه» متولد شد و در ۶۳۶، چندسال پس از ظهور اسلام، در اشبیلیه مرد. از جمله نوشته‌های فراوان او «دائرة المعارفی بیست جلدی است که درباره علم اشتقاق نوشته شده (Ethymologia) و در قرون وسطی در همه جا تدریس میشد.

۳ - بدا Beda ملقب به مکرم (the Venerable Bede) روحانی بزرگ آنکلو- ساکسون، در قرن هفتم و هشتم میلادی که در سال ۶۷۳ در «نورثمبرلند» انگلستان بدنیا آمد و تقریباً همه عمر خویش را در صومعه «یارو» که خود در آنجا تعلیم یافته بود گذرانید و در ۷۳۵ بمرد. وی نویسنده‌ای بسیار پرکار بود و بیش از چهل جلد آثار بزرگ تحقیقی و تاریخی و مذهبی نوشت که مهمترین آنها تاریخ روحانی انگلستان است موسوم به Historia ecclesiastica nostra insulae gentis که در آن تاریخ هشتصدساله انگلستان را از هنگام استیلای رومیان تا قرن هشتم مسیحی از لحاظ روحانی مورد مطالعه قرار داده است. این کتاب اصلاً بلاتینی نوشته شده و بعدها بفرمان الفرد پادشاه انگلستان بانگلیسی ترجمه شده است.

۴ - ریکاردو Ricardo (بانگلیسی ریچارد Richard) روحانی اسکاتلندی قرن دوازدهم مسیحی، که در سال ۱۱۷۳ در پاریس مرد، و چون راهب دیر سن ویکتور Saint Victor (بایتالیائی San Vittore) در پاریس بود، او را Richard de St Victor مینامند. وی چندین تفسیر بر تورات و انجیل نوشت که باعث شد او را «متأمل بزرگ» Magnus Contemplator لقب دهند، و همین لقب اوست که در اینجا مورد استناد دانه قرار گرفته است.

و آنکس که نگاه تو از وی بجانب من باز میگردد^۱ ، فروغ روحی است که در عالم اندیشه‌های سخت خوش^۲ مرگ^۳ را بسیار کند رویافت^۴ .
این فروغ جاودان «سی جیهری» است که چون در کوی حصیر فروشان
تعلیم میداد ، از راه استدلال و منطق حقایقی را عرضه داشت که ویرا مورد
بغض کسان قرار داد .^۴ «

- ۱- اشاره به روحی که در این حلقه ارواح دوازده گانه در دست چپ «تماس اکیناس» جای دارد ، و «آکیناس» که از اولین روح سمت راست خود (آلبرتوس ماگنوس) این ارواح را یگا یک معرفی کرده بود ، اکنون به روح آخرین و دوازدهمین رسیده است .
۲ - *pensieri gravi* : افکار مربوط بفرسافه و علم الهی .
۳ - یعنی : آرزو داشت که هرچه زودتر مرگ او فرا رسد و ویرا بغض دیدار خداوند نائل کند .

۴ - سی جیهری *Sigieri* (در اصل فرانسه سیزیه *Sigier*) روحانی و حکیم فرانسوی ، اهل براهان *Brahant* ، استاد معروف دانشگاه پاریس در قرن سیزدهم میلادی ، که پیرو فلسفه و منطق ابن رشد بود و سخت با نظریات «سن تماس اکیناس» و عقاید فرقه «دومینیکن» مبارزه میکرد، بهمین جهت در سال ۱۲۷۷ او را از طرف کلیسا محکوم به زندق (*eresia*) کردند و در حدود ۱۲۸۳ زنده زنده در آتش سوزانیدند . - «کوی حصیر فروشان» *vico degli strami* نام قدیمی کوچه معروف پاریس که بعداً *Rue de l' Ecole* نام گرفت و سابقاً مسمی به *Rue du Fouarre* بود . این همان کوچه است که دانشگاه معروف پاریس در آن واقع است ، و در زمان داته این دانشگاه مرکز تعلیم فلسفه و الهیات بود . لقب «حصیر فروشان» از آنجا می آمد که قسمت مهمی از این محله بازار فروش کاه و حصیر بود . -

یکی از بفریح ترین مسائل «کمندی الهی» ، که هنوز هم مفسرین با همه کوشش خود راه حل رضایت بخشی برای آن نیافته اند ، این است که بچه علت داته در اینجا روح این شخصی را که همه عمر مخالف عقیده «تماس اکیناس» بوده (که چنانکه گفته شد داته بدو ایمان و اعتقاد کامل دارد) و مخصوصاً کسی را که از طرف کلیسا بجرم زندق و بدعت در دین سوزانیده شده ، در بهشت در کنار «سن تماس» جای داده و از زبان خود او وصف تجلیل آمیزی از وی کرده ، و عقاید فلسفی و مذهبی ویرا «حقایقی» شمرده که افشای آنها او را مورد بغض کسان قرار داده است .
یکی از داته شناسان فرانسوی *Etienne Gilson* در کتاب مفصل خود بنام «داته و فلسفه» *Dante et la philosophie* درین باره مینویسد : «در هیچ قسمت کمندی الهی در بای داته شناسان تا بدین حد متلاطم نبوده است» ، و نتیجه میگیرد که اگر مفسرین با همه تحقیقات و مطالعات خود درین مورد براه حل رضایت بخشی نرسیده اند ، علت آنست که با احتمال بقیه در صفحه بعد

آنوقت، چون ساعت دیواری که مارامتوجه آن ساعتی کند کهزوجه
 خداوند برای خواندن سرود مقدس بامدادی بافتخار شویس برمیخیزد تا
 عشق او را برانگیزد^۱ ،
 ودر آن ، قسمتی از چرخها قسمت دیگر را میکشند ومیرانند و
 ازین راه چنان « تین تین^۲ » خوش آهنگی برمیآوردند که اندیشه های
 مستعد را ازعشق آکنده میکند ،

بقیه از صحنه قبل

قوی با اطلاعات و معلومات کنونی ما درین باره اصولا راه حلی برای این مشکل نمیتوان یافت،
 و باید به تکرار معروفترین شعر کمدی الهی (مصراع نهم سرود سوم دوزخ) اکتفا کرد که : « ای آنکه
 از این در داخل میشوی ، دست از هر امیدی بشوی » . - با این وجود ، شاید بتوان نظریه ابرا
 که یکی از دانه شناسان ایتالیائی Il Nardi در این باره ارائه میدارد ، - (Sigieri di
 Brahante nella Commedia spianate) (سال ۱۹۱۲) بعنوان نظریه ای قابل قبول نقل
 کرد . بعقیده وی دانه درعین حال که معتقد به « سن تماس » بوده ، از بسیاری جهات تحت تأثیر
 نظریات « ابن رشد » نیز قرار داشته است و آثار این نفوذ فلسفی ابن رشد در او ، در خیلی از
 اشعار کمدی الهی محسوس است . بدین جهت وی در اینجا خواسته است بگوید که این دوفیلسوف
 و فقیه که نظریاتی مخالف درباره یک حقیقت واحد ابراز داشته اند ، هر کدام از یک جانب خاص
 بدین حقیقت نگریسته ، و در واقع « که معتکف دیر و که ساکن مسجد » بودم اند ، ولی
 هر دو عقیده داشته اند که : « مقصود توئی ، کعبه و بنخانه بهانه » ، بدین جهت حقیقت درکنه
 نظریات این هر دو نفر یک صورت متجلی است ، و این اختلاف ظاهری که در روی زمین میان این
 دو بنظر میرسد در آسمان که جایگاه حقیقت محض است بکلی از میان رفته است ، و این باعث
 شده که « سن تماس » خود زبان بتجلیل این رقیب زمینی خویش بگشاید .

۱ - ساعت دیواری : ناقوس کلیسا - « زوجه خداوند » : کلیسا (مراد از خداوند در
 اینجا عیسی مسیح است که کلیسا la chiesa که در ایتالیائی کلمه ای مؤنث است ، زوجه اوست .)
 « سرود مقدس بامدادی » : دعای صبحانه مذهبی - « بافتخار شویس » : بافتخار عیسی .

۲ - tin tin sonando : صدای ناقوس .

سرود دهم

بهمین سان چرخ پر جلال را دیدم که بحر کت آمد^۱ ، و در آن صدا
بصدا با چنان هم آهنگی و شیرینی در دنبال هم برخاست که آنرا
جز در آنجا که شادمانی ابدی میشود^۲ ، نمیتوان شناخت .

۱ - اشاره به حلقه ارواح دوازده گانه ، که پس از گفتگوی سن تماس با دانه دو باره
گرددش و سرود خوانی خود را از سر گرفته اند .

۲ - «در آنجا که . . .» : بهشت . - جاودانی میشود : s' insempra ؛ کلمه خاصی
که از sempre (همیشه) گرفته شده ، و جای دیگر بکار نرفته است .

سرود یازدهم

آسمان چهارم: فلک خورشید ارواح فقها و متألین

در این سرود، که همچنان در فلک چهارمین میگذرد، «سن تماس آکیناس» بتنهائی سخن میگوید.

قسمت اعظم این سرود، که یکی از معروفترین سرودهای کمدی الهی است، اختصاص به تجلیل مرد روحانی و مقدس بزرگ مسیحی «سن فرانچسکو داسیزی» *San Francesco d' Assisi* یافته است. این روحانی معروف، همان کسی است که فرقه بزرگ «فرانسیسکن» را بر اساس فقر و دوری مطلق از مال و منال دنیوی و توجه به ریاضت بوجود آورد، و این فرقه هنوز هم باقی است و پیروان بسیار دارد. خود «سن فرانچسکو» در این سرود با دانه روبرو نمیشود، زیرا که وی ساکن فلک چهارم نیست، و شاعر او را بعدها در عرش اعلیٰ در حلقه عالی‌مقام ترین ارواح بهشت مییابد (سرود سی و دوم بهشت).

سرودهای یازدهم و دوازدهم بهشت صورتی کاملاً مشابه دارند. در این سرود «سن تماس» شایستگی و پارسائی «سن فرانچسکو داسیزی» مؤسس فرقه «برادران کهنتر» را مورد تجلیل قرار میدهد و از رفتار افراد این فرقه در دوره دانه انتقاد میکند. در سرود بعد همین کار را «سن بوناوتوره» بزرگترین فقیه فرقه «برادران کهنتر» در مورد «سن دومبیکو» و افراد فاسد فرقه او میکند.

سرود یازدهم

ای تلاش نابخردانه آدمیان ، این قیاسهای استدلالی که بالهای ترا
بجانب زمین پرواز میآورد ، چقدر ناقص و نارساست^۱ !
یکی همت بعلم حقوق^۲ گماشته بود ، و یکی به کلمات قصار^۳ ،
و یکی دیگر بشغل روحانی^۴ ؛ یکی در اندیشه حکومت از راه زور بود و دیگری
از راه سفسطه^۵ ؛

یکی سر بلند پروازی داشت و دیگری هوای بازرگانی ؛ یکی مستغرق
در لذات جسمانی بود و خویش را از این راه میفرسود ، و دیگری خود را
بدست تن آسانی سپرده بود .

و حال آنکه من ، آزاد از بند این همه ، با «بئاتریچه» در آسمان
بودم و مورد استقبالی چنین پرشکوه قرار داشتم^۶

۱ - یعنی : سعی در حل مشکلات و درک حقایق از راه قیاس و استدلال صرف ، آدمی را
بجای آشنائی با حقیقت سرگردان میکند و بجای آنکه متوجه معنویات سازد ، بدلبستگی بامور
مادی وزمینی وامیدارد .

۲ - در اصل بصورت کلمه لاتینی iura (حقوق و علوم قضائی) آمده .

۳ - aforismi : اشاره به کتاب معروفی بدین نام که از بقراط (بایتالیائی Hippocrate)

پزشک بزرگ یونان باقی است ؛ بنابراین مراد دانه در اینجا علم طب است .

۴ - بدیهی است که نظر دانه توهین به روحانیت نیست ، بلکه اعتراض بکسانی است
که مشاغل روحانی را راه ارتزاق خود قرار داده اند ، در صورتیکه روحانیت واقعی باید از هر شائبه
و نفع مادی بدور باشد .

۵ - یعنی : حکومت از راه قلب حقائق ، بکمک فریب و خدعه .

۶ - یعنی : بجای اینکه مثل اینان در پی استدلال و قیاس باشم ، با کمک ایمان (بئاتریس)

راه بحقیقت میبردم .

هر يك از این ارواح بدان نقطه از دایره که قبلا در آن بود بازگشت^۱ و در آنجا چون شمعی در شمعدانی بیحرکت بایستاد .
و من ، از درون فروغی که نخست با من سخن گفته بود^۲ و درخشندگیش فزون میشد^۳ ، صدائی را شنیدم که همراه با لبخند چنین آغاز شد :

« همچنانکه انوار فروغ او^۴ مرا این چنین بدرخشش میآوردند ، چون بدانها مینگرم کنه اندیشه‌های ترا درمیابم .
تو درشکی ، ودات میخواست که من با زبانی چنان روشن و جامع که نیروی اداراك ترا متناسب باشد ، با تو از در توضیح درآیم .
شك تو از بابت اینست که دمی پیش گفتم : « آنجا که نگو فر به توانند شد »^۵ ، و نیز ازین بابت که گفتم : « تالی اونیا آمده است »^۶ ؛ و درینجا باید که این هر دو نکته با وضوح روشن شوند .
مشیت ازلی که جهان را از راه این شورائی که نگاه هیچ آفریده‌ای را یارای رسیدن به عمق آن نیست اداره میکند^۷ ،

۱ - یعنی : گردش دورانی ارواح این حلقه بیابان رسید و هر کدام در جای اولیه خود متوقف شدند .

۲ - سن تماس دا کوننو .

۳ - اشاره بدانکه شك دانه وسیله‌ای برای رفع تردید وی و در نتیجه خدمت بنوع به روح «سن تماس» داده بود ، و ازین راه گرمی احسان وی را فروزنده‌تر میکرد .

۴ - فروغ الهی .

۵ - اشاره به سخن «سن تماس» در سرود پیش درباره پیروان طریقه دومینیکن (رجوع شود به صفحه ۱۲۵۸ - ۲) .

۶ - اشاره به سخن «سن تماس» در سرود پیش ، درباره سلیمان نبی (رجوع شود به صفحه ۱۲۶۰ ، - ۵) .

۷ - اشاره بدانکه دیده آدمی قدرت رخنه با سرار مشیات الهی را ندارد .

برای آنکه زوجه آن کس که با فریادی بلند و باخون مبارک خود
ویرا بهمسری درآورد همواره با محبوب خویش پیوسته ماند^۱ ،
و بخویش اعتمادوزرد^۲ ، و نسبت بدو باز هم وفاداری بیشتر نشان
دهد^۳ ، دو شهزاده را^۴ بهوا داری او بر انگیخت تا ازین و آن جانب
راهنمایش شوند .

یکی ازین دوشوقی سرافی داشت، و دیگری را ازراه دانائی شکوهی
ازفروغ کروی بود^۵ .

۱ - یعنی: برای آنکه کلیسا همواره به تعلیمات عیسی وفادار باشد . - زوجه : کلیسا
« آن کس که با فریادی بلند . . . » اشاره به عیسی و فریاد او در دم مرگ (انجیل متی ، باب
بیست و هفتم) : « عیسی باواز بلند صیحه زده روح را تسلیم نمود » . انجیل مرقس ، باب
یازدهم « . . . پس عیسی آوازی بلند برآورده جان بداد » - (انجیل لوقا ، باب بیست و سوم) :
« . . . عیسی باواز بلند صدا زده گفت ای پدر بدستهای تو روح خود را میسپارم . این بگفت
و جانرا تسلیم نمود . » - « باخون مبارک خود . . . » : خون عیسی . نقل از انجیل (کتاب
اعمال رسولان ، باب بیست و یکم) « . . . پس نگاه دارید خوشتن و تمامی آن کله را که
روح القدس شما را برآن اسقف مقرر فرمود تا کلیسای خدا را رعایت کنید که آنرا بخون خود
خریده است . »

۲ - اشاره به انجیل (رسالة پولس رسول به رومیان ، باب هشتم) : « . . . زیرا بقین
میدانم که نه موت و نه حیات و نه فرشتگان و نه رؤساء و نه قدرتها و چیزهای حال و نه چیزهای
آینده . . . قدرت خواهد داشت که ما را از محبت خدا که در خداوند ما مسیح عیسی است
جدا سازد . »

۳ - سن فرانچسکو (San Francesco) و سن دومینیکو (San Domenico) ؛
مراد از تشبیه به «شاهزاده» اشاره بمقام فرمانروائی آنها در دنیای معنویات است ، و درعین حال
اشاره به تعداد زیاد پیروان آنان .

۴ - (رجوع شود به صفحه ۱۲۲۲ شرح ۱) از لحاظ لغوی معنی سوزان
دارد ، و در اینجا اشاره به حرارت احسان است که وجه ممیز «سن تماس آکوننو» بشمار
میرود . - «کروبی» cherubica دسته معروف ملائک ، از ریشه لغوی «کمال علم» . مفهوم این
دو اشاره اینست که سرافین عشقی بیشتر و کروبیان علم و وقوفی بیشتر دارند ، بدین جهت گفته
شده است که در «سن تماس» جنبه سرافی بیشتر بوده و در سن دومینیک جنبه کروبی این دو تفسیر
مربوط بکلمات «سرافی» و «کروبی» از خود «سن تماس آکیناس» است .

من فقط از یکی از این دو سخن خواهم گفت^۱ زیرا که آنچه این دو کرده‌اند هدفی واحد داشته است، و باستودن هر یک از آنان بحقیقت از هر دو سخن گفته‌اند.

در میان «توپینو» و آبی که از تپه بر گزیده «اوبالدوی» مسعود سرازیر میشود، دامنه‌ای حاصخیز از کوهستانی بلند روی پائین دارد^۲، که در آن «پروجیا» در نزدیک «پورتاسوله» احساس گرما و سرما میکند، و در پس آن «نوچرا» و «گوالدو» در زیر یوغی کران گریانند^۳.

ازین کرانه، در آنجا که شیبش از هر جای دیگر تندتر میشود^۴

۱ - سن فرانسوا داسیز .

۲ - این بند و بند بعد توصیفی پیچیده از شهر «آسیزی» Assisi (در اصطلاح دانه آتزی Ascisi) است که زادگاه فرانچسکو بود . - توپینو Tupino رودخانه کوچکی است که از کوه «نوچرا» جاری میشود و از جنوب شرقی «آسیزی» میگذرد - «آبی که از تپه ... » . رودخانه «کیاشیو» Chiascio که از تپه‌ای در نزدیکی «آسیزی» سرچشمه میگیرد و بر بالای این تپه دیر «گوبیو» Gubbio واقع است که «سن اوبالدو» San Ubaldo (۱۰۸۴-۱۱۶۰) «راهب مسعود» پیش از آنکه در سال ۱۱۲۹ - سقف این ناحیه شود در آنجا مسومه نشین بود ؛ «کیاشیو» در سمت شمال غربی «آسیزی» جاری است و اندکی دورتر از این شهر ، با «توپینو» بهم می‌پیوندد و برود «توره» میریزد . - «کوهستانی بلند» : کوه «سوبازیو» Subasio

۳ - پروجیا Perugia شهر معروف ناحیه مرکزی ایتالیا ، در میان رشته جبال آپنینو . - «پورتاسوله» Porta Sole بندرگاه قدیمی ناحیه «پروجیا» که نزدیک ناحیه «آسیزی» بود ، ولی امروزه اثری از آن باقی نمانده است . - «احساس سردی و گرمی میکند» یعنی : مشغول زندگی است . - «نوچرا» Nocera و «گوالدو» Gualdo دوشهر کوچک واقع در ۱۲ کیلومتری و ۲۵ کیلومتری شمال شرقی «آسیزی» که در زیر «یوغ کران» پروجیا مینالیدند . ممکن است این «یوغ» اشاره بحکومت «روبرداثرو» باشد و در عین حال میتوان آنرا اشاره ای بوضع جغرافیائی نامساعد این دوشهر دانست، که در منطقه‌ای خشک و سرد واقعند . هر یک از این سه تعبیر مختلف مورد قبول دسته‌ای از مفسرین است .

۴ - «آسیزی» .

خورشیدی بجهان آمد^۱ ، همانند آنکه گاه این خورشید در «کنک»
چنین میکند^۲

لاجرم ، آنکس را که ازین مکان سخن گوید ، گوی که آنرا
«آشنوی» نامد ، زیرا که این کلامی بسیار نارسا است ، بلکه اگر بانام خاصی
سخن میخواهد گفت^۳ باید که آنرا «مشرق» بنامد^۴ .

این خورشید هنوز چندان دور از مطلع خود نبود که بتوزیع
قسمتی ازفضیلت بزرگ ونیروبخش خود درروی زمین پرداخت^۵ ،
زیرا وی بس جوان بود که بخاطر آن بانوئی که هیچکس برروی
او ، چون برروی مرگ ، در لذت طلبی نمیکشاید^۶ ، با پدرش از راه
جنگ در آمد^۷ ؛

و در برابر دادگاه روحانی^۸ ، *et coram patre*^۹ با این بانو

۱ - اشاره بتولد «سن فرانچسکو» در سال ۱۱۸۱ یا باحتمال قویتر در سال ۱۱۸۲ . -
تشبیه این روحانی به «خورشید» از طرف «سن بنا وثورا» که در سرود بعد بتفصیل از او سخن
خواهد رفت صورت گرفته وداته این تشبیه را از او نقل میکند . - اصل تشبیه از انجیل گرفته
شده (مکاشفه یوحنا ی رسول ، باب هفتم) : « ... وفرشته دیگری را دیدم که از مطلع آفتاب
بالا میآید ومهر خدای زنده را دارد » .

۲ - اشاره به طلوع خورشید واقعی که اکنون داته در فلک آن است (وبدین جهت صورت
«این خورشید» بدان اشاره شده است) و از جانب مشرق . یعنی از رود «کنک» (بایتالیائی
کنجه Gange) در هندوستان طلوع میکند (رجوع شود بنقشه وشرح مقدمه برزخ) .

۳ - یعنی اگر بخواهد نه صورت عام ، بلکه باوضوح وشخصیت از آن نام برد .

۴ - جائی که خورشید ایمان ومعنویت از آن طلوع کرده است .

۵ - یعنی: جلال معنوی او حتی پیش از آنکه وی بدنی آمده باشد متجلی شد .

۶ - اشاره به «فقر» که اساس وعلت وجودی فرقه فرانسیسکن بود .

۷ - یعنی : علیرغم مخالفتهای پدرش وارد عالم روحانیت شد وریاضت پیشه کرد .

۸ - در برابر دادگاه روحانی که بریاست اسقف «اسیزی» برای رسیدگی باختلاف

سن فرانچسکو وپدرش تشکیل شد .

۹ - جمله لاتینی ، بمعنای «ودر حضور پدرش» .

در پیوست^۱ ، و پس ، روز بروز بیشتر دل بمهرش بست .

این زن که از شوهر نخستینش محروم مانده و هزار و صد سال و هم پیش از آن مورد بی‌اعتنائی و فراموشی قرار گرفته بود ، تاهنگامی که او آمد ، دعوتی دریافت نداشته بود^۲ .

بیجهت حکایت کردند که آنکس که تمام جهان را بهراس افکند ویرا در کنار « آمیکلاته » آسوده دید و نسبت بصدای خود بی‌اعتنائیش یافت^۳ ؛

بیهوده وی چنان ثابت قدم و سختگیر بود که حتی در آنجا که مریم در پای صلیب بماند ، او از آن بالا رفت تا بهمراه مسیح بگرید^۴ .
اما ، برای اینکه سخنم فزون از حد سر بسته نباشد ، ازین پس در

۱ - اشاره به ماجرای معروفی که طبق آن سن فرانچسکو جامه های خویش را از تن بدر آورد و پیدرش گفت : « تاکنون ترا در زمین پدر مینامیدم ، اما اکنون میتوانم با اطمینان خاطر بگویم : ای پدر ما که در آسمانی » .

۲ - این زن : فقر Povertà (که کلمه‌ای مؤنث است و بدین جهت بزنی تشبیه شده است) که اساس آئین مسیح و فرقه فرانسیسکن است . - شوهر نخستینش : عیسی - « هزار و صدسال و هم پیش از آن » فاصله شهادت عیسی تا زمان تأسیس فرقه فرانسیسکن . - « دعوتی دریافت نداشته بود » : کسی او را باز دواج نخوانده بود .

۳ - « آنکس که جهان را بهراس افکند » : سزار ، دیکتاتور و قیصر فاتح روم . - آمیکلاته Amiclate (بلاتینی آمیکلاس Amiclas) ماهیگیر بینوائی از اهالی کنار آدریاتیک که بنا بر روایت « لوکانوس » در کتاب پنجم « فارسالیا » ، سزار در گرما گرم جنگهای داخلی میان او و پمپئوس ، ویرا بسیار خون سرد و آرام یافت ، چنانکه شبها در خانه خود را نمی‌بست و چون سزار او را احضار کرد ، بنزد وی آمد بی آنکه خودش را باخته باشد ، زیرا که عقیده داشت فقر و مستمندی او ویرا از هر خطری مصون خواهد داشت . - « وی را در کنار آمیکلاته آسوده یافت » ، یعنی : فقر و آمیکلاس را در کنار هم یافت و هیچکدام را از رعب خود ترسان ندید .

۴ - اشاره بدانکه عیسی تا دم مرگ فقیر بود و با همین فقر نیز بمرد ، یعنی در حالیکه نزدیکترین کسانش در پائین صلیب مانده بودند ، فقر با او از صلیب بالا رفت . این کلمه در بعضی نسخ بصورت salse (بالارفت) و در برخی دیگر بصورت pianse (گریست) آمده است .

سرود یازدهم

شنیدن گفتار درازم دانسته باش که این عشاق «فرانچسکو»^۱ و «فقر» ند.
هماهنگی آنها و سرور آشکارشان ، و عشق و اعجاب و نگاه شیرینشان
زاینده اندیشه‌های پارسایانه بود ،

چنانکه «برناردوی» ارجمند پیش از همه پاپوش از پای بدرآورد
و بجانب چنین صلحی دوید، و با آنکه دوان بود میپنداشت که دیر کرده
است.^۲

چه ثروتی و چه دارائی ثمر بخشی که کسان از آن بیخبرند! پس از

۱ - Francesco ؛ «سن فرانچسکو داسیزی» ، روحانی بزرگ مسیحی، که پس از مرگ
از طرف کلیسا لقب «مقدس» گرفت و مؤسس فرقه بزرگ «برادران کهنتر» (frati minori)
است . وی در ۱۱۸۲ متولد شد و در ۱۲۲۶ وفات یافت . در اوایل مردی خوشگذران بود و همراه
پدرش که بازرگان ثروتمندی بود بتجارت اشتغال داشت . یکسال نیز بعنوان اسیر جنگی زندانی
شد ؛ اندکی بعد یکسره از دنیا کناره گرفت و عمر خود را وقف ریاضت و پیرستاری جذامیان و
امور خیر کرد و اساس همه این کارها فقر و تواضع و افتادگی بود . در سال ۱۲۱۲ فرقه
کلاریس (رجوع شود به صفحه ۳۷ شرح ۱) و در سال ۱۲۲۱ فرقه «توبه» را بوجود آورد . اندکی بعد
با سیزده روحانی دیگر به مصر رفت و همت به تبلیغ سلطان فاطمی مصر گماشت و آرزوی این
بود که بدست او شهید شود ، ولی سلطان او را تجلیل بسیار کرد ، بی آنکه حاضر بقبول آئین
مسیح شده باشد . در بازگشت بایتالیا ، از همه مشاغل روحانی که از طرف کلیسا بدو سپرده شده
بود کناره گرفت و در گوشه‌ای کوهستانی اتروا گزید و بقول معروف بعد از چهار روز روزه ، فرشته‌ای
را بدید که نقش مرگ مسیح را بر تن او زد . از آن پس شهرت تقدس وی روز بروز بیشتر
شد ، بطوریکه دو سال بعد از آنکه در ۴۴ سالگی مرد ، پاپ کرگوریوی نهم او را رسماً لقب
«مقدس» داد . آثار او عبارتند از مقررات و اصولی که برای فرقه خود نوشته و ادعیه و خطابه‌ها
و نامه‌ها و سرودها . علامت فرقه اورسمانی است که افراد این فرقه بر کمر می‌بندند و مظهر حقارت
و فروتنی است

۲ - برناردو Bernardo : «برناردوی کونیتاواله» یکی از نجیب زادگان ثروتمند
«آسیزی» که نخستین کسی بود که از سن فرانچسکو پیروی کرد و به حلقه مذهبی او وارد شد و ترک
دنیا گفت . «پاپوش از پای بدرآورد» : اشاره به برهنه پائی سن فرانچسکو و بارانش .

شوی^۱، «اجیدیو»^۲ پای برهنه کرد، و نیز «سیلوسترو»^۳، زیرا که این
زوجه^۴ ایشانرا سخت پسند افتاده بود.

سپس این پدر و استاد با بانوی خود و با صد خاندان که ریسمان
حقیر^۵ بهم پیوندشان داده بود روانه شد؛

هرگز نه سستی و زبونی دل، دید گانش را بزیر افکند و نه پسری
«پیترو برناردونه»^۶، و نه از اینکه در او بدیدهٔ حقارت نگردد تحاشی
ورزید.

درعوض نیت سخت خویش را شاهانه با «اینوچنتسو» در میان نهاد،
و نخستین مهر را برای فرقهٔ خویش از او دریافت داشت^۷.

و چون شمارهٔ حقیران در دنبال آنکس که زندگانی شایان ستایشش
را در جلال آسمان با برازندگی بیشتری وصف کنند^۸ افزایش یافت،

۱ - شوی : سن فرانچسکو، که دانه قبل او را شوهر فقر نامیده است .

۲ - Egidio سومین مرید سن فرانچسکو که بعد از آشنائی با ابن روحانی ، ناگهان
دست از مال و منال دنیوی بنست و هرچه را که داشت بذل کرد و خود در حلقهٔ فقیران فرقهٔ
او درآمد . وی نیز مثل رهبر مذهبی خود اهل «آسیزی» بود و از او مجموعه‌ای بنام Dicta
Beati Aegidii مانده که بدست شاگردانش نوشته شده است .

۳ - Silvestro ، کشیش «آسیزی» ، که بعد از قبول اصول فرقهٔ سن فرانچسکو از
طرف پاپ « اینوسنت » وارد این فرقه شد و سمت نخستین کشیش آنرا یافت .
۴ - فقر .

۵ - ریسمانی که وجه مشخص افراد فرقهٔ «برادران کهنتر» است (دوزخ ، سرود هفدهم)

۶ - Pietro Bernardone پدر سن فرانچسکو که بازرگانی ثروتمند بود ، ولی از
خاندانی اصیل نبود .

۷ - « اینوچنتسوی سوم » Innocenzo پاپ معروف، که از ۱۱۹۸ تا ۱۲۱۶ پاپ بود
و اصول فرقهٔ «برادران کهنتر» را پذیرفت و آنرا موافق با تعلیمات مسیح تشخیص داد و فرانچسکو
و بازده تن پیروان اولیهٔ او « نخستین مهر » تقدیس را در سال ۱۲۱۰ از او دریافت داشتند .

۸ - متن اصلی صورتی مبهم دارد . میتوان آنرا بدینصورت نیز معنی کرد : « جلال
آسمان بهتر از سرودهای زمینی وصف آنرا میتواند کرد » و نیز بدینصورت که : « در تجلیل خداوند
بهرتر سروده میشود تا در تجلیل فرانچسکو » .

ارادهٔ مقدس این شبان بزرگ^۱ باتاجی دومین از جانب «انوریو» که از روح القدس الهام گرفته بود^۲ آراسته شد .
 پس از آنکه در اشتیاق شهادت ، در برابر سلطان مغرور زبان بتبلیغ آئین عیسی و کسانی که ویرا پیروی کردند بگشود^۳ ،
 این کسان را از نظر ارشاد بسی سختدل یافت ، و برای آنکه وجودش در آنجا باطل نمانده باشد ، باز گشت تا از علف ایتالیا میوه چینی کند .
 در صخرهٔ سخت میان «تورو» و «آرنو» از مسیح آن خاتم اعلی رادریافت داشت که دوسال بر اعضای تنش منقش بود^۴ .

۱ - شبان بزرگ Archimandrita لقب کشیشان درجهٔ اول یا «سرکشیشان» ، در کلیسای ارتدکس یونان ؛ این کلمه از دوریشهٔ archos یعنی رئیس و mandrita بمعنی شبان گرفته شده و معنی « رئیس شبانان » را میدهد که طبعاً مفهوم آن کسی است که بر کشیشان ریاست دارد .

۲ - انوریوی سوم Onorio (بلاتینی Honorius) دومین پایی که فرقهٔ سن فرانچسکو را مورد موافقت و قبول قرار داد و این بار بطور رسمی و از طرف کلیسا آنرا تجلیل کرد (۲۹ نوامبر ۱۲۲۳) . این پاپ از ۱۲۱۶ تا ۱۲۲۷ این سمت را داشت .

۳ - سلطان Soldan : « ملك الكامل » سلطان فاطمی مصر ؛ «فرانچسکو» در ۲۴ ژوئن ۱۲۱۹ بزم مشرق بکشتی نشست و بمکاو از آنجا باردوگاه صلیبیون دردمیاط رفت که در آنجا قوای صلیبی این بندر را در محاصره گرفته بودند . در آنجا وی تقاضا کرد که بحضور سلطان برسد و یقین داشت که سلطان پس از شنیدن سخنان او علیه آئین اسلام امر بقتلش خواهد داد و ازین راه وی چنانکه آرزو داشت بشهادت خواهد رسید ؛ اتفاقاً سلطان او و همراهانش را مورد تجلیل تمام قرارداد ، منتها در عقیدهٔ اسلامی خود راسخ ماند و ناچار «فرانچسکو» بی‌اخذ نتیجه‌ای بایتالیا بازگشت تا « علف آنجا را بچیند » ، یعنی همت بارشاد مسیحیان ایتالیا (میوهٔ معنوی علف مسیحیت) گمارد . - از لحاظ تاریخی تقدم و تأخر وقایع صحیح نیست ، زیرا فرانچسکو در ۱۲۲۰ بمصر رفت و فرقهٔ او در ۱۲۲۳ مورد قبول کلیسا قرار گرفت .

۴ - کوه «ورنا» Verna ، واقع در میان سرچشمه‌های رود توره Tevere (که در اینجا بصورت Tevero آمده) و رود آرنو Arno . - « خاتم اعلی که دوسال بر اعضای او منقش بود » : نقش صلیب که دوسال پیش از مرگ فرانچسکو ، از طرف فرشته‌ای بر تن او زده شد (رجوع شود بشرح حال سن فرانچسکو ، صفحهٔ ۱۲۷۳ شرح ۱) .

و چون آنکس که ویرا چنین خیری بر گزیده بود^۱ میل بارتقای او بدان پاداش که وی با حقیر شمردن خود شایسته آن شده بود کرد^۲، او زنش را که عزیزترین همه چیزش بود^۳ بدست برادران خود که وارثان قانونی خویششان می‌شمرد سپرد و آنان را فرمود که وفاداران به دل بمهرش داشته باشند؛

و آنگاه روح پرافتخار از درون سینه او در پی پرواز و بازگشت بقلمر و خود بر آمد و برای کالبدش تابوتی دگر طلبید^۴.

اکنون بیندیش که آنکس که همکار شایسته او شد تا زورق «پطرس» را در دریای بیکران همچنان بجانب نشان راست برد، که بود^۵ این کس مرشد^۶ ما بود؛ و لاجرم، هر کس که با پیروی از حکم او بدنبالش آید، چنانکه توانی دید کالائی نکو بر گرفته است^۷.

امارمه او را چنان حرص خوراکی تازه است که بناچار در چراگاههایی

۱ - خدا .

۲ - یعنی : زندگانی زمینی او را پایان دهد و به بهشتش ببرد .

۳ - فقر را که اساس فرقه فرانسیسکن است .

۴ - یعنی : جزیره‌نگی که پوشش فقیران است ، پوششی برای جسد خود نخواست .

معروف است که وی در هنگام مرگ از مریدان خود تقاضا کرد که پس از مرگ او کالبدش را مدت زمانی معادل زمان طی یک میل مسافت با قدم آهسته ، همچنان برهنه در زمین بگذارند... در باره این بند «بهشت» تاکنون تفسیرها و تعبیرهای فراوان شده است . - جسد «سن فرانچسکو» را در میدانی که «تپه دوزخ» نام داشت ب خاک سپردند و اکنون کلیسائی بر بالای آن ساخته شده ، و این میدان نیز «تپه بهشت» نام گرفته است .

۵ - «زورق پطرس» : کلیسا (رجوع شود بسرود ۳۲ برزخ) . - «روی بنشان راست» :

بدان سمت که مسیح نشان داده بود .

۶ - «مرشد» در اینجا ترجمه کلمه patriarcha است و این لقب شیوخ بزرگ بنی اسرائیل

است... «این کس» : اشاره بروح «سن دومینیکو» San Domenico

۷ - یعنی : این زورق حامل کالائی است که در آسمان مفید میافتد .

گوناگون پراکنده میشود^۱ ؛
و گوسپندان او هر قدر از وی دورتر شوند و بیشتر روی بدین سو و
آنسو برند ، از شیر تهی‌تر^۲ به آغل باز خواهند گشت .
میان آنها گوسپندانی هستند که از گمراهی میترسند و پیرامون
شبان حلقه میزنند ؛ اما اینانرا شمارش چندان کم است که رداهایشانرا
پارچه‌ای اندک کافی است^۳ .
اینک، چنانچه سخنان مرا مبهم نیافته و آنها ربا گوش توجه‌شیده‌ای ،
اگر آنچه را که گفتم از خاطر بگذرانی ،
قاعدتاً باید قسمتی از میل تو^۴ ارضاء شده باشد ، زیرا که درین
صورت خود خواهی دید که چرا درخت از شاخه تهی میشود ، و خواهی
دید که این اصلاح لغوی چه معنی دارد که :
« آنجا که نکو فربه توانند شد ، اگر روی بگمراهی نبرند^۵ . »

۱ - « رمه او » : فرقه دومینیکن « برادران مبلغ » . - « خوراک تازه » مناسب و مقامات
روحانی که افراد این فرقه را از سادگی اولیه دور کرده و در طلب مال و مقام بدانین این و آن
(بچرا گاهای مختلف) افکنده است .

۲ - یعنی : محروم از فیض اموال مذهبی فرقه که میبایست آنها را غذا دهد و غذای
دیگران نیز باشد .

۳ - یعنی : هنوز هم معدودی از افراد این فرقه هستند که از گمراهی احتراز دارند و
پیرامون رئیس روحانی خود (تعلیمات سن دومنیکو) حلقه میزنند ، اما عده اینان بقدری کم
است که برای پوشاندن بدن آنها مقدار کمی پارچه کافی است .

۴ - « قسمتی از میل تو » : اشاره بدانکه « سن تمان » تا اینجا فقط درباره « شک اول »
داته (سروددهم) توضیح داده است .

۵ - یعنی درخواستی یافت که چرا در فرقه دومینیکن دیگر از آن خصائصی که باید باشد
اثری نمانده است . - میتوان این جمله را بدین دو صورت دیگر نیز معنی کرد که : « درخواستی
یافت که چرا این درخت شاخه‌های خوب خود را (افراد پارسای فرقه را) از دست میدهد » و :
« این کدام درخت است که من آنرا از شاخ و برگ تهی میکنم » ، یعنی آنرا مورد ملامت و
اعتراض قرار میدهم .

۶ - اشاره به جمله‌ای که قبلاً سن تمان گفته بود .

سرود دوازدهم

آسمان چهارم : فلك خورشید ارواح فقها و متألین

این سرود نیز در فلك خورشید میکنند ، و این بار « سن بناوتورا » روحانی و مقدس بزرگ مسیحی است که با داتنه سخن میگوید .

سرود دوازدهم ، مانند سرود یازدهم ، سراسر به مباحث و نکات مذهبی مسیحی اختصاص دارد که برای خواننده غیر مسیحی بسیار نامأنوس است . در سرود قبل ، اساس بحث فرقه فرانسسکن بود که بر اساس فروتنی و دوری از مال و منال دیوی وی - اعتنائی بمقامات و مناصب این جهانی بنیاد شده ، و در این سرود اساس بحث فرقه دومینیکن است که بنیاد آن حفظ اصول و مقررات مذهبی آئین مسیح و تبلیغ آن است ، و اهمیت خاصی که داتنه برای سن «فرانچسکو» نسبت به سن دومینیکو قائل شده ، نشان میدهد که در طرح کلی او در « کمندی الهی » برای رستاخیز معنوی کلیسا ، اصل اول اهمیتی بیشتر و حیاتی تر دارد و توجه بدان ضروریت تشخیص داده شده است .

سرود دوازدهم

چون کلام آخرین توسط شعله متبرک^۱ ادا شد، حلقه مقدس بچرخیدن پرداخت^۲؛

وهنوز گردش خود را بیایان نرسانیده بود که حلقه ای دگر در
دائرة خویشش گرفت و حرکت و نغمه خود را با آن درآمیخت؛

و نغمه این شیپورهای دلپذیر بهمان اندازه از نغمات الهه الهام بخش
یا پریان دریائی ما^۳ شیرین تر بود که فروزندگی شعاع نخستین از انعکاس
آن بیشتر است.

همچنانکه بهنگام ارجاع مأموریتی از جانب «جونونه» بخدمتکار
او دو قوس موازی و هم رنگ در دل ابرهای شفاف بر روی هم خمیده میشوند^۴،
واز قوس درونین قوسی برونین میزاید، چونان صدای آن دلداده‌ای

۱ - سن تماسودا کوینو .

۲ - حلقه ارواح دوازده گانه ، که در سرود یازدهم اشاره بتوقف آن شده بود .

۳ - پریان الهام بخش Muse (سرود اول ویست و دوم برزخ) و پریان دریائی Sirene (سرود سی و یکم برزخ) .

۴ - بعقیده یونانیان قدیم ، قوس و قزح آسمان خط سیری بود که «ایریس» (برزخ ، سرود ۲۱) خدمتکار هرا Hera زوجه خدای خدایان (به ایتالیائی جونونه Giunone ، بلایینی جونونه Junonae) در مأموریت خود برای رساندن بیغام بروی زمین ، طی میکرد . - «دو قوس موازی و هم رنگ» : دو دائرة خارجی و داخلی قوس و قزح .

که آتش عشق چنانش در خود بسوخت که خورشید بخارها را در خویش
میگدازد^۱،

و این کمانها بنا به پیمانی که خدا بانوح بست ، آدمیان را در روی
زمین آیتی استوار برآند که ازین پس دیگر جهان در آب غرقه نخواهد
شد^۲ ،

بهمان سان ، دوحلقه این کلهای جاودانی در پیرامون ما در گردش
بودند، و بهمان صورت نیز حلقه برونین با حلقه درونین هماهنگی داشت .
چون پایکوبی و بزم والای آواز و آتش که این فروغهای پرسرو
و محبوب در میان هم آراسته بودند

در آن واحد ، و هماهنگ با یکدیگر ، همچون دودیده که میباید

۱ - بنا بافسانه‌های میتولوژی یونان ، اکو (Eco) (بیونانی Echo) (انعکاس ، طنین) پری
زیبائی بود که عاشق نارسیس Narcissus (بایتالیائی نارچیزو Narciso) (برزخ ، سرود ۳۰)
شد و بقول او ویدیوس (کتاب سوم استحالات) که این داستان را نقل کرده ، چنان در آتش این
عشق بسوخت که از اوجز استخوانی و صدائی باقی نماند ، و این سوختن چنان بود که « خورشید
بخارات را در خویش بگدازد » مراد از این تشبیه ، اشاره به کلمه Eco (طنین و انعکاس) است ،
و منظور اینست که حلقه درونی قوس و قزح انعکاس حلقه برونین آن است ، و خود بخود از آن بوجود
میآید . - از نظر علمی این عقیده صحیح نیست ، زیرا همه حلقه های رنگین کمان مستقیماً
از تجزیه نور خورشید حاصل میشوند . - فکر این تشبیه ظاهراً از تورات گرفته شده (کتاب
حزقیال نبی، باب اول) : « . . . مانند نمایش قوس و قزح که در روز باران در ابر میباشد ،
همچنین آن درخشندگی گردها گرد آن بود . »

۲ - نقل از تورات (سفر پیدایش ، باب نهم) : « . . . و خدا نوح و پسرانش را خطاب
کرده گفت : اینک من عهد خود را باشما و بعد از شما با ذریت شما استوار سازم . قوس خود
را در ابر میگذارم و نشان آن عهدی که در میان من و جهانیدان است خواهد بود . و هنگامیکه ابر را
بالای زمین گسترانم و قوس در ابر ظاهر شود ، آنگاه عهد خود را که در میان من و شما و همه
جانوران میباشد بیاد خواهم آورد و آب طوفان دیگر نخواهد بود تا هر ذی جسدی را هلاک کند ،
و قوس در ابر خواهد بود و آنرا خواهم نگریست تا بیاد آورم آن عهد جاودانی را که در میان خدا و
همه جانوران است . »

در برابر منظره ای دلپذیر که بحر کشتان و امیدارد با هم گشوده و باهم بسته شوند ، متوقف شد ،

از دل یکی از فروغهای تازه^۱ صدائی برخاست که نظر مرا بسان عقر به ای که روی بجانب ستاره اش برد^۲ بسوی مکانی که جایگاه این فروغ بود بگردانید ؛

ووی چنین آغاز سخن کرد : « عشق که مرا زیبا کرده ، وا دارم میکند که درباره رهبر دیگری^۳ که بخاطر او در اینجا از رهبر من^۴ با این حسن نظر سخن میگویند گفتگو کنم .

حق است که در آنجا که یکی ازین دو هست ، آن دیگری نیز هویدا شود ، تا همچنانکه اینان باتفاق هم در راه خدا جنگیدند ، جلالشان نیز در اینجا در کنار هم بدرخشد .

سپاه مسیح^۵ ، که بسیج آن چنین گران تمام شد^۶ ، دردنبال پرچم خود^۷ با قدمهایی سست و بی اطمینان خاطر روان بود و تعدادی قلیل داشت ، که آن امپراتوری که حکومت جاودان دارد^۸ بیاری جنگاورانش

۱ - روح سن بناوتورا San Bonaventura که بعداً از اوسخن خواهد رفت .

۲ - قطب نما .

۳ - سن دومنیکو San Domenico .

۴ - سن فرانچسکو .

۵ - مسیحیان .

۶ - یعنی : مسیح آنها را بقیمت قربانی خود با نیروی ایمان مسلح کرد . نقل

از انجیل (رساله اول پولس رسول به قرنتیان ، باب ششم) : « . . . زیرا که شما بقیمتی زیاد خریده شده اید » و (رساله اول پطرس رسول ، باب اول) : « . . . زیرا میدانید که خریده شده اید نه بچیزهای فانی مثل نقره و طلا ، بلکه بخون گرانها یعنی خون مسیح »

۷ - صلیب .

۸ - خدا در صورت مسیح .

که در خطر فنا بودند بشتافت، و این را تنها از راه بخشندگی کرد و نه از آن رو که این سپاه را چنین شایستگی باشد،
 و چنانکه گفته شد^۱، زوجه خود را^۲ با دو قهرمان زور آزما^۳ یاری داد، که با کردار و گفتار خویش کمگشتگان را براه آوردند.
 در زاد گاه بادملایم غربی که مایه شکفتن آن بر گهای نورسته میشود که اروپا را جامه بر تن میکنند^۴،
 و نه چندان دور از سیلی خور آبهائی که خورشید پس از رادپیمائی دراز در زمانی معین روی به پشت آنها میبرد تا خویش را از مردمان پنهان کند^۵،
 «کالارو گای» مسعود^۶، در پناه نشان بزرگی جای دارد که در آن شیر هم فرمانده و هم فرمانبر است^۷.

۱ - سرود یازدهم، بند یازدهم.

۲ - کلیسا.

۳ - سن فرانچسکو و سن دومنیکو.

۴ - باد ملایم غربی Zeffiro: بادی که از جانب مغرب میوزد و یونانیان آنرا مظهر باروری و حاصلخیزی زمین میدانستند، بدین جهت در اینجا اشاره به «شکفتن بر گهای نورسته» شده است. - «زادگاه این باد»: اسپانیا، که در مغرب اروپا واقع است.

۵ - اشاره به خلیج کاسکنی (ایتالیائی Guascogna) که خورشید در آغاز تابستان که در آسمان مسیری طولانی تر دارد، در آنجا غروب میکند. - برخی از مفسرین منجمله «توراگا» این اشاره را به رود «ابر» در اسپانیا میدانند و استنادشان به شعری از کتاب یازدهم انیس و برزیل است که ممکن است منبع الهام داته باشد.

۶ - Calaroga (اسپانیائی کالاهورا Calahorra) شهری در ناحیه «کاستیل کهنه» در اسپانیا که زادگاه «سن دومنیکو» بود، و بهمین جهت بدان لقب «مسعود» داده شده است.

۷ - نشان رسمی قلمرو کاستیل شامل چهار مربع بود که دوتای آنها شیری بر روی کاخی (کاستیل به اسپانیائی معنی کاخ دارد) نشسته بود، و در دوتای دیگر کاخ بر پشت شیر بود، یعنی شیر در این نشان هم فرمانروا بود و هم فرمانبردار.

سرود دوازدهم

در آنجا بود که دلدادۀ پرشور ایمان مسیحی و پهلوان مقدسی که
برای یارانش مهربان و برای دشمنانش سخت بازو بود دیده بروی جهان
بگشود؛

و روح او، بمحض آفریده شدن از چنان فضیلتی ربانی آکنده شد که وی
حتی در رحم مادر خویش درین باره به پیشگوئی پرداخت^۱.
چون بر بالای ظرف مقدس تعمید پیوند زناشوئی او با ایمان بسته
شد و این دودز آنجا متقابلاً جهیزیه رستگاری یکدیگر دادند،
بانوئی که در مورد او رضا داد^۲، در عالم رؤیا آن ثمرات عالی را که
میبایست از او واز وارثانش سر برزند بدید^۳.

و برای اینکه حتی نام وی نیز نامی بامسمی باشد، الهامی خاص این
نام را ضمیر ملکی اسم آن کس کرد که سرپای وی تعلق بدو داشت^۴.
اورا «دومنیکو» خواندند، و من از وی بصورت کشاورزی یاد میکنم

۱ - «عاشق پرشور»: سن دومنیکو، که در سال ۱۱۲۰ در کاستیل متولد شده و در
۱۲۲۱ وفات یافت. «سخت بازو»: اشاره به مبارزات سخت سن دومنیکو با اهل زندقه و بدعت.
۲ - چنانکه معروف بود، مادر «سن دومنیکو»، هنگامی که او را در رحم خود
داشت، شبی بخواب دید که قلاده سگی را در دست خود دارد، و این سگ که برنگ سیاه و سفید
بود مشعلی در میان دندانها داشت که با آن تمام دنیا را آتش زد. بمقیده کاتولیکها این سگ
نشان وفاداری و خلوص دومنیکو، رنگهای سیاه و سفید یعنی دورنگ جامعه روحانی فرقه «دومنیکن»،
مشعل مظهر ایمان و اصول معتقدات این فرقه، و آتش زدن دنیا علامت سوزاندن همه مردمان
در آتش خلوص و یارسانی است که این فرقه نمایندۀ آن بود.

۳ - la donna' che per lui l'ascenso diede: مادر تعمید سن دومنیکو.

۴ - بنا بروایات کاتولیک، مادر تعمیدی «دومنیکو» در عالم رؤیا برپیشانی کودک
ستاره‌ای فروزان دید که فروغ آن همه روی زمین را روشن میکرد، و از آنجا دریافت که این طفل
آینده معنوی درخشانی خواهد داشت.

۵ - اشاره بدانکه کلمه دومینیکوس Dominics (تلفظ لاتینی دومنیکو) ضمیر
ملکی Dominus (سرور) است که در اصطلاح کاتولیک عادتاً به خداوند اخلاق میشود

که مسیحش بر گزید تاوی را در کشت وورز باغش یاری دهد .
 و او خود را فرستاده و آشنای شایسته مسیح نشان داد ، زیرا که
 نخستین عشقی که در وی بروز کرد مربوط بنخستین پندی بود که مسیح
 داده بود ^۱ .

بارها دایه او بیدار و خاموش بر زمین نشسته اش یافت ^۲ ، چنانکه
 گوئی میخواست بگوید : « برای همین آمده ام . »

حقا که پدرش بسی نیکبخت بود . وحقا که مادرش شایستگی برکت
 الهی را داشت ، اگر این واقعاً مفهوم نامی باشد که وی بدان مسمی بود ^۳ .
 نه بخاطر دنیا ، که اکنون کسان در راه آن خویشان را در دنبال

۱ - نقل از انجیل متی (باب نوزدهم) : « . . . عیسی بدو گفت اگر بخواهی کامل
 شوی ، رفته مایملک خود را بفروش وبقرا بده که در آسمان گنجی خواهی داشت ، و آمده مرا
 متابعت نما . »

توافقی این بند و بند پیش ، همه جا کلمه مسیح Cristo است و این کلمه عیناً در چندین
 قافیه تکرار شده است ، زیرا که در تمام کمدی الهی ، دانه هیچ جا کلمه « کریستو » را با کلمه
 دیگری در قافیه نیاورده ، و با احترام این نام همه جا آنرا با خودش قافیه کرده است .

۲ - اشاره دیگری بروایات کاتولیک ، که دو منیکو در هنگام طفولیت همیشه از
 راه ریاضت بر زمین میخواستند . شاید اصل فکر از انجیل آمده باشد (انجیل مرقس ، باب چهاردهم) :
 « . . . وقدری پیشتر رفته بروی زمین افتاد و دعا کرد » .

۳ - در این بند دو جناس لفظی بکار رفته که نقل آن بفارسی ممکن نیست . پدر
 « سن دومینیکو » Felice نام داشته و این کلمه مرادف ایتالیائی کلمه لاتینی Felix است ، که معنی
 نیکبخت میدهد ، و از این لحاظ است که دانه میگوید « پدرش حقاً « فلیچه » بوده ، یعنی
 همانطور که نامش مسعود بود ، خودش هم مسعود بود .

همین جناس در مورد نام مادرش که « جوانا » Giovanna است بکار رفته ، بدین -
 ترتیب که این کلمه از اصل لاتینی Iohanna میآید ، ومعنی « آکنده از برکت الهی » میدهد .

سرود دوازدهم

«اوستینسه»^۱ و «تادئو»^۲ میفرسایند، بلکه بخاطر عشق به «من»^۳ حقیقی^۴

وی در کوتاه زمانی فقیهی بزرگ شد و همت پیروانند آن تا کی
گماشت که اگر تا کبانی صالحش نباشد بس زود خشک میشود^۵ .
واز آن مسندی که پیش ازین بدستکاران مستمندحسن نظری بیشتر
داشت^۶ ، و اکنون نه بخاطر خطای خود ، بلکه باخطای آن کس که بر آن
تکیه زده است و از فضائل اخلاقی عاری است^۷ این چنین نمیکند ،
وی تقاضای توزیع دو یا سه بجای شش نکرد^۸ و حق استفاده از
نخستین منصب بی مانع را^۹ نخواست و نه *decimas quoque sunt*
pauperum Dei

۱ - Ostiense ، «انریکودی سوزا» کاردینال واسقف شهر «استیا» که حقوقدان مذهبی برجستهای بود و در ۱۲۷۱ مرد و از او تفسیر مهمی مانده است .

۲ - Taddeo ، «تادئو والدروتو» فیلسوف و طبیب فلورانس که آثار طبی متعددی نوشت (۱۲۱۵ - ۱۲۹۵) . - برخی این اشاره را مربوط به «تادئولیولی» قاضی بولونیایی معاصر داتنه دانسته اند .

۳ - من *manna* ، ماده آسمانی که بر موسی و قوم او نازل شد .

۴ - تاک : کلیسا . نقل از انجیل متی (باب بیستم) : «... زیرا ملکوت آسمان صاحبخانه‌ای را ماند که بامدادان بیرون رفت تا عمله بجهت تاکستان خود بمزد بگیرد» . و نیز از تورات (کتاب اشعیا نبی، باب پنجم) : «... سرود محبوب خود را درباره تاکستانش برای محبوب خود بسرایم» و (کتاب ارمیا نبی، باب دوم) : «... و من ترا مواصیل و تخم تمام نیکو غرس نمودم» .

۵ - مسند پاپ .

۶ - پاپ بونیفاتیسوی هشتم که قبلا نیز بکرات مورد حمله داتنه قرار گرفته است (دوزخ ، سرود ۱۹ - ۲۷ - برزخ ، سرود ۲۰) .

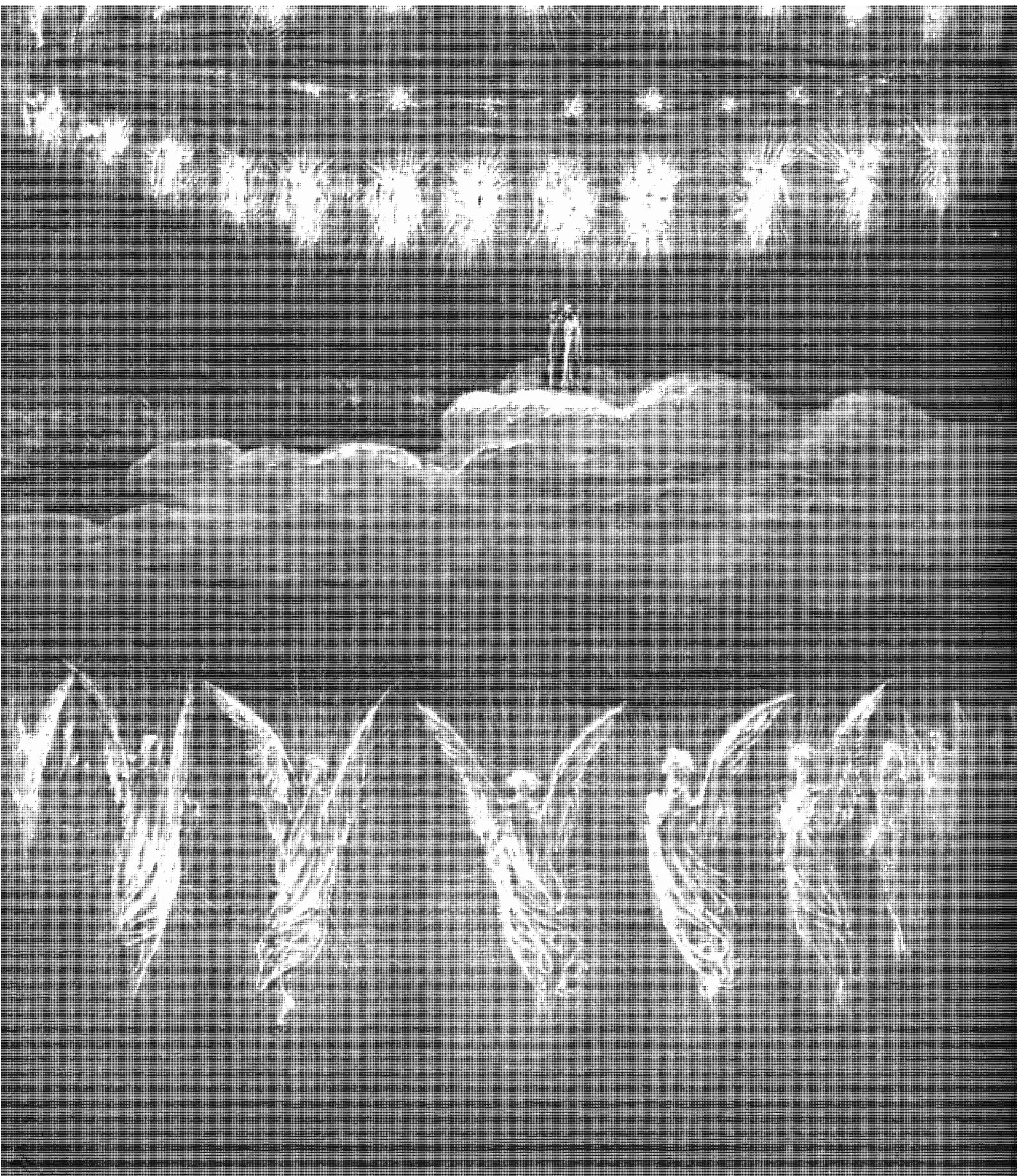
۷ - دو یا سه بجای شش . یعنی : آنکه نیم یا ثلث عواید کلیسا و موقوفات را بمصرف امور خیریه برساند و بقیه را نگاه دارد ، در صورتیکه حد معمول سدس بود .

۸ - تصدی اولین منصب روحانی را که بی منازع باشد . اشاره به سه اسقف نشین که تصدی آنها را به دومنیکو پیشنهاد کرده بودند .

۹ - جمله لاتینی ، بمعنای «عشریه‌هایی که مال فقیران خداوند است» .

بلکه رخت آن خواست که بادنیای گمراه، بخاطر حفظ آن بذری که اکنون بیست و چهار درخت سر برزده از آن درمیانت گرفته‌اند^۱، بجنگد^۲.
 آنگاه آکنده ازدانش و ازاراده، همچون سیلابی که از سر چشمه‌ای بلند بیرون جهد، برای اجرای مأموریت روحانی خود^۳ براه افتاد،
 و این سیلاب با جریان تندخویش خس‌ها و خارهای زندقه‌را بر کند و در آنجائی سخت‌تر ضربت بزد که پایداری زیادتر دید^۴.
 پس از آن ازین سیلاب جویباری چند روان شد^۵ که با آبیاری نیکوی آنها درختان باغ کاتولیک شادابتر شده‌اند.
 اگر یکی از چرخهای آن گردونه‌ای^۶ که کلیسای مقدس از بالای آن در رزمگاههای عصیان داخلی از خویش دفاع کرد و پیروز شد، چنین بود، باید آشکارا دریابی که آن چرخ دیگر^۷ را که پیش از آمدن من^۸ «تما»^۹ نسبت بدان چنین ابراز تراکت کرد، تا بچه حد شایستگی بود.

- ۱ - اشاره به بیست و چهار روح بهشتی، که بصورت دو حلقه دوازده تائی، گرداگرد داته و بتائیس را فرا گرفته‌اند.
- ۲ - یعنی: دومنیکو بجای اینکه از پاپ توقع کمک مالی یا جیفه و مقام دنیوی داشته باشد، اجازه خواست که فرقه‌ای برای مبارزه با فساد و ضلالت تأسیس کند.
- ۳ - اشاره به دستخط اجازه تأسیس فرقه «برادران مبلغ» که در ۲۲ دسامبر ۱۲۱۶ از طرف پاپ «اونوریوس» سوم صادر شد و در آن دومنیکو و همراهانش «قهرمانان ایمان و فروغ حقیقی کلیسا» لقب گرفته بودند.
- ۴ - اشاره به مبارزه سرسختانه و بیرحمانه «سن دومنیکو» با «آلبی‌ها»، در جنوب فرانسه، که عقیده مذهبی آنها در لفاقه مسیحیت اساس مانوی و ایرانی داشت.
- ۵ - اشاره به روحانیانی که بعد از «سن دومنیکو» فرقه او را اداره کردند.
- ۶ - اشاره به کلیسا (برزخ، سرود ۲۹).
- ۷ - سن فرانچسکو.
- ۸ - یعنی: پیش از آنکه من در حلقه خود بدینجا آیم و بانو سخن گویم.
- ۹ - Tomma، مخفف «تماسو»، اشاره به «تماس آکیناس».



هر دو حلقه این گل‌های جاودانی ارواح بهشتی پیرامون ما در گردش بودند (صفحه ۱۲۸۵)

سرود دوازدهم

اما اکنون آن قوسی که با قسمت زبرین این دائره رسم شد متروک شده^۱ و در آنجا که پیش ازین جای درد بود، بجز کپکی نمانده است^۲.

خاندان او که در آغاز براه راست رفت و قدم در جای قدم او نهاد، اکنون چنان ازین راه بازگشته است که پاشنه را در جای پیشین پنجه‌های خود میگذارد^۳؛

وزود باشد که اینان حاصل این بند نامناسب را ببینند، آنوقت که تلخه شکوه پیش آرد که چرا از انبار گندم بیروتش رانده‌اند^۴

نیک میدانم که آنکس که دفتر مارا برک بیدرک بکارد، هنوز صفحه‌ای خواهد یافت که در آن توان خواند: «من همانم که بودم»^۵؛

اما گوینده چنین سخنی نه از «کزال»^۶ خواهد بود و نه از «آکواسپارتا»^۷ ها، که از آنها کسانی به کتابت آمده‌اند که برخی این کار را زیاده‌آسان

- ۱ - یعنی: اکنون دیگر افراد فرقه او بدان راهی که وی تعیین کرده نمیروند.
- ۲ - اشاره بدانکه از شراب خوب در دیواره چلیک درد پدید می‌آید و از شراب بد کپک، و اکنون این خم بخلاف گذشته جز با ده بد در خود ندارد، یعنی این فرقه سادگی و صفای نخستین خود را از دست داده است.
- ۳ - یعنی: درست در جهتی عکس آنکه سابقاً راه او بود در حرکت است. - «خاندان او» : پیروانش.
- ۴ - یعنی: عاقبت معلوم میشود که این افراد فساد را با ایمان در آمیخته‌اند و موقعی که کیفی این کار را ببینند خود متوجه خطای خویش خواهند شد. نقل از امجیل متی (باب سیزدهم): «... بگذارید که هر دو تا وقت حصاد باهم نمو کنند، و در موسم حصاد دروگرانش را خواهم گفت که اول کرکاسها را جمع کرده آنها را برای سوختن بافه‌ها ببندید، اما گندم را در انبار من ذخیره کنید.»
- ۵ - یعنی هنوز در فرقه ما کسانی هستند که وجدان پاک دارند و مرتکب خطائی نشده‌اند.

بهشت

میگیرند و برخی در آن براه مبالغه میزنند^۱ .
من روح « بوناونتورا دابانیورجیو »^۲ هستم، که در انجام وظایف
بزرگ همیشه بهم چپ^۳ توجهی کمتر نشان دادم .
« ایلومیناتو »^۴ و « آوگوستین »^۵ که از نخستین فقیران حقیر برهنه‌پا
بودند که بکمک ریسمان در جمع یاران خدا در آمدند ، در اینجایند .

۱- کازال Casal(e) ؛ اوبرتینوداکازاله ، یکی از رؤسای مذهبی فرقه فرانسیسکان،
که در سال ۱۳۱۰ دسته‌ای مجزا بنام spiritualisti تأسیس کرد ؛ آکواسپارنا Acquasparta
روحانی برجسته این فرقه، که در سال ۱۲۸۸ مقام کاردینالی یافت و پاپ بونیفاتسیوی هشتم او را
بنام «مصلح» و میانجی اختلافات سفیدها و سیاه‌های فلورانس بدانجا فرستاد - دانه معتقد است
که «آکواسپارنا» در رعایت اصول فرقه سهل‌انگاری میکرد و «کازاله» بالعکس درین باره سختگیری
بیمورد داشت . - «کتابت» scrittura : مقررات فرقه .

۲ - Bonaventura da Bagnoregio که بعد از مرگ لقب «مقدس» گرفت و
«فقیه‌سرافی» نامیده شد ، یکی از روحانیون بزرگ کاتولیک بود که در سال ۱۳۲۱ در «بانیورنا»
متولد شد (و بهمین جهت بنام «بانیورجیوئی» نامیده شده) و در ۱۲۴۳ عضویت فرقه فرانسیسکان
را پذیرفت و در ۱۲۷۲ کاردینال شد و در ۱۲۷۴ مرد . از وی تألیفات مهمی در علم الهیات مانده
که غالباً جنبه صوفیانه آنها با طرز فکر «سن تماسوداکوینو» تناقض دارد . وی در تقویت اصول این
فرقه و تعدیل افراط و تفریط‌هایی که در آن میشد کوشش بسیار کرد و بقدری در زهد و ورع پیشرفت
که بعد از وفات در زمره مقدسین درآمد .

« روح بونا و نتورا » : در متن بجای روح (l'anima) ، کلمه زندگی la vita بکار
رفته است .

۳ - la sinistra cura : اشاره باموردنیوی و مادی ، در مقابل امور معنوی و اخروی ،
که «مهم راست» محسوب میشود . اصل فکر از «سن گرگوریو» روحانی معروف کاتولیک
آمده است .

۴ - Illuminato ایلومیناتو داریتی ، از همراهان سن فرانچسکو در مصر (رجوع شود
بسرود یازدهم) ، که در سال ۱۲۱۰ عضویت فرقه «برادران کهنه» درآمد و کشیش «آسیزی» شد .

۵ - Augustin(o) آوگوستینودی آسیزی ، نماینده روحانی فرقه فرانسیسکان در ناحیه
«لاوردرو» ، که او نیز در سال ۱۲۱۰ عضویت فرقه درآمد . این دو از اولین مریدان سن فرانچسکو
بودند و ازین رو است که درینجا «نخستین فقیران حقیر برهنه‌پا» لقب گرفته‌اند .

سرود دوازدهم

و «او گوداسن ویتوره»^۱ با آنان همراه است ، و «پیترو مانجادوره»^۲ ،
و «پیترو ایسپانو»^۳ که در آن پائین با کتابهای دوازده گانه خود
میدرخشد^۴ ؛ ناتان نبی^۵ ،

۱ - Ugo da San Vittore (در اصل فرانسه Hugues de Saint-Victor)

عالم فقیه فرانسوی ، متولد در فلاندر و رئیس و معلم دیر سن ویکتور در پاریس که مردی بسیار دانشمند بود (۱۰۹۶-۱۱۴۱) . از وی آثار متعدد در فلسفه والهیات و تصوف باقی مانده است .

۲ - Pietro Mangiadore فقیه فرانسوی قرن دوازدهم ، که او را بلائینی Petrus

Comestor نامیدند . دو کلمه ایتالیائی ولانینی که در اینجا در دنبال نام کوچک این مرد آمده ،
معنی «شکمخواره» و «اکول» میدهد . وی در اوایل قرن دوازدهم متولد شد و در ۱۱۶۴ بریاست
دانشگاه پاریس رسید و در اواخر عمر در دیر سن ویکتور عزلت گزید و در ۱۱۷۹ در همانجا مرد . از او
اثری بنام Historia scolastica بزبان لاتینی باقی مانده است .

۳ - Pietro Hispano یکی از معروفترین استادان علم منطق در قرن سیزدهم

مسیحی ، که نام اصلی اسپانیائی او پیدرو یولیانی Pedro Juliani است . وی در شهر «لیسن»
پایتخت کنونی پرتغال متولد شد و در جوانی بتحصیل طب پرداخت و در ۱۲۷۴ کاردینال و در ۱۲۷۶ با
لقب جیووانی بیست و یکم (Giovanni xxii) پاپ شد و سال بعد بر اثر ویرانی ناگهانی خانهاش
زیر آوار ماند و مرد . این تنها پاپ معاصر داته است که وی در بهشت جایز داده ، و تازه درین
مورد هم او را از لحاظ شایستگی شخصی وی و نه از لحاظ مقامش شایسته چنین عاقبتی
شمرده است .

۴ - کتابهای دوازده گانه : اثر لاتینی معروف پاپ جیووانی بنام Summulae

logicales که به دوازده جلد تقسیم شده و از آثار درجه اول قسرون وسطی بشمار میرود . -
« در آن پائین » : در روی زمین .

۵ - Natan : ناتان شیخ بنی اسرائیل بود ، که داود پادشاه اسرائیل را بمناسبت

گناه او در هم آغوشی بازن یکی از سردارانش سخت ملامت کرد . داود در موقمی که سرداران و
سپاهیان اسرائیل برای جنگ با بنی عمون رفته بودند و خودش در اورشلیم مانده بود عاشق «بتشیع»
زن زیبای «اوریا» یکی از سردارانش شد و او را بخانه خود آورد و با وی همبستر شد ، و چون این
زن آبتن شد با مرد او اوریا را به اورشلیم بازگرداندند تا وسیله همخوابگی او را بلززش
فراهم کنند و طفل را بدو نسبت دهند ، اما « اوریا » حاضر نبود در موقمی که سربازان اسرائیل
در میدان جنگ کشته میشوند سراغ کامروائی رود در نتیجه ازین کار ابا کرد ، و داود او را بجهه
بازگردانید و محرمانه بدست یکی از فرستادگان خود بکشت و خود بازن «اوریا» ازدواج کرد .
بقیه در صفحه بعد

و «کریزوستومی» مطران^۱، و «آنسلمو»^۲، و آن «دوناتو»^۳ که توجه بفن نخستین را دون شأن خویش نشمرد، و «رابان»^۴، همه در این جایند، و در کنار من فروغ «جوآکینو» اسقف «کالاوری»^۵ میدرخشد که روحی پیامبرانه داشت.

چه از صفا قبل

در آنوقت بود که «ناتان» بنزد او آمد و سخت ملامتش کرد و بدو خبر داد که «پس حال شمشیر از خانه تو هرگز دور نخواهد شد.» ازین زن بود که بعد ها سلیمان پیغمبر متولد شد. تفصیل این ماجرا در باب دوازدهم کتاب دوم سموئیل نبی در تورات آمده است.

۱ - Crisostomo، از بزرگترین روحانیون مسیحی که او را پدر کلیسای ارتدو کس لقب داده‌اند. وی در سال ۳۴۴ در انطاکیه بدنیا آمد و در ۳۹۷ مطران قسطنطنیه شد و در ۴۰۷ در تبعید بمرد، و بعدها لقب مقدس گرفت. فصاحت او هنوز در کتب مسیحی ضرب المثل است و لقبش هم از همین جا آمده است (کریزوستوموس، یونانی معنی زرین دهان میدهد.) همچنین غالباً به ملامت هائی که وی آشکارا به ملکه «اودوکسی» کرد اشاره میکنند. یکی از مفسرین برجسته «کمندی الهی» مینویسد: «داتنه دوروح ناتان و سن کریزوستومو را از آترو در کنار هم جای داده که این هر دو بخاطر دفاع از حقیقت باشد بدترین لحنی با بزرگان روی زمین سخن گفته بودند.»

۲ - Anselmo «سن آنسلمودی کانتوربری» روحانی ایتالیائی، که چون اسقف کانتوربری انگلستان شد، نام این شهر را براو نهادند. وی در ۱۰۳۳ در «آئوستا» در «پیه مونته» ایتالیا بدنیا آمد و در ۱۰۹۳ اسقف کانتوربری شد و در ۱۱۰۹ مرد. اثر بزرگش کتابی بزبان لائینی در باره حلول روح خداوند در جسم مسیح است بنام Cur Deus homo? که اثر مهمی در علم الهیات محسوب میشود.

۳ - Donato؛ «الیودوناتو»، عالم بزرگ صرف و نحو، که در قرن چهارم مسیحی میزیست و نام اصلی یعنی لائینی او Aelius Donatus بود. وی اهل روم بود و کتاب مهمی در صرف و نحو بنام De octo partibus orationis نوشت که در قرون وسطی تدریس میشد. چندین تفسیر نیز درباره آثار ترنسیوس و ویرژیل نوشت. - «فن نخستین» : صرف و نحو، که اساس کتابت و زبان است.

۴ - Raban(o)، «رابانوماثورو»، (۷۶۶-۸۵۲) فقیه برجسته مسیحی که در سال ۸۴۲ اسقف ماینتس (بایتالیائی Magonza) شد و آثار فراوانی از خود گذاشت که قسمت عمده آن بتفسیر انجیل اختصاص یافته است.

۵ - Gioacchino اسقف ناحیه Calabria (که بهمین مناسبت «کالابری» یا بصورت قدیمی آن «کالاوری» نامیده شده) روحانی قرن دوازدهم مسیحی (۱۱۳۰-۱۲۰۲) که در سال ۱۱۸۹ فرقه «فلورا» را تأسیس کرد و این فرقه در سال ۱۱۹۶ توسط پاپ چلستینوی سوم برسمیت شناخته شد. تفسیرهای متعدد او از انجیل، بخصوص تفسیرش بر «مکاشفات یوحنا رسول» بقیه در صفحه بعد

سرود دوازدهم

مرا ترا کت پر حرارت «تماسو» برادر روحانی^۱ و خطابه احترام آمیز
او بستایش چنین بزرگوار عالیقدری برانگیخت ،
واکنون اینان بامن این جمع را پدید آورده اند .

بیه از صفحه قبل

در قرون وسطی اهمیت بسیار داشت . - نکته خالب اینست که در سال ۱۲۶۰ ، یعنی ۵۸ سال بعد
از مرگ او ، این قبیله با کلیه آثار خود از طرف کلیسا تحریم شد و افکارش را زندقه آمیز
اعلام کردند، و جای تعجب است که با این وصف داتنه روح او را در فلک چهارم بهشت جای داده و وظیفه
ستایش وی را بعهده «سن بنا و ثورا» گذاشته باشد که خود از عاملین تکفیر و تحریم او بود .

۱ - اشاره به سن تماس آکیناس . علت اینکه در اینجا از او بصورت «برادر روحانی»
(fra) نام برده شده اینست که وی هنوز لقب مقدس نگرفته بود، و این لقب دو سال بعد از مرگ
داتنه ، یعنی در سال ۱۳۲۲ از طرف کلیسا بدو داده شد .

سرود سیزدهم

آسمان چهارم : فلك خورشید ققها و متألہین

این سرود نیز در فلك خورشید میگردد و در آن «سن تماش دا کیناس» که موقتاً خاموش شده بود ، سخن از سر میگیرد .

قسمت اعظم سرود وقف بحث خاصی شده که نظیر آن در مدارس و میان متألہین قرون وسطی بسیار معمول بود ، چنانکه در مدارس علوم قدیمه ما نیز این نوع مباحث میان طلاب دینی رایج است ، ولی از نظر ما امروزه چنین بحثی نامأنوس مینماید . «سن تماش» با تفصیل تمام توضیح میدهد که چرا سلیمان نبی از نظر خردمندی از سایر مردم بالاتر بود و ازین نظر میان او با آدم ابوالبشر و عیسی مسیح چه تفاوتی است .

بطور کلی این سرود را از زمرة سرودهای درجه اول کمندی الہی نمیتوان شمرد .

سرود سیزدهم

آن کس که بخواهد نکو دریابد که من در آنوقت چه دیدم ، باید
که در نظر آرد ، و در حین گفتار من این منظره را همچون صخره‌ای استوار
در ذهن خویش نگاه دارد^۱ .

که پاترده ستاره در نواحی مختلف آسمان با چنان فروغی میدرخشند
که پرتوشان اثر تراکم هوا را یکسره خنثی میکند^۲ ؛
و آن گردونه‌ای را بنظر آرد که هم‌شب و هم‌روز میدان آسمان ما
کفایتش کند ، چنانکه با گردش مالبند گردونه هرگز خود آن ناپدید
نشود^۳ ؛

۱- ازین بند تا آخر بند ششم سرود ، بتوصیف دو حلقه‌ای از ارواح بهشتی که در برابر
دائمه‌اند اختصاص دارد . این دو حلقه که هر کدام شامل دوازده روح مقدسند و روپهم بیست و چهار
روح مسعود را شامل میشوند ، در جهتی عکس یکدیگر در گردشند و بسرود خواندن و پای کوفتن
اشتغال دارند . تعداد این ارواح را دائمه معادل با تعداد بیست و چهار اختر فروزان آسمان می‌شمارد که
در سه بند بعد از آنها بصورت اخترهای پاترده گانه و هفتگانه و دو گانه سخن رفته است .

۲- اشاره به ستاره‌های قدر اول ، که قدامت تعداد آنها را پاترده تا می‌شمرند . -
« پرتوشان اثر تراکم هوا را خنثی میکند » : یعنی این اختران چنان فروزانند که فزونی
بخار آب در هوا و ایجاد ابر روی آنها را نمیتواند پوشاند .

۳- آن گردونه‌ای CARRO : ستارگان هفتگانه مجموعه دب اکبر یا بنات‌النس . -
« شب و روز میدان آسمان ، آنرا کفایت کند » : اشاره بدانکه این ستارگان چون با ستاره
قطبی شمالی نزدیکند و در فاصله‌ای اندک از آن بدور این ستاره می‌گردند ، در تمام ساعات شب
دیده میشوند و بخلاف بسیاری از ستارگان دیگر در قسمتی از شب در زیر افق ناپیدا نمیشوند . -
« با گردش مالبند خود ... » یعنی: گردش در دور قطب باعث ناپدید شدن خود گردونه نمیشود. تشبیه
اولین ستاره این مجموعه به « مالبند » طبعاً دنباله تشبیه همه مجموعه بگردونه است .

ودهانه آن کرنائی را در نظر آرد که در نوك محوری که چرخ نخستین در پیرامونش میگردد آغاز میشود^۱ ،

و در نظر آرد که جمله این اختران دو نشان در آسمان ترسیم کرده اند^۲ ،
بدان صورت که دخترک « مینوئی » کرد ، در آنوقت که سرمای مرگ را
بچشید^۳ ،

و در نظر آرد که اشعه یکی در روی اشعه آن دیگری جای گزیده
و این دو بایکدگر ، اما در جهات مخالف ، بگردش در آمده اند^۴ ؛
شاید که چون این همه را بنظر آرد ، تصویری مبهم از آن مجموعه
واقعی اختران^۵ ورقص ذو گانه ای که آنها را بر گرداگرد قرار گاه من

۱- « آن کرنا » : دب اصغر ، که مجموعاً شکل کرنائی را دارد . - « محوری » : ستاره قطبی (جدی) که شباً هنگام برائر حرکت وضعی زمین جمله ستارگان بر گرداگرد آن در گردشند . - « چرخ نخستین » : فلک ثوابت ، و با احتمال قویتر فلک ما فوق آن (Primum Mobil) که جمله افلاک در درون آن در گردشند . - اشاره این بند بطور کلی به دو ستاره ایست که در دهانه مجموعه « دب اصغر » یعنی در منتها الیه شیپوری قرار دارند که نوك دیگرش ستاره قطبی است .

۲- یعنی : از این بیست و چهار اختر ، دو حلقه جدا گانه پدید آمده است .

۳- بنا به میتولوژی یونان ، آریانا Arianna دختر مینوس Minos پادشاه جزیره کرت (که در اینجا بصورت مینوئی Minoi از او یاد شده) پس از آنکه « ترئوس » پهلوان و نیمه خدای یونانی او را ترك گفت (رجوع شود بسورود دوازدهم دوزخ) از نومیدی مرد (سرمای مرگ را احساس کرد) و در دم مرگ او ، دیونیزوس خدای شراب و سرخوشی (به لاتینی باکوس Bacchus) برای تسلی خاطرش تاج کلی را که وی بر سر داشت بدل بمجموعه ای از ستارگان کرد و آنها را در آسمان جای داد ، و این همان مجموعه ایست که اکنون در علم هیئت « تاج آریانا » نام دارد . منبع این افسانه ، که داته نیز از آن استفاده کرده ، کتاب هشتم « استحالات » او ویدیبوس شاعر لاتین است . - مفهوم کلی این بند اینست که این هر دو حلقه ارواح بهشتی صورتی مدور داشتند .

۴- یعنی : این دوائر درست در روی هم جای گیرند ، بطوریکه مراکزشان بایکدیگر تطبیق کنند ، و درین حال در دو جهت عکس یکدیگر بگردش در آیند .

۵- مجموعه ارواح بهشتی این دو حلقه .

میچرخانید در ذهن آورده باشد؛

زیرا که این منظره نسبت بدانچه عادتاً توان دید، همانقدر بالاتر است که گردش فلکی که تندروترین افلاك است نسبت بجریان کیانا^۱.

در آنجا نه بافتخار «باکو» و نه بخاطر «پئانا» نغمه سرائی میگردند، بلکه در وصف نوات سه گانه‌ای که در طبیعت الهی مستترند و در یکی از آنها دوجنبه خدائی و بشری باهم در آمیخته است سرود میخواندند^۲

چون سرودخوانی و پایکوبی باندازه شد، این فروغهای مقدس بجانب ما باز گشتند و شاد بودند که از مهمی بمهمی پرداخته‌اند^۳.

آنگاه خاموشی این ملکوتیان همزمان با سخن آن فروغی که فرزند گانی ستایشزای حقیر فقیر خداوند^۴ را برایم حکایت کرده بود قطع شد، و این فروغ گفت: «وقتیکه خوشه‌ای درو شد و گندمش بدست

۱- «فلکی که تندروترین افلاك است»: فلك الافلاك Primum Mobil که چون بر بالای جمله افلاك دیگر جای دارد، تندتر از همه آنها میچرخد (رجوع شود بسرود آخر برزخ). - کیانا Chiana رودخانه‌ای در «تسکانا» که در نزدیک شهر «آرتسو» برود «آرتسو» میریزد و در زمان داته مسیر آن قدری با امروز فرق داشت، بدین ترتیب که از منطقه‌ای مردابی میگذشت و حرکتش بسیار کند میشد.

۲ - یعنی: سرودهای مذهبی این ارواح، بخلاف آنچه در دوران اعتقاد بارباب انواع معمول بود، برای خوش آمد باکو Bacco (بلاینی Bacchus، یونانی Dionysos خدای شراب) یا Peana (لقب Apollon خدای هنر و موسیقی) خوانده نمیشد، بلکه در وصف نوات سه گانه (خدا، عیسی، روح القدس) که هر سه مظاهر ذات الهی (در طبیعت الهی مستترند) و در یکی از آنها (عیسی) «دوجنبه خدائی و بشری را باهم در آمیخته است» خوانده میشد. اشاره به اصل «ثلیث» مسیحی.

۳ - یعنی: از آنرو دست از سرودخواندن برداشته‌اند که با من سخن گویند و گره از مشکلم بگشایند، تا ازین راه خیری را جایگزین خیری دیگر کرده باشند.

۴ - اشاره به سن تماسودا کوننو.

آمد ، عشق دلپذیر مرا بدان میخواند که دست بکارخوشه‌ای دگرشوم^۱ .
 توپنداری که در آن سینه‌ای که دنده‌ای از آن بر کشیده شد تا از
 آن ، چهره زیبائی پدید آید که کامش برای سراسر جهانیان چنین گران
 تمام شد^۲ ،

و در آن سینه دیگری که بانیزه سوراخ شد و چنان دوران پیش و پس
 را سودبخش افتاد که کفه جمله گناهان را فرود آورد^۳ ،

همه آن فروغی که طبیعت آدمیش صاحب میتواند شد ، بدست آن
 نیروئی که هم این وهم آن را بساخت ، بودیعت نهاده شد^۴ ؛
 و لاجرم ، از آنچه پیش ازین گفتم بشگفت آئی ، که آن روح مسعودی

۱ - یعنی : اکنون که مشکل اولت حل شد و حقیقتی که در آن نهفته بود بر تو عیان گردید ، من بخاطر اینکه کاری نکو کرده باشم بسراغ حل مشکل دیگر ت میروم .

۲ - اشاره به آدم پیغمبر ، که بمقیده یهودیان و مسیحیان خداوند حوا را از دنده او آفرید (تورات ، سفر پیدایش ، باب دوم) : « ... و خداوند خدا خوابی گران بر آدم مستولی گردانید تا بخت ، و یکی از دنده‌هایش را گرفت و گوشت در جایش پر کرد - و خداوند خدا آن دنده را که از آدم گرفته بود زنی بنا کرد و ویرا بنزد آدم آورد . » - چهره زیبائی : حوا - « کامش برای جهانیان چنین گران تمام شد » ، اشاره بدانکه حوا برای چشیدن طعم میوه درخت ممنوع ، گناه کرد و گناه او بدبختی نوع بشر و طرد انسان را از بهشت در پی داشت . « کام » در اینجا ترجمه palato است که به « سق » دهان اطلاق میشود .

۳ - اشاره به عیسی ، که چون از صلیب پائین آورده شد ، یکی از سربازان سینه‌اش را با نوک نیزه سوراخ کرد (انجیل یوحنا ، باب نوزدهم) : « ... لکن یکی از لشکریان پهلوی او نیزه‌ای زد که در آن ساعت خون و آب بیرون آمد . » - « دوران پیش و پس را مفید افتاد » : اشاره بدانکه عیسی با شهادت خود از یکطرف باعث آن شد که خداوند در بهشت را بروی ارواح بگشاید و در نتیجه ارواح شیوخ و انبیای اسرائیل که تا آن زمان در اعراف بسر میبردند به بهشت رفتند (سرود چهارم دوزخ) ؛ از طرف دیگر بآدمیانی که بعد از عیسی بدینا می‌آیند راه راست را نشان داد تا آنانرا برستگاری رسانده باشد .

۴ - یعنی : عقیده تو بر اینست که خداوند خدا علای خرد را نصیب دوتن کرد که عبارتند از آدم و عیسی ، و هیچ آدمی دیگری بدین پایه نرسید .

که در فروغ پنجمین خانه دارد هیچ تالی نداشت^۱ .

اکنون دیده را بروی پاسخ من بگشای ، تا خود بینی که آنچه پندار^۲ تست با آنچه من میگویم از لحاظ حقیقت چنان هماهنگند که دایره با نقطه^۳ مرکزی آن^۴ .

هر آنچه نمیمیرد، و هر آنچه فناپذیر است ، جملگی مظهر جلال آن حکمت متعالند که پروردگار ما در عالم مهر خود بزاد^۵ ؛

زیرا آن فروغی که از کانون اصلی خویش برمیآید ، بی آنکه از او و از عشقی که همراه با این فروغ تثلیث را پدید آورده جدائی گزیند^۶ ، باخیر خود اشعه^۷ خویش را همچنانکه در آئینه^۸ ای بتابد، در^۹ نه صورت مختلف گرد میآورد و با اینوصف جاودانه وحدت خود را محفوظ میدارد .

۱ - ... و درین صورت : قاعدتاً باید تعجب کرده باشی که من بهنگام اشاره بسلیمان نبی گفتم که « او در خردمندی تالی نداشت » . - سن تماس در اینجا برای دانه توضیح میدهد که بچه علت سلیمان را بی عدیل دانسته ، در صورتیکه کسانی بزرگی آدم و چون عیسی در روی زمین زیسته اند .

۲ - یعنی : همچنان که دایره يك مرکز بیش نمیتواند داشت، کنه پندار من و تو نیز جز یکی نمیتواند بود .

۳ - ازین بند تا دوازده بند بعد ، یعنی تقریباً ثلث دوم سرود ، مربوط به بحثی از مباحث الهیات است که با طبیعت بشری سروکار دارد . توضیحات مربوط به بندها بترتیب و بطور خلاصه چنین است : « آنچه نمیمیرد » : فرشتگان و روح آدمی . « آنچه فناپذیر است » : عوامل قابل فساد ، یعنی عناصر و ترکیبات آنها و بطور کلی آنچه با ماده مربوط است . - « حکمت متعال » (idea) : عقل کامله الهی ، « که پروردگار ما il nostro Sire در عالم مهر خود بزاد » : که بدست خداوند از خود او آفریده شد .

۴ - « فروغی که .. » فروغ خداوندی که منعکس نمیشود ، بلکه بصورت جزئی از وجود او بر میتابد، و درین جا مراد از آن «روح القدس» است که با «خداوند» و با «عشق او» (عیسی) تثلیث را بوجود میآورد .

۵ - ... یعنی: فروغ الهی صورت روح القدس بر نه دسته مختلف فرشتگان میتابد و طبقات نه گانه ملائک را پدید میآورد ، ولی در همه این احوال این فروغ یکی بیش نیست .

از آنجا بنیروهای آخرین فرود میآید و از مرحله‌ای بمرحله‌ای ،
چندان ضعیفتر میشود که دیگر بجز عارضاتی زود گذر نمیآفریند^۱ ؛
و ازین عارضات غرض همه آن چیزهائی است که گردش آسمان
بانطفه یا بی نطفه‌ای پدید میآورد^۲ .

موم آنها، و نیروی نافذی که این موم را شکلی میدبخشد ، همیشه هم -
طراز نیستند ، و لاجرم اتفاق می افتد که نقش حکمت متعال از ورای آن
کمتر یا زیادتر متجلی شود^۳ ؛

از همین دوست که از درختی واحد ، بحسب جنس آن ، میوه‌هائی کم
و بیش نیکو سر بر میزند ، و شما آدمیان بدرجات مختلفی از استعداد دنیا
میآئید^۴ .

اگر موم در کمال خود باشد و آسمان در حد اعلای فضیلت خوش ، جلال
آن مهری که بر این موم زده میشود بصورتی کامل جلوه گر میآید ؛

۱ - .. کمال الهی ، یعنی کمالی که از راه «تثلیث» متجلی است ، در نه طبقه فرشتگان
جاوید منعکس میشود ، و بعد از آن از فلکی بفلکی فرود میآید تا به عناصر و مواد فسادپذیر
رسد، و درین حال تدریجاً فقط قسمتهائی از آن اینان را شامل میشود ، بطوریکه درین مرحله آفریدگان
همه فناپذیرند و جز مدت کوتاهی نمیایند .

۲ - .. این آفریدگان شامل حیوانات و نباتاتند که باید نطفه و تخمی پدیدشان آرد ، و
جمادات که بی نطفه‌ای پدید میآیند .

۳ - .. ماده‌ای که جانداران باجمادات را پدید میآورد، همیشه بانیروئی که آنرا شکلی
خاص میدبخشد و با آن در میآمیزد شبیه و متوافق نیست (درین جا این ماده بموم تشبیه شده که میتوان
آنها بهره شکل که مورد نظر باشد درآورد) ، بدین جهت بسته بدرجات مختلف ماده ، فضیلت
الهی از ورای آن بیشتر یا کمتر متجلی است ، یعنی این ترکیب ماده و نیرو بعد کمال نزدیکتر یا
از آن دورتر است .

۴ - ... چنانکه از دودرختی که هر دو بگونه میوه میدهند ، یکی میوه‌هائی عالیتر
و دیگری میوه‌هائی پست‌تر بیار میآورد ، و از دو آدمی که ظاهراً بهم شبیهند یکی هوشی بیشتر و
دیگری استعدادی کمتر دارد ،

اما طبیعت همیشه این نقش را بشکلی ناقص درمیآورد، زیرا کار آن هنرمندی را میکند که هر چند در فن خود خبره است ولی دستی لرزان دارد^۱.
 با این همه، اگر عشق گرمی بخش پا بمیان آرد و نشان حکمت ازلی ذات قادر نخستین را آشکارا نقش زند، درین صورت حد کمال بدست آمده است^۲.

چنین بود که پیش ازین خاک زمین با همه آن کمالی که شایسته ذات جانداران است آفریده شد، و چنین بود که مریم با کره بار برداشت^۳؛
 و از یزرو من باتو همداستانم که هرگز طبیعت همپایه آنچه در مورد این دو نفر بود، نبوده و نخواهد بود.

باری، اگر دورتر ازین نروم، توانی گفت که: «پس چسان این کس را تالی نبوده است؟»^۴

۱ - ... اگر ماده بطور کامل آماده شده باشد و فضیلت آسمانی نیز در درجه اعلاّی خود باشد، فروغ نقشی که این فضیلت ربانی بر ماده میزند، بطور کامل از خلال آن هویدا میشود. اما طبیعت هرگز کامل نیست، و کارش بکار آن نقاش یا مجسمه سازی میماند که با حرفه خویش آشناست، منتها دستی لرزان دارد و نمیتواند محصولی بی نقص بیافریند.

۲ - ... ولی اگر اتفاق افتد که عشق (روح القدس) در وجود آفریده‌ای، اثر حکمت ازلی قادر نخستین (خداوند) را بطور واضح نقش زند، یعنی وضع ماده و نیرو طوری باشد که این فروغ الهی در آن بصورت کامل جلوه گر شود، درین صورت کسی که بدین شکل خلق شده، بعد کمال آدمی نائل شده است، زیرا که درین مورد خداوند فروغ خویش را مستقیماً و بیواسطه در او جای داده است و نه با واسطه افلاک.

۳ - ... و این کمال تاکنون فقط در دو مورد بروز کرده است: یکی در مورد خاکی که با حد کمال شایسته موجودات ذیروح در آمیخت و آدم را ساخت، و دیگری در مورد مریم که این کمال از وجود او تجلی کرد و عیسی را بجهان آورد.

۴ - ... اما، اگر در استدلال خود بهمین حد اکتفا کنم و بیش ازین نگویم، توحق داری از من پرسی که اگر چنین است، پس چرا قبلا گفتم که سلیمان نبی بی‌عذیل بوده است؟

اما ، برای دیدن آنچه اکنون ناپیدا مینماید ، در نظر آر که وی که بود و چه چیزش به تقاضا برانگیخت ، در آنوقت که بدو گفته شد: «بطلب!»^۱

من هیچ نگفتم که ترا از نکودیدن این نکته مانع آید ، که وی شاهی بود که طلب خردمندی کرد تا خویش را شایسته^۲ و وظیفه پادشاهی خویش کرده باشد^۳ ،

و نه برای آنکه شمارش گردانندگان آسمان را بداند^۴ ، یا بداند که از ترکیب لازم و محتمل لازم نتیجه تواند شد^۵ ،

یا آنکه *si est dare primum motum esse* ، و یا آنکه

۱ - نقل از تورات (کتاب سوم پادشاهان ، باب سوم) : « ... و خداوند بسلیمان در جبعون در خواب شب ظاهر شد ، و خدا گفت آنچه را که بتو بدهم طلب نما » .

۲ - نقل از تورات ، دنباله بند فوق : « ... سلیمان گفت ای یهوه خدای من ، بینده خود دل فهیم عطا فرما تا قوم ترا داوری نمایم و در میان نیک و بد تمیز کنم ، زیرا کیست که این قوم عظیم ترا داوری نتواند نمود ، و این امر بنظر خداوند پسند آمد که سلیمان این چیز را خواسته بود. »

۳ - شماره ملائکی که هر دسته از آنها یکی از افلاک را میگردانند .

۴ - اشاره بیکی از مباحث علم منطق (logica) که آیا از ترکیب دو عامل که یکی لازم و حتمی و دیگری محتمل یا ممکن باشد ، نتیجه ای حاصل میشود که الزامی و تغییر ناپذیر است یا خیر ؟ ارسطو بدین سؤال که از مباحث مهم منطق در قرون وسطی بود پاسخ منفی داده است . - در شعر دانه ، کلمه «لازم» ، در هر دو جای این بند بصورت لاتینی آن *necesse* آمده است .

۵ - جمله لاتینی ، بمعنای « آیا معقول است که محرك نخستینی وجود داشته باشد ؟ » این یکی از مباحث مهم علم ماوراءالطبیعه (*metafisica*) است که آیا محرك نخستینی هست که خود مستقلاً بحرکت درآید و تابع محرکی دیگر نباشد ؟ از نظر ارسطو سلسله محركها را آغاز و انجامی نیست و صورت ابدی دارد ، ولی از لحاظ علمای الهیات این رشته با محرك اولینی آغاز میشود که خداوند یعنی «اول الاولین» است .

سرود سیزدهم

در درون نیمدایره‌ای مثلثی توان کشید که يك زاویه‌اش قائمه نباشد^۱ ؟
لاجرم، اگر آنچه را که گفتم و آنچه را که اکنون بگفته‌ام خویش
میافزایم در آمیزی، در خواهی یافت که خردمندی شاهانه علمی ببعید است
که اینك پیکان نیت من بدان اصابت خواهد کرد^۲ ؛
و اگر روشن بینانه بکلمه «برخاسته» بنگری، خواهی دید که این
سخن تنها مربوط بیادشاهانست که تعدادشان بسیار است، در صورتیکه
نیکانشان نادرند^۳ .

بنابراین سخنان مرا با این وجه تمایز مطمح نظر قرارده، تا ازین
راه آنها را با آنچه در باره نخستین پدرما و درباره حبیب ما عقیده داری

۱- اشاره بيك قانون هندسی، که بموجب آن هر مثلثی که در درون نیمدایره‌ای ترسیم شود،
بطوریکه سه رأس آن با محیط نیمدایره مماس باشند و یکی از اضلاع سه گانه‌اش قطر نیمدایره
باشد، يك زاویه قائمه دارد. - مفهوم کلی این بند و بند پیش اینست که سلیمان پادشاه را
احتیاجی نبود که در علوم الهیات یا منطق یا ماوراء الطبیعه یا ریاضی اطلاعات بسیار داشته باشد،
بلکه برای اوقف لازم بود که پادشاهی خردمند باشد.

۲ - «پیکان نیت من ...» یعنی: اکنون این نکته توسط من مورد بحث قرار خواهد گرفت
و روشن خواهد شد. این طرز تعبیر و نظایر آن که در بحثهای الهیات و منطق در مدارس قرون وسطائی
بسیار معمول بود و امروزه نامأنوس است، بکرات در کمندی الهی آمده است. - این از آن بندهای
کمندی الهی است که مورد تفسیرها و تعبیرهای فراوان قرار گرفته و بر حسب اختلاف طرز نقطه گذاری
و مخصوصاً اختلاف طرز کتابت حروف e (و) و e (هست)، بچندین صورت خوانده شده، بطوریکه
تاکنون لااقل شش تعبیر مختلف از آن کرده‌اند.

۳ - «برخاسته»: surse، کلمه‌ای که «سن تماسو» در موقع سخن گفتن از سلیمان بر زبان
آورده، یعنی گفته بود که «تالی او برخاسته است»، و در اینجا وی متذکر میشود که این کلمه را
تصادفاً نگفته، بلکه منظور او اشاره بیادشاهان بوده که بالاتر از جمع مردمان قرار دارند. این کلمه
عیناً از تورات گرفته شده (کتاب اول پادشاهان، باب سوم): «... و خدا ویرا گفت ... اینك
بر حسب کلام تو کردم، و اینك دل حکیم و فهم بتو دادم، بطوریکه پیش از تو مثل توئی نبوده است
و بعد از تو کسی مثل تو نخواهد برخاست.»

موافق یابی^۱.

وکاش این سخن هماره ترا وز نه‌ای^۲ برپای باشد ، تا همچون مردی خسته با آهستگی بجانب آن آری یا نه که برایت ناپیداست قدم برداری ؛

زیرا که آن کس که بی‌حسن تشخیص ، چه در موردی و چه در مورد خلاف آن ، از در تأیید یا تکذیب درآید ، در جمع احمقان جائی بسبار پائین دارد ؛

ازین راه بسا اتفاق می‌افتد که عقیده‌ای عجولانه براه غلط می‌رود ، و بعد از ابراز آن نیز دل‌بستگی بدان مانع تفاهم صحیح می‌شود^۳ .
آن کس که در پی صید ماهی حقیقت باشد و ماهیگیری نداند ، عبث‌تر از عبث ساحل را ترك می‌گوید^۴ ، زیرا که بهر حال آنچنان که رفته است باز نمی‌گردد ،

۱ - یعنی: متوجه باش که چون از آدم (نخستین پدر ما) و عیسی (حبیب ما) سخن رود ، باید اینان را اعظم و اکمل جمله افراد بشر دانست ، در صورتیکه چون از سلیمان گفتگو شود ، باید او را فقط از نظریادشاهان و حکام نگرست و در میان ایشان برایش اولویت قائل شد ، و درین صورت میان نظر نو و گفته من اختلافی نیست . - اصطلاح «حبیب ما» nostro diletto که به عیسی اطلاق شده از انجیل آمده است (انجیل متی ، باب سوم) : «...آنگاه خطابی از آسمان در رسید که اینست پسر حبیب من که از او خوشتر دهم . » و (رساله پولس رسول به افسسیان ، باب اول) : «... برای ستایش جلال فیض خود که ما را بآن مستفیض گردانید در آن حبیب . »

۲ - دراصل: piombo (سربی) ، که مراد از آن سنگینی سرب است . اشاره بدانکه باید در ذهن خود متوجه اهمیت واقعی مسائل باشی تا عجولانه براهی نالغایسته نروی و قضاوتی خطاآمیز نکنی .

۳ - یعنی: صاحب عقیده ، پس از توجه بخطای قضاوت عجولانه خویش ، از راه غرور یا برای اینکه اقرار بخطانکند ، در دفاع از نظریه‌ای که خود بخطایش پی برده است سماجت می‌ورزد ، و درین صورت بهتر است که اصلاً از شتاب در ابراز عقیده خودداری کند .

۴ - عبث‌تر از عبث : اشاره بدانکه نه تنها از این سفر حاصلی برای نیل بحقیقت نمی‌برد ، بلکه بجای حقیقت با خطائی تازه باز می‌گردد .

و امثال «پارمنیده» و «ملیسو» و «بریسو» و بسیار کسان دیگر که
میرفتند و نمیدانستند که بکجا میروند، شواهدی بین براین امرند^۱؛
«سابلیو» و «آریو»^۲ و آن احمقانی که برای کتب مقدس در حکم
شمشیرهایی بودند که چهره‌های موزون را ناموزون کنند، نیز چنین کردند^۳.
کسان را گوی که بداوریه‌های اینان چندان اعتماد نورزند، تا همچو
آن کس نباشند که در کشتزاری گندمها را پیش از آنکه رسیده باشند
تخمین میزند؛

۱ -- پارمنیده (Parmenides) فیلسوف یونانی نیمه‌اول
قرن پنجم میلادی، که مؤسس مکتب فلسفی Eleatic و شاگرد «کزئوفانس» معروف بود، و عقیده
داشت که زندگی همیشه وجود داشته، یعنی نه آغاز شده است و نه تغییری در آن روی میتواند
داد، و نیز معتقد بود که حیات از خورشید ناشی شده است. - ملیسو (Melisso) (یونانی
Melissos) فیلسوف جزیره ساموس، از فلاسفه پیرو مکتب پارمنیدس، که بقول دانه عقیده هر دو
خلاف نظریه ارسطو و بنا بر این مردود است. - بریسو (Brissos) (یونانی Brissos) فیلسوف
یونانی که ظاهراً شاگرد افلیدس بود و همه عمر را در حل معمای مربع کردن دایره گذرانید. -
این سه نفر فلاسفه‌ای بودند که بعقیده دانه از لحاظ افکار فلسفی خود براه خطا رفته بودند.

۲ - سابلیو (Sabellius) (بلانینی Sabellius) عالم «زندیق» قرن سوم میلادی، که
منکر اصل «تثلیث» بود و عقیده داشت که «روح القدس» و «عیسی» جز تجلیات موقتی ذات الهی
نیستند، و پس از انجام مأموریت خود دوباره در او حل میشوند و خدا بهمان صورت واحد درمی‌آید.
آریو (Ario) یا (Arius) (بلانینی Arius) روحانی معروف اسکندریه که در سال ۳۳۶ مرد و عقیده
داشت که عیسی که در قالب وجودی زمینی تجلی کرده نمیتواند با خداوند یکی باشد. «آریانیسم» از
تمام «بدعت‌های» مختلف در دین مسیح توسعه‌ای بیشتر یافت. - این دو نفر بعقیده دانه نماینده
«زندیقان» خطاکار آئین مسیحند.

۳ - کتب مقدس (Scrittura) : تورات و انجیل که عهد قدیم و عهد جدید خوانده
میشوند. «آن احمقانی که...»: کسانی که مندرجات این کتب را مورد تفسیرهای نامعقول قرار داده‌اند. -
«شمشیرهایی که...»: درین باره مفسرین قدیمی کمدی الهی غالباً براین عقیده‌اند که چون انعکاس
تصویر چهره‌ای در تیغه شمشیری بنگرند، این چهره تغییر شکل میدهد و کج و معوج بنظر می‌آید،
ولی مفسرین جدیدتر که شاید نظرشان منطقی‌تر باشد اشاره دانه را بدین میدانند که همچنانکه
ضربت شمشیر وضع چهره را تغییر میدهد، این روحانیون نیز مفاهیم واقعی مطالب تورات و انجیل
را بر اثر تعییرات خود عوض کرده‌اند.

بهشت

زیرا که من در سراسر زمستان بوته خار را دیدم که نخست سخت و وحشی بود و بعدها کلی از آن سر برزد ،
و بالعکس کشتی را دیدم که در آغاز افرشته و تندرو مینمود و دریارا
یکسره در زیر پای داشت ، ولی در آخر کار درست در آن هنگام که
بیندگاه میرسید غرق شد .

لاجرم «خانم برتا» و «آقای مارتینو»^۱ تنها بدلیل آنکه یکی پروازی
و دیگری صدقه‌ای را در خواب دیده ، می‌پندارند که اینان در دادگاه الهی
نیز چنین خواهند بود ،

زیرا چه بسا که آن بالا رود و این فرو افتد . «

۱ - برتا خانم donna Berta و آقای مارتینو ser Martino : دو نام کلی - برای
اشاره بزنان و مردان عامی است. قاعدتاً این دو نام در زمان داتّه صورت ضرب المثل داشته‌اند... مراد
داتّه کسانی است که هنوز مفهوم مطلبی را در نیافته در باره آن قضاوت میکنند و نظر میدهند .

سرود چهارم

آسمان چهارم : فلک خورشید

فقا و متالین

آسمان پنجم : فلک مریخ

شهواران مسیح

قسمت اول این سرود در فلک خورشید میگذرد و صرف سؤالی از زبان بئاتریس بنمایندگی داته میشود که روح سلیمان نبی بدان پاسخ میگوید. پرسش بئاتریس و پاسخ سلیمان مربوط بوضع ارواح بهشتی در دوران بعد از روز رستاخیز و تغییری است که بر آنها عارض میشود .

پس ازین سؤال و جواب ، بئاتریس داته را از فلک خورشید بفلک بالا تر از آن یعنی فلک مریخ میبرد و طبق معمول این بالا روی طوری صورت میگیرد که داته متوجه تغییر زمان و مکان نمیشود ، و فقط از افزایش فروغ دیدگان بئاتریس متوجه آن میشود که با بفلکی تازه نهاده است . این افزایش فروغ از نظر تمثیلی نشان آنست که شاعر يك مرحله دیگر را در راه نیل بکمال معنوی و درك حقیقت الهی طی کرده است ، زیرا این فروغ نشان حقیقت الهی است که از راه ایمان مذهبی در نظر آدمیان متجلی میشود ، و هر قدر نزدیک بخداوند بیشتر شده باشد طبیعاً این درخشندگی افزون میشود .

فلک مریخ ، فلکی است که ارواح جنگجویان و شهیدان مسیحیت در آن بر میبرند ، و بدیهی است که علت این انتخاب اینست که مریخ بارنگ متمایل بقرمز خود همیشه مظهر جنگجویی و سلحشوری بوده و در میتولوژی یونان و روم هم خدائی که مظهر این ستاره بوده خدای جنگ بشمار میرفته است .

در فلک مریخ نیز ارواح بهشتی بصورت فروغهایی خیره کننده بنظر داته میرسند که با دیدار آنها مطلقاً روحی را که در فروغ خانه دارد نمیتوان شناخت . ولی برخلاف فلک خورشید که در آن ارواح بهشتی بصورت حلقه‌ای پیرامون یکدیگر کرد آمده بودند (نشان حلقه‌ای که فقا و اهل ریاضت و علم در روی زمین برای بحث بایکدیگر یا ارشاد کسان تشکیل میدهند) ، در این فلک مریخ ارواح طوری

با یکدیگر در آمیخته‌اند که از اجتماع آنها شکل صلیبی پدید می‌آید (که مظهر جنگجویی این ارواح در راه پیشرفت آئین مسیح و نشان مقام شهبازی (شوالیه‌ای) ایشان است) ، و درین صلیب که بصورت یونانی (ارتد کس) و نه بصورت کاتولیکی است ، یعنی هر چهار شاخه آن بیک اندازه است ، در میان فروغ خیره کننده، شکل مسیح که به صلیب کشیده‌اند هویدا است و این طبعاً نشان تردیکی سرنوشت این «شهدای» راه مسیحیت با سرنوشت مسیح است که خود اولین شهید مسیحیت بود . داتنه فقط در چهار سرود بعد (سرود هجدهم) در باره زندگی قهرمانی صاحبان این ارواح در روی زمین و پیکارجویی آنان در راه ایمان عیسوی توضیح کافی می‌دهد . بطور کلی این فلک مریخ خاص ارواحی است که در راه مسیحیت شهید شده اند .

داتنه در کتاب «ضیافت» (باب دوم) درباره مریخ مینویسد : « فلک مریخ را در میان سایر افلاک ، از دو جهت میتوان با علم موسیقی در میان علوم تشبیه کرد : اول ازین نظر که این فلک در حد مرکزی مجموعه افلاک واقع شده ، یعنی چه از جانب پائین و چه از جانب بالا ، مریخ فلک پنجمین است و در وسط قرار دارد . دوم از نظر اینکه خاصیت اصلی مریخ ایجاد حرارت و سوزندگی است ، زیرا گرمی آن همانند گرمای آتش است، و ازین رو است که بحسب کمی یا زیادی ابخرهای که آنرا در میان دارند گاه کمتر و گاه بیشتر آتشین مینماید . و این هر دو خاصیت در موسیقی جمع است : از یکطرف موسیقی نماینده تناسب و هم آهنگی و موازنه است و میتوان آنرا مرکز تمام علوم دیگر شمرد که همه را هماهنگ و متوازن میکند . از طرف دیگر جاذبه آن همه را بسوی خود میکشد و دلها را گرم میکند و هرگز گرمی و شور آدمی بدان پایه نمیرسد که تحت تأثیر قدرت موسیقی میرسد.»

در باره نفوذ مریخ در زندگانی بشر و جنبه‌های سعد و نحس این ستاره ، «بونی» از قول «المبصر» (که قبلاً ذکرش رفت) چنین مینویسد : « طبیعت مریخ گرم و آتشین و خشک و تند است، و طعمی تلخ دارد ، و نماینده جوانی ، قدرت جسمانی و تند هوشی است . حرارت، آتش، حریق، انفجار و هر گونه حادثه ناگهانی از نفوذ این ستاره ناشی میشود . پادشاهان مقتدر ، کنسولها ، دوکها، شوالیه‌ها و دسته‌های سربازان ، جنگجویی و نام طلبی، آلات و ادوات حرب ، فنون لشکر کشی ، راهزنی و توطئه ، تاراج و غارتگری ، تهو و رودلاوری ، خشم و کینه ، توسل بطرق غیر مشروع در مقابل طرق مشروع ، شکنجه دادن و زندانی کردن ، تازیانه زدن و درغل و زنجیر افکندن ، درد و غصه ، دزدی‌های بزرگ و کوچک ، ترس و وحشت ، ستیزه جویی ، دشنامگویی،

مقدمه سرود چهاردهم

ناپاکدلی ، پیمان شکنی ، ناپکاری ، درنده خوئی ، زخم زبان ، دروغگوئی
آمیخته با بد نهادی ، ناپایداری در عقیده و تغییر سریع در رفتار ، لامذهبی ،
زودرنجی و پشیمانی آنی ، بیوفائی ، بیشرمی و گستاخی ، علاقه بجهانگردی و
آوارگی ، زندگی منزوی ، انتخاب مصاحب بد ، علاقه به نبش قبر و تاراج اموال
مردگان ، همه اینها مستقیماً مربوط بدین ستاره نحس است ، تغییر رنگ آن غالباً
خبر از مرگ پادشاهان و بروز جنگها و سقوط امپراتوریهها میدهد .

سرود چهاردهم

در ظرفی مدور، آب بحسب آنکه از جانب بیرون یا از درون ضربت
خورده باشد از مرکز بسوی محیط یا از محیط بسوی مرکز بحرکت
درمیآید^۱.

این نکته پس از خاموش شدن روح پرافتخار «تماسو» بطور ناگهان
بذهنم خطور کرد،

زیرا شباهتی فراوان میان این سخنان و گفته‌های بئاتریچه یافتم^۲
که پس از او مشتاقانه چنین آغاز سخن کرد:

«این کس، با آنکه نه با صدای خود و نه هنوز با اندیشه خویش بشما
چنین میگوید، احتیاج بدان دارد که تا کنه حقیقتی دیگر پیش رود.
بدو بگوئید که آیا این فروغی که شمارا بشکل گلی در آورده، بهمان
صورت که امروز هست جاودانه همراه شما خواهد ماند؟

و اگر که میماند، بگوئید که چون شما همه از نو بصورتی قابل

۱- اشاره بدانکه تماس انگشت یا چیزی دیگر با آب ظرفی، امواجی در سطح آب ایجاد
میکند که بحسب آنکه ضربت از کنار یا از مرکز وارد آمده باشد، نمود آنها متوجه مرکز
دائره یا محیط آن میشود.

۲- اشاره بدانکه سخنان سن تماس از حلقه دایره که وی بادیگر ارواح بهشتی در آن است
ادا شده و بگوش داته که در مرکز دایره است رسیده و بعکس سخنان بئاتریس از مرکز بسمت
محیط رفته است. عقیده برخی از مفسرین بر اینست که از لحاظ تمثیلی نیز داته نظر بدین معنی داشته
که نظریات مذهبی سن تماسو با حقیقت مطلق که درینجا بئاتریس مظهر آن است تطبیق میکند،
ولی داته با وجود پیروی خود از سن تماسو هیچجا ایمانی چنین کامل نسبت بدو ابراز نداشته است.

رؤیت درآمده باشید ، چسان این فروغ شما را از دیدار باز تواند
داشت^۱ ؟

همچنانکه گاه آنکسان که در حلقه‌ای پای میکوبند، بر اثر شوری
فزوتتر که آنانرا بر میانگیزد و بطرب میافکند صدا بلند میکنند و نشاطی
بیشتر ابراز میدارند ،

حلقه‌های مقدس نیز بهمین سان ، با این خواهش بجا و پارسایانه
از راه رقص و سرود ستایش زای خود سروری تازه ابراز داشتند^۲ .
آنکس که از مردن مردمان دینجا برای بازستاندن زندگانی در
آن بالا شکوه میکند ، ندیده است که در آنجا باران جاودانی چسان خنکی
میبخشد^۳ .

آن يك و دوو سه‌ای که جاودانه زنده است و جاودانه درسه و دوویك
سروری میکند ، و خود محاط در هیچ نیست اما محیط بر همه چیز است^۴ ،
سه بار با سرود هر يك ازین ارواح مورد تجلیل قرار گرفت^۵ ، و آهنگ

۱- مفهوم کلی این بند و بند پیش اینست : آیا این فروغی که اکنون در پیرامون روح
شماست و چنان خیره کننده است که مانع تشخیص شما از طرف بیننده میشود ، همیشه بهمین
صورت خواهد ماند یانه ؟ و اگر همیشه چنین بماند ، در روز رستاخیز که هر روحی بقالب زمینی
خود باز خواهد گشت ، از ورای نوری چنین فروزان چگونه میتوانید به پیرامون خویش
نگاه کنید ؟

۲- اشاره بدانکه رفع مشکل دانه ، که از زبان بناتریس پرسیده شده ، وسیله‌ای برای
خدمت بدانکه بدست ایشان داده و ازین راه خرسندشان کرده است .

۳- درینجا qui : در روی زمین - در آن بالا colassù : در افلاک - در آنجا
quive : آسمانی که دانه در آن است . - « باران جاودانی » : باران رحمت الهی ، که پیوسته بر
ارواح بهشتی میبارد .

۴- يك ، دو ، سه : سه اصل تثلیث در آئین مسیح : خدا ، عیسی ، روح القدس .

۵- اشاره بدانکه هر روحی سه بار در وصف جلال اجزاء سه گانه تثلیث سرود خوانده .

این سرودخوانی چنان بود که شنیدن آن هر شایستگی را پاداشی بجاتواند بود^۱.

ومن ، درملکوتی ترین فروغ حلقهٔ کوچک^۲ ، صدائی راشنیدم که شاید بشیرینی آوای آن فرشته‌ای بود که بامریم سخن گفت^۳ ؛

واین صدا پاسخ داد : « تا آن زمان که بزم بهشت ادامه یابد، عشق ما چنین جامه‌ای را بر گردا گرد ما فروزان خواهد داشت .

رخشندگی آن دردنبال حرارت می‌آید، و حرارت دردنبال تأمل، و تأمل همپایهٔ آن برکتی است که مزید بر شایستگی میشود^۴ .

چون ما جامهٔ گوشت و پوست پر جلال و مقدس خویش را برتن کرده باشیم ، وجودمان بصورت اصلی خود در خواهد آمد و کاملتر خواهد شد^۵ ؛

ازین روست که آن فروغی که خیر اعلیٰ برای گانش بمامیبخشد، وهم آنست که بما اجازت دیدار او را میدهد ، فزونی خواهد یافت ؛

و این مستلزم آنست که تأمل نیز بهمین نسبت زیاده شود و شعله

۱- یعنی : لذت شنیدن این آواز احد هر پاداشی که برای هر نوع کار نکوئی معین شده باشد بیشتر است .

۲- اشاره به سلیمان . قبلا سن تماس گفته بود (صفحه ۱۲۶ سطر اول) که فروغ سلیمان «زیباترین فروغ» این حلقه است .

۳ - اشاره بجبرئیل، که بامریم سخن گفت و بدو خبر داد که از روح القدس بار برداشته است . نقل از انجیل (انجیل لوقا ، باب اول) : «... پس جبرئیل فرشته نزد او داخل شده گفت: سلام بر تو ای نعمت رسیده ، خداوند بانو است و تو در میان زنان مبارک هستی . »

۴- یعنی : برکت الهی که شامل مامیشود متناسب بادرجهٔ شایستگی ما است، و شایستگی ما بادرجهٔ تأمل ما در خداوند و درك جلال او ، و حرارت معنوی ما بادرجهٔ پیشرفت ما در این تأمل، و هر قدر این حرارت و خلوص ما بیشتر باشد ، درخشندگیمان زیادتر است .

۵- یعنی : چون در روز رستاخیز بقالب زمینی خویش در آئیم ، صورت کامل خویش را باز ستانده‌ایم . اصل فکر از سن تماس آکیناس است : « روح فقط وقتی بکمال طبیعی خود میرسد که با جسم خویش پیوسته باشد . »

سرود چهاردهم

و حرارتی که از آن حاصل میشود نیز فزونی یابد و بالطبع جلالی را که ازین حرارت ناشی میآید زیادتی نصیب آید^۱.

اما همچون ذغال که از آن شعله میزاید، و شدت افروختگی آن چنان است که همواره مرئی میماند و از تابش شعله فراتر میرود، این جلال و درخشندگی نیز که پیرامون ما را فرا گرفته، بدست آن گوشت و پوستی که اکنون زمین فرویش پوشانیده است افزونتر خواهد شد^۲.

و با اینهمه، این نور با همه شدت خود ما را خیره نتواند کرد، زیرا که اعضای تن ما را نیروی کافی خواهد بود تا آنچه را که مایه سرور ماست تحمل آرند^۳.

دو دسته سرود خوانان، در گفتن «آمین»^۴ بنظرم چنان آماده و هشیار آمدند که درجه شوق خویش را در بازیافتن قالبهای خود نیکو نشان دادند؛ و شاید که این شوق بخاطر خودشان نبود، بلکه بخاطر مادران و پدرانشان و بخاطر دیگر کسانی بود که اینان پیش از آنکه بدل بشعله هائی

۱ - یعنی: پس از روز رستاخیز نه فقط فروغ کنونی ما از میان نخواهد رفت، بلکه ازین نیز زیادتر خواهد شد، زیرا که برکت الهی بیشتر ما را نصیب خواهد آمد، و در نتیجه قدرت تأمل ما زیادتر و حرارت معنوی احسانمان بیشتر و جلالمان فزونتر خواهد شد. در اینجا سلیمان آنچه را که قبلاً گفته بود در جهت عکس تکرار میکند.

۲ - یعنی: بدست آن فروزندگی که با قالب ما همراه میآید و آنرا در میان میگیرد.

۳ - این پاسخ قسمت دوم از سؤال بئاریس است که بنمایندگی دانه گفته شده بود.

۴ - Amme! این طرز تلفظ که دانه بکار برده، تلفظ عامیانه این کلمه است و شاید

که شاعر در نقل آن بیشتر بضرورت قافیة شعری توجه داشته، زیرا در اینجا این کلام از زبان ارواح عامی گفته نمیشود. تلفظ اصلی این کلمه Amen است که چنانکه در ترجمان معمول است، معنی «چنین باد» میدهد.

جاودانی شوند ، خاطرشان را عزیزداشتند^۱ .

و ناگهان در پیرامون ما ، بادرخششی همانند ، فروغی سربرزد که از آن چه در برابر داشتم برتر بود ، و افقی می نمود که روشن شود^۲ ؛

و همچنانکه بافرارسیدن شامگاهان فروغهایی تازه در آسمان بجلوه میآیند که هم واقعی بنظر میرسند و هم نمیرسند^۳ ،
من نیز پنداشتم که اندك اندك ارواحی تازه در آنجا میبینم که در ماورای دو حلقه دیگر حلقه‌ای پدید آورده‌اند^۴ .

اوه ، این تشعشع واقعی روح القدس ناگهان در نظرم چنان خیره کننده آمد که دیدگانم یارای تحمل آنرا نیاوردند و پبائین نگریستند ؛

اما بئاتریچه خویش را چندان زیبا و خندان بر من عرضه داشت که

۱ - یعنی : این علاقه برستاخیز و بازستاندن قالب زمینی ، بیش از آنکه بخاطر خودشان باشد بخاطر باز دیدن مادران و عزیزانشان بود که آرزوی دیدن فرزندان و بارانشان را میبردند ؛ بنابراین محرك این آمین گفتن حس احسان بود و نه خودخواهی .

۲ - افق مشرق که خورشید از آن سر بر میزند .

۳ - اشاره بنخستین ستارگانی که بعد از غروب خورشید در آسمان پدیدار میآیند ، و چون هنوز روشنایی روز باقی است آنها را جز بشکلی مبهم تشخیص نمیتوان داد . - «فروغهایی نو» در اینجا مرادف با «تجلیاتی نو» nuove parvenze آورده شده تا درك مفهوم آن آسانتر باشد .

۴ - این حلقه تازه از ارواح بهشتی درست هنگامی بنظر داتمه میرسد که وی در شرف ترك فلك خورشید برای عزیمت بفلك مریخ است . قبلا حلقه اول به فقها و متألّهین و حلقه دوم به متصوفین اختصاص داده شده بود ، و ازین جامعلوم میشود که داتمه طرق دیگری را هم برای درك حقیقت الهی و نیل بدان قائل بوده است . ولی وی درباره این دسته تازه از ارواح ، توضیح بیشتری نمیدهد .

سرود چهاردهم

دیدار او از زمره آن مناظری است که خاطره آدمی را یارای حفا آنها نیست.
دیدگان من بیدار او نیروی نگریستن بازیافتند، و خیش را دیدم
که با بانوی خودم تنها بودم و در طریق سعادت ربانی بمرحله‌ای برتر
بالا رفته بودم.^۱

نیک دانستم که فراتر رفته‌ام، و این را از لبخند آتشین اتری دریافتم
که از حد متعارف بنظرم آتشین‌تر آمد.^۲

از صمیم دل و بازبانی که در تزد جمله آدمیان یکی است^۳، آن جان
جان نثاری را که برکت تازه شایسته آن بود بدر گاه خداوند عرضه داشتم^۴،
و هنوز گرمی قربانی در دلم فرو ننشسته بود که دریافتم که این قربانی
بانظر ملاطفت مورد قبول قرار گرفته است،

زیرا که فروغهایی بصورت دو رشته^۵، با چنان درخشندگی و
چنان آتشین فام و گداخته در نظرم پدیدار آمدند که بازگ برداشتم:

۱ - چنانکه در مورد سایر بالارویها از فلکی بفلکی ذکر شده بود، این‌جا نیز دانه
متوجه صعود خود از فلك خورشید بفلک مریخ نمیشود، و فقط افزایش فروغ بدگان بتاتریس
که از نظر تمثیلی نماینده افزایش نزدیکی او بجایگاه خداوند و حقیقت الهی، یعنی پیشرفت بیشتر
شاعر در راه نیل بکمال معنوی است، ویرا متوجه این سفر آسمانی میکند.

۲ - اشاره بقرمزی مریخ. دانه خود در کتاب «ضیافت» مینویسد: «حرارت مریخ
نظیر حرارت آتش است، و ازین جهت است که این ستاره بنظر ما برنگ قرمز تند می‌آید.»
۳ - زبان دل و روح.

۴ - جان نثاری: olocausto؛ این کلمه درباره قربانی‌هایی گفته می‌شد که برای خدايان
بکار میرفت و در آن قربانی در آتش سوزانده میشد. در این‌جا مراد شاعر اینست که وی
دل خویش را بکسر در آتش اخلاص و نثار سوزانده و آنرا پیشگاه الهی عرضه رفته است.

۵ - بشکل صلیب.

« ای خورشیدی^۱ که اینها را چنین زیبا میکنی! »
 همچنانکه کهکشان، آراسته با فروغهای بزرگتر و کوچکتر
 خود، در میان قطبهای جهان چنان سپیدمینماید که حکیمان را بتردید
 میافکند^۲،

این اشعه^۳ گرد آمده نیز، آن نشان مقدسی را در دل مریخ پدید
 آورده بودند که از جای گرفتن چهارربع دایره در کنار هم، در درون دایره
 ایجاد میشود^۴.

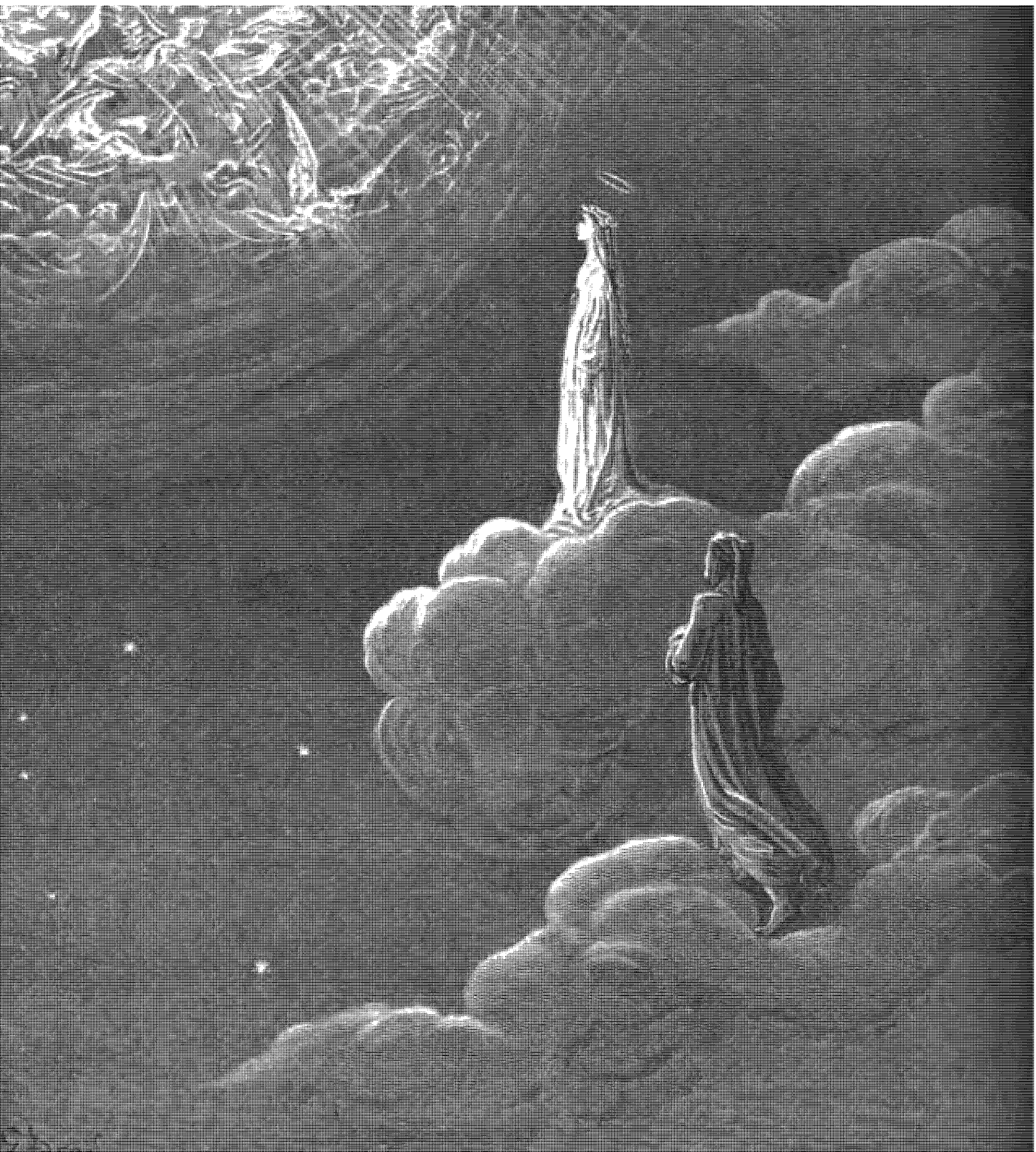
در اینجا خاطرئمن از اندیشه ام فراتر میرود^۵، زیرا که بر این صلیب،
 مسیح چنان درخشنده بود که تشبیهی برای تجسم آن نمیتوانم یافت؛
 اما هر آنکس که صلیب خویش را بر میدارد تا بدنبال مسیح رود،

۱ - بخورشید درین جا Elios خطاب شده. املای این کلمه در اصل یونانی Helios است
 ومعنی خورشید میدهد، و ظاهراً یونانیها آنرا از کلمه «ایلی» عبری که معنی خدا میدهد گرفته اند.
 درینجا طبعاً مراد ازین کلمه «خداوند» است، و بدین ترتیب این کلمه یونانی بامعنی عبری آن بکار
 رفته است.

۲ - «فروغهای بزرگتر و کوچکتر»: ستارگان قدرهای مختلف... «قطبهای جهان»:
 اشاره بدانکه کهکشان از سوئی بسوی دیگر آسمان کشیده شده. - «حکیمان را بتردید میافکند»:
 اشاره به بحثهای علمی و فلسفی حکمای یونان و روم و دانشمندان قرون وسطائی در باره اصل و
 ریشه کهکشان.

۳ - نشان صلیب، که چون چهارربع دایره را در کنار هم جای دهند، از تقاطع قطرهای افقی
 و عمودی دایره بوجود میآید. این اشاره ضمناً حاکی از آن است که هر چهار شاخه صلیب یک
 اندازه بوده است، و این نوع صلیبی است که خاص آئین ارتودوکس است.

۴ - قبلادانته گفته بود (صفحه ۷، بند دوم) که آنچه را که در بهشت دیده درست بیاد نمیتواند
 آورد، و تذکر میدهد که در اینجا بالعکس خاطر اوست که این مشهودات را در خود نگاه داشته
 است، زیرا عقل و اندیشه وی قاصر بوده است از اینکه تاچنین حدی بالا رود.



دیدم که همراه بابانوی خودم در طریق سعادت ربانی بمرحله‌ای بالاتر رفته بودم (صفحه ۱۳۱۵)

این ناتوانی را بر من بیخشاید^۱، زیرا که درین فروغ خیره کننده مسیح^۲
چون برقی میدرخشید؛

از بازوئی تا بازوی دگر و از فرق تا پایش^۳ فروغهایی در حرکت
بودند، و این فروغها در نقاطی که بهم میپوستند یا یکدیگر را قطع میکردند،
درخششی فزونتر داشتند.

بهمین سان در روی زمین ذرات غبار را توان دید که کوتاه
یا بلند، در مسیری مستقیم یا معوج، با تندی یا کندی و با تغییر رنگ،
در درون شعاعی از نور که گاه بمیان سایه‌ای میتابد که آد میان برای
دفاع خود با هنرمندی و با ریزه کاری فراهم آورده اند، در حرکتند^۴.
و همچنانکه از چنگ و ارغنون، در آن هنگام که تارهایشان با

۱ - نقل از انجیل متی (، باب شانزدهم) : «... آنگاه عیسی بشاکردان خود
گفت اگر کسی خواهد متابعت من کند باید خود را انکار کرده و صلیب خود را برداشته از عقب
من آید.» «کازینی» مفسر معروف کمدی الهی معتقد است که این اشاره بیشتر در مورد صلیبی که
صلیبی‌ها بردوش داشتند بکار رفته است تا بنشان فروتنی و حقارتی که منظور انجیل است، زیرا
در این مورد سخن مربوط با ارواح جنگجویان مسیحی است که در فلک مریخ بسر میبرند.

۲ - درین بند و بند پیش، سه بار کلمه «مسیح» Cristo در قافیه شعر آمده و هر سه بار
این کلمه با خودش قافیه آورده شده است، زیرا چنانکه قبلاً گفته شد دانه در هیچ جا «مسیح» را از
روی احترام با کلمه دیگری در قافیه شعر نمی‌آورد. در سرودهای دوازدهم، نوزدهم، سی و دوم
بهشت همین نکته رعایت شده است.

۳ - اشاره ببدن صلیب شده مسیح.

۴ - «سایه‌ای که آد میان برای دفاع خود فراهم می‌آورند...»: خانه یا کارگاهی که مردمان بنا
میکنند تا در درون آن بسر برند و از خویش در مقابل خطر و گرما و غیره دفاع کنند... «هنرمندی و
ریزه کاری»: آنچه برای بنیاد کردن بنا و آنچه برای آراستن آن انجام میشود.



... زیرا که در دل این فروغ خیره کننده ، مسیح چون برقی میدرخشید (صفحه ۱۳۱۹)

سرود چهاردهم

اما، آنکس که توجه بدان کند که آن مهرهای زندهٔ جملهٔ زیبائیه^۱
با بالاروی اثری فزوتتر مییابند، و نیز توجه کند که من هنوز بسوی آنها
نگریسته بودم،
مرا از آن خطائی که خویشتن را بدان متهم میکنم تا مگر خود را
بیخشایم تواند بخشید، و بصد اقم پی تواند برد، زیرا که فرصت درك این
لذت مقدس از دست نرفته بود،
از آنرو که هرچه بالاتر روند، این لذت فزوتتر میشود.

۱- دیدگان بناتریس؛ تشبیه دیده به مهر از آن جهت صورت گرفته که مهری که بر چیزی
زده میشود، در حکم صحه‌ای است که بر آن گذاشته میشود، و دیدگان بناتریس دو مهر زنده‌ای هستند
که صحهٔ جملهٔ زیبائیه‌ایند، زیرا که این دو دیده مظهر حقیقت کاملند. برخی از مفسرین مراد از این
مهرها را افلاك شمرده‌اند.

سرود پانزدهم

آسمان پنجم : فلک مریخ

شهبازان مسیح

داته و بئاتریس در فلک پنجم (فلک مریخ) که تازه پا بدان نهاده اند
بسر میبرند و با اولین دسته از ارواح ساکن مریخ مواجه هستند .
صحنه ظاهری این سرود فلک مریخ است، ولی صحنه واقعی آن را باید روی زمین ،
یعنی فلورانس قرن یازدهم تا قرن سیزدهم دانست . آسمان مریخ درین سرود جایی
است که از آن بروی زمین نظر افکنده میشود تا زندگی فساد آلوده شهری که برای
داته بسیار عزیز است با تلخی ولی با استادی تمام در نظرها مجسم شود. درین سرود و سرودهای
بعد که بمریخ ارتباط دارد ، دیگر سخن از بحثهای طولانی و غامض علم الهیات نمیرود،
زیرا «سربازان مسیح» که در مریخ بسر میبرند با این بحثها آشنائی ندارند .
دو سرود بعد نیز صرف تصویر همین «تابلو» فلورانس شد ، و این هر سه
سرود را از عالیترین سرودهای کمدی الهی دانسته اند .

سرود پانزدهم

اراده نیکو، که همواره میوه آن عشقی است که روی بجانب نکوئی دارد (همچنانکه از آزمندی اراده بد میزاید^۱)،

این ارغنون خوشنوا^۲ را خاموش کرد، و تارهای مقدسی را که بادست آسمان^۳ از آنها آهنگ زیرو بم برمیآید از صدا بازداشت .

این ارواح مسعود که در خاموشی همداستان شدند تا در من شوق پرشش برانگیزند ، چسان در برابر خواهشی بجا ناشنوا میتوانند ماند ؟

حق است که آنکس که خویشتر را بعشق چیزهائی ناپایدار جاودانه ازین چنین عشق محروم میدارد، کیفی بیند که پایانش نباشد .

همچنانکه گاه در آرامش پرسیفا و تابناک آسمان بنا کهان آتشی میگنرد^۴ و دیدگانی را که تا آندم بیحرکت بوده اند برهم میزند ،

و اگر این نبود که در آنجائی که این آتش از آن جدا میشود، جای

۱- این همان مبحث عشق نیکو و عشق بد است که اساس نظریه فلسفی افلاطون بشمار میرود، و در سرودهای چهاردهم و پانزدهم برزخ بتفصیل در باره آن بحث شده است . منظور شاعر در اینجا اینست که علاقه این ارواح بهشتی بجلب رضایت خاطر او و پاسخ بشوال وی باعث شد که اینان دست از سرود خوانی بدارند و خاموش شوند .

۲- نشان صلیب که از دهان ارواح ساکن آن آواز برمیآید . در سرود پیش این صلیب به چنگ تشبیه شده بود .

۳- در اصل la destra del cielo : دست راست آسمان ؛ اشاره به «دست آسمانی».

۴- شهاب ثاقب (تیرشهاب) .

هیچ نوری خالی نمیماند و خود این آتش را نیز عمری کوتاه است^۱، در آن صورت چنین آتشی اختری مینمود که تغییر مکان دهد،

بهمینسان، از نوک بازوی راست، اختری از این مجموعه ستارگان فروزان^۲ تا پپای صلیب پدش رفت،

و این گوهر از نوار خود جدا نشد، بلکه بازوهای مستقیم طول خط را در نور دید^۳ و آتشی نمود که در پس مرمری نهفته باشد^۴.

اگر سخن بزرگترین نغمه پرداز خویش را باور داریم^۵، باید گفت که روح «انکیزه»، در آن هنگام که در «الیزیو» پسر خویش را بشناخت، با چنین مهری بجانبش دوید^۶.

۱- یعنی: اگر این ستاره‌ای واقعی باشد که از آسمان جدا شده، بناچار باید جای آن خالی بماند، و چون هیچ ستاره‌ای در آسمان کم نمیشود پس این نور گذران واقعاً اختری نمیتواند بود. از طرف دیگر این آتش ناپدید میشود، در صورتیکه اگر ستاره‌ای واقعی باشد میباید بفرض جدا شدن از قسمتی از آسمان بقسمتی دیگر از آن منتقل شود.

۲- اشاره به ارواح فروزانی که بشکل صلیب در کنار هم جای گرفته‌اند.

۳- یعنی: این روح بجای اینکه فاصله نوک یکی از دو شاخه افقی صلیب را تا نوک زیرین شاخه عمودی آن بخط مستقیم طی کند و برای این کار از فضا بگذرد، شاخه افقی صلیب را تا وسط آن طی کرد و از آنجا در طول شاخه عمودی روپائین آمد، و بدین ترتیب در تمام مسیر خود از صلیب جدا نشد.

۴- اشاره بروح که در درون پوششی از فروغ خود پنهان شده و حکم شعله چراغی مرمرین را دارد.

۵- *nostra maggior Musa* : ویرژیل . - «اگر باور کنیم»: اشاره بدانکه این گفته با معتقدات مذهبی مسیحی جور در نمیآید، زیرا که روحی غیر مسیحی نمیتوانسته است با الهامی خدائی پسرش را بشناسد و بجانب او رود.

۶- در کتاب ششم «انئیس» ویرژیل نقل شده که روح «انکیزس»، پدر انئاس (رجوع شود بسرود اول دوزخ) در الیزیو *Elisio* (جائی از دنیای مردگان که بقفیده یونیان خاص ارواح نکوکاران و دادگستران بود) در جمع ارواح زادگان خویش که میباید بعدها بجهان آیند، روح «انئاس» را دید و بجانبش دوید و با خرسندی بدو گفت: «آخر آمدی!»

سرود پانزدهم

« O sanguis meus, o superinfusa

Gratia Dei, sicut tibi, cui

Bis unquam coeli ianua reclusa ? »^۱

این فروغ چنین گفت؛ لاجرم من توجه خویش را معطوف بدو کردم،
آنگاه نظر بیانویم افکندم و ازین و آن جانب بیک اندازه اسیر شگفتی
شدم^۲؛

زیرا که در دیدگان او چنان لبخندی گدازان دیدم^۳ که پنداشتم
که با دیدگان خویش بحد اعلای برکتی که بمن اعطا شده بود و هم
به بهشت خود راه یافته‌ام.

آنگاه آن روحی که صدا و حالتش شادی میبخشید، در دنباله آغاز
کلام خود سخنانی چنان عمیق گفت که مفهوم آنها را در نیافتم،
ونه از روی اختیار، بلکه از راه اجبار بود که وی خویش را از
من نهان داشت، زیرا که اندیشه او از حدود بشری بالاتر رفت،

۱ - سه مصرع لاتینی که معنای آن چنین است: « ای خون من، ای که برکت
خداوند بدین فراوانی شامل نت، بروی چه کس چون بروی تو در آسمان دوبار گشوده
شده است؟ » طرف این خطاب دانه است و اشاره روحی که سخن میگوید بدین است که دانه
یکبار در طول زندگی خود بدینجا آمده و یکبار نیز پس از مرگش خواهد آمد. - اشکالی که در اینجا
پیش میآید، گذشته از اینکه چگونه شاعر تا بدین حد به بهشتی بودن خود اطمینان دارد، اینست که وی
قبلا در سرود دوم دوزخ تذکر داده بود که پیش ازین پولس رسول نیز در دوران زندگی
بآسمان رفته بود. بهترین تعبیری که میتوان کرد اینست که دانه بآسمان رفته تا شایسته بهشتی
شدن شود، در صورتیکه پولس این شایستگی را پیشاپیش داشته‌است، و بنابراین صعود او را در
این مورد با صعود دانه یکسان نمیتوان شمرد.

۲ - یعنی: سخن روح بهشتی که مرا «خون خود» (زاده خود) خوانده بود و دیدار دیدگان
بنا بر اینست که بر اثر بالا رفتن از فلکی بفلک دیگر فروغشان افزوتر شده بود و من تا این لحظه در فلک
مریخ بدانها تنگ‌ریسته بودم، بیک اندازه مایه تعجب شد.

۳ - این تعبیری است که همه جا در مورد لبخند ارواح بهشتی بکار میرود، زیرا این لبخند
صورت افزایش فروغ آنها تجلی میکند.

و چون کشید گی کمانِ مهر سوزانش چندان بنرمی گرائید^۱ که
 سخنان وی تا بحد ادراک ما فرود آمد^۲ ،
 نخستین کلام او که معنی آنرا دریافتم این بود که : « متبارک باشی^۳ ،
 ای سه گانه^۴ واحد^۵ که بخاندان من تا بدین اندازه لطف ورزیده‌ای ! »
 و بگفته خود افزود که : « پسر جان ، شوقی دلپذیر و ممتد که
 باخواندن آن کتاب بزرگی که هرگز سپید و سیاهش را تغییری عارض
 نمیشود در من پدید آمده بود^۶ ،
 در این فروغی که از درون آن باتو سخن میگویم ، بادست تو
 و در پرتو وجود این بانوئی که ترا برای پروازی چنین بلند بالوپر داده ،
 تسکین یافت^۷ .

- ۱ - یعنی : سخنان اولیه او برای من نامفهوم بود ، نه از آن جهت که وی تمدد داشت که چنین سخن گوید ، بلکه از آن رو که او بر اثر تردیکی بیشتر با کانون سعادت ازلی (ذات الهی) طبعاً طوری حرف میزد که برای آدمیان بافهم محدود بشری قابل ادراک نبود ، و فقط وقتی که وی سطح سخنان خود را پائین آورد من توانستم معنی آنها را تا حدی دریابم .
- ۲ - یعنی : وقتی که وی طوری حرف زد که برای من قابل درک شد ...
- ۳ - نقل از تورات (کتاب مزامیر داود ، مزمور صد و سوم) : «... ای جان من ، خداوند را متبارک بخوان ، و هر چه در درون من است نام قدوس او را متبارک بخواند . »
- ۴ - یعنی : ای خداوند که در سه صورت پندروپسر و روح القدس تجلی میکنی و با این وصف یکی بیش نیستی .
- ۵ - اندکی بعد معلوم میشود که روحی که سخن میگوید ، روح جد بزرگه داته است ، بدین جهت است که در مورد داته به «خون من» و «خاندان من» اشاره میکند .
- ۶ - «شوقی ممتد» : اشاره بفاصله بین زمان مرگ گوننده (۱۱۴۷) و زمان سفر داته به بهشت (۱۳۰۰) . - «کتاب بزرگی که...» کتاب تقدیر و علم لدنی . - «سپید و سیاه آن...» : اشاره بدانکه مندرجات آن قطعی است و تفسیر نمیتواند کرد .
- ۷ - یعنی : شوقی که از هنگام مرگ خویش تا کنون برای دیدار تو داشتم از آن بود که با علم الهی میدانستم که روزی این سعادت را خواهی یافت و زنده با آسمان خواهی آمد ، و اکنون که ترا دیدم و دانستم که بادست راهنمایی آسمانی چون بنائریس بدینجا آمده‌ای ، ارضاء شد .

تو پنداری که اندیشه‌ات از سرچشمه وجود آن کس که اول‌الاولین است^۱ جاری میشود تا بمن رسد ، همچنانکه اگر واحد را شناخته باشند، بینج و شش دست تو اند یافت^۲ ؛

لاجرم از من نمی‌پرسی که چه کسم و چرا در این جمع شادمانان از هر روح دگر بر تو شادمانتر مینمایم .

آنچه پنداری عین حقیقت است ، زیرا خردان و بزرگان که با آن زندگی دمسازند^۳ در آن آئینه‌ای مینگردند که تو ، حتی پیش از آنکه اندیشه‌ای در ضمیر آورده باشی ، اندیشه‌ات را در آن نشان میدهی^۴ .

اما برای ارضای نکوتر آن عشق مقدسی که من با دیدگانی جاودانه گشوده در آن بیدارم^۵ ، و در عالم شوقی دلپذیر تشنه‌ام نگاه میدارد ،

میل دارم که صدای تو با اطمینان و شادمانی و با صراحت اراده و میل را بمن ابراز دارد تا من پاسخی را که هم اکنون برای آن آماده دارم بر زبان آرم^۶ .

۱ - خداوند .

۲ - یعنی : از من سئوالی در باره هویت نمی‌کنی ، زیرا فکر میکنی که چون بدانجائی رسی که خداوند را بشناسی خود بخود هویت مرا در خواهی یافت ، همچنانکه در علم ریاضی وقتی که عدد يك (واحد) مقیاس قرار گیرد ، باسانی بینج و شش ، یعنی سایر اعداد دست میتوان یافت . این اساس فرضیه معروف فیثاغورس است .

۳ - اشاره با روح بهشتی که در درجاتی بیشتر یا کمتر از سعادت ازلی بسر می‌برند .

۴ - آئینه : خداوند که همه چیز در او منعکس است .

۵ - اشاره به تأمل جاودانی ارواح بهشتی در ذات الهی .

۶ - یعنی با آنکه روح بهشتی میداند که کنه اندیشه داتنه چیست ، باز برای آنکه مقررات سوال و جواب اجرا شده باشد «باید» شاعر زبان به پرسش بگشاید . داتنه خود در کتاب دیگرش *De vulgaris Eloquencia* مینویسد : «خداوند نیز در آن وقت که با آدم در باغ بهشت تنها بود ، با آنکه میدانست نیت درونی وی چیست ، از او خواست که از وی سؤال کند تا پاسخ شنود .»

بسوی بئاتریچه نگرستم ، ووی پیش از آنکه کلامی گفته باشم سخنم
را بشنید و لبخند زنان بمن اشارتی کرد که بالهای شوقمرا امکان پروازی
بلندتر داد^۱ .

آنگاه چنین آغاز سخن کردم : « از همان دم که مساوات نخستین^۲
بر شما روی نمود ، عشق و درایت در نهاد هر یک از شما وزنی یکسان
یافت ؛

زیرا که این دو ، در آن خورشیدی که بر شما میتابد و با گرمی و
فروغ خویش شمارا میگدازد ، چنان همپایه اند که هیچ تشبیهی این تساوی
را مجسم نتواند کرد .

اما ، در نزد آدمیان ، اراده و اندیشه بعلتی که بر شما نیکو روشن است
بالهائی با قدرت پرواز یکسان ندارند ؛

لاجرم من که وجودی فناپذیرم ، این عدم تساوی را در خویش
احساس میکنم ، و بالطبع جز از صمیم دل ترا از بابت این استقبال پدرا نه
سپاس نمیتوانم گفت .

از تو ، ای گوهر زنده ای که آراینده این مجموعه گرانبهای جواهر
نشانی^۳ ، مسألت دارم که نامت را بمن بگوئی و شادم کنی . «

۱ - یعنی : بئاتریس موافق پرسش من بود و این موافقت او آتش اشتیاقم را برای سؤال
بیشتر دامن زد .

۲ - *la prima equalita* : خداوند که چون همه حسنات بعد اعلی یعنی بصورت
بینهایت در اوج جمع است و ازین حیث جمله این حسنات وضعی مشابه دارند ، «مساوات مطلق» یا
«مساوات نخستین» محسوب میشود .

۳ - گوهر ، در اصل : *topazio* ، یا قوت زرد که درینجا بمفهوم کلی جواهر بکار رفته
است . - مجموعه جواهر نشان گرانبها *gioia preziosa* : صلیبی که این ارواح بهشتی بر آن
جای دارند . - برخی نیز این اشاره را بطور کلی مربوط به مریخ دانسته اند .

وی پاسخ داد : «ای شاخ و برگ من ، که حتی در آن هنگام که
انتظارت را میبردم مایه دلخوشیم بودی ، من ریشه تو بودم ^۱ . »

و آنگاه بمن گفت : «آن کس که خاندان تو نامش را از وی ستانده ^۲ ،
و او خود صدسال وهم بیش از آن در حلقه اول بر گرداگرد کوه چرخیده
است ^۳ ،

پسر من و نیای بزرگ تو بود . لاجرم ترا باید که با احسان خویش
دوران دراز کفاره او را کوتاه کنی .

فلورانس ، در درون حصار کهنش که هنوز از آن زنگ ساعات اولین

۱ - گوینده این سخن چنانکه قبلاً نیز گفته شد ، روح شخصی است بنام «کاجا گویدا»
Cacciaguida که در آخر سرود نامش برده میشود . وی که جداعلای دانته بود در حدود سال
۱۰۹۰ متولد شده و در ۱۱۴۷ وفات یافته بود و شخصیت محترمی بود که نامش چندبار در اسناد
دولتی و رسمی فلورانس آمده است . - ای شاخ و برگ من *o fronda mia* : اشاره
بدانکه تو با فاصله زیاد از من بوجود آمده ای ، همچنانکه برگ درخت با همه فاصله خود
بحقیقت از ریشه و ساقه سر بریزند . - «حتی در آن هنگام که ...» یعنی : حتی در آنوقت
که دنیا نیامده بودی و من انتظارت را میبردم ، با وجود رنج انتظار بامید دیدارت دلخوش
بودم .

۲ - اشاره به الیکیری اول *Alighiero* ، پسر «کاجا گویدا» وجد دوم دانته که نام
خانوادگی شاعر (آلیگیری *Alighieri*) از او آمده است . وی پدر «بلین چیونه» بود که «الیکیری»
دوم (پدر دانته) از او دنیا آمد .

۳ - یعنی : بیش از صدسال است که در حلقه اول برزخ که خاص مغروران است کفاره
گناه غرور خویش را پس میدهد . ظاهراً این غرورپیشگی در خاندان دانته ارثی بوده ، زیرا
وی در سرود سیزدهم برزخ اعتراف میکند که خود او نیز باید بدین جرم پس از مرگ به برزخ آید
و کفاره دهد (برزخ ، صفحه ۷۴۸ ، شرح ۲) - صدسال وهم بیش : ظاهر حساب دانته درست نیست ، زیرا «الیکیرو»
بعد از سال ۱۲۰۱ مرده بود . - حلقه اول *la prima cornice* : حلقه اول برزخ . مفهوم برزخ
در اینجا مستتر است ، زیرا در کمدی الهی کلمه *Cornice* فقط برای حلقه هفتگانه برزخ بکار
رفته است . - «بر گرداگرد کوه» : کوه برزخ .

وسومین بگوش میرسد با قناعت و عفاف در صلح و صفا میزیست^۱ .
 هنوز دستبند و نیمتاجی نداشت ، و نه زنانی که کفشهای آراسته برپای
 داشته باشند^۲ ، و نه کمر بندهایی که در دیده بینندگان از صاحبان خویش
 زیباتر نمایند .

هنوز دختر بهنگام ولادت مایه ترس پدر نمیشد ، زیرا که زمان
 ازدواج و کابین او نه در جهتی و نه در جهت عکس آن ، از حد اعتدال فراتر
 نمیرفت^۳

۱ - ازین بند تا آخر این سرود را از زیباترین قطعات کمیدی الهی دانسته اند . دانه
 درین اشعار تابلو بدیمی از فلورانس کهن و فضائل مردمان آن ترسیم میکند و آنرا در برابر فلورانس
 فاسد و هوسران دوره خویش میگذارد . - « در درون حصار کهنش » : در درون برج و باروهای
 قدیم آن که نزدوران امپراتوری روم باقی مانده بود . - « ساعات اولین و سومین » e terza e nona
 از لحاظ کلیسا ، روز بیچاره قسمت تقسیم میشود که هر قسمت آن شامل سه ساعت بود و این چهار قسمت
 بر رویهم از ساعت شش باعداد تا شش عصر را شامل میشوند . درین تقسیم بندی چهار گانه که از نظر
 قرائت ادعیه و انجام نمازهای مذهبی صورت گرفته بود ، terzo قسمت اول محسوب میشد که شامل ساعت
 شش تا نه باعداد بود و nona قسمت سوم که از ظهر تا سه ساعت بعد از ظهر را شامل میشد .
 بدین ترتیب « زنگ ساعات اولین و سومین » معنی ناقوسهایی را میدهد که در ساعات نه صبح و
 سه بعد از ظهر نواخته میشد . این ناقوس متعلق ب کلیسائی بنام Badia بود و در کنار برجی قرار
 داشت که در حصار قدیمی شهر ساخته شده بود .

۲ - « کفشهای آراسته برپای داشته باشند » contigiate : مفهوم این کلمه قدیمی
 ایتالیائی که امروزه بکلی فراموش شده ، بطور قطعی معلوم نیست . تعبیری که عادتاً از آن میکنند
 همان است که در اینجا آمده است ، و منبع همه مفسرین در این مورد « بونی » است که مینویسد : « کونتیجیا »
 کفشی است که چرمهای پر نقش و نگارش بصورت حلقههایی کرد پارا فرا گیرد .

۳ - یعنی : در آن زمان بمحض تولد دختری پدرش از آن نگران نمیشد که چطور
 برای این دختر هر چه زودتر شوهری پیدا کند تا سه ولایت کمراهی و فساد او را بر گردن نگیرد ،
 و چطور چیزی به سنگینی فراهم آورد تا کسان بطمع آن بخواستگاری دخترش آیند . - افراط و تفریطی
 که شاعر بدان اشاره میکند مربوط بهمین ازدواج و جهیزیه است .

هنوز در این شهر خانه‌هایی تهی از خانواده دیده نمیشد^۱، و هنوز «سارداناپالو»ئی بدانجا نیامده بود تا نشان دهد که در يك اطاق جمعیتوانند کرد^۲.

هنوز «اوچلاتویوی» شما از «موتهمالو» بالاتر ترفقه بود، اما «موتهمالو» همچنانکه در بالاروی خود مغلوب شد، در انحطاط خوش نیز مغلوب خواهد شد^۳.

«بلین‌چیون‌برتی» را دیدم که با کمربندی از چرم و استخوان براه

۱ - نظر واقعی دانه درینجا معلوم نیست. بعضی معتقدند که اشاره او بوجود کاخهای بزرگ اعیانی است که خانواده‌های ساکن آنها نمیتوانند همه قسمتهای آنها را اشغال کنند و بناچار قسمتی از بناهای آن خالی و بی‌مصرف میماند. بعضی دیگر آنرا مربوط به خانه‌هایی میدانند که صاحبانشان بر اثر اختلافات سیاسی و داخلی شهر، تبعید شده‌اند. برخی نیز منظور از این اشاره را نبودن بچه‌ای در خانواده‌ها میدانند. - مفسرین قدیمی عموماً نظریه اول را ابراز داشته‌اند.

۲ - سارداناپالو (Sardanapalo) (بلانیینی Sardanapalus) پادشاه افسانه‌ای آشور در دوهزار و هفتصد سال، پیش که از او همواره بنام پادشاهی بسیار عیاش و شهوتران یاد میکنند. «اوروزیوس» که با احتمال قوی دانه بکتاب او بنام «برضد بت پرستان» نظر داشته، ویرا «آخرین پادشاه سوریه» می‌شمارد و بدو لقب *corrotto più che femmina* «فاسدتر از زن» میدهد. - «نشان دهد که در يك اطاق چه میتوان کرد»: بنظر مفسرین قدیمی اشاره به شهوترانی‌هایی است که در يك اطاق صورت می‌گیرد، و بعقیده برخی دیگر از مفسرین اشاره به تنبلی و تن‌آسانی یا اشاره بفساد و رشوه‌خواری است. با توجه بسیاق مطلب، قاعدتاً نظر اول صحیحتر بنظر میرسد.

۳ - اوچلاتویو Uccellatoio تپه‌ای در نزدیک فلورانس است که چون از ناحیه «بولونیا» بفلورانس می‌آمدند، شهر را اولین بار از آنجا میدیدند. - موتهمالو Montemalo که تلفظ کنونی آن موتهماریو Montemario است، تپه‌ای است که شهر رم قبل از همه‌جا از آن دیده میشود. - مفهوم این بند اینست که در آن زمان هنوز شهر فلورانس از لحاظ جمعیت و تجمل از روم بالاتر ترفقه بود، و همچنانکه امروزه از حیث شکوه و جلال از رم برتر است ویرانی و سقوط آن نیز از سقوط و ویرانی رم شدیدتر خواهد بود.

خودمیرفت^۱، و زتش را دیدم که از برابر آئینه خویش باز آمده بود بی آنکه
چهره را رنگ و روغن زده باشد^۲.

و «نرلی‌ها» و خاندان «وکیو» را دیدم^۳ که پیوشیدن پوستی بی‌خز
اکتفا کرده بودند، و زنانشان را دیدم که یکسره بکار دوك و نخ اشتغال
داشتند.

بسی نیکخت بودند، زیرا که هر يك از آنان آ که بود که گورش
در کجا خواهد بود^۴، و هنوز هیچیک نگران آن نبود که شویش بستر او
را بخاطر فرانسه ترك گوید^۵.

یکی هوش و حواس خویش را بگهواره داده بود و برای آرام کردن

۱ - بلین چیون برتی Bellincion(e) Berti ارشد یکی از خاندان های برجسته
فلورانس که از دختر او «گوالدرادا» قبلا با علاقمندی در سرود شازدهم دوزخ سخن رفته است.
از زندگی وی اطلاع زیادی در دست نیست بجز همین که داته او را مظهر کامل يك فلورانس شریف
و موفر معرفی میکند که سادگی را با فضائل دیگر در آمیخته است. «ویلانی» از مفسرین قدیمی
کمدی الهی او را «بهترین و شریفترین نجیب زاده فلورانس» نامیده است.

۲ - اشاره بگفته «فرا فیلپو دیلی اگاتساری» راهب معاصر داته: «رنگ و روغن صورت
زنان، چهره شیطان است که بر روی چهره خداوند نهاده شده است.»

۳ - نرلی‌ها Nerli و «وکیتی‌ها» Vecchietti (خاندان وکیو Vecchio) دو خانواده
قدیمی و بزرگ فلورانس بودند که هر دو از «گوتلف‌ها» طرفداری میکردند.

۴ - یعنی: یقین داشت که او و شوهرش را بی‌سبب از شهر تبعید نخواهند کرد تا در
غربت بمیرند، و میدانست که گوراو در همان فلورانس خواهد بود.

۵ - مردم فلورانس اصولا بازرگان بودند و درین راه باطراف و اکناف جهان سفر میکردند،
چنانکه در زمان مغول بایران هم آمدند و تجارتخانه‌هایی تأسیس کردند. ولی توجه بازرگانان
فلورانسیش از همه جا بفرانسه بود که بازار پررونقی برای کالاهای ایشان بود، و داته ازین شاکلی
است که مردان شهر زنهای خویش را تنها میگذارند و خود برای سوداگری یا صرافیه راه فرانسه
را در پیش میگیرند.

سرود پانزدهم

كودك آن زبانی را بكار میبرد که دل پدران و مادران را از شادی میآ کند^۱ ؛
دیگری ، گیسوی دوک خود را میکشید^۲ و در جمع کسانی از
ماجرای «تروئیاییان» و از «فیزوله» و «روم» داستان میگفت^۳ .

در آن دوران ، وجود کسانی چون «چانگلا» و «لایوسالترلو» امری
بود که شگفتی میآورد ، همچنانکه امروز وجود کسانی چون «چین چیناتو»
و «کورنیلیا» چنین میکند^۴ .

بچنین زندگی آرام و زیبائی در این شهر ، بدین اجتماعی که اعتماد
بر آن حکومت میکرد ، و به میهمانخانه‌ای^۵ چنین دلپذیر بود ،

۱ - زبان کودکانی که در سخن گفتن با بچه‌ها بکار میرود .

۲ - اشاره بر شستن پشم .

۳ - تروئیاییان Troiani (سرودهای اول و ۲۶ و ۲۰ دوزخ ، سرود ۱۲ برزخ و ۶ بهشت) -
فیزوله Fiesole (سرود ۱۵ دوزخ) . - اشاره بدستانهای کهن مربوط با آمدن تروئیاییها به
ایتالیا و ایجاد شهرهای فیزوله و روم بدست آنها .

۴ - چانگلا Gianghella ، خانمی از خاندان فلورانس توزا Tosa که معاصر داتته
بود و تا سال ۱۳۳۰ بزیست . این خانم بیوه زنی زیبا و خوشگذران بود و چنان در عیاشی افراط
میکرد که نامش برای توصیف زنان هوسران و فاسد بصورت ضرب‌المثل درآمد . بود . «لانا» مفسر
قدیمی کمدی الهی میگوید که وی همه مدهای تازه لباس زنانه را در دوره خود ابداع کرد و
ازین راه پیراهنهای ساده زنان را بصورتی هوس‌انگیز و غیرعقیفانه درآورد . - «لایوسالترلو»
Lapo Salterello : قانون‌نگار و شاعر فلورانس که در مبارزه دسته‌های سیاسی در دوره داتته
نقش مهمی داشت و در سال ۱۳۰۲ بدست «سیاه‌ها» تبعید شد . بعقیده مفسرین قدیمی کمدی
الهی ، داتته درینجا از او بصورت مردی شهوتران و فاسد یاد کرده ، ولی مفسرین جدیدتر معتقدند
که اشاره شاعر بدو مربوط بهمین زندگی اخلاط‌گرانه و علاقه وی به تفنن و فساد سیاسی بوده
است . - چین چیناتو Cincinnato (در اصل لاتین سین سیناتوس Cincinnatus) دیکتاتور
رومی که سادگی او ضرب‌المثل بود (سرود ششم بهشت) . - کورنیلیا Corniglia (در اصل لاتین
Corneliae) بانوی معروف رومی ، دختر سیپیون افریقائی سردار زرگ روم و مادر گراکها
که ترجیح داد که شوهرش يك رومی ساده باشد تا پادشاه يك کشور غیر رومی (سرود چهارم دوزخ) . -
داتته تذکر میدهد که همچنانکه در زمان «کاچا گویدا» جد اعلای او وجود زن و مردی فاسد شگفت آور
بود ، در زمان داتته وجود زن و مردی صالح مایه تعجب است .

۵ - میهمانخانه‌ای ostello : اشاره بزنگانی مرفه و امن .

که مریم که با بانگ بلندش فرامیخواندند ، مرا اجازت ره یافتن داد^۱ ، و من در تمعید گاه کهن شما ، دردمی ، هم مسیحی وهم «کچا گویدا» شدم^۲ .

«مورونتو» و «الیزئو» برادران من بودند^۳ ؛ زنم از دره «پادو» آمدو از همانجاست که نام خانوادگی تو سر برزد^۴ ؛

سپس بدنبال امپراتور «کورادو» رفتم ، و هنر نمائیهایم ویرا چندان پسند افتاد که شمشیر شهسواری خویش را بر کمرم بست^۵ .

درپی او ، پیکار با آن آئین فساد آلوده ای که پیروانش بخاطر قصور شبانان

۱ - یعنی : مادرم بهنگام وضع حمل من مثل غالب زنان مسیحی فریاد کنان مریم قدس را بکمک میطلبید ، و در چنین حالی بود که من بدنیا آمدم .

۲ - «تمعید گاه کهن» : کلیسای معروف «سن جووانی» (رجوع شود بسرود نوزدهم دوزخ) مرکز بزرگ تمعید در فلورانس . - کچا گویدا Cacciaguida جداعلای داتته . - «هم مسیحی وهم کچا گویدا شدم» : یعنی هم تمعیدم دادند وهم نامی بر من نهادند .

۳ - مورونتو Moronto و الیزئو Eliseo دو برادر کچا گویدا که هیچ اطلاعی از زندگی آنان در دست نیست . - در باره کلمه «الیزئو» اختلاف بسیار است ، زیرا میتوان شعر داتته را بدین صورت نیز معنی کرد که «مورونتو برادر من و الیزه ای بود» ، یعنی برادر من و بزرگ خاندان «الیزه» بود ، همچنانکه من بزرگ خاندان «الیکیری» شدم . این احتمال ازینجا تقویت میشود که در این شعر فعل بود (fu) بصورت مفرد بکار رفته و نه جمع که مربوط به دو نفر بشود . باین وصف غالب مفسرین عقیده دارند که این دو اسم ، اسامی دو برادر داتته است .

۴ - دره «پادو» Pado : دره رودپو ، در شمال ایتالیا . - زنم : «آلیگیرادیلی آلیگیری» Alighiera degli Alighieri که بگفته «بوکچیو» برای حفظ نام اجداد خویش پسرش را «آلیگیری» نامید ، و اندک اندک حرف «د» حذف شد و این نام بصورت «الیکیری» درآمد که بعدها نام خانوادگی داتته شد .

۵ - از نظر تاریخی ، «امپراتور کورادو» lo ' mperador Currado کنراد سوم Konrad III امپراتور آلمانی «سواپیا» ست که عم «فردریک ریش قرمز» امپراتور معروف آلمان بود . کنراد سوم از سال ۱۱۳۸ تا ۱۱۵۲ امپراتور بود و در ۱۱۴۷ با تفاق لوئی هفتم پادشاه فرانسه فرماندهی قوای مسیحی را در دومین جنگ صلیبی با مسلمانان که سن برنارد معروف بانی آن بود داشت وجد اعلائی داتته نیز در زمان همین امپراتور زیسته بود . ولی این امپراتور هیچوقت بخاک بقیه در صفحه بعد

سرود پانزدهم

شما آنچه را که بحق مال شماست غصب میکنند ، همت گماشتم ' .
 در آنجا ، بادست این مردم تنگین از قید دنیای فریبنده که علاقه
 بدان ارواحی چنین فراوان را بیستی میکشاند رستم ،
 واز شهادت ، بدین صلح رسیدم . »

بقیه از صفحه قبل

ایتالیا نرفت ، در صورتیکه جد داتّه تلویحاً اشاره بدین موضوع میکند، و میتوان احتمال داد که داتّه اورا با کنراد دوم که از ۱۰۲۴ تا ۱۰۳۹ امپراتور بود و بمنظور مبارزه با مسلمانان جزیره سیسیل از فلورانس گذشت و به سیسیل رفت اشتباه کرده باشد . - « شمشیر خویش را بر کمر آویخت » : - مرا جزو شوالیه های خود در آورد . در اصل بجای کلمه شوالیه *cavaliere* ، اصطلاح *milizia* بکاررفته که معنی سپاه چریک یا خصوصی را میدهد در قرون وسطی این کلمه مفهوم شوالیه را داشت و با افراد آن *miles* می گفتند .

۱ - اشاره بآئین اسلام . باید متوجه بود که در زمان داتّه دنیای اسلامی بزرگترین خطر برای عالم مسیحیت بود، و در کرمانا کرم جنگهای صلیبی روز بروز بر خصومت و کینه توزی مسلمانان و عیسویان افزوده میشد . - « بر اثر قصور شبانان شما ... » یعنی : ضعف و کوتاهی پاپ و رهبران عالم مسیحیت سبب شده که سرزمین مقدس فلسطین که شهادتگاه عیسی است و بحق باید به مسیحیان تعلق داشته باشد ، در اختیار مسلمانان باشد .

سرودشانزدهم

آسمان پنجم : فلک مریخ

شهسواران مسیح

دانه وبتائیس همچنان در فلک مریخند و وضع آنها وروحی که بادانه سخن میگوید تغییری نکرده است .

این سرود نیز بوصف فلورانس قدیم وفلورانس دوران دانه اختصاص دارد، و درآن شاید شاعر پیش ازهر سرود دیگر کمدی الهی «خورده حساب» های خود را بادشمنان خویش تصفیه کرده است . سرودشانزدهم درواقع تاریخچه خانواده های بزرگ فلورانس است ، بطوریکه خواندن اسامی خاص فراوانی که در قسمت اعظم این سرود بطور پیایی ودرهربند آمده برای خواننده امروزی خسته کننده است . ولی برای شاعر ، دردورانی که کمدی الهی را میسروده ، این اسامی واین خانواده ها و آنچه درفلورانس میگذشته اهمیت بسیار داشته است وطبعاً نمیتوان ازین بابت وی را ملامتی کرد .

نتیجه کلی که وی بعد از نیش های بسیار درباره فسادفلورانس وخصوصاً بی آزر می زنان آن، از گفته خود میگیرد، اینست که عظمت يك شهر بسته بزیرادی جمعیت و ثروت آن نیست ، بلکه مربوط به ارزش افراد آن است . .

سرود شانزدهم

ای نجیب زادگی خون ما که بس بی‌ارزشی، اگر در این جهان
که در آن محبت ماروی بفتور دارد آدمیان را بتفاخر و اداری^۱،
هرگز ازین بابت عجب نمیتوانم داشت، زیرا که در آن بالا، که
اشتهای مارا انحرافی عارض نمیتواند شد، یعنی در آسمان نیز مرا ازین امر
افتخار حاصل آمد^۲.

بحقیقت تو آن بالاپوشی بیش نیستی که بس زود بکوتاهی میگراید،
چنانکه اگر هرروز چیزی تازه بر آن نیفزایند زمانه با مقراض خویش
کار خود را انجام میدهد^۳.

سخنان من با «شما»ئی آغاز شد که نخستین بارش در «روم» بکار بردند،

۱- یعنی: آن نجیب زادگی که از راه مقام خانوادگی بدست میآید ناچیز است و اصل،
آن اصالت و معنوبتی است که از راه ترکیه نفس و کوشش شخصی در راه کمال معنی حاصل شود،
و باین وصف در دوران ما که در آن عشق ذاتی مردمان به نکوئی واقعی در مقابل علاقه ایشان
به لذات آلوده و ناپایدار روی بستنی نهاده است، این نجیب زادگی خانوادگی همچنان مورد
تفاخر و غرور ماست.

۲- یعنی: عجب نیست اگر در روی زمین چنین باشد، زیرا که من حتی در آسمان
نیز که در آن از خودپسندیها و شهوات زمینی دور شده بودم، بادانستن آنکه جد بزرگ من
چنین کسی بوده است احساس غرور کردم. - «اشتهای مارا انحرافی عارض نمیتواند شد»: میل
دوونی ما برای جز برای حق نمیتواند رفت.

۳- یعنی: نجابت خانوادگی به بالاپوشی میماند که هرروز با مقراض زمانه قسمتی از پائین
آن چیده میشود و اگر کسی بخواهد این بالاپوش را با اندازه اصلی آن نگاه دارد، باید
هرروز با تلاش شخصی خود برای پیشرفت در راه اصالت و شایستگی، مقداری بر طول
آن بیفزاید.

ولی امروز خاندان این شهر کمتر از همه بحفظ آن کوشاست^۱ ؛
 لاجرم «بئاتریچه» که اندکی از ما کناره گزیده بود، بخنده پرداخت^۲ ،
 و این مرایباد آن زنی افکند که بشنیدن نخستین خطائی که از «جینورا»
 حکایت میکنند سرفه‌ای کرد^۳ .
 چنین آغاز سخن کردم : « شما پدر منید و مرا پروای آن میدهید که
 باشما سخن گویم، زیرا چنانم بالا برده‌اید که نسبت بخویش برتری جسته‌ام.

۱- عقیده محققین در قرون وسطی بر این بود که در روزگار قدیم بهر شخص
 واحد در هر مقام که بود «تو» خطاب میشد ، و برای اولین بار در زمان «سزار» دیکتاتور و قیصر روم
 وی را «شما» نامیدند ، زیرا که سزار چندین سمت و مقام را که حقاً میبایست عده‌ای شاغل
 آن باشند بتنهائی عهده‌دار شده بود و ازین لحاظ در حقیقت «چندین نفر» در قالب یک نفر بود .
 بدین ترتیب خطاب « شما » به یک نفر اولین بار در روم معمول شد و بعد بهم‌جا توسعه یافت،
 و درینجا داتنه متذکر میشود که رومیان عصر او با آنکه این شیوه در شهر آنها آغاز شده خود کمتر
 از مردم سایر شهرها «شما» میگویند . - از نظر تاریخی تصور میرود که این رسم مربوط به
 قرن سوم بعد از مسیح باشد ، نه بدوران «سزار» که اندکی پیش از مسیح بود . - باید تذکر
 داد که در حال حاضر در ایتالیائی خطاب « شما » voi و « تو » tu بمخاطب معمول نیست
 و بجای این هر دو غالباً ضمیر خاص Lei بکار میرود .

داتنه که قبلاً بدین روح بهشتی «تو» خطاب کرده بود ، درینجا بر اثر شناسائی او خطاب
 خود را محترمانه‌تر کرده پیش از این به «ورژیل» راهنمای دوزخ و برزخ خود نیز «تو» خطاب میکرده
 ولی بئاتریس را همواره «شما» میخوانده است. بغیر از بئاتریس و کاچا گویدا داتنه تا بدینجا فقط به
 سه روح «فارینازا» و «کاوالتی» (سروددهم دوزخ) و «بروتولائینی» (سرود پانزدهم دوزخ) شما
 خطاب کرده است .

۲- خنده بئاتریس از آن رواست که این تفاخر داتنه بنظرش کسودکانه و شاید ابلهانه آمده
 است ، زیرا این امتیازات که در روی زمین اهمیت دارد در آسمان ارزشی ندارد . یکبار دیگر
 در مورد مواجهه با روح پاپ آدریانوی پنجم در حلقه خسیسان برزخ (سرود نوزدهم) ، داتنه این
 نکته را تذکر داده و از زبان این پاپ گفته بود که این اختلاف مناصب فقط مربوط به زندگانی زمینی
 است و در جهان دیگر میان ارواح بجز درجه طهارت معنوی آنها تمایزی نیست .

۳- در رمان معروف «لانسلودولاک» (بایتالیائی Lancillotto) (رجوع شود بسرود
 پنجم دوزخ) ، مستخدمه جینورا Ginevra (در اصل Genièvre) ملکه انگلیسی
 که نامش Mallehault است ، در موقعی که خانمش را میبیند که در نهان به «لانسلو» عاشق
 خود بوسه‌ای میدهد ، عمداً سرفه میکند تا این دو در یابند که او این صحنه را بچشم دیده است . -
 داتنه خنده بئاتریس را (که طبعاً بصورت افزایش فروغ دیدگان او تجلی میکند) نظیر این
 سرفه ، برای جلب توجه او بنخطای خود میداند .

سرود شانزدهم

روح من از این همه جویبار^۱ آکنده از شادمانی میشود، و بسی خرسند است
که میتواند بی درهم شکستن، این چنین شادی را تحمل آرد.
لاجرم، ای نیای محبوب من، مرا بگوئید که نیاکان شما که بودند،
و در آن سالیانی که در دوران کودکی شما شمارش میشد چه گذشت؛
بامن از اصطبل «سن جووانی» سخن گوئید^۲، که در آن زمان بچه
اندازه بود و خاندانهائی که در آن شایستگی اشغال برترین درجات را داشتند
کدام بودند^۳؟
چنانکه ذغال در درون شعله خود با وزش بادی گداخته تر میشود،
این فروغ را دیدم که با شنیدن سخنان مهر آمیز من درخششی فروتر
یافت،
و همچنانکه در دیدگان من زیباتر نمود، با صدائی شیرین تر و گیراتر،
اما نه با زبان امروزی^۴،

۱- یعنی: این همه دلائلی که برای شاد شدن دارم.

۲- سن جووانی San Giovanni (یحیی تعمیددهنده) روحانی بزرگی که در روداردن تعمید میداد و مرثده ظهور مسیح را داد. شهر فلورانس برسم مسیحی که هر شهری برای خود سرپرستی روحانی قائل است، خویش را تحت حمایت معنوی این روحانی میدانست و از همین رو بزرگترین کلیسای آن کلیسای سن جووانی بود که دانه قبلا بتفصیل از آن سخن گفته است (دوزخ، سرود سیزدهم). - «اصطبل یوحنا»: ovil di San Giovanni جائی که کوسفندان گله یوحنا در آن جمع میشوند: اشاره بشهر فلورانس.

۳- دانه چهارسؤال از «کاچا گویدا» میکند، که وی بهر چهار آنجا جواب میدهد، ولی اول پاسخ سؤال دوم را میدهد و بعد جواب دوسؤال اول و سوم را، و آنگاه بیاسخ طولانی سؤال آخرین میپردازد.

۴- برای این جمله سه نوع تعبیر مختلف شده است: با زبان لاتینی؛ با زبان خاص فرشتگان و ارواح بهشتی؛ با زبان قدیمی فلورانس. تعبیر دوم بنظر نامعقول میآید، زیرا که دانه نمیتوانسته است زبان خاص ملائک را بفهمد. میان دو نظر اول و سوم نیز ظاهراً نظریه سوم منطقی تر است، زیرا سیاق مطلب طوری است که بفلورانس و زبان و طرز زندگی مردم آن در دوران «کاچا گویدا» مربوط است.

بمن گفت: « از آن روز که Ave گفته شد، تا روزیکه مادر من که اکنون روحی آمرزیده است از تحمل بار وجود من در رحم خویش بیاسود، این اختر پانصد و پنجاه و سی بار بیدیدار شیر خود باز گشت تا شعله خویش را در پای او برافروزد^۱.
 نیاکان من و من، در آنجا زاده شدیم که آخرین کوی از کویهای ششگانه^۲ برای دوندۀ بازی سالیانه شما آغاز میشود^۳.

۱ - یعنی: از روزی که جبرئیل بمريم گفت: «سلام بر تو، مريم» و بار برداشتن او را از روح القدس بوی خبر داد تا روزیکه من متولد شدم، ستاره مریخ که اکنون در آن هستیم پانصد و هشتاد بار گردش انتقالی خود را انجام داده و دوباره به برج اسد (بیدیدار شیر) که اکنون مریخ در آن است باز گشته است. بنا به محاسبه «المجوسی» اختر شناس و عالم مشهور هیئت که اصلاً ایرانی بود و ترجمه لاتینی کتاب او در قرون وسطی سندیت داشت، گردش کامل مریخ در ۶۸۶ روز و ۹۴ صدم روز صورت میگیرد، و چون این رقم را در ۵۸۰ ضرب و بر ۳۶۵ روز و ربع روز که دوره گردش انتقالی زمین است تقسیم کنند، ۱۰۹۰ سال و ۳۰۶ روز و پنج ساعت بدست میآید. بنابراین «کاچا گویدا» با این بیان پیچیده خبر میدهد که در ۲۵ ژانویه سال ۱۰۹۱ مسیحی متولد شده است. با این حساب، وی در زمان جنگ صلیبی دوم که در آن کشته شده بود پنجاه و شش سال داشته است.

۲ - شهر فلورانس در قرن یازدهم بچهار محله یا «چهار دروازه» تقسیم شده بود که موسوم بود به «سن پیترو» در سمت شرق، «دوئومو» در شمال، «سنتاماریا» در جنوب، «سن پان کراتسیو» در مغرب، پس از آنکه حصار تازه ای ساخته شد و شهر وسعت یافت، محله «سنتاماریا» را بدو قسمت کردند و ناحیه ای در آن سوی رود «آرنو» را نیز که آنرا «اوترارنو» نامیدند از جنوب بشهر افزودند. بدین ترتیب فلورانس دارای شش کوی (شش برزن) شد که هر کدام از آنها را شش يك (sesti) می نامیدند، و این مفهوم «کویهای ششگانه» است که در اینجا آمده است.

۳ - در فلورانس مسابقه های سالیانه ای معمول بود که در تمام ایتالیا شهرت داشت و این مسابقه ها هر سال در روز ۲۴ ژوئن، یعنی روز «سن جووانی» صورت میگرفت. جایزه برنده مسابقه بالا پوشی از مخمل ارغوانی بود که در ایتالیائی pallio خوانده میشد و ازین رو این مسابقه را بطور کلی «پالیو» نام داده بودند. مسابقه از منتهالیه غربی «سن پان کراتسیو» (برزن غربی) آغاز و در «مرکاتوکیو» (بازار کهنه) در منتهالیه شرقی سن پیترو (برزن شرقی) ختم میشد. این مسابقه در فلورانس سواره و در شهر و رونا که جایزه آن بالا پوش مخمل سبز بود پیاده صورت میگرفت. بر سر تعیین محل قطعی «خانه اجدادی» که دانه بدین صورت پیچیده بدان اشاره میکند بحثهای بسیار شده، ولی تقریباً مسلم است که مراد وی قسمت مرکزی شهر بوده که فلورانسی های قدیمی و اصیل و بخصوص «رومی نژاد» در آن سکونت داشته اند.

سرود شانزدهم

دربارهٔ نیاکان من همین اندازه سخن بس باشد، زیرا درین مورد که اینان که بودند و از کجا آمدند، خاموش ماندن از داد سخن دادن اولی است^۱.

شمارش جملهٔ کسانیکه در آن زمان در میان مریخ و معد تو انائی سلاح بر گرفتن داشتند، پنج يك آن کسان که امروز در آنجا میزیند نبود^۲؛ اما مردم شهر، که اکنون اهالی «کامپی» و «چرتالدو» و «فیگینه»^۳ بدانجا هجوم آورده‌اند، تا آخرین پیشه‌ور از نژاد خالص بودند. چه نکوتر بود اگر این کسان که از ایشان سخن میگویم هنوز همسایگان شما بودند، و هنوز حدود شهرتان در «گالتسو» و

۱ - در بارهٔ مفهوم واقعی این بند گفتگوی فراوان شده. بعقیدهٔ برخی منظور اینست که اجداد «کاچا گویدا» اشخاص گمنام و ناشناسی بوده‌اند، ولی بعید است که دانه باغروری که عادتاً ابراز میدارد چنین اعترافی کرده باشد. - آنچه منطقی‌ترین نظر می‌آید اینست که وی واقعاً از اصل و نسب خود در دوران پیش از «کاچا گویدا» اطلاعی نداشته و طبعاً نمیتوانسته است درین باره چیزی بگوید.

۲ - مریخ (Marte) : اشاره بمجمعهٔ رب النوع جنگ، که از زمان رومیان در روی پل بزرگ شهر (Ponte Vecchio : پل کهنه) نصب بود و درین زمان قسمتی از آن شکسته بود (رجوع شود به سرود سیزدهم دوزخ). - معد (il Battista) اشاره بکلیسای سن جووانی (یحیی معد) که در کنار حصار شهر درست در نقطهٔ مقابل پل کهنه قرار داشت (رجوع شود بسرود نوزدهم دوزخ). - «میان مریخ و معد» : تمام شهر فلورانس. - «توانائی سلاح بر داشتن ...» و «پنج يك آن کسان ...» : طبق محاسبهٔ دانه‌شناسان ایتالیا که «کازینی» خلاصهٔ نظریات آنانرا نقل میکند، در سال ۱۳۰۰ جمعیت فلورانس در حدود هفتاد هزار نفر بود که از آن میان سی هزار نفر قدرت حمل اسلحه داشتند، بنابر این جمعیت شهر در زمان کاچا گویدا چهارده هزار نفر و تعداد «سلاح برداران» آن شش هزار بوده است.

۳ - کامپی Campi ، چرتالدو Certaldo ، فیگینه Figghine سه قصبهٔ نزدیک فلورانس، در نواحی «والدی بیزتسیو»، «والدلسا»، «والدارنو». - بعقیدهٔ برخی از مفسرین دانه عمداً از این سه قصبه نام برده، زیرا کسانیکه مورد بغض او بوده‌اند از این سه ناحیه بفلورانس آمده بودند.

«ترسپیانو» بود^۱ ،

تا آنکه اینان را در درون حصارهای خویش بینید و عفونت آن
بیسروپای «آگولیون» و آن رذل «سینیا» را که از هم اکنون برای
سوداگری دیده گشوده دارد تحمل آرید^۲ .

اگر این مردم که در دنیا بیش از جمله کسان اصالت خویش
را از دست داده‌اند ، قیصر را نامادری نبودند ، و خویش را در باره او ،
چنانکه مادری با پسرش کند سرشار از محبت نشان داده بودند^۳ ،

آن کس که امروز فلورانسی شده و بصرافی یاسوداگری مشغول
است ، به «سیمی فوتی» که پدر بزرگش برای گدائی بدانجا میرفت روی
میآورد^۴ .

در آنصورت هنوز «موتهمورلو» تعلق به کنت های خود داشت ،

۱ - گالونسو Galluzzo و ترسپیانو Trespiano : دودهکده نزدیک فلورانس، اولی
در دومیلی (مقیاس ایتالیائی) جنوب و دومی در سه میلی شمال شهر .

۲ - آگولیون Aguglion(e) و سینیا Signa : دوشهر دیگر ایالت تسکانا ، در
تزدیکی فلورانس . - طرف اشاره داته در اینجا شخصی است بنام بالدو داگولیونه Baldo
d' Aguglione که سهم بزرگی در طرد داته از فلورانس و تبعید او داشت ، و مخصوصاً هم او
بود که در سال ۱۳۱۱ از عفو داته و بازگشت او بفلورانس جلوگیری کرد، و نیز قاضی معروفی
بنام «فانیسودئی موروبالدینی» Fazio dei Morubaldini که اهل «سینیا» بود (و از همین جهت
از او بصورت «رذل سینیا» یاد شده) و از «سفیدها» به «سیاهها» پیوست و در سال ۱۳۱۰ بسفارت
از طرف فلورانس بنزد پاپ کلمنت پنجم فرستاده شد تا از اجرای نقشه‌های امپراتور هاینریش هفتم
(که داته هواخواه او بود) جلوگیری کند .

۳ - اشاره بروحانیون و اهل کلیسا که باقیصر (امپراتور آلمان) مخالفت میورزیدند و
حقوق او را برسمیت نمیشناختند .

۴ - سیمی فوتی Simifonti دهکده‌ای در نزدیک فلورانس در «والدلسا» که قلمه نظامی
مستحکمی داشت . فلورانسی‌ها در سال ۱۲۰۲ آنرا بتصرف خود درآوردند و ضمیمه شهر کردند.
احتمال قوی میرود که داته اسم این دهکده را تماماً آورده تا بشخص خاصی که اهل آن بوده نیش
زده باشد ، ولی مفسرین نتوانسته‌اند بهویت این شخص پی برند .

سرود شانزدهم

و «چرکی‌ها» در اسقف نشین «آکونه» میزیستند، و شاید که «بوئون» -
دل‌موتی‌ها» ساکن «وال دی گریوه» بودند^۱.

هماره در آمیختگی افراد بود که مایه مصائب شهرها شد،
همچنانکه افراط در خوراک بدن را زیان میرساند!

گاوای نابینا زودتر از بره‌ای نابینا از پای درمیافتد، وغالباً یک
شمشیر بیشتر و بهتر از پنج شمشیر برنگی میکند^۲.

اگر در نظر آری که «لونی» و «اوریزالیا» چسان از میان برفتند،
و چگونه «کیوزی» و «سینیگالیا» در دنبال آنها میروند^۳،

۱ - مونت مورلو Montemurlo قلعه مستحکمی در مشرق «پیستویا» که متعلق به
کنت‌های معروف گویدی Guidi بود (رجوع شود بسرود شانزدهم دوزخ) و در سال ۱۲۰۳ توسط
صاحبان آن بفلورانس فروخته شد. - «چرکی‌ها» i Cerchi خاندان متنفذی در «والدی گریوه»
در شمال شرقی فلورانس که صاحب اسقف‌نشین آکونه Acone بود و قلعه مستحکمی بنام «موت» -
دی کروچه» (تپه‌صلیب) داشت. این قلعه در سال ۱۰۵۳ بدست قوای فلورانس تصرف و منهدم
شد و از آن‌پس خاندان «چرکی» بفلورانس مهاجرت کرد و در آنجا به بازرگانی پرداخت و قدرت و ثروت
فراوان یافت و بالاخره افراد آن ریاست دسته سیاسی سفیدها را بدست آوردند (رجوع شود به دوزخ.
سرود ششم) - بوئون دل‌موتی‌ها i Buondelmonti خاندان متنفذی که در ناحیه والدی گریوه
Valdigriev در جنوب فلورانس، نزدیک روزه «آرنو» ساکن بود و پس از تصرف املاک خود
بدست فلورانس در این شهر متوطن شد.

۲ - اشاره بدانکه نه بزرگی هیکل ضامن موفقیت است و نه زیادی تعداد. بقول
سعدی ما: اسب لاغر میان بکار آید روز میدان، نه گاوپرواری

۳ - لونی Luni شهر قدیمی دوران اتروسک‌ها، در ساحل چپ رود «ماگرا» که در
زمان داتته شهری ویران بود. - «اوریزالیا» Urbisaglia شهر قدیمی رومی در ناحیه «مارکادانکونا»
که ظاهراً بدست «آلاریک» پادشاه گتها منهدم شده بود. - «کیوزی» Chiusi شهری کهن
از بقایای اتروسک‌ها در ناحیه «سیهنا» که در زمان نفوذ اتروسک بسیار نیرومند بود، ولی
در قرون وسطی شهر درجه دوم یا سوم محسوب میشد. - سینیگالیا Sinigaglia، شهری
در کنار دریای آدریاتیک، در سمت شرقی روم، که بدست «مانفرد» ویران و بعد از داتته دوباره
آباد شد.

شنیدن این نکته ترا نه شکفت آورونه دشوار خواهد نمود که چسان خانواده‌ها منقرض میشوند، زیرا که حتی زندگی شهرها را نیز پایانی است. همه چیزهای شما^۱ روی بجان مرگ دارند، اما این در مورد برخی از آنها که دیر می‌پایند محسوس نیست، زیرا که عمر آدمی کوتاه است^۲.

و همچنانکه فلک ماه با گردش خود کرانه‌ها را بی وقفه‌ای گاه فرو می‌پوشاند و گاه می‌گشاید^۳، طالع نیز با فلورانس چنین میکند^۴؛ لاجرم از گفته من درباره فلورانسیان بلند مرتبتی که گذشت زمان پرده‌ای بر جلال و افتخارشان کشیده، عجب نباید داشت.

من «اوگی‌ها» دیدم، و «کاتلینی‌ها» را دیدم، و «فیلپی‌ها» را، و «گرچی»‌ها را، و «اورمانی‌ها» را، و «آلبریکی‌ها» را، که هر چند از سرشناسان فلورانس بودند، از همانوقت روی به تنزل نهاده بودند^۵؛ و کسان خاندان «سانلا» و خاندان «آرکا»، و «سولدانی‌ها» را، و

۱ - هر آنچه در روی زمین است.

۲ - یعنی: عمر شهرها و خانواده‌ها طولانی بنظر می‌آید، زیرا با عمر آدمی سنجیده میشود که بسیار کوتاه است.

۳ - اشاره بجزرومد دریا که از قوه جاذبه ماه ناشی میشود. - در زمان دانه این نظریه قبول عامه نداشت و اظهار عقیده قطعی دانه در باره نفوذ ماه در جزرومد، حاکی از وسعت معلومات اوست.

۴ - یعنی: این شهر گاه ترقی میکند و گاه از پایی درمیافتد.

۵ - Alberichi ، Ormani ، Greci ، Filippi ، Catellini ، Ughi ،

شش خاندان فلورانسی که در زمان دانه یعنی در سال ۱۳۰۰ که زمان سفر وی به «بهشت» است بکلی منقرض شده بودند و کسی از آنها نمانده بود؛ در اواسط قرن دوازدهم یعنی در دوران «کاجا گویدا» این انحطاط تازه آغاز شده بود.

سرود شانزدهم

«آردینگی‌ها» و «بستیکی‌ها» را دیدم^۱، که همانقدر که کهنسال بودند بزرگ بودند؛

تزدیک دروازه‌ای که اکنون بارخیانتی تازه را بردوش دارد، و این بار چندان سنگین است که بزودی زورق شما را غرقه خواهد کرد^۲، «راوینیانی‌ها» سکنی‌داشتند، که «کنت گویدو» و جمله آن کسان که بعد از آن نام «بلین‌چیون» بزرگ را بازستاندند از میان آنها برخاسته بودند^۳.

افراد خاندان «پرسا» از همانوقت میدانستند که چسان حکومت توان کرد؛ و «گالیگیو» از همان زمان شمشیر زرین قبضه و زرین نوک را درخانه خویش داشت^۴.

ستون «وایو» از همان هنگام بزرگ بود^۵، و همچنین «ساکتی‌ها»

۱ - Bostichi ، Ardinghi ، Soldanieri ، Arca ، Sannella : پنج

خاندان سرشناس فلورانس که بخلاف شش خانواده مذکور در بند پیش، در سال ۱۳۰۰ همچنان باقی بودند، ولی دیگر اهمیت سابق را نداشتند. یکی از افراد خاندان «سولدانیری» گناهکاری است که دانه در آخرین طبقه دوزخ (سرود سی و دوم) باوی برخورد کرده است.

۲ - اشاره به دروازه سن پیترو Porta San Pietro که در سال ۱۳۰۰ کاخ خاندان «چرکی» (رجوع شود به صفحه ۲۱۹، شرح ۱) رؤسای دسته «سفیدها» که دشمنان دانه بودند در نزدیک آن قرار داشت.

۳ - راوینیانی‌ها Ravignani خاندان مشهور فلورانس که در زمان «کاچا گویدا» ارشد آن «بلین‌چیونه برتی» Bellincione Berti بود (سرود پانزدهم) که جد دانه او را «مظهر کامل یک فلورانس اصیل» شمرده بود. وی دختر خود «گوالدارادا» (سرود شانزدهم دوزخ) را بهماری کنت «گویدو و گوئرا» درآورد که نواده او در سرود شانزدهم دوزخ، در طبقه اهل لواط با دانه برخورد میکند.

۴ - پرسا Pressa خاندان فلورانس که در سال ۱۲۵۸ بجرم اینکه «کیلین» بوداز فلورانس طرد شد. «گالیگیو» Galigato خاندان فلورانس دیگری که چون «کیلین» بود خانه‌های افراد آن بدست «گولف‌ها» درهم کوبیده شد. «شمشیر زرین قبضه و زرین نوک»: نشان شوالیه‌ها؛ اشاره بدانکه «گالیگائی‌ها» در فلورانس سمت شوالیه‌ای داشتند.

۵ - ستون وایو la colonna del Vaio نشان خانوادگی خاندان ییلی Pigli (یا ییلی Billi)؛ این نقش عبارت بود از ستونی بانقش سپید و آبی در زمینه قرمز، که پایه‌سپری بود.

و «جیوئوکی‌ها» و «فیفانتی‌ها» و «باروچی‌ها» و «کالی‌ها»^۱ و دیگر کسانی که ماجرای پیمان‌ه رویشان را از شرم کلگون میکند^۲.

ریشه‌ای که «کالفوچی‌ها» از آن سر برزدند از همانوقت تنومند بود^۳، و از همان زمان «سیتسیئی‌ها» و «آریگوچی‌ها»^۴ حق داشتند برمسند عاج تکیه زنند^۵.

اوه! چه بزرگ دیدم آنهایی را که بر اثر غرور خویش براه تباهی رفتند، و گوی‌های زرین را، که در جمله کارهای بزرگ سر کل فلورانس بودند^۵.

۱ - Galli ، Barucci ، Fifanti ، Giuochi ، Sacchetti : پنج خانواده فلورانسی که در سال ۱۳۰۰ یعنی در زمان داتته در حال انحطاط و زوال بودند، و خاندان اولی (ساکتی) از دیرباز از دشمنان خانواده «آلیگیری» بشمار میرفت .

۲ - اشاره تلویحی به خانواده فلورانسی «کیارامونته‌زی» Chiaramontesi که یکی از افراد آن موسوم به Ser Durante که مأمور کمرک شهر بود، گنجایش پیمان‌ه‌ای را که برای توزین بکار میرفت کم و زیاد کرد تا سوء استفاده کند و این ثقل او بزودی کشف شد و رسوائی بسیار بیار آورد . - در سرود دوازدهم برزخ نیز بدین ماجرا اشاره شده است .

۳ - اشاره به خاندان Donati که خاندان کالفوچی Calfucci از آن منشعب شد . - تفسیر معروف «اونیمو» از کمدی الهی ، بعکس سایر تفسیرها حاکی ازین است که «کالفوچی‌ها» بدست «دوناتی‌ها» نابود شدند، و درین صورت کلمه «از آن سر برزدند» یا «برازند» (nacquero) جنبه استهزاآمیز دارد .

۴ - سیتسیئی Sizzi و آریگوچی Arrigucci دو خاندان فلورانسی از دسته سیاسی «گوتلف» که در زمان داتته تقریباً از میان رفته بودند، ولی قبلاً افراد برجسته آنها بمالیتین مقامات سیاسی و قضائی فلورانس رسیده بودند . - «مسندعاج» در روم مسند خاص بزرگترین قضات رومی بود و فقط بعد از معدودی تعلق داشت . در اینجا مراد بزرگترین مقامات قضائی فلورانس است .

۵ - گوی‌های زرین le palle dell' oro نشان خانواده کی خاندان لامبرتی Lamberti که از خاندانهای بزرگ «کیبلین» بود . - «در جمله کارهای بزرگ سر کل فلورانس بودند» : در همه حوادث مهم جنگ و صلح هنرنمایی میکردند . این شعر در اصل جناس زیبایی دارد که از شباهت لفظی «کل» و «فلورانس» در زبان ایتالیائی ناشی شده و نقل آن بفارسی ممکن نیست :

و هم چنین بود رفتار پدران آن کسانی که چون جائی در کلیسای شما خالی ماند ، با تشکیل شورای روحانی کیسه خویش را می‌کنند^۱ .

آن خاندان بی‌آزرمی که خود را ازدها وار بر روی فراریان می‌افکند، و در عوض بره وار در برابر آن کسان که بدو دندان یا کیسه پول نشان دهند رام میشود^۲ ،

از همانوقت مشغول نشو و نما بود ، اما اینانرا اصل ونسبی حقیر بود ، چندانکه « اوبرتین دوناتو» را ناخویشایند بود که پدر زنش ویرا خویشاوند آنان کرده باشد^۳ .

از همانوقت « کاپونسا کو» از « فیزوله » به « مر کاتو» فرود آمده بود ، و از همانوقت « جیودا» و « اینفانگاتو» از هر جهت فلورانس بشمار

۱ - اشاره بدو خانواده ویدومینی Visdomini و توزینگی Tosinchi (یا آلیوتی Aliotti) که طبق امتیاز خاصی که بدانهاداده شده بود هر وقت که مقام اسقفی فلورانس خالی میماند موقوفات و سایر عوائد کلیسا نصیب آنها میشد .

۲ - اشاره بخاندان آدیاماری Adimari که یکی از افراد آن پس از تبعید داتنه کلیه دارائی او را غصب کرد؛ و این شخص که «بوکاجیو آدیاماری» نام داشت همواره وسائلی فراهم میآورد که از بازگشت داتنه بزادگاهش جلوگیری کند .

۳ - اوبرتین دوناتو Ubertin(o) Donato نجیب زاده‌ای فلورانس بود که اصلت خانوادگی و شخصیت بسیار داشت . وی بابکی از دختران «بلین چیونه برتی» نجیب زاده بزرگ فلورانس که قبلا از او سخن رفت زناشویی کرده بود ؛ «بلین چیونه» دختر دیگرش را بیکی از افراد خاندان «آدیاماری» داد و بقول داتنه (از زبان کاجا کویدا) «اوبرتینو» از داشتن «باجناق» از خاندان پست ناراضی و آزرده شد . - ولی چندتن از مفسرین قدیمی اظهار داشته‌اند که خاندان «آدیاماری» خانواده ای اصیل و قدیمی بوده ، درین صورت اگر نظر داتنه را درین جا حمل به غرض‌رزی نکنیم باید اشاره وی را مربوط بخانواده‌ای دیگر بدانیم .

میرفتند^۱ .

و اکنون چیزی خواهم گفت که باور نکردنی ، اما راست است :
مدخل حصار كوچك رادروازه‌ای بود که نام خود را از کسان خاندان «پرا»
ستانده بود^۲ .

جمله صاحبان نشان خانوادگی زیبای آن بارون بزرگی که نام و جلالش
را در جشن «تماسو» تجلیل میکنند ،

از او منصب شہسواری و امتیاز مرا دریافت داشتند ، هر چند که
امروزه آن کس که برگرد این نشانها نواری ملیله دوخته دارد ، به دسته
مردم عامی پیوسته است^۳ .

«گواتروتی‌ها» و «ایمپرتونی‌ها» از همانوقت رونق گرفته بودند ؛

۱ - کاپونساکو Caponsaccho : خانواده گیلین فلورانس که از Fiesole (دوخته ، سرود پاتردهم) آمده بود و در ناحیه «مرکانوکیو» Mercato Vecchio (بازار کهنه) در فلورانس سکنی داشت . - جیودا Giuda و اینفانگانو Iufangno خاندان‌های برجسته «گیلین» . «جیودی‌ها» که هواخواه دسته سفیدهای گیلین بودند به‌مراه «چرکی‌ها» طرد و تبعید شدند، ولی «اینفانگانی‌ها» در فلورانس ماندند .

۲ - معنی این بند اینست که : «یقیناً فکر نمی‌کردید که خاندان پرا Pera خانواده‌ای کهن سال باشد، ولی من بشما می‌گویم که بسبب قدمت و اصالت این خانواده بود که یکی از دروازه‌های اولین حصار شهر یعنی حصار قدیمی آن بنام این خاندان نامیده شد . درینجا که اکنون این خانواده چنان منقرض شده که مردمان خاطره آنرا هم از یاد برده‌اند .»

۳ - اشاره بخاندانهائی که نشان خانوادگی «اوگو» Ugo (پسر مارکی اومبرتو Marchese Umberto) یعنی سمت «شوالیه» و امتیازات آنرا از او که در ۲۱ دسامبر ۱۰۰۶ در روز عید «سن تماسودا کوننو» مرد دریافت داشته بودند. یکی از اعیان این شوالیه که معاصر داته بود و «جیانودلا بلا» Giano Della Bella نام داشت در مبارزات سیاسی جانب مردم طبقه سوم را گرفت و پیشقدم تقاضای اصلاحات اجتماعی «دموکراتیکی» شد که Ordinalenti di giustizia نام گرفت .

سرود شانزدهم

و بورگو اکنون ازین نیز آسوده تر بود، اگر همسایگانی تازه نیافته بود^۱.
خاندانی که بدبختی شما، بخاطر بغض شایسته‌ای که بآدمکشیتان
و داشت دوران زندگی سعادت آمیزتان را پایان بخشید، از آن سرچشمه
گرفت،

با جمله وابستگان خود مورد تجلیل بود: ای «بوئون دل موته»،
چه کنهکاری که با اغوای دیگران سر از وصلت با این خانواده
برتافتی^۲!

اگر خداوند ترا در نخستین باری که بشهر آمدی بدست امواج
«اما» سپرده بود^۳، اکنون بسیار کسان که سوگوارند شادمان بودند.

۱ - Importuni و Gualterotti، دو خانواده «کولف» فلورانس که خانواده اولی
بقول «بوتی» مفسر معروف و قدیمی کمدی الهی «عده اش کم بود و شرافتش کمتر»، و از خانواده
دوم بقول هم او «تقریباً هیچکس باقی نمانده بود». - Borgo: قصبه موسوم به «سنتی آپوستولی»
(حواریون مقدس) که مسکن دو خاندان نامبرده بود. - «همسایگانی تازه»: خاندان «بوئون دل-
موتی» که از «والدی گریوه» بفلورانس رفت و در این بورگو (سنتی آپوستولی) متوطن شد و در
بند بعد از آن سخن رفته است.

۲ - «خاندانی که...»: خانواده آمیدی Amidei. - «بوئون دل موته» Buondelmonte
که قبلاً ذکرش رفت و نجیب زاده برجسته‌ای بود، دختری از خاندان «آمیدی» را نامزد کرده
بود، ولی خانمی از خاندان دوناتی که زن «فورته گوئرادوناتی» بود او را از این ازدواج منصرف
کرد و «بوئون دل موته» اندکی بعد دختر همین خانم را بزنی خواست. این پیمان شکنی در فلورانس
سروصدای بسیار پدید آورد و خاندانهای متعدد منجمله «لامبرتی» و «اوبرتی» (که قبلاً در این
کتاب سخن از هر دو رفته) جانب نامزد پیشین ویرا گرفتند، و بالاخره در شورائی به پیشنهاد موسکا
(رجوع شود بسرود بیست و هشتم دوزخ) مصمم شدند که «بوئون دل موته» را در بزم عروسی
بقتل رسانند و همین کار راهم کردند (سال ۱۲۱۵). این آدمکشی عامل اصلی دودستگی فلورانس و
تقسیم آن بدو حزب «کولف» و «کیبلین» شد که بیش از صدسال این شهر را در آتش نفاق و
جنگهای داخلی سوزانید.

۳ - اما Ema رودخانه کوچکی در سر راه «والدی گریوه» که مسکن اصلی «بوئون دل-
موته» بود.

بهشت

اما، ضرور بود که فلورانس در آخرین روزهای آرامش خود،
قربانی بدن سنگ نیم شکسته دهد که نگاهدار پل است^۱.
با این خاندانها و خاندانهای دیگر، فلورانس را با چنان صلحی
دمساز دیدم که هیچ دلیلی برای گریستنش نیافتم؛
با این خاندانها، مردم آنجا را چنان قرین افتخار و چندان دادگستر
دیدم که هرگز گل زنبق واژگونه حرکت داده نشده بود^۲،
و هرگز جدائیها، بر آن رنگ ارغوانی تزه بودند^۳. «

- ۱ - اشاره بمجسمه مریخ، مظهر جنگ، که در مدخل پل بزرگ فلورانس نصب بود و « بوئون دل مونتِه » در نزدیکی آن کشته شد (دوزخ ، سرود سیزدهم) .
- ۲ - گل زنبق giglio نشان شهر فلورانس بود . - در سال ۱۲۶۰ که فلورانسها در نبرد مونتاپرتی (دوزخ ، سرودهای دهم و سی و دوم) شکست خوردند ، فانتین پرچی را که این نشان بر آن نقش بود وارونه گرفتند و در شهر حرکت دادند، و این بزرگترین توهینی بود که تا آن روز بیرچم فلورانس شده بود .
- ۳ - رنگ گل زنبق (نشان فلورانس) در آغاز سفید بود ، ولی چون گیبلینها این زنبق سفید را نشان حزبی خود شمرده بودند ، « گولفها » پس از پیروزی خویش در ۱۲۶۱ و طرد گیبلینها نشان خود را « زنبق سرخ » انتخاب کردند .



اما ضرور بود که فلورانس در آخرین روزهای آرامش خود ، قربانی
بدان سنگ نیم شکسته دهد که نگاهدار پل است (صفحه ۱۳۵۱)

سرود پنجم

آسمان پنجم : فلك مریخ

شهبواران مسیح

صحنه این سرود همان صحنه سرود پیشین است و در وضع اشخاص آن نیز تغییری روی نداده است .

از نظر وقوف برزندگی دانه و وضع خانواده کی او این سرود مهمترین سرود کمندی الهی است ، زیرا که در آن وی بتفصیل از زندگی بعد از تبعید خود و از درگیریها و آوارگیهای خویش سخن میگوید ، و درین مورد آنچه شایان توجه است اینست که بگفته یکی از دانه شناسان بزرگ معاصر کسیکه در تمام کمندی الهی « استاد خشم » است درینجا بصورت « استاد حق شناسی » در میآید . تجلیل صمیمانه و سپاسگزارانه دانه از خاندان « اسکالجر » که شاعر آواره بهترین ایام دوران غربت خود را در پناه سران آن گذرانید و با احتمال قوی « برزخ » و « بهشت » را در همانجا سرود ، بقول همین دانه شناس بیش از همه آرامگاههای مجلل بزرگان این خاندان در نزدیکی کلیسای « سنتا ماربا آنتیکا » در شهر « ورونا » بجاودانی کردن نام آنان کمک کرده است . باین سرود نه فقط « تبعیدی تنگدست و تقریباً گدا » دین خود را بدین خانواده جوانمرد بطور کامل پرداخته بلکه در حساب سود و زیان تاریخ خیلی هم از آنها طلبکار شده است ، بطوریکه در واقع این خاندان است که مرهون اوست . در برزخ نیز دانه در مورد خاندان « مالاسینا » نظیر این حق شناسی را ابراز داشته بود و همچنانکه « چو شاعر بر نجد بگوید هجا » و « بماند هجا تا قیامت بجا » ، در این مورد سپاسگزاری شاعر بعکس مایه تقدیری شده که قرنها دراز بردقتر روزگار باقی مانده است و خواهد ماند .

در آخر این سرود روشن میشود که « دانه » در سرودن « کمندی الهی » برای خود مأموریت اخلاقی خاصی از جانب خداوند قائل است ، بدین معنی که در برابر حقیقتی که بدو نموده شده خویش را موظف میدانند که این حقیقت را بسایر مردمان جهان عرضه دارد ، هر چند که بقول خود او سخنش بمذاق بسیار کسان ناگوار آید و برایش درد سرهای تازه فراهم آرد .

سرود هفدهم

همچنانکه آن کس، که هنوز پدران را دربارهٔ پسرانشان بحفظ جانب احتیاط و امیدارد، بدیدار «کلیمنه» رفت تا از آنچه دربارهٔ خود شنیده بود اطمینان یابد،

من نیز چنین کردم^۲، و در نظر بئاتریچه و آن مشعل مقدسی که پیش از آن بخاطر من تغییر مکان داده بود^۳ چنین مینمودم.

لاجرم بانوی من بمن گفت: «گرمی شوق خویش را به بیرونیان بنمای، تا این شوق کاملاً نشان از درون تو دهد،

نه از آنرو که سخنان تو آنچه را که ما خود بر آن آگاهیم بهتر

۱- بنا به میتولوژی یونان فائتون Phaeton (بایتالیائی فتوته Fetonte) نیمه‌خدای یونانی (رجوع شود بسرود ۱۷ دوزخ و سرودهای ۴ و ۲۹ برزخ) که پسر آپولون Apollon (بیونانی فیوس Phoebus و بایتالیائی آپولو Apollo) و کلیمنه Clymenae (بایتالیائی Climene) بود از کسی بنام اپافوس Epaphus شنید که وی پسر آپولون خدای هنر و موسیقی و روشنائی نیست، و چون این بشنید با شتاب تمام بنزد مادر رفت و از او خواست که صحت یا سقم این گفته را براو روشن کند. «اوویدیوس» که این داستان را نقل کرده خطاباً «فائتون» را بصورنی بسیار فصیح درآورد که آنرا از زیباترین نوشته‌های او دانسته‌اند. «آن کس که هنوز پدران را...» اشاره بدین داستان میتولوژی یونان است که فائتون از پدرش «آپولون» که گردونه‌دار خورشید بود، اجازه گرفت که یکبار خود او این گردونه را براند و آپولون این اجازه را بدو داد، ولی فائتون باناشیگری خود اسبان را از راه بدربرد و آتش در آسمان افکند، و در نتیجه خدایان گردونه را در آتش بسوخت، و بدین ترتیب پدران ازین واقعه عبرت گرفتند که در کار پسران احتیاطی بیشتر بکار برند (رجوع شود بسرود ۱۷ دوزخ).

۲- یعنی: من نیز مانند فائتون دچار اضطرابی سخت بودم. نگرانی داشته بخاطر شناسائی آینده خویشتم است، و درین باره اندکی بعد بتفصیل خواهد رفت.

۳- روح «کاچا گویدا»، که قبلاً محل اصلی خود را در نوك شاخه افقی صلیب برای دیدار دانه ترك گفته و بیائین صلیب آمده بود (رجوع شود بسرود ۱۵).

سرود هفدهم

بر ما بنمایند ، بلکه تا تو بدان خوی کنی که تشنگی خویش را با دیگران
در میان نهی تا اینان نوشابه‌ات در کام ریزند^۱ .

« ای ریشه گرامی من^۲ ، که با بلند مرتبتی خود ، همچنانکه
ذهن خاک نشینان میتواند دید که مثلثی دو زاویه منفجره نمیتواند
داشت^۳ ،

آنچه را که محتمل الوقوع است ، پیش از آنکه واقع شده باشد
با توجه بدان نقطه‌ای^۴ که برایش جمله ازمینه زمان حاضرند ، معاینه
می‌بینی ،

در آن هنگام که من همراه با ویرجیلیو بیالای کوهستانی که ارواح
را درمان میبخشد روان بودم ، و در آنوقت که بدنای مردگان سرازیر
میشدم^۵ ،

در باره آینه من سخنانی سخت بمن گفته شد^۶ ، هر چند که من خویش

۱- یعنی: عادت کنی که مکنون خاطر خویش را با آن کسانی که شایسته‌اند در میان گذاری تا
از جانب ایشان پاسخی مقنع شنوی .

۲- اشاره بخطاب قبلی «کاجا گویدا» که خود را ریشه درخت وداته را شاخ وبرک آن
شمرده بود (صفحه ۱۳۳۱ سطر ۲) .

۳- یعنی : بااطمینان خاطری نظیر آنچه در مورد مسائل ریاضی و هندسی میتوان داشت .

۴- Punto : خدا که نقطه مرکزی عالم آفرینش است و برایش گذشته و حال و آینده
همواره حکم «حال» را دارند ، یعنی هیچ چیز نیست که از نظرش پنهان باشد .

۵- «کوهستانی...» : کوه برزخ- «که ارواح را درمان میبخشد» : که ارواح را از بیماری
خطاکاری شفا میدهد و رستگارشان میکند . - «دنیای مردگان» : دوزخ، جایگاه ارواحی که برای
همیشه از نعمت سعادت جاوید محروم شده‌اند .

۶- اشاره بپیشگوئیهای «فاریناتا» (سرود ۱۰ دوزخ) و «بروتولائینی» (سرود ۱۵ دوزخ)
و «کورادومالاسینا» (سرود ۸ برزخ) و «اودرنزی داگوبیو» (سرود ۱۱ برزخ) که در دوزخ و
برزخ در باره آینه ناگوار داته بطور مبهم با او سخن گفته بودند . - ولی در سرود دهم دوزخ ،
بقیه در صفحه بعد

را همچون هرمی در برابر ضربتهای تقدیر استوار مییابم^۱ ؛
 لاجرم شوق من وقتی ارضاء خواهد شد که بدانم چه سر نوشتی
 در انتظار من است : زیرا آن تیری که پرتابش پیش بینی شده باشد با
 سختی کمتر به هدف میخورد^۲ .

با آن فروغی که در آغاز کار بامن سخن گفته بود^۳ ، چنین
 گفتم ، و آنچنانکه بئاتریچه میخواست شوق خویش را با او در میان
 نهادم .

و آن عشق پدرا نه^۴ ، از درون لبخندی که در آن متجلی بود^۵ ، نه

بقیه از صفحه قبل

ویرژیل بدانته خبر داده بود که چون بیهشت آسمانی رسد ، «بئاتریس» مفهوم پیشگوئیهای مبهم
 و ناگوار «فاریناتا» را بر او روشن خواهد کرد ، در صورتیکه در اینجا «کاچا گویدا» است که اینکار
 را میکند . احتمال میسرود که دانه در حین سرودن «کمدی الهی» تغییری در طرح
 اولیه خود داده باشد .

۱ - هرم در ترجمه فارسی مرادف با کلمه ایتالیائی tetragono آورده شده ، ولی این
 کلمه مفهوم کلی تری دارد ، یعنی بهر شکل هندسی که چهار سطح و چهار زاویه داشته باشد اطلاق
 میشود . غالب مفسرین این تعبیر را بهمین مفهوم «هرم» تفسیر کرده اند ؛ اصل فکر از ارسطو
 است (اخلاق ، کتاب اول ، فصل دهم) : « مرد پاکدل باید چه بهنگام مساعدت اقبال و چه در
 وقت ناسازگاری آن همچون هرمی در جای خود استوار باشد . »

۲ - saetta previsa vien più lenta ، ضرب المثل ایتالیائی که خود از يك
 ضرب المثل مشابه لاتینی آمده است (praevisa minus laedere tela solent) - «سن تماسو»
 «داکونینو» در «رساله» خود (کتاب دؤم ، قسمت دوم ، فصل صدویست و سوم) مینویسد :
 « پاپ گر کوریو در موعظه های خویش غالباً میگفت که تیرهایی که انتظار پرتاب آنها برود ،
 کمتر زخم میزنند . » دانه این جمله را با از «سن تماسو» گرفته و با از «اوویدیوس» که ضرب المثل
 لاتینی ساخته اوست .

۳ - روح کاچا گویدا .

۴ - amor paterno : تعبیر شاعرانه ای که مفهوم آن اینست : آن پدری که با علاقه
 بامن سخن میگفت .

۵ - اشاره بدانکه ارواح بهشتی در درون فروغ خویش جلوه کردند ، و نشان سرور و خنده
 ایشان افزونی این فروغ است ؛ بنابراین اینان در درون لبخند خود تجلی میکنند .

با سخنان پراستعاره و دویپهلویی که تاپیش از شهادت بره گنه آمرز خداوند
مردم سبکمغز در دامشان گرفتار می‌آمدند^۱ ،

بلکه با جملاتی روشن ، و با زبانی مشخص^۲ ، چنین پاسخ داد :

« امور محتمل الوقوع ، که از مندرجات دفتر دنیای مادی شما

فرا تر نمیروند ، جملگی دزنکاه ابدی منقوشند ؛

اما در آنجا جنبه الزام بخود نمیگیرند ، چنانکه کشتی که

در طول رود روان است با دید گانی که تصویر آن در آنها منعکس میشود

چنین نمیکند^۳ .

۱ - « سخنان پراستعاره و دویپهلوی » : غیگوئیهای که در زمان اعتقاد بارباب انواع
از روی تفأل و تطیر صورت میگرفت و غالباً بصورتی مبهم و معما آمیز گفته میشد تا باهر نتیجه‌ای
قابل تطبیق باشد . - « مردم سبکمغز » la gente folle : ممتقدین بارباب انواع که در اصطلاح
مسیحیان بطور کلی مشترکین (pagani) نامیده میشوند و طبعاً اشاره است بیونانیان و رومیان . -
« بره خداوند که گناهان را میزداید » : عیسی . این لقب (agnus Dei) در انجیل به عیسی
داده شده (انجیل یوحنا ، باب اول) : « ... پس گفت اینک بره خدا که گناه جهان را بر میدارد ،
(برزخ ، صفحه ۲۰۷ ، شرح ۱) . - « در دام آنها گرفتار می‌آیند » ، در اصل s' inviscava
که معنی تحت‌اللفظی آن چنین است : « بسمغ آن میچسبد » . - جمله بندی این شعر در اصل
ایتالیائی طوری است که در ترجمه فارسی بناچار نیمی از بند بعد بدین بند آورده شده ، بدین جهت
بند بعد در فارسی بسیار کوتاه شده است .

۲ - در اصل con preciso latin(o) : با لائینی واضح . - برخی از مفسرین ازین
کلمه نتیجه گرفته اند که « کاچا گویدا » بزبان لائینی بادانته گفتگو میکرد . (صفحه ۱۳۲۸
سطر ۳) . ولی بیشتر براین عقیده اند که در اینجا « لائینی » مفهوم کلی زبان روشن و فصیح
را دارد . در آخر سرود دوازدهم بهشت نیز دانه همین کلمه را با همین مفهوم آورده است (صفحه
۱۲۹۳) .

۳ - مفهوم این بند و بند پیش : خداوند (نگاه ابدی cospetto eterno) تمام
حوادث آینده را که امکان وقوعشان میرود و در زمره امور دنیای مادی شمایند (یعنی از حدود
فهم و ادراک شما خارج نیستند) در برابر نظر دارد ، ولی این حوادث محتمل الوقوعند نه لازم -
الوقوع ، زیرا که اگر بجز این باشد جنبه « اختیار » بشر در انتخاب راه صواب یا خطا از میان
میرود . در واقع وقوع این حوادث حکم حرکت یک کشتی را در مسیر رودخانه‌ای دارد که تصویر

بقیه در صفحه بعد

از آنجا ، همچنانکه از ارکی^۱ آهنگی خوش بگوش رسد ،
زمانی که برای تو آماده^۲ فرا رسیدن میشود ، بنظر من آشکارا جلوه گر
میآید^۳ .

بهمان سان که « ایپولیتو » بخاطر تهمتهای نامادری سنگدل و مکار
خویش از آتن برفت^۴ ، ترا نیز باید که این چنین بترك فلورانس کوئی^۵ .
در آنجائی که هر روز مسیح را در معرض بیع و شری میگذارند ،
چنین میخواهند و از هم اکنون در پی این مطلوبند ، وزود باشد که آنانکه
همت بدین گماشته اند بمنظور خویش برسند .
مردمان ، چنانکه رسم است ، مغلوبین را خطا کار خواهند

بقیه از صفحه قبل

کشتی و حرکت آن در دیدگان کسیکه از کمرانه رود نماشاگر باشد منعکس میشود ، ولی این
انعکاس نشان آن نیست که حرکت کشتی از این تصویر و از این دیدگان ناشی شده است . این همان
بحث فلسفی معروف «جبر و اختیار» است که داتنه نیز مثل بسیار متفکرین دیگر سعی در ارائه راه
حلی برای آن میکند و مثل آنها بنتیجه رضایت بخشی نمیرسد .

۱ - organo : آلت معروف موسیقی که بیشتر در کلیساها معمول است و در ایران بصورت
فرانسوی آن «ارگ» orgue نامیده میشود .

۲ - یعنی : آن زمانی که برای تو «آینده» است ، برای من «حال» است ، و همچنانکه
صدای ارگ بی اشکالی بگوش میرسد ، این حوادث نیز بطور روشن بچشم من میآیند .

۳ - بنا بر روایات میتولوژی یونان ، هیپولیتوس Hippolytos (بایتالیائی Ippolito)
پسر تزئوس Theseos (بایتالیائی Teseo) پادشاه آتن بود (دوزخ ، سرود نهم و سرود دوازدهم ،
وبرزخ سرود بیست و چهارم) که بناحق از طرف نامادری خود «فدرا» Phedra (بایتالیائی
Fedra ، بفرانس Phèdre) مورد اتهام قرار گرفت و در نتیجه از طرف پدرش محکوم به نفی
بلد شد و آتن را ترك گفت .

۴ - یعنی : تو نیز باید در عین بیگناهی مورد اتهام واقع شوی و زادگاهت را
ترك کوئی .

۵ - اشاره به واتیکان و کلیسای روم در زمان پاپ بونیفاجیوی هشتم که داتنه همواره
دخالت او را در اختلافات «سیاهها» و «سفیدهای» فلورانس و کمکش را به «شارل دووالوا» برای
تسخیر این شهر عامل اساسی محکومیت و تبعید خود میدانست .

شمرد^۱، اما کیفری که این واقعه را بدنبال میآید، گواه بر آن حقیقتی خواهد بود که همیشه کیفر بخش است^۲.

ترا باید که آنچه را که در دنیا عزیزتر از همه داری ترك گوئی: این نخستین تیری است که از کمان تبعید رها میشود^۳.

تو خود خواهی آزمود که نان دیگری را چه طعم شوری است، و چه سخت است بالا رفتن و فرود آمدن از پلکان دیگری.

و آنچه بیش از همه ترا برشانه‌ها سنگینی خواهد کرد، مصاحبان بد نهاد و سبک‌مغزی است که با آنان بدین ورطه درخواهی افتاد^۴؛

۱ - ترجمه اصطلاح معروف لاتینی *Vae Victis!* (بدا بحال مغلوبین!)، اشاره بدانکه

دسته غالب در فلورانس مخالفین خویش را غیاباً دادرسی و محکوم خواهد کرد و مردم نیز از روی ظاهرینی حق را بطرف غالبین خواهند داد که وسیله تبلیغ دردست آنهاست.

۲ - معلوم نیست که داتنه بطور کلی بمصائبیکه دامنگیر فلورانس خواهد شد اشاره میکند یا نظر بواقعه خاصی دارد. «تورا کا» مفسر معروف «کمدی الهی» احتمال میدهد که مراد شاعر سوء قصد به آنانی (برزخ، سرود بیستم) و مرگ پاپ بونیفاچیو باشد که اندکی بعد ازین واقعه در ۱۱ اکتبر ۱۳۰۳ اتفاق افتاد؛ ولی این تعبیر که شاعر نظری کلی دارد و اشاره بواقعه مشخصی نمیکند، صحیحتر بنظر میرسد.

۳ - این بند و بند بعد، از مؤثرترین و غم‌انگیزترین اشعار «کمدی الهی» است، زیرا در تمام این کتاب این تنها موردی است که شاعر بزن و فرزندان خود اشاره میکند. وی زنش را بعد از تبعید خود برای همیشه ترك گفت و دیگر هرگز او را ندید، و فرزندانش را نیز فقط در سالیان آخر عمر خویش یعنی پس از بیست سال در بدوی و غربت دید. نام زن او جمادوناتی *Gemma Donati* بود.

۴ - وقایعیکه در اینجا مورد اشاره داتنه است بطور کلی مشخص است، ولی جزئیات آنها که منظور نظر شاعر بوده درست روشن نیست. نخستین فرمان محکومیت و تبعید داتنه در روز ۲۷ ژانویه سال ۱۳۰۲ و دومین فرمان در تأیید اولی در ۱۰ مارس همان سال از طرف دادگاه فلورانس صادر شد، ولی کاملاً معلوم نیست که داتنه این فرمان را در روم که قبل از تحولات بزرگ سیاسی فلورانس وی بسمت سفیر فوق العاده این شهر بدربار پاپ رفته بود یا در راه بازگشت خود در شهر سیه‌نا و بادر خود فلورانس دریافت داشت. نخستین عکس العمل داتنه این بود که تفکر افتاد اتحادیه‌ای نظامی تشکیل دهد و فلورانس را بانیروی جنگی از «سیاه‌ها» بستاند و فاتحانه بشهر خود باز گردد. بدین سبب وی از زمره اعضای درجه اول شورای سران بزرگ «گیبیلین‌ها» و بقیه در صفحه بعد

اینان با ناسپاسی و دیوانگی و کافرپیشگی علیه تو بر خواهند خاست ، اما زود باشد که چهره آنان سرخ شود ، و نه چهره تو^۱ .
 رفتار این کسان نشان از دمنشی آنان خواهد داد ، چنانکه ترا مایه افتخار خواهد شد که برای خویش جانبی جدا بر گزیده‌ای .
 نخستین پناهگاه خود و نخستین میهمان نوازی را مرهون لطف آن لمباردی بزرگ خواهی بود که پرنده مقدس را بر بالای نردبانی دارد^۲ .
 وی در باره تو چنان حسن ظن نشان خواهد داد که از نظر شما

بقیه از صفحه قبل

«سفیدها» بود که روز ۸ ژوئن ۱۳۰۲ در «سن گودتمو» برای عقد پیمان اتحاد و مذاکره در باره طرز حمله بفلورانس تشکیل شد و در صورت مجلس این جلسه نام دانه نیز ضبط است . ولسی اندکی بعد ، احتمالاً در بهار یا تابستان سال ۱۳۰۴ دانه از سایر همراهان خود که وی همه ایشان را کسانی «بدنهاد و سبکمغز» یافته بود جدائی گرفت و از آن پس بقول خویش برای خود «حزبی جدا بر گزید» . ظاهرآ «لاپوسالترلو» (صفحه ۲۰۹، شرح ۵) ازین همراهان او بود . بهر حال دانه ازین «معاشرین ناجنس» آزار بسیار دید تا بالاخره بنا به «موعظه پیر میفروش» از آنان «احتراز جست» و آسوده شد .

۱ - «ناسپاسی» : در برابر خدماتیکه دانه بشهر خود کرده بود ؛ «دیوانگی» : از آن رو که اینان بدین ترتیب علیه مصالح خود نیز اقدام میکردند ؛ «کافرپیشگی» : زیرا که اهل ایمان و مروت با کسیکه شریک بدبختی ایشان است چنین رفتار نمیکنند . - «چهره آنان سرخ خواهد شد» ، بمقیده برخی از مفسرین اشاره بدانست که ایشان از کرده خود شرمند خواهند شد . و بنظر برخی دیگر اشاره بحمله مسلحانه‌ایست که «سفیدها» در سال ۱۳۰۴ بفلورانس بردند و درین راه شکست خوردند و بسیاری از آنان کشته شدند و «سورتشان خونین شد» .

۲ - «نخستین پناهگاه» : اشاره بخاندان «اسکالیجر» (Scaliger) در شهر «ورونا» که خاندان فرمانروای این شهر بود و نشان خانوادگی آن نردبانی زرین (Scala) خود باینالیائی معنی نردبان میدهد) در زمینه‌ای قرمز بود که عقابی بیاه (عقاب امپراتوری روم) بر بلندترین یله آن نشسته بود . - «پرنده مقدس» : عقاب که هم خودش «پرنده خدایان است (برزخ ، سرودهای دهم و سی و دوم) و هم مظهر امپراتوری مقدس رومی است (بهشت ، صفحه ۶۵) - «لمباردی بزرگ» gran Lombardo بطور یقین اشاره یکی از سران خاندان فوق‌الذکر است که اهل «لمباردیا» بودند، ودانه بهترین قسمت دوران غربت خود را درینا ایشان گذرانید . ولی

بقیه در صفحه بعد

دوتن ، در میان بخشش و تقاضا اولی آن مفهوم را خواهد داشت که دومی برای دیگران دارد^۱ .

همراه او آنکس را خواهی دید که بهنگام ولادتش نفون این اختر در وی سخت مؤثر افتاد^۲ ، چنانکه ازین بابت آوازه کارهای او بهمه جا

بقیه از صفحه قبل

درست معلوم نیست که منظور داتنه کدایک از سران این خانواده است . «بوکاجیو» نویسنده بزرگ ایتالیائی معاصر داتنه (صاحب کتاب معروف «دکامرونه») که اولین مفسر برجسته کمدی الهی است ، این شخص را «آلبرتودلا اسکالا» Alberto della Scala میدانند ، ولی این «آلبرتو» در سال ۱۳۰۱ پیش از تبعید داتنه مرده بود و بنابراین احتمال اینکه اشاره شاعر بدو باشد خیلی ضعیف است ، بدین جهت غالباً طرف این اشاره را یکی از دوپسر «آلبرتو» دانسته اند که بارتولومئو Bartolommeo و آلبوئینو Alboino نام داشتند .

ازین دونفر «بارتولومئودلا اسکالا» در هفتم مارس سال ۱۳۰۴ مرد و احتمال قوی میرود که در این تاریخ هنوز داتنه از «همراهان غربت» خود جدائی نگزیده بود . درباره «آلبوئینودلا اسکالا» نیز که چندتن از مفسرین باصرار جانب او را نگاه داشته اند این اشکال هست که داتنه در کتاب دیگر خود «ضیافت» نسبت بوی هیچ نوع علاقه ابراز نداشته و برعکس نشان داده که از او تاحدی کله منداست . - در نتیجه برخی از مفسرین اشاره داتنه را مربوط بکوچکترین برادر «بارتولومئو» شمرده اند که «کان گرانده دلا اسکالا» Can Grande della Scala نام داشت و هم اوست که داتنه «کمدی الهی» خویش را بوی اهداء کرده و با احتمال قوی در چند مورد که سخن از ظهور «نجات دهنده ای» در دوزخ و برزخ بمیان آورده نظر بدو داشته است . درینمورد نیز اشکال کار در اینجاست که «کان گرانده» در این هنگام نه سال بیشتر نداشت و فقط در سال ۱۳۱۱ بود که وی سرور خاندان «اسکالا» و فرمانروای «ورونا» شد . - در صورتیکه این تعبیر صحیح باشد باید اولین مصرع دومین بند بعد صورتی دیگر داشته باشد، یعنی بجای «بمراه او آنکس را خواهی دید که ...»
Con lui vedrai colui che ...
... Colui, vedrai, colui che ...
و این نظری است که برخی از مفسرین اصح دانسته اند ، ولی درین باره دلیل کافی در دست نیست .

۱ - یعنی : برخلاف معمول که باید اول تقاضائی شود و بعد این تقاضا قبول افتد در میان شما دوتن همیشه او خواهد بود که پیش از هر تقاضائی از جانب تو خواستهات را اجابت خواهد کرد .

۲ - اشاره به «کان گرانده دلا اسکالا» (رجوع شود بشرح ۲ صفحه پیش) که مردی دلیر و جنگجو بود، یعنی «بهنگام تولد او» نفون «مربخ» که ستاره جنگ و سلحشوری است «در او سخت مؤثر افتاده بود» . «کان گرانده» در نهم ماه مارس (بایتالیائی مارسو marzo ، ماه مربخ) سال ۱۲۹۱ متولد شده بود .

خواهد رسید .

جهان ، بخاطر نو جوانی او هنوز متوجه این نکته نشده است ،
 زیرا که تا کنون این افلاك نه بار بیش بر گردوی نچرخیده‌اند ^۱ .
 اما ، پیش از آنکه « گاسکونی » « آریگوی » و الامقام را فریفته
 باشد ، ارزندگی وی از روی بی اعتنائی او به پول و رنج با وضوح تمام
 برهمد روشن خواهد شد ^۲ .

فر و جلالتش چنان بر همگان آشکار خواهد آمد که دشمنان او نیز از
 این بابت زبان خویش را خاموش نگه نمیتواند داشت .
 امید بدو و نکو کاریهای او بند ، زیرا که بدست وی بسیار کسان
 سر نوشتی تازه خواهند یافت و توانگران و گدایان را وضع دگرگون
 خواهد شد ^۳ .

۱ - در هنگام سفر خیالی داتنه بجهان بالا «کان گرانده» نه سال بیشتر نداشت، بنابراین افلاك فقط نه بار بدور او چرخیده بودند .

۲ - «گاسکونی» il Guasco : پاپ کلمنتوی پنجم که اصلا فرانسوی و اهل «گاسکونی» بود ، و پیش از آنکه بیایی برگزیده شود «برنران دو کوت» نام داشت و اسقف شهر و ایالت «بردو» بود (دوزخ ، سرود نوزدهم) . - «آریگوی و الامقام» I' alto Arrigo : هانری (هاینریش) او گزامبورک که در ۲۷ ژوئن ۱۳۱۲ امپراتور شد و در ۲۴ اوت سال بعد مرد، و داتنه در سرود سیام بهشت ویرا مورد تجلیلی خاص قرار میدهد . - «فریفته باشد» : اشاره بدینکه پاپ «کلمنتو» این پادشاه را بایتالیا دعوت کرد، اما در آنجا ناگهان جانب او را رها کرد و بدشمنان وی پیوست و آنها را بیابنداری در برابر او برانگیخت . - «بی اعتنائی او بیول و رنج» : یعنی پول را ناچیز می‌شمارد و به تحمل رنج و سختی عادت دارد . این دو کلمه که با مفهوم دو اصطلاح terra و peltro در سرود اول دوزخ مرادف است ، مهمترین دلیل کسانیت که اشاره داتنه را به «نازی شکاری» feltro در آن سرود مربوط بهمین «کان گرانده» دانسته‌اند .

۳ - یعنی : بدست او خیلی از توانگران از ثروت خود محروم خواهند شد و خیلی از محرومین ثروت خواهند رسید . درست معلوم نیست که اشاره شاعر بکدامیک از کارهای «کان گرانده» است، ولی بیشتر احتمال میرود که منظور وی بطور کلی قضاوت بیغرضانه و عادلانه او باشد . شاید اصل فکر از جمله‌ای از انجیل که مربوط بوصف عدالت الهی است گرفته شده باشد (انجیل لوقا ، باب اول) : «... جباران را از تختها بزیر افکند و فروتنان را سرافراز گردانید» .

آنچه را که اینک میگویم از او بخاطر خواهی سپرد، اما آنرا
بکسی نخواهی گفت^۱؛ و چیزهایی گفت که حتی شنونده آنها را باور
نکردنی مینماید^۲.

سپس گفت: «پسر جان، اینست تفسیری از آنچه بر تو گفته شد^۳؛
و اینها بند دامهایی که در پس گردش های معدود خورشید بر سر راهت
گسترده شده اند^۴».

با این همه نمیخواهم که تو بحال همشهریانت غبطه خوری، زیرا
که زندگی تو بسیار بیش از کیفر نابکاری ایشان دوام خواهد یافت^۵.
چون روح مقدس با خاموشی خویش معلوم کرد که از بافتن تار و پود
آن پارچه ای که آنرا آماده بدو عرضه داشته بودم فارغ شده است^۶،

۱ - «کان کرانده» در زمان تألیف «کمدی الهی» و تا هنگام مرگ داتنه زنده بود و تا
سال ۱۳۲۹ نیز زندگی کرد. داتنه در لفاظی این عبارات امیدواری فراوانی را که در هنگام سرودن
«بهشت» بکارهای آینده وی داشت متذکر شده است.

۲ - اشاره بگفته داتنه به «بروتولائینی»، سرود پانزدهم دوزخ.

۳ - «گردش های معدود خورشید»: گذشت سالیانی انگشت شمار - عملاً این مدت سه سال
بود، زیرا داتنه در سال ۱۳۰۲ تبعید شد.

۴ - یعنی: آن کسانی که زمام شهر فلورانس را بدست خواهند گرفت و کامروا خواهند
بود پس از مرگ فراموش خواهند شد و حتی کیفری هم که از بابت گناهان خویش خواهند دید از
خاطرها خواهد رفت، در صورتیکه تو نامی جاوید خواهی یافت و همیشه سر بلند خواهی بود. این
همان اطمینان شاعر بجاودانی بودن خویش است که قبل از داتنه فردوسی را واداشت که بگوید:
«نمیرم ازین پس که من زنده ام». این گفته را چنین نیز معنی کرده اند که: تو آنقدر زنده
خواهی ماند تا کیفر اینان را بچشم ببینی.

فعلی که داتنه در اینجا بکار برده ساخته خود اوست: *s' infutura*.

۵ - اشاره بدعوتی که داتنه از «کاچا گویدا» برای سخن گفتن کرده بود (رجوع شود
صفحه ۱۳۵۸).

من ، همچو آن کس که در عالم تردید خویش مشتاق راهنمایی کسی است که اراده‌ای راست و دیده‌ای بصیر داشته باشد، و هم دوستدار وی باشد ، چنین آغاز سخن کردم :

« پدرم ، خوب میبینم که چسان زمانه مهمیز زنان بجانب من میشتابد تا مرا ضربتی زند که هرچه غافلتر باشم کاری تر است ؛

لاجرم با سلاح مآل اندیشی مجهز بایدم شد ، تا اگر آن اقامتگاهی را که برایم عزیز تر از همه است از من بستانند ، اقامتگاه‌های دگر را با سروده‌های خویش از دست ندهم^۲ .

در دنیای زیرین که با تلخی جاودان همراه است^۳ ، و در کوهستانی که دیدگان بانوی من مرا از قلّه زیبایش برداشت و بی‌الا آورد^۴ ، و پس آنگاه در آسمان^۵ ، از فروغی بفروغی ، بسی چیزها آموختم ، که اگر بازشان گویم برای بسیار کسان ترش خواهند بود^۶ ؛ و اگر هم که خویش را یار محجوب حقیقت نشان دهم ، بیم آن

۱- این تعبیر مفهوم مخالف ضرب‌المثلی است که قبلاً در همین سرود نقل شده (صفحه ۱۳۵۸ سطر ۳) . - «مهمیز زنان» : باشتاب . - اشاره بمصائبی که در انتظار داته است .

۲ - یعنی : باید در گفته‌های خود ازین پس بیشتر جانب احتیاط را نگاه دارم ، تا اگر « عزیز ترین اقامتگاه من » فلورانس را از من بستانند و از آن طردم کنند بتوانم روی بجائی دیگر برم، نه آنکه انتقادهای ونیشهای تند من راه همه جای دیگر را نیز بر من بیندد .

۳ - دوزخ .

۴ - برزخ .

۵ - بهشت .

۶ - یعنی : در سفر خود در دوزخ و برزخ واز فلکی بفلک دیگر بهشت (فروغی بفروغی) باحقایق بسیار آشنا شدم که اگر آنها را بگویم شنیدشان برای بسیار کسان در روی زمین نامطبوع خواهد بود ...

دارم که دیگر در جمع آن کسان که دوران مارا کهن خواهند خواند زنده
نمانم^۱ .

فروغی که در دل گنجینه آسمانی من خندان بود، همچو آئینه‌ای
زرین در برابر خورشید، تابشی خیره کننده یافت^۲ ؛

سپس پاسخ داد: « دلی که از شرمندگی خویش یا شرمندگی
دیگری تیره شده باشد، بیگمان سخن ترا زنده خواهد یافت ؛

با این همه، خویش را از دروغزنی بر حذر دار و آشکارا آنچه را
که دیده‌ای بگویی، و کسان را بگذار که آنجائی از نشان را که جرب
آلوده است بخاراند^۳ ؛

زیرا که اگر گفته تو در آغاز زائقه را ناخوشایند باشد، پس
از گوارش خوراکی خواهد بود که زندگی را بکار آید .

فریاد تو، کار باد را خواهد کرد که بالا نشینان را بیشتر

۱ - ... و اگر از آنها با صراحت سخن نگویم و در لفافه حرف بزنم (خویش را یار
محبوب حقیقت نشان دهم) میترسم که شایسته آنکه پس از مرك نامم را بنیکی برند نباشم . -
« آن کسان که دوران مارا کهن خواهند خواند » : آیندگان .

۲ - یعنی : روح بهشتی بر اثر سرور و جذبه‌ای بیش، فروغی درخشنده‌تر یافت .

۳ - یعنی : فقط ناپاکان و آلوده دامن از سخنان تو ناراضی خواهند شد، اما تو
بایشان کاری نداشته باش و مأموریتی را که خداوند بعهده تو نهاده انجام بده و درین راه سراغ
کمترین گزافه‌گوئی یا قلب حقیقت مرو . - دانه چندین بار اظهار کرده که وظیفه او در سرودن
« کمندی الهی » ارائه راه راست بنوع بشر است . - « آنجائی از نشان را که جرب آلوده است
بخاراند » : خودشان عواقب خطاهای خویش را تحمل کنند . - شاید اصل فکر این بند از
تورات گرفته شده باشد (کتاب حبقوق نبی ، باب دوم) : « ... پس خداوند مرا جواب
داد و گفت : رؤیا را بنویس و آنرا بر لوحها چنان نقش نما که دهنده آنرا بتواند خواند . »

بهشت

سیلی میزند، و این امر ناچیزی برای کسب افتخار نیست^۱ .
از این رو است که در این افلاک ، و بر بالای کوهستان ، و در دره^۲
دردزا^۳ ، تنها آن ارواحی بر تو نموده شدند که در روی زمین نام و نشانی
داشتند ؛

زیرا که اندیشه شنونده هرگز از مثالی که سرچشمه آن ناشناخته
و پنهان باشد راضی و متقاعد نمیشود ،
و نه از دلائل دیگری که بنظر بین نیایند . «

-
- ۱ - « بربالانشینان » : بر بزرگان و زمامداران روی زمین . - یعنی : نیش سخن تو
بیش از آنکه متوجه مردم عادی شود متوجه اقویا خواهد شد و این خود برای تو مایه افتخار است .
۲ - « در این افلاک » : در بهشت - « روی کوهستان » : در برزخ . - « دره دردزا » :
دوزخ .

سرود هجدهم

آسمان پنجم : فلک مریخ

شهبازان مسیح

آسمان ششم : فلک مشتری

شاهان دادگستر و خردمند

نخستین قسمت این سرود همچنان در فلک مریخ میگردد، وداته در آن بهوت عده‌ای از ارواح بهشتی ساکن این فلک که مانند جمله ارواح این طبقه از آسمان شهیدان راه ایمان مسیحیند آشنا میشود .

سپس از فلک مریخ بفلک مشتری میرود و طبق معمول از افزایش فروغ دیدگان بشاتریس یعنی از تجلی کاملتر حقیقت الهی در برابر دیده باطن خویش بدین صعود غیرارادی پی میبرد . - مفهوم این صعود اینست که همچنانکه در عالم گناهکاری (دوزخ) گناهکار خود بخود در طریق خطا پیشتر میرود و پیوسته خاطی‌تر میشود (طی درکات مختلف دوزخ) ، دروادی رستگاری نیز وی خود بخود و بی توجه خاص بکمال بیشتری نائل می‌آید و پیوسته روح خویش را بحقیقت الهی نزدیکتر میبیند .

ستاره مشتری که در علم هیئت قدیم فلک آن ششمین فلک از سلسله افلاک بشمار می‌آمد ، از نظر قدما مظهر عدالت و حق بود ؛ بدین جهت ارواحی که درین فلک بسر میبرند ارواح پادشاهان و امپراتوران و زمامداران دادگستر و خردمندند که در دوران حیات زمینی خود کوشیده‌اند تا جانب عدل و انصاف را نگاه دارند .

درین سرود داته با صحنه‌ای مواجه میشود که نظیر صحنه معروف «گردونه» در سرودهای آخر «برزخ» از جالب‌ترین ساخته‌های او در کمندی الهی است، و طبق معمول مفهومی «سمبولیک» دارد . درین صحنه جمعی از ارواح بهشتی بگردم می‌آیند و صورت عقابی را پدید می‌آورند که مظهر «حکومت واحد جهانی» است . توضیحات مربوط بدین عقاب و مراحل مختلف تشکیل چنین صورتی که سیر تکاملی اجتماعات بشری از شهرنشینی تا ایجاد حکومت‌های کوچک و کشورها و بالاخره امپراتوری واحد را شامل میشود و مفاهیم تمثیلی و «سمبولیک» هر یک ازین مراحل بتفصیل در حواشی این سرود و سرود بعد آمده است .

مشتري که بزرگترین ستاره منظومه شمسی است از نظر درخندگی فراوان خود همیشه «ارشد» سیارات بشمار رفته، و ازین جهت در میتواسوزی یونان و روم نیز خدای خدایان (زئوس یونانیان و یوپیتروس رومیان) را مظهر آن دانسته‌اند. از همین نظر است که در این جا این فلک بیادشاهان عادل اختصاص یافته است.

دانه در کتاب «ضیافت» خود درباره این ستاره مینویسد: «فلک مشتری را میتوان از دولحاظ بعام هندسه در میان علوم تشبیه کرد: یکی اینکه این اختر در میان فلک دوسیاره دیگر جای دارد که بعکس مشتری دارای طبایع نامطلوب هستند، بدین معنی که بنا بگفته بطلمیوس مشتری ستاره‌ای دارای طبیعت و حرارت معتدل است، در صورتیکه زحل ستاره‌ای سرد و مریخ ستاره‌ای گرم و آتشین است. دیگر اینکه در میان سایر اختران این ستاره ایست که سفیدی کامل و تقریباً نقره‌آسا دارد، و این هر دو خاصیت را در علم هندسه میتوان یافت: از یکطرف اشکال هندسی حد فاصل نقطه مرکزی دایره و محیط آنند (مقصودم از دایره هر چیز مدوری است، خواه سطح باشد و خواه کره)، زیرا که چنانکه اقلیدس میگوید «نقطه» آغاز هندسه و دایره حد کمال یعنی کاملترین صورت تصاویر آن وحدنهائی آن است و کلیه اشکال و صور دیگر مربوط بدین علم در درون این دوحد جای دارند. و این دوحد مظاهر متقابل افراط و تفریطند، بدین ترتیب که نقطه از آن نظر که قابل تجزیه نیست سنجش ناپذیر است، و برای دایره نیز چون نمیتوان سطح آنرا با حساب دقیق بصورت مربع درآورد، امکان سنجش دقیق نمیرود. از طرف دیگر هندسه «سفیدترین» علوم است، زیرا هیچ اشتباه ریاضی در آن راه نمیتواند داشت، مثل رنگ سفید که وجود کمترین لکه‌ای یکدستی آنرا برهم میزند.»

در باره نفوذ ستاره «مشتری» در زندگی بشر و در جریان امور جهانی، «بوتی» از قول «المبصر» چنین مینویسد: «مشتری دارای طبیعتی نیمگرم، مرطوب، روشن و معتدل است و نماینده روح، زندگی، حرکت، کودکی، زیبایی و خردمندی بشمار میآید. دادگستری، حسن تشخیص، قانون و حق، قانونگذاران و قضات درستکار، دانشمندان، ادراک صحیح، تعبیر خواب، مذهب، ترس از خداوند و تکریم او، نظم و ترتیب، بردباری و استقامت، دلیری و شهامت، بهنگام خطر، حلوص و صفای معنوی، پیروزی، احترام، سلطنت و سلاطین، توانگران و نجیب‌زادگان و بزرگواران، امید و شادی، راحت طلبی، مال جوئی، تندرستی، امنیت، عقیده نیکو، آزادمنشی، فرماندهی، بیباکی، علاقه عاقلانه و دور از بدخواهی بحکومت و فرمانروائی، زیبایی و آرایش لباس، فصاحت و بلاغت، پیوستگی روحی با کسان و دوستان، نفرت از بدی و بدان، علاقه بشناسائی مجهولات، همه اینها از آثاری است که مستقیماً بنفوذ مشتری در روی زمین و در طبایع مردمان جهان مربوط است.»

سرود هیجدهم

این آئینه نیکبخت^۱، بتنهائی مستغرق در فکرت^۲ خویش بود،
ومن با اندیشه باطنی خود سرگرم بودم که در آن شیرین و شور^۳ را با هم
در آمیخته بودم.

و آن بانوئی که مرا بجانب خداوند میبرد، گفت: «مسیر فکرت
خویش را عوض کن، و بیندیش که در نزدیک آن کس جای داری که بار
هر گونه بی حرمتی را سبک میکند.»^۴

روی بسوی صدای عاشقانه^۵ آن کس که همواره دلداریم میداد گرداندم،
و در دیدگان مقدسش اثر چنان عشقی دیدم که از بیانش سر بر میتابم،
و این نه تنها از آن روست که در این راه بقدرت کلام خویش
ایمان ندارم، بلکه از آن جهت نیز که حافظه را، جز در آن صورت

۱- روح کاجا گویدا که مانند سایر ارواح بهشتی فروغ خدائی در آن چون در آئینه‌ای
منعکس میشود (صفحه ۱۲۴۱، شرح ۴).

۲- verbo، اصطلاحی که در علم الهیات مفهوم ادراک باطنی را دارد و «سن نامسو»
داکونو، در رساله معروف خود (کتاب اول، باب سی و چهارم) بتفصیل درباره آن سخن گفته، و یقیناً
داته بدین کتاب نظر داشته است.

۳- دراصل: acerbo؛ : طعم کس. اشاره بتلخی اندیشه رنج تبعید در برابر شیرینی
سخنانی که کاجا گویدا درباره نام آوری بعد از مرگ داته بدو گفته بود.

۴- خداوند، که کسان را در تحمل ستمهایی که ناروا بدیشان وارد می‌آید کمک میکند و
ستمگران را کیفر میدهد.

۵- amoroso suono: سخنانیکه از عشق و محبت ناشی میشود. بدیهی است که مراد
از عشق در اینجا احسان آسمانی است.

که دیگری^۱ راهنمایش باشد، تابدین حد قدرت باز گشت بسوی خویش نیست.^۲

در باره این لحظه تنها اینقدر میتوانم گفت که با دیدار او احساس من از بند هراشتیاق دیگری برست،

ودرین میان آن سعادت ازلی که مستقیماً در بناتریجه متجلی بود، از راه انعکاس فروغی که از دیدگان او بمن بر میتافت، سعادت مندم میکرد.^۳
وی با درخشندگی لبخندی مرا بخود باز آورد و گفت:
« باز گرد و گوش فرا ده، زیرا که بهشت تنها در دیدگان من نیست.^۴ »

۱- دیگری (altri) : خدا .

۲- یعنی: اگر کمک و لطف خاص خداوند نباشد حافظه بشری بخودی خود تابدین حد بالا نمیتواند رفت .

۳- مفهوم کلی این بند و بند پیش اینست که فروغ ملکوتی که از خداوند سرچشمه میگیرد و به ارواح بهشتی میتابد مستقیماً به بناتریس میتافت و دانه از راه دیدگان او این فروغ را بطور غیر مستقیم دریافت میداشت، و ازین راه چنان سعادت حاصل میکرد که تا این تأمل دوام داشت وی هیچ شوق دیگری در خود نمییافت، تا آنکه بناتریس بالبخندی او را ازین حال جذب به بیرون آورد . - اشکالی که دانه شناسان درنمورد دارند، طرز نقطه گذاری این دو بند است که باختلاف آن هر چند که مفهوم کلی تغییر نمیکند، معنی تحت اللفظی شعر عوض میشود . در چاپ Societa dantesca italiana که از کاملترین متنهای کمدی الهی است، در آخر بند قبل و برگول و در آخر این بند نقطه گذاشته شده . در چاپ Moore - Toynbee که آن نیز از متون موثق این کتاب است بالعکس نقطه را در آخر بند پیش و برگول را در آخر این بند گذاشته اند . در صورت اول بند اخیر مقدمه بند بعد در صورت دوم این بند دنباله بند قبل است، ولی در هر دو حال چنانکه گفته شد مفهوم کلی چندان فرق نمیکند .

۴- دیدگان بناتریس چنانکه قبلاً گفته شده جلوه گاه حقیقت الهی است که از راه تأمل و تفکر بدان دست میتوان یافت، و مفهوم این سخن بناتریس که « بهشت فقط در دیدگان من نیست » اینست که راه تأمل تنها راه شناسائی حقیقت خداوندی نیست و راه های دیگری نیز برای اینکار هست که از آن جمله راه پیکار در راه حق یعنی راه عمل است، و این آن چیزی است که بناتریس میخواهد با جلب توجه دانه بارواح کسانی که در راه دفاع از آئین مسیحی شهید شده و پس از مرگ بدین فلک آمده اند بدو بفهماند .

همچنانکه در روی زمین گاه محبت‌را، اگر چندان باشد که روح را یکسره در اختیار خویش آرد، درنگاهی میتوان دید^۱،

در شعله وری فروغ مقدسی^۲ که روی بجانب آن داشتم، شوق‌اورا برای فزون سخن گفتن با خویش دریافتم.

وی چنین آغاز کرد: «در این پنجمین شاخه درختی که نیروی حیات‌را از برترین درجه خویش دریافت میدارد، همیشه بر میدهد و هرگز برگی از آن فرو نمیافتد^۳،

ارواح مسعودی جای دارند که در آن پائین^۴، پیش از صعود با آسمان، بسی نام‌آور بودند، آنسان که هر شاعری را وسیله هنرنمایی توانستند بود.

لاجرم شاخه‌های صلیب را بنگر: هر يك از آن کسان که هم -

۱ - داتنه در فصل سوم «ضیافت» خود مینوسد: «دیدگان آدمی پنجره‌ای هستند که از دل و روح او بدنیای بیرون باز میشوند».

۲ - روح کاچا گویدا .

۳ - درینجا بهشت یعنی افلاک نه گانه بدرختی تشبیه شده که ۹ شاخه یا درجه داشته باشد، و درین صورت فلک‌مریخ پنجمین این درجات یا شاخه‌هاست، منتها این درختی است که «نیروی حیات» را (که درینجا مراد از آن فروغ و حقیقت الهی است) بخلاف درختان روی زمین (که این نیرو را از ریشه خود میگیرند) از بالاترین شاخه خویش (فلک آخرین یا عرش الهی) دریافت میدارد. از طرف دیگر «همیشه بر میدهد»، یعنی پیوسته ارواح جنت مکان تازه‌ای بر آن افزوده میشوند و «هرگز برگی از آن فرو نمیریزد»، زیرا چه فرشتگان و چه ارواح بهشتی را فنائی نیست و جاودانه در آسمان بر میبرند.

۴ - giù : روی زمین .

۵ - یعنی: صاحبان این ارواح در آن زمان که زنده بودند کارهایی چنان بزرگ کردند که هر شاعری میتواند هنرنماییهای ایشان را موضوعی برای سرودن حماسه‌ای قرار دهد و ازین راه ارزش کار خویش را افزون کند .

اکنون نامشان را بتو میگویم، آن خواهد کرد که برقی لامع در دل ابری کند^۱.

چون نام «یوشع» را ادا کرد، شعله‌ای را دیدم که در روی صلیب بدوید؛ و سخن را پیش از دیدار این واقعه نشنیدم^۲.

و بانام «مکابی» بزرگ، شعله‌ای دیگر را دیدم که بحرکت درآمد و بر گرد خویش بچرخید؛ و سرور درونی تازیانه‌ای بود که این فرفره را بچرخ و امیداشت^۳.

بهمینسان، چون نام «کارلومانیو»^۴ و «اورلاندو»^۵ برده شد، نگاه

۱ - یعنی: اینک ارواحی را که درین صلیب جای دارند برای تو نام میبرم، و هر یک ازین ارواح که نامش برده شود مانند برقی که ناگهان در دل ابری بدرخشد با فروغی خیرکننده بر تو خواهد تافت تا ازین راه بهوت او پی توانی برد.

۲- یوشع Giosue: پیغمبر بزرگ بنی اسرائیل (برزخ، سرودیستم-بهشت. سرود نهم) که بعد از مرگ موسی رهبر قوم یهود شد و پی در پی در جنگ با قبائل مشرک فلسطین پیروز آمد، بخصوص پیروزیهای او بر اقوام «جمعون» و «عمونی» و «کنعانیان» ویرا بلند آوازه کرد. يك كتاب كامل تورات «صحيفة يوشع بن نون» نام دارد.

۳ - مکابی Maccabeo: یهودا مکابی (بلابینی Judas Maccabaeus) شیخ یهود که چنانکه در کتاب اول «مکابین» (باب سوم) نقل شده باتفاق برادران خویش علیه «آتیوخوس ایفاناس» پادشاه سوریه که از جانشینان اسکندر بود قیام کرد و قوم خویش را از اسارت او بدر آورد. قبلا در سرود نوزدهم دوزخ از وی سخن رفته است. - «سروری که این فرفره را بچرخ زدن واداشت»: جذبه الهی که باعث شد این فروغ بهشتی بگردش درآید. این تشبیه از کتاب هفتم اثیس و مرزبل گرفته شده.

۴ - Carlo Magno (در اصل فرانسه شارلمانی Charlemagne) پادشاه معروف فرانک که امپراتوری «ژرمن و روم» را بنیاد نهاد و در قرون وسطی جلال و عظمت او با حماسه‌های بسیار درآمیخته و بصورت افسانه‌ای درآمد بود (رجوع شود بسرود ۳۱ دوزخ).

۵ - Orlando (در اصل فرانسوی رولان Roland) سردار شارلمانی و قهرمان معروف فرانک که دلیرهای او در پیکار با مسلمانان اندلس در قرون وسطی ضرب‌المثل بود (رجوع شود بسرود ۳۱ دوزخ).

دقیق من ، همچنانکه دیده شکارچی پرواز شاهین را دنبال کند ، دنبال
دوشعله دیگر روان شد .

آنگاه نظرم در روی صلیب به « گولیمو » و « رینوآردو » و
« دوک گوتیفردی » و « روبرتو گوئیسکاردو » معطوف شد^۱ .

ودر پی آن ، روحی که با من سخن گفته بود^۲ بحرکت درآمد و
با دیگر فروغها در آمیخت ، و بمن بنمود که ویرا در جمع خنیاگران
آسمانی^۳ چه مقام والائی است .

بجانب راست خویش گشتم ، تا از گفتار یا رفتار بئاتریچه دریابم
که چه بایدم کرد ؛

۱ - گولیمو Guglielmo ؛ در اصل Guillaume d' Orange معروف به « گیوم
کوتاه بینی » کنت ناحیه « اورانژ » که بقول بوتی مفسر معروف کمدی الهی « شاهزاده ای بزرگ » بود
که بکرات با مسلمانان اندلس جنگید و بالاخره در حلقه راهبان درآمد و در سال ۸۱۲ در « جلونا »
مرد . بعدها کلیسا بدو لقب مقدس داد و ویرا « گیوم مقدس صحرانشین » خواند . -

رینوآردو Rinoardo ، بفرانسه « رنوار » Rainouard ، شخصیتی نیمه افسانه‌ای که بنا
بداستان‌های قرون وسطائی مسلمانی از اهالی اندلس بود که اسیر مسیحیان شد و بدست « گیوم -
دورانژ » تعمید مسیحی یافت و عیسوی پارسائی شد که در راه آئین عیسی دلیرهای بسیار کرد و در
دربار « سن لوئی » پادشاه معروف فرانسه بمقام روحانی بزرگ رسید ، و با « آلیس » دختر این پادشاه ازدواج
کرده ، و بالاخره در لباس رهبانی در صومعه‌ای وفات یافت . -

دوکا گوتیفردی il duca Gottifredi ؛ در اصل فرانسه دوک گودفرروی دوبویون
duc Godefroy de Bouillon سردار نخستین جنگ صلیبی که فلسطین را بتصرف قوای
مسیحی درآورد و در نتیجه این دوک پیادشاهی بیت المقدس انتخاب شد . گودفروی در سال ۱۱۰۰
مسیحی مرد . -

روبرتو گوئیسکاردو Ruberto Guiscardo ؛ بفرانسه روبر گیسکار Robert Guiscard
شوالیه نرماندی که مسلمانان را از جنوب ایتالیا بیرون راند و بر اثر این پیروزی در سال ۱۰۵۸ دوک
کالابرا (جنوبی ترین ناحیه ایتالیا) شد و قلمرو سلطنتی ناپل را تأسیس کرد و در ۱۰۸۵ وفات
یافت . دانه قبلا در سرود ۲۸ دوزخ از وی نام برده است .

۲ - کاجا گویدا که برای سخن گفتن باداته از مقام اصلی خود بیای صلیب آمده بود
(صفحه ۲۰۰) .

۳ - ارواح سرود خوان بهشت .

ودیدگان اورا چنان تابناك و خندان یافتم ، که در این حال زیبائیش
 از هر وقت دیگر ، حتی از آخرین جلوه وی ^۱ ، فزون بود .
 و همچنانکه آدمی ، با درك خرسندی بیشتری از راه نکو کاری
 روز بروز بیشتر متوجه افزونی این نکوئی میشود ،
 من نیز بدیدار افزایش فروزندگی این معجزه ^۲ ، دریافتم که آن
 دایره‌ای که من به‌مراه آسمان در مینوردیدم بر قوس خود افزوده است ^۳ .
 و با همان تندی که رنگ بانوئی ، چون چهره‌اش از گلگونی شرم
 برهد ، بسپیدی باز میگردد ^۴ .

بهنگام چرخیدن من ، سپیدی اختر ششمین یعنی آن ستاره
 معتدلی که مرا در خویش پذیرفته بود ، در دیدگان من بدرخشید ^۵ .

۱ - اشاره بوصفی که شاعر در آغاز این سرود از جلوه دیدگان بئانریس کرده است
 (صفحه ۱۳۷۱)

۲ - quel miracol(o) : بئانریس ، که بقول داتهم جمال وهم کمال اوبعدی اعجاز آمیز
 رسیده بود . وی در کتابهای « زندگانی نو » و « ضیافت » خود نیز چندین بار این لقب را به بئانریس
 داده است .

۳ - اشاره بدانکه یکبار دیگر داتهم در همراهی بئانریس از فلکی بفلک دیگر بالا
 رفته است . - « آن دایره‌ای که ... » یعنی : هر يك از افلاك بصورت کره‌ای محیط بر کره‌های
 زیرین است ، و طبعاً هر فلک نلزمه‌ای دایره‌ای وسیع‌تر دارد و بنابراین « بر قوس خود میافزاید » .

۴ - اشاره بدانکه سرخی ستاره مریخ ناگهان تبدیل بسپیدی ستاره مشتری شده است .
 در عین حال اشاره است بسرعتی که شاعر و راهنمای وی در انتقال از فلک مریخ بفلک مشتری
 بکار برده‌اند .

۵ - « چرخیدن من » : اشاره به بند آخر صفحه پیش که در آن گفته شده : « بجانب راست
 خوش چرخیدم تا بئانریس را ببینم » . - « اختر ششمین » : مشتری (با بتالیائی Giove) که
 اینک داتهم پیرای بفلک آن نهاده است . - « ستاره معتدل » : اشاره بحرارت مشتری که قدمتا
 آنرا در حد اعتدال میدانستند . داتهم در کتاب « ضیافت » (باب دوم) درین باره مینویسد : « بطلمیوس
 اظهار میدارد که مشتری ستاره‌ای معتدل و در حد فاصل سرمای زحل و گرمای مریخ است ، و از
 طرف دیگر این خاصیت را دارد که در میان تمام ستارگان از فرط سپیدی نقره‌گون مینماید . »

در این مشعل شادان^۱، دیدم که از تلالو ارواح آکنده از عشقی
که در آن خانه داشتند^۲، در نظرم حروفی همانند حروف زبان ما
مجسم بود؛

و همچون پرندگان که از کناره جویباری پیرواز آیند، و چنانکه
بر گرد خوراک خویش بزمی آراسته باشند بر فراز آن گاه صورت حلقه ای
و گاه شکلی دگر گیرند،

در این فروغها نیز، ارواح سعادت مند سرود خوانان به رسو در پیرواز
بودند، و باتر کیب خود حروفی چون D یا I یا L پدید میآوردند.

نخست با آهنگ سرود خویش بحر کت در میآمدند، و آنگاه با
تشکیل یکی از این علائم اندکی بر جای خود میایستادند و خاموش میماندند.^۳
ای «پگازی» آسمانی^۴، که افتخار و بقائی فنا ناپذیر نصیب ارواحی میکنی

۱ - giovial facella : ستاره مشتری که قدما هر گونه شادی و امید را اثر آن
و مربوط بدان میدانستند . - در اصل ایتالیائی این شعر «جناس لفظی» زیبایی بکار رفته که
آنها بفارسی نقل نمیتوان کرد ، بدین ترتیب که کلمه giovial که در اینجا آمده از کلمه لاتینی
jioivalis آمده که هم معنی «نشاط بخش» و هم معنی «مربوط به ستاره مشتری» رامیدهد .

۲ - ارواح پادشاهان و شاهزادگان عادل و خردمند .

۳ - یعنی : کمی بر جای میایستادند تا من بتوانم حرفی را که ساخته بودند

تشخیص دهم .

۴ - پگازو Pegaso در میتولوژی یونان اسب بالداری بود که چون «ترئوس» پری
شوم افسانه‌ای موسوم به «مدوزا» را بکشت ، از خون او بوجود آمد (رجوع شود به دوزخ، سرود نهم).
این اسب «ترئوس» را بر پشت خود نشاند و در فضا بحرکت در آورد و او را بیونان زمین
بازگردانید . وقتی که قصد فرود آمدن داشت در ناحیه «بئوسیا» از کوه معروف «هلیکون»
گذشت و در آنجا با ضربت سم خود چشمه‌ای از دل کوه بیرون آورد که چشمه «هیپو کرون» نام
گرفت، و خاصیت آن این بود که هر کس که از آب آن مینوشید اهل هنر و ادب میشد . این کوه
مقر «آپولون» خدای هنر و پریان نه گانه الهام بخش (Muse) بود (رجوع شود به سرود ۲۹
برزخ) . - بنابر این خطاب «پگازی آسمانی» diva Pegasea در اینجا یا بطور کلی مربوط

بقیه در صفحه بعد

که بایاری تو این بقا و افتخار را بشهرها و کشورها میبرند ،
 فروغ خویش را بر من بتاب تا تصاویر آنها را چنانکه در ضمیر
 خویش دارم مجسم توانم کرد : کاش قدرت تو سراپا در این ابیات کوتاه
 متجلی آید .

پنج بار هفت حرف صدا دار و بیصدا بنظر آوردم^۱ ، و کلمات را
 بدانسان که برایم بیان شدند بخاطر سپردم .

نخستین فعل و نام این نوشته **DILIGITE IUSTITIAM**
 و آخرین آنها **QUI IUDICATIS TERRAM** بود^۲ .
 آنگاه، اینان در حرف M از کلام پنجمین در کنار هم برجای بماندند ،
 چنانکه مشتری در آنجا از سیمی مینمود که زر اندوده باشد^۳ .

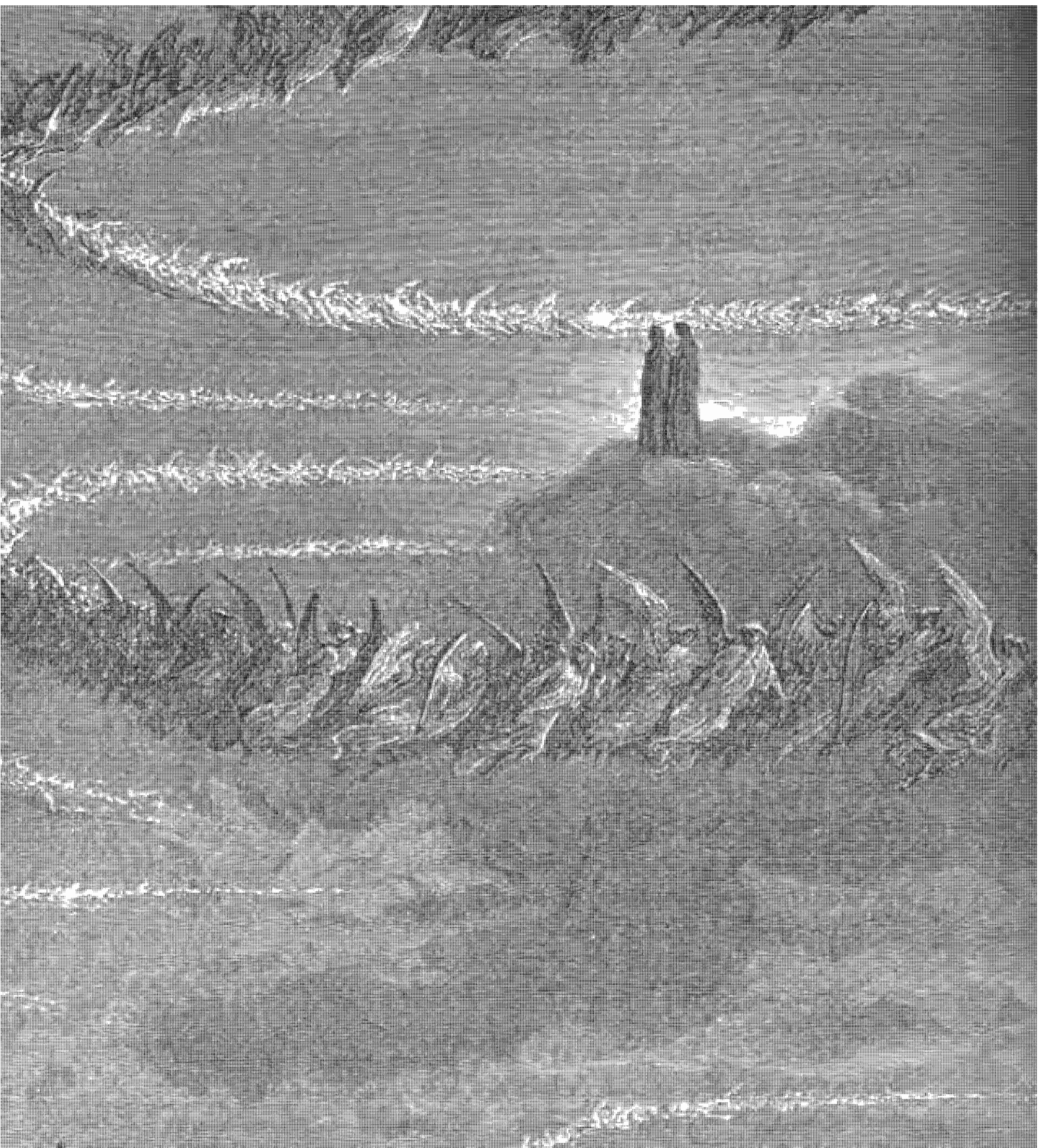
بقیه از صفحه قبل

به پریان الهام بخش است که دانه قبلا نیز چندین بار برای موفقیت در سرودن شعرهای آبدار
 دست بدامان آنها زده است (دوزخ، سرود دوم - برزخ، سرودهای اول و بیست و دوم - بهشت ، سرود
 دوم) ، یا اختصاصاً مربوط به «کالیوپه» Calliope پری اشعار حماسی است که شاعر در آغاز
 برزخ بدو توسل جسته است ، و یا مربوط به «اورانیا» Urania پری علم اخترشناسی . - بقیه
 بند این معنی را دارد که : تو که شاعران را از این افتخار جاوید برخوردار میکنی که با کمک
 تو ، آنچه را که دیده اند ، بگوش مردم شهرها و دیارهای نزدیک و دور برسانند . . . (رجوع
 شود به سرود بیست و یکم برزخ) .

۱ - یعنی : بر روی هم سی و پنج حرف در نظر من نقش بست .

۲ - دو جمله لاتینی : اولی بمعنای « عدالت را دوست بدارید » ، و دومی بمعنی « شما
 که در روی زمین قاضی هستید » . این جمله است که « کتاب حکمت » سلیمان نبی در نورات
 با آن آغاز میشود . باید تذکر داد که اصالت این کتاب در نورات محرز نیست .

۳ - یعنی : چون آخرین حرف این جمله را مجسم کردند ، دیگر از هم جدا نشدند
 و همچنان درین حال باقی ماندند ، بطوریکه کوئی درین نقطه فروغ این ارواح نوده زری بود
 که بر روی سبیدی نقره گون مشتری نهاده شده بود .



در این فروغها ، ارواح بهشتی سرود خوانان بهر جانب در پرواز بودند (صفحه ۱۳۷۷)

وفروغهایی دگر را دیدم که بر بالای M فرود آمدند و در آنجا بنشستند، و سرودی خواندند که پندارم بتجلیل آن خیری که جملگی آنانرا بجانب خود میخواند تخصیص داشت^۱.

آنگاه، چنانکه از برخورد چوبهای مشتعل اخگر هائی بی‌شمار برمیخیزد که احمقان از روی آنها عادت بتفال دارند^۲،

از آنجائیزیش از هزار فروغ^۳ برجهید، که هر يك بحسب طرز توزیع آن از طرف خورشیدی که این جمله را بر میافروزد کم یا بیش بالا رفت^۴ و چون هر يك از آنها بر جای خود بایستادند، دیدم که این آتش سرو گردن عقابی را مجسم کرده بود.

آن کس را که نقاش این طرح است نیازی به راهنما نیست، زیرا که خود راهنمای خویشتن است، و از اوست که آن نیروئی که در آشیانه‌ها شکلی میسازد سرچشمه میگیرد^۵.

۱ «آن خیری که...» خداوند، که اینانرا باعمال عدالت رهنمائی میکند... دراصل، حرف «م» در بند پیش بصورت املائی آن M و در این بند بصورت تلفظ الفبائی آن emme آورده شده است.

۲ - Lana - مفسر معروف کمدی الهی درین باره مینویسد: «احمقان را عادت بر اینست که در کنار بخاری نشینند و هیزم های نیمسوخته را برهم زنند و از روی تعداد جرقه هائی که از آنها برمیجهد با خود بگویند که امسال فلان قدر کوسفند و فلان قدر بیجه خوک و فلان مقدار فیورینوی طلا در آمد خواهم داشت.»

۳ - مراد «تعداد خیلی زیاد» است.

۴ - یعنی این ارواح برخی بیشتر و برخی کمتر پرواز کردند، و این کمی و زیادی مربوط بدرجهای بود که خداوند (خورشیدی که این جمله را روشن میکند) برای آنها مقرر داشته بود.

۵ - یعنی: نقاش آسمانی (خداوند) در ترسیم این صور نیازی به استاد و راهنما ندارد، زیرا که او خود مبتکر اصلی است، و اوست که در هر آشیانی بهر موجودی شکلی میبخشد و او را بهر صورتی که خود مایل است در میآورد. - در این شعر کلمه‌ای بکار رفته که درك بقیه در صفحه بعد

آن ارواح سعادت‌مند دگر که در آغاز از پدید آوردن گل زنبقی
بر روی M خرسند مینمودند ، باحر کتی ملایم صورتی را که ترسیم شده
بود تکمیل کردند .

بقیه از صفحه قبل

مفهوم قطعی آن بسیار دشوار است ، و بدین جهت برخی از مفسرین این بند را نیز ، مانند معمای
آغاز سرودنهم برزخ ، «بسیار دشوار» لقب داده‌اند . اصل شعر اینست : *quella virtù ch'è*
forma per li nidi و کلمه می‌ورد بحث «forma» است ، که تاکنون لافل دوازده
تعبیر مختلف از آن شده است ، بخصوص ازین رو که معلوم نیست مراد از *nidi* مفهوم واقعی آن
«آشیان‌ها» یا مفهوم مجازی «افلاک» است . حتی برخی از مفسرین بسراغ اصلاحاتی چند
در متن رفته‌اند ، ولی متون موق «کمدی الهی» از قدیم بهمین صورت بوده است . بهر صورت
احتمال قوی اینست که کلمه *forma* در اینجا بمفهوم فلسفی آن بکاررفته که در مدارس علوم قدیمه مورد
بحث بوده ، و عبارتست از نیروی مشخص وجودی که شیوه زندگی و مظاهر خاصه هر يك از
اشیاء و موجودات مختلف را بدانها میبخشد .

۱ - این بند از آن بندهای کمدی الهی است که بی تفسیر کامل قابل درک نیست ،
و میتوان آنرا از «سمبولیک» ترین اشعار تمام این مجموعه دانست . صحنه‌ای که در اینجا در برابر
نظر دانه مجسم میشود ، از نوع همان صحنه «گردونه سمبولیک» سرودهای آخر برزخ و تحولاتی
است که پیاپی در وضع این گردونه روی میدهد ، و اتفاقاً مفاهیم کلی این دو صحنه نیز ، در اینجا
و در برزخ ، با هم بسیار نزدیک است .

بطور خلاصه ، معنی این بند اینست که چون از پیوستگی‌ها و جدائیهای پیاپی ارواح
بهشتی که در این فلك مشتری در برابر دانه بودند ، جمله لاتینی « شما که قاضیان زمینید ،
عدالت را دوست بدارید» پدید آمد ، ارواح در آخرین حرف این جمله ، یعنی حرف M ، بهمان
وضع که داشتند باقی ماندند و دیگر پراکنده نشدند ؛ سپس ارواحی دیگر در نقاط مختلف این
علامت M جای گرفتند ، بطوریکه از ترکیب آنها این بار حرف M صورت علامت گل زنبقی
درآمد ؛ ولی طولی نکشید که باز دسته‌ای از این ارواح جای در تغییر دادند ، و در نتیجه
شکل «گل زنبق» نیز عوض شد و این مرتبه این شکل صورت عقابی را بخود گرفت ، و از آن
پس بهمین حال باقی ماند .

مسام است که همه این تحولات دارای مفهومی «سمبولیک» است ، بهمین جهت از قدیم
تاکنون درین باره دست بانواع تفسیرها زده‌اند . میان همه این تفسیرها من دو تفسیر مختلف را که
کاملتر بنظر می‌آید در اینجا نقل کرده‌ام :

حرف آخر کلمه TERRAM ، یعنی حرف M ، در عین حال حرف اول کلمه NONDO
بقیه در صفحه بعد

ای اختر دلپذیر، جمله این گوهرهای درخشان بمن چنین فهماندند که

بقیه از صفحه قبل

(دنیا) و نماینده دنیای بشری، یعنی عامه مردمان است. ارواحی که « بحسب مقامی که خداوند برای آنها معین کرده، در دونوك بالای این M جای گرفته‌اند. ارواح دادگستران و قاضیان عدالت پیشه‌اند که باید با اجرای عدالت امنیت ملل و اقوام جهان را حفظ کنند. ارواحی که بعداً بدانها میپیوندند و بر بالای ایشان مینشینند نماینده زمامداران و فرمانروایان شریفند که بی وجود آنها و بی «بالانشینی» و حکمفرمائی ایشان نظم جامعه محفوظ نمیماند و بناچار هرج و مرج پدید میآید. جایگزینی این عده بر روی سر ارواح قضات دادگستر نشان فرمانبری و اطاعتی است که باید اینان در برابر قوانین نشان دهند، زیرا که این زمامداران و پادشاهان مظهر اجرای قانونند و قاضیان و سایر کسانی که هر يك سمتی در اداره امور و در حفظ نظم اجتماع بعهده دارند، باید بیغرضانه در مقابل قانون و مظاهر آن مطیع، یعنی با «حکومت» واقعی همکار باشند. - بدین ترتیب «گل زنبق» پدید میآید که نشان آراستگی و زیبایی است که ازین راه بجهان داده میشود، و تا وقتی که زمامدارانی در اجتماعات وجود نداشته باشند این «گل» نیز بوجود نمیآید، یعنی هیچ جامعه تا وقتی که قوه قضائیه ای نداشته باشد و بعد از آن تا وقتی که دارای دستگاه حکومت منظم نباشد، جامعه‌ای آراسته و قابل قبول بشمار نمیآید، و طبعاً آسیر هرج و مرج و بیعدالتی است. - مرحله بعد ازین، بروز تغییرات تازه‌ای در وضع گل زنبق برای تشکیل شکل «عقاب» است. چنانکه گفته شد این عقاب مظهر «امپراتوری» رومی است، و معنی این تحول تازه اینست که وجود جماعات مجزائی که هر يك از آنها دستگاه قضائی و حکومتی منظم داشته باشند، هر چند لازم است ولی کافی نیست، زیرا وجود کشورها و اقوام مستقل و متمدن ولی کوچک در کنار هم مایه اختلاف و اصطکاک منافع دائم میان ایشان است، و لازم است که همه اینها تحت حکمفرمائی يك دستگاه بالاتر یعنی دستگاه «امپراتوری» واحد قرار گیرند که جریان امور را با رعایت مصالح کلی امپراتوری اداره منظم کند و نه از روی مصالح خصوصی هر يك از این اجزاء، و این همان نظریه کلی سیاسی است که داتنه در کمندی الهی مخصوصاً در کتاب جداگانه خود بنام «سلطنت» بتفصیل مورد بحث قرار داده و از آن سخت جانبداری کرده است. - بطور خلاصه مفهوم این بند اینست که برای حسن اداره جماعات بشری وجود قوانین ضروری است و برای اجرای این قوانین وجود پادشاهانی لازم است؛ ولی وجود این پادشاهان با آنکه لازم است کافی نیست و باید که اینان بنوبت خود تحت فرمان امپراتور واحدی باشند که همان «امپراتوری جهانی روم» یعنی ضامن صلح و وحدت بین‌المللی است.

این تفسیری است که توسط «کارل لوستاینر» داتنه‌شناس معاصر ایتالیائی با توجه بتفسیرهای متعدد چندصد ساله گذشته درین باره شده است. تفسیر بعد از «میکلانجلو کاتتانی» اشرافی دانشمند و داتنه‌شناس معروف قرن نوزدهم ایتالیاست که عنوان رسمی او «دوک دی سرمونه‌تا» بود و نتیجه مطالعات وی در باره این سه مصرع، در سال ۱۸۵۲ در رساله مفصلی حاوی بیش از صد صفحه انتشار یافت که تاکنون بارها تجدید چاپ شده است. وی در اصول با تفسیری که

بقیه در صفحه بعد

عدالت ما ناشی از نفوذ آن آسمانی است که تو جواهر نشانش داری^۱ ؛
 لاجرم از آن قدرت عاقله‌ای که حرکت و نیروی تو از او آغاز
 میشود^۲ ، مسئلت دارم که ببیند آن دودی که اشعه ترا میآلاید از کجا

بقیه از صفحہ قبل

نقل شد موافق است ، ولی حرف M را بجای دنیا (MONDO) مظهر « سلطنت »
 (MONARCHIA) و « گل‌زنبق » را بجای نشان کلی « آراستگی و زیبایی » ، یعنی حسن‌جریان
 امور کشورها و هم‌آهنگی شئون مختلف مملکتی ، علامت حکومت فرانسه میدانند که گل‌زنبق
 نشان خانوادگی سلسله پادشاهان آن بود .

بدین ترتیب مفهوم این‌بند این‌میشود که هرچند ملل مسیحی که سابقاً اجزاء امپراتوری
 واحد روم بودند اکنون تجزیه شده و بصورت شهرها و کشورهایی کوچک درآمدند ، ولی دولت
 فرانسه که اکنون غالب آنها را تحت نفوذ خود گرفته‌است دارای صلاحیت اخلاقی و معنوی چنین
 حکومتی نیست و باید که خود تحت فرمان « امپراتوری مقدس روم و ژرمن » که جانشین شایسته امپراتوری
 روم است قرار گیرد ، و این چیزی است که خداوند در آسمان بدان اراده کرده یعنی خواسته است که
 بزودی فرانسه در « امپراتوری » ژرمن و روم حل شود . بدیهی است که این همان عقیده کلی-
 دانه است .

« توین بی » دانه‌شناس معروف و معاصر انگلیسی ، این « گل‌زنبق » را نشان حکومت فلورانس
 شمرده است ، زیرا که این گل هم علامت خاندان سلطنتی فرانسه و هم نشان حکومتی فلورانس
 بود ، و فقط رنگ گل و زمینه آن در این دو مورد فرق داشت . چند تفسیر جامع دیگر نیز درین باره
 بصورت رساله‌ای مفصل توسط « پارودی » دانه‌شناس ایتالیایی ، تحت عنوان « زنبق طلائی در سرود
 هجدهم بهشت » و « پایا » در « بولتینودی ، سوچیتادانتسکا ایتالیا » و « پاسرینی » و غیره صورت گرفته
 که اصول آنها با آنچه گفته شد نزدیکست و در اینجا از نقل آنها صرفنظر میشود .

در تمام این موارد این تحولات حرف M ، براساس طرزنگارش این حرف با رسم الخط
 کوتیک^۳ و نه برسم الخط لاتینی آن متکی است .

۱ - چنانکه در مقدمه این سرود گفته شد ، قدما عقیده داشتند که « عدالت » از نفوذ
 ستاره مشتری در روی زمین حاصل میشود . بنابراین مفهوم این بند اینست که : ارواح درخشان
 بهشتی ساکن فلک مشتری ، که ارواح دادگستران و زمامداران عدالت‌پیشه روی زمین بودند با حضور خود در
 این فلک بمن نابت کردند که عدالت بشری ناشی از نفوذ ستاره مشتری است که فلک ششم را
 با حضور خود زینت بخشیده‌است (جواهر نشانش دارد) .

میآید^۱ ،

تا این که اکنون، برای باری دگر، از بیع ها و شری ها در آن معبدی که
بامعجزه ها و باشهادت ها برپا شد بخشم آید^۲ .

ای سپاه این آسمانی که بدیده تأمل در آن مینگرم ، برای کسانی
که در روی زمین با سرمشق بد از راه بدر رفته اند ، دعا کن^۳ .

پیش از این، کسان را عادت بر این بود که شمشیر بر کف بچنگند،
اما امروزه وسیله این هموردی گرفتن آن نانی است که پدر ملکوتی ما
از هیچکس مضایقه اش نمیدارد^۴ ؛

۱ - یعنی : از خداوند تقاضا دارم که ببیند چه کسانی در روی زمین مانع از آن
میشوند که اشعه تابناک این ستاره (فروغ عدل الهی) با همه درخشندگی خود بر زمین بتابد،
و کدام مردم با ناپا کدلی و حق کشی خود این فروغ را بادود ستمگری تاریک میکنند، و آنگاه این کسان را
چنانکه مستحقند کیفر دهد .

۲ - یعنی : یکبار دیگر خداوند ، از اینکه کلیسای او را (که بامعجزه ها و با دادن
شهادت بسیار استوار شده) در معرض بیع و شری گذاشته اند و از آن استفاده مادی میکنند (اشاره
پیاپ بونیفاچیوی هشتم و فساد دستگاه روحانی او که در سرود نوزدهم دوزخ بتفصیل از آن سخن رفته
است) بخشم در آید . - «یکبار دیگر» اشاره است به بار اولی که عیسی سوداگران را از درون
معبد با تازیانه براند (انجیل متی ، باب بیست و یکم) : «... پس عیسی داخل هیکل خدا
گشته جمیع کسانی را که در هیکل خرید و فروش میکردند بیرون نمود و تختهای صرافان و
کرسیهای کبوتر فروشان را واژگون ساخت » ، و (انجیل یوحنا ، باب دوم) : «... و چون عید
فصح یهود نزدیک بود عیسی باورشلیم رفت و در هیکل فروشندگان گاو و گوسفند و صرافان را نشسته
یافت . پس تازیانه ای از ریسمان ساخته همه را از هیکل بیرون نمود ، هم گوسفندان و گاو
را و نفود صرافان را ریخت و تختهای ایشان را واژگون ساخت و بکبوتر فروشان گفت اینهارا از اینجا
بیرون برید و خانه پدر مرا خانه تجارت مسازید » .

۳ - یعنی : ای ارواح دادگسترانی که اکنون در این فلك بسر میبرید ، برای مردم
روی زمین دعا کنید تا مبادا اینان بدنبال سرمشقی که پاپ و روحانیون فاسد کلیسا بدیشان میدهند
بروند و از رستگاری محروم مانند.

۴ - «آن نانی...» رحمت و بخشش الهی که شامل همه هست و خداوند (پدر ملکوتی)
آنها از هیچکس مضایقه نمیکند - مفهوم این بند اینست که سابقاً اختلاف کشورها و مبارزه
بقیه در صفحه بعد

ولی تو که چیزی نمینویسی مگر برای آنکه از آن عدول کنی ،
 بیاد آر که «پتروس» و «پولس» ، هر چند بخاطر آن تا کی مردند که توهمت
 بضایع کردتش گماشته‌ای ، هنوز زنده‌اند^۱ .

راست است که میتوانی گفت : « من با چنان شوقی آن کس را
 که دریابان بزیت و بخاطر رقصی به شهادت رسید طالبم^۲ ،

بقیه از صفحه قبل

بین حق و ناحق بصورنی مردانه یعنی از راه شمشیر و جانبازی در میدان جنگ حل میشد ، اما
 امروزه پاپ اختلاف خود و دیگران یا اختلاف بین کشورها از راه تکفیر و تحریم مذهبی فیصاه
 میدهد ، یعنی بخشش خداوندی را که بیدریغ شامل همه بندگان مؤمن او میشود ، بخاطر مصالح
 خصوصی خویش از برخی کسان دریغ میدارد یا بعبارت بهتر ادعا میکند که دریغ داشته است . -
 «پدر آسمانی» : در اصل *il pio padre* (پدرپارسا) : خدا .

۱ - این «زخم زبان» را در این بند و بند بعد ، بعلت نیشخند خاصی که در آخرین بند
 این سرود مستقر است ، تندترین زخم زبان داتنه در کمندی الهی داتنه شمرده‌اند . طرف خطاب
 داتنه را برخی از مفسرین پاپ بونیفاجیوی هشتم دانسته‌اند که در هنگام سفر خیالی داتنه بدنیای
 جاوید ، پاپ بود ؛ برخی دیگر طرف این خطاب را پاپ کلمنتوی پنجم شمرده‌اند که در سال ۱۳۱۴
 مرد ؛ بعضی نیز این اشاره را به پاپ جووانی بیست و دوم *Giovanni XXII* مربوط دانسته‌اند ،
 و احتمال میرود که این نظر اخیر صحیحتر باشد ، زیرا که در تاریخ سروده شدن این اشعار ،
 جووانی بیست و دوم پاپ بود ، و تا سال ۱۳۳۴ در همین مقام باقی ماند . این پاپ چندین بار دست
 به تکفیر مذهبی مخالفین خود زد ، و بعد با آنها توافق کرد ، یعنی بقول بسیاری از مورخین از ایشان
 پولی ستاند و رفع تکفیر کرد (از نوشته خود عدول ورزید) . - «بیاد بیاور که» :
 بیاد داشته باش که هنوز «پتروس رسول» و «پولس رسول» ، بنیادگزاران کلیسا ، حیات جاودان
 دارند و بر هر عمل خوب و بدی نظارت میکنند . - «آن تاکی که» : کلیسا ، اصل فکر
 از انجیل آمده است (انجیل متی ، باب بیستم) : « زیرا ملکوت آسمان صاحبخانه‌ای را
 ماند که بامدادان بیرون رفت تا عمله بجهت تا کستان خود بمزد بگیرد » .

۲ - «آن کس که دریابان بزیت» : یحیی معمد (بایتالیائی *San Giovanni Battista*)
 که در صحرای فلسطین بارشاد کسان مشغول بود (انجیل لوقا : باب اول) : « . . . پس وی تا
 ظهور خود برای اسرائیل در بیابان بر میبرد » . یحیی مژده نزدیکی ظهور مسیح را بمردمان
 میداد ، و آنانرا در رود اردن تعمد میداد تا پاک و طاهر آماده این روز باشند . وی زن هیرودیس
 پادشاه را از بابت هوسرانیها و عیاشیهایش سخت مورد ملامت قرار داد ، و در نتیجه این زن درباره
 او تعین کرد ، و او را بامر شاه بزندان افکندند . در مجلس بزومی در دربار ، «سالومه»
 بقیه در صفحه بعد

سرود هیجدهم

که دیگر نه ماهیگیر را میشناسم ، ونه پولس را ! » .

بقیه از صفحه قبل

دختر ملکه که ظاهراً عاشق یحیی بود و از طرف او مورد بی‌اعنائی قرار گرفته بود ، بجای خلعت رقص خود از ناپدری خویش (پادشاه) سر بریده یحیی را خواست ، و شاه نیز با خواهش او موافقت کرد ، و بدین ترتیب یحیی « بخاطر رقصی بشهادت رسید » . نقل از انجیل (انجیل متی ، باب چهاردهم) : « . . . اما چون هیروودیس را می‌آراستند دختر هیروودیا در مجلس رقص کرده هیروودیس را شاد نمود . ازین رو قسم خورده وعده داد که آنچه خواهد بدو بدهد . و او از ترغیب مادر خود گفت که سر یحیی تمعید دهنده را الان در طبقی بمن عنایت فرما . آنگاه پادشاه برنجید ، لیکن بجهت پاس قسم و خاطر همشینان خود فرمود که بدهند ، و فرستاده سریحیی را در زندان ازتن جدا کرد ، و سر او را درطشتی گذاشتند و بدختر تسلیم نمودند » . نظیر همین مطلب در باب ششم انجیل مرقس آمده است .

۱- ماهیگیر il Pescator : پتروس رسول ، حواری بزرگ عیسی که هنگام آشنائی با عیسی شغل ماهیگیری داشت (برزخ ، سرود ۲۲) . - پولس Polo : پولس رسول ، حواری بزرگ عیسی (دوزخ ، سرود ۴ - برزخ : سرود ۲۹) .

زخم زبان خاصی که در این بند هست ، مربوط بدین نکته است که تصویر « یحیی تمعید دهنده » علامتی بود که بر روی سکه های طلای فلورانس (فیورینو) ضرب میشد ، زیرا « یحیی » حامی و سرپرست معنوی فلورانس بود؛ بدین ترتیب در اینجا دانه خطاب به پاپ جوانی بیست و دوم ، در دنباله این اعتراض که چرا این پاپ بزرگان را تکفیر مذهبی میکند و بعداً از ایشان رشوه میستاند و تکفیر را پس میگیرد ، میگوید : البته عذر تو درین باره موجه است ، زیرا میتوانی جواب بدهی که من در میان روحانیون ، آنقدر به « یحیی » علاقه داشتم (یعنی مشتاق سکه های طلائی بودم که نقش یحیی بر روی آنهاست) که دیگر بیاد پتروس رسول و پولس رسول (یعنی بیاد پاکی و قدس کلیسا) نیفتادم ، و آنها را در برابر یحیی ناچیز شمردم .

سرود نور و هم

آسمان ششم : فلک مشتری

شاهان داد گستر و خرد دهند

داته و بتاتریس همچنان بی حرکت در فلک ششم ایستاده اند .

در تمام این سرود، «عقاب» مقدس که کیفیت آن در سرود پیش تشریح شده سخن میگوید . گفته وی شامل دو قسمت است : یکی بحثی از مباحث الهیات ، درباره اینکه چگونه دو روح غیر مسیحی توانسته اند بدین فلک راه یابند ، و بطور کلی بحث در مسئله کفر و ایمان و رستگاری و فنای ارواح بشری . دیگری حمله ای شدید از جانب داته (و از زبان عقاب) بدان شاهان و زمامداران مسیحی که در روز رستاخیز جایی بسیار دورتر از کفار ، نسبت بخداوند خواهند داشت .

سرود نوزدهم

در برابر من ، آن تصویر زیبا^۱ که از اجتماع ارواح مسعود و شاد کام^۲
پدید آمده بود گشوده بال هویدا بود .

هر يك از این ارواح یاقوتی مینمود که شعاع خورشید در آن
بگذارد ، و سوزندگیش چنان بود که در دیدگان من منعکس
میشد .

و اکنون باید وصف آنچه را کنم که تا با امروز با هیچ
کلامی گفته نشده و با هیچ مر کبی بر صفحه کاغذ نیامده و در هیچ مخیله‌ای
نگنجیده است ؛

زیرا که هم دیدم و هم شنیدم که از منقار عقاب سخن بر آمد، و در صدای
او کلمات «من» و «مرا» طنین افکن شد ، در حالیکه در ضمیرش «ما» و «مارا»
نهفته بود^۳ .

و چنین آغاز سخن کرد : « بخاطر آنکه داد گستر و پارسا بودم،

۱- تصویر عقاب که از اجتماع ارواح شاهان داد گستر و خردمند پدید آمده بود .

۲- در متن، این کلمه بصورت لائینی frui آمده ، و این همان صورتی است که غالباً در

رسالة «سن تماسو» بکار رفته است .

۳- یعنی تصویر عقاب منقار گشود و بامن سخن گفت، و درین گفتار بجای اینکه از زبان

همه ارواح پارسائی که او را پدید آورده بودند صیغه جمع بکار برد و «ما» بگوید، با صیغه مفرد
«من» سخن میگفت ، زیرا این ارواح چنان همدل و همدستان بودند که مجموعه آنها يك وجود
واحد را تشکیل میداد . اصل فکر ، مخصوصاً اصطلاح «دیدم و شنیدم» از انجیل گرفته شده (مکاشفه
یوحنا ی رسول ، باب هشتم) : «... و عقایرا دیدم و شنیدم که در وسط آسمان میبرد و با آواز بلند
میگوید وای بر ساکنان زمین » .

در اینجا با چنین جلالی مورد تکریم قرار گرفتم که شوق تنها بدان راه
نمی‌تواند یافت؛

و در روی زمین چنان خاطره‌ای از خویش بر جای نهادم که بدان
در آنجا ستایشم میکنند، اما کرده‌هایم را سرمشق قرار ندهند.^۱
همچنانکه از ذغالهای گداخته بسیار بجز حرارتی واحد بر نمی‌خیزد،
از این تصویری که از در آمیختن این همه عشق پدید آمده بود، تنها
يك صدا بر می‌آمد.

چون این بشنیدم، گفتم: «ای گل‌های ابدی سرور جاودانی^۲
که همه عطرها را بصورت عطری واحد بمشامم عرضه می‌دارید،
با گفتار خود روزه ممتد مرا، که چون در روی زمین هیچ
غذائی شایسته آن نیافتم مدتی بس درازم گرسنه نگاه داشت،
پایان بخشید^۳».

۱- یعنی: فقط شوق بهشتی شدن برای نیل بدین سعادت کافی نیست، و باید که
اعمال حسنه نیز مزید بر این شوق شوند. - بیشتر مفسرین قدیمی که غالباً نظریاتشان صائب‌تر
است، این شعر را بدین صورت معنی کرده‌اند که: «این جلالی که از حد هر شوقی بالاتر است».
متن شعر چنین است:

quella gloria che non si lascia vincere a disio

۲- یعنی: جلال امپراتوری روم بقدری است که حتی بدخواهان نیز از ستایش
آن خود داری نمیتوانند کرد، منتها اینان در عین این ستایش حاضر نیستند عملاً آنچه را که
این امپراتوری میکرد سرمشق خود قرار دهند.

۳- یعنی: ای ارواح بهشتی که جاودانه سعادتمند و شادانید. در آخرین سرود کمدی الهی،
تمام بهشت بگل تشبیه میشود.

۴- یعنی: مشکلی را که در روی زمین با همه تلاشها و تفکرات خود بحل آن توفیق نیافتم
در اینجا برایم حل کنید. این مشکل که مربوط برستگاری ارواح نکوکاران غیر مسیحی است،
در اواسط این سرود مورد بحث قرار میگیرد.



دربار من تصویر زیبایی که از اجتماع ارواح بهشتی پدید آمده بود کشوده بال هویدا بود (صفحه ۱۳۸۹)

سرود نوزدهم

نیک میدانم که اگر در آسمان ، عدالت الهی در آئینه قلمروی دیگر منعکس میشود ، فلک شما نیز بی پرده و حجابی با آن آشنائی دارد^۱ .
خود آگهید که با چه شوقی خویش را برای شنیدن سخنان آن آماده میکنم ، و میدانید که آن شکی که مرا بروزه ای چنین کهن واداشت^۲ کدام است .

همچنانکه بازی شکاری ، پس از آزادی از بند سرپوش خود^۳ سر تکان میدهد و بال زنان ابراز خرسندی میکند و میل خویش را نشان میدهد و خود را میآراید ،

این نشان ارواح بهشتی را در حین خواندن آن سرود های مقدس^۴ که فقط شنوندگان آسمانشان با آن آشنائی دارند دیدم که از جای تکان خورد ،

و پس چنین آغاز کرد : « آن کس که با پرگار خویش حدود عالم را

۱- یعنی : هر چند که انوار عدالت الهی مستقیماً بطنقه ای از ملائک میتابد که «اورنگها» Troni نام دارند و مقرشان فلک « زحل » است ، ولی میدانم که این فروغ گذشته از انعکاس خود در « آئینه قلمروی دیگر » (فلک زحل) بر آسمان مشتری (آسمان شما) نیز میتابد ، بنابراین شما هم میتوانید رفع اشکال مرا بکنید . - «ماسرون» دانش شناس فرانسوی معاصر با شتاب این فلک را فلک زهره دانسته است .

۲- رجوع شود بشرح ۴ صفحه پیش .

۳ - در قرون وسطی قوش های شکاری را در زیر سرپوش چرمین نگاه میداشتند تا در مواقع عادی قادر بدیدن و پرواز کردن نباشند ، و فقط در موقعیکه پروازشان ضرور بود این سرپوش (cappello) را برمیداشتند .

۴ - quel segno che di laude della divina grazia era contesto

این جمله را اینطور نیز معنی کرده اند که « این نشان که از ترکیب ارواحی پدید آمده بود که خود مدح و ثنای برکت الهی بودند ، و این تعبیر نظیر آن است که سابقاً (دوزخ ، سرود ۲) دانشه در مورد بتاتریس بکار برده و او را « ثنای خداوند » نامیده بود .

مشخص کرد^۱، و هر آنچه را که پیداست و آنچه را که ناپیداست در درون آن بر جای معین قرار داد^۲،

فضیلت کامله خویش را بتمام کائنات ارائه نمیتواند کرد، مگر آنکه اندیشه او بصورتی نامحدود بالاتر از آن جمله بماند^۳.

و این حقیقت را نخستین غرور پیشه‌ای بر ما ثابت میکند که با آنکه برترین آفریدگان بود، پیش از آنکه بحد کمال خویش رسیده باشد، از آن سبب که در انتظار روشنائی نمانده بود از بلندای خود فرو افتاد^۴؛

ازینجا نتیجه میشود که هر وجود سفلائی، قرار گاهی بسیار تنگ برای آن خیری است که پایانی ندارد، و برای خود مقیاسی بجز خویش نمیشناسد.^۵
لاجرم بینائی شما^۶ که تنها شعاعی از این قدرت عاقله است

۱ - خدا .

۲ - نقل از تورات (کتاب امثال سلیمان نبی ، باب هشتم) : « وقتیکه او آسمان را مستحکم ساخت ، من آنجا بودم و هنگامیکه دایره را بر سطح لجه قرارداد ، و وقتیکه افلاک را بالا استوار کرد ... و بدریا حد قرار داد .. و زمانیکه بنیاد زمین را نهاد ، آنگاه نزد او معمار بودم » .

۳ - یعنی : مقام خداوند بهر حال بسیار بالاتر از جمله آفریدگان اوست . - اندیشه او il suo verbo (رجوع شود به صفحه ۱۳۷۱ - سطر ۱ و شرح ۲) .

۴ - اشاره بشیطان اعظم Lucifer (رجوع شود بسرود آخر دوزخ و سرود ۱۲ برزخ) . روشنائی : فروغ برکت الهی .

۵ - یعنی : از اینجا چنین نتیجه میشود که وجود هر آنچه مقامی کمتر از شیطان در دوره تقرب او داشته باشد، چه فرشته و چه انسان ، کوچکتر از آن است که خداوند را با همه عظمتش در خود جای دهد ، زیرا که برای گنجاندن خداوند واحد مقیاسی بجز خود او نیست .

۶ - در دو متن موق « که دی الهی » که از طرف « مجمع دانشی ایتالیا » در روم و « مورتوین بی » در لندن چاپ شده ، این کلمه بصورت « بینائی ما » nostra veduta آمده ، ولی تقریباً در همه چاپهای دیگر همین صورت « بینائی شما » vostra veduta را دارد ، که با سیاق عبارت بیشتر نزدیک است ، و بنا برین صحیح تر بنظر میرسد . « لانکه فلو » در ترجمه معروف خود ، شق اول را برگزیده است .

که همه چیز آکنده از آن است^۱ ،

بمقتضای طبیعت خود ، چندان نیرومند نمیتواند بود که برای مایه^۲ اصلی^۱ ، در ماورای آنچه بر او مینماید امکان تغییری نباشد^۳ ؛

از این سبب ، نگاهی که خاص دنیای شماست ، جز بدان صورت که چشم در دریا میکند در عدالت جاودانی رخنه نمیتواند کرد ،

زیرا که دیده^۴ آدمی در نزدیکی ساحل ته دریا را میبیند ، ولی در میان دریا چنین قدرتی را ندارد ؛ هر چند که در اینجا نیز دریا را کفی است ، اما این بار عمق این کف آنرا پنهان نگاه میدارد^۴

نوری بجز فروغ آن آسمان شفاف که هرگز چیزی ابر آلودش نمیکند^۵ وجود ندارد ، و هر چه بجز آن است ظلمت ، یا سایه^۵ جسم ،

۱ - نقل از تورات (کتاب ارمیاء نبی ، باب بیست و سوم) : « . . . خداوند میگوید آيا کسی خویشتن را در جایی مخفی پنهان تواند نمود که من او را نبینم ؟ مگر من آسمان و زمین را مملو نمیسازم ؟ »

۲ - suo principio : روح و حقیقت الهی .

۳ - یعنی : طبیعت بشری را که محدود است ، آن قدرت نیست که بیش از آن حد که خداوند میتواند دید چیزی ببیند ، اشاره بدانکه آدمی ، چون بهتر از خداوند بکنه مشیات الهی پی نمیتواند برد ، با کوتاه بینی خود حق چون و چرا در کارهای او را ندارد .

۴ - مفهوم این بند و بند پیش چنین است : عقل و ادراک آدمی ، که فقط قسمت محدودی از مشیات الهی را درک میتواند کرد ، مانند چشم انسان است که چون در زیر آب دریا گشوده شود ، در صورتیکه به ساحل نزدیک باشد (یعنی عمق دریا کم باشد) کف دریا را میتواند دید ، ولی اگر از ساحل دور شود دیگر قدرت دیدن کف دریا را ندارد ، هر چند که دریا در اینجا نیز کفی دارد ، منتها این بار دیگر نگاه آدمی با عمق آن راه نمیتواند یافت . در مورد عدالت الهی و اسرار آن نیز چنین است ، بدین معنی که فهم و شعور انسانی میتواند تا اندازه محدودی از این عدالت کامله را بشناسد و بعلل آن پی برد ، ولی ازین حد که بگذرد آنرا قدرت راه بردن بکنه مشیات ازلی نیست .

۵ - اشاره بحقیقی که از راه روح و ایمان بر آدمی عرضه میشود .

یا زهر آن است^۱ .

اینک آن مغاره ای که عدالت زنده^۲ مورد بحث ترا از تو پنهان میداشت ، در برابرت کاملاً گشوده شده است^۳ ؛

زیرا که تو میگفتی: « مردی در کرانه‌های رود سند^۴ بدنیا می‌آید، و در آنجا هیچکس نیست که سخن از مسیح گوید ، و چیزی درباره او بخواند یا بنویسد ؛

و همه امیال و همه کارهای نکوی این مرد، تا آنجا که منطق آدمی میتواند دید ، چه در کردار و چه در گفتار او ، از گناه مبرا است .

و چنین کسی ، بی‌تعمید و بی‌قبول ایمان^۵ میمیرد ؛ کجاست آن عدالتی که ویرا محکوم کند؟ و اگر او را ایمانی نیست ، خطایش در کجاست^۶ ؟ »

۱ - ظلمت : آنچه فروغ الهی را از دیده کسان پنهان میدارد (بدی و بدکاری) ؛ سایه جسم (وساوس نفسانی ، یا مرگ) ؛ زهر : (غرور ، خشم و غیره که زندگی را زهر آکین میکنند) .

۲ - یعنی : اکنون از تاریکی شك و گمراهی بیرون آمده و بحقیقت راه برده‌ای . - «مغاره» اشاره به تنگنای تردید و ضلالتی که درین مورد دانتها را در میان گرفته بود. - «عدالت زنده» : عدل الهی . - این « شك » و « تنگنا » ، زمینه‌سوالی است که در بند بعد مطرح میشود .

۳ - Indo رودخانه معروف هندوستان، که در قرون وسطی اروپائیان آنرا حد شرقی جهان مینداختند .

۴ - ایمان مسیحی .

۵ - مفهوم کلی این بند و دو بند پیش روشن است: مشکل دانتها این است که اگر فی‌المثل مرد یا کدول‌نیکهدادی در هندوستان یعنی کانون بت پرستی بدنیا آید و ازین نظر که در این ناحیه اثری از مسیحیت نیست وی اصولاً از وجود مسیح خبر نداشته باشد تا بدو ایمان آورد ، ولی این مرد در همه عمر خویش با درستی و انصاف زندگی کند و از هر گونه خطا در گفتار و کردار خود مبرا باشد و با همین پاکی نیز بمیرد، در اینصورت چگونه عدالت الهی این چنین کسی را که خود بقیه در صفحه بعد

باری، تو که ای، که از فاصله هزار میل برمسند قضا میخواستی
نشست، و حال آنکه دیده‌ات را بجز وجبی امکان دیدار نیست^۱ ؟
بیگمان اگر کتاب مقدس^۲ نبود تا شمارا راهنما باشد، برای
آن کس که در مورد من نازک بینی کند تا سرحد حیرت جای شك باقی
میبود^۳ .

ای حیوانات زمینی^۴، ای ضمایر ناهنجار! اراده نخستین که
فی نفسه نکو است، هرگز از وجود خودش که خیری اعلی است دوری
نمیگزیند^۵ .

بقیه از صفحه قبل

گناهی در دوری از ایمان مسیحی نداشته از بهشت محروم میتواند کرد ؟ - بدین نکته در
انجیل نیز اشاره شده است (رساله پولس رسول برومیان، باب دهم) : «... پس چگونه بخوانند
کسی را که باو ایمان نیاورده‌اند، و چگونه ایمان آورند بکسیکه خبر او را نشنیده‌اند، و چگونه
بشنوند بدون واعظ ؟ »

۱ - یعنی : توجه حق‌داری که در باره مشیات کامله الهی داوری کنی و بدانها اعتراضی
روا داری، در حالیکه بیش از يك وجب una spanna از پیش پای خود را نمیتوانی دید (بیش
از حدی ناچیز ره به خواست الهی نمیتوانی برد) .
۲ - la Scrittura : تورات و انجیل .

۳ - یعنی : قاعدتاً حق داری چنین سؤالی بکنی، زیرا که تدقیق در وضع من (عقاب،
مظهر عدالت) چنین شکی را ایجاب میکند . ولی بآوردن کتاب آسمانی و آنچه ازین بابت در آن
نوشته شده، حق این چنین شك و تردیدی برای تو نمیماند . اشاره داتنه بدین جملات انجیل
است (رومیان، باب نهم) : «... پس چه گوئیم که آیا ترد خدا بی‌انصافی است ؟ حاشا ! زیرا
بموسی میگردد رحم خواهم فرمود بر هر که رحم کنم، و رأفت خواهم نمود بر هر که رأفت نمایم .
لاجرم نه از خواهش کننده و نه از شتابنده است، بلکه از خدای رحم کننده - ... پس مرا
میگوئی که دیگر چرا ملامت میکند ؟ .. نی، بلکه تو کیستی ای انسان که با خدا معارضه میکنی ؟
آیا مصنوع بسانع میگردد که چرا مرا چنین ساختی ؟ یا کوزه گر اختیار بر گل ندارد که از يك
خمیره ظرفی عزیز و ظرفی ذلیل بسازد ؟ »

۴ - terreni animali : این لقبی است که داتنه در باب چهارم کتاب «ضیافت» خود
بنوع آدمی داده و درین باره بحثی مفصل نیز کرده است .

۵ - یعنی : مشیت خداوندی (اراده نخستین) نمیتواند برای جز راه خیر مطلق که وجود
خداوند مظهر اعلای آنست، برود .

هیچ چیز نکو نتواند بود مگر آنکه با آن تطبیق کند^۱؛ هیچ خیر آفریده ای نیست که او را بسوی خویش کشاند، و بالعکس اوست که با تشعشع خود این خیر را پدید میآورد^۲.

همچنانکه لکلک، پس از سیر کردن جوجگان خویش بر بالای آشیان خود بگردش درمیآید، و لکلک بچه سیر شده بدو مینگرد، آن تصویر مسعود نیز در آن هنگام که من خود نظر بیالا میگردم، چنین کرد، یعنی با نیروی این همه رایزنان بالهای خویش را برهم سائید^۳.

چرخ زنان سرود میخواند و میگفت که: «همچنانکه سخنان من^۴ برای تو ادراک پذیر نیست، قضای ابدی^۵ نیز برای شما خاکیان چنین است.»

۱ - یعنی: بنا بدانچه گفته شد، هیچ چیز صحیح و عادلانه نیست مگر آنکه با این اراده تطبیق کند. - همه استدلال عقاب را در پاسخ داتنه در همین جمله خلاصه میتوان کرد: چگونه عدالت الهی غیر عادلانه میتواند بود، در صورتیکه فقط آن چیزی عادلانه است که با اراده او مطابق باشد؟

۲ - نقل از انجیل (رساله پولس رسول به فیلیپیان، باب دوم): «... زیرا خداست که در شما بر حسب رضامندی خود هم اراده وهم فعل را بعمل ایجاد میکند.»

۳ - یعنی: همچنانکه لکلک پس از انجام وظیفه خود در سیر کردن جوجگان خویش از رضایت بال برهم میزند، این عقاب (تصویر مسعود) نیز بعد از اینکه مشکل مراحل کرد و گرسنگی روح را تسکین بخشید، بال برهم زد و اینکار را با اراده مشترک جمله ارواحی (رایزنانی *consigli*) کرد که او را بدین بر میانگیختند.

۴ - در اصل *le mie note*: آهنگهای آواز من. - ولی مفهوم این اشاره همان کلمات عقاب است که مجازاً به «آواز مقدس و مذهبی» تشبیه شده است.

۵ - *giudizio eterno*: عدالت الهی.

سپس این شعله‌های فروزان روح‌القدس^۱ بر جای بایستادند، ولی آن نشانی که جهان را با احترام رومیان وا داشت^۲ همچنان محفوظ ماند،

و از نو چنین آغاز سخن کرد: «بدین قلمرو هرگز کسی پای ننهاد که به مسیح مؤمن نباشد، چه پیش و چه بعد از آنکه وی را بصلیب میخکوب کردند^۳».

اما بنگر! بسیار کسان بانگ «مسیح! مسیح!» بر می‌آوردند که در روز قضا کمتر از آن کس که هرگز مسیح را شناخت بدو نزدیکند^۴؛ و چنین مسیحیانی را، در آن هنگام که دو صف از هم جدا آیند و یکی از آن دو برای ابد توانگر و دیگری مستمند شود، حبشی محکوم خواهد کرده؛

و ایرانیان، چون این دفتری را که در آن جمله اعمال شایان

۱ - ارواحی که شکل عقاب را پدید آورده بودند.

۲ - «نشانی که...»: عقاب (صفحات ۱۹۱ تا ۱۲۰۶).

۳ - نقل از انجیل (رساله بمرانیان، باب یازدهم): «... لیکن بدون ایمان تحصیل رضامندی او محال است، زیرا هر که تقرب بخدا جوید لازمست که ایمان آورد.»

۴ - نقل از انجیل متی (باب هفتم): «... نه هر که مرا خداوند خداوند گوید داخل ملکوت آسمان گردد، بلکه آنکه اراده پدر مرا که در آسمان است بجا آورد.»

۵ - یعنی: در روز رستاخیز که دو صف گناهکاران و پاکان بطور قطع مشخص شوند و دسته اول برای همیشه دوزخی (مستمند) و دسته دیگر جاودانه بهشتی (توانگر) گردند، چنین مسیحیانی حتی مورد لعن مشرکین خواهند بود. «حبشی» l'Étiopie، در اینجا بمفهوم کلی «کافر» بکار برده شده. اصل فکر از انجیل است (انجیل متی، باب دوازدهم - انجیل لوقا، باب یازدهم): «... مردمان نینوا در روز داوری با این فرقه برخاسته بر ایشان حکم خواهند کرد.» همچنین فکر «جدائی دو صف» از انجیل گرفته شده (انجیل متی، باب بیست و پنجم): «... اما چون پسر انسان در جلال خود با جمیع ملائکه مقدس خویش آید... آنگاه جمیع امتها در حضور او جمع شوند، و آنها را از همدیگر جدا میکند، بسمیکه شبان میش‌ها را از بزها جدا میکند و میش‌ها را بردست راست و بزها را بر چپ خود قرار دهد.»

نکوهش پادشاهان شما ثبت است ببینند، بدیشان چه خواهند گفت^۱ ؟
 در آنجا ، در میان کارهای «آلبرتو» قلم را مشغول ثبت آن کاری
 خواهند دید که قلمرو «پراگا» را از مردمان تهی کند^۲ .
 در آنجا درد و رنجی را خواهند دید که در نتیجه جعل مسکوک ،
 بر بالای «سن» نصیب آنکس خواهد شد که باید با ضربتی از جانب گرازی
 بديار نیستی رود^۳ ؛

۱ - کلمه ایرانیان li Persi نیز در اینجا مفهوم کلی « غیر مسیحیان » را دارد . -
 « این دفتري » : سیاهه اعمال خوب و بد کسان ، در روز رستاخیز . نقل از انجیل (مکاشفه یوحنا
 رسول ، باب بیستم) : « ... و دیدم که پیش تخت ایستاده بودند و دفترها را کشودند . پس
 دفتر دیگری کشوده شد که دفتر حیات است ، و بر مردگان داوری شد بحسب اعمال ایشان از آنچه
 در دفترها مکتوب است . »

۲ - آلبرتو Alberto ؛ آلبرتو داسبورگو Alberto d' Asburgo (در اصل
 آلبرت فون هابسبورگ Albert von Habsburg) معروف به « آلبرت اول » یا « آلبرت
 اتریشی » که داتۀ در سرود ششم برزخ از او بصورت « آلبرتوی آلمانی » یاد کرده ؛ وی پسر « رودولف -
 هابسبورگ » و از سال ۱۲۸۹ تا ۱۳۰۸ امپراتور آلمان بود ، و برای توسعه خاک خود ، به
 « قلمرو پراگا » (Praga ، نام کنونی پایتخت چکوسلواکی که در قرون وسطی بتمام سرزمین
 « بوهمیا » Boemia اطلاق میشد) که پادشاه آن از خویشاوندان نزدیک او بود حمله برد و
 ازین راه آتش جنگی برافروخته شد که این سرزمین را ویران کرد و این ویرانی « در دفتر تقدیر
 ثبت شد » . - این بند آغاز بندهای نه گانه معروف این سرود است که به دستۀ سه بندی تقسیم
 میشود ؛ سه بند دستۀ اول با کلمات « در آنجا دیده خواهد شد ... li si vedrà » و سه بند دوم با
 کلمه « خواهند دید vedrassi » و سه بند سوم با حرف « و » e شروع میشوند .

۳ - اشاره به فیلیپ لوبل Philippe le Bel (بایتالیائی فیلیپو ایل بلو Filippo il Bello)
 پادشاه فرانسه که چنانکه معروف است بعد از شکست خود در « کورتزی » در سال ۱۳۰۲ ،
 بر اثر خالی بودن خزانه خویش سکه های جعلی ساخت و با آنها حقوق سربازان را پرداخت . « ویلانی »
 در تاریخ خود نقل میکند که مرگ این پادشاه در سال ۱۳۱۴ بر اثر حمله گرازی به اسب او
 صورت گرفت که منجر بسقوط وی از اسب شد . داتۀ در اینجا بجای کلمه عادی گراز cinghiale ،
 کلمه cotenna را که فقط بیوست این حیوان اطلاق میشود بکار برده است . - « بر بالای سن »
 sopra Senna : در خاک فرانسه . « سن » نام رودخانه معروف پاریس است .
 درباره « فیلیپ لوبل » رجوع شود بسرود هفتم برزخ که در آنجا بتفصیل وبالحنی بسیار
 نامساعد ازین پادشاه سخن رفته است .

در آنجا آن غروری را خواهند دید که «اسکوتی» و «انگلیسی» را دیوانه میکند ، چندانکه اینان در درون مرزهای خود آرام نمیتوانند گرفت^۱ .
شهوتهای پرستی و سست طبیعی آن اسپانیائی^۲ و آن بوهمی^۳ را خواهند دید که هرگز نه با پادشاهانی آشنا شدند و نه تمایلی پیاکیزه خوئی نشان دادند ؛

نکوکاری لنگ اورشلیم را خواهند دید که با نشان I مشخص شده ،
در حالیکه سیئاتش نشان M خواهد داشت^۴ ؛

۱ - اشاره بجنکهای «اسکانلند» و «انگلستان» که در میان نیروهای جان بالیول John Baliol سردار اسکاتلندی و ادوارد اول Edward I پادشاه انگلیس صورت گرفت . ولی چون دانه قبلا «ادوارد اول» را که از ۱۲۷۲ تا ۱۳۰۷ پادشاهی میکرد مورد ستایش قرار داده (برزخ ، سرود هفتم) برخی احتمال داده اند که مراد او پسر این پادشاه ، یعنی ادوارد دوم باشد که او نیز مدتی با اسکاتلند در جنگ بود . - اسکوتی Scotto : اهل سرزمین اسکاتلند (که با ایتالیائی اسکوتسیا Scozia نامیده میشود) . - «انگلیسی» Inghilise : اهل انگلستان خاص (جنوب جزیره بریتانیا) .

۲ - در باره هويت این «اسپانیائی» اختلاف نظر است ، ولی غالب مفسرین اشاره دانه را مربوط به فردیناند چهارم Ferdinand IV پادشاه «کاستیل» در سالهای ۱۲۹۵ تا ۱۳۱۲ دانسته اند . این پادشاه همان کسی است که «جبل الطارق» را از اعراب پس گرفت . چنانکه «لانک فلو» مینویسد در سال ۱۳۱۲ یکی از زهاد معروف بنام کارواخال Carvajal بدین پادشاه خبر داد که باید تاسی روز دیگر در دادگاه عدل الهی حضور یابد ، یعنی بوی فهماند که تایش از یکماه دیگر خواهد مرد . وی از فرط خشم این مرد روحانی را بدست جلاد سپرد ، ولی خود پیش از پایان این مدت يك شب بر اثر افراط در بازه خواری و شهوترانی در بسترش جان داد ؛ بدین جهت در اسپانیا بدو لقب «احضار شده» el Emplazado داده اند .

۳ - آن بوهمی quel di Buemme : وینسلان Vincelas (با ایتالیائی وینچلاو Venceslao) که در سرود هفتم برزخ از او بصورت «وینچلاوی ریشو» یاد شده ، از ۱۲۷۸ تا ۱۳۰۵ پادشاه «بوهمی» (قسمت اصلی چکوسلواکی کنونی که شهر پراگ مرکز آن بود و هنوز هست) بود .

۴ - «لنگ اورشلیم» il Ciotto di Ierusalemme شارل دوم ، معروف بشارل داتر Charles II d' Anjou (با ایتالیائی Carlo II d' Angio) پادشاه فرانسوی آپوایا بقیه در صفحه بعد

تنگ چشمی و بیغیرتی فرمانروای آن جزیره آتشین را خواهد دید که « انکیزه » زندگانی دراز خود را در آنجا بسر رسانید^۱ ،
و تا معلوم شود که وی بچه حد نا چیز است . آنچه مربوط بدوست با حروف ملخص نوشته خواهد شد تا درجائی اندک مطالبی بسیار گنجانند^۲ .

پستی های عم او بر ادرش که مایه بی آبروئی خاندانی نام آورود و تاج و تخت شده اند در آنجا نمودار خواهد شد^۳ .

بقیه از صفحه قبل

(نابل) در ایتالیا ؛ پادشاهان نابل عادتاً لقب « پادشاه اورشلیم » نیز داشتند، و ازین جهت است که در اینجا بدین پادشاه که از پای راست میلنکید لقب «لنک اورشلیم» داده شده . - « نشان I » ، عدد «يك» در رسم الخط لائینی و « نشان M » عدد هزار در همین رسم الخط است . - اشاره بدانکه محاسن این پادشاه يك و معایش هزار است . ازین شخص قبلاً در سرود بیستم برزخ سخن رفته است .
۱ - اشاره به فردريك دوم ، معروف به «فردريك آرا گونی» Ferederic II (بایتالیائی فدريكو Federico) پادشاه جزیره سیسیل که بعقیده غالب مورخین شاه بلند نظر و شایسته ای بود، و شاید بزرگترین گناه او در نظر داتنه مخالفت وی باصل « امپرانوری واحد » آلمان و روم بوده است - «جزیره آتشین» I' isola del fuoco : سیسیل که آتش نشان معروف «اتنا» در آن قرار دارد ، و چنانکه در کتاب سوم «انثیس» ویرژیل آمده ، انکیزس Anchises (بایتالیائی انکیزه Anchise) پدرانثا در آنجا بمرد .

۲ - lettere mozze : یعنی در دفتر اعمال جهانیان شرح سیئات وی را با حروف ملخص خواهند نوشت تا بتوانند مطالب زیادی را در جای کمی بگنجانند . - برخی نیز مفهوم این سخن را این دانسته اند که شرح حسنات را در این دفتر باحروف «بزرگ» (ماژوسکول) و شرح سیئات را باحروف کوچک (مینوسکول) مینویسند .

۳ - «عم فردريك» : جاکوموی اول Giacomo I (در اصل اسپانیائی خواکیمو، بفرانسه ژاك ، بانگلیسی جیمز) پادشاه جزائر بالئار در اسپانیا ، که عموی فردريك دوم سیسیل بود و در ۱۳۱۱مرد . - «برادر او» : جاکوموی دوم، پادشاه سیسیل و بعد پادشاه سیسیل و آراگون، که در ۱۳۲۷ مرد (برزخ، سرود هفتم) . - « خاندانی نام آور و دوتاج و تخت » : خاندان پادشاهی « ماخورکا » Majorca و « آرا گونا » Aragona ، اشاره بخاندان همین پادشاهان . - کلمه « عمو » در شعر داتنه بصورت barba آمده ، که اصطلاح «خودمانی» عمو در ایتالیائی است و معنی «ریش» یا بقول ما «ریش سفید» میدهد .

سرود نوزدهم

در آنجا آن پرتغالی ، و آن نروژی را خواهند شناخت ، و نیز آن
«راشیائی» را که از بدبختی خود مسکوک و نیز را بدید^۱ .
چه نیکبخت است مجارستان که دیگر اجازت آن نمیدهد که
با ناشایستگی بر آن حکم رانند^۲ ، و چه نیکبخت است «ناوارا» اگر
با کمک کوهستانهائی که پیرامونش را فرا گرفته‌اند از خود دفاع تواند
کرد^۳ !

۱ - آن پرتغالی *quel di Portogallo* : «دیس» Denis ملقب به کشاورز
(agricola) پادشاه پرتغال از ۱۲۷۹ تا ۱۳۲۵ (بایتالیائی دیونیزیو Dionisio) که بنا
به تفسیر معروف «اوتیمو» رفتاری تاجرانه داشت و نه شاهانه ، و در عمر خود هیچ کار باارزشی نکرد -
«آن نروژی» *quel di Norvegia* : هاگون هفتم Haakon VII (بایتالیائی Acone VII)
پادشاه نروژ که در سال ۱۳۱۹ مرد و معلوم نیست با بعد مسافت و عدم ارتباط میان نروژ و ایتالیا ،
داته چگونه اطلاعی از وی بدست آورده است . - «آن راشیائی» *quel di Rascia*: «راشیا»
نام قدیمی قسمتی از «سربستان» در یوگوسلاوی کنونی بوده که کرانه «دالماسی» را شامل میشود ،
و در زمان داته بدان «راشیا» یا «راگوزا» Ragusa میگفتند .

پادشاهی که در اینجا بدو اشاره شده ، استفانو اوروزیوی دوم Stefano Orozio II
(در اصل اوروسیوس Orosius II) است که دختر میخائیل پالئولوگوس Palaeologus
امپراتور بیزانس را بزنی گرفت و معروف است که پول مسکوک و نیز را که اعتبار زیاد داشت و
grossi نامیده میشد در سرزمین خود جعل کرد ، و چون ازین راه گناهکار شد در اینجا به
«بدبختی» او اشاره شده است . این پادشاه در ۱۳۳۱ بمرد . - در برخی از نسخه ها بجای
male ha visto که در اینجا ترجمه شده ، male aggiusto (بد ترتیب داد) چاپ
شده است .

۲ - اشاره به آندریاس سوم Andreas III پادشاه مجارستان Ungharia که معاصر
داته بود و در سال ۱۳۰۱ مرد - بقول برخی از مفسرین بخصوص مفسرین ایتالیائی، داته در اینجا این
پادشاه را میستاید و اظهار امید میکند که بعد از مرگ او مجارها دیگر حاضر نشوند که کشورشان
مثل زمان پیش از او بد اداره شود . بعضی از مفسرین بعکس معتقدند که در اینجا داته طرز
حکومت آندریا و پیشینیان او را بطور کلی مورد انتقاد قرار داده است .

۳ - «ناوارا» Navarra سرزمین واقع در جنوب فرانسه ، میان فرانسه و اسپانیا ، که
داته امیدوار بود با استفاده از مواضع کوهستانی خود بتواند در برابر قوی دولت فرانسه که داته
با آن نظر نامساعدی داشت مقاومت کند .

بهشت

و هر کس باید باور دارد که از هم اکنون، برای اینکه صحت این مدعا باثبات رسیده باشد، « نیکوزیا » و « فاماگوستا » از جور حیوان درنده خوی خویش مینالند و میخروشند^۱؛
و این حیوانی است که از پهلوی آن دیگران جدا نیست^۲ .

۱ - Nicosia و Famagosta دو شهر بزرگ جزیره قبرس که در زمان داتته يك شاهزاده فرانسوی Henri II de Lusignan بر آنها حکومت میکرد، و منظور این است که بدبختی مردم جزیره قبرس که اکنون حاکم فرانسوی دارند نشان میدهد که دیگر سرزمینها نیز در زبردست فرانسویان چه خواهند کشید .

۲ - یعنی : این متمگر از قماش همه متمگران است و این شاهزاده غیر از سایر فرمانروایان فرانسوی نیست .

سرود ششم

آسمان ششم : فلك مشتری

شاهان داد گستر و خرد دهند

این سرود نیز همچنان در فلك مشتری میگذرد و قسمت اعظم آن صرف معرفی شش روح درجه اول این فلك از طرف «عقاب» میشود . توجه بدینکه دوروح ازین ارواح ششگانه کسانی هستند که مسیحی نبوده اند ، داتنه را بدان وامیدارد که در باره « تقدیر و مشیت ازلی » یعنی درباره اینک که چرا ارواح معینی از طرف خداوند مورد لطف خاص قرار میگیرند و پیشاپیش برای آنها سرلوشنی بزرگ معین میشود از عقاب توضیح طلبید . این همان بحث معروف «جبر و اختیار» و «تقدیر و تدبیر» است که یکبار دیگر نیز شاعر در «برزخ» برای روشن کردن آن کوشیده ، ولی مثل همه کسانی که در طول قرنهای دراز در شرق و غرب درین باره بحث کرده و بجائی نرسیده اند ، جواب قانع کننده ای برای آن پیدا نکرده و شاید این جواب قانع کننده فقط در این سرود داده شده باشد ، آنجا که داتنه از زبان روح سخنگو میگوید : « این نکته ایست که نه تنها فهم بشر ، بلکه فهم فرشتگان و ارواح بهشتی نیز از درک آن قاصر است و امری است که فقط خداوند یکنه آن و غوی دارد . »

سرود بیستم

چون روشنی بخش سرا سر جهان^۱ از نیمکره ما روی بیائین میبرد
وفروغ روز از هر جانب خاموش میشود ،
آسمان که نخست تنها بانور آن روشن بود، بنا گهان از فروغهای
بسیار منور میشود که يك نو، واحد در همه آنها میدرخشد.^۲
ومن بیاد این کار آسمان افتادم ، در آنوقت که این نشان جهان و
راهبران آن^۳ ، در قسمت نوك مبارکش خاموش شد ؛
زیرا که در پی این امر ، جمله این فروغهای زنده که درخششی
فزون یافته بودند ، خواندن سرود هائی را آغاز کردند که از حافظه من
دوری گزید و محو شد.^۴

ای عشق دلپذیر که جامه لبخند او را بر تن داری^۵ ، در این

۱- خورشید . عقیده دانته در باب دوم کتاب « ضیافت » این است که خورشید تنها
کانون « فیزیکی » نور در عالم است و نه فقط سیارات بلکه ثوابت نیز از آن نور میگیرند و نور
آنها منعکس میکنند .

۲- یعنی : نور واحد خورشید است که در همه آنها متجلی است .

۳- نشان جهان و راهبران آن : عقاب مظهر امپراتوری جهانی روم و امپراتوران رومی
(رهبران جهان) - اشاره بدانکه عقابیکه در فلک مشتری بنظر دانته رسیده اکنون خود
خاموش شده است ولی قسمتهای مختلف بدن آن که از ارواح بهشتی تشکیل شده اند مستقیماً سخن
میگویند ، وهمچنانکه نور خورشید در تمام اختران منعکس میشود بحقیقت همان صدای عقاب
است که بعداً از زبان این ارواح بطور جداگانه شنیده میشود .

۴- یعنی : حافظه مرا یارای نگاهداری آنها نماند ، زیرا که عظمت این سرودها مافوق
آن بود که یادی از آنها در خاطر نگاه توان داشت .

۵- یعنی : ای عشق الهی که در پوششی از سرور و نشاط ملکوتی جای داری .



جمله این فروغهای زنده که درخششی فزون یافته بودند ، بخواندن سرودهایی ملکوتی پرداختند (صفحه ۱۴۰۶)

نی‌هائی که در آنها فقط دم اندیشه‌های مقدس‌دمیده میشد، چه سوزنده جلوه میکردی!

چون آن بلورهای گرانبها و درخشان که فروغ ششمین را از آنها گوهر نشان دیدم^۱، نغمه‌های ملکوتی خویش را بخاموشی واداشتند، پنداشتم که زمزمه ایرا از جانب رودی میشنوم که امواج زلالتش از سنگی بسنگی فرو میریزند و نشان از زاینده‌گی چشمه آن میدهند^۲.

و همچنانکه صدای برآمده از سه تازی از کلوگاه آن، و آهنگ هوائی که بدرون نی دمیده میشود از دهانه تنگ آن برون می‌آید^۳،

این زمزمه نیز بی‌کمترین درنگی از کلوگاه عقاب برخاست، چنانکه گوئی این کلوگاه میان تهی بود؛

و در آنجا زمزمه بدل بصدائی شد، و آنگاه بشکل سخنانی از منقارش بیرون جست که دلی که این سخنان را بر لوح آن نقش زد در انتظار شنیدنشان بود.

۱- نی لبکها flailli : ارواح سرودخوان که دم خدائی در آنها دمیده میشود و بصورت آهنگهای مقدس برمی‌آید .

۲- « بلورهای گرانبها و درخشان » : ارواح بهشتی - « فروغ ششمین » : ستاره مشتری که فلک آن ششمین فلک مجموعه افلاک است . - « گوهر نشان دیدم » : این ارواح فروزان را دیدم که چون گوهرهائی فلک مشتری را آراسته بودند . این تشبیه قبلا نیز چندبار بکاررفته است .

۳- نقل از تورات (کتاب حزقیال نبی ، باب چهل و سوم) : « ... وایتک جلال خدا از طرف مشرق آمد و آواز او مثل صدای آبهای بسیار بود . »

۴- کلوگاه سه‌تار : جائیکه انگشت نوازنده بیشتر از همهجا بر آن نهاده میشود . - « دهانه تنگ نی لبک » : جائیکه هوای دمیده شده در نی هنگام بیرون آمدن از آن بدل به صدا میشود .

با من چنین آغاز سخن کرد: «اکنون ترا باید که با دقت بدان
عضوی از اعضای من بنگری که در تردعقابان زمینی خیره خیره بخورشید
مینگرد»^۱؛

زیرا که در میان این آتشفهائی که من چهره خویش را از ترکیب
آنها ساختم، آنهایی که دیده مرا در سرم بدرخشش در آورده اند مرتبتی
بالا تر دارند^۲.

آن فروغی که در میان مردمك این دیده میدرخشد نغمه سرای
روح القدس است که تابوت را از شهری شهری برد^۳.
و اکنون وی^۴ از درجه پاداشی که بتناسب شایستگی اعطا میشود،
بارزش مزبور خوانی خود، تا آن حد که این وابسته باراده خود او بود، پی میبرد.

۱ - چشم . - وضع حرف M که بدل بعقاب شده طوری است که دانه فقط از نیمرخ
این عقاب را میبیند، و بنابراین فقط يك چشم او را میتواند دید؛ ازین جهت است که در اینجا این کلمه
بصورت مفرد بکار رفته است.

۲ - یعنی: در میان ارواحی. (آتشفهائی) که ترکیب آنها صورت مرا (عقاب را) پدید
آورده، آن ارواحی عالیقدرتر از همه اند که چشم من از آنها ساخته شده است این عده عبارت از شش
روحند که بعداً از یکایک آنها سخن میرود.

۳ - داود پیغمبر، پادشاه بنی اسرائیل، که «مزامیر» او از عالیترین آثار نغزلی عبری
و از آثار زیبای ادبیات جهان است، و بدین جهت است که در اینجا لقب «نغمه سرای روح القدس»
il cantor dello Spirito Santo بدو داده شده، همچنانکه در نزد ما اصطلاح «صوت داودی»
رایج است. - «تابوت را از شهری شهری برد»: اشاره به «تابوت خداوند» و انتقال آن از خانه
«ایناداب» به اورشلیم توسط داود که شرح آن نقل از باب ششم کتاب دوم سموئیل نبی در
تورات، قبلاً در حواشی قسمت دوم این کتاب بتفصیل آمده است (برزخ، سرود دهم).

۴ - در دوازده بندی که درین سرود بخش روح مسورد اشاره عقاب اختصاص داده شده،
همه جا بند دوم مربوط بهريك ازین ارواح با این جمله «واکنون میداند» ora conosce
شروع میشود.

۵ - یعنی: تا آن اندازه که خودش آزادانه خواسته بود، زیرا آنچه مربوط بالهام
خدائی است بحساب ارزش شخصی وی گذاشته نمیشود.

از آن پنج فروغی که حلقه ابروی مرا پدید آورده‌اند، آنکه بیش از همه به منقارم نزدیک است کسی است که بیوه زن را بر مرگ پسرش تسلیت داد^۱؛

و اکنون وی از روی تجربه‌ای که در باره عاقبت نیکوی ما و سرنوشت بد عاقبتان آموخته، میداند که بدنبال مسیح نرفتن چه گران تمام میشود^۲.

و آن کس که چون در طول حلقه بالا روی، در محیط دایره‌ای که از آن سخن می‌گویم بدنبال وی می‌آید، با توبه‌ای بی غل و غش مرگ خویش را بتأخیر افکند^۳؛

۱- اشاره به تریانو Traiano (در اصل Trajanus) امپراتور معروف روم که داستان او و پیرزن رومی که درینجا بدان اشاره شده، قبلاً بتفصیل نقل شده است (برزخ، سرود دهم).

۲ - اشاره بافسانه معروفی که بعداً در همین سرود در باره آن سخن خواهد رفت، و حاکی ازینست که روح تریانوس چند قرن در دوزخ بسر برد تا آنکه پاپ «گرگوریو» با دعای خود او را زنده کرد، و اینبار تریانوس بآئین مسیح درآمد و در دومین مرگ خود به بهشت رفت.

۳ - حزقیاء Ezechia پادشاه عبرانیان که بروایت تورات بر اثر دعای او خداوند مرگ وی را پانزده سال از موعد مقرر بتعویق انداخت (تورات، کتاب اشعیاء نبی، باب سی‌وهشتم) : «... در آن ایام حزقیاء بیمار و مشرف بموت شد، و اشعیاء بن آموس نبی نزد وی آمده او را گفت خداوند میگوید تدارك خانه خود را ببین، زیرا که میمیری و زنده نخواهی ماند. آنگاه حزقیاء روی خود را بسوی دیوار بر کردانیده نزد خدا دعا نمود و گفت ای خداوند مستدعی اینک بیاد آوری که چگونه بحضور تو حزقیاء زارزار بگریست ... و کلام خداوند بر اشعیاء نازل شده گفت برو و حزقیاء بگوبهوه خدای پدرت داود چنین میگوید: دعای ترا شنیدم و اشکهایت را دیدم. اینک من بر روزهای تو پانزده سال افزودم ». در کتاب دوم پادشاهان (باب بیستم) این مطلب عیناً بهمین صورت آمده است. در هیچکدام ازین موارد صحبتی از «توبه بی غل و غش» حزقیاء نشده، فقط در اواسط سرود سی‌وهشتم کتاب اشعیاء که قسمت اول آن در بالا نقل شد سخن از استغاثه حزقیاء بدرگاه خداوند و فروتنی اورفته، و شاید اشاره داته بهمین موضوع باشد.

واکنون وی میداند که عدالت سرمدی تغییر ناپذیر است، هر چند که دعای شایسته اجابتی در آن پائین آنچه را که باید امروز شده باشد بفرداتواند افکند^۱.

آن کس که در دنبال اوست، با حسن نیتی که ثمره^۲ بد بیار آورد خود را، و قوانین را، و مرا یونانی کرد تا جای خویش را بشبان داده باشد^۳؛

اکنون وی میداند که چسان آن بدی که از نیکی مورد نظر او حاصل آمد بدو آزاری نرسانید، هر چند که دنیائی از آن ویران شد^۴.
و آن کس که در نیمه تزولی قوس میبینی، «گولیلمو» است که سر زمینی که بر زندگی «کارلو» و «فدریگو» میگردید، بر مرگ او گریبان است^۵؛

۱ - اشاره بمطلب بند پیش . - در آن پائین : در روی زمین .

۲ - کستاتینو Costantino (در اصل لاتینی کستاتینوس Constantinus)

امپراتور روم، که پایتخت امپراتوری را از رم به بیزانس (قسطنطنیه) انتقال داد و بقول داته خود را و قوانین را (قوانین رومی) و عقاب را (مظهرا میراثوری روم) که پیش از آن همرومی بودند «یونانی» کرد (زیرا که بیزانس جزئی از یونان بود) تا روم را بیاب و اگذار و بگفته داته جای خویش را (روم) بشبان (Pastor : پاپ که بنماینده کی عیسی شبان کله مؤمنین است) دهد؛ ولی اینکار که بر اثر ایمان کامل کستاتینوس بآئین مسیح و بقصد تقویت بنیاد کایسا، یعنی بنایت خیر انجام گرفت، ثمره بد بیار آورد، یعنی منجر بدان شد که کلیسا ضیاع و غنار پیدا کند و بفساد گراید (رجوع شود بدوزخ، سرودهای ۱۹ و ۲۷ - برزخ، سرود ۳۲ - بهشت، سرود ۶) - ۳ - یعنی : خود او بعلت نیت خیری که داشت آمرزیده و «جنت مکان» شد، ولی اشتباه

وی امپراتوری روم را متلاشی و «دنیائی را ویرار» کرد

۴ - گولیلمو Guglielmo، گولیلمو وی دوم ملقب به «خوب»، پادشاه سیسیل، که در

سال ۱۱۸۹ مرد و بقول «لانا» مفسر معروف کمندی الهی «در دوران سلطنت او جزیره سیسیل بهشت روی زمین بود». داته در اینجا تذکر میدهد که در حال حاضر (در دوره داته) مردم سیسیل از این گریبانند که چرا کارلو Carlo (شارل داترو، پادشاه ناپل و سیسیل) و فدریگو Federigo (فردریک دوم، پادشاه سیسیل) زنده اند، در صورتیکه بعد از گولیلمو ازینکه او مرده است گریبان بودند.

اکنون وی میداند که چسان آسمان دل شاهی داد گستر
میبندد و با درخشندگی فر و جلال خویش دیگران را نیز از این شناسائی
برخوردار میکند .

در دنیای گمراه زیرین، چه کس باور میتواند داشت که در این دایره
«ریفئوی» ترویائی همنشین این فروغهای مقدس باشد^۱ ؟

اکنون وی بر بسیار چیزها از آنچه جهانیان از برکت الهی نمیتوانند
دانست آگاه است، هر چند که بینائی او را قدرت تشخیص عمق این برکت
نیست .

همچنانکه چکاوک نخست آواز خوانان در فضا بال میگشاید ، و
آنگاه در سرمستی آخرین آهنگهای این آواز که او را خرسند میکنند
خاموش میشود ،

تصویر این نقش لذت جاودانی^۲ که اراده اش هر چیز را بدانصورت
که هست درمیآورد ، در نظرم چنین آمد .

و با آنکه شك خویش را ، چون رنگی که از پس شیشه نمایان

۱ - ریفئوی ترویائی Rifeo troiano قهرمان افسانه‌ای ترویا که بقول ویرژیل
(ائیس ، کتاب دوم) پس از خروج «ائنا» از ترویا با او همسفر شد و ویرژیل او را «عادلترین
و بانفوی‌ترین مردم ترویا» نامیده است . این تنها اشاره ای است که درباره این آدم گمنام و ساختگی
در ادبیات کهن میتوان یافت . اندکی بعد ، در همین سرود درباره وی با تفصیلی بیشتر سخن میرود .
«وشوری» مفسر قدیمی کمدی الهی درین باره مینویسد : «اگر دانه احتیاج بدان داشت که
یک نفر مشرک را به بهشت خود راه دهد ، خوب بود خود «ائنا» را که قهرمان اصلی کتاب ویرژیل
است بدانجا برده باشد و نه یکی از قهرمانان درجه دوم کتاب ویرژیل را که خود ویرژیل هم بدو اعترافی
تکرره است .»

۲ - اشاره به عقاب که خداوند (لذت جاودانی eterno piacere) او را بصورت مظهری
از جلال خود مجسم کرده است . - برخی از مفسرین مفهوم این شعر را این دانسته اند که :
«عقاب را از سخنان خود و از لذتی که از آنها احساس کرد و نشانی از لذت جاودانی ، یعنی
انعکاس اراده الهی بود ، خرسند یاقتم» .

است نشان دادم، این شك با خاموشی منتظر نتوانست ماند،
 و با سنگینی خود دهان مرا بگفتن « چگونه چنین است؟ »
 بگشود^۱، و این باعث آمد که بزمی بزرگ در میان ایشان بریا بینم^۲
 اندکی بعد، نشان مبارك^۳ برای اینکه مرا از فرط شگفتی در
 سرگشتگی نهاده باشد، بادیده‌ای فروزاتر چنین پاسخ داد:
 « میبینم که تو این مطالب را از آنجهت که از زبان من میشنوی
 باور میداری، اما پی نمیتوانی برد که چسان چنین تواند بود، چندانکه
 باهمه اعتقادی که درین باره داری، کنه این امور بر تو پنهان مانده است.
 حال آن کس را داری که چیزی را فقط از روی نام آن میشناسد،
 اما تا کسی دگر ماهیت آن را^۴ بر او آشکار نکرده باشد، درباره آن هیچ
 نمیتواند دانست.

Regnum coelorum^۵ درشتخوئی عشق آتشین و امید تندرو

۱ - یعنی: درین هنگام شکی بردلم راه یافته بود که بی آنکه احتیاج بندگرا آن
 باشد، چون رنگی که از پس شیشه‌ای نمودار آید، هویدا بود. معهذا بار این شك چنان
 سنگین بود که نتوانستم خاموش بمانم و بی اختیار گفتم: « چگونه چنین چیزی ممکن است؟ »
 (چطور ممکن است کسانی مانند «ترابانو» و «رفشو» که بخدا و مسیح مؤمن نبوده‌اند به بهشت
 آمده باشند؟)

۲ - یعنی: این اعتراض من برای ایشان وسیله‌ای شد که مرا بیشتر باحقیقت ذات
 الهی و مشیات ازلی آشنا کنند، و این امکان خدمت بمن این ارواح را بسیار شادمان کرد، چنانکه
 کوئی بزمی آراستند. این فکر قبلا بکرات در «بهشت» آمده است.

۳ - lo benedetto segno : عقاب .

۴ - اصطلاحی که در اینجا بکاررفته «quiditate» در منطق والهیات رایج است، ومعنی

«جوهر» را میدهد .

۵ - دو کلمه لاتینی، بمعنای «قلمرو آسمان» .

را که بر اراده خدائی غلبه میجویند تحمل میآورد^۱ ؛
 نه آنکه این غلبه ، همانند پیروزی مردی بر مرد دگر باشد ، زیرا که
 اینان از آن رو غالب میآیند که این اراده خود مایل به مغلوب شدن
 است ، و چون مغلوب شده باشد بحقیقت با نکوئی خویش پیروزی جسته
 است^۲ .

نخستین روح ابرو و پنجمین آنها^۳ ، ترا باعجاب میآورند^۳ ، زیرا که
 ایشان را آراینده اقامتگاه فرشتگان می بینی .

اینان ، چنانکه میپنداری ، قالب خویش را بصورت مشرکینی
 ترك نگفتند ، بلکه چون ترسایانی سخت ایمان ترك گفتند ، چه آنکس
 که ایمان به پاهائی بست که میبایست بدر آیند ، و چه آنکس که ایمان
 بدان پاها آورد که بدر آمده بودند^۴ .

۱ - یعنی : در قلمرو آسمان ، خداوند مخالفتی درین باره نشان نمیدهد که علی رغم
 قوانین کلی او بخشش او را بنیروی «عشق و امید» از وی مطالبه و براو تحمیل کنند . این جمله
 از انجیل متی (باب یازدهم) نقل شده : « ... و از ایام یحیی تمهید دهنده تاالآن ملکوت آسمان
 مجبور میشود و جباران آنرا بزور از وی میرایند » . اصل لاتینی این جمله که داتنه قسمت اولش را بهمان
 صورت لاتینی نقل کرده ، چنین است :

Regnum coelorum vim patitur, et violenti rapiunt illud

۲ - توجیه گفته بالا : این «تحمیل برخداوند» معنی این را نمیدهد که واقماً برخداوند
 غالب آمده و چیزی را که او نمیخواسته است بوی قبولانده باشند ، زیرا این «شکست» خداوند
 که در نتیجه آن بخشش بیشتری از جانب وی نصیب کسان میشود ، بحقیقت همان است که خود
 او خواسته است ، یعنی ازین راه از جانب وی خیری بیشتر عاید شده و او پیروزی بیشتری
 یافته است .

۳ - اشاره به دوروح «ترایانو» و «ریفشو» که اولین و پنجمین روح ابروی عقابند .

۴ - یعنی : این دونفر هیچیک در وقت مرگ خود مشرک (pagano) نبودند ، بلکه هر دو
 بخداوند و به عیسی ایمان داشتند ، چه «ریفشو» که برکت الهی شامل او شد و پیشاپیش بمسیح که
 میبایست پاهایش بصلیب میخکوب شوند (بدر آیند) ایمان آورد و چه «ترایانو» که بعد از مرگ
 مسیح زیست (بعد از بدر آمدن پاهای او) و بدو مؤمن شد .

یکی ازین دو ، از دوزخ که هرگز ساکنانش به اراده نکوباز
نمیگردند ، بکالبد خود باز گشت و این پاداش را از دست امیدی پرشور
بستاند ،

امیدی پرشور که با همه نیروی خود روی نیاز بدرگاه خداوند برد تا
مگر او را از نو زنده کند، و ازین راه اراده اش را امکان برپای خاستن دهد^۲ .
روح پر جلالی که از او سخن میگویم ، بکالبد خود باز گشت و در
کوتاه زمانی که در این قالب بماند بدان کس که یاریش میتواندست آمد^۳
ایمان آورد ؛

و بر اثر این ایمان در چنان آتشی از عشق حقیقی بگداخت که
در مرگ دومین خویش شایسته حضور در این بزم شد^۴ .
آن دیگری ، در پرتو برکت کامله چشمه ای چنان عمیق که
هرگز نگاه آفریده ای تا بعمق آبهای آن رخنه نکرد^۵ ،

۱ - بنا بعقیده ای که در فرون وسطی رایج بود ، پاپ «گرگوریوی مقدس» بعد از
اطلاع بر رفتار جوانمردانه امپراتور «ترایانو» با بیوه زن رومی که پسرش را کشته بودند (برزخ ،
سرود دهم) ازینکه روح چنین مردی در دوزخ بسر میبرد سخت افسرده شد، و بدرگاه خداوند
دعا کرد که یکبار دیگر او را زنده کند و خداوند نیز چنین کرد، و در نتیجه روح ترایانو از «اعراف»
(دوزخ ، سرود چهارم) ، و نه از دوزخ اصلی ، بدنای زندگان فرا خوانده شد، و اینبار «ترایانو»
بآئین مسیحی ایمان آورد و آمرزیده از دنیا رفت . - « از دوزخ که هرگز ساکنان آن باراده
نکو باز نمیگردند » : اشاره بدانکه دوزخ جایگاه گناه مطلق است و فروغ پشیمانی و توبه بدان
راه ندارد . - « بکالبد خود » ؛ دراصل : باسخوان *torno all' ossa* . - « امیدی پرشور » :
ایمان و احسان پاپ گرگوریو .

۲ - امکان آنرا که پس از سقوط ، دوباره برپای خیزد و نجات یابد .

۳ - مسیح .

۴ - بزم ارواح بهشتی ، در فلك مشتری .

۵ - برکت الهی که از مشیات ذات لابزال سرچشمه میگیرد، و این مشیات چنانند که

هرگز کسی بکنه آنها راه نمیتواند برد .

در دنیای زیرین همه عشق خود را وقف داد گستری کرد، چندانکه
خداوند او را از برکتی به برکتی برد و دید گانش را بروی نجات آینده
ما بگشود^۱؛

آنگاه وی ایمان آورد، و از آن پس دیگر عفونت آئین مشرکان
را تحمل نتوانست کرد، و بنکوهش مردم گمراه پرداخت.

تعمید او بدست آن سه بانوئی صورت گرفت که تو در کنار چرخ
راست گردونه با ایشان روبروشدی^۲، و این فزون از هزار سال پیش از آن
بود که کسان بتعمید پردازند^۳.

ای مشیت ازلی که پیشاپیش سرنوشت کسان را معین میکنی^۴،
چقدر ریشه تو از دسترس نگاههایی که علت نخستین را بطور کامل نمی بینند
بدور است^۵!

۱- دنیای زیرین laggiù: روی زمین. - نجات redenzione: باز خرید گناهان

بشر بدست عیسی.

۲ - سه بانوئی: حسنات ثلاثه، که در سرودهای آخر برزخ بتفصیل از آنها سخن رفته
است (برزخ، سرودهای ۳۱، ۳۲، ۳۳). - در کنار چرخ راست گردونه (برزخ، سرود ۳۲).

۳ - یعنی: این ایمان آوردن هزار سال پیش از آن صورت گرفت که مسیح بقالب زمینی
خود زاده شده باشد. قبلاً گفته شد که همه این اشارات مربوط به «ریفئو» Rifeo قهرمان افسانه‌ای
تروایی است (صفحه ۲۸۷، شرح ۱). ظاهراً نام این شخص را داته در کتاب ویرژیل Ripheus
خوانده و از آن «ریفئو» ساخته است، در صورتیکه املاى اصلی آن بلاتینی Rhipeus است. این
«ریفئو» نه يك قهرمان تاریخی و واقعی است و نه يك «آفریده هنری»، و فقط نام ساده و مبهمی است.
احتمال قوی میرود که انتخاب وی توسط داته تنها بدین نظر بوده که گفته باشد غیر مؤمنین نیز،
در صورتیکه خود را شایسته برکت الهی کنند رستگار میتوانند شد.

۴ - همه این جمله، ترجمه کلمه predestinazione است که شاید جز بدین صورت
مفهوم آنرا بشکلی واضح نقل نتوان کرد - «سن تماسودا کوینو» در رساله معروف خودش که داته
در تمام «کمدی الهی» بدان نظر دارد، این کلمه را «منشور ازلی الهی، در باره آنچه بعدها از
پرتو برکت او روی خواهد داد» معنی کرده است.

۵ - یعنی: چقدر ادراك آدمی از درك حقیقت مشیات ابدی تو قاصر است.

و شما ای آدمیان، در داوریه‌ها جانب احتیاط را نگه دارید^۱ زیرا که مانیز که خدای رامی بینیم هنوز جمله بر گزیدگان او را نمیشناسیم، و این شناسائی ناقص ما را دلپذیر است، زیرا که سعادت ما در این خیر، یعنی باخواستن آنچه خداوند خواسته است، کامل میشود.»

بدینسان بود که با دست این تصویر ملکوتی، برای روشن کردن دیده کوتاه بین من، داروئی گوارا بمن داده شد^۲.

و همچنانکه نوازنده‌ای چیره دست ارتعاش سیمهای سه‌تار خود را با صدای خواننده‌ای خوشنوا هماهنگ میکند و از این راه آواز را دلنشینی بیشتر میبخشد.

بیاد دارم که بهنگام سخن گفتن او نیز، دوفروغ مبارک را^۳ چون دودیده‌ای که باهم باز و بسته شوند، دیدم که همراه با کلماتی که ادا میشد، شعله‌های خویش را بتموج درمیآوردند.

۱ - تکرار سخنی که قبلاً داتمه از جانب خود گفته بود (صفحه ۱۳۰۴، شرح‌های ۲ و ۳)
۲ - یعنی: این عقاب مشکل‌مرا حل کرد و داروئی را که میبایست دردم با آن درمان یابد بمن خورانید.
۳ - ارواح «ترابانو» و «ریفنو».

سرود بیت و کلم

آسمان هفتم : فلك زحل

ارواح مجذوب

دانه و بتائریس یکبار دیگر فلکی را در پشت سر مینهند و پای بفلکی تازه میگذارند . این فلك تازه آسمان «زحل» آخرین سیاره از سیارات هفتگانه در علم هیئت قدیم است که درینجا بارواح راهبان وزهاد گوشه نشین و مستکین و بطور کلی همه آن پارسایانیکه خداوند را از راه «تأمل و تفکر» شناخته و ره بجلالتش برده اند ، اختصاص یافته است .

در اینجا نیز ، چون در افلاك پیشین ، صعود دانه چنان صورت میگیرد که وی خود متوجه بالاروی خویش نمیشود ، اما درین فلك زحل، دیگر افزونی فروغ و زیبایی بتائریس نیست که او را متوجه صعود بفلکی بالاتر میکند ، زیرا چنانکه خود بتائریس بدو تذکر میدهد ، اگر وی (مظهر حقیقت الهی) بیش از این فروزندگی یابد ، یا بقول دانه لبخندی تازه بزند ، دیدگان زمینی دانه را طاق تحمل فروغ او نخواهد بود. و مفهوم واقعی این اشاره اینست که اگر تا پیش از آشنائی با فروغ عیسی و روح القدس که در فلك بعد (فلك ثواب) صورت خواهد گرفت ، وی بسا قدرت ادراک بشری و محدود خود بحقایق کاملتر ره یبرد ، نیروی اندیشه و ادراک او را یارای تحمل چنین بار سنگینی نخواهد بود . در فلك زحل ، دانه از دیدار نردبان زرنی که پایانش معلوم نیست ، (و در سرود بعد معلوم میشود که این نردبان نابعرش خداوند ادامه دارد) وارواح بیشمار در طول آن روی بجانب بالا دارند ، بی میبرد که پای بفلکی تازه نهاده است . این همان نردبانی است که بروایت تورات در هنگام خواب بنظر «مقبوب» پیغمبر آمد، که بر آن فرشتگان بالا و پائین میرفتند (رجوع شود به بند دهم همین سرود ، صفحه ۱۴۲۳ ، سطر اول و شرح ۱) . مفهوم سمبولیک این نردبان، درجات یبایی ارتقاء روح آدمی ، از راه تأمل و تفکر ، بجانب حقیقت الهی است. در این فلك زحل بخلاف سایر افلاك خاموشی کامل حکم فرماست و هیچ نغمه ای و سرودی و آهنگی در آن طنین نمیافکند، زیرا که این طبقه از آسمان خاص آن ارواح پارساست که از راه سکوت و جذب و تنهایی در پی درک حقیقت الهی برآمده بودند . یکی از ارواح برای دانه توضیح میدهد که اینان در واقع بسرودی خاص مترنمند ، منتها حواس بشری را قدرت شنیدن این چنین سرودی نیست .

بهشت

درباره این ستاره ، دانه در باب دوم «ضیافت» چنین مینویسد : «زحل را در میان سیارات میتوان از دولحاظ بعلم هیئت در میان علوم تشبیه کرد : اول کندی حرکت این سیاره در گذشتن از بروج دوازده گانه ، زیرا که طبق محاسبات اخترشناسان بزرگ هر دور گردش کامل این ستاره بیست و نه سال و اندی طول میکشد . دوم اینکه این ستاره دورترین و بلندترین همه سیارات است ؛ و این هر دو خاصیت در علم نجوم هست ، زیرا که از یکطرف آموختن این علم از فرا گرفتن تمام علوم دیگر بیشتر بطول میانجامد و تحقیقات و مطالعات علمی و تجربی مربوط بدان وقتی موسع تر میخواید تا صحت و سقم فرضیه ها و حسابها را روشن کند ؛ از طرف دیگر این علم بالاترین علوم است ، زیرا چنانکه ارسطو در آغاز رساله خود در باره روح میگوید علم از آن جهت شریف و عالیقدر است که هم موضوع آن اصیل است و هم قاطعیت و ایقانی که همراه میآورد ، و ازین هر دو نظر هیئت را باید از زنده ترین و عالیقدرترین علوم دانست ، زیرا که موضوع آن با گردش افلاک سروکار دارد و قاطعیت آن بانظم عظیم جهان آفرینش که در آن بینظمی و خللی راه نمیتواند داشت . و اگر کسی توهم بی قاعدگی و منقصتی در آن کند ، این نقص مربوط با فلاک نیست ، بلکه بقول بطلمیوس مربوط بسهل انگاری و اشتباه در محاسبه یا بی اطلاعی ماست .» ستاره زحل از دیرباز در نظر قدماء مظهر نجوست و شومی و مرگ بوده است چنانکه حافظ ما در مورد «سعد و نحس» به «تأثیر زه و زحل» اشاره میکند .

در مورد نفوذ این ستاره در حوادث روی زمین و در طبایع افراد ، «بونی» از قول «المبصر» چنین مینویسد : «طبیعت زحل سرد ، خشک ، افسرده ، تاریک و سختگیر ، و شاید هم گاهی سرد و مرطوب است و رنگ ناخوشایندی دارد . امور ذیل همه وابسته بنفوذ زحل است : دریا نوردی ، سفرهای دور و دراز و پرمخاطره ، بدنهادی ، حسد ، حيله و فریب ، اغوا ، خطر جوئی ، غرور ، تفرعن ، زرق و ریا ، لاف و گراف ، تفاخر ، عبودیت در برابر حکام و زورمندان و هر کوششی که برای نیل بمقصود از راه زور گوئی یا بدطنبیتی یا پیمان شکنی یا مجادله یا قیدوبند یا بزدان افکندن صورت گیرد ، لذات معنوی و فکری ؛ تجربه اندوزی از راه حيله یا از راه مشاوره ، مردان سالخورده و باوقار که صحبتشان ملال انگیز است ، طمانینه ، ترس ، استرحام ، بیماری ، اختلال مشاعر ، کلاه برداری ، حزن و نومیدی ، خرابی ، ضایعات مختلف ، مرگ و همه امور مربوط بدان ، نوحه و مرثیه ، یتیمی ، امور مربوط بخاطره چیزهای قدیمی . نیاکان و اعمام و برادران ارشد و خدمتگزاران و ستوربانان ، آدمهای حقیر ، راهزنان و قطاع الطریقان ، بنش قبرکنان ، دزدان اموال مردگان ، دباغان ، بدزبانان و نامز اگویان ، جادوگران ، جنگجویان فسی القلب و مردمان دنی الطبع و فرومایه .» برونو لاتینی دانشمند بزرگ معاصر دانه (سرود پانزدهم دوزخ) این ستاره را « سنگدل ، حيله گر ، و سرد طبیعت می نامد .

سرود بیست و یکم

دید گانم از نو بچهره بانویم دوخته شده بود ، و همراه با آنها
اندیشه من نیز که نظر از هر چیز دیگر باز گرفته بود چنین کرده بود .
وی دیگر نمیخندید ؛ ولی بامن چنین آغاز سخن کرد : « اگر باز
بخندم ، تو همچون «سمله» خواهی شد ، در آن هنگام که سراپا بدل
بخاکستر شد ؛

زیرا که زیبائی من ، که چنانکه خود دیده‌ای در درجات مختلف کاخ
سرمدی ، هر قدر که بالاتر رود افروخته‌تر میشود ،^۱

اکنون چنان میدرخشد که اگر نقابی بر روی نکشد نیروی
خاکی تو در برابر فروغش همچو آن شاخه خواهد شد که صاعقه ای
درهمش شکند .

۱- در میتولوجی یونان ، سمله Semele دختر «کدموس» و معشوقه خدای خدایان بود . «هرا» زوجه خدای خدایان که میخواست از شر این رقیب زمینی خود آسوده شود ، بقالب پیرزنی درآمد و او را اغوا کرد که از خدای خدایان که همیشه بصورت آدمی عادی بیستراومیرفت تقاضا کند که یکبار نیز خودش را با فروجلال خدائی بدو بنمایاند ؛ «ژئوس» او را ازین کار بر حذر داشت ، ولی بالاخره بااصرار وی چنین کرد و در نتیجه آتش جبروتش دختر را سوزانید و خاکستر کرد . (دوزخ ، سرود ۳۰) .

۲- اشاره بفروغ دیدگان بتاتریس که درصعود از هرفلکی بفلک دیگر زیادتیر میشود . از نظر تمثیلی اشاره است بدینکه نزدیکی تدریجی باحقیقت الهی پیوسته روح را از آرایش هادورتر میکند . - «چنانکه دیده‌ای» : اشاره بموارد پیشین که نظیر این واقعه روی داده بود (بهشت : سرودهای پنجم ، هشتم ، دهم ، چهاردهم ، هجدهم) .

اینک ما به شکوه هفتمین، که اکنون از زیر سینه شیر سوزان
 شعاعی آمیخته بانیروی خاص خود بیائین میفرستد پای نهاده ایم.^۱
 اندیشه خویش رادریس دید گانت تمر کرده، و آنها را آئینه ای
 در برابر آن تصویری کن که اینک در این آئینه اش خواهی دید.^۲
 آنکس که بداند در آن دم که من روی بمهمی دیگر بردم،
 دید گانم از این چهره تابناک چه مائده ای بر می گرفتند،^۳
 در خواهد یافت که اطاعت فرمان این یار آسمانی تا بچه اندازه ام
 خوشایند بود، زیرا که ازین راه لذتی را با لذتی دیگر در دو کفه ترازو
 مینهادم.

در دل آن بلوری که دنیای ما را در میان گرفته است، و نام رهنمای
 خویش را دارد که در دوران فرمانروائیش هر گونه بدنهادی رخت از جهان
 بر بسته بود،^۴

۱- «شکوه هفتمین» *settimo splendore* : ستاره زحل ، که فلک آن هفتمین فلک
 از مجموعه افلاک است و داته بی آنکه متوجه شده باشد همراه با بتائریس پای بدان نهاده است .
 «زیر سینه شیر سوزان» : اشاره ببرج «اسد» (Leone) که در هنگام سفر آن جهانی داته،
 یعنی در آغاز بهار، «زحل» در آن است . «سوزان» : اشاره بروشنی اخترانی که این برج را پدید آورده اند.
 «شعاعی آمیخته بانیروی خاص خود» : شعاعی سرد ، که خاص زحل است و با «شعاع سوزان»
 برج اسد تعدیل میشود . - بسوی پائین : بزمین .

۲- یعنی : سعی کن که بمفهوم آنچه میبینی پیبری ، و کاری کنی که همچنانکه حقیقت
 الهی در آئینه های افلاک منعکس میشود و از آنجا در فروغ فرشتگان و ارواح آسمانی بتجلی درمیآید ، تو نیز
 بانگریستن بدین فروغها این حقیقت را تا آنجا که ممکن است در خود منعکس و متجلی کنی .

۳- اشاره به دولت متقارن : تأمل در حقیقت الهی و اطاعت از فرمان بتائریس .

۴- در فلک بلورین «زحل»، که زمین و افلاک ششگانه دیگر را در میان گرفته و نام زحل
 Saturno (رهنمای روشن خویش *il suo chiaro duce*) را دارد که بعقیده یونانیان ،
 پیش از روی کار آمدن زئوس فرمانروای روی زمین بود و دوران او عصر بیگناهی و پاکبانی بشر یعنی
 «عصر طلائی» بشمار میرفت (دوزخ ، سرود ۱۴ - برزخ ، سرود ۲۸) .

سرود بیست و یکم

نردبانی را، برنگ طلایی که در معرض شعاعی از خورشید قرار گرفته باشد، دیدم که از فرط بلندی آن نگاهم بیالایش نمیرسید^۱.

ودر همان هنگام از پله‌های آن فروغهایی چنان فراوان را بجانب پائین روان دیدم که پنداشتم جمله فروغهایی که در آسمان توان دید^۲ در آنجا پراکنده شده‌اند.

و همچنانکه زاغان، بعبادت فطری خود، در آغاز روز بحرکت درمی‌آیند تا بال و پر سرد خویش را گرمی بخشند،

و چون چنین کنند، برخی از آنها بی بازگشتی براه خود میروند، و بعض دیگر بدانجا که از آن پیرواز آمده بودند باز میگردند، و دسته‌ای نیز چرخ زنان در فضا باقی میمانند،

در تلالؤ این ارواحی که دسته جمع بدانجا آمده بودند، در آن هنگام که این تلالؤ بدرجه معینی رسید، وضعی چنین دیدم^۳؛

۱- این «نردبان» که تا عرش اعلی بالا می‌رود مظهر «تأمل و جذب» است، و این فلک جایگاه ارواحی است که ازین راه به بهشت آمده‌اند، همچنانکه در فلک مریخ «صلیب» نشان آنهایی بود که از راه جنگجویی و شهادت در راه ایمان شایسته بهشت شده‌اند، و در فلک مشتری «عقاب» مظهر سلطنت و امپراتوری و نشان پادشاهانی بود که از طریق عدالت پروری به بهشت راه یافته‌اند. در اینجا «نردبان» نماینده صعود این ارواح بسوی کمال از راه «جذب و تأمل» است، و داتنه بدین وسیله میفهماند که در نظر او ازین راه بصورتی عالیتر میتوان بکمال رسید. فکر «نردبان» با احتمال قوی از تورات گرفته شده (سفر پیدایش، باب بیست و هشتم) : «... و یعقوب در خواب دید که ناگاه نردبانی بر زمین برپا شده که سرش با آسمان می‌رسد، و اینک فرشتگان خدا بر آن صعود و نزول میکنند. در حال خداوند بر سر آن ایستاده میگوید من هستم یهوه خدای پدرت ابراهیم.»

۲- ستارگان.

۳- اشاره بدین که در راه شناسائی خداوند از طریق تأمل، آدمیان چون بمرحله‌ای معین از رشد معنوی رسند (هنگامیکه این تلالؤ بحد معینی رسد) یکی از سه راه را در پیش میگیرند: یا «بی بازگشتی براه خود میروند» (از تأمل بسراغ عمل میروند) یا «باز میگردند» (کماکان مستغرق در تأمل میمانند) و یا «چرخ زنان در فضا میمانند» (تأمل و عمل را در می‌آمیزند).

و آن که بمانزدیکتر از همه شد بر جای بایستاد^۱، و چنان فروزنده شد
 که اندیشه کنان با خویش گفتم: «آن عشقی را که بمن مینمائی،
 خوب می بینم^۲».
 اما آن بانوئی^۳ که همواره در انتظار آنم که چگونگی سخن گفتن یا
 خاموش ماندن و وقت آنرا بمن بگوید، بر جای ایستاده است^۴، لاجرم
 کاری نکو میکنم که علیرغم شوق خویش چیزی طلب نکنم؛
 اما او^۵، که در جلوه آنکس که همه چیز را میبیند^۶ مکنون
 خاطر مرا عیان میدید، بمن گفت: «گرمی شوق خویش را فرو نشان^۷!»
 و من چنین آغاز سخن کردم: «مرا آن شایستگی نیست که تو
 پاسخگوئی^۸، اما بنام آن کس^۹ که مرا اجازت سؤال از تو میدهد،
 تو، ای روح مسعود که خویش را در سرور خود پنهان داری^{۱۰}،
 مرا بر آن سببی که چنین نزدیک منت آورده آگاه کن،

-
- ۱ - اشاره بروح پارسائی بنام Pietro Damiano که در اواخر سرود خودش را
 معرفی میکند (صفحه ۱۴۳۰ شرح ۳ و صفحه ۱۴۳۱ شرح ۲)
 ۲ - یعنی: چنان فروزانی که خوب احساس میکنم که باچه علاقه ای انتظار رفع مشکل
 من و جلب رضایت مرا داری
 ۳ - در متن، بصورت ضمیر مؤنث quella.
 ۴ - si sta: حرفی نمیزند و حرکتی نیز نمیکند.
 ۵ - ella: بناتریس.
 ۶ - خدا.
 ۷ - یعنی: پرسش کن، تا پاسخ شنوی.
 ۸ - خطاب دانه بروحی است که در برابر اوست.
 ۹ - colei: بناتریس اشاره به حقیقت الهی.
 ۱۰ - یعنی: پوششی از فروغ خیره کننده که نشان سرور و سعادت تست، در میانت
 گرفته است.



... در تالار این ارواحی که بایکدیگر بدانجا آمدند ، وضعی چنین دیدم (صفحه ۱۴۲۳)

سرود بیست و یکم

و بمن بگوی که چرا در این فلک^۱ آهنگ^۲ خوش بهشتی که
پائین تر از اینجا چنین پارسایانه در افلاک^۳ دگر طنین میافکند خاموش
است^۴ ؟»

پاسخم داد : «شنوایی تو ، همچون بینائیت ، خاص خاکیان
است ؛ در اینجا همان سببی مانع سرود خواندن میشود که بئاتریچه را از
خندیدن باز میدارد^۴ .

من در طول پله‌های این نردبان مقدس تنها از آنرو تا بدین حد
پائین آمدم که برای تو، با سخنان خویش و با فروغی که مرا دربر گرفته
است ، بزمی بیارایم ؛

آنچه مرا چنین شتابان دارد ، عشقی فروتر نیست ، زیرا که همین
اندازه عشق وهم فزون از آن ، چنانکه از شعله‌های فروزان آن بالاتوانی
دید ، در آنجا گدازان است^۵ ؛

اما آن احسان والا که ما را خدمتگزاران فرمانبردار آن حکمت
کامله‌ای دارد که سرور کائنات است، چنانکه می بینی بهر يك از ما وظیفه‌ای
محول کرده است. «

۱ - in questa rota : در این چرخ گردون .

۲ - sinfonia : سمفونی .

۳ - یعنی : چرا در سایر افلاک ارواح بهشتی پیوسته سرود میخوانند ، ولی در اینجا خاموشند؟

۴ - یعنی : این ارواح اکنون از آن جهت خاموشند که سامعه بشری ترا قدرت شنیدن

آوای ایشان نیست ، همچنانکه با صره ترا قدرت آن نیست که فروغ بئاتریس را ازین فروتر
بیند . - میتوان احتمال داد که دانه از این خاموشی نظردیگری نیز داشته که درك آنرا بنخواننده
واگذار کرده است، و آن اینست که خاموشی شرط اصلی «تأمل» است .

۵ - یعنی : من نه از آن جهت بنزد تو آمدم که بیش از دیگران مشتاق جلب رضایت

خاطر توام ، زیرا که دیگر ارواح نیز جملگی بهمین اندازه بدین کار علاقه دارند .

بهشت

گفتم: « ای فانوس مقدس^۱، خوب می بینم که چسان درین
دربار عشقی آزادانه برای فرمانبرداری از مشیت ازلی کافی است؛
اما در ک این نکته مرا دشوار مینماید که چرا در میان جمله
همراهانت، تنها تو پیشا پیش بدین مهم گماشته شده ای^۲. »
هنوز کلام آخرین را پایان نبرده بودم که این فروغ از قسمت
میانین خویش محوری ساخت، و همچون آسیا سنگی گردان بتندی
بر گرد خویش بچرخ زدن پرداخت^۳.
پس آنگاه عشقی که در درون آن بود چنین پاسخ داد: « نوری
خدائی بر من فرود می آید و در فروغی که بر گرداگرد خویش دارم رخنه
میکند،
و نیروی ملکوتی آن با جذبۀ من درمی آمیزد و مرا چنان از خویش
بالتر میبرد که آن جوهر اعلی را که این نور از آن ساطع است^۴
بچشم می بینم.

۱ - sacra lucerna درینجا با همان مفهوم «فروغ مقدس» ولی بصورتی باشکوهتر
آورده شده است.

۲ - پاسخ روح بهشتی درباره تقدیر ازلی که پیشاپیش هر کس را برای کاری برمیگزیند،
داته را کاملاً راضی نکرده است، بدین جهت در اینجا سؤالی را که در فلك مشتری کرده بود
بصورتی دیگر تکرار میکند، یعنی میپرسد که چرا خداوند در میان همه ارواح این روح خاص را
مأمور پاسخگویی بدو کرده و نه روحی دیگر را. ولی در اینجا موضوع بحث بااساس بحث پیشین
اندکی فرق دارد، بدین معنی که اکنون داته میخواهد بداند که راز پنهان نقشه های تقدیر
کدام است؟ پاسخ روح بهشتی در این مورد نیز مشابه با پاسخ روح قبلی است، یعنی «به اسرار
مشیات الهی مطلقاً پی نمیتوان برد».

۳ - نشان ابراز خرسندی روح از رفع مشکل داته و خدمت بدو. قبلانیز (صفحه
۱۲۷۹، بند اول) داته نه چرخیدن يك روح بهشتی اشاره کرده بود.

۴ - خدا،

سرود بیست و یکم

آن سروری که در من شعله‌ور است از اینجا میزاید، زیرا که من
روشنائی شعله خویشت را با روشنی تأمل و جذبۀ خود برابر نهاده‌ام .
اما آن روحی که برترین حد فروغ را در آسمان دریافت می‌دارد^۱ ،
آن «سرافی»^۲ که بیش از جمله فرشتگان بخداوند مینگرد نیز مسؤل
ترا اجابت نمیتواند کرد ،
زیرا که آنچه تومیخواهی دانست ، چنان عمیقانه در ژرفنای مشیات
ازلی او جای گرفته است که نگاه هیچ آفریده‌ای بدان رخنه ندارد .
و چون بدنای خاکیان باز گردی ، این پاسخ را بدو^۳ بگویی ،
تاویرا دیگر چنین هوائی در سر نیاید .
روحی که درینجا میدرخشد در روی زمین دوده اندوده^۴ است :
لاجرم بنگر که چنین روحی چسان در آنجا آن تواند کرد که درینجا ،
با آنکه آسمان آغوش برویش گشوده دارد ، نمیتواند کرد؟^۵
سخنان او چنان عنان برتوسن اشتیاقم زدند که دست از پرسش برداشتم
و بدان اکتفا کردم که فروتنانه نام و نشان او را از او بپرسم .
« در میان دو کرانه ایتالیا^۶ ، در اندک فاصله‌ای از زادگاه تو^۷ ،

۱ - مریم (رجوع شود بسرود آخر این کتاب) .

۲ - serafin(o) : از دستۀ «سرافین» ، فرشتگانی که بیش از همه ملائک دیگر
بخداوند نزدیکند (رجوع شود بسرودهای ۴ و ۸ و ۹ و ۱۱ این کتاب - در سرود ۲۸ از ایشان بانفصیلی بیشتر
سخن خواهد رفت) .

۳ - بدنای خاکیان : جامعه بشری .

۴ - fuma : اشاره بدانکه در روی زمین قیود جسمانی بدست و پای آن بسته شده و
راه را براندیشه‌اش گرفته است .

۵ - یعنی: ... درینصورت، چگونه توقع آن داری که چنین کاری را که ارواح مجرد در افلاک
نمیتوانند کرد، آدمیان در روی زمین بکنند ؟

۶ - میان دودریای آدریاتیک و «تیرنی» ، در شبه جزیره ایتالیا .

۷ - فلورانس .

بهشت

صخره‌هایی سر بر افراشته‌اند، و این صخره‌ها چنان بلندند که تندر ها بسیار پائین‌تر از آنها می‌خورشند^۱؛
آنها را قلعه‌ای بنام «کاتریا» است که در پائین آن دیری است،
و این دیر تنها پیرستش خداوند اختصاص داشت^۲.
وی برای سومین بار سخن چنین آغاز کرد؛ و آنگاه در دنبال
کلام خود گفت: «در آنجا، من با چنان حمیتی همت بخدمت خداوند
گماشتم^۳
که بخورا کھائی که با شیرۀ زیتون فراهم می‌آمد اکتفا کردم^۴،
و مستغرق در شوق و جذبۀ خویش گرماها و سرماها را باسانی
گذراندم.

۱ - یعنی: طبقات ابر در ارتفاعی کمتر از قلۀ این کوه بوجود می‌آید، بطوریکه قسمتی از کوه بالاتر از ابر قرار می‌گیرد.

۲ - کاتریا Catria: کوهی میان «کویبو» و «پرگولا» در شمال ایتالیا که ۱۷۰۲ متر ارتفاع دارد. - «دیری...» un ermo (اعتکافگاهی): دیر «سنناکروچه» Santa Croce (صلیب مقدس) معروف به دیر «فوتته‌آولانا» Fonte Avellana که در قرن پنجم مسیحی تأسیس شد و با احتمال قوی متعلق بفرقه مذهبی «بندیتی» و شاید هم فرقه «کامالدولی» بود. تحقیقات دانه‌شناسان نشان داده که دانه مدت نسبتاً زیادی در این دیر بسربرده بود. - «پیرستش خداوند» Iatria: حیات مذهبی خاصی که باید فقط صرف نیایش بدرگاه خداوند شود و کاری بسایر امور نداشته باشد. این تعبیری است که از باب دوم کتاب دوم رسالۀ «سن‌تاسو» نقل شده است.

۳ - گوینده، روح راهبی است بنام پیتر و Pietro که برای ابراز حقشناسی نسبت به یکی از برادران روحانی که او را پرورش داده بود، نام دوم خود را دامیانی Damiani نهاد. وی در سال ۹۸۸ یا با احتمال قویتر در ۱۰۰۷ در «راونا» متولد شد و در حدود سال ۱۰۳۵ بصومعۀ «فوتته‌آولانا» رفت و ده سال بعد کشیش بزرگ آنجا شد. در ۱۰۵۸ بمقام کاردینالی و اسقفی «اوستیا» رسید و در ۱۰۷۲ وفات یافت. وی را یکی از عالیترین مظاهر رهبانیت و تقوی در سراسر قرون وسطی دانسته‌اند.

۴ - اشاره بر ریاضتهای دیر «فوتته‌آولانا» که از جمله آنها روزه‌های ممتد بود، بطوریکه چهار یا پنج روز از هر هفته را در تمام سال تقریباً یکماهه پیش از تولد مسیح وعید فصح را شامل میشد.

سرود بیست و یکم

آن صومعه در آن دوران برای این افلاک حاصلی فراوان بیار
میآورد، ولی اکنون بدل بچنان شوره زاری شده است که بزودی جمله کسان
بر این نکته وقوف خواهند یافت^۱.

من در آنجا « پیترودامیانو » نام داشتم ، و در کرانه « آدریانی »
در خانه « نوسترادونا » « پیتروی گنهکار » بودم^۲.

چون مرا بقبول این کلاهی که اکنون از فاسد با فسد منتقل شده خواندند

۱- یعنی: آن زمان در این صومعه پارسایانی واقمی میزیستند که چون میمردند روحشان
بیهشت میرفت، و ازین راه این دیر « حاصلی فراوان با فلاك میداد » ، ولی امروز این زمین از نظر
زهد و ورع شوره زاری شده که دیگر حاصلی بیار نمیآورد .

۲ - این بند از پیچیده ترین بندهای کمدی الهی و از آنهایی است که مایه بحث و جنجال
بسیار شده، بطوریکه آنها از معماهای اصلی این کتاب می شمارند ، و از همین جهت است که شماره
تفسیر های مختلفی که در باره آن شده از بیست تجاوز میکند . بیشتر اختلاف مربوط به
کلمه 'fu' است که در این شعر بکار رفته و بحسب آنها fui یا fu بخوانند ، 'بودم' یا 'بود'
معنی میدهد، و همچنین اختلاف طرز نقطه گذاری در دنبال کلمه 'دامیانو' که بحسب آنکه 'ویر گول'
یا 'نقطه ویر گول' بگذارند و یا اصلا علامت فاصلی نگذارند ، مضمون جمله فرق میکند .
همین اشکال در مورد کلمه گنهکار peccator وجود دارد . - شاید بهترین توضیحی که از مقایسه
تفسیر های مختلف میتوان داد ، اینست که این راهب تا زمانیکه در صومعه 'فوته آولانا' بسر میبرد
'پیترودامیانو' Pietro Damiano خوانده میشد و چون بصومعه نوسترادونا Nostra Donna
(بانوی ما ، اشاره بمریم و این همان اصطلاحی است که بفرانسه 'نوتردام' گفته میشود) واقع
در کرانه آدریانی lito Adriano (ساحل دریای آدریاتیک) رفت ، نام خود را 'پیتروی گناهکار'
Pietro peccator نهاد (اشاره بدانکه وی هنوز خود را گناهکار شرمندهای در درگاه خداوند
بیش نمیدانست) . این صومعه دومی ' سنتاماریا این پورتو ' Santa Maria in porto نام
داشت . - مفسرینی که بجای 'بودم' fui ، 'بود' fu خوانده اند معتقدند که در این بند بدون
مختلف اشاره شده است، و درینصورت مفهوم گفته روح بهشتی این میشود که : ' نام من پیترودامیانو
دامیانو ' است و نباید مرا با پیتروی، دیگری که در دیر کرانه آدریانی بوده و 'گنهکار' لقب داشته
است اشتباه کنی . - 'بارلود' دانته شناس و مفسر کمدی الهی ، درین باره به بیست و هشت نسخه
مختلف این کتاب مراجعه و حساب کرده است که ازین میان ۱۴ نسخه شق اول و ۱۴ نسخه شق دوم
را برگزیده اند . در میان قدیم ترین مفسرین ، در 'اوتیمو' جانب 'دونفر' گرفته شده و 'بونوی'
' و 'بنونوتو' طرفداریک نفر واحد هستند . بهرحال هنوز هم اختلاف نظر درین باره باقی است .

بهشت

و بدان سمت گماشتند^۱، کوتاه‌زمانی از زندگانی زمینیم بیش نمانده بود. «کیفا» آمد^۲، و ظرف بزرگ روح القدس آمد^۳، و این هر دو نحیف و برهنه پای بودند و بر سر هر سفره‌ای بخوراک مینشستند. ولی شبانان امروز را باید که ازین و از آن جانب برایشان تکیه گاهی فراهم آرند و نقل و انتقالشان دهند، زیرا که اینان چندان باوقارند که میباید کسان پشتشان را نگاهدارند^۴. ردای ایشان اسبهای سواریشان را چنان نیکو میپوشاند که دو حیوان در زیر پوستی واحد براه خود میروند^۵: ای بردباری^۶، چگونه چنین چیزهایی را تحمل میکنی!

۱ - کلاه‌گردینالی.

۲ - کیفا Cefàs، لقبی که در انجیل از طرف عیسی به پطرس رسول حواری بزرگ مسیح داده شده (انجیل یوحنا، باب اول): «... عیسی بدو نگرسته گفت: تو شمعون پسر یونا هستی و اکنون کیفا خوانده خواهی شد که ترجمه آن پطرس است». «پتروس» بالابینی و «کیفا» بعبری، معنی «سنگ» میدهد.

۳ - اشاره به پولس رسول که این لقب در انجیل بدو داده شده (کتاب اعمال رسولان باب نهم): «... خداوند ویرا گفت برو، زیرا که او ظرف برگزیده من است تا نام مرا پیش امته و سلاطین و بنی اسرائیل ببرد». قبلا نیز در کمدی الهی از پولس با همین لقب یاد شده است (دوزخ، سرود دوم).

۴ - یعنی: بخلاف پیشوایان آئین مسیح که کم میخورند و باسایش خود اهمیتی نمیدادند، امروز روحانیون از افراط در لذات دنیا چنان فریه شده‌اند که برای تکان دادنشان باید در نفر در دو جانب آنان بایستند و تکیه گاهشان شوند و بکنفر نیز در هنگامیکه بر پشت اسب یا بر کالکه مینشینند پشتشان را بگیرد. صفت «باوقار» gravi از روی استهزا آمده و کنایه از آن است که ایشان کندی خود را در حرکت که علت آن فریبهی است بطمانینه و وقار خود نسبت میدهند.

۵ - یعنی: ردای فاخری که این روحانیان بر تن دارند، چنان بلند است که هم خود آنها و هم اسبی را که بر آن سوارند در زیر خود میگیرد، و ازین راه بحقیقت دو حیوان در زیر ردا حرکت میکنند.

۶ - بردباری pazienza: صبر و حوصله خداوند، که اینان را چنین فسادآلوده میدیند

و باز تحمل میکند.

سرود بیست و یکم

بشنیدن این صد هزار شعله^۱ را دیدم که از پله‌ای به پله‌ای فرود
آمدند و بچرخ زدن پرداختند، و در هر چرخ زیبایی بیشتری مییافتند!
همه آنها پیرامون آن شعله نخستین آمدند و در آنجا بر جای
بایستادند، و فریادی چنان پرطنین بر آوردند که درین جهان هیچ چیز را
با آن برابر نمیتوان نهاد؛
و این غریو مرا چنان درهم فشرد که مفهوم آنرا در نیافتم^۲.

۱- هزار شعله : ارواح بسیار .

۲- بئاریس در سرود بعد مفهوم این فریاد را برای داته روشن میکند. - درین جهان:

qui : در روی زمین .

سرود بهشت دوم

۱ آسمان هفتم : فلك زحل

ارواح مجذوب

۲ آسمان هشتم : فلك ثواب

قسمت اول این سرود را میتوان در ردیف سرودهای یازدهم و دوازدهم بهشت نهاد که داته در آنها بتفصیل از یاکمی اولیه دو فرقه بزرگ «فرانجسکانی» (فرانسیسکن) و «دومینیکانی» (دومینیکن) و فساد روحانیون این دو فرقه در زمان خود سخن گفته بود . در این جا نیز وی با همین صورت و با همان تأسف و خشم ، از صفای گذشته فرقه «بندیتینی» (بندیکتن) و فساد آن در دوران خویش یاد میکند و شرح میدهد که این فرقه چگونه صالح بود و چنان طالح شد . فرقی که میان این سرود و دوسرود دیگر است ، اینست که در اینجا «سن بندتو» بنیان گزار این فرقه ، خود باداته سخن میگوید و شخصاً انحطاط معنوی فرقه خویش را وصف میکند . قسمت دوم سرود خداحافظی تحقیر آمیزی با کرة زمین و جنگ و ستیزها و سود جوئیهای ناچیز زادگان آنست و این خداحافظی را داته وقتی میکند که در شرف ترك آخرین فلك از افلاك سبعة برای بالارفتن بسوی فلك ثواب Cielo delle stelle fisse است .

در اینجا نیز ، صعود داته از فلكی بفلک بالاتر بطور آبی و در يك طرفه‌الین صورت میگیرد . اما بعکس - این افلاك ، وی برای نخستین بار خود متوجه بالاروی خویش میشود ، زیرا که این راه را با صعود از نردبانی طی میکند که مظهر تأمل و شوق ارواح مجذوب است . قطعاً علت این اختصاص اینست که در اینجا داته قسمت اول از تقسیمات سه گسانه اصلی سفر بهشت ، یعنی قسمت « افلاك سبعة » را در پشت سر نهاده و قسمت دوم ، یعنی « فلك ثواب » و « فلك الافلاك » را آغاز کرده است تا از آنجا رهسپار قسمت نهائی این سفر ، یعنی عرش الهی شود .

سرود بیست و دوم

سرگشته از حیرت^۱، همچون کودکی که همواره روی بدان کس
که بیش از همه مورد اعتماد اوست^۲ میبرد، براهنمایم نگرستم،
و او، چنانکه مادری بیدرنگ بیاری پسرش رود که نفس زنان
رنگ از رخ بداده است، با صدائی که وی را دوباره اطمینان خاطر تواند
داد^۳

بمن گفت: « مگر نمیدانی که در آسمانی^۴، و مگر نمیدانی که
آسمان سراپا قدس است، و در آنجا همه چیز از حمیتی پاکیزه^۵ میزاید؟
اکنون قیاس گیر که سرود خوانی اینان و لبخند من ترا تا
بچه حد مایه^۶ دگر گونی حال میشد، زیرا که خروشی تنهایت چنین
مؤثر افتاده است^۷؛

اگر خواهشی را که در این فریاد نهفته بود در مییافتی^۷، از هم

۱- بهتی که از شنیدن بانگ بلند ارواح حاصل شده است.

۲- مادر. در سرود سوم برزخ همین تعبیر آمده است.

۳- اشاره بدانکه مادر نه فقط با سخنان شیرین در پی رفع نگرانی فرزندش برمیآید، بلکه لحن صداء، او نیز بدینکار کمک میکند.

۴- یعنی: جای ترس نیست و احتمال خطری نمیرود.

۵- buon(o) zelo: شوق بسیار بنکوکاری.

۶- اشاره بسرود بیست و یکم که در آن بئاتریس علت خودداری خویش را از لبخند و خودداری ارواح ساکن فلک زحل را از سرود خوانی شرح داده است.

۷- اشاره بتقاضای انتقام، که در فریاد این ارواح نهفته است.

بهشت

اکنون با آن انتقامی که پیش از مرگ خود ناظر آن خواهی بود آشنا شده بودی^۱.

شمشیر آسمانی^۲ در ضربت زدن نهشتابزدگی میکند و نه تأخیری روا میدارد، و تنها در نظر آن کس که باشوق یا بیم انتظار آنرا میبرد چنین مینماید^۳.

اینک روی بجانب ارواح دگر کن، زیرا که اگر بگفته من عمل کنی بسیار نام آوران را در جمع آنان خواهی یافت.^۴

چنانکه فرموده بود، نظر افکندم، و صدگوی کوچک را دیدم که همه با انوار متقابل خویش یکدیگر را زیبایی بیشتر میدادند^۵.

حال آن کس را داشتم که خار خار اشتیاق^۶ را در درون خویش فرومینشاند، و چندان از تصدیع کسان بیم دارد که در پی پرسش بر نمیآید. و بزرگترین و فروزاترین این مرواریدها^۷ برای آنکه خواسته

۱ - رجوع شود بسرود بیستم. بطور بقین معلوم نیست که داته درینجا بواقعه خاصی که در فلورانس روی داده اشاره میکند یا نظری کلی وعمومی دارد. درین باره حتی میان مفسرین قدیمی نیز اختلاف است.

۲ - دراصل، شمشیر بالا *la spada di quassù*: عدالت و انتقام الهی.

۳ - یعنی: انتقام الهی همیشه در موقع مقتضی گرفته میشود، و فقط آن کس که در روی زمین از آن بیمناک است گمان میبرد که این انتقام زودتر از آنچه شایسته است ستانده شده، و بالعکس آنکس که در انتظار چنین انتقامی است که باید نصیب ستمگری شود و داد او را که مظلوم است ستاند، خیال میکند که در این باره بیش از حد تأخیر شده است.

۴ - صدگوی کوچک *cento sperule*: اشاره به تعداد زیادی از فروغها که هر کدام شکلی مدور دارند و مظهر ارواح بهشتی هستند. در سرود بیست و یکم این ارواح به «ستارگانی» تشبیه شده بودند (صفحه ۲۹۷، سطر ۴). - «با انوار متقابل خویش ..»: اشاره به مشق متقابلی که از جانب این ارواح ابراز میشود.

۵ - خار خار اشتیاق *la punta del disio*: تندی میل بکنجکاوای.

۶ - مروارید *margarita*: روح بهشتی (صفحه ۱۳۳۵، شرح ۳).

سرود بیست و دوم

مرا از جانب خویش بجای آورده باشد بیش آمد^۱ ؛
و آنکه از درون آن چنین شنیدم : « اگر تو نیز همچو من آن
احسانی را میدیدی که گرمی بخش ماست ، تا کنون اندیشه‌های نهانت را
را بر ما بیان کرده بودی^۲ ؛
اما ، برای آنکه انتظار تو مایه تأخیر در انجام منظور والایت
نشود ، اکنون بدان پرسشی که در بیانش تردید میدادی پاسخ خواهم
گفت^۳ .

۱ - این روح ، روح روحانی بزرگی است بنام سن بندتو San Benedetto ، بنیان-
گزار فرقه مسیحی معروف بندتینو Ordino Benedettino وبانی صومعه بزرگ وقدمی
«موته کاسینو» Monte Cassino. وی در سال ۴۸۰ مسیحی متولد شد و در جوانی ناگهان دست
از همه چیز بست و بگری در ناحیه سویا کو Subiaco پناه برد و در آنجا چنان بازهد و ورع
خو گرفت که آوازه پارسائیش در اطراف پیچید و کشیشان صومعه نزدیک آنجا از وی خواستند
که صومعه را اداره کند ، اما سختگیری و انضباط او و ریاضتهای بسیاری که تحمیل میکرد آنرا
باوی دشمن کرد و او داشت که در پی مسموم کردنش برآیند . وی به اعتکافگاه خویش بازگشت
و در آنجا مریدانش روز بروز زیادتر شدند ، چنانکه ناگزیر شد چندین صومعه بنیاد نهد .
در سال ۵۲۸ به «موته کاسینو» رفت و در آنجا معبد قدیمی و بزرگی را که از امپراتوری روم
مانده بود و خاص پرستش «آپولون» رب النوع رومی بود خراب کرد و بجای آن دیری بساخت
که مقر اصلی فرقه او شد . این «موته کاسینو» همانجائی است که بزرگترین نبرد میان متفقین
و دول محور در ایتالیا در جنگ جهانگیر دوم در آنجا روی داد و منجر بوسرانی بقایای کهنسال
این صومعه شد . «سن بندتو» خود در سال ۵۴۳ در این دیر بمرد و بعدها از طرف پاپ «مقدس»
لقب گرفت . از هنگام تأسیس این فرقه تا پیدایش فرق مذهبی «فرانچسکانی» (رجوع شود به
سرود ۱۱ این کتاب) و «دومنیکانی» (رجوع شود بسرود ۱۲ این کتاب) در قرن سیزدهم مسیحی ،
یعنی در طول هفتصدسال ، هیچ فرقه روحانی کاتولیک اهمیت و نفوذ این فرقه را بدست نیاورد .
«سن بندتو» که او را بفرانسه «سن بنوا» Saint Benoît و بانگلیسی «سن بندیکت» San Benedict
مینامند ، راه شناسائی خداوند و تزدیکی با او را «استقراق معنوی» و «جذبه» و «تأمل» میدانست و ازین
رواست که روح وی در فلک زحل جای داده شده است .

۲ - یعنی : اگر میدیدی که ما چه اندازه مشتاق خدمت بتویم ، در بیان آن پرسشی که
از گفتنش خودداری میکنی (رجوع شود به دو بند پیش) درنگ نمیکردی .

۳ - یعنی : برای آنکه این تردید تو مایه تأخیر در سیر کمالت بسوی خداوند نشود ،
من منتظر سؤال تو نمیامم ، و چون مثل همه ارواح بهشتی پیش از آنکه سخنی گفته باشی برکنه
اندیشهات واقفم ، قبل از پرسش تو پاسخ میگویم .

بهشت

کوهستانی که «کاسینو» را در دامنه خویش دارد، در روز کاران گذشته رفت و آمد کسانی را بر قله خود شاهد آمد که در چنگ گمراهی و ناآمادگی اسیر بودند^۱.

و من برای نخستین بار نام آنکس را که در روی زمین مبشر آن حقیقی بود که تا بدین حدش بالا آورده است^۲، بدان مکان بردم؛

فروغ برکت الهی چندان بر من تافت که نزدیک نشینانرا از پیروی آئین کفر آمیزی که جهان را شیفته خود کرده بود بازداشتم^۳.

این فروغهای دگر جمله مردانی بودند که عمر خویش را در جذب و تأمل گذراندند، و پیوسته در آن حرارتی گذاختند که زاینده گلها و میوههای مقدس است^۴.

«ماکاریو» در اینجاست^۵، و «روموآلدو»، و نیز آن برادران

۱ - اشاره به معبد آپولون که در صفحه پیش (شرح ۱) از آن سخن رفت. این معبد تا قرن ششم مسیحی هنوز مرکز رفت و آمد مردمی بود که بآئین ارباب انواع رومی اعتقاد داشتند و مراسم قربانی را برای «آپولون» در آنجا انجام میدادند، و وضع خاص این معبد در قله کوهستانی صعب العبور تا این هنگام از ویرانی آن بدست مسیحیان جلوگیری کرده بود. - «کسانیکه اسیر گمراهی و ناآمادگی بودند» *la gente ingannata e mal disposta*: «مردمیکه هنوز بارباب انواع اعتقاد داشتند». «گمراهی»: از لحاظ آنکه پندار خطا اغفالشان کرده بود؛ «ناآمادگی»: از نظر عدم آمادگی باطنی ایشان برای قبول کیش مسیح.

۲ - نام مسیح را.

۳ - یعنی: همه مردم اطراف این کوه را از اعتقاد بارباب انواع بازداشتم و مسیحی کردم.

۴ - یعنی: این ارواح از آن کسانیت که در دوره زندگانی خود در حرارت عشق بخداوند سوختند و چنانکه بر اثر گرمی تابستان گلها میشکفتند و میوهها پخته میشوند، این حرارت نیز در نهاد ایشان گلهای اندیشه و احساس پاک و میوههای نکوکاری و احسان پدید آورد.

۵ - ماکاریو *Maccario* (بلاتینی ماکاریوس *Macarius*)؛ دوروحانی بزرگ مسیحی در تاریخ کلیسای کاتولیک این نام را دارند که هر دو لقب «مقدس» دارند: یکی از ایشان ماکاریوی بقیه در صفحه بعد

سرود بیست و دوم

دیگر من که در درون صومعه ها مسکن گزیدند و دل قوی داشتند^۱ .
ومن بدو گفتم : « مہری کہ تو درسخن گفتن بامن ابراز میداری ،
وحسن نیتی کہ درجملہ فروغہای شما^۲ میدینم و بادش را بخاطر میسپارم ،
اعتماد مرا نسبت بشما افزون میکند ، چون خورشید کہ گل را
تا آخرین حد ممکن بشکفتگی وامیدارد .

لاجرم روی نیاز بجانب تو میآورم ، و تو ، ای پدر^۳ ، مرا آگاہ
کن کہ آیا چندان مشمول برکت الہی خواہم شد کہ ترا گشادہ روی

بقیہ از صفحہ قبل

اہل اسکندریہ ملقب بہ «مصری» است کہ در قرن چہارم مسیحی در بیابانہای مصر میزیست و
اساس رہبانت را در آنجا پای برجاکرد و در ۲۰۴ میلادی مرد ؛ دیگری ماکاربیوئی است کہ در قرن
پنجم مسیحی در صحرای لیبی بارشاد کسان پرداخت و رہبانت را بدانجا برد . معلوم نیست داتہ بہ
کدامیک از این دو روحانی نظر داشته ، و اصولاً احتمال قوی میروود کہ ہردو را یکی دانستہ
واز او بعنوان موجد ومؤسس بنیاد رہبانت در شمال افریقا یاد کردہ است .

۱- روموآلدو Romoaldo (بلاتینی روموالدوس Romoaldus) ملقب بہ «مقدس»
از روحانیون بزرگ کاتولیک کہ در قرون دہم و یازدہم مسیحی در ایتالیا میزیست و فرقہ مذہبی
«کامالدولی» Ordine dei Camaldolesi را بنیاد نهاد، کہ براساس همان فرقہ « بندیتینی »
(صفحہ ۱۴۳۷ شرح ۱) تکیہ دارد . وی در سال ۹۵۶ یا ۹۶۰ مسیحی در «راونا» متولد شد و در ۱۰۲۷
بمرد و صومعہ اصلی فرقہ او در «کازتینو» بود کہ داتہ قبلاً (برزخ ، سرود پنجم) از آن یاد
کردہ است . - نام طریقہ روحانی او، کہ وی در سال ۱۰۰۹ رسماً تاسیس آنرا اعلام داشت از اسم
مردی موسوم بہ «مالدولی» آمدہ کہ زمین وسیعی را برای ایجاد صومعہ این فرقہ وقف کرد و
آنرا در اختیار «روموالدو» گذاشت، ووی برای ابراز حقشناسی نام فرقہ خود را «خانہ مالدولی»
Casa Maldoli نهاد کہ بعدہا بلہجہ نسکانی آنرا Ca' Maldoli و سپس Camaldoli خواندند .
افسانہای مسیحی حاکی ازین است کہ در سال ۱۴۶۶ ، یعنی چہار قرن بعد از مرگ این روحانی ،
جسد او را در گورش سالم و دست نخورده یافتند .

برادر من frati : مقصود برادران روحانی است .

۲ - gli ardor(i) vostri : آتشہای شما ؛ اشارہ بہ فروغی کہ در پیرامون این

ارواح است .

۳ - padre : پدر روحانی .

بینم؟^۱»

پاسخم داد: «برادر، مطلوب والای خویش را در آن بالا یعنی در فلک آخرین که مطلوب من و جمله ارواح دگر در آنجاست، برآورده خواهی یافت^۲».

در آنجا هر شوقی به کمال و پختگی و تمامیت خویش میرسد؛ و هر جزئی فقط در آنجا بدان قرار گاهی دست میابد که همیشه در آن بوده^۳ است؛

زیرا که آنجا را نه مکانی است و نه قطبی^۴، و نردبان ما تا بدان حد بالا میرود، و ازین رو است که نگاه ترا یارای رسیدن ببلندای آن نیست^۵.

«یعقوب، شیخ اسرائیل، این نردبان را بدید که تا بدانجا بالا

۱ - یعنی: بتوانم چهره ترا ببینم و فروغ خیرهام نکند. - این اولین باری است که دانه در بهشت در برابر روحی چنین تمایلی ابراز میکند و قطعاً این امتیاز مفهوم خاصی را دارد که درست روشن نیست.

۲ - یعنی: در عرش اعلی که قبله آرزوی من و جمله این ارواح بهشتی است و ما در آنجا جمال خداوند را بی نقاب و پرده توانیم دید، نونیز بدین مطلوب خود که دیدن چهره من است خواهی رسید (رجوع شود بسرود سی و دوم این کتاب).

۳ - یعنی در عرش اعلی (empireo) هر چیزی در حد اعلای کمال و بی نقسی است و هر چه در جهان وجود هست، جزئی است که ازین کل جدا شده است و بدانجا باز میگردد. - «همیشه در آن بود» *sempr'era* اشاره بدینکه عرش اعلی تنها فلکی است که ثابت است و بدور خود نمیچرخد و بنا بر این هر جزء از اجزاء آن جاودانه در جای خویش بوده است و خواهد بود.

۴ - «نه مکانی...»، زیرا که عرش اعلی بخلاف سایر افلاک صرفاً جنبه مجرد دارد و از ماده و جسم در آن اثری نیست، و از طرف دیگر این فلک محدود بحدود معینی نیست و آغاز و انجام ندارد. - «نه قطبی»، زیرا که بدور خود نمیگردد.

۵ - اشاره بگفته دانه در سرود بیست و یکم (صفحه ۱۴۲۳ سطر ۲).

سرود بیست و نهم

رفته بود، در آن هنگام که فرشتگان بر او نمودار آمدند^۱.
اما امروزه دیگر کسی برای بالارفتن از این نردبان قدم از زمین
برنمیدارد، و احکام فرقه من بجز سیاه کردن کاغذ بکاری نمیآید^۲.
دیوارهایی که ازین پیش بر کرد دیرها بودند، اکنون درپیرامون
مغاره هایند^۳، و دیگر طیلسانها انبانهائی آکنده از آردی بدیش
نیستند^۴.

اما رباخواری ناهنجار، تا بدان حد با اراده خدائی ناسازگار
نیست که این ثمر جوئی، که دل های کشیشان را چنین از راه صواب بدر میبرد^۵.

۱- یعقوب (Giacobbe) پیغمبر اسرائیل، پدر یوسف، که چنانکه در تورات آمده است
در شبیکه سفر میرفت، در نزدیکی بئر شبع بخواب رفت و (تورات، سفر پیدایش، باب بیست و هشتم):
«... خواب دید که ناگاه نردبانی بر زمین برپا شده که سرش با آسمان میرسد و اینک فرشتگان
خدا بر آن صعود و نزول میکنند.» (رجوع شود به صفحه ۱۴۲۳، بند ۲). - «شیخ» درینجا
ترجمه patriarcha لقب شیوخ بزرگ اسرائیل است، که در جای دیگر این کتاب «مرشد» ترجمه
شده است.

۲ - یعنی: امروز احکام فرقه من فقط بکار سیاه کردن کاغذ میخورد، زیرا که کسی
بدانها عمل نمیکند. حمله دانه بفساد افراد فرقه «بندیتمی» در این سرود، مشابه و دنباله
حملات قبلی او بفساد دوفرقه «برادران مبلغ» (سرود یازدهم صفحه ۱۲۷۷) و «برادران کهنتر»
(سرود دوازدهم، صفحه ۱۲۸۹) است.

۳ - یعنی: آن دیوارهایی که سابقاً زهاد را در دیرها در پناه خود میگرفت، امروز
در این دیرها پناهگاه زاهدان دروغین شده که چون دزدان مغازه نشین مشغول غارت و چپاولند.
اصل فکر از انجیل گرفته شده (انجیل متی، باب بیست و یکم - انجیل لوقا، باب نوزدهم):
«... پس عیسی ایشانرا گفت: مکتوب است که خانه من خانه دعا نامیده میشود، لیکن
شما مغاره دزدان ساخته اید.» در تورات نیز همین مضمون آمده است (کتاب ارمیا، نبی،
باب هفتم): «... آیا این خانه ای که باسم من مسمی است در نظر شما مغاره دزدان شده است؟»

۴ - اشاره بتشبییه قبلی (سرود بیست و یکم، صفحه ۱۴۳۰ بند اول) پارسایان مسیحی بحاصل
نیکوئی که از مزرعه زمین تقدیم آسمان میشود، و درینجا تذکر داده میشود که این ناپارسایان کنونی خرمن
ناباب و «آردیدی» هستند که امروزه درین کشتزار بعمل میآید. - «طیلسانها» le cocolle:
رداهای بلند آستین کشیشان.

۵ - دانه قبلانذکر داده (دوزخ، سرود یازدهم) که رباخواری گناهی است که مستقیماً
بقیه در صفحه بعد

بهشت

زیرا که هر آنچه در انبان کلیساست مال آن کسان است که بنام خداوند صدقه میطلبند، و نه مال خویشان و یا کسانی ناباب تر از ایشان^۱.

آدمیان را نفس اماره چنان است که در جهان زیرین آغازی نکو بیش از آن مدت زمانی که بلوطی نورسته را برای ثمر آوردن ضروراست، مؤثر نمی‌افتد^۲.

پطروس بی‌زری و بی‌سیمی بکار پرداخت^۳، و من صومعه داری را با دعا و با روزه آغاز کردم^۴، و «فرانچسکو» دیر خویش را با آئین حقارت بنیاد نهاد^۵.

بقیه از صفحه قبل

علیه خداوند صورت میگیرد، و در اینجا متذکر میشود که باین‌وصف، رباخواری مردمان عادی جرمی بسنگینی‌گناه منفعت جوئی روحانیون نیست.

۱ - نام‌نجانتر *più brutto*: کسانی دیگر که حتی شایسته نام بردن نیستند... با احتمال قوی اشاره است به مشوفگان و فرزندان نامشروع (رجوع شود بآخر سرود بیست‌ونهم بهشت).
 ۲ - نفس اماره *la carne* - جهان زیرین *giù*: زمین. - «آغازی نکو...» یعنی: نیروی پایدار آدمی در برابر شهوت و امیال چنان ضعیف است که فی‌المثل حسن نیت او به‌نگام ورود در حلقه زهاد و راهبان برای تضمین آنکه وی تاب‌آخِر از لغزش مصون بماند و پرستگاری جاوید رسد کافی نیست، زیرا که این‌حسن نیت فقط معادل آن مدت‌زمان از وسوس نفس در امان میتواند ماند که برای بلوطی لازم است تا میوه دهد، و برای آنکه عضو فرقه‌ای روحانی واقفاً رستگار شود باید که پیاکی اصول فرقه اکتفا نکند و خود نیز در پاکی خویش بکوشد.

۳ - اشاره به پطروس رسول حواری بزرگ عیسی، که در اینجا از او بصورت *Pier* یاد شده و نه بصورت عادی *Pietro*. نقل از انجیل (اعمال رسولان، باب سوم): «...آنگاه پطرس گفت مرا طلا و نقره نیست، اما آنچه دارم بتو میدهم، بنام عیسی مسیح برخیز». منظور از این گفته و دو نمونه دیگری که در همین‌بند ارائه میشود، تذکر اینست که بنیان‌گزاران واقعی روحانیت جز بانیروی ایمان و تقوای خویش مجهز نیستند.

۴ - من: «سن‌بندنو».

۵ - فرانچسکو *Francesco*: سن‌فرانچسکو داسیزی، روحانی بزرگ کاتولیک که قبلاً دانه از او بتفصیل سخن گفته است (سرود یازدهم - صحنه ۱۲۷۳، شرح ۱).

سرود بیست و دوم

واگر آغازکار هر يك را در نظر آری، و بعد از آن بعاقبتش بنگری،
سفید را خواهی دید که سیاه شده است^۱.

حقا که دیدار « اردن » که بسر چشمه خود باز گشت، و دیدار
دریا که با خواست خدا بگریخت، بیشتر مایه اعجاب تواند بود تا آن
مددی که در اینجا داده شود^۲.

۱ - یعنی : اگر بینی که فرقه اینان با چه پاکی و صفائی بوجود آمده و اکنون
کارش به چه فسادى کشیده است ، متوجه خواهی شد که چگونه صفحه‌ای که سپید بوده اینک بکلی
سیاه شده است .

۲ - « اردن بسر چشمه خود باز گشت » : اشاره به معجزه‌ای که از آن در تورات سخن رفته است
(صحیفه یوشع بن نون ، باب سوم) : « ... و چون قوم اسرائیل از خیمه‌های خود روانه شدند
تا از اردن عبور کنند و کاهنان تابوت عهد را پیش روی قوم میبردند ... بردارندگان تابوت به
اردن رسیدند و پابهای کاهنانیکه تابوت را برداشته بودند بکنار آب فرورفت ... واقع شد که
آبهاییکه از بالا میآمد باستاند و بمسافتی بسیار دور تا شهر آدم که بجانب سرتان است بند شد و
آبیکه بسوی دریای عربیه یعنی بحرالمح میرفت تماماً قطع شد . » - « دریا با خواست خدا
بگریخت » : اشاره به معجزه معروف دیگری که در تورات نقل شده و از شکافته شدن دریای قلزم
در برابر موسی و قوم اسرائیل حکایت میکند (تورات ، سفر خروج ، باب چهاردهم) : « ... پس
موسی دست خود را بردریا دراز کرد و خداوند دریا را پیاد شرقی شدید تمامی آنشب برگردانیده
دریا را خشک ساخت و آب منشق گردید ، و بنی اسرائیل در میان دریا برخشکی میرفتند و آبها برای
ایشان بر راست و چپ دیوار بود . » - این دو معجزه ، بهمین صورت که داتنه آورده ، در جای
دیگری از تورات بدنبال هم آورده شده‌اند (کتاب مزامیر داود ، مزمور صد و چهاردهم) :
« ... وقتیکه اسرائیل از مصر بیرون آمدند ... دریا این را بدید و گریخت ، و اردن به عقب
برگشت . »

مفهوم کلی این بند اینست که : اکنون چنان فسادى در عالم روحانیت حکم فرماست که
فقط معجزه‌ای از جانب خداوند میتواند این وضع را اصلاح کند ، ولی از بروز چنین اعجازی نومید
نباید بود ، زیرا که پیش ازین خداوند معجزاتی بزرگتر ازین کرد که شکافته شدن دریای قلزم و
بازگشتن آبهای رود اردن بعقب از آن جمله است .

این بند از آن بندهای کمدهی الهی است که در باره آن اختلاف نظر بسیار است ، زیرا
که در نسخ مختلف خطی قدیمی طرز نقطه گذاری آن فرق دارد - متنی که در اینجا برای
ترجمه انتخاب شده ، متن دو چاپ بسیار موثق این کتاب یعنی چاپ « انجمن دانشناسی ایتالیا »
بقیه در صفحه بعد

بهشت

این بگفت و بیاران خویش پیوست ، و این جمع بدور هم گرد آمدند و آنگاه جمله ارواح همچون گردبادی راه بالا رادپیش گرفتند^۱ . بانوی مهربان^۲ با اشارتی مرا در پشت سر آنان از راه این نردبان بجانب بالا راند ، و نیرویش چنان بود که درین راه بر طبیعت من پیروز آمد^۳ ؛

و هرگز در جهان زیرین^۴ که در آن مردمان بصورتی طبیعی بالا وپائین میروند ، حرکتی چنان سریع دیده نشده که با پرواز من برابرش توان نهاد .

ای خواننده ، بدین پیروزی مقدس که غالباً مرا بر گناهانم بگریه میافکند و وادارم میکند که بر مشت بر سینه کوبم ، باز نگردم ،

بقیه از صفحه قبل

و چاپا بتالیائی معروف « مور-توبین بی » در انگلستان است ؛ ولسی در بسیاری از چاپهای مختلف ، به پیروی از نظر « کازینی » مفسر برجسته کمدی الهی این بند بصورت دیگری نقطه گذاری شده که بموجب آن باید آنرا چنین ترجمه کرد : « حقا که اردن بسرچشمه خود بازگشت ، امادیدار این رود در آنوقت که باخواست خدا از دریا بگریخت ، بیشتر مایه اعجاب بود ... » این ، متنی است که در چاپ فرانسوی « ماسرون » مرجح شمرده شده است ... با احتمال قوی ، باید متن اول را صحیح تر دانست .

۱ - یعنی : روح « سنبندنو » پس از پایان سخن خود بسایر ارواح که در انتظار او بودند پیوست و همه آنها بشتاب در طول نردبان مقدس راه بالا را درپیش گرفتند .

۲ - *la dolce donna* : بئانریس .

۳ - یعنی : چون این ارواح در طول نردبان بجانب بالا براه افتادند ، بئانریس بدن اشاره کرد که بدنبال آنان روم و « فضیلت او » یعنی نیروی آسمانی وی که در راه اعتدالی معنوی من بکار میرفت ، چنان زیاد بود که بر « طبیعت من » یعنی به کونه بینی زمینی و قیود جسمانی که مرا بسمت زمین میکشاند (بسوی انحطاط و سقوط میبرد) فائق آمد ، و چنانکه در سایر افلاک کرده بود درین فلک نیز مرا بی آنکه خود دریافت باشم بفلک بالاتر برد . از نظر نمثیلی ، مفهوم این سخن اینست که دانه از راه تأمل و جذب به یک مرحله دیگر بر منزل درک حقیقت الهی نزدیک شده است .

۴ - *quaggiù* : روی زمین ،

سرود بیست و دوم

اگر راست نگفته باشم، که در زمانی کوتاهتر از آنکه توانگشت
در آتش نهی و برونش کشی، برجی را که در دنبال گاو است دیدم و خویش
را در درون آن یافتم^۱.

ای اختران پر جلال، ای فروغ آکنده از فضیلتی والا، که من
قریحه خویش را هر آنسان که باشد از تو بعاریت دارم^۲،
در آن هنگام که برای نخستین بار در هوای تسکانی دم بر آوردم^۳،
پدر جمله زندگیهای فناپذیر^۴ همراه با شما زاده میشد و همراه باشما
روی پنهان میکرد^۵؛
سپس، چون مرا برکت ورود بدان فلک والا که شما را در گردش

۱ - «برجی که در دنبال گاو میآید»: برج جوزا Gemelli، که در منطقه البروج
بافاصله بعد از برج ثور (گاو Tauro) میآید. مفهوم بند پیش و این بند این است که چون
بفرمان بئاتریس بدنبال این ارواح بهشتی رفتم، در يك چشم برهم زدن خود را در دل اختران
برج جوزا یافتم، و این تندی انتقال از تندی حرکت کسبیکه دستش را بر اثر احساس سوزندگی
از آتش بیرون میکشد بیشتر بود. و اگر درین باره دروغ گفته باشم، بعد از مرگ روی بهشت
را نبینم (به «پیروزی مقدس» یعنی دیدار دوباره آسمان، که غالباً یاد آن مرا از فرط پشیمانی وادار
میکند که بر گناهان خویش بگرم کنم و از نومیدی و تأسف دست بر سینه کوبم، باز نگردم). این
آخرین باری است که دانه در کمندی الهی «خواننده» خود را مخاطب قرار میدهد.

۲ - «اختران پر جلال»: دو ستاره برج جوزا. - «فروغ آکنده از فضیلتی والا»: اشاره
بمقیده قدما، که طبق آن کسانی که در برج جوزا بدنیا آمده باشند استعداد طبیعی برای
ادبیات و علوم دارند، و این «فضیلتی» است که فروغ این دواختر جوزا نصیب ایشان میکند. -
ازین جهت دانه که خود در این برج متولد شده بود، اشاره میکند که نبوغ خویش را (ingegno)
بهر صورت که باشد و هر چند کم باشد (هر آنسان که باشد) ازین ستارگان گرفته است.
۳ - هنگامیکه در ایالت «تسکانا» بدنیا آمدم و برای نخستین بار نفس بر کشیدم.

۴ - خورشید، که «پدر» حیوانات و نباتات یعنی جمله جانداران روی زمین است و بی او آنان
را قدرت زیست نیست.

۵ - یعنی: بهنگام تولد من خورشید در برج جوزا (خرداد) بود. ازین گفته دانه
معلوم میشود که وی در ماه خرداد (۱۴ مه تا ۱۳ ژوئن) سال ۱۲۶۵ متولد شده بود. - جلد
هشتم نشریه «انجمن دانشناسی ایتالیا» حاکیست که دانه بهنگام مرگ گفته بود که تولد او در
ماه مه بوده است، بنابراین این مدت یکماهه محدود به ۱۷ روزه اول ماه خرداد میشود.

بهشت

دارد، بدادند، قرار گاه شما بود که برایم مقدر شد^۱؛
واکنون روح من پارسایانه روی نیاز بسوی شما دارد، تا آن فضیلتی
را که برای عبور از گذر گاهی بس دشوار ضرور است، از شما کسب
کند^۲.

بئاتریچه چنین آغاز کرد: «تو اکنون چنان با رستگاری اعلی
تزدیکی، که باید بینندگان خویش را بسی روشن و نافذ داشته باشی^۳.
لاجرم، پیش از آنکه پیشتر روی^۴، نظر بزیر افکن و آن اندازه.
از عالم کون و مکان را که تا کنون بزیر پایت آورده ام بنگر^۵؛
تا ازین راه دل خویش را با حد اعلای سروری که تواند داشت
به سپاه پیروزمندی که با خرمی از این چرخ گردان اثیری بجانب

۱ - یعنی: مشیت الهی مرا در ماه جوزا بجهان آورد، و وقتی هم که اراده فرمود که
برکت خویش را شامل حال کند و در دوران حیات با آسمانم برد، چنین خواست که بهنگام
ورود به «فلك ثوابت» بقسمتی از آن وارد شوم که جایگاه اختران «جوزا» است. - «آن فلك
والا که...»: فلك ثوابت، که جمله اختران آسمان (بجز سیارات سبعة) در آن مستقرند و همراه
با آن گردش میکنند. بدیهی است که این نظر متکی باصول قدیم هیئت است.

۲ - یعنی: روح من از شما یاری میجوید تا با نیروی کافی برای توصیف مرحله
دشواری که در پیش دارد (سه فلك آخر بهشت و دیدار خداوند) مجهز شود. درباره دو کلمه
«گذر گاه دشوار» passo forte بحث بسیار شده است.

۳ - یعنی: اکنون چنان بجایگاه الهی نزدیک شده‌ای، که ازین پس باید دیدگان خود
را از هر وقت دیگر بیشتر آماده دیدن و دریافتن کنی. - «بینندگان تو» ترجمه اصطلاح شاعرانه
le luci tue است که داته در اینجا بکار برده است.

۴ - در اینجا پیشتر روی che tu più t'inlei (که بیشتر ازین «ار» شوی، یعنی
بیشتر ازین یابدرون این اختر گذاری)؛ این اصطلاح خاصی است که داته یکبار دیگر نیز (سردنهم،
صفحه ۱۲۴۳، شرح ۳) در کمدی الهی بکار برده است.

۵ - یعنی: نگاه کن که تاکنون با یاری من پای بر سر چند طبقه دوزخ و برزخ و چند
فلك از افلاك بهشت نهاده و تا بدینجا بالا آمده‌ای.

سرود بیست و دوم

مامیآید ، عرضه‌داری^۱ .

چون این بشنیدم، نظر بافلاك هفتگانه^۲ کردم ، و این کره را^۳
بچنان صورتی دیدم که از ناچیزی جلوه اش بتبسم درآمدم ؛
و اکنون آن عقیدتی را که کمتر از همه برای این کره ارزش فائل است .
بهترین همه می‌شمارم^۴ ؛ هر آنکس که اندیشه خویش را معطوف بجائی
دگر کند بحق نام خردمند تواند گرفت .

دختر «لاتونا» را افروخته دیدم^۵ ، و بی آن سایه‌هائی که پیش
از آن حمل بر اجسامی سبك و سنگینشان کرده بودم^۶ .
ای «ایپیرونه» ، در آنجا جلوه پسرت را تحمل آوردم ، و دیدم
که چسان «مایا» و «دیونه» در نزدیکی او در گردش بودند^۷ .

۱ - ... تا ازین راه ، باحد اعلاى شوق و سرور روحانی ، در برابر ارواح بهشتی (سپاه
پیروزمند مسیح) که از فلك گردنده نوابت (etera tondo ، چرخ گردان اثیری ، فلك دویاری
که از اجزاء اثیری پدید آمده است) بسوی نو میآید ، حضور یابی .
۲ - هفت فلك : ماه ، عطارد ، زهره ، خورشید ، مریخ ، مشتری ، زحل که تا این
هنگام توسط دانتی طی شده اند .
۳ - کره زمین .

۴ - اشاره بدین بند از کتاب «رؤیای سیپیون» اثر معروف «سیرون» خطیب و متفکر
و سیاستمدار بزرگ رومی، که درین سرود دانتی چندین جا از او الهام گرفته است : «اگر مسکن
آدمیان ، چنانکه واقعا هست ، بنظرت ناچیز و کوچک میآید ، دیده از آن برگیر و با آسمان
بنگر و آنچه را که خاص زمین است حقیر گیر .»

۵ - دختر لاتونا la figlia di Latona : ماه (رجوع شود بسرود بیستم برزخ ،
۱۳۰ ، و سرود دهم این کتاب ، صفحه ۱۲۵۶ شرح ۱) .

۶ - اشاره به توهم قبلی دانتی درباره وجود مناطق رقیق و غلیظ در کره ماه که لکه‌های
ماه از آنها پدید آمده است (رجوع شود بسرود دوم این کتاب ، صفحه ۱۱۴۸ بند اول و شرح ۱) .

۷ - ایپیرونه Iperione (در اصل Hyperion) پسر «اورانوس» و «زمین» در میتولوژی .
یونان ، که بنا بر روایات یونانی خورشید از آمیزش این دو بوجود آمد . - «مایا» Maia مادر
عطارد ، و «دیونه» Dione مادر زهره در میتولوژی یونان و روم ، که در اینجا مجازاً بجای خود
عطارد و زهره (دوسپاره اول و دوم) بکار رفته اند . - مفهوم کلی این بند اینست که : از آنجا که
بودم خورشید را دیدم که دیگر فروغش دیده‌ام را خیره نمیکرد ، و اندکی دورتر از آن زهره و
عطارد را نیز در گردش دیدم .

بهشت

در آنجا، مشتری را دیدم که در میان پدر و پسر خویش جای دارد و هر دو را اعتماد میبخشد^۱، و آشکارا دیدم که چگونه این هر سه تغییر مکان میدهند^۲.

و آن هر هفت^۳ نشانم دادند که بچه حد بزرگ و تابچه اندازه تندروند، و درچه فواصلی ازهم قرار دارند.

ذره ناچیزی که ما را چنین درنده خو میکند، در آن حال که همراه با توأمان جاوید در گردش بودم از کوهها تا مصب های خویش را نشانم داد^۴.

و آنگاه دیدگان خویش را بجانب دیدگان زیبا^۵ بازگرداندم.

۱ - مشتری Giove در میتولوژی یونان و روم مظهر خدای خدایان است، که طبق روایات اساطیری پسر زحل Saturno (بیونانی اورانوس Uranos) و پدر مریخ Marte (بیونانی آرس Ares) بود، و در اینجا یعنی، در سلسله افلاک نیز فلک مشتری در میان فلک زحل و فلک مریخ جای دارد، و با حرارت معتدل خود سردی زحل و گرمی مریخ را تعدیل میکند (رجوع شود بصفحه ، شرح ۵).

۲ - یعنی: دیدم که چگونه زحل و مشتری و مریخ در فواصلی معین از خورشید در گردش بودند.

۳ - سیارات هفتگانه.

۴ - یعنی: در آن حال که در دل اختران دوگانه برج جوزا جای داشتم و با آنان همراه فلک ثوابت در گردش بودم، از دور کره زمین را که ذره ناچیزی بیش نیست و با این وصف ما بخاطر لذات آن چنین درنده خو و آزمند هستیم، دیدم و مناطق مسکونی آنرا (از کوهها تا مصبها dai colli alle foci) از نظر گذراندم. - از لحاظ علمی داتنه شناسان در توجیه این گفته سخت دچار محذور شده اند، زیرا داتنه از برج جوزا که بیش از سی درجه نسبت به خورشید (که در این هنگام در برج حمل است) انحراف دارد. نمیتواند «تمام نیمکره مسکون» زمین را، که با این تأکید از دیدار آن سخن میگوید، ببیند. در کتاب «مطالعات مربوط به داتنه» (از مور-نوبین) و «بولتن انجمن داتنه شناسی ایتالیا» و «تفسیر» کازینی چندین نظریه مختلف بطور مشروح درین باره نقل شده، که هیچکدام از آنها با نظریات دیگری تطبیق نمیکند.

۵ - دیدگان بئاتریس.

سرود بیست و سوم

آسمان هشتم: فلک ثوابت

پیروزی مسیح و مریم

داته همراه با بتائریس افلاک سیمه یعنی آسمانهای سیارات هفتگانه ماه و عطارد و زهره و خورشید و مریخ و مشتری و زحل را در پشت سر نهاده و وارد فلک هشتمین یعنی فلک ثوابت شده است. این فلکی است که بقیده قدما ستارگان ثابت آسمان یعنی همستارگان منهای سیارات سیمه در آن جای دارند و جملگی همراه با آن گردش شبانه روزی خود را بدور زمین انجام میدهند.

درین فلک ثوابت دیگر داته با طبقه خاصی از ارواح بهشتی صورتیکه در افلاک سیارات معمول بود رو برو نمیشود، بلکه جمله ارواح بهشتیند که در دنبال فروغ مسیح و فروغ مریم پرواز میکنند تا پیروزی آن دورا تجلیل کنند.

همه این سرود بوصف منظره باشکوهی که داته در برابر خورش دارد، و نقل سخنانیکه بتائریس در این باره خطاب بدو بر زبان میآورد اختصاص یافته است. درباره این فلک ثوابت و مفهوم سمبولیک آن، داته در باب دوم «ضیافت»

چنین مینویسد: «آسمان ثوابت را میتوان از سه لحاظ با علم فیزیک *fisica* و از دولحاظ با علم ماوراء الطبیعه *metafisica* تشبیه کرد؛ و این از آن دو است که در این آسمان دو مجموعه مجزا از هم میتوان دید: یکی ستارگان عادی و دیگری کهکشان. این کهکشان همان حلقه سپیدی است که عوام آنرا «جاده یعقوب» مینامند^۱. از دو قطب این دایره یک قطب آن بر ما عیان و یک قطب دیگرش از ما پنهان است. از نظر دورانی نیز فقط یک نیمه این دایره که از شرق بغرب میرود بر ما هویدا است و آن نیمه دیگرش نهفته است. بدین جهت باید اول این فلک را از نظر تشبیه آن با علم فیزیک و بعد از نظر شهادتش با علم ماوراء الطبیعه مورد مطالعه قرار دهیم. چنانکه گفتم در آسمان ثوابت، اختران بسیار در نظر ما جلوه کردند که بنا بر محاسبه دانشمندان مصری تا آنجا که در نصف النهار مصر پیداست شماره آنها به یک هزار و بیست و دو مجموعه مختلف بالغ میشود، و ازین حیث، یعنی با توجه بدین سه رقم دو و بیست و هزار شباهت زیادی میان این آسمان با علم فیزیک است، زیرا که فیزیک بر اساس حرکت تکیه دارد و در حرکت رقم ۲ نماینده دو نقطه ابتدا و

۱- در ایران نیز کهکشان را «در اسطلاح عامیانه» «راه مکه» میگویند.

بهشت

انتهای تغییر مکان ورقم بیست نماینده تبدیل و تغییر وضع آن ورقم هزار نماینده حد کمال آن است^۱. و این سه حرکت طبق آنچه در فصل پنجم کتاب اول ارسطو^۲ تشریح شده همان حرکات سه گانه علم فیزیک است. - اما از نظر کهکشان، این فلك شباهت با علم ماوراءالطبیعه دارد. درباره این کهکشان و آنچه باید از آن پنداشت فلاسفه نظریات متفاوت ایراز داشته‌اند. پیروان مکتب فیثاغورس بر این عقیده‌اند که در روزگاران پیش یکبار خورشید بناگهان از مسیر خویش منحرف شد و از میان قسمتهائی از آسمان که باحرارت او سازگار نمی‌آمدند بگذشت و خط سیر خویش را آتش زد، و کهکشان اثر این آتشی است که در آسمان افکنده شد. بگمان من این عقیده از افسانه «فائون» که «اوریدیو» در آغاز کتاب دوم «استحالات» خود از آن سخن گفته زاده شده است^۳. عده‌ای دیگر یعنی پیروان مکتبهای آناکساگوراس و ذیمقراط معتقدند که رشته کهکشان انعکاس تابش خورشید در این قسمت خاص از آسمان است، و بر صحت این نظر دلائل متعدد اقامه کرده‌اند. درست نمیتوان فهمید که نظر ارسطو در باره این موضوع چیست، زیرا که در ترجمه‌های مختلفی که از آثار او شده^۴، عقیده وی بصورتهای متفاوت آمده است و من گمان میکنم که این تناقض زاده اشتباه مترجمان باشد، زیرا که بموجب ترجمه جدید آثار او، وی معتقد است که کهکشان از ترکیب بخاراتی پدید آمده که در این قسمت از آسمان بانبروی جاذبه ستارگان پیرامون این اختران گرد آمده‌اند و چنین نظریه‌ای بنظر من چندان منطقی و معقول نمی‌نماید^۵. ولی از ترجمه‌های قدیم ارسطو چنین برمی‌آید که وی کهکشان را مجموعه‌ای از اختران ثابت بشمار و چنان کوچک میداند که تشخیص یکایک آنها ممکن نیست، و از ترکیب مجموعه این اختران است که این نوار سپید آسمانی پدید می‌آید، و شاید که درین قسمت از آسمان غلظت و تراکم بیشتر و در نتیجه انعکاس نور خورشید در آن زیادتر باشد؛ این عقیده‌ایست که ابن سینا و بطلمیوس طرفدار آنند. بهرحال ازین نظر که این کهکشان از ترکیب اختران بیشمار پدید آمده که آنها را بچشم نمیتوان دید ولی اثرشان را که پیدایش چنین مجموعه فروزان و بزرگی است در میتوان یافت (و این همان

- ۱- داتنه در توضیح این نظریه استدلالی مفصلی پرداخته است که چون ارتباط باموضوع این کتاب ندارد از نقل آن در اینجا صرف نظر میشود.
- ۲- اشاره به «فیزیک» ارسطو است.
- ۳- رجوع شود به دوزخ، سرود هفدهم، که در آن این افسانه یونانی نقل شده است.
- ۴- مقصود ترجمه‌های لاتینی ارسطو است.
- ۵- اگر منظور از «بخارات» را توده‌های بخاری شکل (nebuleue) بدانیم که طبق معلومات علمی جدید کهکشان را پدید آورده‌اند، معلوم میشود که اتفاقاً همین نظر ارسطو است که بحقیقت نزدیک است، و جای شگفتی است که وی دریست و در قرن پیش بدین نکته پی برده باشد

مقدمه سرود لیست و سوم

خاصیت علم ماوراء الطبیعه) است میتوان آنرا با این علم برابر نهاد. از طرف دیگر میتوان آن قطب را که در آسمان پیداست مظهر فیزیک (یعنی آنچه جنبه مادی و محسوس دارد) و آن قطب نمایدای دیگر را مظهر علم ماوراء الطبیعه (یعنی آنچه صورت غیر مادی دارد و با حواس خمسه بدان دست نمیتوان یافت) دانست. - در عین حال حرکات دو گانه این فلک، خود وجه شبه دیگری با این دو علم هستند: زیرا که گردش شبانه روزی این آسمان در طول دایره ای از نقطه ای بنقطه ای نشان اشیاء فناپذیر طبیعت است که شکل مادی آنها از صورتی بصورتی در تغییر و تحول است و از این جهت مظهر فیزیک بشمار میآید؛ از طرف دیگر حرکت نامحسوس دیگر این فلک که از غرب بشرق صورت میگیرد و مقیاس آن يك درجه در هر صدسال است^۱، نشان امور فناپذیر است که بدست خداوند آغاز شده اند و هرگز پایان نخواهند یافت، و این همان خصیصه است که در علم ماوراء الطبیعه وجود دارد.

در باره تأثیر اختران دو گانه برج جوزا که در این سرود دانه پئی بدانان میگذارد و بنفوذ آنها در طبایع آدمیانی که در این برج دنیا آمده اند اشاره میکند، «بوتی» نقل از «المبصر» چنین مینویسد: «جوزا نشان اخلاص و خداپرستی و نبوغ و قریحه است. علاوه بر این در صورتی که در منطقه البروج در حال نزول باشد، یا آنکه ماه که مظهر سراسیمی است در این برج باشد، نماینده سترونی، میانه روی در فکر و مذهب و جمال پرستی، و اعتدال در رفتار و کردار است؛ و در صورتیکه در منطقه البروج در حال صعود باشد، نشان از وسعت فکر و نکوئی و خوش قلبی و آزادمنشی میدهد.»

۱- این حرکت، همان حرکت ملایم زمین در محور قطبی آنست که بسیار خفیف است، بطوریکه در طول چند هزارسال دایره کوچکی را طی میکند که اکنون ستاره قطبی جدی در آن قرار دارد. و علمای هیئت قدیم که دانه از آنان نقل قول میکنند بدین حرکت پی برده بودند، ولی آنرا بجای گردش زمین منتسب بگردش خاص آسمان میکردند.

سرود بیست و سوم

همچنانکه پرنده ای در تاریکی رازپوش شب میان شاخ و برکهای
محبوب خویش بر فراز آشیان جوجگان دلبندش مینشیند
و برای دیدار منظره ای که مورد علاقه اوست، و جستن خوراکی
که غذای آنان شود، و تهیه اش برای او کاری سخت اما دلپذیر است،
پیش از وقت بر روی شاخه های بلند جای میگیرد و از آغاز سپیده
دم باشوقی سوزان در انتظار طلوع خورشید خیره خیره بافق مینگرد^۱،
بانوی من نیز بهمینسان هشیارانه بر سرپای ایستاده بود، و روی بجانب
آن ناحیتی از آسمان داشت که در آن خورشید کمتر از همه جا شتابندگی
میکند^۲

چون چنین نگران و مشتاقش دیدم، حال آن کس را یافتم که

۱- این سه بند اول سرود، صحنه آرائی زیبایی است که مفهوم آن کاملاً روشن است،
و آنرا یکی از استادانه ترین صحنه آرائیهای داتنه در کمدی الهی دانسته و لقب « بسیار زیبا »
bellissima بدان دادمانند. - « تاریکی رازپوش شب »، در اصل: « تاریکی شب که اشیاء را
از ما پنهان میدارد ». - « شاخ و برکهای محبوب » amata fronde: شاخ و برکهای درختی
که آشیان جوجگان پرنده در آن است. - « منظره ای که مورد علاقه اوست »: منظره آشیانه و
جوجگان. - « پیش از وقت »: پیش از سپیده دم. اشاره بدانکه پرنده از بس مشتاق دانه فراهم کردن
است، پیش از آنکه خورشید سر برزند و همه جا را بدو نشان دهد، در انتظار طلوع آن بر بلندترین
شاخه درخت مینشیند و نظر بافق میدوزد.

۲- اشاره بنصف النهار وسطای آسمان، که خورشید بهنگام نیمروز یعنی موقعیکه حرکت
آن بسیار کند بنظر میآید در آن قرار دارد (برزخ، سرود سی و سوم).

سرود بیست و سوم

دردل تمنای چیزی دگر دارد ، اما امید بدو آرامش میبخشد^۱ .
در میان این و آن لحظه^۲ ، یعنی در میان انتظار من و دیدار آسمان
که دم بدم فروزنده تر میشد کوتاه زمانی فاصله شد ،
و بئاتیچه گفت : « اینانند سپاهیان پیروزی مسیح ، و همه آن
نمره‌ای که از گردش این افلاک بر گرفته شد^۳ ! »
مرا چنین نمود که چهره اش یکپارچه از آتش بود^۴ ، و دید گانی
چنان آکنده از سرور داشت ، که بناچار بی توصیفی ازین مقوله مییادم گذشت^۵ .
همچنانکه در شبهای تابناک بدر ، « تریویا » در میان پریان جاویدی
که از هرسو آراینده آسمانند خنده میزند^۶ ،

- ۱- یعنی : با آنکه شوق دانستن داشتم ، بدیدار نگرانی بئاتریس دست از سؤال خود برداشتم و در انتظار آن ماندم که او خودش بمن توضیحی بدهد .
- ۲- uno e altro quando - در اینجا کلمه quando بجای quanto بکار رفته است .
- ۳- یعنی : این ارواح فروزان که میبینی ، آنهایی هستند که آئین مسیح را در روی زمین پای برجا کردند و از گردش همه افلاک این نمر بر گرفته شد که از نفوذ ایشان در جهان ، آدمیانی صالح و پارسا چون ایشان پدید آیند و پس از مُرک با آسمان روند و این جمع را که در برابر نظر تست پدید آرند . - برخی از مفسرین مفهوم این سخن را « ارواحی که از جمله افلاک در اینجا گرد آمده اند تا در پیروزی مسیح شرکت جویند » و بعضی دیگر مفهوم آنرا « نمری که تو (دانه) از طی این افلاک بر گرفتی » دانسته اند . تعبیر اصلی که از « بنونوتو » و « بونی » است بنظر صحیحتر میآید .
- ۴- اشاره بشدت تابش فروغ الهی بر چهره بئاتریس .
- ۵- یعنی : چون قلم مرا قدرت چنین توصیفی نیست ، میباید که ازینکار بکلی صرف نظر کنم .
- ۶- « تریویا » Trivia یکی از القاب « دیانا » (آرتمیس) الهه شکار در میتولوژی یونان و روم که او را مظهر ماه میدانستند ، و بدین ترتیب در اینجا این کلمه « تریویا » مرادف با « ماه » بکار رفته است . لقب « تریویا » در کتاب ششم اثئیس و برژیل به « دیانا » داده شده که در آن از « دریاچه نمی » که رومیان آنرا مال « دیانا » میدانستند بصورت Triviae lacus (دریاچه تریویا) یاد شده است . « تریویا » در لاتین معنی سه شاخه دارد و زاده این عقیده است که « دیانا » ربه النوع هر میدانی بود که سه جاده مختلف در آن بهم میپیونند .

بقیه در صفحه بعد

بهشت

خورشیدی را بر فراز هزاران مشعل دیدم که چون خورشید ما که
مرائی علیا را روشن میکند ، بر همه آنها نورافشان بود^۱ ؛
و دردل فروغ تابناک ، جوهری که نور از آن ساطع است با چنان
رخشندگی متجلی بود که دیده ام طاقت دیدارش را نیاورد^۲ .

اوه ! بئاتریچه مرا چه راهنمای مهربان و عزیزی بود ! بمن گفت:
« آنچه چنین گرانت میکند ، نیروئی است که هیچ چیز در برابرش
پای نمیتواند داشت^۳ .

آنجا ، جایگاه آن حکمت و آن قدرت متعال است که در میان

بقیه از صفحه قبل

«پریان جاودان» le ninfe eterne : ستارگان (برزخ ، سرود سی و یکم : در اینجا
پریانند و در آسمان ستارگان) . - این بند را نیز از زیباترین اشعار داتنه شمرده اند .

۱- یعنی : همچنانکه خورشید دنیای ما بر اختران آسمان (مرائی علیا le viste
superne) که نور خود را از او دریافت میدارند میتابد و آنها را روشن میکند ، فروغ مسیح
را دیدم که چون خورشیدی بر این مشعلهای بیشمار (ارواح فروزنده بهستی) میتافت . -
عقیده رایج زمان داتنه در علم هیئت بر این بود که نه تنها سیارات بلکه ثوابت نیز فروغ خوش را
از خورشید کسب میکنند .

۲ - «فروغ تابناک» : مسیح . - «جوهری که نور از آن ساطع است» la lucente
sustanzia : جوهر ذاتی مسیح ، یعنی وجود اصلی او . - مفهوم این بند اینست که بخلاف
سایر ارواح بهستی که تابش فروغ الهی بر آنها حلقه ای فروزان برگرد ایشان پدید میآورد و
مشکل اصلی آنها در درون این فروغ از نظر داتنه پنهان میدارد ، جوهر ذاتی مسیح از آن جهت
که خود مظهر کمال و حقیقت الهی و پدیدآورنده این فروغ است و نه مستغرق در آن ، از ورای حلقه
تابناکی که پیرامون وجود مسیح را فرا گرفته است هوداست ، و داتنه بکسر آنچه در مورد ارواح
دیگر اتفاق افتاده بود ، درین مورد توانسته است فروغ اصلی مسیح را از آن رو که این فروغ از فروغ
پیرامون او قویتر و تابنده تر بود بچشم ببیند و بی برد که در این فروغ تابناک (خورشید) مسیح
نهفته است ، ولی تابندگی مسیح چنان شدید است که دیدگان زمینی داتنه طاقت تحمل آنرا
نمیآورد ، و وی ناچار نظر زیر میافکند .

۳ - یعنی : نه فقط توئی که یارای تحمل چنین فروغی را نداری ، بلکه دیگران

نیز چنینند .

سرود بیست و سوم

آسمان وز زمین راهی را که پیش ازین بس دیر زمانی انتظارش رفته بود بگشود^۱.
همچون آتشی که از فرط انبساط در ابر جای نتواند گرفت، و
لاجرم از آن جدا شود و علیرغم طبیعت خود روی بیائین کند و بر زمین
نشیند^۲،

اندیشه من نیز که باین مائده ها نیروئی فزون یافته بود، از خود
بدرآمد، و اکنون بیاد نمیتواند آورد که در آن وقت چه روی داد^۳.
« دیده بگشا و مرا ببین که فروغم تا بچه حد رسیده است! زیرا که تو
چیزهائی را دیده ای که قدرت تحمل لبخند منت داده اند^۴. »
چون این دعوت شایسته چندان سپاسگزاری را بشنیدم که هر گز

۱ - « حکمت و قدرت متعال » : مسیح ؛ اقتباس از انجیل (رساله اول پولس رسول به
قرنتیان ، باب اول) : « ... لکن ما بمسیح مصلوب وعظ میکنیم ... زیرا که مسیح فوت
خدا و حکمت خداست . » - « در میان آسمان و زمین ... » یعنی : مسیح با نیروی خدائی خود
راهی را بگشود که ارواح آمرزیده بشری میتوانند از آن بجانب آسمان روند ؛ اشاره باینکه پیش
از مسیح راه رستگاری بروی ارواح آدمیان بسته بود و شهادت عیسی این راه ملکوت آسمان را
برایشان بگشود . در سرود دهم برزخ در این باره سخن رفته است . - « چنین دیر زمانی ... » :
از زمان گناه آدم تا زمان شهادت عیسی .

۲ - یعنی : نظیر صاعقه که از دل ابر بیرون میآید و برخلاف طبیعت خود (که چون
از آتش ساخته شده باید همیشه روی بیلا داشته باشد) - (رجوع شود بصفحه ۱۱۴ این کتاب ، شرح ۱)
بروی زمین فرو می افتد .

۳ - یعنی : اندیشه من نیز که ازین خورا کهای معنوی (مائده ها quelle dape)
نیروئی تازه یافته بود ، محیطی را که در آن بود ترك گفت . و لاجرم اکنون بیاد ندارم که در آن وقت
چه روی داد و من چه دیدم .

۴ - بئاریس تذکر میدهد که در فلک زحل لبخند نزده بود ، از آن جهت که هنوز دیده گان
داتنه را قدرت تحمل فروغی که ازین لبخند زاده میشد نبود ، اما اکنون که داتنه در این فلک
ثوابت فروغ پیروزی مسیح را بچشم دیده ، وی میتواند باطمینان خاطر از قدرت بینائی او
لبخند بزند . مفهوم تمثیلی این اشاره اینست که در مرحله جذب و تأمل (زحل) هنوز روح آدمی
آنقدر بحقیقت الهی ره نیافته است که این حقیقت را روی در رو تواند دید ، ولی پس از طی این
مرحله و درك جلوئ مسیح این روح را چنین امکانی حاصل میآید .

بهشت

یادش از کتابی که گذشته را ثبت میکند زدوده نخواهد شد^۱ ،
حال آن کس را یافتم که هنوز احساس رؤیائی فراموش شده را در
ذهن دارد ، اما بیهوده میکوشد تا مگر آنرا بیاد آرد .
اکنون ، اگر جمله آن دهانهای که نوشنده گوارا ترین شیر
پستان « پولینیا » و خواهران اویند^۲ بسخن در آیند و یاریم دهند ،
باز این همه ، در ستایش لبخند مقدس و وصف آنکه این لبخند
تابچه حد چهره مقدس را تابناک کرده بود . يك از هزار نخواهند گفت ؛
بناچار در شرح بهشت سرود مقدس^۳ را باید که همچون کسی
که راه خویش را بریده بیند ، جهشی کند^۴
اما هر آنکس که بسنگینی موضوع سخن اندیشد ، و شانه ای
خاکی را بیند که میباید چنین باری را بردارد ، این شانه را از اینکه
در زیر این بار بلرزد نکوهش نخواهد کرد ،
زیرا که مسیر کشتی افراشته بادبان من در دل این دریا ، راهی نیست

۱ - یعنی: هرگز یاد این گفته بئائریس از خاطره من (کتابی که جمله حوادث گذشته در آن ثبت میشود) بیرون نخواهد رفت .

۲ - پولینیا Polinnia (بیونانی Polyhymnia) یکی از پریان الهام بخش نه گانه (Muse) در میتولوژی یونان که بر اشعار تغزلی و شعرای غزل سرا سرپرستی داشت . - « آن زبانهای که با گوارا ترین شیر پستان پولینیا و خواهرانش تغذیه میکنند » : شعرا . که از این پری واز پریاز ، دیگری که برهنه های زیبا و اشعار سرپرستی میکنند الهام میگیرند .

۳ - سرود مقدس Io sacratio poema : « کمدی الهی » - این لقب را که در آغاز سرود بیست و پنجم بهشت تکرار میشود دانه از آن جهت بکتاب خود داده . که در آن هم از امر مذهبی و مقدس گفته شود و هم هدفش اینست که راه قدس و رستگاری را ب مردم جهان نشان دهد .

۴ - یعنی: کتاب من مجبور است در توصیف بهشت از وصف این قسمت بخصوص صرف نظر کند و آنچه را که بعد از آن روی داد شرح دهد .

سرود لیست و سوم

که زورقی سبک یا زورقبانی میانه کوش را یارای درپیش گرفتن آن باشد^۱ .
» برای چه چهره من چندان سرمست عشقت کرده است که دیگر
بسوی گلزار زیبایی که با انوار مسیح پر گل میشود نمینگری^۲ ؟
بنگر و در آنجا، آن گلی را بین که کلام خدائی در آن بقالب خاکی
درآمد^۳ ، و در آنجای دگر، زنبقهای رایین که عطرشان راه راست را فراروی
آدمیان مینهد^۴ .

» بئاتریچه^۵ چنین گفت : و من که همواره ماده پیروی از پندهای اویم
باری دگر بامژگان ناتوان خویش روی بمیدان پیکار بردم^۶ ؛
همچنانکه دیدگان من ، ازین پیش ، در حمایت سایه گلزاری را
در زیر اشعه خورشید که بی حائلی از شکاف ابری بر میتافت میتوانستند دید^۷ ،

۱- یعنی: کار توصیف بهشت، بخصوص ازین جا بیعد، کاری نیست که با ایمانگی یا باستی
و احتیاطکاری بدان دست توان زد . این فکر قبلا نیز بهمین صورت در «بهشت» آمده است
(رجوع شود بصفحه ۱۱۴۵ این کتاب، بند دوم) .

۲- یعنی : چرا توجه خود را تنها بچهره من معطوف کرده‌ای و بدین گلزاری (فلك
نوابت یا بطور کلی آسمان) که بر اثر تابش خورشید وجود مسیح از آن کلهای بیشمار (ارواح بهشتی)
سر بر میزند نمینگری ؟ (رجوع شود بصفحه ۱۳۹۵، سطرهای ۸ و ۹) .

۳- اشاره به «مریم» مادر عیسی (که در اینجا فروغ او به گل تشبیه شده) که عیسی
(کلام خدائی il Verbo divino - رجوع شود بصفحه شرح ۴) در رحم او بصورت
آدمی (بقالب خاکی) درآمد . اقتباس از انجیل یوحنا (باب اول) : «... و کلمه جسم گردید و میان ما
ساکن شد، پرافیض و راستی، و جلال او را دیدیم جلالی شایسته پسر یگانه پدر» . تشبیه مریم
بگل تشبیهی است که در کلیسا رایج است (Rosa Mundi و Rosa Mystica) .

۴- اشاره به حواریون مسیح . اصل این تشبیه از تورات آمده (غزل غزلهای سلیمان،
باب اول) : «... عطرهای تو بوی خوش دارد، و اسم تو مثل عطر ریخته شده است .»

۵- پیکار میان دیدگان بشری دانه و فروغ خیره کننده آسمانی؛ اشاره بتلاتن روح
ناتوان آدمی برای درک حقیقت الهی .

۶- همچنانکه در روی زمین گاه اتفاق میافتد که شعاعی از خورشید از
میان ابرها میگذشت و بچمنزاری پر گل میافتاد و در نتیجه من که در سایه ابر بودم میتوانستم
بی آنکه چشمم از تابش آفتاب خیره شود این منظره را ببینم ... - گلزاری prato di fiori :
چمنزار پر گل .

بهشت

جمع کثیری از فروغهای محتشم را دیدم که بهمین سان از جانب بالا انواری آتشین بر آنها میتافت، بی آنکه کانون این تابش را بتوانم دید^۱.

ای نیروی خیر^۲، که نشان خویش را چنین بیدریغ بر لوح وجود آنها میزنی، تو در اینجا از آن به بلندائی بیشتر رفتی که دیدگان ناتوان مرا امکان دیدی فروتر داده باشی^۳!

نام آن گل زیبائی که هر بامداد و هر شامگام دست تو سل بدامانش دراز میکنم، همه توجه مرا معطوف بیدار آن آتشی کرد که بزرگترین این همه بود^۴.

و چون کیفیت و کمیت اختر زندهای که در آن بالا نیز چون درین پائین پیروز منداست در هر دو دیده ام جای گرفت^۵.

۱ - یعنی: ارواح بهشتی را دیدم که از بالا فروغی بسیار رخشنده تر از فروغ خود ایشان بر آنها میتافت، اما نتوانستم کانونی را که این فروغ از آن بر می آمد (مسیح) ببینم. - اصل فکر از انجیل است (مکاشفه یوحنا ی رسول، باب بیست و یکم): «... و شهر احتیاجی ندارد که آفتاب یا ماه آنرا روشنائی دهد، زیرا که جلال خدا آنرا منور میسازد و چراغش بره است» (برهٔ خدا Agnus Dei: عیسی).

۲ - benigna virtù: مسیح.

۳ - یعنی: تو که این ارواح بهشتی را مضمول برکت خویش داری، در اینجا عمداً بالاتر از آنکه بودی رفتی تا تابش تو کمتر دیدگان مرا خیره کند. طرف این خطاب طبعاً مسیح است.

۴ - «گل زیبائی»: مریم (رجوع شود به صفحه ۱۴۵۷، شرح ۳) - «هر بامداد و هر شامگاه...» اشاره بادیعه مذهبی که صبح و شب توسط مسیحیان متقی خوانده میشود. - «بزرگترین این آنها» lo maggior foco: مریم.

۵ - کیفیت و کمیت il quale e 'l quanto: زیبائی و بزرگی. - «اختر زنده»: از القاب مریم؛ قنبل از سرود مسیحی «سلام بر مریم ستاره»: Ave maris stella. - «در آن بالا»: lassù: در آسمان. - «درین پائین»: quaggiù: در روی زمین. - «پیروز منداست»: در آسمان رخشنده ترین فروغهای بهشتی است و در زمین پرافتخارترین آدمیان. اشاره بجلال مریم در آسمان و یا کدامایش در زمین.

سرود بیست و سوم

از بلندای آسمان شعله‌ای دایره وار همانند حلقه‌ای از گل فرود
آمد، که این اختر را در میان گرفت و بر گرداگردش بچرخ زدن پرداخت^۱ .
خوش آهنگترین نغمه‌ای که در این جهان طنین افکند، ویش از
هر آهنگ دگر روح آدمی را شیفته خویش کند ،
در برابر نوای آن چنگی که آراینده زیباترین گوهر فروزاترین
آسمان گوهر نشان بود^۲ ، خروش تندی است که از سینه شکافته ابری
برخیزد^۳

« من عشق ملکوتیم، و بر گرد آن سرور اعلی میگردم که از آن بطنی
که خانه شوق ما بود بر تراوید^۴ ؛
و همچنان ، ای بانوی آسمان ، در گردش خواهم بود تا تو در دنبال
پسرت پای بفلک اعلی نهی و این فلک را ملکوتی تر کنی^۵ . »

۱ - اشاره بجبرئیل .

۲ - اشاره به فروغ مریم که در فلک الافلاک (که پراز فروغهای ارواح بهشتی و ازین حیث
درخشانترین فلک آسمان است) درخشندگی و جلالی بیش از همه دارد ، یعنی « زیباترین گوهر
فروزاترین آسمان گوهر نشان » است . - « آن چنگی » : جبرئیل ، که سرود خوانان بر کرد مریم
در کردن است .

۳ - یعنی : در مقابل نوای خوش آهنگی که از دهان جبرئیل شنیدم ، دلانگیزترین
آهنگهای موسیقی روی زمین حکم غریب و رعده را دارند که صدائی گوش خراش است .
۴ - عشق ملکوتی *amore angelico* : عشقی که مال فرشته‌ایست . - « سرور اعلی »
alta letizia : مریم . - « آن بطنی (*ventro*) که خانه (*albergo* : میهمانخانه) شوق
ما بود » : رحم مریم، که مایه شوق و جذبۀ این ارواح بهشتی (عیسی) از آنجا بجهان آمد . - یعنی :
من جبرئیلیم که باشور و اشتیاق پیرامون مریم طواف میکنم . اصل فکر از انجیل است (رساله
اول پطرس رسول ، باب اول) : « ... اکنون خبر یافته‌اید از کسانی که بروح القدس که از آسمان
فرستاده شده است بشارت داده‌اند، و فرشتگان نیز مشتاق هستند که در آنها نظر کنند » .

۵ - « بانوی آسمان » *donna del ciel* : مریم . - « در دنبال پسرت » : در پی
میح . - « فلک اعلی » *la spera suprema* : عرش الهی (*Empireo*) . - « آنرا ملکوتی تر
کنی » *farai dia* : باشرکت خود آنرا خدائی تر کنی .

بهشت

... چنین بود مهری که بر این نغمه دو آرزو شد^۱؛ و دردنبال آن
از دهان جمله فروغهای دگر نام «مریم» طنین افکند.
شنل پادشاهی جمله افلاک جهان آفرینش، که دم پروردگار و مشیات
ازلی او آنرا سوزنده‌ترین و کوشانترین همه دارد^۲،
جانب درونین خویش را بر بالای سرما گسترده بود، اما بعد مسافت
چندان بود که مرا، از آنجائی که بودم، قدرت دیدارش نبود^۳.
لاجرم دیدگانم یارای دنبال کردن شعله تاجداری را که دردنبال
پسرش براه بالا رفت نیافتند^۴،
و همچنانکه کودک خرد سال^۵ پس از خوردن شیر، بنیروی آتش

۱- یعنی: سرودی که جبرئیل در حال طواف بدور مریم میخواند با این کلمات پایان یافت. «مهر» علامت ختم مکتوب و امضاء یاصحه‌ایست که بر آن نهاده میشود.

۲- «شنل پادشاهی» lo real manto: فلک آخرین (فلك الافلاك Primo mobile) که جمله افلاک دیگر در درون آن در گردشند، و این فلک حکم شنلی را دارد که همه آنها را در میان گرفته باشد. - «بادم خداوند و با مشیات ازلی او...» یعنی: فقط نفس خداوند واراده اوست که این فلک آخرین را سوزنده‌ترین افلاک (از نظر نزدیکی آن با عرش الهی) و کوشانترین آنها (از آن نظر که سرعت گردش آن، بر اثر زیادی قطر دایره‌اش، از جمله افلاک دگر بیشتر است) کرده. برخی مراد از این فلک را «عرش الهی» دانسته‌اند، ولی اشاره به «شنل» و «سخت کوشی» و «گرمی» بیشتر مؤید نظریه «فلك الافلاك» است.

۳- یعنی قسمت درونی این شنل (آستران) بر بالای سرما بود، اما بعد مسافت چنان بود که دیدگان مرا قدرت دیدار آن نبود.

۴- این بند نتیجه‌ایست که از دوبند پیش گرفته شده: اگر دیدگان مرا حتی قدرت دیدار فلک بالاتر (فلك الافلاك) نبود، چگونه ممکن بود از آن حد نیز فراتر روم و مریم را در سیر صعودیش بسوی عرش‌اعلی دنبال کنم؟ - «شعله تاجدار» la coronata fiamma فروغ مریم، که جبرئیل آنرا بصورت حلقه یا تاجی آراسته بود. - «در دنبال پسرش»: دربی مسیح.

۵- fantolin(o): اصطلاحی که امروزه خیلی بندرت بکار میرود، و بجای آن کلمه bambino معمول است.

سرود بیست و سوم

مهری که از درونش شعله بر میکشد بازوی خویش را بجانب مادرش پیش
میبرد^۱ ،

این فروغهای پر جلال شعله‌های خود را چنان بالا بردند که من بیدار
آنها به مهر والائی^۲ که اینان به «مریم» داشتند پی بردم.

آنگاه جملگی آنان در برابرم بر جای بماندند و سرود
Regina coeli^۳ را با چنان شیرینی خواندن گرفتند که آن لذتی را که
ازین بابت بردم هرگز فراموش نکرده‌ام .

شگفتا، که این صندوقچه‌های پر گوهر که بذرهائی نکو در جهان
خاکی پراکنده‌اند، چه بار آوری فراوانی در خود نهفته داشتند^۴ !

۱ - کلمه‌ای که در اینجا بکار رفته ، اصطلاح «خودمانی» مادر یعنی *mamma* است
که از زبان کودک گفته میشود . شاید جای تعجب باشد که دانه که این کلمه را در اینجا و در دومورد
دیگر کمدی الهی بکار برده ، در کتاب دیگر خویش *De Vulgari Eloquentia* (باب دوم)
آنها کلمه‌ای «عامیانه» میداند که هیچوقت بقلم «آدم حسابی» نمیآید .

۲ - *l'alto affetto* : کمال علاقه .

۳ - دو کلمه لاتینی، بمعنای «ملکه آسمان» . این مطلع سرودی است که در عید پاک
(فصح) خطاب بمریم خوانده میشود :

Regina coeli , laetare ! Alleluia .

Quia quem meruisti portare, Alleluia .

Resurrexit, sicut dixit Alleluia

کاتولیکها معتقدند که این سرود را پاپ گرگوریوس کبیر بهمین صورت در دوران شیوع
بیماری عمومی در روم در سال ۸۹۰ از زبان فرشتگان بشنید و خود این مصرع چهارم را فی البداهه
بر آن افزود :

Ora Pro nobis Deum ! Alleluia .

۴ - صندوقچه‌های پر گوهر *arche ricchissime* : ارواح بهشتی . - « بذرهائی
نکو ، *buone bobolce* : تقوی و ایمان . اقتباس از انجیل (رساله پولس رسول به غلاطیان ،
باب ششم) : « ... زیرا هر که برای جسم خود کارد از جسم فساد را درو کند، و هر که برای
روح کارد از روح حیات جاودانی خواهد دروید » . - جهان خاکی ، در اصل *quaggiù* : در
این پائین . بقیه در صفحه بعد

بهشت

در آن جا ، از آن گنجینه‌ای میزیند و بهره برمیگیرند ، که در دوران تبعید بابلی که در آن بترك طلا گفته بودند از راه اشکریزی بدست آمد .
در آن جا ، آن کس که کلید های چنین افتخاری را در کف خویش دارد ، پناه پسر والای خداوند و مریم ، همراه باشورای کهن و نوپارسیان ،

بنیه از صفحه قبل

معمای این بند ، کلمه «بذرها» bobolce است که در باره آن بحث بسیار شده ، زیرا این کلمه نامأنوسی است که با اینصورت که در شعر دانه آمده درجائی دیگر بکار نرفته است . ممکن است دانه این کلمه را از کلام لاتینی bubulcus (بذرافشان) گرفته باشد ، و نیز ممکن است که این صورت مؤنث کلمه bobolco باشد که بمفهوم کشاورز در بعضی از نواحی ایتالیا بکار میرود ، ولی این کلمه عادتاً فقط صورت مذکر دارد . ممکن هم هست که منظور از آن شخصی نباشد ، بلکه واحد مقیاسی باشد که هنوز هم برای تعیین مساحت زمینهای مزروعی در برخی نواحی ایتالیای شمالی معمول است و biolca و bifolca نامیده میشود . درین صورت میتوان منبع این اشاره را انجیل متی (انجیل متی ، باب سیزدهم) : «... و آن بذر که در زمین نیکو کاشته شد بار آور شده بعضی صد و بعضی شصت و بعضی سی ثمر میآورد» داستان برزگری که تخم در سنگلاخ پاشید و این جمله از این داستان نقل شده ، بتفصیل در باب سیزدهم انجیل متی و باب چهارم انجیل مرقس و باب هشتم انجیل لوقا آمده است .

۱ - «در آنجا» : در بهشت . - «آن گنجینه‌ای ...» : گنجینه برکت الهی و شایستگی ذاتی . - «تبعید بابل» esilio di Babilon اشاره بدوران معروف «اسارت بابلی» در تاریخ یهود ، که در آن یهودان در اسارت پادشاهان بابل بسر بردند ، و مراد ازین گفته اینست که آدمی در دوران زندگی زمینی خود ، در حقیقت از آسمان که جایگاه اصلی اوست تبعید شده ، و حکم آن یهودانی را دارد که از ارض کنعان دور افتاده بودند و در بابل با اسارت و غربت عمر میگذرانند . شرح تاراج اورشلیم و کوچاندن اسرائیل بیابیل بدست نبوکد نصر پادشاه بابل ، بتفصیل در تورات (کتاب دوم پادشاهان ، باب بیست و پنجم - کتاب ارمیاء نبی ، باب پنجاه و دوم) آمده است . - «در آن بترك طلا گفته بودند» : یعنی این پارسیان در زندگانی زمینی خود (تبعید بابلی) بمال و منال دنیا بی‌اعتنا بودند . اقتباس از انجیل متی (باب نوزدهم) : «... عیسی بدو گفت : اگر بخواهی کامل شوی رفته ما بملك خود را بفروش و بفقرا بده که در آسمان گنجی خواهی داشت... و بشاگردان خود گفت هر آینه بشما میگویم که شخص دولتمند بملكوت آسمان بدشواری داخل میشود ، و باز شما را میگویم که گذشتن شتر از سوراخ سوزن آسانتر است از دخول شخص دولتمند در ملكوت خدا» . - «از راه اشك بدست آمد» : اینان این گنجینه آمرزیدگی و سعادت ازلی را از راه انداختن زروسیم تحصیل نکردند ، بلکه از راه توبه و انابه بدست آوردند .

سرود بیست و سوم

بیمبروزی اعلای خویش رسیده است^۱ :

۱ - « آن کس که کلیدهای چنین افتخاری را در کف دارد » : بطرس رسول که عیسی او را کلیددار بهشت کرد (انجیل متی ، باب شانزدهم) : « ... و کلیدهای ملکوت آسمان را بتو می‌سپارم ، و آنچه بر زمین ببندی در آسمان بسته گردد و آنچه در زمین کشائی در آسمان گشاده شود » (رجوع شود بسرود نهم برزخ ، صفحه ۱۰۰) . - « پروالای خداوند و مریم » : عیسی که از حلول روح القدس در بطن مریم زاده شد . - « شورای قدیم و جدید پارسایان » : *antico e novo concilio* : ارواح برگزیده در تورات (کتاب عهد قدیم) و انجیل (کتاب عهد جدید) . - « بیمبروزی اعلای خویش رسیده است » : تا بدین حد بالا آمده است .

سرود بیست و چهارم

آسمان هشتم : فلک ثوابت

پطرس مظهر ایمان

سرود همچنان در فلک ثوابت میگذرد .

این سرود و سرودهای بیست و پنجم و بیست و ششم ، سرودهای سه گانه‌ای هستند که کاملاً بهم پیوسته‌اند و تجلیل اصول سه گانه آئین مسیح (طبق آنچه خود مسیح معین کرده) یعنی تجلیل ایمان و امید و احسان اختصاص دارند که مظاهر آنها سه روح پطرس رسول و یعقوب و یوحنا رسولند (که حواریون بر گزیده عیسی ، و شهود ثلاثه تغییر شکل او ، و سازانش در کنار تپه صلیب بودند) . این هر سه سرود را از بهترین آثار دایره شمرده‌اند .

سرود بیست و چهارم شرح يك رشته سؤال و جواب است که میان پطرس رسول و دایره صورت میگیرد ، تا بدین وسیله حواری بزرگ عیسی و کلیددار مقدس بهشت قدرت ایمان این آدمیزاده ابرا که با تأیید برکت الهی تا بدینجا بسلا آمده است آزمایش کند . درین آزمایش پطرس معلم و ممتحنی سختگیر اما نیکنهاد است که میگوید تا شاگرد خود را تشویق بدان پاسخ صحیح کند ، و هر وقت که از او جواب مناسبی شنود خوشحال میشود . مفهوم واقعی این سؤال و جواب که مدارس قدیمه اروپا و دارالعلم‌های اسلامی و گفتگوهای طلاب علوم دینی خودمانرا بیاد خواننده می‌آورد ، مشکلاتی است که باید در روح کسیکه روی بجانب طهارت دارد و در راه درک حقیقت الهی قدم بر میدارد حل شده باشد ، تاوی بتواند باایمان استوار و خلل ناپذیر بدین راه ادامه دهد .

سرود بیست و چهارم

ای برگزیدگان خوان بزرگ بره مبارک^۱ ، که چنان نیکو از
این خوان بهره میگیرید که همیشه بمطلوب خویش میرسید^۲ ،

۱- این خطاب که ظاهراً معماً آ میز بنظر میرسد ، اشاره است بآخرین غذائی که مسیح باحواریونش صرف کرد واندکی بعد از آن برائرخیانته «یهودا» که یکی از حاضران این سفره بود تسلیم دشمنان شد . این غذا که درآئین مسیحی اهمیت بسیار دارد ، به Cena موسوم است و آنرا بهربی «عشاء سری» ترجمه کرده اند ، ولی درینجا من همان اصطلاح مأنوس «خوان» را برگزیده‌ام . «بره مبارک» benedetto Agnello : مسیح ، اشاره به بره‌ای که آنرا ذبح و بریان کردند و بر این خوان نهادند . «جمع برگزیده» sodalizio eletto : حواریون مسیح که از میان همه مردمان افتخار حضور در چنین بزمی را یافته بودند . - بنابراین مفهوم ظاهری این خطاب اینست که: «ای کسان بلند مرتبتی که برخوان ضیافت مسیح نشسته‌اید ، ولی مفهوم واقعی این گفته دراینجا اینست : «ای ارواح جنت مکانی که با شایستگی خود باآسمان آمده وحق نشستن بر سر این سفره برکت الهی را یافته‌اید که غذای آن بره مقدس خداوند (عیسی مسیح) است . ازین خوان معروف در هر چهار انجیل سخن رفته است (انجیل متی ، باب بیست و ششم) : « ... پس درروز اول عید فطر شاگردان نزد عیسی آمده گفتند کجا میخواهی فصح را آماده کنیم تا بخوری؟ گفت بشهر نزد فلانکس رفته بدو گوئید استاد میگوید وقت من نزدیک شد و فصح را در خانه تو باشاگردان خود صرف مینمایم . شاگردان چنانکه عیسی ایشانرا امر فرمود کردند و فصح را مهیا ساختند . چون وقت شام رسید با آن دوازده بنشست . و وقتیکه ایشان غذا میخوردند او گفت هر آینه بشما میگویم که یکی از شما مرا تسلیم میکند . » در باب چهاردهم انجیل مرقس و باب بیست و دوم انجیل لوقا و باب سیزدهم انجیل یوحنا بانفصیل در همین باره سخن رفته است . در روایت «لوقا» عیسی درین بزم بشاگردان خود میگوید : « اشتیاق بینهایت داشتم که پیش از زحمت دیدنم این فصح را باشما بخورم ، زیرا بشما میگویم ازین دیگرم نمیخورم تا وقتیکه در ملکوت خدا تمام شود . »

اصل این شعر داتنه ، خطاب به « دعوت شدگان بزم بره مبارک » ، از مکاشفه یوحنا ی رسول در انجیل اقباس شده (باب نوزدهم) : « ... و مرا گفت: بنویس، خوشا بحال آناییکه بیزم نکاح بره دعوت شده‌اند ، و این است کلام راست خدا . »

۲- یعنی : مسیح که مظهر خداوند است ، چنان حقیقت خود را در آسمان بطور کامل بر شما عرضه میدارد که آرزوی تان ازین بابت یکسره بر آورده میشود .

بهشت

اگر این کس^۱ با برکت الهی ریزه خوار خوان شماست ، و این کار را پیش از آن میکند که مرگ چنین امکانش داده باشد.

شوق فراوانش را در نظر آرید و ژاله خویش را بروی بیفشانید^۲ :
زیرا که شما جاودانه از آن سرچشمه‌ای مینوشید که اندیشه او سراسر از آن میآید.^۳

بئاتریچه چنین گفت ، و این ارواح مسعود با تشعشی همانند فوذنبان^۴ ، گوی وار بر محور قطبهای ثابت خویش بگردش پرداختند ؛
و همچون چرخهای ساعتی دیواری ، که در نظر بیننده آنها متناسب نوع دورانشان ، چرخ اولین بیحرکت و چرخ آخرین پُر آن مینماید^۵ ،

۱- داته .

۲- یعنی : فطره‌ای چند از چشمه حقیقت را نثار او کنید . تشبیه از اصل لاتینی گرفته شده ... Rorate, coeli, desuper

۳- یعنی : شما جاودانه از سرچشمه حقیقت الهی سیراب میشوید و با علم لدنی پیشاپیش با اندیشه این شخص که روی بجانب این حقیقت دارد و از آن برمیآید ، آشنائی دارید .

۴- Comete : ستارگان دنباله‌دار .

۵- این چرخش در سراسر بهشت از طرف ارواح بهشتی صورت میگیرد ، ولی در اینجا ظاهراً این ارواح بجای اینکه چون ارواح فلک خورشید حلقه‌وار برگردد بئاتریس ودانته بگردند ، هر يك گوی وار برگرد خویش میگردند ، زیرا که در غیر این صورت احتیاجی بدین نیست که روح «پطرس رسول» از سایر ارواح جدائی گزینند و برای سخن گفتن برگرد بئاتریچه بگردش درآید (رجوع شود به صفحه ۱۴۶۷ سطر ۶) . با احتمال قوی این گردش انفرادی و تندی و کندی آن ، نماینده درجه سعادت و آمرزش هر يك از این ارواح است که نمونه کاملتری از آن در سرودهای بعدی بهشت ارائه داده میشود . - باید تذکر داد که غالب مفسرین کم‌دی الهی طرفدار عقیده گردش دسته‌جمعی این ارواح در پیرامون بئاتریس ودانته‌اند .

۶- اشاره به چرخهای مختلف ساعت شمار و دقیقه شمار و ثانیه شمار ساعت که حرکت اولی تقریباً نامحسوس و حرکت دومی متوسط و حرکت سومی بسیار سریع است ، چنان که گوئی در حال پریدن است .

سرود بیست و چهارم

این پایکوبان^۱ نیز با تنوع رقصهایشان ، که برخی تندتر و بعضی کندتر بود ، بمن نمودند که از کدامین درجهٔ سعادت ازلی برخوردارند .
از دل آن جمعی که بنظم زیباتر از همه آمد^۲ ، آتشی را دیدم که سر بر کشید، و در آن چنان اثری از سعادت هویدا بود که هیچیک از آتشهای دگر را امکان پیشی جستن بر آن نبود^۳ ؛

و این فروغ سه بار بر گرد «بئاتریچه» بچرخید^۴ ، و در حین گردش سرودی چنان ملکوتی خواندن گرفت که تفنن مرا^۵ قدرت باز گوئی آن نیست ؛

بناچار خامه را بر میجهانم^۶ و درین باره چیزی ننویسم ، زیرا که نیروی تخیل ما و قدرت کلمات را برای ترسیم این چنین چینه‌ها رنگهائی تندتر از آن در اختیار است که ضرور است^۸ .

۱- این پایکوبان *quelle carole* و عبارت دقیق‌تر^۱ این پایکوبیها^۱ اشاره است به *carola* رقص قدیمی خاص ایتالیا که گردشی تند داشت و با آواز همراهی میشد . در اینجا خود این رقص مرادف بارقص آورده شده است .

۲- یعنی : هر يك ازین ارواح ، بانندی و کندی گردش و پایکوبی خود بمن میفهمانید که از چه درجه‌ای از سعادت ازلی برخوردار است . کلمهٔ «باختلاف» *differentemente* در این بند بر اثر ضرورت شعری تجزیه شده و بصورت خاصی درآمده ، یعنی نیمهٔ اول آن در يك شعر و نیمهٔ دومش در شعر بعد جای گرفته است و چنین امری جز در يك مورد دیگر در هیچ جای کمدی الهی دیده نمیشود .

۳- حلقهٔ ارواح حواریون مسیح .

۴- روح پطرس رسول *San Pietro* بزرگترین حواری عیسی .

۵- (رجوع شود به صفحهٔ ۱۴۶۶، شرح ۴) .

۶- *la mia fantasia* ، این تعبیر از «سن‌تاسو» گرفته شده که میگوید: «تفنن قسمتی

۷- یعنی : از روی این مطلب «جست میزنم» و آنرا ناگفته میگذارم .

از حافظه است . مراد شاعر اینست که آنچه را که در آنوقت بانثروی حافظه در ذهن جای دادم ، اکنون دیگر بانثروی میل و شوق خود از آن بر نمیتوانم کشید .

۸- چین‌ها *pieghe* : اشاره بدینکه در نقاشی ، برای ترسیم چین‌ها در يك تابلو

بقیه در صفحهٔ بعد

بهشت

« ای خواهر مقدس من که چنین پارسایانه روی نیاز بجانب ما آوردی، گرمی مهر تو مرا بر آن میدارد که دمی ازین حلقهٔ زیبا جدائی کزینم^۱ .»

آتش مبارک^۲ بر جای بایستاد و بانوی مرا مخاطب قرار داد، و آنچه را که بیان کردم با او بگفت.

و بئثریچه^۳ گفت: « ای فروغ جاودانی آن بزرگمردی^۴ که خداوندگار ما کلیدهای نیکبختی معجز آسای بر زمین آمده را بوی بامانت سپرد^۵ ،

این کس را، در اصول یا فروع ایمانی که ترا اجازت را مرفتن بر روی دریا داد^۶ ، آنچه را که خواهی بیازمای .

بقیه از صفحهٔ قبل

رنگهای تیره تر لازم است و در اینجا قلم سطحی و ناتوان شاعر چنین رنگهایی را در اختیار ندارد... مراد از «چین» قسمتی است که در يك منظره یا صحنه فشرده گی بیشتری دارد، و در اینجا طبعاً اشاره به امتیاز و اهمیت خاص آواز «پطرس» در میان سایر آن چیزهایی است که باید از طرف شاعر توصیف شود .

۱ - خطاب «پطرس» به «بئثریس» . پطرس اظهار میدارد که شدت شوق بئثریس او را واداشته است که از جمع ارواح حواریون دوری گزیند و بیدار او ودانته آید، تا چنانکه مطلوب بئثریس است بادانته سخن گوید .

۲ - il foco benedetto : پطرس .

۳ - در متن به بئثریس فقط بصورت ضمیر مؤنث ella اشاره شده است .

۴ - gran viro ؛ کلمه «مرد» در اینجا بصورتی خاص و مشتق از لاتینی آورده شده که نسبت بمفهوم عادی مرد (uomo) اهمیت و تشخیص بیشتری دارد .

۵ - . . . عیسی مسیح (خداوندگار ما nostro Signor) وی را (پطرس را) کلیددار بهشت یعنی نیکبختی سحرآمیزی (gaudio miro) کرد که عیسی آنرا با خود بروی زمین آورده بود (رجوع شود بیرزخ ، صفحه ۶۹۵ شرح ۳ و باین کتاب ، صفحه ۱۲۶۲ سطر ۳) .

۶ - « ایمانی که ... » : ایمان مسیحی . اشاره بواقعه ای که در انجیل چنین نقل شده است (انجیل متی ، باب چهاردهم) : « ... اما گشتی در آنوقت در میان دریا بسبب باد مخالف بقیه در صفحهٔ بعد

سرود بیست و چهارم

تو خود بیخبر از آن نیستی که ویرا تا بچه حد عشق نکو و امید
نکو و ایمان هست ، زیرا دیده بر آنجا دوخته داری که همه چیز در آن
منقش است^۱ ؛

اما از آنرو که ایمان واقعی رعایائی بدین قلمرو داده است ، بجاست
که وی از آن سخن گوید تاحق تکریم را بجای آورده باشد^۲ .
همچنانکه شاگرد^۳ تا بدان دم که استاد سؤال خود را مطرح
نکرده است ، بی سخنی خویش را مجهز میکند تا بتأیید مسئله پردازد ،
ونه آنکه درباره آن اعلام رأی کند^۴ ،

بقیه از صفحه قبل

که میوزید بامواج گرفتار بود . و درپاس چهارم از شب عیسی بردریا خرامید و بسوی ایشان روانه
گردید . اما چون شاگردان او را بردریا خرامان دیدند مضطرب شده گفتند که خیالی است و
از خوف فریاد برآوردند . اما عیسی ایشانرا بی تأمل خطاب کرده گفت خاطر جمع دارید ، منم .
ترسان مباشید . پطرس در جواب او گفت خداوندا ، اگر توئی مرا بفرما تا بروی آب ترد تو
آیم . گفت بیا . در ساعت پطرس از کشتی فرو شده بروی آب روانه شد تا نزد عیسی آید . لیکن
چون باد را شدید دید ترسان گشت و مشرف بفرق شده فریاد برآورده گفت : خداوندا مرا
دریاب . عیسی بیدرتک دست آورده او را بگرفت و گفت : ای کم ایمان ، چرا شك آوردی؟ .
۱ - یعنی : تو خود بانظاره در جلوه حقیقت الهی بخوبی آگاهی که وی تا بچه حد اهل
عشق روحانی و ایمان و امید است ...

۲ - دنباله بند پیش : ... ولی ، از آنجهت که ارواح فقط در پرتو ایمان استوار و خلل-
ناپذیر میتوانند بیهشت راه یابند (رعایای این قلمرو شوند) شایسته است که او را در این باره مورد
آزمایش قرار دهی .

۳ - baccellier(o) : دانش آموزی که در مرحله امتحان نهائی تحصیلات خویش است ؛
در مدارس علوم قدیمه این نام بطلابی اطلاق میشد که آماده تحصیل جواز روحانیت بودند ، و این همان
اصطلاح «باشلیه» و «باکالورنا» است که امروزه رایج است .

۴ - ماندونه Mandonnet مفسر کمدی الهی درین باره مینویسد : «معمولاً دانشگاههای
قرون وسطی این بود که استاد در جلسه طلاب موضوع بحث را «طرح» میکرد ؛ آنگاه محصلی
که در معرض امتحان قرار گرفته بود تحت سرپرستی و رهنمائی او مسئله را طبق اصولی که از وی
آموخته بود مورد بحث و مطالعه قرار میداد و بانبات و «تأیید» آن میپرداخت ؛ سپس طلبه یا طالب
بقیه در صفحه بعد

بهشت

من نیز در آن هنگام که بئاتریچه^۱ سخن میگفت خود را باهمه نیروی استدلال خویش مسلح میکردم تا آماده مواجهه با چنین ممتحنی و چنین امتحانی^۲ باشم .

« ای مسیحی مؤمن ، بگوی و توضیح بده که معنی ایمان چیست ؟ » این بشنیدم و دیده بجانب فروغی که این صدا از دل آن بر میآمد^۳ بالا بردم ؛ آنگاه روی بسوی « بئاتریچه » گرداندم ، و وی بیدرنگ با اشارتی بمن گفت که آب چشمه درونی خویش را بیرون جاری کنم^۴ .

چنین آغاز کردم : « کاش آن برکتی که بمن ارزانی شده است تا در برابر نخست فرمانده والا^۵ از ایمان خویش دفاع کنم ، مرا توفیق آن

بقیه از صفحه قبل

دیگر که صلاحیت اظهار نظر داشتند برد گفته‌های او میپرداختند و خلاف آنها را ثابت میکردند . پس ازین مباحثه که مدت زیادی بطول میانجامید ، استاد خود رشته سخن را بدست میگرفت و نظریات موافق و مخالف را در برابرهم میگذاشت و اعتراضاتی را که به عقاید محصل ، یعنی در واقع بنظریات خود او وارد آمده بود بادلائل و براهین متقن رد میکرد ، و در پایان بحث از آنها نتیجه میگرفت و نظریه قطعی را اعلام میکرد . این اعلام determinatio بود و فقط استاد حق داشت بچنین اعلام رأی نهائی بپردازد ، زیرا وظیفه شاگردی که در جلسه امتحان حضور داشت فقط « تأیید » approvare یعنی دفاع از نظریاتی بود که از استاد فرا گرفته بود .

- ۱ - دراصل ، تنها بصورت ضمیر مؤنث ella آمده .
- ۲ - tal professione : حرفه پاسخگوئی بمتحن ؛ اشاره بوظیفه دفاع از اصول ایمان .
- ۳ - فروغ پطرس ، که این سؤال را از دانه میکند .
- ۴ - دانه مثل موارد پیشین (صفحه ۱۳۷۵ ، سطر ۸ - و غیره) برای سخن گفتن از بئاتریس کسب تکلیف میکنند و بئاتریس بوی میفهماند که سؤال چنین روح عالی‌دردی را بیدرنگ پاسخ گوید . - « آب چشمه درونی خویش را ... » : مکتون خاطر خود را .
- ۵ - نخست فرمانده primopilo : اصطلاح نظامی دوران امپراتوری روم ؛ این عنوان که تلفظ لاتینی اصلی آن primipilus است بفرمانده نخستین جوخه صد نفری (centuria) از لژیونهای رومی اطلاق میشد که در واقع « فرمانده مقدم » بود . این جوخه‌های صد نفری سومین قدمت لژیونها را تشکیل میدادند و ازین جهت آنها را « سومین » (triarius) مینامیدند . در اینجا مراد از ذکر این عنوان برای « پطرس » ، اشاره باولویت او در جمع ارواح بهشتی است که قبلاً دانه آنها را « سپاهیان مسیح » شمرده است (صفحه ۱۲۸۱ ، سطر ۱۲) .

سرود بیست و چهارم

دهد که اندیشه های خود را بروشنی برزبان آرم!^۱
و در دنبال کلام خویش گفتم: « ای پدر، همچنانکه خامه حقنویس
برادر محبوبت، که با دستیاری تو روم را براه راست هدایت کرد^۱،
نوشته است،

ایمان جوهر امیدها است و برهان نادیدهها^۲: اینست آنچه
بر من ذات ایمان مینماید^۳. »

آنوقت چنین شنیدم: « سخن بصواب گفستی، اگر خوب
فهمیده باشی که چرا وی ایمان را نخست از جوهرها شمرده است، و آنگاه

۱ - اشاره به «پولس رسول» که همراه با «پطرس» بروم رفت و در آنجا بتبلیغ آئین مسیح
همت گماشت و بالاخره او و پطرس درین راه بشهادت رسیدند. - «خامه حقنویس»: اشاره به
رساله های سیزده گانه پولس رسول در انجیل. - «برادر محبوب»: لقبی که در انجیل به پولس داده
شده (رساله دوم پطرس، باب سوم): «... و تحمل خداوند ما را نجات بدانید، چنانکه برادر
حبیب ما پولس نیز بر حسب حکمتی که بوی داده شد بشما نوشت.»

Fede è sustanza di cose sperate, - ۲

Ed argomento delle non parventi

این دو مصرع عیناً از انجیل (بند اول باب یازدهم رساله پولس رسول به عبرانیان) نقل
شده است: «پس ایمان، اعتماد بر چیزهای امید داشته شده است و برهان چیزهای نادیده» که از
نص لاتینی پولس با ایتالیایی ترجمه شده:

est fides sperandarum substantia rerum, argumentum non apparentium

- مفهوم این گفته این است: امید بشری برای ایمان تکیه دارد، بنابراین ایمان جوهر و مایه
اصلی همه آن چیزهایی است که آدمیان بدانها امید دارند یا خواهند داشت، از قبیل خدا و بهشت
و آمرزش؛ و این ایمان در عین حال وسیله ایست که حقیقت نادیده ملکوت آسمان را بآدمی بنماید،
یعنی برهانی است بر وجود آنچه قابل دیدار نیست، ولی بنیروی ایمان میتوان پی برد که چنین
حقیقتی وجود دارد.

۳ - در نظر من چنین مینماید *pare a me* در اینجا معنی «چنین می بینم» را دارد و نه
مفهوم «چنین می پندارم» را، زیرا که دانه نمیتواند درباره سخنی که عیناً از «پولس رسول» نقل
شده ابراز تردیدی کند. - «ذات ایمان» *quiditate*: اصطلاح رایج فقه کاتولیک که تعبیر عادی
آن *essenza* است.

از برهین^۱ .

ومن در پاسخش گفتم: «حقایق گرانی که در اینجا بر من عیان میشوند
چنان از دیده‌ خاکیان^۲ پنهانند

که کسان جز از راه ایمان بوجود آنها نمیتوانند برد، و بر اساس
همین ایمانست که امید والا بنیاد شده است، و لاجرم ازین راه ایمان جنبه
جوهر میباید؛

و از هم اوست که ما باید بنیروی قیاس بجمله استنتاجها برسیم، و
لاجرم ازین راه ایمان جنبه برهان میباید^۳ .

آنوقت چنین شنیدم: «اگر همه آنچه در روی زمین^۴ از راه تعلم
آموخته میشود بدین خوبی فرا گرفته میشود، جائی برای اهل سفسطه^۵ نمیماند.»

۱ - اشاره بجمله اول بند پیش که در آن ایمان نخست «جوهر» و بعد «برهان» خوانده
شده . درین باره بعداً خود دانه توضیح لازم میدهد .

۲ - occhi di laggiù : دیدگان آن پائین ، اشاره بقدرت بینائی و ادراک آدمیان .
۳ - مفهوم بند پیش و این بند چنین است : امیدواری بشر بدانکه روزی بحقیقت مطلق
(حقیقت الهی) دست یابد ، برایمان متکی است ، بنابراین این ایمان اساس و بنیاد آن چیزی است
که ما امید بدان داریم، ولی از نظرمان پنهان است (مانند بدیهیات ریاضی که آنها را بچشم نمیتوان
دید، اما همه اصول ریاضی و علمی بر آنها متکی است) ، و ازین جهت «جوهر» امید بشمار میآید؛
از طرف دیگر ادراک بشری از راه برهان و استدلال بحقیقت میتواند رسید ، ازین جهت پیوستگی
ادراک ما با حقیقت پنهان ، «برهان» نام دارد، ولی چون این ایمان با آنکه خود بخود جوهر امید است
حقیقت را فقط از راه قیاس و استنتاج (e) sillogizzar (رجوع شود بصفحه ۲۶۳-۱ سطر ۴ و شرح ۴)
نشان میتواند داد، بناچار «جوهر» در مرحله اول و «برهان» در مرحله بعد قرار دارد .

۴ - در اصل : در آن پائین .

۵ - sofista ، پیرو مکتب سوفسطائی، که در آن با کمک بیان و استدلال سعی در
قلب حقایق و انکار مسلمات میشود ، مانند مکتب معروف «الانس» در یونان قدیم که پیروان آن
با دلیل و برهان ثابت میکردند که حرکتی در جهان وجود ندارد . «کریسیاس» و «پروتاگوراس»
فلاسفه معروف یونان از بزرگان این مکتب بودند که سقراط همواره با عقایدشان مبارزه میکرد--
مفهوم سخن بطرس اینست که اگر مردمان روی زمین آن اصول علمی و روحانی را که میآموزند
خوب درک کنند ، جائی برای سفسطه سوفسطائیان باقی نمیماند .

سرود بیست و چهارم

آن عشق گدازان^۱ چنین گفت، و آنگاه بکلام خویش افزود که :
« تو وزن و عیار این سکه را نیکو اندازه گرفتی^۲ ؛
اما مرا بگوی که آیا این چنین سکه ایرا در کیسه خویش
داری ؟^۳ » و من گفتم : « آری ، دارم ، و چنان درخشان و مدور است که
هیچ چیزم دراصلتش بشک نمیافکند^۴ . »
آنوقت از درون فروغ گرانی که با جلال بسیار میدرخشید، این سخن
برخاست : « این گوهر گرانبها که جمله فضایل بر آن تکیه دارد ،
از کجا بدستت رسیده است ؟^۵ » و من گفتم : « باران بیحساب
روح القدس که بر پوستهای کهن ونو باریده ،
قیاسی است که حقیقت ایمان را بر من عرضه داشته است، چندانکه
هر استدلال دیگری در برابر آن مرا بیمایه مینماید^۶ . »

۱ - quell'amore acceso : پطرس .

۲ - یعنی : این مسئله را خوب تحلیل و تجزیه کردی و در باره اش توضیح دادی . -
« این سکه » : ایمان ؛ « وزن و عیار » : جوهر و برهان .

۳ - بگوی که آیا این ایمانرا در روح خویش داری ؟

۴ - دنبال تشبیه ایمان به سکه... « درخشان » : بی غل و غش... « مدور » : کامل و بی نقص .
۵ - پطرس سؤالات امتحانی خود را دنبال میکند ؛ و پس از جواب دانه از او میپرسد :
« حالا که این ایمان را داری، آیا میتوانی بگویی که آنرا از کجا تحصیل کرده ای ؟ » - « این گوهر
گرانبها که هر فضیلتی بر آن تکیه دارد » : ایمان . اقتباس از انجیل (رساله پولس رسول بمبرانیان ،
باب یازدهم) : « ... لیکن بدون ایمان تحصیل رضامندی او محال است ، زیرا هر که تقرب بخدا
جوید لازمست که ایمان آورد بر اینکه او هست . »

۶ - کتابهای تورات (عهد قدیم) و انجیل (عهد جدید) که بر پوستهای دباغی شده (cuoia)
نوشته میشد - این مضمون در اینجا بصورت شاعرانه « پوستهای کهن ونو » le vecchie e le
nuove cuoia آمده است ، که در آن « پوستهای کهنه » مفهوم تورات و « پوستهای نو » مفهوم
انجیل را دارد .

۷ - یعنی : حقیقت الهی که بعد وفور در تورات و انجیل متجلی است (باران بیحساب
روح القدس) دلیلی کافی است بر اینکه مرا با ایمان واقعی آشنا کند و از هر تردیدی درین باره
بدور دارد .

آنگاه شنیدم که : « برای چه تکالیف قدیم و جدید را که بدین استنتاجت راهنما شده اند ، اقوال الهی می‌شماری ؟ »

ومن گفتم : « دلیلی که حقیقت را بر من مینماید ، اعمالی است که دردنال آنها صورت گرفته است ، و در این مورد طبیعت نه آهنی بر تافت و نه چکشی بر سندان بزد ^۱ . »

پاسخ شنیدم که : « بگوی : کدامین کس ترا اطمینان میدهد که چنین کارهایی صورت گرفته است ؟ فقط اثبات این مدعایت ضرور است که از کجا بچنین امری یقین داری ؟ »

گفتم : « اگر جهانیان بی‌دیدار معجزاتی بکیش مسیح گرویدند ، این خود معجزه ای است که معجزات دیگر را صد یک آن ارج نیست ^۲ ؛ زیرا که تو خود فقیر و گرسنه ^۳ پای بدین مزرعه نهادی تا در آن

۱ - « تکالیف قدیم و جدید » (l'antica e novella proposizion(e) : تمبیر تازم ای از دو کتاب عهد قدیم (تورات) و عهد جدید (انجیل) . - پطرس در دنبالهٔ سئوالات آزمابشی خود می‌پرسد: حالا که می‌گوئی از روی کتابهای تورات و انجیل پی‌بایمان برده‌ای ، توضیح بده که چه دلیلی بر آسمانی بودن این کتابها یعنی نزول آنها از جانب خداوند داری ؟

۲ - پاسخ دانه : دلیل من معجزاتی است که برای اثبات جنبهٔ فوق بشری این کتب روی داده (کارهایی که دردنال آنها صورت گرفته) و این چنین معجزاتی کار طبیعت نیست ، یعنی با قوانین طبیعی و با اصول علمی و فیزیکی جور در نمی‌آید (طبیعت در مورد آنها آهنی تافت و چکشی نزده و این مصنوعات در کورهٔ آهنگری آهنگر طبیعت ساخته نشده است) .

۳ - دنبالهٔ سؤال پطرس : « از کجا یقین داری که واقعاً چنین معجزاتی روی داده است ؟ » و جواب دانه : « اگر برستی بی‌وقوع چنین معجزاتی مردمان بکیش مسیح گرویده باشند ، این خود بزرگترین معجزهٔ این آئین است ، زیرا نشان میدهد که نیروی حقیقت چنان در این آئین جای داشته که مردمان را خود بخود مجذوب کرده است . » در این استدلال دانه از « سنتوا و گوستینو » و « سن‌تاسوا و کوننو » دوروحانی بزرگ کاتولیک که قبلاً از هر دو سخن رفته الهام گرفته است .

۴ - فقیر و گرسنه *povero e digiuno* ، اشاره بتنگدستی و بی‌باوری پطرس در آن وقت که بتبلیغ آئین مسیح پرداخت . « اسکار تانسینی » و « واندلی » مفسرین برجستهٔ کمدی الهی مفهوم این دو کلمه را « ناتوان و بیسواد » دانسته‌اند .

سرود بیست و چهارم

تخمی نکو کاری ، که پیش ازین تا کی بیار آورد ، وامروزه بوته‌خاری ^۱ .
چون سخن پایان رسید. از حلقه های دربار مقدس والا ^۲ بانغمه‌ای
که در آن بالا رایج است بانگ « خدای را بستائیم ^۳ » برخاست .
و این صاحب‌جاه آسمانی ^۴ ، که با آزمایش من مرا چنان نیکو از
شاخه‌ای بشاخه‌ای بالا برده بود کد اینک من واو بیالاترین بر گها نزدیک
میشدیم ^۵ ،

از نو چنین آغاز کرد : « بر کتی که روح ترا شامل شده. تا بدینجا
دهانت را بدانسان گشوده است که میباید گشوده باشد ؛

لاجرم آن سخنی که ازین دهان بر آمد مورد تأیید من است ^۶ ؛ اما

۱ - یعنی: آنروز که تو نخم ایمان مسیحی را در مزرعه جهان کاشتی ازین تخم درختانی
بارورس‌برزد، ولی امروزه بر اثر فساد روحانیت ، دیگر این تخم جز بوته‌های خار بیار نمی‌آورد .
تشبیه «ناک» بایمان تشبیهی است که در انجیل شده . بوته خار pruno در اصل بیوته نمشک
گفته میشود .

۲ - l' alta corte santa : بهشت وارواح بهشتی . - حلقه‌ها le spere : جمع
ارواحی که حلقه‌وار درینجا گرد آمده‌اند . این اشاره را سابقاً برخی از مفسرین با تشبیه «افلاک»
معنی کرده‌اند ، ولی درینجا یقیناً چنین مفهومی را ندارد .

۳ - «الحمد لله» ، از سرود معروف مسیحی Te Deum .

۴ - در اصل : این «بارون» e quel baron ؛ بارون یکی از القاب اشرافی مغرب‌زمین
است که سلسله مراتب آنها از بالا بیاتین عبارتست از : دوک ، مارکی ، کنت ، ویکونت ، بارون ؛
شاید درینجا این سمت «بارون» در مقایسه با فرشتگان که حائز مقامات بالاترند بپطرس داده شده باشد،
وشاید هم مراد از آن بطور کلی تذکر مقام برجسته پطرس باشد . این تشبیه روح پطرس به
«بارون» در دنباله تشبیه خداوند به «امپراتور» و تشبیه ارواح بهشتی به «دربار آسمانی» و درباریان
آن صورت گرفته است . در سرود بعد همین تشبیه بصورت «امپراتور» و «کنت‌ها» و «دربار امپراتوری»
تکرار میشود .

۵ - یعنی : مرا چنان از بیان حقیقتی بیان حقیقتی بالاتر واداشته بود که اینک من و
او ، درین سؤال و جواب ، بمرحله حقائق اعلی نزدیک شده بودیم .

۶ - تا بدینجا ، در پرتو عقیده وایمان خود توانسته‌ای سؤالات مرا پاسخ صحیح وشایسته
بدهی، ازین جهت دلائل تو مورد قبول وموافق من است .

بهشت

اکنون بیان دار که بچه ایمان داری؟ و بگویی که این از کجا بر ایمان تو عرضه شده است^۱.

چنین آغاز سخن کردم: «ای پدر وای روح مقدس، که اکنون آنچه را بچشم می بینی که از فرط اعتقاد بدان درویدن بجانب گورپاهائی جواتر را در پشت سر نهادی^۲،

تو میخواهی که من در اینجا جوهر ایمان استوار خویش را^۳ عیان

۱ - سؤال تازه پطرس از سلسله سئوالات امتحانی او: حالا که در مؤمن بودنت تردیدی نیست، توضیح بده که ایمان بچه داری و این اصول را از کجا آموخته ای؟

۲ - اشاره بواقعه ای که از آن در انجیل سخن رفته است (انجیل یوحنا، باب بیستم): «... بامدادان در اول هفته و قتیکه هنوز تاریک بود مریم مجدلیه بسر قبر عیسی آمد و دید که سنگ از قبر برداشته شده است. پس دوان دوان نزد پطرس و آن شاکرد دیگر که عیسی او را دوست میداشت آمده بایشان گفت خداوندرا از قبر برده اند، و نمیدانم او را کجا گذارده اند. آنگاه پطرس و آن شاکرد دیگر بیرون شده بجانب قبر میرفتند. و هر دو باهم میدویدند، اما آن شاکرد دیگر از پطرس پیش افتاده اول بقبر رسید و خم شده کفن را گذاشته دید، لیکن داخل نشد. بعد پطرس نیز از عقب او آمد و داخل قبر گشته کفن را گذاشته دید، و دستمالی را که بر سر او بود نه با کفن نهاده، بلکه در جای علیحده پیچیده. پس آن شاکرد دیگر که اول بسر قبر آمده بود نیز داخل شده دید و ایمان آورد، زیرا هنوز کتابرا نفهمیده بودند که باید او از مردگان برخیزد. این «شاکرد دیگر» خود «یوحنا» است که این داستان را حکایت میکند، و چنانکه دیده میشود یوحنا از آن نظر که جواتر بوده زودتر از پطرس بگور عیسی رسیده، ولی تردید او در آنجا باعث توقف وی شده در صورتیکه استواری ایمان پطرس باعث آمده است که وی بیدرنگ پا بدرون گور نهاد و بدین ترتیب «پاهائی جواتر را در پشت سر گذارد». تردید «یوحنا» و اعتقاد راسخ «پطرس» مربوط بسخن عیسی است که بدانها خبر داده بود که پس از مرگ از گور برخواهد خاست و آسمان خواهد رفت، و درین باره «یوحنا» از بیم آنکه جسد عیسی را در گور بیابد لحظه ای مردد مانده، ولی پطرس که روحی ساده تر داشته، بر اثر ایمان کامل خود بصحت گفته عیسی بی نگرانی و تردید داخل گور شده است. - «اکنون بچشم می بینی»: یعنی آن حقیقتی را که در روی زمین بدان اعتقادی چنین راسخ داشتی، در اینجا عیان می بینی.

۳ - ایمان استوار خویش را *del pronto credere mio*؛ کلمه *pronto* را میتوان بجای «استوار»، سریع و آماده نیز ترجمه کرد؛ درینصورت معنی این گفته این میشود که: «ایمان خویش را که از فرط آمادگی نیازی بانبات ندارد...» هرچند این تعبیر طرفدارانی دارد، ولی آن صورتیکه در متن ترجمه شده صحیحتر بنظر میرسد.

سرود بیست و چهارم

کنم ، و نیز طالب آنی که دلایل چنین ایمانی را ارائه دهم ؛
و پاسخت میدهم که : من ایمان بخدائی واحد و لایزال دارم ،
که بی آنکه خود متحرك باشد آسمان را با عشق و با شوق بحرکت
دره میآورد ،^۱

و برصحت این ایمان تنها نه شواهدی از علوم طبیعی و ماوراءالطبیعه
دارم ، بلکه حقیقتی که از اینجا نازل میشود اصلتش را بر من محرز
میدارد ،^۲

و این حقیقت از راه موسی ، و از راه انبیاء ، و از راه مزامیر ، و از
انجیل ، و از جانب شما که بدست روح آتشین تقدس یافتید و بکتابت
پرداختید ، بمن رسیده است^۳

۱ - از اینجا تا آخر سرود ، « صیغه شهادت مسیحی » است که داته بر زبان میآورد و در
حکم « ادای شهادتین » در آئین اسلام است . این شهادتها با کلمه Credo (ایمان دارم که ...)
شروع میشود . داته مانند آنچه در مورد سرود Pater noster در برزخ کرده بود (برزخ - سرود یازدهم
صفحه ۲۱۲ ، شرح ۱) در اینجا نیز هر بند از این « صیغه شهادت » را با تفسیر و توضیح همراه میآورد . « نام « خدا »
در اینجا ، بخلاف بقیه مواردی که در کمدی الهی از او بصورت Dio یاد شده ، Iddio آمده
است ، و این اصطلاحی است که در ایتالیائی امروزی رایج است .

۲ - (رجوع شود به صفحه ۱۳۴ اسطراول ، و صفحه ۱۱۳۹ شرح ۲) .

۳ - علوم طبیعی و ماوراءالطبیعه *fisice e metafisice* : دلایل محسوس و دلایل
نامحسوس . « سن تماسودا کورینو » در « رساله » معروف خود *Summa theologica* پنج دلیل
بر وجود خداوند ارائه میکنند که این هر دو نوع را شامل میشود ؛ اولین این دلایل لزوم وجود
نیروی محرکه ایست که خود متحرك نباشد ، و این همان اصلی است که در بند پیش داته بدان
اشاره کرده است . - « حقیقتی که از اینجا نازل میشود » : حقیقتی که از راه ایمان و مذهب به
بشر عرضه میشود و نه از راه منطق علوم و ریاضی .

۴ - قسمت اول این بند تکرار سخنان عیسی بعد از رستاخیز اوست (انجیل لوقا ،
باب بیست و چهارم) : « ... و با ایشان گفت همین است سخنانی که وقتی باشما بودم گفتم ضروری است
که آنچه در تورات موسی و صحف انبیاء و زبور در باره من مکتوب است بانجام رسد . » و داته
بیطرس پاسخ میدهد که حقیقت ایمان را از راه آنچه بصورت وحی از جانب خداوند بموسی و
بقیه در صفحه بعد

بهشت

و ایمان بذوات ثلاثه ابدی دارم، و آنها را جوهری میدانم که هم یکی است و هم سه تا^۱، و لاجرم میپذیرد که در باره اش هم «SONO» و هم «este» گویند^۲.

وراز عمیق الهی را که از آن سخن میگوییم، حکم «انجیلی» بر من فاش کرده که باری چند نقش خویش را بر لوح ضمیرم زده است^۳.

بقیه از صفحه قبل

داود و سایر انبیاء اسرائیل نازل شد و مجموع آنها تورات را پدید آورد دریافتی است. - قسمت دوم اشاره است بانجیل Evangelio و نویسندگان چهارگانه انجیل اربعه (متی، مرقس، لوقا، یوحنا) که روح القدس (روح آتشین I' Ardente Spirto) بر آنها نازل شد و ایشانرا بکتابت (تدوین انجیل) توفیق داد. - «قدوسیت یافتید»؛ دراصل vi fece almi : شما را غذای مقدس (غذای ایمان) داد.

۱- قسمت دوم از «صیغه شهادت» مسیحی. - ذوات ثلاثه ابدی : خدا و عیسی و روح القدس ، سه پایه تثلیث در دین مسیح .

۲ - یعنی : این مظاهر سه گانه ذات الهی چنان با هم یکی هستند که هم میتوان از آنها باصیغه جمع sono (هستند) یاد کرد و هم باصیغه مفرد este (هست) . کلمه اخیر از صورت لاتینی آن (est) گرفته شده (هستند و هست ، به لاتینی sunt و est) و شکل ایتالیائی آن «è» است .

۳ - مقام عمیق الهی profonda condizion (e) divina : اشاره بدانکه حقایق مربوط بذات الهی واصل تثلیث ، از فرط عظمت برای قدرت ادراک بشر قابل فهم نیست و فقط احکام خدائی (کتاب مذهبی) است که قسمتی از آنها را بمقتضای نیروی مدرکه آدمی بر او عرضه میدارد . - «حکم انجیلی» evangelica dottrina : (انجیل متی ، باب بیست و هشتم) : «... پس عیسی بدیشان خطاب کرده گفت : رفته همه امتها را شاگرد سازید و ایشان را باسم اب و ابن و روح القدس تممید دهید - و ایشان را تعلیم دهید که همه امور را که بشما حکم کرده ام حفظ کنند» ؛ و (رساله دوم پولس رسول بقرنتیان ، باب سیزدهم) . «... فیض عیسی مسیح خداوند و محبت خدا و شرکت روح القدس باجمیع شما باد» ؛ و (رساله اول پطرس رسول ، باب اول) : «... برگزیدگان بر حسب علم سابق خدای پسر بتقدیس روح برای اطاعت و یاشیدن خون عیسی مسیح ، فیض و سلامتی بر شما افزون باد . متبارک باد خدا و پدر ما عیسی مسیح» ؛ و (رساله اول یوحنا رسول ، باب پنجم) : «... و روح است آنکه شهادت میدهد ، زیرا که روح حق است ، زیرا سه هستند که شهادت میدهند ، یعنی روح و آب و خون ، و این سه یک هستند ... آنکه بیسر خدا ایمان آورد در خود شهادت دارد .»

سرود بیست و چهارم

این حکم^۱ بنیاد ایمانست؛ اخگری است که منبسط میشود و
بصورت شعله‌ای فروزان درمی‌آید، و در وجود من چنان میدرخشد که اختری
در آسمان درخشد^۲.

همچنانکه خانه خدا، بشنیدن خبری که وی را پسند خاطر افتد،
روی خدمتکار مرده گوی خویش را میبوسد و از آن خبر که شنیده است غرق
شادمانی میشود،

فروغ حواری^۳ نیز که بفرموده‌اش سخن گفته بودم، سرودخوانان
مرا تبرک داد، و سه بار بر گردهم بچرخید^۴،
زیرا که پاسخ من ویرا سخت مقبول افتاده بود.

۱ - این کلمه در متن فقط بصورت حرف اشاره *questo* آمده است. - از نظر
مفسرین قدیم و جدید کمدی الهی، درست مشخص نیست که اشاره «این» مربوط به «حکم انجیلی»
یا مربوط به «راز عمیق الهی» است که در بند پیش از هر دو سخن رفته. در ترجمه فارسی، پیروی
از عقیده مفسرین قدیمی نظریه «حکم انجیلی» ملاک قرار گرفته است.

۲ - یعنی: ایمان برای آدمی حکم «شعله‌ای فروزان» را دارد که راه او را فراروش
روشن کند، و حکم «ستاره‌ای» را که تاریکی نردید و شک وی را از میان بردارد.

۳ - فروغ حواری *l'apostolico lume*: تعبیری شاعرانه، بمعنی: «فروغی که از
روح حواری برمی‌تافت» و «روح حواری که در درون فروغ پنهان بود».

۴ - «سه» رقم مقدس آئین مسیحی است و در اینجا بدین رقم بمناسبت آنکه سخن از
ثلیث می‌رود اشاره شده است.

• باید متوجه بود که این ادعا لافزنی و تفاخری از جانب داتنه نیست، زیرا که آنچه
او گفته، تکرار سخنانی است که در انجیل آمده و داتنه فقط ناقل و شارح آنها بوده است.

سرود بیست و نهم

آسمان هشتم : فلک ثواب

یعقوب و امید

صحنه این سرود، مانند سرود پیش و سرود بعد ، فلک ثواب است، و این بار سرود بگفتگوی دانه ببا یک روح مقدس دیگر یعنی « یعقوب » حواری بزرگ عیسی اختصاص دارد .

یعقوب از آن جهت که در راه ایمان خود بشهادت رسید ، در اینجا مظهر امید مسیحی بشمار آمده است ، زیرا که کسی ناامید کامل برستگاری آینده نداشته باشد حاضر بمرگ نمیشود - وی صاحب یکی از کتابهای انجیل است که صفحه‌ای چند بیش نیست و « رساله یعقوب » نام دارد، و سراسر آن حاکی از روح ایمان و امید است .

این بار دانه بهمان طریق که در سرود پیشین از طرف « پطرس » در باره ایمان خود مورد آزمایش قرار گرفته بود، از طرف یعقوب در باره امید خویش در معرض امتحان قرار میگردد . این مرتبه سؤال وجوابها کوتاهترند و هیجان و گرمی باریش را ندارند، و یکبار هم طی آنها با نارس بنفع دانه در گفتگو دخالت میکند و از طرف وی جواب میدهد .

سرود بیست و نهم بطور کلی تجلیل هنرمندان‌ای از « امید » است که یکی از سه رکن اصلی آئین مسیح بشمار میرود .

سرود بیست و پنجم

اگر مقدر چنین باشد که منظومه مقدس، که آسمان و زمین در سرودنش دست داشته‌اند، و در طول سالیانی دراز بس تزارم کرده‌است^۱، بر آن سنگدلی که مایه دوریم از آغل زیبایی شد که در آن همچو کوسپند بچه‌ای دشمن گرگان بدخواه خفته بودم، پیروز آید^۲، در آن صورت با صدائی دگر و کیسوانی دگر، با مقام شاعری بدانجا باز خواهم گشت، و در تعمیم گاه خویش کله بر سر خواهم نهاد^۳،

۱ - منظومه مقدس il Poema sacro : کمدی الهی - قبلا نیز (سرود بیست و سوم) این اصطلاح در مورد این کتاب بکار رفته است . - « که آسمان و زمین در سرودنش دست داشته‌اند » : که زمین و آسمان زمینه اصلی موضوع آندند . درین باره چند تفسیر دیگر نیز شده که در آن‌ها مفهوم این دو کلمه را بتفاوت چنین دانسته‌اند : دانش الهی و دانش بشری ؛ تقوی و گناه ؛ زیبایی و زشتی ؛ تأثیر افلاک در سرنوشت مردم زمین ؛ علم الهی و فلسفه بشری . - « در طول سالیانی دراز بس تزارم کرده‌است » : اشاره بدانکه عظمت موضوع و تنوع شواهد و امثال و لزوم تفکر دائمی ، نیروی شاعر را در طول سالهایی که « کمدی الهی » سروده شده ، تحلیل برده‌است . در برزخ نیز داتنه تلویحاً بدین نکته اشاره شده (برزخ، سرود بیست و نهم، صفحه ۲، بند ۲ و سرود سی و یکم ، دو بند آخر) .

۲ - « آغل زیبا » : فلورانس که آنرا در ایتالیا « فلورانس زیبا » Firenze la bella لقب داده بودند . - « کوسپند بچه » : مظهر بیگناهی ؛ اشاره داتنه بصلحجویی خود و اطاعتش از قوانین در دورانی که در فلورانس میزیست . - « گرگانی که با او در جنگند » : فلورانسیهای برجسته‌ای که بخاطر مصالح و اغراض خصوصی شهر خویش را بجنک با شهر های دیگر وامیدارند ، و نیز در داخله شهر آتش اختلاف و دودستگی را دامن میزنند، و بدین ترتیب « با فلورانس در جنگند » .

۳ - « با صدائی دگر » : نه بصورت آن شاعر غزلسرا که ترانه‌های عاشقانه میسرود، بلکه بصورت شاعری بزرگ که اثری مذهبی و روحانی بعظمت « کمدی الهی » پدید آورده است و از مقدسات سخن میگوید ؛ درین باره چندین تفسیر دیگر نیز شده است . - « ... و کیسوانی دگر » : اشاره بدانکه بهنگام ترك فلورانس کیسوان شاعر جوان سیاه بوده و اکنون با گذشت سالهای دراز بقیه در صفحه بعد

بهشت

زیرا که در آنجا من اهل آن ایمانی شدم که ارواح را بخدای
میشناساند ، و بخاطر هم آن ایمان بود که پطرس حلقه بر پیشانیم
نهاد^۱ .

پس از آن^۲ ، از حلقه‌ای که مقدم نواب مسیح از آن بیرون آمده

بقیه از صفحه قبل

تیمید از سالخوردگی سپید شده است . - « تمعید گاه خویش » : کلیسای بزرگ سن جووانی-
San Giovanni در فلورانس که داتته در آن تمعید مسیحی یافت و قبلاً از آن باعلاقه بصورت « سن
جووانی زیبای من » سخن گفته است (دوزخ ، سرود نوزدهم ، صفحه ۵۲۷ بند ۳ و شرح ۲) - « کلاه بر سر خواهم
نهاد » : اشاره بحلقه برک درخت غار که بنشان افتخار بر سر شعرا و هنروران بزرگ مینهادند وداتته قبلاً
نیز (بهشت ، سرود اول ، صفحه ۱۱۳۵ ، بند ۴ و شرح ۵) چنین امیدی را ابراز داشته است ، و همین امید را در نامه
جوایی خود به « جووانی دل و برجیلیو » که او را برای دریافت « تاج افتخار » به « بولونیا » دعوت
کرده بود ابراز میدارد . کلمه « کلاه » *cappello* که در اینجا بکار رفته ، جمله را قدری بفرنج
کرده ، بطوریکه باعث چندین تعبیر مختلف شده است . شماره های ۸ ، ۹ و ۱۷ تشریح انجمن
داتته شناسی ایتالیا حاوی توضیحات مفصلی درین باره است ، و در شماره اخیر « باربی » داتته شناس
مشهور ایتالیائی دو نمونه *cappellum perlarum* (بجای حلقه مروارید) و *incappellare*
(بجای تاج بر سر نهادن) را ذکر میکند که از طرف ادبای بزرگ دیگر ایتالیا بکار رفته است .
ولی يك داتته شناس برجسته دیگر بنام « نووانی » عقیده دارد که این « کلاه » نه مفهوم تاج افتخار ،
بلکه معنی کلاه فارغ التحصیلی ادبیات و هنرهای زیبارا تقریباً بهمان مفهوم امروزی آن دارد ؛ درین باره
بحث‌ها بسیار شده است .

معنی کلی سه بند اول این سرود که یکی از مؤثرترین اشعار کمدی الهی است ، با توجه
بتوضیحاتی که داده شد این است : « اگر بنا باشد که بیاس سرودن منظومه ای با چنین موضوع
و با چنین ارزش که بقیمت سالها عمر ورنج من تمام شده حکم ستمگرانه تیمید مرا از فلورانس
زادگاه زیبایم لغو کنند ، خواهم توانست فرسوده و سالخورده اما غرق افتخار و جلال بموطن خویش
بازگردم و در تمعید گاه سن جووانی تاج افتخار خاص شاعران بزرگ را بر سر نهادم . » بدین ترتیب
شاعر آواره و افسرده ، سرودی را که خاص « امید » است با ابراز عزیزترین امیدی که خود در دل
دارد آغاز میکند .

۱- « در آنجا » : کلیسای سن جووانی - « بدان ایمانی ... » : ایمان مسیحی . - « که
ارواح را بخداوند میشناساند » : آنانرا امکان حضور پیشگاه الهی میدهد ، زیرا خداوند با آن ارواحی
که ویرا نشناستد ، سرشناسائی ندارد . - « پطرس مقدس حلقه بر پیشانیم آراست » : اشاره به سه دور
کردش روح پطرس بر گرد داتته (سرود پیش) .

۲- در اینجا ، پس از « جمله معترضه‌ای » که چهار بند اول این سرود را شامل شده ، داتته
دنباله داستان را باز میگیرد .

سرود بیست و پنجم

بود فروغی بجانب ما آمد^۱ ،

و بانوی من ، سرشار از سرور ، بمن گفت : « بنگر ! بنگر ! و
عالیجاهی را بین که دردیای زیرین کسان بخاطر او به^۲ «کالیتسیا» میروند^۳
چونانکه کبوتری در کنار جفت خویش نشیند و هر يك از آن دو
با چرخیدن و باز مزه علاقه خویش را بیکدیگر ابراز دارند ،

این دو شهزاده^۴ والای محتشم را^۵ دیدم که هر يك مائده^۶ آسمانی

۱- «آن حلقه‌ای» : حلقه ارواح حواریون (سرود بیست و چهارم) . «مقدم نواب» :
la primizia ... dei vicari : پطرس رسول ، نخستین نایب عیسی در روی زمین -- در انجیل
(رساله یعقوب ، باب اول) بهمین نکته اشاره شده است : «... او محض اراده خود ما را
بوسیله کلمه حق تولید نمود تا ما چون نویر مخلوقات او باشیم .»

۲- «آن عالیجاهی» : il barone (آن بارونی) ؛ لقبی که در سرود پیش به پطرس داده
شده بود . - دنیای زیرین laggiù : زمین . - «کالیتسیا» Galizia ایالت معروف
اسپانیا که آرامگاه یعقوب San Giacomo حواری عیسی (که این سرود مربوط بدوست)
در شهر مرکزی آن سانتیاگودی کومپوستلا Santiago di Compostella قرار دارد . این آرامگاه
در قرون وسطی از بزرگترین زیارتگاههای جهان مسیحیت بود و هنوز هم «مزار یعقوب» از زیارتگاههای
درجه اول مسیحی است . افسانه‌های مذهبی قرون وسطی حاکی ازین بود که چون این حواری
بمرد ، جسدش را در يك کشتی نهادند و آنرا در دریا رها کردند تا غرق شود ، ولی فرشته‌ای ناخدای
کشتی شد و آنرا صحیح و سالم تا «کالیتسیا» رسانید و در آنجا این جسد را از کشتی بخشکی آوردند
و دفن کردند . این مدفن بعدها فراموش شد و دیگر کسی از آرامگاه این حواری خبر نیافت ،
تا سال ۸۰۰ میلادی که رؤیائی معجزه آسا مقبره وی را بیکسی از روحانیون نشان داد و
از آن پس تابوت وی را بمحلی که اکنون مزار اوست بردند و ویرا حمامی روحانی سراسر اسپانیا
دانستند و مرقدش زیارتگاه مسیحیان سراسر اروپا شد ، بطوریکه دست کم سالی یکصد هزار
زائر بدانجا میرفتند و موقوفات او غنی ترین موقوفات مذهبی در اسپانیا شد .

۳- روح پطرس رسول San Pietro و روح یعقوب حواری (سن جاکومو) San Giacomo ؛
این شخص اخیر (که نامش در ایتالیائی امروزی سن جاکوویو San Iacopo ، در فرانسه سن ژاک
Saint Jacques ، در انگلیسی سنت جیمز Saint James است) یکی از حواریون دوازده گانه
عیسی و برادر یوحنا انجیلی^۷ است که همراه با پطرس و پولس بزرگترین حواریون مسیح بشمار میرود .
«یعقوب» در سال ۴۲ میلادی یعنی نه سال پس از عیسی ، در روز بیست و پنجم زویه شهادت رسید ، و
زیارتگاه او چنانکه در شرح بالا گفته شد ، در خاک اسپانیا است .

بهشت

خویش را^۱ حمد گویان با استقبال دیگری شتافتند .
ولی چون از تهنیت گوئی بیاسودند ، *Coram me*^۲ خاموش
بماندند ، و فروغشان چندان بود که چهره‌ام را بزیر آورد^۳ .
آنگاه « بتأریچه » لبخند زنان گفت : « ای روح نام آور^۴ که
گشاده دستی کلیسای بزرگ ما را بر صفحه کاغذ آوردی^۵ ،
بانگ امید را در این مقام اعلیٰ طنین انداز کن^۶ ؛ زیرا تو خود میدانی
که در هر بار که عیسی خویشان را با وضوح بیشتری بر آن سه‌تن بنمود ،
تو مظهر این امید بودی^۷ .»

- ۱- غذای معنوی خویش ، یعنی لذت دیدار خداوند را .
- ۲- دو کلمه لاتینی ، بمعنی «در برابر من» .
- ۳- یعنی : طاقت تحمل چنین فروغی را نیاوردم و نظر بیائین افکندم .
- ۴- *inclita vita* ؛ دانه در چند جای دیگر این کتاب نیز (صفحه ۱۱۰ ، بند ۳-
صفحه ۱۶۴ ، بند ۱) «زندگی» را مرادف با «روح» آورده است .
- ۵- «کلیسای بزرگ» *nostra basilica* : در باز آسمانی ؛ «گشاده دستی» : بزرگواری
و بخشندگی خداوند و ارواح برگزیده او که در افلاک بسر می‌برند . این سخن چنانکه بتأریس خود
متذکر میشود ، از رساله یعقوب در انجیل نقل شده است (باب اول) : «... و اگر از شما کسی
محتاج بحکمت باشد سؤال بکند از خدائیکه هر کس را بسخاوت عطا میکند و ملامت نمینماید ،
و باو داده خواهد شد .» و بند دیگری از همین باب : «هر بخشندگی نیکو و هر بخشش کامل
از بالاست و نازل میشود از پدر نورها که نزد او هیچ تبدیل و سایه گردش نیست .» - در بعضی
جایها بجای «گشاده دستی» *larghezza* ، سرور *allegrezza* آورده شده ، ولی از سیاق مطلب
مسلم میشود که صورت اخیر صحیح نیست .
- ۶- اشاره بدانکه «یعقوب» در اینجا مظهر امید است و وظیفه اوست که این فضیلت را
در آسمان مورد تجلیل جماعه ارواح بهشتی قرار دهد .
- ۷- یعنی : در تمام دفعاتی که عیسی جنبه الوهیت خویش را به تن از حواریون خود
(پطرس و یوحنا و همین یعقوب) بالاخص و آشکارتر از آنچه در مورد سایر حواریون کرده بود
نشان داد ، تو در میان این سه تن مظهر امید بودی (چنانکه پطرس مظهر ایمان و یوحنا مظهر
احسان است) . این اتفاق بنا بر روایت انجیل سه بار روی داده است : یکی در مورد زنده شدن
دختر یائرس *Giairo* (انجیل لوقا ، باب هشتم) : « ناگاه مردی یائرس نام که رئیس کنیسه
بقیه در صفحه بعد

« سر بردار، و آسوده خاطر باش، زیرا که هر آنچه از دنیای خاک‌کی

بقیه از صفحه قبل

بود بیابهای عیسی افتاده و التماس نمود که بخانه او بیاید، زیرا که او را دختر یگانه قریب بدوازده ساله بود که مشرف بر موت بود... درین میان یکی از خانه رئیس کنیسه آمده بوی گفت دخترت مرد دیگر استاد را زحمت مده. چون عیسی این را شنید توجه نموده بوی گفت ترسان مباش، ایمان آور و بس که شفا خواهد یافت. و چون داخل خانه شد جز پطرس و یوحنا و یعقوب و پدر و مادر دختر هیچکس را نگذاشت که به اندرون آید... پس دست دختر را گرفته صدازد و گفت ای دختر برخیز، و روح او برکشت و فوراً برخاست... پس ایشانرا فرمود که هیچکس را از این ماجرا خبر ندهند.

مورد دوم «تبدیل هیئت عیسی» *trasfigurazione* است که شرح آن در انجیل متی (باب هفدهم) و انجیل مرقس (باب نهم) و انجیل لوقا (باب نهم) آمده است، و روایت متی درین باره چنین حاکی است: «و بعد از شش روز عیسی پطرس و یعقوب و برادرش یوحنا را برداشته ایشانرا در خلوت بکوهی بلند برد. و در نظر ایشان هیئت او متبدل گشت و چهره اش چون خورشید درخشنده و جامه اش چون نور سفید گردید. که ناگاه موسی و الیاس برایشان ظاهر شده با او گفتگو می کردند. اما پطرس بی عیسی متوجه شده گفت که خداوندا، بودن ما در اینجا نیکو است، اگر بخواهی سه سایبان در اینجا بسازیم، یکی برای تو و یکی بجهت موسی و دیگری برای الیاس. و هنوز سخن بر زبانش بود که ناگاه ابری درخشنده برایشان سایه افکند و اینک آوازی از ابر در رسید که اینست پسر حبیب من که ازوی خوشنودم، او را بشنوید و چون شاگردان این را شنیدند بروی در افتاده بینهایت ترسان شدند. عیسی نزدیک آمده ایشانرا لمس نموده و گفت برخیزید و ترسان مباشید. و چشمان خود را گشوده هیچکس را جز عیسی تنها ندیدند. و چون ایشان از کوه بزیر می آمدند عیسی ایشان را قدغن فرمود که تا پسر انسان از مردگان برنخیزد زهار این رؤیا را بکسی باز نگویید.»

مورد سوم دعای عیسی بر بالای کوه جتسیمانی *Getsemani* است که از آن در انجیل متی (باب بیست و هشتم) و انجیل مرقس (باب چهاردهم) سخن رفته است، و روایت متی درین باره چنین حاکی است: «... آنگاه عیسی با ایشان بموضعی که مسمی به جتسیمانی بود رسیده بشاگردان خود گفت در اینجا بنشینید تا من رفته در آنجا دعا کنم. و پطرس و دو پسر زبیدی را (یعقوب و یوحنا) برداشته بینهایت غمگین و دردناک شد. پس بدیشان گفت نفس من از غایت الم مشرف بموت شده است. در اینجا مانده بامن بیدار باشید. پس قدری پیش رفته بروی در افتاد و دعا کرده گفت ای پدر من اگر ممکن باشد این پیاله از من بگذرد ولیکن نه بخواهش من بلکه باراده تو، و نزد شاگردان خود آمده ایشانرا در خواب یافت. و به پطرس گفت آیا همچنین نمیتوانستید یکساعت بامن بیدار باشید و دعا کنید تا در معرض آزمایش نیفتید؟ روح راغب است لیکن جسم ناتوان. و بار دیگر رفته باز دعا نموده گفت ای پدر من اگر ممکن نباشد که این پیاله بدون نوشیدن از من بگذرد آنچه اراده نت بشود، و آمده باز ایشانرا در خواب یافت: زیرا که چشمان ایشان

بقیه در صفحه بعد

بهشت

بدین جهان علیامیآید، باید که با انوار ما پخته شود^۱.
این اطمینان خاطر از جانب آتش دومین^۲ بمن داده شد، لاجرم نظر
بجانب آن کوههایی که سنگینیشان در ابتدا دیدگان مرا بزیر افکنده بود
بالا بردم^۳.

« اکنون^۴ که امپراتور ما با کرم لایزال خویش خواسته است که
تو، پیش از آنکه مرده باشی، در نهانیترین تالار دربار او با خاصان این

بقیه از صفحه قبل

سنگین شده بود. پس ایشانرا ترك کرده رفت. دفعه سوم بهمان کلام دعا کرد. آنگاه تزدشاگردان
آمده بدیشان گفت: مابقی را بخواهید و استراحت کنید، الحال ساعت رسیده است که پسر انسان
بدست گناهکاران تسلیم شود.

در این بند، در دو چاپ موق کمدی الهی یعنی چاپ «انجمن داتنه شناسی ایتالیا»
و چاپ «مور-توین بی» در وجود یا عدم وجود علامت «ویرگول» در دنبال کلمه «میدانی» tu sai
اختلاف نظر است. در این ترجمه متن «مور-توین بی» که مورد تأیید غالب محققین ایتالیایی
است و ویرگول ندارد مرجح شمرده شده. در صورتیکه متن چاپ «انجمن داتنه شناسی ایتالیا»
ملاک قرار گیرد، باید جمله را چنین ترجمه کرد: «این کار کارنت است، نو که هر چند بار... الخ».
کلمه «وضوح» chiarezza نیز که در این بند بکار رفته و در چاپ «مور-توین بی» و
غالب چاپهای ایتالیایی همین صورت را دارد، در چاپ «انجمن داتنه شناسی ایتالیا» carezza
آمده، که در صورت بجای «باوضوح بیشتری» معنی «بالطف و نوازش بیشتری» را میدهد.
سه حواری مورد بحث، بنظر برخی از مفسرین مظاهر «حسنات ثلاثه» علم الهیند
(برزخ، سرودهای ۱، ۸، ۲۹، ۳۱، ۳۲، ۳۳).

۱ - یعنی: بتحمل فروغ الهی که در ارواح بهشتی منعکس است عادت کند.

۲ - روح «یعقوب»، که پس از روح «پطرس رسول» پیش روی داتنه آمده است.

۳ - کوههایی monti: اشاره به ارواح حواریون ثلاثه، که از فرط عظمت در میان
ارواح دیگر حکم کوههایی را دارند. اصل فکر از تورات گرفته شده (کتاب مزامیر داود نبی،
مزمور هشتاد و هفتم): «... اساس خداوند در کوههای مقدس است.» و همان کتاب (مزمور
صد و بیست و یکم): «... چشمان خود را بسوی کوهها برمی افرازم که از آنجا اعانت من میآید.
اعانت من از جانب خداوند است.»

۴ - روح «یعقوب» است که خطاب بداتنه سخن میگوید.

سرود بیست و پنجم

در گاه روبرو شوی^۱ ،

تاپس از دیدار حقیقت ، امید را که دردنیای خاکِی^۲ منشاء عشق
بنکوئی است دردل خویش و دردل دیگران افزون توانی کرد،
بمن بگو که امید^۳ چیست؛ و بگوی که این نهال چسان در مزرع
روح تو گل بر می آورد ، و بگو که از کجا بسوی تو می آید ؟ « چنین بود
سخنی که فروغ دومین دردنبال کلام خویش گفت^۴ .

وبانوی پارسائی^۵ که بال و پر مرا^۶ در پرواز بچنین بلندائی یاری
داده بود ، در پاسخگوئی بر من پیشی جست و گفت :
« کلیسای مبارز را پسری نیست که امیدی بیش از ویش دردل باشد ، و
این خود در آن خورشیدی که بر جمع ما نور می افشاند مکتوب است^۷ ؛

۱- «امپراتورما»: خدا(دوزخ، سرود اول، صفحه ۹۲، بند ۱- بهشت ، سرود دوازدهم، صفحه ۱۲۸۱، بند آخر) - «پنهانی ترین نالار دربار او» : آنجا که مرکز تجمع محرم ترین ارواح بهشتی است ، اشاره به آسمان که نالار مخصوص خداوند در جهان آفرینش است . - « بزرگان دربار او» ، در اصل suoi conti : کنت های او .

۲ - laggiù : دردنیای سفلی . - «بعقوب» نیز در اینجا مأموریت معنوی داته را در تدوین «کمدی الهی» بدو تذکر میدهد .

۳ - در متن فقط بصورت ضمیر ella آمده .

۴ - باین سئوالات ، «بعقوب» جلسه امتحانی داته را افتتاح میکند ، ولی طرز امتحان وی باطرس فرق دارد ، زیرا که طرس این سئوالات را جدا جدا دردنبال هم طرح کرده بود (سرود پیش) وبعقوب در اینجا هر سه را باهم مطرح میکند .

۵ - در اصل ، quella pia : آن پارسا (باضمیر مؤنث) : بناتریس .

۶ - در اصل ، پرهای بالهای مرا .

۷ - کلیسای مبارز la chiesa militante : کلیسای زمینی که با شهوات و معاصی و خطایای بشری مبارزه میکند . - «پسری» : داته . - «آن خورشیدی» : خدا . - «مکتوب است» ، یعنی : چنانکه خواست خداست و تو این را بانگریستن بفروغ الهی میتوانی دید .

بهشت

لاجرم او را فیض آن ارزانی شد که از مصر باورشلیم آید^۱ تادیدنیها را ببیند، و پیش از آن چنین شود که دوران پیکاش بسر رسیده باشد^۲.
اما درباره آن دو نکته دیگر که از وی پرسیدی، و نه از آنرو چنین کردی که پاسخ او را دریابی^۳، بلکه تاوی روشن کند که این فضیلت ترا تا بچه حد پسند خاطر است،
پاسخگوئی را بخودش وا میگذارم، زیرا که چنین پاسخی برایش دشوار نیست و وی را ازین بابت حق خودستائی نخواهد بود^۴؛ لاجرم او خود جواب دهد، و برکت الهی درین راه یاورش باد!
همچو آن شاگردی که در محضر استاد درباره آنچه نیکو فرا گرفته است بی تأمل و با طیب خاطر سخن میگوید تا ارزش خویش را نشان داده باشد،
گفتم: «امید، انتظار متیقن جلال مستقبل است که از برکت الهی و از استحقاق قبلی ما حاصل میشود».

۱ - مصر Egitto، محل اسارت عبرانیان در دوران پیش از موسی که درینجا بمفهوم تمبیدگاه و مرکز اسارت ارواح آسمانی در دوران زندگانی زمینیی ایشان بکار رفته است (رجوع شود به برزخ، سرود دوم، صفحه ۱۵۹۷، بند ۱). - اورشلیم Jerusalem، مرکز آئین یهود و مسیح و شهر مقدس خداوند، که درینجا مفهوم آسمان و قلمرو خاص خداوند را دارد.

۲ - یعنی خداوند چنین اراده فرمود که این شخص (داتته) پیش از آنکه دوران زندگانی زمینیش (دوره پیکارش) بسر رسیده باشد، از زمین با آسمان آید.

۳ - ... زیرا که تو خود با خدای بینی خویش برین پاسخ وقوف داری.

۴ - اشاره بدو سؤال اول و سوم یعقوب، که پاسخ آنها برای داتته دشوار نیست، در صورتیکه پاسخ گفتن بسؤال دوم از جانب خود او ممکن است حمل به لافزونی یا غروروی شود، و ازین رو این سؤال را بئانریس جواب گفته است.

۵ - این پاسخ داتته، تقریباً ترجمه تحت اللفظی یکی از گفته های پیترو لومباردو Pietro Lombardo فقیه و عالم بزرگ مسیحی است که قبلاً درین کتاب ذکرش رفته است (صفحه ۱۲۵۹، شرح ۲). این فقیه در جلد سوم از مجلدات چهارگانه کتاب معروفش که «حکم

بقیه در صفحه بعد

سرود بیست و پنجم

این فروغ از اختران بسیار بمن میرسد^۱، اما نخستین بار کسی
آنها بردلم بتافت که نغمه سرای والای راهبر والا بود^۲.

وی در سرود مقدس خود گفت: «Sperino in te, color che
sanno il nome tuo»^۳ و آنکس که ایمانی همچو ایمان منش باشد،
چگونه این نام را نتواند شناخت؟^۴

تو در رساله خویش همراه با قطره های حقیقت او، قطره های
دیگری از حقیقت درکامم بریختی^۵، چندانکه از این بابت سرشار آمدم

بقیه از صفحه قبل

«Sententiarum» نام دارد امید را بـزبان لاتینی چنین تعبیر میکند Spes est
certa expectatio futurae beatitudinis, veniens ex Dei gratia et ex
meritis praecedentibus .

(امید انتظار آمیخته باطمینان بسعدت روحانی آینده است که از برکت الهی واستحقاقهای
پیشین حاصل میشود) . - مفهوم این بند اینست که : « امید عبارت است از انتظار آرزوش حتمی
روح وسعدت پس از مرگ، و این اطمینان از یکطرف ببرکت وبخشش الهی ، و از طرف دیگر به
حسنات ونکوکارهای شخصی که آدمی را شایسته آرزوش میکند، تکیه دارد .
۱ - اشاره بنویسندگان کتب مختلف تورات و انجیل ، که فروغ معنوی راه دانه بوده
وبدو امید بخشیده اند . این تشبیه دنباله تشبیه قبلی امید بروشنائی است .

۲ - نغمه سرای والای راهبر والا sommo cantor del Sommo Duce : داودیمبر،
نغمه سرای خداوند در «زبور داود» (رجوع شود بسرود بیستم این کتاب، ۱۴۱۰ . بند ۳ و شرح ۳)
۳ - جمله ایتالیائی بمعنی : « امید آنانکه نام ترا میشناسند ، در توباد ! » این عین بندگی
از مزامیر داود (مزمور نهم) است که در اینجا نقل شده است : « و آنانیکه نام ترا میشناسند
برتو توکل خواهند داشت » .

۴ - یعنی امید زائیده ایمان است، و کسی که ایمانش باستواری ایمان من باشد
(رجوع شود بسرود پیش ، آزمایش ایمان دانه از طرف پطرس) چگونه ممکنست با امید
آشنا نباشد ؟

۵ - یعنی : تو در رساله (epistola) خود (انجیل ، رساله یعقوب) ، سخنان داود
نبی را تأیید کردی و مرا با امید آشنائی بیشتری دادی . - باید تذکر داد که در رساله یعقوب
هیچجا اختصاصاً نامی از امید برده نشده ، اما مضمون آن بطور کلی آمیخته باحس امید واعتماد
قلبی بخداوند وبخشایش اوست ، بطوریکه در خواننده مسیحی ایجاد امیدواری میکند . چند جمله ای
بقیه در صفحه بعد

بهشت

و اکنون منم که باران شما را بردیگر کسان میبارانم^۱ .
چون سخن میگفتم، در دل این شراره بکرات و بناگهان شعله‌ای
همانند برقی لامع بتموج درمی‌آمد^۲ ؛
و هنگامیکه سخن پیاپیان بردم، این شعله چنین گفت : «عشقی که هنوز
بخاطر آن فضیلت که تا بهنگام کسب افتخار و تا بوقت بیرون رفتنم از میدان
پیکار بدنالم آمد ، مرا در آتش خویش میگذارد^۳ ،
خواهان آنست که باری دگر درباره آن باتو که از این بابت شادکام

بقیه از صفحه قبل

ازین رساله که احتمالاً اشاره دانه بدانهاست چنین است : (باب اول) «... خوشا بحال کسی که
متحمل تجربه شود ، زیرا که چون آزموده شد آن تاج حیاتی را که خداوند بمحبان خود وعده
فرموده است خواهد یافت . » - (باب دوم) : «... ای برادران عزیز، گوش دهید. آیا خدا فقیران
این جهان را برنگزیده است نادولتمند درایمان و وارث آن ملکوتی که بمحبان خود وعده فرموده
است بشوند ؟ » - (باب چهارم) : « وبخدا تقرب جوئید تا بشما نزدیکی نماید . دستهای خود را
طاهر سازید ای گناهکاران ، دل‌های خود را پاک کنید ای دودلان . »

۱ - یعنی: آن حقایقی را که از شما آموختم ، اکنون بدیگر کسان میآموزم .

۲ - روح «مقوب» حواری که در دره ن فروغ است ، در اینجا به برقی تشبیه شده که
در دل ابری جای داشته باشد، و گاه بگاہ با لعمان ناگهانی خود شوق و حرارت خویش را نشان
دهد . اشاره بدانکه یعقوب از سخنان دانه خشنود شده است و جابجا با افزونی درخشش خود
این خرسندی را ابراز میدارد .

۳ - «آن فضیلتی که... ایمان - تا بهنگام افتخار»: تابوقت شهادت ؛ طبق روایات
مسیحی این حواری در سال ۴۲ میلادی بفرمان Herod Agrippa بقتل رسید ؛ از شهادت در
اینجا بصورت palma یاد شده که معنی «نخل» میدهد و اشاره بشاخه درخت خرما است که بعلامت
افتخار بر سر پیروزمندان مینهادند . - « تا بوقت بیرون رفتنم از میدان بامن همراه بود » : ایمان
و امیدی که تا بهنگام مرگ داشتم ؛ اشاره بدانکه پس از مرگ دیگر موردی برای ایمان و امید نمیماند
و این دو فضیلت فقط در دوران زندگی ضرورند تا آدمی را شایسته آموزش کنند . - « بدنالم آمد »
mi seguetta ؛ این تعبیر طوری است که کوئی از آدمی زنده سخن میرود ، یعنی «ایمان» برای
یعقوب ، همانند زوجه اش شمرده شده است ، چنانکه در مورد «سن فرانچسکو» و فقر نیز همین تعبیر
سکار رفته است (صفحه ۱۲۷۲ . شرح ۲) .

میشوی سخن گویم^۱؛ لاجرم مرا بس خوشایند است که آنچه را که امید بدانت نوید میدهد بر من عرضه‌داری^۲.
 و من گفتم: « مصاحف عهد جدید و قدیم، کمال مطلوب آن ارواحی را که خدایشان بدوستی خویش بر گزیده است معلوم میدارند، و این هدف بمن مینماید که کدامین نوید در امید نهفته است^۳.
 اشعیا میگوید که هر يك از این ارواح در سرزمین خود جامه‌ای دو گانه بر تن خواهد کرد^۴، و سرزمین او همین زندگانی دلپذیر است^۵.

۱ - سخن گویم: ch'io respiri (که نفس بکشم): تعبیر از « سن تماسودا کوینو » گرفته شده: « سخن گفتن نفس روح است ».
 ۲ - دنباله « سئوالات امتحانی » یعقوب: اکنون باید داتته شرح دهد که امید معنوی او بچه چیز است.

۳ - « مصاحف عهد جدید و قدیم » le nuove e le scritture antiche: تورات و انجیل؛ بعداً به بندی از تورات (کتاب اشعیا) و بندی از انجیل یوحنا اشاره میشود. - « ارواحی که خداوند بدوستی خود بر گزیده است »: ارواح آمرزیدگان؛ نقل از انجیل (رساله یعقوب، باب دوم): «... و آن نوشته تمام گشت که میگوید ابراهیم بخدا ایمان آورد و برای او بدالت محسوب گردید و دوست خدا نامیده شد ». - « نویدی که در امید نهفته است »: وعده‌ای که در امید مستتر است: وعده رستگاری جاوید.

در باره این بند از قدیم میان مفسرین اختلاف نظر بوده و این اختلاف بسته بطرز نقطه گذاری سه مصرع آن است. در بعضی از نسخ، من جمله چاپ معروف « انجمن داتنه شناسی ایتالیا »، نقطه‌ای که علامت ختم جمله است در آخر بند گذاشته شده و این همان صورتی است که در اینجا ملاک ترجمه قرار گرفته است. - در بعضی دیگر از نسخ، من جمله چاپ « موز-توین بی » این نقطه در آخر مصرع دوم گذاشته شده، و مصرع سوم با علامت « ویر گول » به بند بعد مربوط شده است، درین صورت باید قسمت آخر بند را چنین معنی کرد: « و این هدف، نوید نهفته در امید را بمن می‌نماید، آنجا که اشعیا می‌گوید که... ». - يك طرز سوم نقطه گذاری نیز در بعضی چاپهای دیگر دیده میشود که در آن مصرع دوم چنین است: pongono il segno, ed esso: و مفهوم آن با تعبیر اخیر نزدیکتر است.

۴ - نقل از کتاب اشعیا نبی در تورات (باب شصت و یکم اشعیا): «... بموض خجالت نصیب مضاعف خواهند یافت، و بموض رسوائی از نصیب خود مسرور خواهند شد. بنابراین ایشان در زمین خود نصیب مضاعف خواهند یافت و شادی جاویدانی برای ایشان خواهد بود. » - « جامه‌ای مضاعف: » سعادت روح و جسم.

۵ - زندگانی ارواح بهشتی در آسمان. اشاره بکلمه « زمین خود » در گفته اشعیا ۱۴۹۱

بهشت

و برادر تو ، در آنجا که از جامه‌های سپید سخن می‌گویند ، این مکاشفه را بسیار واضحتر ازین بر ما بیان میکند ^۱ .

و چون سخن پایان رساندم ، نخست بر بالای سرما بانك **Sperent in te** برخاست ^۲ ، که پایکوبان آسمانی ^۳ جملگی پاسخش گفتند ؛ پس آنگاه در میان آنان فروغی چنان تابان بدرخشید که اگر سرطان را بلوری چنین تابنده بود زمستان را ماهی تمام ، روزی میشد ^۴ .

۱- برادر تو : یوحنا رسول ، برادر یعقوب خواری (رجوع شود بصفحه ۳۵۷، شرح ۳). اشاره بسخن یوحنا در انجیل (مکاشفه یوحنا رسول ، باب هفتم) : « ... و بعد ازین دیدم که اینک گروهی عظیم که هیچکس ایشانرا نتواند شمرد از هرامت و قبيله وقوم و زبان در پیش تخت و در حضور بره بجامه‌های سفید آراسته و شاخه‌های نخل بدست گرفته ایستاده‌اند و با آواز بلند ندا کرده می‌گویند: نجات ، خدای ما را که بر تخت نشسته است و بره راست . » اشاره با ارواح آمرزیدگان که با جامه سپید رستگاری در برابر مسیح حضور یافته‌اند . . . « مکاشفه » *revelazion* (ایتالیائی کنونی *rivelazione*) : اشاره بدانکه وقوف بر چنین اموری که مربوط بدنای دیگر است از دانش بشری ساخته نیست و باید که این حقایق بصورت « مکاشفه » از طرف کسانی که خداوند بدانان امکان چنین دیداری را داده است بجهانیان عرضه شوند.

۲ - کلمه لاتینی ، بمعنی « امید بر تو بدارند » . این قسمت اول از همان جمله‌ایست که در چند بند پیش، نقل از زمورنهم داود ، بعورت ایتالیائی آن آورده شده بود (رجوع شود بصفحه ۱۴۸۹ شرح ۳) . اصل لاتینی آن، که کلمات اولش در اینجا نقل شده چنین است :

Sperent in te qui noverunt nomen tuum

۳ - *tutte le carole* : جمله پایکوبیها ، اشاره بسایر ارواح بهشتی این فلک . داته توضیح نمیده که خواننده این سرود که سایر ارواح آنرا تکرار کرده‌اند کیست ، ولی از سیاق عبارت مستفاد میشود که اشاره او بروح « یوحنا رسول » است که در اینجا پای بمیدان مینهد .

۴- مفهوم این « معمای نجومی » ، چنانکه « انجلیتی » دانه‌شناس ایتالیائی و عالم معاصر علم هیئت ، در جلد هفتم « انجمن دانه‌شناسی ایتالیا » شرح میدهد و بقول خود او « پیچیدگی خاص دانه‌ای » دارد ، چنین است : در ماه اول زمستان (دی‌ماه) که خورشید در برج جدی است ، برج سرطان (*il Cancro*) در منطقه البروج درست در نقطه مقابل آن قرار دارد ، بطوریکه ستارگان این برج باغروب خورشید در آسمان نمودار میشوند ، و با طلوع آن غروب میکنند ، و بدین ترتیب در همه شبانروز یا خورشید در آسمان هویداست و با مجموعه ستارگان سرطان ، بطوریکه اگر مجموعه سرطان نیز اختری بفرزند کی خورشید داشت ، در تمام طول ماه جدی بقیه در صفحه بعد

همچو آن دوشیزه‌ای که سرمست از جای برخیزد و براه افتد و پای
در جرگه پایکوبان نهاد تا نعره‌وس را تجلیل کرده باشد، و نه آنکه از روی
خودستائی چنین کند،

این فروغ تابنده را دیدم که بجانب آن دو فروغ دیگر آمد،
که در قصی حلقه‌وار ساز کرده بودند و با آن تندی که در خور عشق سوزانشان
بود پای میکوفتند.

فروغ تابان درین سرود خوانی و پایکوبی شرکت جست، و بانوی
من نعره‌وس وار بیحرکت و خاموش بر آنان نظر دوخت^۱.
« این همان کس است که بر سینۀ مرغ ماهیخوار ما بخفت^۲، و

بقیه از صفحه قبل

(دی) کره زمین روز و شب روشن بود و ماه دی بصورت یکروز یکماهه در می‌آمد. - اشاره
بچنین معنائی، با این سادگی که دانه در دگر آن بکار برده، حاکی از احاطۀ شاعر بر مسائل
نجومی است، و ضمناً نیز نشان میدهد که وی علاقه «شیطنت آمیزی» بگنج کردن خواننده خود
دارد. - «فروغی چنان تابان»: فروغی که بقول دانه بانابش خورشید برابر بود؛ اشاره بروح «بوخنا»
که درین لحظه نمودار شده است. - «چنین بلوری» tal cristallo: چنین آئینه‌ای که نور خورشید
را (در اینجا اشاره است بفروغ الهی) منعکس میکند.

۱ - «بانوی من»: بتاتریس. تشبیه بتاتریس بعروس دنباله مطلب دو بند پیش در تشبیه این
بزم آسمانی بمجلس عروسی و تشبیه ارواح پطرس و یعقوب و بوخنا بدوشیزه‌ایست که برای تجلیل
عروس و ادای احترام نسبت بدو برقص می‌پردازد. در اینجا بتاتریس آن عروسی شمرده شده که این
پایکوبی بخاطر اوصورت می‌گیرد، و مفهوم تمثیلی این گفته اینست که روح سه‌حواری که مظهر
حسنات ثلاثه علم الهی یعنی ایمان و امید و احسانند، بر گرد بتاتریس که مظهر حقیقت الهی متجلی
از راه مذهب است می‌گردند، زیرا که ایمان و امید و احسان طرق سه‌گانه‌ای هستند که بحقیقت
منتهی میشوند. قبلاً نظیر همین صحنه بصورت رقص فرشتگان سه‌گانه بر گرد گردونه مقدس حامل
بتاتریس توصیف شده است (برزخ، سرود سی و یکم، صفحه ۹۸۲ بند ۳).

۲ - مرغ ماهیخوار ما il nostro pellicano: مسیح. این تشبیه در قرون وسطی
بسیار رایج بود، و اساس آن این عقیده بود که مرغ ماهیخوار جوجگانش را از گوشت بدن خویش
غذا میدهد و حتی در صورتی که مار یکی از آنها را بگزد، خون تن خود را بدو میدهد و از نو
بقیه در صفحه بعد

بهشت

از بالای صلیب بوظیفه مهم خود گماشته شد^۱ .
بانوی من چنین گفت ؛ ولی این سخنگوئی از آن بازش نداشت که
چه پیش از گفتار خود و چه بعد از آن بادقت نگران باشد .
همچو آنکس که دیده بخورشید میدوزد و میکوشد تا مگر اندکی
از گرفتگی آنرا بچشم ببیند ، اما در تلاش چنین دیداری از بینائی باز
میماند^۲ ،
من نیز در برابر این آتش آخرین چنین شدم ، تا آندم که گفته شد :
« برای چه خویش را در تلاش دیدار چیزی که درینجایش توانی یافت آزار
میدهی^۳ ؟ »

بقیه از صفحه قبل

زنده‌اش میکند . این عقیده در ادبیات و هنر های زیبای مغرب زمین منبع الهام بسیاری از
هنرمندان و شعرا بوده است ، و تشبیه مسیح بدین مرغ ازین رو است که مسیح نیز باخون وهستی
خود گناهان افراد بشر را که زادگان او بودند خریداری کرد و آنها را از نو زندگی^۴ یعنی رستگاری
روح بخشید .

« آنکس که بر سینه مرغ ماهیخوار ما بخت » : یوحنا ؛ نقل از انجیل یوحنا (باب
سیزدهم) : « ... و یکی از شاگردان او بود که بسینه عیسی تکیه میزد و عیسی او را محبت مینمود .
(انجیل یوحنا ، باب بیست و یکم) : « ... پطرس ملتفت شده آن شاگردیکه عیسی او را محبت
می نمود دید که از عقب می آید ، و همان بود که بر سینه وی وقت نشاء تکیه میزد . »

۱ - عیسی از فرط علاقه به یوحنا ، بهنگام سرگ خویش از مادرش خواست که
بعد از آن او را بچشم پدرش نگاه کند (انجیل یوحنا ، باب نوزدهم) : « ... و پایی صلیب عیسی
مادر او و خواهر مادرش و مریم مجدلیه ایستاده بودند . چون عیسی مادر خود را با آن شاگردیکه
دوست میداشت ایستاده دید بمادر خود گفت : ای زن ، اینک پسر تو . و بان شاگرد گفت اینک مادرتو .
و در همان ساعت آن شاگرد او را بخانه خود برد . »

۲ - اشاره بکسی که از روی گفته منجمین در انتظار کسوف است و در لحظه ای که باید
این کسوف آغاز شود بادقت بقرص خورشید مینگرد ، اما پیش از آنکه گرفتار شود ، شیدرا دیده باشد تابش
خورشید دیده اش را خیره میکند و از دیدار باز میدارد .

۳ - این سخن توسط « یوحنا » گفته میشود ، و مفهوم آن ، باتوجه به بندهد ، اینست
که دانه با این دقت فراوان میکوشد تا مگر جسم خاکی یوحنا را در درون این فروغ ببیند ، و
بقیه در صفحه بعد

سرود بیست و پنجم

کالبدمن در جهان خاکی بخاک پیوسته است، و همراه با کالبدهای دیگر
همچنان در آنجا خواهد ماند تا آنکه شماره ما با آن رقمی که مشیت ازلی
خواسته است برابر آید^۱.

تنها در فروغ بودند که در درون جامه‌های خویش پای بصومعه سعادت
جاوید نهادند، و تو این را در دنیای شما بکسان خبر خواهی داد^۲.

بقیه از صفحه قبل

یوحنا بدو توضیح میدهد که قالب زمینی او در روی زمین مانده و خاک شده است. اشاره داتنه
بیک افسانه مذهبی است که در قرون وسطی بسیار رایج بود، و حکایت از آن میکرد که یوحنا نیز
مانند عیسی و مریم با قالب جسمانی خود با آسمان رفته است. چنانکه دیده میشود داتنه در اینجا
علیه این عقیده برخاسته است و خلاف آنرا از جاب خود یوحنا تأیید میکند.

این عقیده که از همان قرون اول مسیحیت رواج داشت از تفسیر خطای بندگی از انجیل
یوحنا ناشی شده بود (باب بیست و یکم): «... پس چون پطرس او (یوحنا) را دید بیسی گفت
ای خداوند! او چه شود؟ عیسی بدو گفت: اگر بخواهم که او بماند تا باز آیم ترا چه؟ تو از عقب
من بیا. پس این سخن در میان برادران شهرت یافت که آن شاکر کرد نخواهد مرد.»

۱ - یعنی: جسم من همچنان از روح جدا خواهد ماند تا وقتی که تعداد ارواح
بهشتی بدان رقم که خداوند مقدر فرموده است برسد، بعبارت دیگر تا وقتیکه روز رستاخیز
فرا رسد. از انجیل (مکاشفه یوحنا) رسول، باب ششم): «... دیدم نفوس آنانی را که
برای کلام خدا و شهادتیکه داشتند کشته شده بودند، که با آواز بلند صدا کرده می گفتند ای
خداوند قدوس و حق تا یکی اضاف نمی نمائی و انتقام خون ما را نمی گشی. و بهر یکی از ایشان جامه
سفید داده شد و بایشان گفته شد که اندکی دیگر آرامی نمایند تا عدد همقطاران که مثل ایشان کشته
خواهند شد تمام شود.»

۲ - اشاره بیسی و مریم، که طبق احادیث مسیحی با قالب زمینی خود با آسمان رفتند.
«باتلر» در کتاب معروف خود «زندگانی مقدسین مسیحی» درین باره چنین می نویسد: «از قدیم
عقیده پارسایان مسیحی بر این بود که خداوند تن خاکی مریم را که روح وی بر آن نازل شده
و وجود خاکی عیسی را پدید آورده بود اندکی پس از مرگ وی برداشت و با آسمان برد، و این
امتیاز پیش از روز رستاخیز شامل حال «مریم عذراء» شد. این عقیده در مغرب از طرف
«سن کر گواردوتور» روحانی و مقدس بزرگ فرانسوی در قرن ششم، و در مشرق از طرف «آندرئاس»
کرتی، علامه و فقیه یونانی در قرن هفتم مورد تأیید قرار گرفت... درجه احترام و ستایشی که
روحانیون بزرگ مسیحی بدین «پارساترین و مقدسترین و پاکترین جمله آفریدگان» نشان میدادند
چنان بود که «سنت ایپیانوس» اعلام داشت که اصولاً هیچ دلیلی بر مرگ مریم عذراء درست
بقیه در صفحه بعد

بهشت

بدین سخن ، حلقه آتشین از حرکت بایستاد و نوای خوشی که از این دمهای سه گانه^۱ بر میآمد خاموش شد ،

و این بهمان سان شد که پارو هائی که امواج را میشکافند برای احتراز از خستگی و خطر جملگی باصفیری بر جای خویش آرام گیرند^۲ .

شگفتا که دستخوش چه حیرتی شدم ، آنوقت که برگشتم تا « بئاتریچه » را ببینم ، و او را ندیدم^۳ ،

هر چند که همچنان در کنار او و در دنیای نیکان جای داشتم !

بقیه از صفحه قبل

نیست ، و در هیچ جا نیز بچنین امری اشاره نشده است ، و ممکن است وی همچنان زنده با آسمان بالا برده شده باشد تا حیات جاودان را در آنجا ادامه دهد . « - باجامه های خویش » با قالب خاکی خود . - « صومعه سمدت جاوید » beato chiostro : عرش اعلی . - « دنیای شما » : زمین . یوحنا بداتنه امر میدهد که چون بروی زمین برگردد ، مردمان را برین حقیقت آگاه کند .

۱ - trino spiro : سه سرودخوان آسمانی : پطرس ، یعقوب ، یوحنا .

۲ - باصفیر ناخدای کشتی . اشاره بدینکه ارواح بهشتی دست از رقص و آواز برداشته اند ، تا یوحنا آغاز سخن کند .

۳ - اشاره بخیرگی دانته است که از نگرستن بفروغ یوحنا نتیجه شده و قدرت بینائی را بطور موقت از او ستانده است .

سرود بیت هشتم

آسمان هشتم : فلک ثوابت

یوحنا ، مظهر احسان

این سرود نیز در فلک ثوابت میگذرد، و در آن داتنه برای سومین بار از لحاظ ایمان خویش مورد آزمایش قرار میگیرد . منتها این مرتبه موضوع امتحان سومین پایه دین یعنی احسان است و ممتحن حواری بزرگ عیسی «یوحنا رسول» است که از بزرگان طراز اول دین مسیح بشمار میرود . - «یوحنا» نویسنده یکی از انجیل‌های چهارگانه و دوازده ساله و کتاب معروف «مکاشفه یوحنا رسول» است و رو بهم رفته قسمت مهمی از انجیل نوشته اوست .

پطرس و مقوب و یوحنا ، سه حواری بزرگ مسیح که عیسی بروایت انجیل سه بار در قالب الوهیت خود بر آنان متجلی شد ، در اینجا مظاهر « حسنات ثلاثه در علم الهی » یعنی ایمان و امید و احسانند ، و در مورد همین مسئله آخرین است که داتنه از طرف یوحنا مورد امتحان قرار میگیرد و مثل دو آزمایش پیشین ازین امتحان سر بلند بیرون میآید . هر يك از سؤالاتها و جوابها و آنچه روی میدهد دارای مفهوم خاص فلسفی یا مذهبی و یا تمثیلی است که در جای خود در حواشی درباره آنها شرح لازم داده شده است .

در قسمت آخر سرود روح تازه‌ای هویدا میشود که دیدارش برای داتنه بسیار جالب است . این روح ، روح آدم ابوالبشر ، نیای بزرگ نوع انسان است ، و آدم برای داتنه توضیح میدهد که چرا از بهشت رانده شد و این واقعه در چه وقت اتفاق افتاد . گفته‌های آدم ساده تر است و کمتر از سخنان یوحنا عمق دارد ، زیرا آدم از لحاظ سادگی که خاص اولین بشری است که خدا بیافرید ، بایوحنا که وارث ایمان مسیحی و علوم و فلسفه و تمدن چند هزار ساله بشر است فرق دارد . همچنانکه میان سرودهای ششم دوزخ و برزخ و بهشت ، از نظر آنکه اولی مربوط بفلورانس و دومی مربوط بایتالیا و سومی مربوط به امپراتوری روم است ارتباطی مسلم وجود دارد ، بقیده برخی از داتنه شناسان بین سرود های بیست و ششم این سه کتاب نیز چنین ارتباطی هست ، بدین ترتیب که در این سه مورد ، وی باسروحی که خیلی بدیدارشان علاقمند بوده و هر سه ، هر يك بنحوی ، در درون آتش بسر میروند گفتگو میکنند : این سه روح عبارتند از : اولیس ، گوینو گوینتلی و آدم ، که اولی بصورتی دوزخی و سومی بصورتی بهشتی در آتش محصورند ، و دومی دوران کفاره برزخی خوش را در این آتش میگذراند .

سرود بیست و ششم

چون بینائی از دست رفته میاندیشیدم و در تردید بودم^۱، از فروغ
خیره کننده‌ای که این بینائی را از من ستانده بود صدائی برآمد که بسوی
خویشم خواند؛

و این صدا میگفت: «تابهنگام بازستاندن آن بینشی که در آتش
منش بسوزاندی، بجاست که بامن سخن گوئی تا مگر چنین زیانی را جبران
کرده باشی^۲».

لاجرم سخن آغاز کن، و بگویی که روح ترا چه مطلوبی است؟ و
خاطر آسوده دار که نیروی بینائیت خلل یافته اما نمرده است،
زیرا که بانوئی که ترا در این سرزمین الهی دلیل راه است آن نیروئی
را که در دست «حنانیا» بود در نگاه خویش دارد^۳».

۱- یعنی: نمیدانستم که باید این نایبائی را بچه حمل کنم.

۲- یعنی: از فرط نگرستن بفروغ من قدرت دیدار را از دست داده‌ای، و تا ناز یافتن
این بینائی بهتر است گوش بسنخنان من دهی تا از فیض محروم نمانده باشی.

۳- بنا بر روایت انجیل، «حنانیا» مردی از اهالی شام بود که خداوند بدستهای او قدرت
بینا کردن پولس رسول را که کور شده بود عطا کرد. پولس در آثرمان از بزرگان دین یهود بود و
سخت با عیسی و آئین او مخالفت میورزید. وی در سفری که بعد از شهادت عیسی و بمنظور آزردن پیروان
او بجانب دمشق میکرد، در راه نور عیسی را که از آسمان نازل شده بود بدید و از تابش این فروغ بینائی
را از دست بداد. بقیه این ماجرا در انجیل چنین آمده است (کتاب اعمال رسولان، باب نهم):
«... پس پولس از زمین برخاسته چون چشمان خود را کشود هیچکس را ندید و دستش را گرفته
او را بدمشق بردند. و سه روز نایبنا بود. چیزی نخورد و نیاشامید. و در دمشق شاگردی حنانیا
نام بود که خداوند در رؤیا بدو گفت: ای حنانیا، عرض کرد خداوندنا لیک. خداوند و برافکت



خلطر آسوده دارکه هبروی بینائیت ، باآنکه خلل یافته از میان نرفته‌است (صفحة ۱۴۹۸)

سرود بیست و ششم

گفتم: «کاش که ویرا دیر یازود هوای درمان این دیدگانی در
سر آید که او خود همراه با آتشی که همواره میسوزاند از راه آنها پای
در دلم نهاد».

خیری که رضای این دربار از آن میآید، «آلفا» و «اومگا» همه آن
نوشته ایست که عشق با صدائی گاه آهسته تر و گاه بلندتر بر من فرو میخواند.^۲

بقیه از صفحه ۱۴۹۸

برخیز و بکوچه که آنرا راست می نامند بشتاب و در خانه یهودا پولس نام طرسوسی را طلب کن ،
زیرا که اینک دعا میکند ، و شخصی حناتیا نام را در خواب دیده است که آمده بر او دست گذارد
تا بینا گردد - حناتیا جواب داد که ای خداوند درباره این شخص از بسیاری شنیده ام که بمقدسین
نو در اورشلیم چه مشقتها رسانید ... خداوند ویرا گفت برو ، زیرا که او طرف برگزیده من
است تا نام مرا پیش امتهای و سلاطین و بنی اسرائیل ببرد ... پس حناتیا رفته بدان خانه درآمد و
دستها بر وی گذارده گفت ای برادر شاول خداوند یعنی عیسی که در راهی که می آمدی بر تو ظاهر
گشت مرا فرستاد تا بینائی بیابی و از روح القدس پرشوی . در ساعت از چشمان او چیزی مثل فلس
افتاده بینائی یافت و برخاسته تمعید گرفت . « - یوحنا در این بند بدانته تذکر میدهد که آن
قدرت بینائی بخشی که در دستهای حناتیا بود در دیدگان بئاتریس نیز هست ، او ویرا بینا خواهد
کرد . مفهوم این سخن اینست که بینائی واقعی فقط از حقیقت ناشی میشود .

۱- اشاره با آتش عشقی که در روی زمین ، بدیدار بئاتریس ، در دل دانه شعله ور شده بود .
بقول «سناتی» یکی از دانه شناسان ایتالیائی معاصر ، در اینجا شاعر باوقار وجدی «بهشت» دوباره
بدل بشاعر غزلسرای فلورانس شده است .

۲- «خیری که رضایتمندی این دربار از آن میآید» : خدا . - «آلفا» alfa و «اومگا»
omega : دو حرف اول و آخر از حروف بیست و چهارگانه الفبای یونانی که بصورت α و ω نوشته
میشوند، و حکم الفبوی مارادارند؛ اشاره به اول تا آخر (صدر تا ذیل) . فکر از انجیل آمده است (مکاشفه
یوحنا رسول ، باب اول) : «... من هشتم الف و یا . اول و آخر : میگوید آن خداوند خدا
که هست و بود . « ایضاً (باب بیست و یکم) : «... مرا گفت تمام شد . من الف و یا و ابتداء
و انتهاء هشتم . « و نیز (باب بیست و دوم) : «... من الف و یا و ابتداء و انتهاء و اول و آخر هشتم.»
در بعضی از چاپهای ایتالیائی ، این دو کلمه آلفا و اومگا بجای alfa ed omega بصورت
alfa ed o دیده میشود .

«آن نوشته ای...»: کتاب خلقت، که فقط عشق قدرت خواندن و فهمیدن معنی نوشته های آنرا دارد.
«عشق با صدائی آهسته تر یا بلندتر در گوش من فرو میخواند» : عشق الهی که در مصنوعات
زمینی و آسمانی خداوند با شدنی کمتر بایشتر متجلی است . مفسران مختلف چندین تعبیر دیگر نیز
برای این جمله قائل شده و حتی بسراغ شکل املائی دو حرف «آلفا» و «اومگا» در رسم الخط
یونانی و ترکیب این دو شکل و نتایجی که از آن میتوان گرفت رفته اند .

بهشت

همان آوائی که بیم مرا از خیرگی ناگهانیم فرو نشانده بود^۱
بسختن گفتنی فزونم برانگیخت ،
و گفت : « بیگمان ترا باید که از غربالی تنگ سوراخ تر بگذری
تا بیغشتر ازین شوی^۲ ؛ بگوی که کدامین کس کمانت را بسوی این
آماج بگردانید^۳ ؟ »
و من گفتم : « چنین عشقی میباید از راد براهین فلسفی وهم ازراه
ایقانی که ازینجانازل میشود، نقش خویش را بر لوح وجود من نهاده باشد^۴ ؛
زیرا که خیر، بهمان سبب که خیر است ، چون آنرا چنین شناسند
آتش عشق را بر میافروزد ، و هر اندازه نکوئی بیشتری در آن نهفته باشد،
این آتش افروخته تر میشود ؛
لاجرم اندیشه بینایان آن حقیقتی را که این استدلال بر آن تکیه
دارد ، باید که بیش از هر مطلوبی دگر ،
عاشقانه روی بجانب این جوهری داشته باشد که از فرط زاینده گیش،
هر آن خیری که بیرون از آن است فروغی از تابش آن بیش نیست . »

۱- صدای یوحنا .

۲- یعنی : همانچنانکه آرد هر قدر از غربالی باسوراخهای ریزتر بگذرد خالص تر میشود ،
تویز باید سؤالاتی غامضتر را جواب گوئی تا ازین امتحان سر بلندتر بیرون آئی .

۳- چه عاملی ترا بجانب این عشق بخداوند راهنمایی کرد و بچنین مهتری برانگیخت؟

۴- یعنی : از یکطرف دلائل و براهین فلسفی (عقل و منطق بشری) و از طرف دیگر سخنان
آسمانی و مکاشفات رسولان (ایمان و مذهب) راهنمای من بجانب این عشق بودند .

۵ - مفهوم کلی این سه بند اینست : خیر ، هر قدر کاملتر باشد ، عشق و محبتی بیشتر
بر میانگیزد ؛ و چون خداوند (حقیقتی که این استدلال بر آن تکیه دارد) خیر محض است ،
و چنان این خیر زاینده است که در بیرون از آن هر چه هست فقط انعکاس و فرع آن است ،
در صورت هر چه در خدا بینند بجز خوبی نیست ، و آنسانکه بدین نکته واقف شده باشند طبیباً
میباید که خداوند را مافوق هر چیز دیگر دوست بدارند .
بقیه در صفحه بعد

سرود بیست و هشتم

این حقیقت را آن کسی بر نیزوی دراکه من عرضه میدارد که عشق
نخستین جمله جوهرهای جاوید را بمن مینماید ؛
و نیز صدای آن مصنف حقنویسی که درسخن گفتن از خود ، بموسی
میگوید : « جمله احسانهارا بتو نشان خواهم داد » ؛
و نیز تو خود در آغاز پیشگوئی والائی که راز آسمان را بهتر از هر منشوری
دگر بزمنیان ابلاغ میکند ، این حقیقت را بر من عرضه میداری .^۲

بقیه از صفحه قبل

در متن ایتالیائی ، طرز جمله بندی طوری است که محل این بند و بند پیش نسبت به
وضع آن در زبان فارسی کاملاً تغییر میکند ، بدین ترتیب که در اصل این بند بجای بندیش و
بند قبل بجای این بند آمده است .

۱ - دانه قبلا گفته بود که هم از راه استدلال و منطق بشری ، و هم از راه کتب آسمانی
به عشق بخداوند راه برده است . در این بند ، اشاره او بر راه اول یعنی راه منطق و عقل آدمی است ،
و در بند بعد بر راه دوم یعنی ایمان مذهبی . بنابراین مراد از « آن کسی » یکی از حکما
و فلاسفه بزرگ است . عقیده غالب مفسرین قدیم و جدید کمندی الهی اینست که وی
درین اشاره به « ارسطو » Aristotele نظر داشته است ، بخصوص که در کتاب de Causis (که
در زمان دانه آنرا به ارسطو نسبت میدادند) سعی در اثبات این نظریه شده که خداوند خیر مطلق
و بقول دانه عشق نخستین « جمله جوهرهای جاوید » است (فرشتگان و ارواح آسمانی و ارواح آدمیان ،
که همگی فناپذیرند) - این نظر که مراد دانه « ارسطو » است مورد قبول اکثریت مفسرین
است ، ولی مخالفینی نیز دارد که آنرا بدلائل مختلف اشاره به افلاطون ، فیثاغورس ، و پیرزیل ،
دنسیوس ایروپاگی (سروددهم ، صفحه ۱۲۶۱ ، شرح ۱) میدانند . یک دانه شناس معاصر ایتالیائی
« مسیلوموزی گولفی » اصولاً عقیده دارد که این اشاره مربوط به فیلسوف باشاعر و بطور کلی شخص
معینی نیست ، بلکه مراد دانه « خورشید » است . دلائل این تعبیر بتفصیل از طرف وی در کتاب
او بنام « مطالعات در باره دانه » (چاپ « کاستلو » سال ۱۹۰۸ ، صفحات ۵۲۷ تا ۵۴۰) نقل
شده است .

۲ - « مصنف حقنویس » verace autore : خدا - اشاره به بندی از تورات ، که در
حقیقت « خداوند » نویسنده آنست (سفر خروج ، باب سی و سوم) : « ... بهوه بموسی گفت من
تمامی احسان خود را پیش روی تو میگذرانم و نام بهوه را پیش روی تو ندا می کنم ، و رأفت
میکنم بر هر که رئوف هستم ، و رحمت خواهم کرد بر هر که رحیم هستم . »

۳ - پیشگوئی والائی (alto preconio) که راز آسمان (arcano) را بهتر از
هر منشور دیگری (ogni altro bando) بمردم زمین ابلاغ میکند : اشاره به « مکاشفه بوحنای
بقیه در صفحه بعد

بهشت

و چنین شنیدم که : « با ادراك بشری خود و بانصوصی که مؤید آنند، برترین درجه عشق خویش را برای خداوند محفوظ دار^۱ .
اما باز هم بگوی که آیا رشته‌هائی دگر را میشناسی که ترا بجانب او کشانند؟ تا ازین راه نشان دهی که این عشق ترا با چند دندان میگذرد^۲ .
نیت مقدس عقاب مسیح^۳ از من پنهان نماند ، و نیک دریافتم که

بقیه از صفحه قبل

رسول، Apocalisse (در اصل یونانی Apocalypsos) آخرین کتاب از کتب دوازده گانه انجیل ، که بقلم « یوحنا » نوشته شده و پر هیجان ترین قسمت انجیل است . این کتاب شامل هفت « رؤیا » است که در آنها یوحنا آینده مسیحیت را بصورتی معما آمیز و پراز رمز و اشاره بیچشم میبیند . در اینجا به بندهفدهم از باب اول این کتاب اشاره شده است : « من هشتم اول و آخر و زنده... و اینک تا ابد آباد زنده هستم و کلیدهای موت و عالم اموات نزد من است . پس بنویس چیزهائیرا که دیدی و چیزهائیکه هستند و چیزهائیرا که بعد از این خواهند شد . »
برخی از مفسرین ، این کنایه دانه را مربوط به « انجیل یوحنا » دانسته اند و نه « مکاشفه یوحنا » . این احتمال ضعیفتر بنظر میرسد ، ولی در صورت قبول آن باید اشاره دانه را مربوط به آغاز باب اول از این انجیل دانست : « در ابتداء کلمه بود ، و کلمه نزد خدا بود ، و کلمه خدا بود . همان در ابتداء نزد خدا بود ... در او حیات بود و حیات نور انسان بود ... آن نور حقیقی بود که هر انسان را منور میگرداند و در جهان آمدنی بود ... و کلمه جسم گردید و میان ما ساکن شد ، پراز فیض و راستی، و جلال او را دیدیم . »

۱- یعنی چهارراه منطق و چهارراه ایمان (صفحه ۱۵۰۲ شرح ۴) روی بجانب هدف واقعی داری و باید که در همین طریق پیش بروی و بالاترین درجه عشق خویش را نثار خداوند کنی .
۲- « با چند دندان میگذرد » : از چند راه بدین عشق رسیده‌ای و چه دلائل دیگر برای دوست داشتن خداوند داری ؟

۳- « عقاب مسیح » در هنر و ادبیات مسیحی مظهر « یوحنا » است ، زیرا که اندیشه و تخیل وی از جمله حواریون و رسولان بلند پروازتر و قویتر و در وصف اسرار آسمانی از همه نیرومندتر است . حتی گاه نقاشان مذهبی تصویر « یوحنا » را با سرو پای عقاب و پانز و دست انسان میکشیدند . از همین نظر سمبولیک « مرقس » را بصورت شیر و « لوقا » را بصورت گاو و « متی » را بصورت آدمی مجسم میگرداند ، چنانکه فی‌المثل هنوز هم « شیر » علامت شهر « ونیز » ایتالیا است که تحت حمایت معنوی مرقس (با بتالیائی Marco) قرار دارد و نام میدان بزرگ و نیز « سن مارکو » از همینجا آمده است . بدین چهار حیوان در تورات (کتاب حزقیال نبی ، باب اول : « ... و از میانش شنبه چهار حیوان پدید آمد و نمایش ایشان این بود که شنبه انسان بودند . ») و در انجیل (مکاشفه یوحنا رسول ، باب پنجم : « ... و دیدم در میان تخت و چهار حیوان و در وسط پیران بره ایستاده است . ») اشاره شده است .

سرود بیست و هشتم

وی در طریق این آزمایش روحانی مرا بکجا میخواست برد^۱ ؛
لاجرم از نو چنین آغاز سخن کردم : « جمله این گزشهایی^۲ که
دل را بجانب خدای رهنمونند ، احسان مرا پشیمان بوده اند ؛
زیرا که وجود دنیا و وجود من ، و مرگی که «او» بر خود خرید تا
من زنده مانم ، و آنچه مایه امید هر مؤمن دیگری همچون من است ،
و نیز وقوف بر آن نکته بارزی که از آن سخن گفتم ، مرا از دریای
عشقهای دروغین بیرون کشید و بساحل حقیقت برد^۳
شاخ و بر گهای درختان باغ باغبان سرمدی را در حد آن خیری دوست
دارم که وی نصیبشان میکند. »^۴

۱ - اشاره بدانکه یوحنا میخواهد از جمله علل معنوی و استدلالی که دل آدمی را با احسان و عشق میکشاند سخن گفته شود .

۲ - رجوع شود بشرح ۲ صفحه پیش .

۳ - «او» : خدا که در قالب عیسی متجلی شد (انجیل ، رساله اول یوحنا ی رسول ، باب چهارم) : «... و محبت خدا بما ظاهر شده است باینکه خدا پسر یگانه خود را بجهان فرستاده است تا بوی زیست نمائیم » و (همین باب از همین رساله) : «... هر که اقرار میکند که عیسی پسر خداست خدا در وی ساکن است و او در خدا . و ما دانسته و باور کرده ایم آن محبتی را که خدا با ما نموده است . » - « مرگی که او بر خود خرید ... » : اشاره بعقیده مسیحیان ، که عیسی بشهادت رسید تا گناه آدمیان را بخرد و آنها را « زنده کند » . - « آنچه مایه امید هر مؤمنی است » : آمرزش و سعادت جاودانی . - « آن نکته بارزی ... » : اینکه خداوند خیر محض است (همین سرود ، صفحه ۱۵۵۸ شرح ۳) . - « مرا از دریای عشقهای دروغین بیرون کشید » :

اعتراف قبلی دانه (دوزخ ، سرود دوم ، صفحه ۱۰۳ ، بند ۲ - برزخ ، سرود سی و یکم صفحه ۹۷۴ ، بند ۲)
۴ - « شاخ و بر گهای ... » : آفریدگان خداوند - « باغبان سرمدی » : خداوند ، که جهان آفرینش « باغ » اوست . اصل فکر از انجیل آمده (انجیل یوحنا ، باب پانزدهم) : « ... من (عیسی) تاك حقیقی هستم و پدر من باغبان است . هر شاخه درمن که میوه بیاورد آنرا دور میسازد و هر چه میوه آرد آنرا پاك میکند تا بیشتر میوه آورد . » - « در حد آن خیری دوست دارم .. » یعنی : آفریدگان بخاطر خودشان مورد علاقه من نیستند ، بلکه متناسب با آن درجه خیری که خداوند در آنها قرار داده ، و آنقدر از فروغ خود که بدانها بخشیده ، دوستان دارم . جمله « شاخ و بر گهای درختان باغ باغبان ابدی » در اصل ایتالیائی یکی از زیباترین اشعار کمندی الهی است .

Le fronde, onde s'infronda tutto l'orto dell' ortolano eterno ...

بهشت

چون خاموش شدم ، نغمه ای شیرین در آسمان طنین افکند ، و بانوی خویش را شنیدم^۱ که همراه بادیگران میگفت : « قدوس! قدوس! قدوس! ^۲ »

و همچنانکه فروغی نافذ ، از آنرو که حس بینائی پیشباز نور میشتابد و از عضوی بعضوی میروود ، مایه بیداری میشود ، و خفته بیدار شده در بهت بیداری ناگهانی خویش آنچه را که میبیند تحمل نمیتواند آورد ، تا آنکه نیروی فکر بیدارش شتابد^۳ ، « بئاتریچه » نیز بهمینسان با شعاعی از انوار خویش که از پیش از هزارمیل^۴ تابان بود ، اثر هرتیرگی را از دیدگان من بسترد؛ و در آندم ، من که نیروی بینائی خود را بهتر از پیش باز یافته بودم ،

۱- در پایان امتحان «ایمان» ، روح پطرس سه بار بدور دانه چرخیده ، و در پایان آزمایش « امید» روح یعقوب همراه با سایر ارواح بخواندن سرود مقدس پرداخته بود . درینجا پس از ختم سؤال و جواب یوحنا ودانه ، نه تنها جمله ارواح بلکه بئاتریس نیز آواز مذهبی میخوانند ، و ازین راه دانه نشان میدهد که درجه سرور و جذبه روحانی اینان ، مرحله بمرحله زیادتر میشود .

۲ - Santo, Santo, Santo این ترکیبی است که یکبار در تورات و یکبار در انجیل آمده (تورات ، کتاب اشعیا نبی ، باب ششم) : « ... و یکی از سرافین دیگری را صدا زده میگفت قدوس قدوس قدوس یهوه ، تمامی زمین از جلال او مملو است . » و (انجیل ، مکاشفه یوحنا رسول ، باب چهارم) : « ... و آن چهار حیوان که هر یکی از آنها شش بال دارد گرداگرد و درون بیچشان پرهستند و شبانروز بازمیایستند از گفتن قدوس قدوس قدوس خداوند قادر مطلق که بود و هست و میآید . »

۳ - ... همچنانکه شعاعی از روزنی بر دیدگان خفته ای بتابد ، و اثر آن با تحریکات پیایی سلسله اعصاب که بهم وابسته اند بمغز رسد و خفته را بیدار کند ، ولی وی که هنوز هوش و حواس خویش را باز نگرفته است تا مدتی با آنکه متوجه روشنائی است مفهوم این روشنی را نفهمد ، تا آنکه تدریجاً نیروی فکر بکمکش رسد ...

۴ - mille milia : مراد اشاره بمسافتی بسیار زیاد است (میل miglia از واحدهای مقیاس ایتالیائی است .) - مفهوم واقعی این سخن جلوه حقیقت است که فروغ آن بر همه جا از دور و نزدیک بر توافکن میشود .

سرود بیست و ششم

تقریباً با بهت و حیرت پرسیدم که این فروغ چهارمین که در کنار ماست فروغ
کدامین کس است^۱ ؟

و بانوی من گفت : « در دل این فروغ ، نخستین روحی که بدست
قدرت نخستین آفریده شد ، عاشقانه بصانع خویش نگران است^۲ . »
چون شاخه ای که با وزش باد سر خم کند و پس با نیروی ذاتی
خویش برپای خیزد و دوباره قد برافرازد ،

من نیز در آن دم که وی چنین میگفت در عالم حیرت خویش بدین حالت
دچار آمدم ؛ آنگاه شوق سخن گفتن که در آتشش میگداختم قویدم کرد ،
و چنین آغاز کردم : « ای تنها میوه ای که رسیده آفریده شدی^۳ ،
ای پدر کهن که هر زوجه ای ترا هم دختر و هم عروس است^۴ ،

بامنتهای خلوصی که مراست ، التماس آن دارم که بامن سخن گوئی .
تو خود شوق مرا میبینی ، و من از آنروا زیان این شوق سر باز میزنم که زودتر
کلام ترا بتوانم شنید . »

۱ - « فروغ چهارمین » : روح بهشتی نازم ای که در مدت خیرگی و نایبانی دانه به جمع
ارواح دگر پیوسته است و دانه پس از بازیافتن بینائی خویش متوجه حضور او میشود .

۲ - « نخستین روحی که بدست قدرت نخستین آفریده شد » : « آدم » ، که اولین بشری
بود که بادست خداوند پدید آمد . - « عاشقانه مینگرد » *vagheggia* ، از مصدر قدیمی
vagheggiare : با شیفتگی نگریستن .

۳ - اشاره به « آدم » که تنها بشری بود که دوره زندگی جنینی و کودکی را نگذراند
و کامل بدنیا آمد . « میوه » در اینجا مثل غالب جاهای دیگر کمدی الهی ، بصورت « سیب » *pomo*
بکار رفته . در تفسیر چاپ « واندلی » درین باره بالحن شوخی نوشته شده است که : « پیش در آمد
سخن دانه به آدم قدری ناشیانه و دور از سیاستمداری است ، زیرا که ممکن است این کلمه سیب
آدم را از همان اول بیاد میوه ای اندازد که خوردنش باعث طرد او از بهشت شد . »

۴ - میان همه آفریدگان ، فقط آدم است که چنین امتیازی را دارد ، یعنی هرزنی
از یکطرف دختر اوست (زیرا که از او بوجود آمده است) و از طرف دیگر عروس او (زیرا
همسر مردی است که او نیز از پسران آدم است) .

بهشت

گاه چارپایانی غاشیه برپشت، جانی از بدنش را چنان حرکت میدهد
که تکانهای غاشیه از حرکات او حکایت میکند^۱ ؛
روح نخستین نیز بهمینسان از راه فروغی که ویرا در میان داشت ،
سرور خویش را در ارضای من هویدا کرد .
آنگاه گفت : « بی آنکه تو خود شوق را بر من ابراز داشته باشی^۲ ،
من این شوق ترا بهتر از آن تشخیص میدهم که تو آنچه را که برایت در
حد اعلا ی یقین است تشخیص توانی داد ،
زیرا که من این همه را در آن آئینه حقیقتهای میدیمنم که چیزهای
دیگر را مشابه خویش میکند ، اما خود را مشابه هیچ چیز نمیکند^۳ .

۱ - یعنی : همچنانکه تکانهای جل و پوست اسب با درازگوشی نشان از تکانهای بدن او میدهد ، انسانها و موجات فروغ آدم نیز حاکی از درجات شوق درونی او از شنیدن سخنان من بود . - « و توری » دانه شناس معروف و مفسر برجسته کمدی الهی ، که کتاب او بنام « تشبیهات دانه‌ای » *le similitudini dantesche* (چاپ فلورانس ، ۱۸۷۴) صورت کلاسیک یافته ، این تشبیه را « ضعیف‌ترین » تشبیه دانه در کمدی الهی و « مثالی نامطبوع » خوانده است .

۲ - در یکی دو نسخه خطی از قدیمترین نسخه‌های « کمدی » ، و در چاپهایی که از روی آنها صورت گرفته ، در این جمله با اضافه شدن یک حرف n تغییر جالبی روی داده است . اصل جمله بایتالیائی چنین است : « ... senz ' essermi profferta da te » و در این نسخه‌ها دو کلمه آخر این جمله را با اضافه حرف n در وسط آنها تبدیل به Dante (دانه) کرده‌اند . درین صورت معنی این جمله چنین میشود : « دانه ، بی آنکه شوق تو به من ابراز شده باشد ... » بدیهی است این نظر مردود است ، زیرا دانه بجز در یک مورد که خود را مجبور دانسته و بدین اجبار هم اشاره کرده (برزخ ، سرود سی ام . صفحه ۳۹۴ ، بندهای ۶ و ۷) در تمام کمدی تماماً از ذکر نام خویش خودداری کرده است ، و در اینجا هیچ دلیلی برای ذکر این نام نیست .

۳ - « آئینه حقیقتهای » *verace specchio* : خداوند ، که هر آنچه در عالم خلقت هست و خواهد بود از روز ازل در او منعکس بوده است . و در نتیجه همه چیزها انعکاس آن و مشابه با تصاویر آنند ، نه آنکه تصاویر آن انعکاس بیرون باشد . - دو کلمه *pareglie* و *pareglio* که درین بند بکار رفته بحسب آنکه آنها را حقیقت ، نظر ، تصویر ، مثال وغیره معنی کنند ، مفاهیم مختلفی بدست میدهند که هر کدام از آنها مورد تأیید جمعی از مفسرین است ، و در اینجا از توضیح بیشتری درین باره خودداری میشود .

سرود بیست و ششم

تومیخواهی دانست که از چه وقت خداوند مراد در آن باغ رفیعی بنهاد
که این بانو در آن امکان بالارفتن از نردبانی چنین بلندی داد^۱ ،
و چه مدت زمانی این باغ شادی بخش دیدگان من بود، و قهر بزرگ
را مایه اصلی چه بود، و کدام بود آن زبانی که منش بکار بردم و ساختم^۲
باری، پسر جان، آنچه تبعیدی چنین را باعث آمد، نفس چشیدن
میوه نبود، بلکه فقط تخطی از حدود مقرر بود^۳ .

در آنجا، که بانوی تو «ویرجیلیو» را از آن بیرون کشید، من
چهار هزار سیصد و دو دور شمسی در اشتیاق ورود بدین انجمن بر جای ماندم^۴ ؛

۱ - «باغ رفیعی» : بهشت زمینی، که بر بالای کوه بلند برزخ جای دارد . - «این بانو»،
در اصل بصورت ضمیر اشاره costi : بئائریس . - «نردبانی چنین بلند» : درجات مختلف آسمان
و افلاک . - مفهوم این بند اینست که : «میخواهی بدانی من در چه تاریخی در باغ بهشت، که بئائریس
ترا از آنجا همراه خویش بافلاک آورد، جای داده شدم .»
۲ - پرسشهای دوم و سوم و چهارم داتته، که آدم آنها را از زبان وی مطرح میکند:
چه مدتی آدم در باغ بهشت ماند؟ و چرا از آن بیرون رانده شد؟ و زبانی که وی با آن سخن
میگفت کدام بود؟

۳ - آدم، اول پرسش سوم را پاسخ میگوید : رانده شدن او از بهشت بخاطر نفس
عمل خوردن میوه «شجره ممنوعه» نبود، بلکه بدین جهت بود که وی باین عمل خود فرمان
خدائی را زیر پا گذاشته و از روی غرور درصدد آن برآمده بود که «بمعرفت نیک وید» دست
یابد و بعلمی که خاص خداوند است ره برد. این فکر را داتته از رساله سن تماسو دا کوینو
(کتاب دوم، باب صد و شصت و سوم) گرفته است . - «چشیدن میوه»، در اصل: چشیدن درخت
il gustar del legno، اشاره به «درخت معرفت نیک وید» .

۴ - پاسخ سؤال اول داتته : آدم توضیح میدهد که روح او، پس از مرگ وی، به
«اعراف» Limbo یعنی طبقه مقدماتی دوزخ (دوزخ، سرود چهارم) رفته (زیرا که پس از گناه آدم
روح هیچ آدمی را اجازه رفتن به بهشت نبوده است) و این همان جا بوده که ویرژیل نیز
مانند ارواح بسیار بزرگان دیگر همواره در آن بسر میبرد، و در همان جا بود که بئائریس (بانوی تو)
بدیدار ویرژیل رفته و از او تقاضا کرده است که در جنگل تاریک بیاری داتته رود (دوزخ، سرود
دوم، صفحه ۲۳ بند ۲). سپس آدم خبر میدهد که از هنگامیکه وی پاباعراف نهاده، یعنی از هنگام
مرگ او، تا بدانوقت که وی بادت عیسی از اعراف بیرون آورده شد (دوزخ، سرود چهارم،
صفحه ۵۰، بند ۳)، یعنی تا هنگام شهادت عیسی، ۴۳۰۲ سال فاصله بوده است. این رقم بر محاسبات یهودیان
در باره تاریخ جهان متکی است که هنوز هم تقویم خاص قوم اسرائیل بر اساس آنست . - «این انجمن»
questo concilio : جمع ارواح آمرزیده بهشتی .

بهشت

و در آن مدت که بر روی زمین بودم ، خورشید را نهصد و سی بار از میان جمله اختراعی که بر سر راه اویند باز آمده دیدم^۱ .
زبانی که با آن سخن میگفتم ، بسیار پیش از آن که قوم نمرود همت بدان کاری گمارد که امکان پیاپایش نبود ، یکسره از میان برفت^۲ ؛

۱ - پاسخ آدم به دومین سؤال داته که مربوط بمدت اقامت او در بهشت است چنین است: این مدت ۹۳۰ سال بود ، یعنی در طول آن خورشید نهصد و سی بار منطقه البروج را طی کرد و بجای نخستین خود بازگشت . نقل از تورات (سفر پیدایش ، باب پنجم) : « ... پس تمام ایام که زیست نهصد و سی سال بود که مرد . »

با این حساب آدم ۹۳۰ سال در بهشت زمینی بوده ، و ۴۳۰۲ سال در اعراف گذرانده ، و از بعد از خروج وی از اعراف نیز ۱۲۶۶ سال (فاصله شهادت عیسی و سفر داته به جهان جاوید) تا موقع دیدار داته فاصله شده است ، و از مجموع این سه رقم نتیجه میشود که آدم ۶،۴۹۷ سال پیش از بهشت داته (و بهمان حساب ۷،۱۵۵ سال پیش از این) آفریده شده است . - « تسناتی » مفسر کمدی الهی مینویسد که این رقم رقمی « کامل » است ، زیرا تا با آخر به ۳ (رقم مقدس مسیحی) قابل تقسیم است ، یعنی از ضرب کردن عدد ۳ در خودش و در خودش و تکرار همین محاسبه بوجود میآید . میتوان احتمال داد که داته نیز چنین نظری داشته است .

۲ - این چهارمین و آخرین پرسش داته است که آدم بدان پاسخ میگوید ، ولی این بار پاسخش درازتر است ، چنانکه تا آخر سرود را شامل میشود . سؤال و جواب مربوط بزبانی است که آدم برای سخن گفتن بکار میبرد .

در تورات آمده که تا پیش از نمرود (پادشاه جبار آشور) همه مردم زمین بیک زبان حرف میزدند ، ولی چون نمرود وقومش خواستند در زمین شعمار برج بابل بسازند و آنرا آنقدر بلند کنند که سر بآسمان سایند ، خداوند برایشان خشم گرفت و لغت و زبان اهل جهانرا مشوش کرد (تورات ، سفر پیدایش ، باب یازدهم) : « ... و تمام جهانرا بیک زبان و یک لغت واحد بود ... پس خداوند ترول نمود تا شهر و برجی را که بنی آدم بنا میکردند ملاحظه نماید ، و خداوند گفت همانا قوم یکیت و جمیع ایشانرا بیک زبان ، و اینکار را شروع کرده اند و الآن هیچ کاری که قصد آن بکنند از ایشان ممنوع نخواهد شد . اکنون نازل شویم و زبان ایشان را در آنجا مشوش سازیم تا سخن یکدیگر را نفهمند . » - آدم در اینجا توضیح میدهد که زبانی که او وضع کرده بود مدتها پیش ازین تاریخ از میان رفته بود ؛ قبل از آن داته در کتاب *De Vulgaris Eloquentia* نظری خلاف این ابراز داشته یعنی اظهار عقیده کرده بود که با ساختن برج بابل زبانهای جهانیان پریشان شد ، و اگر چنین نبود اکنون همه جهانیان بزبان عبری سخن میگفتند .
بقیه در صفحه بعد

سرود بیست و ششم

زیرا که آنچه زادهٔ عقل و منطق بشری باشد ثبات جاودان نمیتواند داشت، و این از آن رواست که امیال آدمیان باقتضای تغییر نفوذ افلاک در تغییر است .

این امری طبیعی است که آدمی سخن گوید؛ اما اختیارچنین یاچنان سخن گفتن را طبیعت بشما میسپارد تا خود این کار را چنانکه خواهید کنید .

پیش از آنکه بمحتکدهٔ دوزخی درافتاده باشم^۱، خیرشادی زای اعلی که در میانم دارد، در روی زمین I نام داشت^۲؛ سپس او را EL نامیدند^۳، و میباید که چنین شده باشد، زیرا که سنن آدمیان بمثابهٔ برگه‌ای درخت است که یکی فرو میریزد و

بقیه از صفحه قبل

دربارهٔ زبانی که آدم حرف میزد، نظریاتی ابراز شده که برخی از آنها شوخی آمیز بنظر میرسد. از آن جمله ولایتل مفصل «خوان باو تیتادارو» محقق اسپانیایی است که معتقد است این زبان همان زبان «باسک» است که امروزه در جنوب غربی فرانسه و شمال غربی اسپانیا رایج است و ریشهٔ آن که غیر اروپایی است معلوم نیست .

۱- محتکدهٔ دوزخی *infernale ambascia*: اعراف؛ اعراف قسمتی است که جزء دوزخ واقعی نیست و ساکنانش نیز بجز «امید نداشتن» رنجی نمیبرند، ولی در نظر کسی چون آدم که درین هنگام از سعادت ازلی برخوردار است، چنین مکانی «محتکده» و دوزخ واقعی مینماید. بقول سعدی ما: «خوران بهشتی را، دوزخ بود اعراف» از دوزخیان پرس، که اعراف بهشت است .

۲- یعنی: تا زمانی که من زنده بودم، مردمان خداوند را «ای» I مینامیدند. باهمهٔ تحقیقات دانه شناسان معلوم نشده که دانه این کلمه را از کجا آورده است .

۳- ال El، نام بعدی خداوند، در زبان آدمیان. این کلمه عبری است و معنی قوی و قادر میدهد، و کلمات عبری «ایلوئی» و «الوهی» بمعنی «خدای من» که در انجیل از آن سخن رفته ازین کلمه مشتق شده است. شکل اخیر همان است که در زبان عربی «الهی» شده است و همین معنی را دارد. در انجیل آمده است که (متی، باب بیست و هفتم): «... و عیسی باواز بلند ندا کرده گفت ایلوئی ایلوئی ... یعنی الهی الهی چرا مرا واگذاردی؟» دانه خود در کتاب «فصاحت» خویش این نام را نیز نام اصلی خداوند دانسته و در جای دیگر کمدی الهی (سرود چهاردهم بهشت، صفحه ۱۳۱۶ شرح ۱) کلمهٔ یونانی «هلیوس» را بمعنی «ایلی» عبری بکار برده است .

بهشت

دیگری برجایش میروید^۱ .

در آن کوهی که افزون از جمله کوههای دگر سر از آب بر آورده است^۲ ، در فاصله میان بیگناهی و کنهکاری ، مدت زمانی معادل آن زمان بسر بردم که از نخستین ساعت روز تا آن ساعتی که در تغییر ربع دائرة خورشید بدنبال ساعت ششمین میآید ، فاصله است^۳ .

- ۱- یعنی: زبان آدمیان نیز. مثل رسوم و آدابشان در تغییر و تحول است و سیر تکامل زبان از I صورتی کاملتر بنام EI ساخته است .
- ۲ - کوه برزخ (رجوع شود بسرود بیست و ششم دوزخ ، صفحه ۴۲۳ ، بند ۲ ، و صفحات ۵۴۵ و ۵۴۶ . مقدمه برزخ) .
- ۳ - یعنی : از آنوقت که با خوردن میوه ممنوع گناه کردم ، تا آنوقت که از بهشت زمین اخراج شدم ، معادل فاصله آغاز روز تا هفتمین ساعت آن ، و بعبارت دیگر فقط هفت ساعت فاصله بود . - «ربع دائرة» quadra : قوس بود درجه از مسیر خورشید ، که يك چهارم از مسیر کامل آنست و طبعاً خورشید آنرا در شش ساعت طی میکند .

سرود بیست و هشتم

آسمان هشتم : فلك ثوابت

آسمان نهم : فلك بلورین (فلك الافلاك)

قسمت اول این سرود همچنان در فلك ثوابت میگذرد ؛ این قسمت با سرودی آغاز میشود که ارواح این فلك و جمله افلاك در وصف جلال خداوند و عیسی و روح القدس ساز میکنند ؛ آنگاه پطرس ، بنیانگذار کلیسا ، باجملاتی که از عالیتترین اشعار « کمدی الهی » بشمار میآیند خشم آسمان را از فساد دستگاه روحانیت و انحطاط ایمان در روی زمین ابراز میدارد، و بدانته امر میدهد که در بازگشت بدنای زندگان این خشم و نفرت آسمانرا از دستگاه روحانیت که مسئول این فساد است بجهانبان خبر دهد . - آنگاه ارواح آسمانی که داتنه با ایشان رو برو بود راه فلك بالاتر را در پیش میگیرند ، و داتنه نیز پس از نگاهی دیگر بکرة زمین همراه با بناتریس روانة آسمان نهم میشود .

این فلك ، که قسمت دوم سرود بوصف استادانه ای از آن اختصار یافته ، فلك الافلاك Primo Mobile یا فلك بلورین (Cielo Cristallino) است که گردش جمله افلاك از آن سرچشمه میگیرد و ساکنانش فقط طبقات مختلف ملائک هستند . در باره این فلك در مقدمه سرود بیست و هشتم توضیح لازم داده شده است .

سرود بیست و هفتم

« بر پدر، بر پسر، بر روح القدس ثنا باد! »^۱ چنین بود نغمه ای که در
سراسر بهشت آغاز شد، و این نغمه چنان شیرین بود که یکباره سرمستم کرد.^۲
آنچه را که دیدم لبخندی از جانب کائنات یافتم، و ازین رو بود که
سرمستی من از راه شنوائی و از راه بینائی ره بدروم برد.^۳
چه نشاطی! چه سرور وصف ناپذیری! چه زندگی آکنده از عشق
و از صلحی! چه ثروت پای برجائی که با هیچ تمنائی همراه نیست.^۴
هر چهار مشعل آتشین در برابر دیدگانم بر جای ایستاده بودند،
و آن که پیش از دیگران بود^۵ پیرا کردن فروغی تابنده تر پرداخت^۶،

۱- پدر، پسر، روح القدس Padre, Figlio, Spirito Santo (خدا و عیسی و روح القدس): سه اصل «ثلیث» آئین مسیح. - با این تجلیل خداوند، مراحل سه گانه آزمایش آسمانی داته، یعنی بحقیقت تجلیل جداگانه هر یک از «حسنات ثلاثه» آئین مسیح (ایمان، امید، احسان) پایان مییابد.

۲- «سرمستم کرد» m'inebbriava؛ این تشبیه سرور آسمانی بنوشابه ای که از آن سرمست میشوند از زبور داود گرفته شده (تورات، مزمور سی و ششم): «... ای خداوند، ایشانرا از نهر خوشیهای خود بنوشانی، زیرا که ترد تو چشمه حیات است.»

۳- یعنی هم شنیدن آواز بهشتیان، وهم دیدار این فروغ که لبخند جهان آفرینش مینمود؛ مرا سرمست میکرد.

۴- «پای برجا» sicuro: از آترو که بیم از میان رفتنش نمیرود. - «با تمنائی همراه نیست» senza brama: از آترو که چیزی فزون از آن نیست تا کسی تمنای افزونی این ثروت را داشته باشد.

۵- پطرس، یعقوب، یوحنا، آدم.

۶- پطرس.

۷- یعنی: نشان داد که میخواهد سخن بگوید.



برپدر ، برپسر ، بروح القدس ثنا باد (صفحه ۱۵۱۴)

سرود یست و هفتم

و چنان جلوهای یافت که مشتری را میتوانست بود ، اگر که او و
مریخ پرند گانی بودند و بال و پر خویش را عوض میکردند^۱ .

مشیت ازلی که در جهان اعلی نوبت هر کس و وظیفه او را معین
میکند^۲ ، جمع سرود خوانان بهشتی را از هر سو بخامشی واداشته بود ؛
و درین هنگام بود که چنین شنیدم : « اگر مرا بینی که برنگی
دگر در آیم ، شکفت مدار ، زیرا که چون سخن گفته باشم همه اینان را
خواهی دید که چنین شوند^۳ .

آنکس که در روی زمین جای مرا ، جای مرا ، جای مرا^۴ که در
حضور پسر خداوند خالی است غصب کرده^۵ ،

۱- مفهوم این جمله معما آمیز اینست : اگر ستاره مشتری که بزرگترین سیارات است،
میتوانست بهمان بزرگی خود بماند ولی رنگ سفید خویش را با رنگ آتشین مریخ مبادله کند،
در آن صورت شکل این ستاره همانند شکل فروغ پطرس درین لحظه میشد .

۲- یعنی: معین میکند که چکار باید بکنند و اینکار را چه وقت باید بکنند .

۳- یعنی : اگر می بینی که من (پطرس) از زشتی آنچه اکنون میخواهم در باره آن
سخن گویم از شرم و خشم کلکون شده ام، شکفت مدار، زیرا که این ارواح بهشتی نیز بشنیدن
سخنان من از غضب و خجلت بهمین رنگ در خواهند آمد . پطرس در اینجا موضوع فساد روحانیت
و کلیسا را مطرح میکند .

۴- جای مرا il luogo mio : مقام نیابت مسیح یعنی مقام پایی را ، و کلیسای
«سن پیترو» را که مرکز واتیکان است و بنام پطرس مسمی است این گفته سه بار تکرار شده است
تا نشان دهد که این مقام چقدر اهمیت دارد ، و تا بچه اندازه عالی و مقدس و سنگین است . با احتمال
قوی دانه درین تکرار از یکی از بندهای تورات الهام گرفته است (تورات ، کتاب ارمیاء
نبی ، باب هفتم) : « ... بسخنان دروغ تو کل منمائید و مگوئید که هیکل یهوه هیکل یهوه
هیکل یهوه این است . »

۵- « ... که در برابر پسر خداوند خالی است » : در نظر عیسی (پسر خداوند)
کسانیکه اکنون بر مسند پایی نشسته و جانشین پطرس رسول شده اند غاصب این مقامند ، و جای
پطرس واقعاً خالی است . - اشاره دانه بچند پاپ معاصر او است که عبارتند از : بونیفاسیوی
هشتم Bonifacio VIII که در ۱۳۰۰ ، یعنی در تاریخ سفر آن جهانی دانه پاپ بود و قبلاً از او
بقیه در صفحه بعد

بهشت

گورستان مرا^۱ گندابی از خون و نجاست کرده است که در درکات
سفلی آن ملعونی را که ازینجا فرو افتاد شادمان دارد^۲.
در دنبال این سخن، آسمان را دیدم که سرا سر برنگی که هر-
شامگاه و هر بامداد خورشید بر ابرهای فراروی خویش میزند، در آمد^۳.
«بئاتریچه» نیز، همچون زنی پاکدامن که با همه اطمینانش
پیا کیزه خوئی خود، از شرح خطای زنی دگر پریشان خاطر شود،
تغییر حال بداد^۴؛ ویندارم که این چنین کسوفی در آسمان روی داد،

بقیه از صفحه قبل

بتفصیل سخن رفته است (دوزخ، سرودهای ۶، ۱۷، ۱۹، ۲۷ - برزخ، سرود ۲۰ - بهشت،
سرود ۱۲)؛ کلمنتوی پنجم Clemento V، که بعد از بونیفاجیو پاپ شد و از ۱۳۰۵ تا
۱۳۱۴ این سمت را داشت (دوزخ، سرود ۱۹ - برزخ، سرود ۳۲ - بهشت، سرودهای ۱۷ و
۳۰)؛ جووانی بیست و دوم Giovanni XXII که در ۱۳۱۶ بیایی رسید و در زمانیکه داتنه بهشت
را میسرود پاپ بود (بهشت، سرود ۱۸).

۱ - اشاره به «واتیکان»، که جسد «پطرس» را بعد از شهادتش، از کانا کومبها
(دخمه‌های پنهانی مسیحیان در زیر شهر روم) بدانجا یعنی به محل کنونی کلیسای «سن پیترو»
بردند و بخاک سپردند. درباره واتیکان قبلا سخن رفته است (سرود نهم - صفحه ۱۲۴۸ شرح ۴)؛ در این
حال ممکن است این اشاره تمام شهر رم باشد.

۲ - درکات سفلی Iaggiù: دوزخ. - «آن ملعونی که ...» شیطان اعظم (دوزخ،
سرود ۳۴). - اشاره به دینیکه فساد کنونی کلیسا و دستگاه روحانیت مایه خشم خداوند و شادی
شیطان است.

۳ - ... بشنیدن این سخن نه تنها ارواح بهشتی بلکه سراسر آسمان از فرط خشم برنگی
آتشین یعنی بدان رنگی در آمد که هر صبح و شام در ابرهای کنار افق دیده میشود.

۴ - یعنی: بئاتریس نیز بشنیدن ماجرای این خطای جانشینان مسیح در روی زمین، از شرم کلگون
شد. - یکی از مفسرین بنام «داتکونا» در «مکاتب داتنه ای» (فلورانس، چاپ ۱۹۱۳، صفحه
۴۶۰) معنی این تغییر حال را این میداند که وی بکلی رنگ از رخ بداد، و اشاره به «کسوف» را
در مصرع بعد مربوط بدین سخن میداند؛ ولی بنظر منطقی تر میآید که در مورد شرم، برنگ
کلگون اشاره شده باشد، و نه به برنگی.

سرود بیست و هفتم

د آن هنگام که قدرت اعلیٰ برنج آمد^۱ .
 سپس وی^۲ رشتهٔ سخن باز گرفت ، ولی اینبار صدایش چنان
 دگرگون شده بود که رنگ شعله را تغییری بیش از آن عارض نیامده بود^۳ .
 «زوجه عیسی از آن باخون من و خون «لین» و خون «کتو» ارتقاء نیافت
 که وسیلهٔ زراندوزی شود؛
 بلکه در راه چنین زندگانی مسعودی بود که «سیستو» و «پیو» و
 «کالیستو» و «اوربانو» خون خویش را پس از اشکریزی بسیار نثار کردند^۴ .

۱ - اشاره بدانچه در انجیل در بارهٔ لحظهٔ مرگ عیسی و تأثیر آن در آسمان گفته شده است (انجیل متی ، باب بیست و هفتم) : « ... و عیسی با آواز بلند صیحه زده و روح را تسلیم نمود ، که ناگاه پردهٔ هیكل از سر تا پا دوباره شد و زمین متزلزل و سنگها شکافته گردید. و قبرها گشاده شد و بسیاری از بدنهای مقدسین که آرامیده بودند برخاستند . و بعد از برخاستن وی از قبور برآمده بشهر مقدس رفتند و بسیاری ظاهر شدند . » و (انجیل مرقس ، باب پانزدهم) :
 «... و چون ساعت ششم رسید تا ساعت نهم تاریکی تمام زمین را فرو گرفت... پس عیسی آوازی بلند برآورده جان بداد . آنگاه پردهٔ هیكل از سر تا پا دوباره شد » و (انجیل لوقا ، باب بیست و سوم) :
 «... و تخمیناً از ساعت ششم تا ساعت نهم ظلمت تمام روی زمین را فرو گرفت . و خورشید تاریک گشت و پردهٔ قدس از میان بشکافت . و عیسی با آواز بلند صدا زده گفت ای پدر بدستهای تو روح خود را می سپارم . اینرا بگفت و جانرا تسلیم نمود . »

۲ - پطرس .

۳ - یعنی : این باز صدای پطرس نیز از فرط خشم ورنج ، مانند رنگ او تغییر کرده بود .

۴ - « زوجه عیسی » : کلیسا (سرود پانزدهم ، صفحهٔ ۱۲۶۵ ، بند ۱) که باید همچون زوجه ای ، وفادارانه از شویش پیروی کند . - شش پایی که نام برده شده اند بترتیب عبارتند از : «لینو» Lino (بلاتینی Linus) که جانشین بلافاصلهٔ پطرس رسول بود ، و در سال ۷۸ مسیحی شهادت رسید ؛ «کتو» Cleto (بلاتینی Cletus) جانشین لینو ، که در سال ۹۰ مسیحی شهادت یافت ؛ «سیستو» Sisto (بلاتینی Sixtus) ملقب به «سیکستوس اول» که در سال ۱۲۷ مسیحی شهادت رسید ؛ «پیو» Pio (بلاتینی Pius) ملقب به «پیوس» اول که در سال ۱۵۵ مسیحی شهادت یافت ؛ «کالیستو» Calisto (بلاتینی Calixtus) ملقب به «کالیکستوس اول» ، که در ۲۲۲ مسیحی شهید شد ؛ «اوربانو» Urbano (بلاتینی Urban) که در سال ۲۳۰ شهادت رسید . - «اشکریزی بسیار» : اشاره به گریه های این روحانیون بر سرنوشت مسیحیانی که پیوسته از طرف امپراتوران روم مورد آزار و شکنجه قرار میگرفتند .

بهشت

نیت ما این نبود که قسمتی از جامعه مسیحی بر جانب راست و قسمت دیگرش بر دگر جانب جانشینان ما نشیند^۱ ،

ونه آنکه کلیدهای سپرده بمن بدل بنقشی در روی پرچی شوند که برای پیکار با تعمید یافتگان بکار رود^۲ ،

ونه آنکه من تصویر مہری برای امتیازات فروخته شده و دروغزن شوم^۳ که از بابت آنها بارها احساس شرمندگی و اترجار میکنم .

از اینجا ، در همه چرا گاہها گر گانی تیزدندان در جامه شبانان

۱ - یعنی : نیت ما این بود که پاپ و کلیسا بجملة مؤمنین مسیح بیک چشم نگاه کنند و نه آنکه از روی تبعیض یکدسته ازیشان را مورد لطف خود قرار دهند (بر جانب راست بشانند) و بادسته ای دیگر بیدی رفتار کنند (بر جانب چپ جای دهند) . بنا به تفسیر معروف «اوتیمو» داتہ درین اشاره تلویحاً بدودسته «گولف های» فلورانس که مورد علاقه پاپ بودند و «گیلین ها» که پاپ با ایشان مخالف بود نظر دارد . - اصل فکر از انجیل گرفته شده است (انجیل متی ، باب بیست و پنجم) : «... اما چون پسر انسان در جلال خود با جمیع ملائکہ مقدس خوش آید آنگاه بر کرسی خود خواهد نشست ... آنگاه پادشاه به اصحاب طرف راست گوید بیائید ای برکت یافتگان از پدر من ... و اصحاب طرف چپ را گوید ای مملونان از من دور شوید . »

۲ - «کلیدهای سپرده بمن» : کلیدهای بهشت ، که بروایت انجیل عیسی پطرس را امانتدار آنها کرد (انجیل متی ، باب شانزدهم) : «... و کلیدهای ملکوت آسمان را بتومیسپارم (برزخ ، سرود ۹ - بهشت ، سرودهای ۲۴ و ۳۴) . - «نقشی در روی پرچی» : نقش پرچم قوای پاپ ، که تا سال ۱۲۲۹ علامت دو کلید بر روی آن بود ، و بقول «واندلی» مفسر و ناشر معروف کمندی الہی و این سپاہ پاپ تا آن سال اصولاً *chiavisegnata* (کلید نشان) نام داشت . - «تعمید یافتگان» : مسیحیان ؛ اشاره بدانکه نیروی نظامی تحت فرمان پاپ بخلاف آنچه معمول است ، نباید علیہ مسیحیان بکار رود ، و با احتمال قوی ازین کنایہ اختصاصاً جنگ قوای پاپ با گیلین ها و باخاندان «کولونا» (دوزخ ، سرود ۲۷ ، صفحه ۳۰۴ ، شرح ۳) منظور است .

۳ - یعنی : نمیخواهم فقط نقشی بر روی مهر کلیسا باشم که دریای مقاولہ نامہها و فرمانهای واگذاری مناصب و مشاغل روحانی که در باطن بمنظور «معاملہ» تنظیم میشود زده شود ، زیرا حقیقت این مقاولات و فرمانها چنان است که مرا از شرم کلگون میکند . - «فروخته شده» : امتیازات و مناصبی که در مقابل رشوه از طرف پاپ داده میشود ؛ - «دروغگو» : زیرا کہ همیشه ادعا میشود کہ این مناصب و امتیازات بمنظور حفظ بنیاد روحانیت و کلیسا صورت میگیرد . - مهر رسمی پاپ مہری بود کہ نقش سر و صورت پطرس رسول را داشت .

سرود بیست و هفتم

عیانند^۱؛ آوخ، ای دفاع الهی! چرا بخواب رفته‌ای^۲؟
«کائورسی‌ها» و «گواسکونی‌ها» آماده نوشیدن خون ما شده‌اند^۳.
آغاز نکورا بین که چه‌عاقبتی ناگوار دردنبال داشت^۴!
اما یقین دارم که مشیت اعلی، که بدست «اشیپو» جلال جهان‌را
برای روم محفوظ بداشت، بیاری ما خواهد شتافت^۵.
وتو، پسر جان، که سنگینی‌تن‌خاکی از نو بروی زمینت باز خواهد
برد، دهان بگشا و آنچه را که من خود پنهان نمیدارم از کسان

۱- اشاره بکشیشانی که در لباس روحانیت فقط در اندیشه اندوختن مال و تأمین شهوات
خوبشند... «چرا گاهها»: شهرها و مراکز اجتماعات مسیحی. - نیزدندان rapaci: حرص؛
اصل فکر از انجیل متی است (باب هفتم): «... اما از انبیای کذب احتراز کنید که بلباس
میشها نزد شما می‌آیند، ولی در باطن گسرها درنده میباشند». و نیز از تورات (کتاب
ارمیاہ نبی، باب بیست و سوم): «... خداوند میگوید: وای بر شبانانیکه کله مرتع مرا هلاک
و پراکنده میسازند.»

۲- دفاع الهی difesa di Dio: دفاع خداوند از کلیسا و آئین خود؛ یعنی: خداوند،
پس چرا از حیثیت و تقدس کلیسای خود دفاع نمیکنی؟ اصل فکر از تورات است (کتاب مزامیر،
مزمور چهل و چهارم): «... ای خداوند، بیدار شو، چرا خوابیده‌ای؟ برخیز و ما را تا باید دورمینداز.
چرا روی خود را پوشانیدی؟»

۳- کائورسیها Caorsini: اهالی شهر کاهور Cahors در فرانسه (دوزخ، سرود ۱۱)
و گواسکونی‌ها Guaschi اهل کاسکنی Gascogne یکی از ایالات قدیمی فرانسه. پاپ
جووانی بیست و دوم (که در اصل «ژاکدوز» نام داشت) اهل «کاهور» و پاپ کلمنتوی پنجم (که در اصل
«برتران دوکوت» نام داشت) اهل کاسکونی بودند. - مقصود از «کائورسی‌ها» و «گواسکونی‌ها»
در اینجا این دو پاپ و اعوان و انصاری هستند که ایشان از شهرهای خود آورده بودند.

۴- یعنی: ای کلیسا که با آن شهادتها و از خود گذشتگیها رونق یافتی، امروزه باید
وسیله چه سوء استفاده‌ها و آزمندیها قرارگیری!

۵- مشیت اعلی alta provvidenza: خواست الهی. - اشیپو Scipio:
«کرنلیوس اسپیون» سردار معروف رومی که «هاننبال» پادشاه و سردار نامی کارتاژ را شکست داد
(دوزخ، سرود ۳۱ - برزخ، سرود ۲۹ - بهشت، سرود ۶) و «جلال دنیا را برای روم
تأمین کرد»، یعنی سیادت جهانی روم را مسجل ساخت. دانه این پیروزی را خواست خدامیداند،
زیرا برای روم مأموریتی الهی قائل است (بهشت، سرود ۶) - «بیاری ما خواهد آمد»: اشاره
دیگری از طرف دانه بظهور نزدیک نجات دهنده‌ای د ایتالیا (دوزخ، سرود اول صفحه ۹۵،
شرح ۱- برزخ، سرود سی و سوم صفحه ۱۰۰۳ بند ۴ و شرح ۷).

بهشت

پنهان مدار^۱ .

همچنانکه در جهان زیرین ، در آن هنگام که شاخ بز در آسمان بخورشید میساید ، ذرات بخار منجمد در فضای ما باریدن آغاز میکنند^۲ ، در آن جهان علیا ، اثیر را بدیدم که آرایش یافت ، و بخارات پیروزمندی که در کنار ما جای گزیده بودند ، برف وار در آن بحرکت درآمدند^۳ .

دیدگان من در پی آنها بنگریستند و آنقدر درین راه بدنبالشان رفتند که بعدمسافت از طی راهی دورتر بازشان داشت .
بانوی من مرا بدید که دست از بالا نگریستن برداشته ام ، و بمن

۱ - پطرس درینجا مأموریتی را که بعهده دانه واگذار شده است ، و قبلا از زبان پئاتریس (برزخ ، سرود ۳۲) وکاچاگویدا (بهشت ، سرود ۱۷) بدو تذکر داده شده بود تأیید میکند . - «دهان بگشا» اصطلاحی است که از تورات گرفته شده (کتاب حزقیال نبی ، باب سی و سوم) : « ... دست خداوند بر من آمده دهان مرا گشود ، پس چون او در وقت صبح نزد من رسید دهانم گشوده شد . »

۲ - جهان زیرین in giuso : زمین . - بز Capra : برج جدی ، که خورشید در طی مراحل دوازده گانه منطقه البروج در ماه جدی (دی) یعنی اولین ماه زمستان در آن جای دارد؛ بنابراین « چون شاخ بز در آسمان بخورشید خورد » یعنی : « چون اولین ماه زمستان فرارسد » - « در فضای ما » : در فضای زمین . - « ذرات بخار منجمد » : برف .

۳ - جهان علیا in su : آسمان و افلاک . - « اثیر » etere ماده بیوزن و لطیفی که بعقیده قدما فاصله افلاک و کرات آکنده از آن بود . - « بخارات پیروزمند » : ارواح بهشتی ، که بر اثر پیروزی معنوی خود در آسمان جای گرفته اند . مفهوم کلی این دوبند اینست که ارواح بهشتی را دیدم که مانند ذرات برف که در زمستان در فضای زمین بیارند ، در فضای این فلک هشتمین پیرواز درآمدند ، و این اشاره است بیازگشت این ارواح به آسمان آخرین (empyreo) که جملگی از آنجا آمده بودند .

سرود بیست و هفتم

گفت: « نظر بزیر افکن، و بین که چگونه چرخیده‌ای^۱! »
دیدم که از آن بار پیشین که نگه کرده بودم، قوس منطقه نخستین
را، از نیمه آن تا با آخر سراسر در نور دیده بودم^۲ .
چنانکه در آن سوی « گاده » گذرگاه « اولیسه » سبکمغز را میدیدم،
و در اینسو، کرانه‌ای را که اروپا در روی آن باری سبک شد تقریباً در برابر
نظر داشتم^۳ .

۱ - دانه در همه مدتی که بطرس سخن میگفته، و قبل از آن، یعنی بعد از آخرین باری
که بکره زمین نگریسته بود (سرود بیست و دوم، صفحه ۳۲۱، بند ۱) بزمین ننگریسته، و درین مدت
فلك ثوابت که ایشان در آنند مقداری از حرکت دورانی عادی خود را انجام داده است، و اکنون
بناظر بس او را دعوت میکنند که دوباره نظر بزمین افکنند تا قسمت دیگری از آنرا که بار پیش
ندیده بود ببینند.

۲ - قدما از لحاظ جغرافیائی قسمت مسکونی کره زمین یعنی خشکیهای آنرا (تا آنجا
که از آن اطلاع داشتند) بهفت منطقه (clima) تقسیم کرده بودند که از استوا شروع و
بقطب ختم میشد. « منطقه نخستین » که دانه در اینجا بدان اشاره میکند از تریسک استوا
آغاز میشد و تقریباً هشت درجه جغرافیائی بسمت بالا میرفت. از نظر عرضی اورشلیم در وسط این
منطقه ورود « گنگک » در هندوستان منتهالیه شرقی آن و شهر « کادیز » در اسپانیا منتهالیه غربی
بود. دانه بار پیش که بزمین ننگریسته (سرود ۲۲) درست بر بالای اورشلیم جای داشته،
و درینموقع متوجه میشود که همراه با فلك هشتم نیمه غربی این « منطقه نخستین » یعنی فاصله اورشلیم
تا کادیز را طی کرده و با آخرین حد غربی « منطقه اول » رسیده است.

۳ - گاده (Gade) با ایتالیائی امروزی کادیچه Cadice، با اسپانیائی کادیز Cadiz،
بفرانسه وانگلیسی کادیکس Cadix) که مسلمانان در زمان تسلط بر اندلس آنرا « القادس » مینامیدند،
شهر و بند و معروف اسپانیا. « گذرگاه اولیسه » : جبل الطارق، که بقول دانه « اولیس » با
« سبکمغزی » از آنجا گذشت و در دریای بیکران سرگردان شد و بالاخره جان درین راه نهاد
(دوزخ، سرود ۲۶) . « کرانه‌ای که اروپا در آن باری سبک شد » کرانه فینیقیه (سواحل
کنونی لبنان) که بنا بر روایت میتولوژی یونان، « زئوس » خدای خدایان که عاشق
اوروپا Europa دختر پادشاه فینیقیه شده بود بصورت گاوی وحشی در آمد و این دختر
را غافل کرد و بر پشت خود نشاند و او را بجزیره کرت برد. « باری سبک » اشاره به پرواز این دختر
بر پشت گاو وحشی است. « کلمه « تقریباً » درین بند از آنرو آورده شده که طبق محاسبات نجومی،
چون برج جوزا که دانه درین هنگام در آن است بر بالای جبل الطارق باشد، خورشید که درین
بقیه در صفحه بعد

بهشت

و شاید که میتوانستم ناحیتی بزرگتر از این را نیز بینم، اما خورشید
زیر پای من براه خویش میرفت و بیش از برجی از ما بدور بود^۱ .
روح شیفته من، که همواره عاشقانه بیانویم مینگردد^۲ ، بیش از هر وقت
دگر شوق نگرستن بدور داشت ؛

و هر چند هم که هنر یا طبیعت از راه بدن آدمی یا از راه نقش آن، دام و دانه
اروی آدمیان نهاده باشد تا از راه دیدگان ایشان بر روحشان رخنه کند.
همه این دام و دانه ها ، بر روی هم ، در برابر آن لذت آسمانی که
هنگام دیدار چهره متبسم این بانو خیره ام کرد، هیچ مینماید^۳ ؛

بقیه از صفحه قبل

فصل در برج حمل است و تقریباً ۳۰ درجه جلوتر از جوزا قرار دارد نمیتواند این کرانه را روشن
کند، زیرا که درین موقع در ساحل لبنان در حدود دو ساعت از شب گذشته است. بنابراین دانه این
ساحل را بطور مشخص نمیبیند . - باید تذکر داد که مفهوم کلمه *presso* که در اینجا بکار رفته
کاملاً روشن نیست، و این تعبیر از آن به «تقریباً»، تعبیری است که «توراکا» دانه شناس و مفسر بزرگ
کمدی الهی و طرفداران او برای توجیه سخن دانه و رفع اشکالی که ذکر شد کرده اند .

نکته جالبی که درین بند بچشم میخورد اینست که اگر از اشاره مبهم یکی از بندهای
سرود اول بهشت (صفحه ۱۱۳۷، بند ۲) بگذریم، این تنها جایی در «بهشت» است که در آن از جهت
زمانی اطلاعی داده شده است ، یعنی معلوم میشود که از هنگامیکه شاعر همراه با بئاتریس پای
برج جوزا در فلک هشتمین نهاده ، تا این دم که در شرف ترک آن است ، شش ساعت فاصله شده
است . - این بند از بندهائی است که مورد تعبیرها و تفسیرهای بسیار قرار گرفته است و هنوز هم
درباره آن اختلاف نظر زیاد است .

۱ - اشاره به برج «نور» که در میان برج «حمل» (که درین هنگام خورشید در آن
است) و برج جوزا (که دانه در یکی از ستارگان آن جای دارد) فاصله است . مفهوم این سخن
اینست که چون خورشید در حدود سی درجه جلوتر از جوزا بود ، از آنجا که من بودم بیش از ۶۰
درجه جغرافیائی را از قادس بسمت اورشلیم در روی زمین روشن نمیتوانستم دید .

۲ - در اینجا مراد مفهوم روحانی بئاتریس ، یعنی «حقیقت» است .

۳ - یعنی هر قدر جاذبه جنسی که آدمی را بسوی بدن برهنه جنس مخالف میکشاند
(کار طبیعت)، و زیبایی تصاویری که نقاشان از تن آدمی میکشند (کار هنر)، وسیله ای باشد که بمصداق
« هر آنچه دیده بیند دل کند یاد » از راه دیدگان او روحش را در استیلاي خویش آورد ، چنین
جاذبه ای در برابر آن زیبایی که من در چهره خندان بئاتریس (جلوه آشکارای حقیقت) دیدم
بسیار ناچیز است .

سرود بیست و هفتم

نگاه او مرا چنان نیروئی بخشید که از آشیان زیبای «لدا» بیرون کشید و بدان آسمانم درافکند که تند و ترین افلاك است.^۱
همسایه ترین و بالاترین قسمتهای این آسمان^۲ چنان همانند یکدگرند که نمیتوانم گفت کدامین قسمتی از آنها بئاتریچه برایم برگزید؛

اما او، که شوق مرا میدید، با چنان سروری بخنده پرداخت که گوئی ذات پروردگار در چهره اش بوجد آمده بود.^۳

۱ - لدا Leda در میتولوژی یونان زن زیبای شوهرداری بود که «ژئوس» خدای خدایان عاشقش شد و برای اینکه بوصالتش برسد خود را بصورت قوی سپیدی درآورد و با وی درآمیخت، و ازین همخوابگی «کاستور» و «پلوکس» زاده شدند که ژئوس آنها را بدل به دستاره توام برج جوزا کرد و با آسمان برد، و این همان دستاره است که اکنون دانه در آنهاست؛ بنابراین «آشیان زیبای لدا» اشاره است به برج جوزا. - «در آن آسمانم افکند که تندترین افلاك است»؛ باین جمله، دانه میفهماند که یکبار دیگر همراه با بئاتریس از فلکی بفلکی بالاتر رفته است؛ مراد ازین «آسمان» تازه، فلك نهم یا فلك الافلاك (Primo Mobile) است که در اصطلاح هیئت قدیم آنها «فلك بلورین» مینامیدند (درباره این فلك، بمقدمه سرود بیست و هشتم مراجعه شود). - «تندترین» یا «بسیار تند» velocissimo: اشاره بدینکه فلك آخرین، چون بلندترین و دورترین افلاك است، در گردش افلاك بناچار حرکتی تندتر دارد تا با افلاك دیگر هماهنگ باشد. - طرز بیان دانه که این «صعود» آسمانی را، با آنکه تابدین جا مهمترین مراحل سفر فلکی اوست، فقط در یک مصرع شرح میدهد، خود ناظر بهمین موضوع است.

۲ - «فلك بلورین» مثل سایر افلاك هنوز جنبه ای جسمی مادی دارد، منتها این جنبه بسیار ضعیف است و در حقیقت این فلك مقدمه فلك نهائی «عرش الهی» محسوب میشود که در آن مطلقاً زمان و مکان و ماده وجود ندارد. - بدین جهت در این فلك بلورین امتیازی بین قسمتهای مختلف نیست تا دانه بتواند گفت که بکجای آن پا نهاده است. - «همسایه ترین» vicissime نزدیکترین قسمت آن بکره زمین؛ بالاترین eccelse: دورترین قسمت نسبت به زمین. - کلمه vicissime، بدینصورت که ترجمه شده، مخفف vicinissimo است، و این نظری است که در چاپ «انجمن دانه شناسی ایتالیا» مرجح شمرده شده؛ ولی در چاپ «مور-توین بی» این کلمه بصورت vivissime آمده، که درینصورت معنی «تندترین» یا «درخشانترین» میدهد.

۳ - یعنی: گوئی جلال خداوند یکسره در او منعکس شده بود.

بهشت

«عالم امکان که مرکز خویش را ثابت و هر آنچه را که جز آن است در پیرامون این مرکز گردان دارد، ازین ریشه سر بر میزند^۱.
و این فلک را مکانی بجز ضمیر الهی نیست که هم آن عشقی را که گرداننده آنست و هم نیروئی را که از آن فرو میبارد پدید میآورد^۲.
فروغ و عشق حلقه‌ای واحد بر گرد آن کشیده‌اند، همچنانکه این فلک خود افلاك دگر را در بر گرفته است، و این حصار را تنها آن کس میتواند شناخت که چنین حلقه‌ای را آفریده است^۳.
گردش آن با هیچ حرکتی دگر سنجیده نمیشود، بلکه حرکات دیگرند که با آن سنجیده میشوند، همچنانکه ده را با نصف و با خمس میسنجند^۴.

و باید که ازین پس آشکارا توانی دید که چگونه زمان ریشه خود را

۱ - یعنی: عالم آفرینش عبارتست از زمین که در مرکز آن قرار دارد و ثابت است، و سیارات و ثوابت که بصورت افلاك سبعه و فلک ثوابت بر گرد آن در گردشند، و نیروی محرکه این گردش ازین فلک که فلک الافلاك است و مستقیماً با عرش الهی تماس دارد ناشی میشود.

۲ - یعنی: هر چه در این فلک بلورین هست ترکیبی از عشق الهی است که آنرا بحرکت در میآورد، و نیروی محرکه‌ای که ازین فلک بسایر افلاك نازل میشود (فرو میبارد).

۳ - «حلقه‌ای واحد»: فلک عرش الهی *empireo* که تنها حلقه‌ایست که بیرون ازین فلک بلورین هست و صرفاً جنبه غیر مادی دارد، یعنی از فروغ و عشق پدید آمده است. - «آن کس»: خداوند. - «حصار»: *precinto*: عرش اعلی، که فقط از فروغ و عشق پدید آمده است. این اصطلاح نامانوس فقط یکبار دیگر در کمدی الهی بکار رفته (دوزخ، سرود بیست و چهارم، صفحه ۳۹۱، بند ۱).

۴ - یعنی: مقیاس زمان برای آدمیان نوالی روز و شب است که ساعات و دقائق از روی آن معین میشود، و چون حرکت خورشید و ماه و ستارگان، یعنی همه عواملی که پیدایش روز و شب را باعث میشوند از این «فلک بلورین» ناشی میشود، بنابراین گردش این فلک خود ملاک و مقیاسی است که باید همه چیز با آن سنجیده شود و نه خود آن با مقیاسی دیگر، چنانکه فی‌المثل، عدد ده را که میتوان به ۲ و به ۵ تقسیم کرد با این دو واحد میسنجند. - نصف و خمس: *mezzo* و *quinto*: یک دوم و یک پنجم.

سرود بیست و هفتم

ازین گلدان و شاخ وبر گهایش را از گلدانهای دگر میگیرد^۱.
تفو بر تو، ای آزمندی، که آدمیان را چنان در امواج دریای خویش
غرقه میکنی که هیچیک بیرون ازین امواج را نمیتوانند دید.
نیت نکومایه شکفتن گلھائی زیبا در روح آدمیان میشود، اما باران
مستمر گوجههای حقیقی را بدل بالوچه هائی میکند^۲.
اکنون دیگر از ایمان و عصمت جز در تزد کودکان نرسیده^۳ اثری
نتوان یافت، اما پیش از آنکه اینانرا موئی بر عارض رسته باشد ازین
هر دو دیگر نشانی نمیماند.

آن کس که هنوز زبانی الکن دارد روز میگیرد، ولی هم او چون
زبان بگشاید هر آنچه را که پیش آید در هر ماه که پیش آید در کام
فرو میبرد^۴.

و آن کس که هنوز زبانی الکن دارد، بمادر خویش مهر میورزد

۱ - یعنی: اندکی بعد، خود متوجه خواهی شد که چگونه افلاك مختلف (خورشید و سیارات دیگر و نوابت) که در نظر تو مالک 'زمان' بشمار میروند، شاخ وبر گهای درختی هستند که ریشه آن در این فلك است. - گلدان testo: ظرف کلین و سفالین.

۲ - یعنی: هر چند اراده و حسن نیت آدمی او را بسمت نکوئی راهنمون شود، شهوات و وساوس زندگانی روزمره و سرمشقههای بد، که از آزمندی میزاید، در مورد این اراده کار بارانهای آغاز بهار را میکند که چون بر 'چفاله‌های' کوجه فرو ریزد، آنها را ضایع میکند، چنانکه از آنها بجای گوجه‌های آبدار (susine) فقط آلوچه‌های نیمرس و ترش bozzacchioni بیار میآورد.

۳ - parvoletti، مخفف parvoli (بچه‌ها).

۴ - یعنی: در روزگاری ما فقط اطفال نابالغ که هنوز حرف زدن را هم درست نمیدانند (balbuciendo: تمجج کنان) برای آنکه تقلید بزرگتران را کرده باشند در ایامی که برای روزه معین شده روزه می‌گیرند، ولسی همه اینان، وقتی که بسن روزه داری برسند، چنان بی‌اعتقاد میشوند که در ماههای روزه داری نیز مثل ماههای دگر دست از خوردن باز نمیدارند.

بهشت

و خواسته‌اش را گردن مینهد، اما هم‌او آنوقت که نیکو سخن تواند گفت، آرزو میکند که وی را در گور بیند^۱.

چنین است که پوست سپید، بانخستین نگاه دختر زیبای آن که صبحدم را همراه می‌آورد و شامگه را بر جای مینهد، بسیاهی میگرداید^۲. تو، برای اینکه درین باره بشگفتی در نیائی، بیندیش که اکنون در روی زمین هیچکس فرمانروا نیست، و این باعث آمده است که خانواده بشری

۱- دنباله‌مطلب بندیش: ... و همینطور، اطفال نا کوچکند از مادرشان حرف شنوی دارند، ولی در بزرگی آرزوی مرگ او را میکنند.

۲- این بند یکی از غامض ترین بند های کمدی الهی است، و معمای آن چنان لغزوار بیان شده که بقول ماسرون داتنه شناس معاصر فرانسوی « باید هر گونه امیدی را بدرک منظور واقعی داتنه در این بند از سر بیرون کرد »^۳، باین وصف، من آن تعبیری را که میان تفسیرهای مختلف بنظر صحیحتر می‌آید، و مورد قبول غالب مفسرین برجسته نیز هست، در اینجا نقل میکنم: « پوست سپید» وجه مشخص آدمی است، و «پوست سیاه» وجهه ممیزه حیوانات، و « سیاه شدن پوست سفید» اشاره بدین است که آدمی از مقام انسانی خود تنزل کند و خویش را از لحاظ معنوی تا بعد حیوانیت پائین آورد؛ « آن که صبحدم را همراه خود می‌آورد و شامگه را از خود باقی میگذارد »: خورشید، که در افسانه های میتولوژی یونان « فبوس» خدای خورشید مظهر آن بود، و این « فبوس» از یکی از عشقبازیهای خود دختر زیبائی داشت بنام « سیرسنا» (بایتالیائی چیرچه Circe، رجوع نمود به دوزخ صفحه ۴۲۱ شرح ۱ برزخ صفحه ۷۵۵ شرح ۳) که با سحر و جادو آشنائی داشت و بسیار هوسباز بود، بطوریکه در ادبیات قدیم وی مظهر لذت طلبی بشمار میرفت. بنابراین « دختر زیبای آنکس که صبحدم را همراه می‌آورد» اشاره ایست به « سیرسنا» و عبارت دیگر به مفهوم او که لذائذ زمینی است. و بطور کلی معنی این بند چنین میشود که: « آدمی در اولین برخورد بالذائذ و آزمندیهای زندگی مادی، از مقام انسانی خود فرود می‌آید و حیوان صفت میشود. بدیهی است تعبیرهای فراوان دیگر نیز درین باره شده، چنانکه « دختر زیبا» را بتفاوت: طبیعت بشری، کلیسا، ماه، سپیده دم و غیره دانسته‌اند. شاید میان این همه بتوان تعبیر « ماسرون» را بهتر دانست که این « دختر زیبا» را روح و طبیعت آدمی میداند که در آغاز مصوم بود و بعد گناهکار شد، و درباره « دختر خورشید» نیز اشاره به (صفحه ۱۴۴۵، شرح ۴) سرود بیست و دوم بهشت میکند که در آن داتنه خورشید را « پدر هرزندگانی خاکی» دانسته است.

چنین سر در گم شود^۱ .

اما ، پیش از آنکه ژانویه^۲ با این یکصدمین^۳ که در دنیای زیرین
درباره اش بسی سهل انگارند از زمستان بدر آمده باشد^۴ ، این افلاک اعلی
چنان خواهند خروشید^۵ ،

۱ - یعنی: کرسی ریاست روحانی (مقام پایی) از آنرو که پاهای کنونی غاصبینی بیش نیستند
در نظر خداوند خالی است، و کرسی امپراتوری نیز (که داتنه سخت هواخواه آنست) بر اثر کارشکنیها
و مخالفت‌های مردم ایتالیا خالی مانده و آنکه ظاهراً امپراتور است قدرت انجام وظیفه بزرگ خود
را ندارد. بنابراین هیچ فرمانروای واقعی در روی زمین نمیتوان یافت و این باعث بی تکلیفی و لجام -
کسیختگی مردمان شده است .

۲ - تلفظ ایتالیائی این کلمه «جنایو» gennaio است ، و در ترجمه فارسی تلفظ فرانسوی
آن که در ایران مصطلح است بکار رفته است . ژانویه اولین ماه سال مسیحی است و از ۱۱ دی تا
۱۱ بهمن را شامل میشود .

۳ - در تقویم رایج قدیم اردیا، که در زمان یولیوس سزار توسط علمای هیئت روم تدوین
شده بود و تقویم جولیان^۱ calendario Giuliano نام داشت ، طول سال ۳۶۵ روز و یک ربع روز
بحساب آمده بود ، در صورتیکه طول واقعی سال شمسی ۱۲ دقیقه ازین مقدار کمتر است، و این اختلاف
که تقریباً معادل با « یک صدم » طول یکروز است (یکصدمین^۲ centesima که در روی زمین در
باره اش سهل انگاری میشود) باعث میشد که در هر سال ۱۲ دقیقه بیشتر از سال پیش میان سال رسمی و سال
واقعی اختلاف زمان افتد ، بطوریکه در زمان داتنه این اختلاف به هشت روز رسیده بود ، و بدین
ترتیب اندک اندک ژانویه از صورت یک ماه زمستانی خارج میشد و بصورت یک ماه بهاری در میآمد.
ولی « بهاری شدن » کامل این ماه از لحاظ ریاضی در زمان داتنه مستلزم گذشت قرون فراوان بود ، و اشاره
داتنه بدین نکته ، فقط این مفهوم را دارد که « پیش از آنکه مدت مدیدی بگذرد ... »

تقویم «جولیان» در حدود دوست و پنجاه سال بعد از مرگ داتنه اصلاح شد ، و بصورت
تقویم «گرگوریانی» (مشتق از نام پاپ گرگوریوی هشتم که این اصلاح در زمان او صورت گرفت)
در آمد . در این تاریخ (چهارم اکتبر ۱۵۸۲) این اختلاف زمانی بین سال رسمی و سال واقعی
به ده روز رسیده بود ، ازین جهت فرمان پاپ ده روز بر تاریخ افزودند و فردای چهارم اکتبر را بجای پنجم
اکتبر یازدهم اکتبر دانستند . بنا بر این عملاً مدت زمانی که داتنه بطور استهزا بدان اشاره
کرده چندان زیاد نشد .

۴ « از زمستان بیرون آید » ترجمه کلمه si sverni است که عیناً بفارسی قابل نقل نیست.

۵ - نقل از تورات (کتاب ارمیاء نبی ، باب بیست و پنجم) : « ... خداوند از اعلی
علیین غرش مینماید ، و از مکان قدس خویش آواز میدهد و مثل آنسانیکه انگور را میافشند
بر تمامی ساکنان جهان نعره میزند . » و (کتاب هوشع نبی ، باب یازدهم) : « ... خداوند
مثل شیر غرش خواهد نمود ، و چون غرش نماید فرزندان از مغرب بلرزه خواهند آمد . »

بهشت

که طالع ، که بس دیر زمانی در انتظار آن مانده‌اند ، جانب پسین
کشتی را برجای نیمه پیشین آن خواهد نهاد ، چنانکه جمله کشتیها از نو
راه راست را باز گیرند ؛

و در آن هنگام شکوفه را میوه واقعی دردنبال خواهد آمد^۲ .

۱ - یعنی: کشورها و مملک ، راهی را که اکنون در پیش دارند کاملا تغییر دهند و عالم
مسیحیت براه راست بیفتند .

۲ - دو بند آخر این سرود اشاره دیگری است از طرف داتنه بظهور فهرمانی که باید
ایتالیا و مسیحیت را نجات دهد، و گذشته از اولین سرود دوزخ و آخرین سرود برزخ ، در همین سرود
نیز (صفحه ۱۵۲۱ بند ۲ و شرح ۵) قبلا بدر اشاره شده است .

سرود بیت و ششم

فلك الافلاك (آسمان بلورین)

فرشتگان

صحنه این سرود فلك نهمین است که متحرك نخستین Primum Mobile یا «فلك الافلاك» نام دارد ، و در هیئت قدیم آنرا «فلك بلورین» نیز مینامیدند، زیرا که درین فلك هیچ جسمی که حاجب ماوراء باشد و نور از آن گذر بتواند کرد نیست ، و سراسر آن حکم قطعه بلورین عظیمی را دارد که زمین و افلاك هشتگانه را در میان گرفته باشد .

قدما این فلك را مبدأ و ریشه حرکت جمله افلاك دیگر میدانستند و معتقد بودند که نیروی محرکه اصلی که فلك نوابت و افلاك سابعه را بگردش در میآورد ازین فلك میآید ، و از همین جهت است که داته فرشتگان یعنی قوای محرکه افلاك را در این فلك بلورین (cielo Cristallino) جای داده است . درباره نفوذ این فلك در زندگانی جهانیان ، از نظر آنکه فلك الافلاك را ستاره ای نیست چیزی گفته شده، ولی از لحاظ مفهوم «سمبولیک» آن در میان علوم ، داته که قبلا برای هر يك از افلاك مظهر تمثیلی خاصی قائل شده (و ما یکایک از آنها را در مقدمه های سرورها نقل کرده ایم) در کتاب «ضیافت» چنین مینویسد: «آسمان بلورین که قبلا Primum Mobile نامیده میشد ، شباهت آشکاری با فلسفه اخلاق دارد ؛ زیرا که بقول «تماس»^۱ ، در آنجا که از کتاب دوم «اخلاق»^۲ بحث میکند ، این علم راهنمای ما بکلیه علوم دیگر است . و همین خاصیت ، چنانکه خود فیلسوف^۳ در کتاب پنجم «اخلاق» میگوید در عدالت و قانون موجود است که ما را بآموختن علوم و امیدارد و این علوم را بدینصورت که باید آموخته شوند و مورد استفاده قرار گیرند طبقه بندی میکند . آسمان بلورین نیز با گردش خود حرکات دورانی و روزانه جمله افلاك دیگر را ، که هر يك از آنها در نتیجه این حرکت نیروی خاص اجزاء خویش را با فلك پائین و از آنجا بزمین انتقال میدهند منظم و هماهنگ میکند ، بطوریکه اگر چنین نیروی هماهنگ کننده ای در کار نباشد ، ازین افلاك فقط قسمت ناچیزی از فضائل خاص آنها

۱- سن تماسودا کونتو .

۲- اشاره به «اخلاق» ارسطو .

۳- ارسطو .

بهشت

واژ فروغ آنها بما میرسد . مثلاً اگر فرض بتوان کرد که این «فلک بلورین» دست از حرکت خود و بنابراین از تنظیم حرکات افلاک دگر بردارد ، يك ثلث از آسمان دیگر در هیچ جا از کره زمین قابل رؤیت نخواهد بود ، منجمله «زحل» در گردش خود مدت چهارده سال و نیم بکلی برای جمله ساکنین زمین نامرئی خواهد بود، و این مهت در مورد سایر سیارات چنین است: مشتری، شش سال؛ مریخ، تقریباً یکسال ؛ خورشید ، صد و هشتاد روز و ۱۴ ساعت (مقصودم از روز زمانی است که معادل با يك شبانروز ما باشد) ؛ زهره و عطارد ، تقریباً به اندازه خورشید ؛ قمر در هر ماه مدت چهارده روز و نیم مطلقاً در آسمان نمودار نخواهد شد . و در چنین صورتی ، هر گونه آثار تولیدی و اثر زندگی حیوانی و نباتی از روی زمین رخت بر خواهد بست و دیگر نه شبی، نه روزی ، نه هفته‌ای نه ماهی و نه سالی در کار خواهد بود، بلکه کار جهان یکسره مختل و گردش اختران بیحاصل خواهد شد . - عیناً بهمین ترتیب اگر فلسفه اخلاق از میان برود علوم دیگر نیز هریک کم یابیش دچار وقفه خواهند شد و در دنیای علوم اثری از نیروی خلاقه و مولد نخواهد ماند و نوشته ها و آثار و اکتشافات پیشینیان بی نتیجه خواهند شد . بدین قیاس کاملاً روشن است که این فلک در عالم افلاک و این علم در دنیای علوم ما مقامی معادل یکدیگر دارند .»

« فلک بلورین» درینجا طبق عقاید مسیحی فلک خاص فرشتگان شمرده شده است . فرشتگان آن دسته‌ای از ارواح آسمانی هستند که از آغاز مجرد و جاوید آفریده شده‌اند و دستة مقربان در گاه الهی و مافوق ارواح آدمیانند که بعد از مرگ بیهشت روند. اعتقاد به «ملائک» منحصر بآئین مسیح نیست و در مذاهب مصر و چین و هند قدیم و بخصوص در آئین زرتشتی بصورت امشاسپندان دیده میشود (رجوع شود بمقدمه این کتاب) و در قرآن نیز بیکرات بوجود ملائک اشاره شده است. در غالب این مذاهب فرشتگان دارای سلسله مراتب مشخصی هستند، ولی این طبقه بندی در قه کاتولیک از همه جا پیچیده تر و مفصلتر است .

«در الهیات» کاتولیک فرشتگان جوهرهائی مجرد و هوشمند و فوق ارواح بشری هستند که طبق طبقه بندی معروفی که از نخستین ادوار مسیحیت بعمل آمده به سه طبقه (gerarchie) و هر طبقه به سه طبقه دیگر (cōri) تقسیم میشوند، و بدین ترتیب مجموعاً شامل نه دسته‌اند که درین سلسله مراتب بحسب درجه تقرب خویش بخداوند طبقه بندی شده‌اند . هریک ازین نه دسته نامی خاص دارند که یا از تورات و انجیل گرفته شده و یا بحسب صفات ویژه ایشان بدانان داده شده است، و برای آنها مرادف مشخصی در زبان فارسی نیست . این طبقات نه گانه ملائک ، از آنها که نزدیکتر از همه بخداوند قرار دارند (سرافین) تا آنها که دورترین همه‌اند ، بترتیب بدین قرارند :

سرافین (Serafi) ؛ کروبیان (Cherubi)؛ اورنگها (Troni)؛ سلطه‌ها (Dominazioni) ؛ نیروها (Virtudi) ؛ قوات (Podestadi) ؛ سلطنتها (Principati)؛ ملائک مقرب (Arcangeli) ؛ ملائک (Angeli) . این عنوان

مقدمه سرود بیست و هشتم

اخیر هم خاص دسته نهم از فرشتگان است وهم بهمه آنها اطلاق میشود . ملائک بزرگی که در قرآن از آنها یاد شده : جبرئیل ، میکائیل ، اسرافیل ، عزرائیل درین طبقه بندی از دسته هشتمین یعنی «ملائک مقرب» هستند و شیطان نیز تا پیش از عصیان و سقوط خویش ازین جمع بود^{۱ ۲} .

در «الهیات» کاتولیک هر یک ازین نه دسته از ملائک، گرداننده یکی از افلاکند، یعنی گردش سیارات هفتگانه و فلک ثوابت بدست ایشان صورت میگیرد، و گرنه خود این افلاک را نیروی محرکه ذاتی نیست . درین طبقه بندی، افلاک و گردانندگان آنها چنینند :

سرافین:	فلك الافلاك
کروبیان:	فلك ثوابت
اورنگها:	زحل
سلطهها:	مشتری
نیروها:	مریخ
قوات:	خورشید
ساطنتها:	زهرة
ملائک مقرب:	عطارد
ملائک:	ماه

این طبقه بندی برطبق رساله معروفی صورت گرفته که در الهیات قرون وسطی و در کلیسای کاتولیک اهمیت بسیار دارد و موسوم است به «سلسله مراتب فرشتگان» ، De coelesti hierarchia که توسط «دنسیوس آریوپاگی» Denisios Areopagitos فقیه مسیحی قرن اول (رجوع شود به شرح صفحه ۱۳۵ این کتاب) شاگرد پولس حواری (سن پول) نوشته شده است، و براساس تعلیمات خود این «پولس رسول» تکیه دارد، ولی تحقیقات جدید نشان داده که دراصالت انتساب این رساله به «دنسیوس» جای تردید است و تقریباً مسلم است که این رساله در قرن ششم مسیحی نوشته شده است . درباره تقدم وتأخیر این ملائک در سلسله مراتب آنها میان فقههای کاتولیک توافق نظر تام نیست، چنانکه «پاپ گرگوریوس» و بسیاری دیگر برخی ازین ملائک را بالاتر و برخی را پائین تر از آنچه در طبقه بندی فوق دیده میشود جای داده اند .

بدین ملائک بطور کلی در انجیل چنین اشاره شده است (متی ، باب هجدهم) : «... زیرا شما را میگویم که ملائکه دائماً در آسمان روی پدر مرا که در آسمان است میبینند .» ولی در باره طبقه بندی آنها در تورات فقط

۱- قرآن کریم . سوره بقره (آیه ۹۷) : «من کان عدو الله ورسله وجبریل فان الله عدو الکافرین» .

۱- قرآن ، سوره بقره (آیه ۳۳) : «واذقلنا للملائکه السجدوا لآدم، فسجدوا الا ابلیس ابی ، واستکبر وکان من الکافرین» .

بهشت

بدو دسته «سرافین» (کتاب اشعیاء نبی ، باب ششم) و کروبیان (سفر پیدایش، باب سوم - سفر خروج، باب بیست و پنجم و بیست و ششم و سی و یکم - کتاب اول پادشاهان، باب هفتم) اشاره شده و در انجیل در دوجا از چند دسته دیگر آنان نام برده شده است (رساله پولس رسول به کورنسیان ، باب دوم) : «... چیزهای دیدنی و نادیدنی و تختها و سلطنتها و ریاسات و قوات ، و (رساله پولس رسول به افسسیان ، باب اول) : «... بالاتر از هر ریاست و قدرت و قوت و سلطنت و هر نامیکه خوانده میشد». «سن تماس آکیناس» فقیه بزرگ کاتولیک که در تمام کمدی الهی بدو اشاره میشود ، در رساله معروف خود Summa Theologica «سرافین» را مظهر عشق سوزان بخداوند و «کروبی» را مظهر دانش و وقوف بمظمت ذات لایزال و «اورنگ» را جلوس گاه الهی یعنی جلوه گاه حقیقت او مینامد . دو کلمه اول از دو ریشه یونانی آمده که بترتیب معنی «آتش» و «خرد» میدهد .

در انجیل شیطان و فرشتگان پیرو او «فرشتگان ابلیس» نام گرفته اند (انجیل متی باب بیست و پنجم) : «... دور شوید در آتش جاودانی که برای ابلیس مهیا شده است» و (رساله دوم پطرس رسول، باب دوم) : «... زیرا خدا بر فرشتگانی که گناه کرده اند شفقت ننمود بلکه ایشانرا بیجهنم انداخته بزنجیرهای ظلمت سپرد تا برای داوری نگاه داشته شوند .»

در باره تقدیس فرشتگان ، کلیسای کاتولیک نظر موافق دارد و بهمین جهت مراسم و رواجیه ای خاص در این باره معمول است ، ولی کلیسای پروتستان باستناد بندی از انجیل (رساله رسول پولس رسول به کولسیان ، باب دوم) : «... و کسی انعام شمارا نرباید از رغبت و فروتنی و بمبادت فرشتگان و مداخلت در اموریکه دیده است که از ذهن جسمانی خود بیجا مغرور شده است» مخالف با چنین تقدیسی است . در «کمدی الهی» طبعاً نظریه تقدیس ملائک مورد قبول قرار دارد .

قبل از «کمدی الهی» داته در «ضیافت» خود درباره طبقه بندی ملائک نظری دیگر ابراز کرده بود که بانظری در این کتاب اختلاف دارد . باب دوم «ضیافت» درین باره چنین حاکی است : «... کلیسای مقدس فرشتگان آسمان را به سه طبقه و هر طبقه را به سه دسته تقسیم میکند ، بطوریکه ملائک مجموعاً شامل نه دسته میشوند ، بدینقرار : دسته اول ملائک ، دسته دوم ملائک مقرب ، دسته سوم اورنگها ، و این سه طبقه اول و مهمترین طبقات ملائکند ، نه از لحاظ تقدم و تاخر آفرینش آنها یا مقامشان ، بلکه از لحاظ بلندی ایشان . پس از آنها بترتیب : سلطه ها ، نیروها و سلطنت هائند که طبقه دوم را تشکیل میدهند ، و بعد قوات و کروبیان و سرافین که طبقه سوم و یائین تر از آن دیگرانند .»

در این سرود ، داته این نه دسته فرشتگانرا بصورت حلقه هایی نه گانه بر کرد نقطه فروزانی که مظهر خداوند (یعنی نقطه مرکزی عالم کائنات) است

مقدمه سرود بیست و هشتم

در گردش میبینند، و این گردش در حلقه‌های کوچکتر که بنقطه مرکزی نزدیکترند سریعتر و در حلقه‌های دورتر کندتر است ، یعنی رویه آن درست خلاف آن‌طورزگردشی است در عالم افلاک دیده میشود، که در آن گردش افلاکی که از مرکز خود (زمین) دورترند تندتر است . قسمت اعظم سرود صرف توضیحات بنائیس در توجیه این اختلاف و اثبات اینکه واقعاً اختلافی در کار نیست میشود. درباره این سرود برخی از مفسرین نکته خاصی را تذکر داده‌اند که شاید آنرا صرفاً زاده تصادف نتوان شمرد ، و آن اینست که در دوزخ، سرودی که بوصف طبقه بندی دوزخ اختصاص یافته سرود یازدهم و در برزخ چنین سرودی سرود هفدهم است و در سن جا سرود بیست و هشتم بچنین توضیحی اختصاص یافته است که شماره آن از مجموع این دو رقم (۱۷ + ۱۱) حاصل میشود . این قبیل محاسبات در کمدی الهی بسیار معمول است

سرود بیست و هشتم

چون آن بانوئی که روح مرا بهشتی میکند^۱ حقیقت را در باره
زندگانی کنونی خاک‌نشینان شوریده بخت^۲ بر من بنمود،
همچو آنکس که شعله مشعلی افروخته در پشت سرش را ، پیش
از دیدن خود آن مشعل یا اندیشیدن بدان، در آئینه‌ای بنگرد ،
و آنگاه روی بعقب کند تا درستی آنچه را که شیشه بدو گفته‌است
دریابد ، و شیشه و تصویر را ، بهمان سان که آواز باوزنش هماهنگ است،
همانند بیند^۳ ،
تا آنجا که حافظه‌ام را یارا است، من نیز بانگریستن بدان دیدگان
زیبائی که عشق آنها را کمند من ساخت^۴ ، چنین کردم .
و چون بعقب نگرستم و چیزهائی را بدیدم که با

۱- «آن بانوئی» : بئاتریس . - «بهشتی میکند» imparadisa : اصطلاح زیبای دانه
بمعنی: با بهشت آشنایم میکند.

۲- اشاره بمطلب سرود پیش، که جهانیان را نه پیشوای روحانی واقعی است و نه راهبر
سیاسی شایسته‌ای .

۳- دانه حقیقتی را که اندکی بعد بچشم خوش خواهد دیدد قبلاً بصورت انمکس آن
در دیدگان بئاتریس میبیند، همچون کسی که از تصویر شمله‌ای در آئینه روبروی خود ، دریابد که
مشعلی در پشت سرش بر افروخته اند ؛ اشاره بدانکه حقیقت الهی را باید نخست در مذهب
منعکس دید ، تا بتوان از روبرو بدان نگرست . - «شیشه» : آئینه .

۴- اشاره به دوجنبه عشق زمینی و عشق آسمانی دانه به بئاتریس . تشبیه دیده معشوقه
به کمند در اشعار تفرلی قرون وسطی خیلی رایج بود و هنوز هم در ادبیات غربی بکار میرود و
در شعر فارسی نیز مشابه آن دیده میشود . در سرود سی و یکم برزخ دانه این مضمون را تقریباً
به همین صورت بکار برده است (برزخ ، صفحه ۹۸۱ ، شرح ۴) .

سرود بیست و هشتم

نگریستن دقیق در گردش این فلک توان دید^۱ ،
نقطه‌ای را^۲ با فروغی چنان تابناک نور افشان دیدم که درخشندگی
فزون از اندازه‌اش دید گانمرا به بسته‌شدن وا داشت تا از شعله‌آن نسوزند.
وستاره‌ای که از اینجا کوچکتر از همه مینماید، اگر بسان اختری
در کنار اختری دیگر، کنار این نقطه‌اش نهند، ماهی جلو خواهد کرد^۳.
شاید بهمان نزدیکی هاله با فروغی که در میان آنست، و این هاله
در آن هنگامی که بخارات زاینده‌آن غلیظتر از هروقت دیگرند از آن رنگ
میستاند^۴،

حلقه‌ای آتشین در پیرامون این نقطه در گردش بود، و این گردش
چنان تند بود که تو گوئی درین راه از شتابنده‌ترین دورانی که جهان را
در بر گرفته‌است^۵ فراتر میرفت؛

۱- این فلک quel volume فلک بلورین (فلک الافلاک). این اصطلاح فقط یکبار دیگر
مرادف با «فلک» بکار رفته است (سرود بیست و سوم، صفحه ۱۴۶۰ بند ۲). در باره این بند که مفهوم
آن اندکی مبهم بنظر میرسد بحث و گفتگوی بسیار کرده‌اند. ولی تقریباً قطعی است که مرادشاعر
اشاره ایست بدانچه در بندهای بعد شرح خواهد داد.

۲- punto: فروغ خداوند؛ تشبیه خدا به نقطه از آنروست که نقطه از نظر ریاضی مظهر
وحدت و تجزیه ناپذیری است و در عین حال آن اصلی است که همه صور از آن بوجود می‌آیند. این
تشبیه از کتاب اول «رساله» سن تماسودا کوینو گرفته شده است.

۳- یعنی: این نقطه ریاضی (که نقطه مرکزی دایره‌ای است که بعد از آن سخن میرود
چنان کوچک بود که کوچکترین اختر آسمان در برابر آن بزرگی قرص ماه بنظر می‌آید. - «از اینجا»
quinci: از زمین.

۴- یعنی: بهمان نزدیکی ماه با هاله‌ای که چون بخار آب در فضا زیادتر از حد معمول
شود بر کرد ماه پدید می‌آید و از فروغ ماه که در آن تجزیه میشود رنگ می‌گیرد...

۵- «تابنده‌ترین حرکتی...»: حرکت فلک بلورین که چون از جمله افلاک بزمن دورتر
است گردش تندتر از همه دارد و دایره در اینجا تذکر میدهد که گردش این حلقه نورانی بدور
نقطه‌ای که مظهر فروغ خداوند است حتی از گردش دورانی فلک الافلاک نیز سریعتر است.

بهشت

و این حلقه‌ها حلقه‌های دیگر در میان گرفته بود^۱، و آن حلقه‌های دیگر را حلقه‌های سومین، و آن سومین را چهارمین، و چهارمین را پنجمین، و پنجمین را ششمین؛ و حلقه‌های ششمین را حلقه‌های هفتمین چنان پهناور در دنبال بود که قاصد «یونو» را فراخای کافی برای در میان گرفتن آن نیست^۲. و هم چنین بود وضع حلقه‌های هشتمین و نهمین، و هر یک از این حلقه‌ها بهمان اندازه که از واحد دورتر می‌شد گردش آهسته‌تر داشت^۳ و تا بنا کترین^۴ شعله‌ها از آن حلقه‌های می‌آمد که کمتر از جمله حلقه‌های دیگرش از اخگر بیفش^۵ فاصله بود، و پندارم از آنرو چنین بود که این حلقه بیش از همه ازین حقیقت فیض بر میگرفت^۶.

۱ - این حلقه‌های اولین و دومین و هفت حلقه‌های دیگر که در دنبال آنها می‌آیند، طبقات نه گانه فرشتگانند که در الهیات مسیحی از آنها بترتیب صورت: سرافیم، کروبیان، اورنگها، سلطه‌ها، نیروها، قوات، سلطنتها، مقربان و ملائک نام برده میشود. برای اطلاع بیشتر بمقدمه این سرود و مقدمه کتاب رجوع شود.

۲ - یونو Iuno (بایتالیائی امروزی جونونه Giunone، بلاتینی یونونا Junonae، در اصل یونانی‌ها Hera) زوج خدای خدایان در میتولوژی یونان که قاصدی بنام Iris (بایتالیائی ایریده Iride) داشت و قوس و قزح مسیری بود که این قاصد در آسمان طی میکرد (رجوع شود به صفحه ۲۷۹ شرح ۴، و صفحه ۱۲۸۵ شرح ۱). - مفهوم این اشاره اینست که هفتمین حلقه‌ای که بگرد نقطه مرکزی (فروغ الهی) در گردش بود، چنان وسعت داشت که رنگین کمان با همه بزرگی خود آنرا در درون خویش جای نمیتوانست داد.

۳ - یعنی: گردش این حلقه‌ها بهمان نسبت که از نقطه مرکزی دورتر میشدند، آهسته تر صورت میگرفت.

۴ - più sincera: پاکترین و واقعی‌ترین، اشاره بدانکه این حلقه نخستین بیش از همه با جوهر الهی شباهت داشت.

۵ - la favilla pura: نقطه مرکزی (خداوند) که «بیفش» یعنی فروغ محض است.

۶ - «فیض بر میگرفت» s'invera: اصطلاح زیبائی بمعنی تحت اللفظی «در حقیقت او رخنه میکرد».

سرود بیست و هشتم

بانوی من که مرا درشکی گران میدید^۱ ، گفت: «آسمان و سراسر طبیعت وابسته بدین نقطه‌اند^۲ .

این حلقه ایرا که از همه بدو نزدیکتر است^۳ بین ، و آگه باش که سرعت گردش آن زادهٔ عشق آتیشنی است که اورا بدین بر میانگیزد^۴ .
و من بدو گفتم: «اگر که نظم جهان آفرینش را همان صورتی بود که در این چرخهای گردان میبینم ، از آنچه در اینجا بر من عرضه میشود کاملاً قانع توانستم شد ؛

اما در دنیای محسوس چنین مینماید که گردندگان هر آنقدر که از نقطهٔ مرکزی دورتر باشند ، الهی‌ترند ؛

و اگر که باید اشتیاق من در این نیایشگاه بدیع و ملکوتی^۵ که بجز عشق و فروغش حدودی نیست فرو نشیند ،

مرا دانستن این نکته ضرور است که چرا اصل و رونوشت بایکدیگر

۱ - توضیح در دو بند بعد .

۲ - ترجمه از ارسطو (رسالة ماوراءالطبیعه، باب سی‌ام) : «آسمان و طبیعت بدین مرکز اصلی وابسته‌اند ...»

۳ - حلقهٔ سرافینی serafini (رجوع شود بمقدمهٔ این سرود).

۴ - (رجوع شود بصفحهٔ ۱۲۶۹، شرح ۴) .

۵ - دایرهٔ ازین تعجب میکند که در عالم افلاک دیده بود که هر آسمانی که از «نقطهٔ مرکزی» دورتر است تندتر می‌گردد ، در صورتی که در اینجا این حلقه‌ها هر قدر بنقطهٔ اصلی نزدیکتر باشند گردشی سریع‌تر دارند . «این چرخهای گردان» quelle rote : حلقه‌های نه‌گانهٔ فرشتگان .
«دنیای محسوس» : زمین و عالم افلاک . - «گردندگان» le volte : آسمانهای نه‌گانه که بدور زمین می‌گردند . - «نقطهٔ مرکزی» : زمین .

۶ - questo miro e angelico templo : فلک الافلاک که از جانب بیرون فقط به عرش الهی (عشق و فروغ) محدود است.

بهشت

برابر نیستند^۱، زیرا که خود بعث میکوشم تا مگر این مشکل را حل کنم.

بانوی من گفت: «شکفت مدارا گرانگشتان تو درینجا گره کشائی
تواند کرد، زیرا این گرهی است که هرگز بدست گره کشائی گشوده
نشده، و لاجرم بس فشرده مانده است^۲».

و پس بکلام خویش افزود که: «اگر پاسخی مقنع میخواهی شنید
کوش بدانچه میگویمت فرادار، و آنگاه بر همین پایه بتفکر پرداز.
گشادگی یا تنگی حلقه‌های مادی متناسب بازیادی یا کمی نیروئی
است که در اجزاء آنها پراکنده است^۳».

خیری که فروتر باشد، نکوئی بیشتر میخواهد کرد، و هر جسمی که
بزرگتر باشد، چنین خیری را بیشتر در خویش جای میدهد، بشرط آنکه
جمله اجزایش را کمالی بیک اندازه باشد^۴.

۱ - یعنی: در صورتیکه عالم محسوس جلوه‌ای از عالم نامحسوس و ماوراءالطبیعه است،
چراییان قوانین این دو فرق است (شرح ۵ صفحه پیش) درحالیکه قاعدتاً باید رونوشت با اصل تطبیق کند.
این دو اصطلاح از دو کلمه یونانی macrocosmos (اصل) و microcosmos (رونوشت) اقتباس شده است.

۲ - مفهوم ضمنی این سخن اینست که توضیحی که دانه از زبان بئاتریس درین باره
میدهد، قبلاً توسط هیچیک از فلاسفه یا متأهین گفته نشده است، و کاملاً نازگی دارد.

۳ - یعنی: در عالم افلاک (آسمانهای سیارات هفتگانه و آسمان ثوابت و فلک الافلاک)
پهنادری هر فلک متناسب با درجه نیروی عامله‌ایست که از جانب بالابدانها میرسد و هر یک ازین افلاک
این نیرو را که از فلک بالاتر از خود ستانده‌اند بفلک پائین‌تر انتقال میدهند (رجوع شود بصفحه
۱۱۵۲ بند ۲ و شرح ۲).

۴ - یعنی خیر خداوندی با شمول کامله خود بهر جسمی که بزرگتر باشد طبعاً از خویش
نصیبی بیشتر میدهد، بشرط آنکه همه اجزاء چنین جسمی قابلیت دریافت چنین برکتی را داشته باشند؛
بدین ترتیب افلاک بالاتر که وسعتی بیشتر دارند و بهر حال الهی نزدیکترند، میباید از نیروی عامله او
بیشتر بهره‌برگیرند تا افلاک پائین‌تر و دورتر که بزمین نزدیکترند.

سرود بیست و هشتم

لاجرم، این فلك^۱ که کائنات را همراه خویش در گردش دارد،
متوافق با آن حلقه ایست که از جمله حلقه های دگر بیشتر عشق میورزد
و بیشتر دانائی دارد^۲.

و بدین قیاس، اگر مقیاس خویش را در مورد نیروی واقعی بکار
بری و نه درباره بزرگی ظاهری آن جوهر هائی که در نظرت مدور
مینمایند^۳،

خواهی دید که در میان هر فلك و نیروی گرداننده آن، یعنی میان
فلك بزرگتر با نیروی برتر، و فلك کوچکتر با نیروی خردتر، چه توافقی
بدیع در کار است^۴.

چون «برئا» از جانب آن گونه ای که لطیفترین دم دهانش از آن
بر میآید بلمیدن پردازد،

نیمکره جوی بازدوده شدن مهی که پیش از آن مایه تیر گیش بود
تابناک و شفاف مینماید، چندانکه آسمان در جلوه زیبائیهای جمله اجزاء

۱ - فلك الافلاك .

۲ - حلقه سرافین؛ اشاره بدانکه درین سنجش، باید بزرگترین افلاك را با کوچکترین
این حلقه ها برابر نهاد. - «بیشتر عشق میورزد و بیشتر میداند» : از آنجهت که به کانون عشق و
دانائی (خداوند) نزدیکتر است.

۳ - یعنی : اگر درجه نیروی عامله ای را (نیروی واقعی) که بهر يك ازین افلاك
(جوهر هائی که در نظرت مدور مینمایند) داده شده است ملاک سنجش قرار دهی و نه حجم ظاهری
آنها را . . .

۴ - . . . در آصورت خواهی دید که آن فلك که بزرگتر از همه است (فلك الافلاك)
از نیرو و برکتی بیشتر و آنکه کوچکتر است (عطارد) از برکت و نیروی کمتر برخوردار است،
و از این حیث میان این افلاك نه گانه و قوای محرکه آنها (نه طبقه فرشتگان) ارتباط کامل
وجود دارد.

بهشت

خویش لبخند میزند^۱ ،

من نیز ، چون بانویم با این پاسخ روشن بیاریم شتافت و حقیقت را
چون ستاره‌ای در آسمان بر من بنمود، چنین احساس کردم.

و چون وی سخن بیایان برد ، حلقه‌ها را دیدم که چونانکه از آهنی
مذاب شراره بر آید ، شراره بر افشاندند^۲ .

جمله‌اخگران، حلقه آتشین خویش را در این شراره افکنی دنبال
میکردند^۳ ، و شماره آنها از هزارانی که بادوچندان کردن خانه‌های شطرنج
حاصل میشود فراتر میرفت^۴ .

۱ - در یونان کهن ، بادهای مختلف را که از چهار جانب شمالی و شرقی و جنوبی و غربی
میوزیدند ، بصورت چهار خدای جوان مجسم میکردند ؛ یکی از آنها برئا Borea خدای باد
شمالی بود که بنا بمیتولوژی یونان پدرش « استراتوس » (یکی از نیتان‌ها) و مادرش «سپیده دم»
(او رورا) بود. هر يك از این بادهای چهارگانه به سه شعبه فرعی تقسیم میشد و این تقسیم در مورد
«برئا» بصورت باد شمال شرقی و باد شمالی و باد شمال غربی درمیآمد که میان آنها باد شمال غربی،
در یونان زمین لطیفتر. از همه بود ، و چون «برئا» از جانب شمال میآمد ، یعنی روی بجنوب
داشت ، این باد شمال شرقی از جانب گونه راستش وزیده میشد . بدین جهت است که در اینجا
داتنه به گونه‌ای که «لطیفترین دم برئا از جانب آن برمیآید» اشاره میکند . - بادی که از شمال
شرقی یعنی از «جانب گونه چپ» برئا میوزد باد معروف دریائی «آکویلونه» است که باد سرد
و زنده‌ایست . ولی در ایتالیا ، چنانکه «بوکاجیو» مینویسد باد شمال شرقی ملایمتر از باد شرقی
است که از سمت کوه‌های آلپ میوزد . این مطلب را داتنه از کتاب دوازدهم «انئیس» گرفته است.
- نیمکره جوی 'l'emisperio dell' aere : نیمکره ای که بافق ما محدود است... «اجزای خویش»
sua parroffia ، کلمه قدیمی نامانوس و غیر مصطلحی که داتنه بجای parrochia بکار برده است.

۲- اشاره بخرسندی فرشتگان از سخنان بئاتریس .

۳ - یعنی: در عین آنکه این حلقه‌های آتشین میدرخشیدند ، هر يك از فرشتگانی که در
آنها جای داشتند نیز بالانفراد با درخشندگی خود شادی خویش را ابراز میداشتند، و بدین ترتیب
این ابراز سرور هم صورت دسته جمعی داشت وهم صورت انفرادی . درباره این مصرع که صورتی
مبهم دارد مفسرین بحث و گفتگوی بسیار کرده و آنرا بچند نوع دیگر نیز مورد تعبیر قرار داده‌اند.
اصل آن اینست lo incendio lor seguiva ogni scintilla

۴ - اشاره بدین افسانه معروف که چون مخترع شطرنج ، اختراع خویش را بیادشاه

بقیه در صفحه ۱۵۴۵



حلقه‌ها را دیدم که چونانکه از آهنی مذاب شراره برآید ، شراره برافشانند (صفحه ۱۵۴۲)

سرود بیست و هشتم

آنرا شنیدیم که دسته دسته خطاب بدان نقطه ثابتی که در ubi جاودان نگاهشان میدارد و جاودانه در آن نگاهشان خواهد داشت، به «هوشیاعانا» مترنم بودند^۱.

و بانوی من^۲ که خاطر من را دستخوش شکی گران میدید^۳ گفت :
در حلقه های نخستین سرافین را بدیدی، و کرویان را^۴.

و اینان از آنرو چنین شتابان در دنبال پیوندهای خویش روانند که تا سر حد امکان با آن نقطه مشابه آیند، و درین راه آن اندازه پیشتر

بقیه از صفحه ۱۵۴۲

ایران عرضه داشت و طرز بازی آنرا بوی گفت، شاه از او پرسید که در برابر آن چه انعامی میخواهد؟ و وی تقاضا کرد که در هر يك از خانه های ۶۴ گانه صفحه شطرنج او دو برابر خانه پیش دانه های گندم گذارند و مجموع این گندمها را بدو دهند، بدین ترتیب که در خانه اول يك گندم، در خانه دوم دوتا، در خانه سوم چهار تا، در خانه چهارم هشت تا... و قس علیهذا. شاه و درباریان این تقاضا را ناچیز پنداشتند و پادشاه بیدرتنگ با آن موافقت کرد، ولی در عمل معلوم شد که در سراسر قلمرو پهناور شاه این اندازه گندم پیدا نمیشود. بطوریکه حساب کرده اند رقمی که ازین راه بدست میآید، ۱۸ میلیارد میلیارد، یعنی رقم ۱۸ با ۱۸ صفر در مقابل آنست. - این افسانه در قرون وسطی رایج بود و هنوز هم بکرات بدان اشاره میکنند، ولی معلوم نیست آنرا بکدامیک از پادشاهان ایران نسبت داده اند؛ ظاهراً در صورت صحت آن، باید مربوط به - انوشیروان باشد. - مراد داته در اینجا اشاره بکثرت تعداد فرشتگان است.

۱ - «آن نقطه ثابت»: نقطه مرکزی این دوائر، یعنی خدا. - ubi، کلمه لاتینی، بمعنی وضع و مکان؛ ubi جاودانی: موقعیتی که از اول داشته اند و جاودانه خواهند داشت. - هوشیاعانا Osanna: کلمه عبری، بمعنی «ما را نجات ده» که در اینجا بمعنوم کلی «درود بر خداوند» بکار رفته است (رجوع شود به برزخ، صفحه ۷۱۲، شرح ۵؛ و به بهشت، صفحه ۱۲۵۸، شرح ۱).

۲ - در متن فقط بصورت ضمیری quella آمده.

۳ - این شك مربوط باختلاف فقها و متألهین کاتولیک درباره طبقه بندی ملائک است و بعداً از آن سخن خواهد رفت.

۴ - سرافین Serafi و کرویان Cherubi: دو طبقه اول و دوم از طبقات نه گانه فرشتگان (رجوع شود بمقدمه این سرود، و صفحه ۱۲۴۳، شرح ۱).

بهشت

توانند رفت که قدرت دیداری فروتر داشته باشند^۱ .
این عشقهای دگر که در پیرامون آنها روانند^۲ او، نگاهی نگاه
الهند^۳ ، و ازین رو است که ثلاثه نخستین^۴ با آنان پایان میپذیرد .
و میباید بدانی که سرور ازلی ایشان زاده عمق رخنه نگاهشان
در آن حقیقتی است که آرامش بخش هر ادراکی است^۵ ،
و ازینجا توانی دید که بنیاد سعادت ازلی در دیدن است و نه در دوست
داشتن، که در دنبال آن میآید^۶ ؛
و مقیاس چنین دیداری آن شایستگی است که از برکت الهی و از اراده
نیکو حاصل آید ، و از این راه است که از درجه ای بدرجه ای پیش توانند

۱ - یعنی : اینان از آنرو با سرعت و اشتیاقی زیادت در گردشند که از فاصله ای نزدیکتر از دیگران بنقطه مرکزی (خداوند) نظر دوخته اند و میکوشند تا ازین راه هر چه ممکن است با او شباهتی بیشتر یابند و آنچه را که او میخواهد بخواهند . - «پیوند های خویش» : گره عشق ، که آنانرا با خداوند مربوط میکند . این تشبیه «گره» از تورات آمده است (کتاب ایوب ، باب سی و هشتم) : «... عقد نریا را میسندی یا بندهای جبار را میگشائی ؟» نریا Pleiade و جبار Orion دو مجموعه معروف ثوابند .

۲ - روانند : vonno ، بجای کلمه مصطلح vanno .

۳ - اورنگها Troni : طبقه سوم از طبقات نه گانه فرشتگان (رجوع شود بمقدمه این سرود و صفحه ۱۲۴۱ بند ۴) .

۴ - il primo ternaro : سرافین ، کروبیان ، اورنگها .

۵ - «ازین جهت است که . . .» ترجمه per che از متن «انجمن دانه شناسی ایتالیا» - در متن «مور-توین بی» این کلمه بصورت perche آمده که در آن صورت باید «زیرا که...» ترجمه شود .

۶ - یعنی : اینان از آن بابت با سعادت ازلی دمسازند که بیشتر از همه میتوانند روی در رو بحقیقت الهی که در آن هر ادراکی از آن رو که بشناسانی مطلق نائل میشود آرامش میجوید و دیگر نیازی به تلاش پیدا نمیکند . بنگرند .

۷ - یعنی : برای درک سعادت ازلی ، باید خدا را دید (شناخت) و بحقیقتش پی برد ، زیرا که فقط دوست داشتن او کافی نیست، و کسی تا خدا را شناخته باشد او را واقعاً دوست نمیتواند داشت .

سرود بیست و هشتم

رفت^۱.

آن ثلاثه دومین^۲، که در آن بهار جاودانی میروید که قوج شبانه
تهی از شاخ وبر گش نتواند کرد^۳،

جاودانه به «هوشیاعانا» مترنم است^۴، و این سرود خوانی باطنین
آهنگهایی سه گانه متناسب با سه درجه سروری که پدید آرنده این
ثلاثه اند، انجام میگیرد^۵،

درین طبقه بندی سه الهه^۶ جای دارند : نخست ریاستها، و پس
نیروها، و آنگاه قدرتها^۷، و در دو حلقه ماقبل آخر این پایکوبی، سلطنتها

۱ - . . . و فیض چنین دیداری (شناسائی خداوند) از یکطرف از راه شمول برکت
الهی، و از طرف دیگر از استحقاق ذاتی حاصل میشود و با افزایش چنین فیضی باعث
بیشتر نائل میتوان شد.

۲ - l'altro ternaro، ثلاثه دیگر: سه طبقه دوم ملائک (ریاستها، نیروها،
قدرتها) که در دو بند بعد از آنها سخن میروید.

۳ - قوج Ariete، برج حمل - «قوج شبانگامی» ستارگان برج حمل که بهنگام
شب در آسمان هویدا باشند، یعنی از اول تا باآخر شب آنها را بتوان دید؛ چنین موقعی مقارن
است با ماهی که خورشید در برج میزان یعنی در دایره منطقه البروج درست در نقطه مقابل حمل
قرار دارد، و با غروب آن در افق، اختران برج حمل طلوع میکنند. این ماه (میزان) اولین
ماه پائیز است، که در آن شاخ وبر گش درختان فرو میریزد، و بدین ترتیب معنی این بند اینست که:
«در آسمان که جایگاه بهار جاودانی است و بیم آن نمی رود که این بهار را پائیزی در دنبال باشد...»
با اینکه مفهوم این بند تقریباً روشن است، مفسرین آن رانیز ورد چندین تعبیر دیگر قرار داده اند
که از نقل آنها صرف نظر میشود.

۴ - کلمه «ترنم» در اینجا بصورت زیبای sverna آمده که مفهوم «از زمستان بیرون
میآید» دارد و عادتاً با آواز بهاری، پرندگان که زمستان را در پشت سر گذاشته اند اطلاق میشود.
۵ - اشاره به سه آهنگ مختلف این سرود، که توسط این دسته های سه گانه از ملائک
خوانده میشود.

۶ - tre dee : اشاره به جوهر الهی این فرشتگان.

۷ - ریاستها Dominazioni؛ نیروها Virtudi؛ قدرتها Podestadi : طبقه
دوم از طبقات سه گانه ملائک (رجوع شود بمقدمه این سرود).

بهشت

و مقرر بانند، و آخرین این حلقه ها از ملائک بازیگر پدید آمده است^۱. اینان دسته دسته روی بجانب بالا دارند، و در جانب پائین چنان نیرومندند که هر يك از آنها هم بسوی خداوند کشیده میشوند و هم بسوی او میکشاند^۲.

و «دیونیزیو» با چنان جذبدای در این سلسله مراتب نگر است که این جملگی را همچومن بنامید و بشناخت^۳.

۱ - «پایکوبی ها» tripudi : حلقه های گردان فرشتگان - سلطنتها Principati و مقربان (ملائک مقرب) Arcangeli دسته های هفتمین و هشتمین از درجات نه گانه فرشتگان . - ملائک بازیگر Angelici Ludi (بازیگرهای ملکوتی) : همین و آخرین دسته فرشتگان که angeli (ملائک) نام دارند . «بازیگر» صفتی است که بمناسبت سرور و بزم آرائی فراوان ایشان بدانان داده شده (رجوع شود به صفحه ۱۵۶۹ شرح ۱) . «فرشته» یا «ملك» عنوان خاص این دسته همین است (رجوع شود بمقدمه این سرود) .

۲ - یعنی : این نه دسته ملائک، همه روی بجانب خداوند (بالا) دارند و فیضی را که ازین راه کسب میکنند به دسته های بعد از خود (بجانب پائین تر) انتقال میدهند، و بدین ترتیب هم جذب میشوند و هم جذب میکنند .

۳ - دیونیزیو Dionisio (در اصل Dionysios؛ بایتالایی کنونی دیونسیجی Dionigi) که در انجیل (کتاب اعمال رسولان، باب هفدهم) از او بصورت دیونسیوس آریوپاگی (Areopagita) یاد شده، یونانی بود که بگفته انجیل بدست پولس رسول بمسیح ایمان آورد؛ وی پس از تعمید مسیحی اسقف آتن شد و از آن پس همه عمر را بارشاد کسان گذرانید و دانه قبلا وی را در جمع فقها و متالهن بزرگ مسیحی در فلک خورشید جای داده است (رجوع شود به صفحه ۱) . - وی را در قرون وسطی مؤلف رساله مهم و معروفی بزبان لاتینی نام De coelesti hierarchia میدانستند که در آن طبقه بندی ملائک در آسمان بتفصیل شرح داده بود، ولی تحقیقات جدید ثابت کرده که این کتاب مدتها بعد از او نوشته شده است و «والبوس» که بتفصیل درین باره بحث کرده، آنرا مربوط بقرن ششم مسیحی میداند .

«همچومن بدید و بشناخت»، یعنی: دیونسیوس این درجات مختلف فرشتگان را بهمان صورت بدید که من (بئاتریس، مظهر حقیقت الهی که از راه مذهب بآدمیان عرضه میشود) میبینم؛ بنابراین گفته او درین باره عین حقیقت است. در واقع دانه با این تذکر جانبداری خود را از نظریه «دیونسیوس» ابراز میدارد. برای توضیح بیشتر بمقدمه این سرود مراجعه شود.

سرود بیست و هشتم

اما پس از او «گر گوریو» از وی جدائی گزید ، و لاجرم چون دید
درین آسمان بگشود بر خویش بختید^۱ .

و ترا شگفت ناید که چسان آدمیزاده ای در روی زمین از
چنین رازی پرده برداشته است ، زیرا که آنکس که نظر بدینجا افکند ،
اورا بر این حقیقت و بر بسیار حقائق دیگر این افلاک آگاه ساخت^۲ .

۱- گر گوریو Gregorio ، سن گر گوریوس کبیر (San Gregorius Magno) روحانی
معروف کاتولیک که از ۶۰۴ تا ۶۵۹ م پاپ بود و قبلا از اوسخن رفته است (برزخ ، صفحه ۶۹۴ ، شرح ۲-
بهشت ، صفحه ۱۴۱۶ ، بند ۱ و شرح ۱) . وی در رساله خود بنام *Moralia* سلسله مراتب دیگری برای این
ملائک قائل شده که دانه قبلا در «ضیافت» خود (باب دوم) آنرا ملاک قرار داده ، ولی در کمندی الهی
از آن غدول کرده و نظریه «دیونسیوس» را مرجح شمرده است . در رساله «گر گوریوس» این طبقه
بندی چنین است : سرافین ، کرویسان ، قدرتها ، سلطنتها ، نیروها ، ریاستها ، اورنگها ،
ملائک مقرب ، ملائک . - همین «سن گر گوریوس» بعداً در کتاب دیگرش بنام *Homelie in Evangelium*
طبقه بندی دیگری بدین ترتیب درین باره کرده است : سرافین ، کرویسان ، اورنگها ،
ریاستها ، قدرتها ، نیروها ، ملائک مقرب ، ملائک . - درین باره «هانری هووت» دانه شناس
فقید فرانسوی تحقیق جامعی کرده است .

«برخویش بختید» ، یعنی : روح گر گوریوس که پس از مرگ این پاپ با آسمان آمد ،
دریافت که این طبقه بندی وی ناروا بوده ، و ازین بابت خود را ریشخند کرد .

۲ - بنا باحادیث مسیحی پولس رسول یکبار در دوران زندگانی خود با آسمان سوم رفت
و در آنجا چهار دسته از این دسته های نه گانه ملائک را دید ، و متألّهین معتقد بودند که «دیونسیوس»
اطلاعات خویش را درباره طبقه بندی ملائک در آسمان در بازگشت پولس ازین سفر آسمانی از او فرا
گرفته است . این اعتقاد بسفر آسمانی پولس در دوران حیات او از بندی از انجیل ناشی شده است
(رساله دوم پولس رسول به قرنتیان ، باب دوازدهم) : «... لابد است که فخر کنم ، هر چند که شایسته
من نیست ، لیکن بر رؤیایا و مکاشفات خداوند می آیم . شخصی را در مسیح میشناسم چهارده سال قبل از
این ، آیا در جسم نمیدانم و آیا بیرون از جسم نمیدانم خدا میداند ، چنین شخصی که تا
آسمان سوم ر بوده شد . و چنین شخصی را میشناسم خواه در جسم و خواه جدا از جسم نمیدانم ،
خدا میداند ، که بفردوس ر بوده شد و سخنان ناگفتنی شنید که انسان را جائز نیست بآنها تکلم
کند» . درباره قسمتی از طبقات نه گانه فرشتگان پولس چنین میگوید (انجیل ، رساله پولس رسول
به کولیسان ، باب اول) : «... زیرا که در خداوند همه چیز آفریده شده آنچه در آسمان و آنچه
بر زمین است از چیزهای دیدنی و نادیدنی و تختها و سلطنتها و ریاست و قوت» و (انجیل رساله
پولس رسول با قسیان ، باب اول) : «... بالاتر از هر ریاست و قدرت و قوت و سلطنت و هر نامیکه
خوانده میشود .»

سرود بیت نهم

آسمان نهم : فلك الافلاك

فرشتگان

داته همچنان در کنار بنائیس در فلك بلورین (فلك الافلاك) جای دارد و بنائیس میکوشد تا ورا با وضع فرشتگان و آفرینش آنها و نیز خلقت جهان و تفارقی که میان این دو وجود دارد آشنا کند . قسمت مهمی از سرود صرف بحث از عصیان شیطان و ملائک و فادار و نیرو های دراکه خاص فرشتگان میشود و در آن داته از زبان بنائیس بسختی به مخالفین نظریه ای از عام الهیات که در اینجا درباره «حافظه» فرشتگان مطرح است حمله میبرد، و جای توجه است که «سن تماسودا کوننو» فقیه بزرگ کاتولیک که در سراسر کمدی الهی داته بدو استناد میکند در اینجا مورد این حمله قرار میگیرد .

درباره ابن «عصیان شیطان» و سقوط او از آسمان ، بخصوص در قرآن بتفصیل سخن رفته است. برای اطلاع بیشتری بمقدمه این کتاب رجوع فرمائید.

سرود بیست و نهم

چون دو كودك «لاتونا» در زیر روپوش گوسفندو ترازو کنار یکدیگر
در افق خانه گیرند ،

از آن دم که سمت الرأس آن دورا همسنگ میکند ، تا آن هنگام
که این و آن خویش را ازین کمر بند میرهاند و نیمکره هایشان را باهم
مبادله میکنند ،

بهمان اندازه زمان فاصله میشود که «بئاتریچه» خاموش بماند ،

۱- مطلع این سرود مثل بسیاری از سرودهای دیگر بایک معمای نجومی همراه است ، ولی این بار این معما چندان بغرنج نیست و فقط طرز بیان آن آنرا غامض جلوه میدهد . اینک توضیحات مربوط بدین دو بند :

«دو كودك لاتونا» : خورشید و ماه . در میتولوژی یونان «فیوس» (آپولو) خدای خورشید و «آرتمیس» (دیانا) الهه ماه و ربه النوع شکار ، فرزندان خدای خدایان وزنی بنام لاتونا Latona بودند (سرود بیستم برزخ ، صفحه ۸۳۹ ، شرح ۲) . - قوج Montone (اصطلاحی که در اینجا داته اختصاصاً بغرض اصطلاح رایج Ariete بکار برده است) ، و ترازو Libra : دوبرج حمل و میزان ، که اولین و هفتمین برج از بروج دوازده گانه اند . - «سمت الرأس» zenit ، خط عمودی فرضی که آسمان را بدو قسمت مساوی تقسیم میکند . - «کمر بند» cinto : افق ، که حلقه وار آسمان را در میان گرفته است .

با توجه بدانچه گفته شد ، مفهوم این دو بند چنین میشود : چون خورشید و ماه یکی در برج حمل و دیگری در برج میزان باشد ، یعنی در حلقه منطقه البروج درست در مقابل یکدیگر قرار گرفته باشند ، این دو در یک لحظه معین یعنی درست در لحظه غروب خورشید و طلوع ماه ، یا طلوع خورشید و غروب ماه با یکدیگر در افق نمودارند (و فقط در شبهای چهاردهم ماه قمری چنین میشود) ، ولی این وضع فقط يك لحظه کوتاه دوام میکند ، زیرا که بعد از آن ماه و خورشید نیمکره هایشان را عوض میکنند ، و آنکه قبلاً در نیمکره بالا بود بیابن افق میروود و آنکه در نیمکره زیرین یعنی نامرئی بود بالا میآید ؛ بدین ترتیب خاموشی بئاتریس لحظه ای بیش بطول نینجامیده است .

بهشت

ولبخندزنان وخیره‌بدان نقطه‌ای که مرا مغلوب خود ساخته بود^۱ بنگریست.
و آنگاه چنین آغاز سخن کرد: « آنچه را که می‌خواهی شنید ،
بی آنکه از تو پرسشی کرده باشم بیان میدارم، زیرا که نیت ترا در آنجا که
هر *ubi* و هر *quando* روی بدان دارند معاینه بدیدم^۲ .

عشق سرمدی در عالم ابدیت خود ، نه برای تحصیل خیری که از
آن اوشود (زیرا که چنین نمیتواندشد)، بلکه تاجلالوی بادرخندگی
خویش تواند گفت که «*Subsisto*»^۳ ،

برون از حد زمان و بیرون از حد هر ادراک دیگری^۴ ، بدان سان
که خود بخواست در عشقهای نوین تجلی کرد^۵ .

و مفهوم این سخن این نیست که پیش از آن این عشق بی اثر بود^۶ ،

۱ - nel punto che m'aveva vinto : خداوند ، که نه تنها فروزندگی فروغش
دیدگان دانه را زیرافکنده است، بلکه وی توانسته است حتی انعکاس آنرا در دیدگان بنائریس
تحمل آورد .

۲ - *ubi* : مکان؛ *quando* : زمان : دو کلمه لاتینی . اشاره بخداوند که زمان و مکان
دراو منعکسند و بنائریس با نگرستن بغرغ وی نیت دانه را در آن میخواند .

۳ - عشق سرمدی *l' eterno amore* : خدا این کلمه در متن در آخر بند بعد آمده ،
ولی در ترکیب فارسی بناچار میبایست در ابتدای این بند قرار گیرد . - « نه برای تحصیل
خیری . . . » یعنی : نه بمنظور تحصیل نکوئی وخیری بیشتر ، زیرا که این مستلزم آنست که
قبلا این خیر مال او و جزء وجود او نبوده باشد و چنین چیزی امکان پذیر نیست . - *Subsisto*
کلمه لاتینی ، بمعنی «هستم» (رجوع شود بصفحه ۱۷۳ ، متن و حواشی) - در علم الهیات مسیحی
این کلمه در توصیف «واجب الوجود» بکار میرود که هستی آن تابع هیچ هستی دیگری نیست .

۴ - یعنی: با صورتی که فقط برای خود او قابل درک بود ، و هیچ آفریده و ملک
دیگری قدرت این ادراک را نداشت. درباره این کلمه ادراک *comprender(e)* بحث بسیار شده است

۵ - یعنی : فرشتگان و آدمیان و نباتات و جمادات را پدید آورد . - در برخی از نسخ
قدیم و جدید کمدهی الهی ، بجای «عشقای نو» *nuovi amor(i)* ، نه عشق *nove Amori*
دیده میشود ؛ درین صورت مراد طبقات نه گانه فرشتگان است .

۶ - یعنی : نباید پنداشت که پیش از آفرینش فرشتگان ، این عشق بحال رکود
بقیه در صفحه بعد

سرود بیست و نهم

زیرا که نه پیش و نه بعد ازین هنگام بود که کلام خداوند سطح آبها ۱۰
فرا گرفت^۱ .

شکل و ماده باقتضای پیوستگی وجدائی خویش، همچون سه تیری
که از کمائی باسه زه بر آید، صور وجودی مختلف یافتند که جمله آنها
از هر منقصتی بر کنار بودند^۲ .

و همچنانکه در شیشه یاد رعنبری و یاد ربلوری، شعاعی از نور چنان
میدرخشد که در میان دو لحظه بر تافتن و بر آمدنش فاصله ای نیست^۳ ،
این ثلاثه نامعلول نیز با کمال وجودی خویش از آفرید گارش
منبعث شد، بی آنکه ابتدای آنرا مشخص توان کرد^۴ ؛

بقیه از صفحه قبل

(torpente) بود و اثری نداشت، زیرا که چنین تعبیری مستلزم وجود زمانی است، و برای
خداوند که ابدیت است تقدم و تأخر زمانی وجود ندارد و طبیعاً در مورد او «پیش» و «پس» نمیتوان
گفت. در این سخن، داتنه توجه بگفته «سنت آو کوستینو» روحانی و فقیه بزرگ دارد که در
رساله اش خطاب بخداوند میگوید: «اگر که پیش از آفرینش آسمان و زمین زمانی در کار نبود، پس چه
معنی دارد که بگویند تو در «آنوقت» چه میکردی؟ زیرا که آنجا که زمانی نباشد «آنوقتی»
نیست» .

۱ - اقتباس از اولین بند تورات (سفر پیدایش، باب اول) : «در ابتدا، خدا آسمانها
و زمین را آفرید، و زمین تهی و بائر بود و تاریکی بر روی لجه، و روح خدا سطح آبها را
فرو گرفت .»

۲ - یعنی : روح و جسم به سه صورت مجزا درآمدند : روح محض (فرشتگان) ؛
جسم محض (عناصر) ؛ ترکیب روح و جسم (افلاک)، که از عناصر پدید آمده اند ولی بدست
فرشتگان میگردند) ؛ و این هر سه از هر نقضی بر کنار بودند، زیرا که از خداوند منشعب شده
بودند. اصل فکر از تورات است (سفر پیدایش، باب اول) : «و خدا هر چه ساخته بود دید،
و همانا بسیار نیکو بود .»

۳ - یعنی : همچنانکه نور بمحض آنکه از یکطرف اجسام حاکی ماوراء بر آنها میتابد
و از طرف دیگر بیرون میآید، این عمل آفرینش نیز آنی صورت گرفت .

۴ - ثلاثه معلول : il triforme effetto : سه صورت وجودی : ملائک، افلاک،
عناصر، که از خداوند مشتق شده اند .

بهشت

نظم این جوهرها همزمان با خودشان پدید آمد و ترتیب یافت^۱ :
در اعلی قسمت کائنات جوهری جای گرفت که فعل محض بود^۲ ؛
و آن جوهر دیگر که قوه محض بود در مرتبه اسفل مسکن گزید^۳ ،
و در قسمت میانی قوه و فعل در آمیختند و با پیوندی چنان استوار بهم
پیوستند که امکان گسستنش نیست^۴ .
« یرونیمو » برای شما نوشته است که فرشتگان قرونی دراز پیش
از خلق قسمت دیگر کائنات آفریده شدند^۵ ،

۱ - یعنی : مقارن با آفرینش این طبقات سه گانه ، تقدم وتأخر هر يك از آنها در عالم آفرینش مشخص شد و هر کدام درجائی خاص خویش مستقر شدند .

۲ - « اعلی قسمت کائنات » : آسمان - « جوهری که فعل محض puro atto بود » : ملائک ، که بخودی خود مظهر حرکتند - « سن تماسو دا کوننو » در رساله خود اظهار عقیده میکند که این فرشتگان نیز دارای نوعی وجود جسمانی هستند ، زیرا که روح محض خاص خداوند است .

۳ - قوه محض pura potenza : عناصر ، که همه چیز در آنها صورت « بالقوه » دارد و تا نیروی محرکی آنها را یاری ندهد « بالفعل » کاری نمیتوانند کرد . - « مرتبه سفلی » : la parte ima : زمین ، که جایگاه عناصر و از همه افلاک نسبت بخداوند دورتر است ، یعنی « پائین تر » جای دارد .

۴ - « قسمت میانی » : افلاک ، که حد فاصل عرش الهی و کره خاکند . - « قوه و فعل » عناصر و ملائک ، که از در آمیختن آنها گردش افلاک نتیجه میشود ، و این دو ، یعنی عناصر پدید آورنده افلاک و فرشتگان گرداننده آنها ، در این جهان فلکی چنان با هم گره خورده اند که امکان گسستن این گره نیست (non si divima) . این گفته ، وجود آدمی را نیز که از ترکیب روح و جسم پدید آمده است شامل میشود ، و این پیوند با آنکه با مرگ آدمی ظاهراً میگسند ، پس از روز رستاخیز دوباره استوار میشود و جاودانه برقرار میماند .

۵ - یرونیمو Ieronimo (بایتالیائی کنونی سن جروآلمو San Geroalmo ، بفرانسه - سن ژروم Saint Jérôme ، بانگلیسی سنت جروم Saint Jerome ، بلاتینی هیرونیموس - Hieronymus) از بزرگترین روحانیون کلیسای لاتین ، که در سال ۳۴۲ مسیحی در «الماسیا» متولد شد و در روم تحصیلات مذهبی کرد و در سی سالگی بزیارت بیت المقدس رفت ، و اندکی بعد در صحرای عربستان اتر واکزید و پنج سال با ریاضت گذرانید ؛ سپس برای تبلیغ دینی بانطاکیه و قسطنطنیه و روم و اسکندریه رفت و در ۳۸۵ به بیت المقدس بازگشت و صومعه «بیت اللحم» را بقیه در صفحه بعد

سرود بیست و نهم

اما حقیقت امر در بسیاری از صفحات نویسنده گانی که از روح القدس الهام گرفته اند مکتوب است ، و تو خود بادقت کامل درین باره آنرا عیان خواهی دید^۱ ؛

و منطق نیز تا حدودی اینرا درك تواند کرد ، زیرا پذیرفتنی نیست که قوای محرکه چنین دیرزمانی محروم از کمال مانده باشند^۲ .
اکنون دانستی که این عشقها کجا و کی و چگونه آفریده شدند ، و با این وقوف سه شعله از شعله های آتش اشتیاق فروکش کردند^۳ .
در شمارش اعداد ، در زمانی کوتاهتر از آن به بیست نتوان رسید^۴

پتیه از صفحه قبل

بنیاد نهاد ، که در سال ۴۱۶ سوزانده شد . وی در تفسیر معروف خود نوشته بود که فرشتگان قرنهای پیش از دنیای مادی آفریده شدند ، ولی «سن تماسودا کونو» بانکای اولین بند تورات که «در ابتدا خدا آسمانها و زمین را آفرید» با این عقیده او سخت مخالف بود ، و داناته نیز درین مورد از «سن تماسو» پیروی کرده است . نظریه «سن جررالمو» با عقاید حکمای یونانی تطبیق میکرد .

۱ - یعنی : حقیقت خلاف آنست که این روحانی گفته است ، و این حقیقت را آن نویسنده گانی بر ما آشکار کرده اند که از روح القدس ، یعنی از کتب مقدس که بصورت وحی از جانب خداوند نازل شده الهام گرفته اند . معلوم نیست اشاره داتنه بشیر از «سن تماسو دا کونو» به - کدامیک از فقها است ، و نیز روشن نیست که جز اولین بند تورات که نقل شد ، بکدام قسمت از آن نظر دارد . شاید اشاره او به بند اول کتاب Ecclesiasticus در تورات باشد : «او که زنده جاوید است همه چیزها را با هم بیافرید .»

۲ - یعنی : اگر فرشتگان ، که وظیفه آنها گرداندن افلاک است ، مدتها پیش از خلق این افلاک آفریده شده بودند ، در این فاصله وجود آنها عاقل میماند و بحد کمالی که خداوند برایشان خواسته است نمیرسید ، و منطق بشری تا آن حد که قدرت درك اسرار عالم بالا را دارد حکم میکند که چنین نقص را در مورد ملائکه نمیتوان قبول کرد . این استدلالی است که «سن تماسو دا کونو» درین باره در «رساله» خود (کتاب اول ، باب شصت و یکم) کرده است ، و در آن مینویسد : «هیچ جزئی تا وقتیکه از کل خود جدا باشد ، کامل نیست .»

۳ - بئانریس در توضیحات خود ، به سه سؤال از سئوالاتی که آنها را در ضمیر داتنه خوانده بود ، پاسخ داده ، و بدین ترتیب «سه شعله از شعله های شوق او را فرو نشانده است .

۴ - یعنی : در مدتی کوتاهتر از آن چه برای شمارش از یک تا بیست ضرور است

بهشت

که ضرور آمد تادسته‌ای از ملائک آرامش تکیه گاه عناصر شمارا برهم زنند^۱.
اما آن دسته دیگر بر جای بماندند^۲، و خرسندانه بکاری که بینی
پرداختند، و هرگز گردش آنها را وقفه‌ای پدید نمی‌آید.
این سقوط را گردنفرازی لعنتزای آنکس باعث آمد که تودرزیر
سنگینی جمله بارهای جهانش یافتی^۳.
اما اینان که درینجایند، فروتنی لازم را برای درک این حقیقت
داشتند که صانع آنان خیر متعالی است که بدیشان قابلیت چنین ادراکی
عطا فرموده است،
وازین راه بینش اینان بنیروی برکتِ روشنی‌بخش و باشایستگی
ذاتی خودشان چندان برانگیخته‌شد که این جمله را ازین راه اراده‌ای کامل
واستوار نصیب آمد^۴.

۱ - «دسته‌ای از ملائک»: شیطان و ملائک عاصی که از او پیروی کردند. - «تکیه گاه عناصر شمارا»: کره زمین، که تکیه گاه اصلی عناصر اربعه: آب، آتش، و باد و خاک است، زیرا که این کره بیش از همه افلاک جنبه مادی دارد و ازین حیث از جمله آسمانها پائین تر است. - اشاره این بند به عسیان شیطان (Lucifero) نسبت بخداوند و سقوط او از آسمان است، که در نتیجه آن آرامش زمین برهم خورد و حفره دوزخ در دل خاک پدید آمد (رجوع شود به سرود آخر دوزخ). - از گفته دانه معلوم میشود که بمقیده او این عسیان بلافاصله پس از آفرینش این فرشتگان صورت گرفت، و این نظریه را وی از رساله «سن تماسو داکوینو» (کتاب اول، بابهای شصت و دوم و شصت و سوم) گرفته است، ولی در آنجا چنین امری را فقط «محمّل» میداند، و نه محتمل.

۲ - فرشتگانی که عسیان نورزیدند و وفادار ماندند.

۳ - اشاره به شیطان اعظم، که دانه او را در آخرین طبقه دوزخ دیده بود (دوزخ، صفحات ۴۵۲ بعد).

۴ - یعنی: این ملائک، بیاس وفاداری خود، علاوه بر شایستگی ذاتی که از این راه نشان دادند از برکت فروغ بخش الهی (grazia illuminante) نیز برخوردار شدند، و این برکت، نوام با آن شایستگی، اینانرا مستحق سعادت ازلی کرد که در آن دیگر امکان گناه کردن نیست. اصل این فکر از رساله «سن تماسو داکوینو» است (کتاب اول، باب پنجاه و دوم).

سرود بیست و نهم

و میخوام بیقین بدانی ، و تردیدی درین باره روا مداری ، که
استحقاق کسب برکت متناسب با درجه شمول عشق است^۱ .
و اگر مفهوم سخنان مرا نیکو دریافته باشی ، اکنون بی یاری
دیگری آنچه را که مربوط بدین مجمع است^۲ کاملتر توانی دید .
اما چون در مدارس شما ، در روی زمین ، چنین خوانده میشود که
طبیعت ملکوتی بمقتضای ماهیت خویش میفهمد و بخاطر میسپارد و میخواهد ،
بناچار توضیحی بیشتر میدهم تا تو حقیقت امر را که در جهان زیرین بسبب
دوپهلویی این دروس در ابهام مانده است آشکارا توانی دید^۳ .
این جوهرها پس از درک لذت دیدار خداوند دیگر دیده از او که
عالم السر و الخفیات است برنگرفته اند ؛

لاجرم امر تازه ای این دیدار را برهم نمیزند ، و اینان را نیازی بدان
نیست که از راه اندیشه مجزا چیزها را بخاطر آرند^۴ ؛

۱ - یعنی : هر قدر درجه عشق بخداوند زیاد تر باشد صاحب این عشق بیشتر شایسته
برکت الهی میشود .

۲ - مجمع consistorio ، جمع طبقات نه گانه ملائک .

۳ - یعنی : در دانشگاههای شما استادان چنین تعلیم میدهند که فرشتگان (طبیعت
ملکوتی angelica natura) دارای قوه ادراک و حافظه و اراده اند ، و بناچار من برای تو توضیح
دهم که چرا این ادعا ، که صورتی مبهم و دو پهلو بمیان میآید (equivocando) ؛ با حقیقت
تطبیق نمیکند . - این عقیده ایست که « سن تماسو دا کوینو » در رساله خود (کتاب اول ، باب
پنجاه و چهارم) ابراز داشته : « از سه خصیصه انسانی هوش و حافظه و اراده ، ملائک فقط اولی و
سومی را دارند ، و حافظه را نیز بشرطی میتوانند داشت که آنرا فقط از جنبه روحی و معنوی در نظر
گیریم ، نه از آن جنبه ای که با حواس سروکار دارد » . این یکی از موارد معدودی است که دانته
در « کمدی الهی » نظری خلاف نظر « سن تماسو » دارد .

۴ - یعنی : این فرشتگان از آنرو که گذشته و حال و آینده را بطور مستمر در فروغ
الهی میتوانند دید ، دیگر به « حافظه » نیازی ندارند ، زیرا که برای آنان هیچ چیزی تازگی
ندارد . - « اندیشه مجزا » concetto diviso : حافظه ، که تصویر چیزهایی را بطور خاص
و جداگانه در خود نگاه میدارد . - در باره این تعبیر میان مفسرین توافق نظر نیست ، چنانکه
برخی مفهوم آنرا « یاد آوردن فراموش شده ها » دانسته اند .

بهشت

بدین قیاس ، در جهان سفلی ، کسانی بی آنکه خفته باشند خواب میبینند ، و از آنان برخی گمان میبرند که حقیقت را گفته اند ، و برخی دیگر چنین گمانی نمیبرند ، اما در یکی از این دو مورد گناه و شرمندگی بیشتر است ^۱ .

دردنیای زیرین، علاقه بظاهر نمائی شماراچنان در بند خویش دارد که در استدالات فلسفی خود براهی واحد نمیروید .
وباین وصف ، چنین قصوری را در اینجا باسختگیری کمتری تلقی میکنند تاخطای از یاد بردن مکتوب الهی یا تفسیر ناروای آنرا ^۲ .

کسانرا توجهی بدین نیست که این بند در جهان بقیمت چه خونها افشانده شد ^۳ ، وچه عزیزاست آنکس که حقیرانه روی بدان برد .
هر کسی برای جلب توجه کسان راهی میجوید ، ودرین راه آنچه را که خود ساخته وپرداخته است وسیله قرار میدهد ، وپیشگویان درین باره بحثها میکنند ، اما انجیل خاموش میماند ^۴ .

یکی میگوید که بهنگام شهادت مسیح ، قرص ماه وا پس رفت و

۱ - یعنی : در روی زمین ، کسانی که خود را در حل این مشکل صالح می شمارند ، تعبیرات عجیب و غریبی میکنند که به خواب ورژیا شبیه است ، و از میان ایشان یکدسته کسانی هستند که امر بر خودشان نیز مشتبه شده است و گمان میبرند که واقعاً بحقیقت پی برده اند، و دسته دیگر آنهایند که به بیمعنی بودن گفته خویش واقفند، ولی ازین راه در پی اغفال کسان بر میآیند ، وطمعاً گناه این دسته دوم بیشتر است .

۲ - مکتوب الهی *la divina scrittura* : کتب آسمانی تورات و انجیل . -
«از یاد بردن مکتوب الهی»: «بنونوتو» مفسر معروف کمدی الهی درین باره مینویسد : « بسیارند کسانی که نام متی و مرقس را برب دارند ، اما در دل جز به ارسطو و ابن رشد نمی اندیشند» . -
«تفسیر ناروای آن»: رجوع شود بسرود سیزدهم این کتاب ، صفحه ۱۳۰۵ ، بند ۲ و شرح ۳ .

۳ - اشاره بفداکاریهایی که برای استقرار آئین مسیح شد .
۴ - یعنی: بافسانه‌هایی که خود ساخته‌اند استناد میجویند، اما اشاره‌ای به انجیل نمیکنند، زیرا که در آن مدرکی بر صحت ادعای خود نمیتوانند جست .



Ediz. Veneta 1491.

Paradiso, I.

دانه در بهشت

صفحه اول قدیمترین چاپ ایتالیائی کمدی الهی، مربوط به سال ۱۴۹۱ میلادی در شهر «ولیز» ایتالیا

در قسمت پائین این تصویر دانه در «بهشت زمینی» و در قسمت وسط آن دانه همراه با بتانریس در سفر آسمانی با افلاک، نموده شده است. در سمت راست بالای منطقه البروج در هنگام سفر بهشت دانه، موقعیکه خورشید در برج حمل است و «نور» در پیش رو و «خوت» در پشت سرش قرار دارد، دیده میشود. نقش دوشیر بالای تصویر نشان شهر ونیز است. این تصویر از روی نسخه چاپی «کارلو استابنر» نقل شده است.

سرود بیست و نهم

حائل خورشید شد ، تانور آنرا از رسیدن بزمین باز دارد^۱ ؛
و دروغ میگوید ، زیرا که روشنائی خود بخود روی در کشید^۲ ،
و بدین مقیاس چنین کسوفی در نزد اسپانیائیان و هندیان و یهودان یکسان
بوده^۳ .

۱ - اشاره به کسانی که در توجیه ظلمتی که بگفته انجیل در هنگام مرگ عیسی همه جا را فرا گرفت ، سراغ دلائل علمی و نجومی میروند ، مثلا میگویند: این ظلمت از آنجا آمده که قرص ماه در برابر خورشید حائل شد ، یعنی کسوف طبیعی روی داد . بدین ظلمت ناگهانی ، در سه انجیل از انجیل اربعه اشاره شده (انجیل متی ، باب بیست و هفتم) : « . . . و از ساعت ششم تا ساعت نهم تاریکی تمام زمین را فرو گرفت » ؛ و (انجیل مرقس باب پانزدهم) : « . . . و چون ساعت ششم رسید ، تا ساعت نهم تاریکی تمام زمین را فرا گرفت » ؛ و (انجیل لوقا ، باب بیست و سوم) : « و تخمیناً از ساعت ششم تا ساعت نهم ظلمت تمام روی زمین را فرو گرفت و خورشید تاریک گشت و پردهٔ قدس از میان بشکافت . »

۲ - « و دروغ میگوید ، زیرا که ... » e mente, ché : این ترجمه از روی متن چاپهای مونت کمدی الهی منجمله چاپ معروف «انجمن داتنه شناسی ایتالیا» و چاپ «مور-توین بی» صورت گرفته است . در چاپ مهم دیگری که توسط «مور» انتشار یافته و نیز در تفسیر «کازینی» بجای این سه کلمه چنین آمده است «... ed altri che...» و درین صورت معنی آن این میشود: « و آن دیگری مدعی است که . . . » . در ترجمه معروف «لانگفلو» و در چندین چاپ ایتالیائی و خارجی «کمدی الهی» باستانهای ترجمه فرانسه «ماسرون» عموماً صورت «دروغ میگوید» مورد قبول گرفته است ؛ ولی درین صورت يك اشکال اساسی پیش میآید ، و آن اینست که این عقیده گرفتن خورشید در هنگام شهادت عیسی عقیده ایست که مورد قبول و تأیید «سن تماسو» و «کوینو» قرار گرفته است (رساله سن تماسو، کتاب سوم، باب چهل و چهارم) ، و هر چند که وجود اختلاف نظر میان او و داتنه درین باره ناممقول نیست ولی بسیار مستبعد مینماید که داتنه این روحانی بزرگ را که در سراسر کمدی الهی مورد تجلیل اوست ، بالصراحه «دروغگو» بنامد ، بخصوص از آنرو که «سن تماسو» نظر خویش را متکی به احکام و فتاوی «دنسیوی آتروپاگی» میدانند که داتنه در سرود قبل از او با تکریم تمام یاد کرده است . - تنها فرضی که برای رفع این اشکال میتوان کرد ، اینست که داتنه انتساب این نظر را به «دنسیو» از همان «افسانه های بی اساس» دانسته باشد که مابۀ کمراهی «سن تماسو» نیز شده است .

۳ - اسپانیا و هندوستان ، چنانکه قبلاً نیز گفته شده (سرود بیست و ششم دوزخ ، صفحه ۴۲۱ شرح ۴ - سرود دوم برزخ ، صفحه ۵۹۲ بند ۲ و شرح ۳) در نظر داتنه مفهوم دوحه غربی و شرقی ربع مسکون را دارند و اول و آخر جهان بشمار میروند ، و درینجا تذکر داده میشود بقیه در صفحه بعد

بهشت

«فلورانس» را شماره «لاپو» ها و «بندی» ها کمتر از تعداد این افسانه هائی است که هر ساله ساخته و پرداخته میشود و در هر گوشه و کنار بابتگ بلند از بالای منابر بگوش کسان میرسد^۱؛

چنانکه گوسپندان نادان، در حالی از چراگاه باز میگردند که فقط بادخورده‌اند، ولی اینان را بیخبری از خسرانی که ازین راه میبرند، عذری مواجه نتواند بود^۲.

مسیح بنخستین شاگردان خویش^۳ نگفت: «بروید و برای خلائق ژاژخائی کنید^۴»، بلکه ایشان را با اصول حقیقت آشنائی بخشید؛

بقیه از صفحه قبل

که طبق نص صریح انجیل، در هنگام مرگ عیسی «تمام روی زمین» از هندوستان گرفته تا اسپانیا در تاریکی فرو رفت، در صورتیکه اگر کسوف اتفاق افتاده بود بفرض هم که کسوف کامل میبود میبایست فقط در یکجا تاریکی مطلق را حکمفرما کند و در سایر نقاط بصورت کسوف جزئی دیده شود.

۱ - یعنی: تعداد افسانه های معمولی که هر ساله روحانی نمایان درباره امور دینی در فلورانس میسازند و آنها را از بالای منبرها ب مردم ساده لوح بازگو میکنند از تعداد فلورانسیائی که لاپی Lapi (جمع «لاپو») یا بندی Bindi (جمع «بندو») نام دارند بیشتر است. این دو اسم از اسامی رایج فلورانس بود، همچنانکه بقول «بنوتوتو» نامهای «مارکو» و «مارینو» در فلورانس رواج داشت. یکبار دیگر نیز (سرود سیزدهم بهشت، صفحه ۱۳۰۵، بند سوم) بهمین صورت به «خانم برتا» و «آقای مارتینو» اشاره شده است. - لاپو Lapo مخفف یا کوپو Jacopo (یعقوب) و بندو Bindo مخفف ایلدبراندو Ildebrando است. «هانری لونیون» مفسر و مترجم فرانسوی دانته این دو نام را بترتیب مخفف «جیرولامو» و «الساندرینو» میداند و گمان میکنم که وی درین باره اشتباه کرده است.

۲ - یعنی: مردم عامی (گوسپندان نادان) در بازگشت از مجلس وعظ (چراگاه) گرسنه‌اند، زیرا که بجای خوراک و علف واقعی (اصول و تعلیمات حقیقی دین) فقط بادخورده‌اند (سخنان پوچ شنیده‌اند)، ولی این عذر که مابصحت یا سقم آنچه شنیدیم واقف نبودیم، برای بخشایش گناه ایشان کافی نیست، زیرا که بقول بونی «جهل عذر گناه نیست، و فقط آنرا سبک میتواند کرد».

۳ - al suo primo convento: اولین حواریون و مریدان.

۴ - اشاره به جمله‌ای که مسیح پس از رستاخیز خود بیازده حواری گفت (انجیل متی باب بیست و هشتم): «... پس رفته همه امتهارا سازید و ایشانرا باسم اب و این و روح القدس تعمید دهید.» و (انجیل یوحنا، باب بیستم): «... چنانکه پدر مرا فرستاده، من نیز شما را میفرستم».

سرود بیست و نهم

واینان چنان نیکو مبشر این حقیقت شدند، که درپیکار های خود
برای افروختن آتش ایمان، انجیل را هم نیزه و هم سپر خویش کردند^۱.
اما اکنون واعظان با لودگی و دلک‌منشی بموعظه میروند، و چون
توانسته باشند مستمعین را بخندانند باد در باشلق می‌افکنند و بیش ازین
چیزی نمیطلبند؛

اما این تحت الحنك^۲ آشیان پرنده ایست که اگر عامیانش ببینند
بارزش واقعی آن بخششی که تکیه گاهشانست پی خواهند برد^۳؛
و ازین راه، حماقت و سبک‌مغزی چنان تعمیم یافته است که مردمان
بی‌مطالبه مدرک و گواهی بدنبال همه وعده‌های این واعظان می‌ستانند.
خوکان «سنت آتونو» ازین بابت فربه میشوند^۴، و نیز آن دیگران

۱ - یعنی : انجیل برای ایشان هم سپری در مقابل دشمنان و هم نیزه‌ای برای حمله
به مشرکین و تحصیل پیروزی برای مؤمنین بود.

۲ - becchetto نوک باشلق کشیشان که فرو آویخته بود، و ازین حیث و هم از
لحاظ طرز بیان «کشیشانه» داته درینجا، میتوان اصطلاح «تحت الحنك» را با آن مرادف
آورد.

۳ - آن پرنده‌ای : شیطان که در «دل‌مرقع» زاهدان زبانی خانه دارد و مردم عامی
(vulgo) اگر آنرا بتوانند دید، درخواهند یافت که وعده‌های روحانی این زاهدان بجهت اندازه‌پیچ
و بی‌ارزش است. - تشبیه ابلیس به پرنده قبلا نیز در دوزخ شده است (دوزخ، سرود بیست
و دوم، صفحه ۳۶۶، بند ۲ و شرح ۲ - سرود آخر، صفحه ۴۳۲، بند اول)

۴ - سنت آتونو Sant' Antonio یکی از زهاد معروف قرون سوم و چهارم مسیحی
است (۲۵۱-۳۵۶) که قسمت اعظم عمر خویش را در بیابان مصر در رهبانیت و اترا گذرانید، و
فرقه‌ای را بنیاد نهاد که بنام «فرقه سنت آتونو» Ordine di Sant' Antonio نامیده می‌شد.
افراد این فرقه از راه صدقه اعاشه می‌کردند، و وجه مشخص فرقه آنان خوگهائی بود که در صوامع
متعلق بدین فرقه نگاهداری میشد. خوگ در ادوار قدیم مظهر شیطان بشمار میرفت، و چون
«سنت آتونو» در اتروای خویش بکرات با وساوس شیطان یعنی از راه وسوسه‌های نفسانی
مورد آزمایش قرار گرفت، این روحانی را همیشه همراه با خوگی مجسم می‌کردند، که
«سمبول» وسوسه بود. این «وسوسه سنت آتونو» در عالم ادب و هنر مغرب زمین موضوع تابلوها
بقیه در صفحه بعد

بهشت

که از آنان هم خوگترند، و بجای پول واقعی سکه ساختگی میپردازند.^۱ اما چون از مطلب خود بسی دور شدیم، نظر براه راست بازگردان تاراه خویش را بتناسب زمان کوتاه کنیم.^۲ شماره آنهایی که صاحب این طبیعتند^۳ چندان زیاد است^۴ که هرگز زبان یا اندیشه آدمیان بدین اندازه دور نتوانسته است رفت^۵؛ و اگر آنچه را که دانیال عیان کرد در نظر آری، خواهی دید که شماره واقعی در لافه آن هزارانی که مورد بحث اوست نهفته است.^۶ فروغ نخستین^۷ که این طبیعت را سراسر روشنی میبخشد، از

بقیه از صفحه قبل

و اشعار و آثار هنری بسیار قرار گرفته است که از مهمترین آنها کتاب معروف «گوستاو فلور» با همین نام است. - اشاره دانه در اینجا اشاره ای دوبهلواست به شهوات و امیال فاسد روحانی نمایان (که خوک مظهر این فساد آنهاست) و به روحانیون صومعه «سنت آتونو» در فلورانس. - «خوگان ازین بابت فریه میشوند» یعنی: پولی که بدین روحانیان دروغین داده میشود بمصرف تغذیه خوگانی میرسد که درین صومعه نگاهداری میشوند، و درعین حال این معنی را دارد که «وسیله ارضای شهوات این روحانی نمایان میشود».

۱ - «آن دیگران که ...»: اشاره بخود این روحانیان دروغین؛ و شاید اشاره به معشوقگان و فرزندان، نامشروع آنها و امثال ایشان. - «سکه ساختگی»: افسانه های جعلی که ایشان بجای احادیث واقعی مذهبی تحویل شنوندگان میدهند و بخشی که با ادعای موهوم شامل آنها میکنند.

۲ - زیرا سفر دانه در بهشت نزدیک بیابان است و باید زودتر نادیده هارا ببیند.

۳ - طبیعت ملکوتی؛ «این» اشاره به فرشتگان است.

۴ - *s' ingrada* کلمه ای که دانه از *grado* ساخته است.

۵ - یعنی: تعداد ملائک آسمان آنقدر زیاد است که نه تنها در بیان بلکه در خیال

آدمی نیز نمیگنجد.

۶ - اشاره به بندی از کتاب «دانیال نبی» در تورات (باب هفتم) که در آن دانیال رؤیای خوش را شرح میدهد: «... و قدیم الایام (خداوند) را دیدم که جلوس فرمود ... و نهری از آتش جاری شده از پیش روی او بیرون آمد. هزاران هزار او را خدمت میکردند و کوررها کرور بحضور وی ایستاده بودند». این همان دانیال است که مقبره اش در نزدیک شوش است و درباره او در تورات گفته شده که «این دانیال در سلطنت داریوش و در سلطنت کورش فارسی زندگی میکرد».

۷ - *la prima luce*: خدا.

سرود بیست و نهم

طرقی مختلف بر آن نور افشانی میکند که تعدادش با تعداد محتشمانی که با آن درمیآمیزند برابر است^۱ :

لاجرم ، از آنرو که علاقه دردنبال نطفه زائی میآید ، شیرینی عشق در وجود آنان بیشتر شعله بر میافروزد و یا ملایمتر میشود^۲ .

اما ازین پس جلال و جبروت آن قدرت سرمدی را بین که برای خویش اینهمه آئینه ساخته است^۳ ، تا در جمله آنها منعکس شود ،

و با این وصف ، همچنان در وحدانیت خویش باقی مانده است^۴ .

۱ - یعنی : فروغ الهی هر يك از فرشتگان (محتشمان splendori) را بصورتی خاص شامل میشود .

۲ - ... و در نتیجه هر يك از آنها بتناسب بر کتی که شامل وی شده خدا را بیشتر یا کمتر بتواند دید . این دیدار الهی که عشق از آن میزاید به انعقاد جنین *Atto che concepe* تشبیه شده است که اساس «زایندهگی» است . در سرود بیست و هشتم همین نکته توجیه شده است .

۳ - اینهمه فرشتگان را که آئینه‌های فروغ الهی اویند .

۴ - یعنی : در هر آئینه بصورتی خاص منعکس میشود ، عبارت دیگر هر فرشته از نعمتها و برکتی که شامل او شده خدا را بنحوی که فقط او میتواند دید می‌بیند، اما خداوند که این همه جلوه گوناگون دارد خود همچنان یکی است . بدین نکته یکبار دیگر نیز اشاره شده است برزخ ، سرود سی و یکم ، (صفحه ۹۸۲ ، بنداول و شرح ۱) .

سرودسی ام

عرش اعلی

خدا، فرشتگان، ارواح بهشتی

یکبار دیگر داته بسی آنکه خود دریاخته باشد همراه با بتائرس پای آسمانی بالاتر میگذارد، ولی این بلر زیبایی بتائرس که در صعود از هر فلکی بفلک بعد بیشتر میشود بچنان حد کمالی میرسد که داته بصراحت بمجزخوش از وصف آن اعتراف میکند، زیرا این آسمانی که وی با راهنمای ملکوتی خود پای بدان نهاده «عرش الهی» یعنی آخرین سرمنزله این سفر آسمانی است که کمال مطلوب راه نشین دیلر زندگان در آن جای دارد. تا بدینجا داته در افلاک نه گانه فقط با مظاهر وتجلیات گوناگونی از فروغ جلال وحقیقت الهی روبرو شده، ولی اکنون دیگر وقت آن رسیده است که کرد راه را بیفشانند و بیواسطه وحجابی باخود این فروغ ازلی روبرو شود:

جمال یار ندارد تقاب و پرده، ولی
غبار ره بنشان تا نظر توانی کرد

این منزلگه آخرین، آسمان دهمین است که Empireo نام دارد. این کلمه از اصل یونانی Empûrios (مشتق از دو ریشه en بمعنی «در» و pûr بمعنی آتش) آمده است و بدین ترتیب معنی «جایگاه آتش» یا «کانون فروغ» را دارد، و بدیهی است که در الهیات این نام از آنجهت که این فلک جلوه گاه فروغ الهی است بدان داده شده است. در یونان کهن این اسم را بقسمت علیای آسمان داده بودند که بمقیده قدما کانون آتش بود و این همان «فلک نار» است که داته در صعود خود از بهشت زمینی به فلک اول از آن میگذرد (رجوع شود به سرود اول این کتاب، صفحه ۱۱۲۹، بند ۳)، بعدها در میتولوژی یونان «امپوریوس» را اعلی طبقه آسمان دانستند که خدایان در آن مسکن دارند، و این کلمه با همین مفهوم در اینجا آمده است.

این فلک اعلی که جایگاه خداوند یعنی عرش الهی است، بخلاف سایر افلاک گردنده بر جای خود ثابت است، زیرا که حرکت دیگر افلاک از آن میآید و او را خود نیازی بحرکت نیست. از طرف دیگر این فلک جنبه تجرد محض دارد، یعنی مطلقاً غیرمادی است و فقط از فروغ الهی پدید آمده است. داته که مرحله بمرحله در این سفر آسمانی خود دیده را از آلابتهای پیشین

مقدمه سرود سی ام

صفا داده و خانه را خالی کرده، است تا «منزل جانان شود»، سرا سر بهشت و ارواح بهشتی را که در آنند نخست صورت رودخانه‌های سه بولیک که از فروغ محض پدید آمده است و بعد از آن بشکل گل ملکوتی عظیمی (mistica rosa) که زیباترین ساخته داتته در کمدی الهی است در برابر نظر میبیند و ازین راه با «دربار آسمان» و «درباریان دو گانه آن» یعنی دسته فرشتگان و دسته ارواح آمرزیدگان بهشتی آشنا میشود، ولی فرمانروای این دربار را تا آخرین صفحه کتاب بچشم نمیتواند دید. این سرود و سه سرود بعد، حاوی بدیع ترین صحنه آرائیهای داتته در کمدی الهیند.

داتته خود در کتاب «ضیافت» (باب دوم) درباره این آسمان چنین مینویسد: «این بنای عظیم کاخ سلطنتی، کائنات است که عالم امکان سراسر در آن مستتر است و بیرون از آن هیچ نیست. این کاخ عظیم را جایی خاص نیست، زیرا سراسر آن از «ادراک ازلی» پدید آمده است که یونانیان آن را Protonoe مینامند، وحشمت اوست که بزبان مزمور خوان بزرگ^۱ چنین وصف شده است «جلال ترا بر فراز آسمانها میستایند.»

در همین کتاب ضیافت (باب دوم) داتته این آسمان را در عالم افلاک به علم الهیات در میان علوم تشبیه میکند، و درین باره چنین مینویسد: «آسمان «امپیرئو» از نظر آرامش و صلح جاوید خود به علم الهی که آکنده از صلح و آرامش است شباهت دارد و هم از نظر آنکه تناقض گوئی و دلایل سفسطی را تحمل نمیآورد، زیرا که موضوع آن مافوق هر سفسطه و تناقض است و با ذات احدیت ارتباط دارد.»

سرود سی‌ا

شاید که در شش هزار میل مسافت از ما ، ساعت ششمین سرگرم
فروزندگی باشد ، و این جهان و سایه آن تقریباً هم کفه آمده باشند ،
که قسمت میانین آسمانی که ما را دورترین افلاك است اندك اندك
چنان میشود که از ژرفنای ما دیگر برخی از اختران آنرا نمیتوان دید ،
و هر اندازه که خادمه فروزان خورشید پیشتر آید ، در آسمان
اختری از پس اختری خاموش میشود تا نوبت بدانیک برسد که درخشنده ترین
اختران است ؛

۱ - سه بند اول این سرود که در دنبال یکدیگر میآیند رویهم بوصف يك مضمون
اختصاص دارند ، ولی از لحاظ تقدم و تاخر باید جای دو بند اول و دوم عوض شود و دانه فقط
از آن رو این ترتیب را بهم زده است که سرود او ، مثل غالب سرودهای کمندی الهی ، مطلع
زیبا و آراسته‌ای داشته باشد . مفهوم کلی این سه بند چنین است : در آنوقت که خورشید درفاصله
تقریبی شش هزار میل از ما در وسط آسمان میدرخشد ، یعنی در ساعت نیمروزی (ساعت ششمین) ،
در افق ما آسمان پر ستاره (فلك نوابت که نسبت بما دور ترین افلاك است) با نزدیکی
صبح اندك اندك چنان روشن میشود که دیگر از روی زمین (ژرفنای ما ، اشاره بدینکه کره زمین
پائین تر از همه افلاك قرار دارد) اخترانی را که کوچکترند و فروغی کمتر دارند نمیتوان دید (شاید
که در شش هزار میل مسافت از ما ، درینجا معنی « در مسافت تخمیناً شش هزار میلی ما » را دارد
و نه این معنی را که « احتمال میرود در چنین مسافتی از ما ») و درین هنگام بسبب آنکه خورشید
تقریباً محاذی با افق ماست ، سایه زمین بصورتی افقی در فضا میافتد ، بطوریکه کره زمین و سایه
آن چنانکه در دو کفه مساوی ترازو قرار گرفته باشند همسطح میشوند ؛ آنگاه خورشید اندك اندك
بالا میآید تا در افق ما طلوع کند و با افزایش نور فجر طالم (خادمه بسیار فروزنده خورشید
la chiarissima ancilla) اختران بزرگتر و بزرگتر یکایک ناپدید میشوند تا نوبت زهره
که درخشنده ترین آنهاست برسد . - بنا به محاسبات ریاضی قرون وسطی ، محیط زمین چنانکه دانه
بقیه در صفحه بعد

سرود سی ام

نصرت بازیگری^۱ که جاودانه بر گردا گرد آن نقطه میگرد که مرا
مغلوب خویش کرد^۲ ، و بظاهر محاط در آن است که خود محیط بر آنست^۳ ،
بهمینسان تدریجاً در نظرم خاموش شد^۴ ، و عجز نیروی بینائی
من ، و عشق من ، مرا واداشت که دیده بجانب بئاتریچه بگردانم .
اما گر همه آنچه تا بدینجا از وی گفته شد در مدیحه ای واحد کرد
آید ، باز این مهم^۵ را بس نتواند بود .

آن جمالی که بر من هویدا شد نه تنها از حد ادراك حواس ما
برتر است ، بلکه بیگمان بجز آفریدگار آن ، هیچ کس دیگر را امکان
درک کمالش نیست^۶ .

بقیه از صفحه قبل

در باب سوم و چهارم «ضیافت» خود مینویسد ۲۰۴۰۰ میل (miglia) مقیاس ایتالیائی) است ، و
۶۰۰۰ میل فاصله ای که وی بدان اشاره میکند تقریباً هفت ساعت را شامل میشود ، بنابراین در
صورتیکه خورشید در این فاصله در ساعت ششم روز باشد ، در افق ما یکساعت بطولع آن مانده
است ، و مفهوم تمام اشارات این سه بند همین «یکساعت پیش از طلوع خورشید» است .

۱- نصرت بازیگر *il trionfo che lude* : حلقه های نه گانه فرشتگان که پیروزمندان
بر گرداگرد فروغ الهی در پاکبویی و گردشند ؛ این طرز تعبیر شاعرانه در سرودهای آخر بهشت
بکرات دیده میشود .

۲- «نقطه ای که مرا مغلوب کرد» *punto che mi vince* : نقطه مرکزی این دوا بر
(فروغ الهی) که تابندگی آن داته را واداشته است که چشم بیائین افکند .

۳- یعنی: بظاهر این نقطه مرکزی در داخل این دوائر جای دارد ، ولی در حقیقت همه
این دوائرند که تحت الشعاع آن و آفریده آنند .

۴- یعنی : همچنانکه ستارگان آسمان با تزدیکی خورشید بصورتی که در آغاز سرود
شرح داده شد یکایک غروب میکنند و از نظر محو میشوند، این حلقه های نه گانه دوار نیز اندک
اندک در نظر من فروغ خویش را از دست بدادند و ناپدید شدند .

۵- این مهم *questa vice* ؛ این کلمه *vice* بطور عادی معنی «نوبت» را دارد ، بهمین
جهت بعضی آنرا بهمین مفهوم «این بار» معنی کرده اند .

۶- بئاتریس ، مظهر حقیقت الهی که در سیر خود از هر فلک بفلک بالاتر شده بود ،
بقیه در صفحه بعد

بهشت

در چنین گذر گاهی من بشکست خویش اذعان دارم ، و بیش از آنچه هر کمدی نویس یا تراژدی نویسی دگر در مورد قسمتی از نوشته خود کرده باشد چنین میکنم^۱ ،

زیرا که همچون فروغ خورشید که بر دیده‌ای ناتوان تابد ، یاد آن لبخند دل‌انگیز نیروی تشخیص را از اندیشه من میستاند^۲ .

از نخستین روزی که چهره‌ویرا درزند گانی زمینی بدیدم ، تا بدین دیدار آسمانی او ، هرگز از نغمه سرائی باز نایستاده‌ام ؛

اما اکنون مرا باید که همچون هنرمندی که بکمال هنر خویش رسیده باشد ، دست از وصف زیبایی او بدارم ،

وویرا درین راه بدست آوایی رساتر از بانگ شیپور خویش که میباید مهمی‌گران را پایان برد ، بسپارم^۳ .

بقیه از صفحه قبل

اکنون که با آخرین منزل این سفر یعنی بعرض الهی یا نهاده طبعاً بعداعلای زیبایی خویش رسیده است ، بطوری که هیچکس جز خداوند کمال این زیبایی را درک نمیتواند کرد . مفهوم واقعی این سخن اینست که چنین راهروی در طریق درک حقیقت منزل بمنزل پیش میرود و در هر منزل بصفای معنوی بیشتری نائل میشود تا بیابان سفر خویش رسد ، که در آن باید مطلوب خود را بیواسطه ببیند و در آنوقت برای مواجهه با حقیقت مطلق احتیاج بنیروئی خارق‌العاده دارد .

۱ - « کمدی نویس » و « تراژدی نویس » در نظر داتنه مفهوم نویسندگان آثار سبک و آثار سنگین را دارند (De vulgari Eloquentia باب دوم)

۲ - یعنی : همچنانکه دیده‌ای ضعیف فروغ خورشید را تحمل نمیتواند آورد ، حافظه من نیز قدرت بیاد آوردن زیبایی لبخند بانتریس را ندارد تا من بکمک این خاطره بتوصیف آن پردازم .

۳ - یعنی : میباید وصف زیبایی او را بشاعری چیره دست‌تر از خود واگذارم (آوایی رساتر از بانگ شیپور من) و خود بما بقی داستان خویش پردازم . - این اصطلاح « شیپور » را یکبار دیگر داتنه در دوزخ (سرود نوزدهم ، صفحه ۲۵۰ ، بند دوم) بکار برده است ، و اظهار امید « متواضعانه » اینکه کسی دیگر بهتر از او چنین وصفی کند نیز تکرار آنست که قبلاً در سرود اول بهشت (صفحه ۱۰ ، بند سوم) گفته شده بود .

سرود سی ام

«بئاتریچه» بارفتار و با گفتار راهنمایی هوشمند، چنین آغاز سخن کرد: «ما از دل جسیمترین افلاک پای بیرون نهاده و بدان آسمانی رسیده ایم که سراسر فروغ محض است^۱ :

فروغی روحانی و آکنده از عشق^۲؛ عشقی لبریز از سرور بنیکوئی واقعی^۳؛ سروری که از حد هر لطف و جاذبه‌ای بالاتر است^۴.

در اینجمله هر دو سپاه بهشتی را روی در روی خواهی دید^۵، و یکی از آندو را بهمان شکل بینی که در روز قضای آخرین توانیش دید^۶.
همچنانکه تابش فروغی ناگهانی اجزاء باصره را پریشان میکند و دیده را از امکان دیدار چیزهائی تابنده تر باز میدارد،

نوری خیره کننده بر پیرامون مابتافت و چنان پرده‌ای از جلال خویش

۱ - یعنی: اکنون از آن فلک که بالاترین افلاک و بنا برین وسیعترین و بزرگترین آنهاست بیرون آمده و با آسمان مافوق آن (عرش الهی) که بخلاف سایر افلاک انری از ماده و جسم در آن نیست و فروغ محض است پای نهاده ایم. - در متن کلمه «بئاتریس» بصورت ضمیری آن آمده است.

۲ - فروغی که بچشم محسوس نیست ولی با دیده ادراک باطنی دیده میشود.

۳ - عشق به خداوند که کمال خیر و نکوئی است، و ازین راه بیننده را آکنده از سرور آسمانی میکند.

۴ - سروری که مایه ارضای کامل روح میشود و ازین راه از هر لذت جسمی یا روحی دیگری بالاتر است.

۵ - «این و آن سپاه» *l' una e l' altra milizia*: آمرزیدگان بهشتی، و فرشتگان.

۶ - یعنی: ارواح بهشتی در اینجا بخلاف سایر افلاک که فروغی آنها را در میان گرفته و مانع شناختنشان بود، با شکل زمینی خود یعنی با شکلی که پس از روز رستاخیز (قضای آخرین *giustizia ultima*) خواهند داشت نمودارند. بنا با حدیث مسیحی، ارواح در روز رستاخیز قالب خاکی خود را باز میگیرند و از آن پس بهمین شکل باقی میمانند (دوزخ، سرود ششم، صفحه ۹۰، بند ۴ - بهشت، سرود بیست و پنجم، صفحه ۳۶۵ بند ۲ و شرح ۴) - دست دیگر، یعنی فرشتگان، پس از رستاخیز نیز همچنان بصورت مجرد باقی میمانند.

بهشت

برگردم بکشید که در ماورای آن دیگر چیزی نمیتوانستم دید^۱ .
« عشقی که آرامش بخش این آسمان است ، همیشه با چنین درودی
پیشباز میهمان خویش میآید تا شمع را آماده شعله افروختن کند^۲ . »
هنوز این کوتاه سخن بسر نرسیده بود که دریافتم که نیرویم از آنچه
بود بسیار فراتر رفته^۳

وقدرت بینائی تازه ای نصیب آمده است ، چنان که دیگر تابشی نیست
که دیدگان مرا یارای تحملش نباشد .

وفروغی را بصورت رودخانه ای غرق در تابندگی وفروزندگی دیدم
که در میان کرانه هائی پراز نقش و نگار سحرانگیز بهاری روان بود^۴ .

۱ - یعنی : همانطور که تابش فروغی ناکهانی برای چند لحظه قدرت بینائی را از
چشم میستاند ، درینجا نیز تابش برقی شدیدتر را موقتاً از دیدار بازداشت . - « اجزاء با صره » :
gli spiriti visivi قوائی که از حاصل ترکیب آنها بینائی نتیجه میشود . - فکر از انجیل
آمده است (کتاب اعمال رسولان ، باب بیست و دوم) : « ... قریب بظهر ناکهان نوری از آسمان
کرد من درخشید . »

۲ - « عشقی که . . . » : خدا - « آرامش بخش این آسمان است » che queta
questo cielo اشاره بدانکه سایر افلاک بر اثر نیروی محرکه عشقی که بخداوند دارند و در
شوق وصول بدودر گردشند ، ولی عرش اعلی که خانه اوست و با وی پیوسته است نیازی بدین
حرکت ندارد ، و ازین جهت همیشه آرام است . - « چنین به پیشباز میهمان خود میآید » :
روحی را که پای بدان میگذارد با چنین فروغی استقبال میکند . - « تا شمع را آماده شعله -
افروزی کند » : تا این روح را آماده قبول فیض وبرکت ربانی کند ، زیرا چنین روحی که نخست
از قالب زمینی و بعد از عالم افلاک بیرون آمده ، در سرای برکت محض باید کمال لازم را
کسب کند تا بتواند این چنین برکت وجلالی را تحمل آورد و خود جزئی از آن شود . - در بعضی از
چاپها ، منجمله در تفسیر « کازینی » بجای « با چنین درودی » con si fatta جمله دیگر
cosi fatta salute دیده میشود ، که درینصورت معنی آن چنین میشود : چنین فروغ نجات
بخشی را شامل او میکند .

۳ - me surmontare : از خودم بالاتر رفتن .

۴ - ازینجا زیباترین صحنه آرائی کمندی الهی که تا با آخر کتاب ادامه دارد آغاز میشود
بقیه در صفحه بعد

سرود سی ام

ازین رود شراره هائی فروزان برمیخاست که از هر جانب بر روی
گلها مینشست و آنها را بشکل زرهائی یاقوت نشان درمیآورد ؛
و آنگاه ، چنانکه از عطرهاى بهشتی سر مست شده باشد در دل
امواج سحر آمیز غوطه ور میشود ؛ یکی بدرون رود میرفت و آن دیگری

بقیه از صفحه قبل

و دانه ترسیم نابلو بدیعی میردازد که سراسر آن از فروغ و نغمه و موسیقی و جلوه‌های گوناگون
جبال الهی پدید آمده است ، و آنرا نه تنها در ادبیات ایتالیا بلکه در ادب جهان از شاهکارها
دانسته‌اند .

فکر « رود خانه نور » با احتمال قوی از نورات و انجیل گرفته شده (نورات ، کتاب
دانیال نبی ، باب هفتم) : « . . . نهری از آتش جاری شده از پیش روی خداوند بیرون آمد . »
و (انجیل ، مکاشفه یوحناى رسول ، باب بیست و دوم) : « . . . نهری از آب حیات بمن نشان
داد که درخشنده بود مانند بلور و از تخت خدا جاری میشود . . . و نیز هر دو کناره نهر درخت
حیات را که . . . برگهای آن درخت برای شفای امتها میباشد . » - مراد دانه از این رودخانه
بطور قطع همان آبی است که عیسی به مؤمنان خویش وعده کرده است (انجیل یوحنا ، باب
چهارم : « . . . هر که از این آب بنوشد باز تشنه گردد ، لیکن کسیکه از آبی که من باو میدهم
بنوشد ابداً تشنه نخواهد شد ، بلکه آن آبی که باو میدهم در او چشمه آبی گردد که تا حیات
جاودانی میجوید . » « سن برناردو » روحانی بزرگ مسیحی که در سرود بعد پای بمیدان
میگذارد و تا آخر کتاب همراه دانه است ، در رساله خود این آب را « روان از چشمه مریم »
Deprecatio ad Virginem نامیده است .

برخی از مفسرین این رود را از لحاظ « سمبولیک » نقطه مقابل « آکروتته » (جوی غم
ورنج) دانسته‌اند که دوزخ با آن آغاز میشود (دوزخ ، سرود سوم ، صفحه ۱۱۴ ، بند ۱ و شرح
۱) ؛ برخی دیگر این طبقه اعلاى بهشت ورود فروغی را که در آن جاری است با « دره نامیمون
و ملمون » رود « آرنو » که فلورانس (شهر شیطان) را مشروب میکند (برزخ ، سرود چهاردهم ،
صفحه ۷۵۵ ، بند ۳) مقابل نهاده‌اند . جای توجه است که دانه در آخر دوزخ و برزخ و بهشت هر سه جا
با رودخانه مواجه میشود (استیجه در دوزخ ، لته در برزخ ، رود فروغ در بهشت) .

۱ - « شراره ها » فرشتگان و « گلها » ارواح بهشتی هستند ، و جای گرفتن این
شراره های تابناک بر روی گلها شکل یاقوتی را که در زمینه طلا نشانده باشند پدید میآورد . -
« یاقوت » در قرون وسطی مظهر میمنت بود و چون خانه‌ای میساختند یاقوتی را بچهار گوشه آن
میسودند تا این خانه از برق و طوفان و زلزله در امان ماند .

بهشت

از آن برون میآمد^۱ .

« شوق سوزانی که اکنون ترا در آتش خویش میگذارد و در درك مفهوم آنچه بینی^۲ شتابنده ات میکند ، از آن سبب که فروتر از جمله شوقهای پیشین تست ، بیشتر پسند خاطر من است .

اما، پیش از آنکه این عطش در تو فرونشسته باشد ، ترا باید که ازین آب بیاشامی^۳ . « چنین بود سخنی که خورشید دیدگان من^۴ بامن بگفت .
و پس وی بگفته خود افزود که : « رودخانه ویا گوهرهائی که بدرون آن میروند و برن میآیند ، و خنده علفها ، همه پیش در آمدی از این سایه گستری بیش نیست^۵ .

و این نه از آن است که اینها را فی نفسه منقصتی باشد ، بلکه درین جا نقص از جانب تو میآید ، زیرا که ترا هنوز دیدگانی چنان روشن بین که باید ، نیست^۶ . «

۱ - اشاره به جلوه های گوناگون برکت الهی ، که این فرشتگان از آن برخوردارند .

۲ - «می بینی» véi اصطلاح قدیمی و ولایتی زبان «سکانی» که دانه باسرودن کمدی الهی آنرا زبان رسمی ایتالیا کرد . در ایتالیایی امروزی ، بجای این کلمه vedi گفته میشود . «درك آنچه می بینی» : دانستن مفهوم این شراره ها و این گلهها .

۳ - این جمله بصورت مجازی بکار رفته ، و معنی آن اینست که : «نخست باید دیدگان خود را بیدار این فروغ عادت دهی تا بعد بتوانی عطش خویش را بشناسائی خداوند و دیدار او فرو نشانی» . عبارت دیگر این آب (برکت الهی) است که میتواند بدیدگان تو قدرت تحمل فروغ او را که مستقیماً بر تو نمودار خواهد آمد اعطا کند .

۴ - il sol degli occhi miei : بئاتریس ؛ این اشاره بیش از آنکه بوجود جسمانی بئاتریس مربوط باشد ، بمفهوم معنوی و سمبولیک او مربوط است .

۵ - یعنی : این سایه ایست که حقیقت در دل آنست .

۶ - یعنی : میندار که اینها که می بینی نقصی دارند و باید تدریجاً کامل شوند تا بقیه در صفحه بعد

سرود سی ام

هیچ کودکی که بسیار دیرتر از وقت معمول خویش بیدار شده باشد.
با آن شتاب روی بجانب شیر^۱ نمیرد ،
که من در خم شدن بر روی امواجی که برای اعتلای مردمان روانند^۲
نشان دادم ، تا مگر ازین راه دیدگان خویش را بدل بائینه‌هایی کاملتر
کنم^۳ .
و چون کناره‌های پلکانم ازین آب بنوشیدند^۴ چنین پنداشتم که
شکل آنها که تا بدانوقت کشیده بود ، مدور شد^۵ ؛

بقیه از صفحه قبل

دیدگان ترا قدرت دیدار کامل دهند ، زیرا که آن نقصی که هست در دیدگان تست و اگر
تو اینانرا بصورت گلها و میوه‌ها می‌بینی ، از آنروست که چنین دیداری برای نیرو بخشیدن
بدیدگان تو ضرور است و نه از آنرو که واقفاً رودخانه‌ای و کلی درکار باشد . - مبنای این تفسیر ،
کلمه acerbe (طعم کس میوه کال و نرسیده) است که اشاره‌ای ضمنی بوجود نقصی درین میوه‌ها
و گلهاست ، و درینجا بصورت «منقصت» ترجمه شده است . شاید هم بتوان پیروی از نظر معدودی
از مفسرین ، آنرا «صعب الادراک» معنی کرد .

۱ - verso il latte : سمت پستان مادر . دانه درینجا از روی حیا از بردن نام
«پستان» خودداری میکند ، ولی اندکی بعد در جای دیگر این کلمه را بکار میبرد .

۲ - یعنی : برای بالابردن کمال ذاتی ایشان .

۳ - .. تا مگر بانگریستن در این رود ، دیدگان خود را از قدرت دیداری بازهم بیشتر
از آنچه یافته بودم برخوردار کنم ، و آنها را بصورت آئینه‌هایی صیقلی‌تر در آورم تا فروغ الهی بهتر
در آنها منعکس شود .

۴ - come di lei bevve la gronda delle palpebre mie - این تعبیر
نیز طبعاً صورت استعاری دارد ، و مفهوم آن اینست : چون اینس فروغ را با دیدگان خود
جذب کردم ...

۵ - یعنی : شکل رودخانه که مستطیل بود در نظر معوض شد و اینبار بصورت فروغی مدور
در آمد ، و ازین راه گوئی چشمان من که کشیده بود و در نتیجه طول را بیشتر از عرض میدید ،
گرد شد تا در برابر خود دایره‌ای را ببیند و نه مستطیلی را . این اشاره‌ایست به «گل» فروزانی
که اندکی بعد از آن سخن خواهد رفت . «ونتوری» مفسر معروف کمندی الهی درین باره مینویسد :
« جلوه طولی مظهر برکت الهی بدان صورتی از آن است که شامل آفریدگان وی میشود ، در
حالیکه جاوه دورانی مظهر این برکت در سر چشمه اصلی و لایزال آن یعنی بصورت مجرد
آن است . »

و آنگاه ، چون پوشیده رویانی کد با برداشتن نقاب عاریت از چهره
خویش بشکلی جز آنچه در زیر نقاب بودند ، می آیند ^۱ ،
کلهها و شرارهها نیز شکلی دگر گرفتند و بزمی بزرگتر فرارهی
دیدگانم آراستند ، چنانکه اینبار هر دو دربار آسمان را در برابر خویش
یافتیم ^۲ .

ای جلال ربانی که مرا توفیق دیدار پیروزی والای قلمرو واقعی
نصیب کردی ^۳ ، نیروئی نیز بمن ارزانی دار که این جمله را با آن آراستگی که
دیدم ^۴ ، وصف کنم !

در اعلیٰ علین ، فروغی است که در جلوۀ آن پروردگار جهان بر آفریدگانی
که تنها در دیدار او آرامش میتوانند جست ، هویدا می آید ^۵ .

۱ - مفهوم این تشبیه کاملاً روشن است ، ولسی چندتن از مفسرین ایتالیائی کمدی
الهی ، با احتیاط تمام (زیرا که انتقاد به دانه در عالم ادب ایتالیا قابل بخشش نیست) تذکر
داده اند که چنین تشبیهی ، با آن عظمت و جبروتی که در اینجا وصف میشود هماهنگ نیست و از حشمت
و آراستگی صحنه میبکاهد .

۲ - یعنی : چون نگاهم کاملتر و وسعت میدان دیدم بیشتر شد ، شرارهها (فرشتگان)
و کلهها (ارواح بهشتیان) را دیدم که انجمنی بزرگتر از آن رود فروزانی که قبلاً دیده بودم ،
بیاراستند ، و این بار این هر دو دسته « درباریان آسمان » را در کنار یکدیگر در برابر خویش یافتیم .

۳ - « پیروزی والای قلمرو واقعی » *l'alto triunfo del regno verace* : درك
کمال الهی از طرف فرشتگان و ارواح بهشتی در عرش اعلیٰ که قلمرو واقعی خداوند است و وی
بیواسطه بر آن حکم میراند .

۴ - کلمه « دیدم » *vidi* در دو مصرع اول و سوم این بند و در مصرع دوم بند پیش
تکرار شده ، یعنی بجای هر سه قافیه آمده است ، و این اختصاص ، که جز در مورد کلمه « مسیح »
رعایت نشده ، نشان از اینست که دانه اصرار در جلب توجه خواننده بدین « دیدار » دارد .

۵ - « اعلیٰ علین » : عرش الهی . - « فروغی » : برکت خداوندی (بوتی ، مفسر معروف
معروف کمدی الهی ، این فروغ را « روح القدس » و « فیلاتس » آنرا *logos* و مظهر دومین ذات
از ذوات تثلیث ، یعنی عیسی دانسته است ، ولی بقیه مفسرین آنرا همین برکت ربانی معنی کرده اند) . -
« آفریدگانی که تنها در دیدار او آرامش میتوانند جست » : یعنی جز با توجه بدو از صلح واقعی

بقیه در صفحه بعد

سرود سی‌ام

این فروغ، دایره وار فضائی چنان پهناور را شامل میشود که محیط آن خورشید را کمربندی بسیار عریض است^۱.

جلوه این فروغ زاده شعاعی است که از بالای فلک الافلاک بر آن میتابد، و این فلک زندگی و نیروی خویش را یکسره از آن میستاند^۲.
و همچنانکه تپه‌ای خرم تصویر خویش را در آبی که دریای آنست منعکس میکند، تا مگر جلوه زیبائی خود را در آن هنگام^۳ که غرق در سبزه و گل است در آن بنگرد،

من نیز بر گرداگرد این فروغ آنچه را که از ما بجهان اعلی باز میگردد بدیدم که در بیش از هزار درجه جای گزیده بود و خویش را در این فروغ مینگریست^۴.

بقیه از صفحه قبل

برخوردار نمیتوانند شد. - اقتباس از « سنتوا و گوشتینو » روحانی بزرگ مسیحی، که کتاب «اعترافات» خود را با این جمله شروع میکند: « ای خداوند، دل ما همچنان در تشویش است تا وقتی که در تو آرامش جوید »، و تا این فروغ (فروغ برکت الهی) با فروغ ادراک بشری در نیامیزد، آدمی را قدرت دیدار خداوند نیست.

۱ - یعنی: محیط دایره‌ای که ازین فروغ پدید آمده بود بسیار زیادتر از محیط خورشید بود. - دانشمندان علم هیئت زمان دانه معتقد بودند که خورشید کره‌ای است که ۱۲۳۰۰۰ میل (میل ایتالیائی) طول محیط آنست. در تورات (کتاب ایوب، باب دوازدهم) درین باره چنین آمده است: «... آیا عمقهای خدا را میتوانی دریافت نمود؟ ... بیمایش آن از جهان طولتر و از دریا پهن‌تر است.»

۲ - یعنی: این گوی عظیم فروزان از فروغ محض پدید آمده است و زاده انعکاس فروغ الهی بر تحدب فلک الافلاک است، و از همین تابش است که فلک بلورین (فلک الافلاک) قوه محرک (نیروی زندگی) خود و تمام افلاک دیگر را کسب میکند.

۳ - در چند چاپ، بجای این کلمه *quando* (در آن هنگام) کلمه *quanto* دیده میشود. در چنین صورتی، معنی جمله چنین میشود: « تا ببیند که جلوه زیبائی او در آن بجه حد است.»

۴ - گرداگرد: *intorno intorno*: - « آنچه از ما بجهان اعلی باز میگردد »:

بقیه در صفحه بعد

بهشت

و اگر که درجات زیرین این گل را چنین بهره‌ای نصیب است ،
قیاس گیر که نصیبه کلبه گهای زبرینش ازین بابت بچه اندازه تواند بود^۱ !
نگاه من از پهنا و بلندای آن بسر گشتگی در نمی‌آید ، بلکه این
سرور ملکوتی را از نظر چندی و چونی آن یکپارچه دربر گرفته بود^۲ .
در آنجا از دوری یا نزدیکی کمی یا فزونی نمی‌زاید ، زیرا که در
قلمرو حکومت بیواسطه خداوند قوانین طبیعی را اثری نیست^۳ .

«بئانیچه» مرا بجانب مرکز زرین گل سرمدی، که دامن بر گرد
خویش میگسترده و از درجه‌ای بدرجه‌ای می‌رود ، و پیوسته ثنا گوئی این

بقیه از صفحه قبل

روح آمرزیدگان . - در بیش از هزار درجه جای گزیده بود ، یعنی : خویش را بباتائیس مرکز
دائره‌ای یافتیم که گرداگرد آن بیش از هزار ردیف ارواح بهشتی جای گرفته بودند . برای
تجسم این صحنه ، باید میدان‌های ورزشی (استادیوم) را در نظر آورد که دارای چندین ردیف پله
است که دایره وار گرداگرد میدان را فرا گرفته‌اند ، زمین بازی یا مسابقه در قسمت مرکزی
میدان است ، و این همان شکل کلاسیک «آمفی‌تئاتر»هاست . دانه و باتائیس در مرکز چنین
میدانی هستند و بر گرداگرد خویش ارواح بی‌شمار بهشتی را می‌بینند که در بیش از هزار حلقه
جای گرفته‌اند و این حلقه‌ها از نزدیک مرکز دایره شروع میشود تا به محیط خارجی دایره
رسد . خود دانه بعداً این مجموعه را به «گل» تشبیه میکند . - «خویش را در آن مینگریست»
بدین فروغ نگاه میکرد .

۱ - یعنی : اگر محدودترین و نزدیکترین این حلقه‌ها چنین وسعت و فروغی دارد ،
حلقه‌های دورتر و بزرگتر را چه فروغ و بهنائی میبایست بود ...

۲ - ... ولی این وسعت و بلندی مانع آن نمیشد که من سرور ملکوتی این ارواح را،
چیز از لحاظ زیادی (کمیت) و چه از نظر پاکی و خلوص (کیفیت) آن ، بدان صورت که
بود بینم .

۳ - ... زیرا که در زمین و در افلاک دوری مسافت مانع نکو دیدن میشود ، ولی در
آسمان اعلی (عرش الهی) که خداوند بیواسطه (مستقیماً و نه از راه ملائک گرداننده افلاک) بر آن
حکم میراند قانون طبیعی (فیزیکی) دوری و نزدیکی را اثری نیست . بازمین دوری یا نزدیکی، کمی
(محدودیت میدان دید) یا فزونی (وسعت این میدان) حاصل نمیشود . بدین «حکومت بیواسطه» قبلاً
در دوزخ (سرود اول ، صفحه ۹۲ ، بند ۲) اشاره شده است .

سرود سی ام

خورشید همیشه بهار عطر افشانش دارد بکشانید^۱ ،
و حال آن کس را داشت که میخواید سخن گوید و خاموش میماند^۲ ؛
و گفت : دیر سپیدجامگان را بنگر که چه فراخائی دارد^۳ !
بر کشادگی باروی شهر ما نظر کن^۴ ، و کرسیهای ما را از هم -
اکنون چنان پرین که ازین پس تنها معدود کسانی را در آنجا انتظار
بایدمان برد .

۱ - مرکز زرین گل سرمدی : در اصل giallo della rosa sempiterna (زردی گل سرمدی) قسمت مرکزی گل که غالباً زرد رنگ است . - « که دامن بر گردخوش میگسترده و از درجهای بدرجهای میرود » : که جمله کلبر گهای این گل بر گرداگرد آن جای دارند . - « خورشید همیشه بهار » Sol che sempre verna : خداوند .

۲ - در متن ایتالیائی ، این جمله صورتی دارد که معلوم نیست اشاره آن به «داته» است یا به «بئاتریس» . ترجمه فارسی بر ممالک احتمال اخیر است، که غالب مفسرین ایتالیائی طرفدار آنند و آنرا چنین معنی میکنند که بئاتریس در عین خاموشی اشاره ای کرد که دال بر قصد سخن گفتن بود ، و آنگاه چنین گفت ... - ولی در صورتیکه نظریه اول ملاک قرار گیرد ، این بند را باید بدینصورت معنی کرد : « حال آنکس را داشتم که میخواید سخن گوید و خاموش میماند ، و بئاتریجه که این بدید، گفت ... »

۳ - «دیر سپیدجامگان» il convento delle bianche stole (دیر جامه های سپید) : عرش اعلی، که جایگاه ارواح بهشتی است . «سپیدجامه» اصطلاحی است که در انجیل در مورد آمرزیدگان بکار رفته است (مکاشفه یوحنا ی رسول ، باب هفتم) : « ... بمن گفت این سفیدپوشان کیانند و از کجا آمده اند ؟ ... گفتم خداوندان تو میدانی - مرا گفت ایشان کسانی هستند که لباس خود را بخون بره (عیسی) شست و شو کرده سفید نموده اند - ازین جهت پیش روی تخت خدایند و شبانروز در هیکل او ویرا خدمت میکنند . » رنگ سفید از ادوار بسیار کهن مظهر عصمت و طهارت و بالعکس رنگ سیاه نماینده معصیت و ناپاکی بوده است ، چنانکه دانه شیاطین را «ملائک سیاه» مینامد (دوزخ ، سرود بیست و سوم، صفحه ۳۸۴ بند ۲) . - این تعبیر قبلا نیز در «بهشت» بکار رفته (صفحه ۱۴۴۳، بند ۲) .

۴ - یعنی : وسعت حصارهای پیرامون شهر ما (حدود گل سرمدی) را بین .

۵ - یعنی : تقریباً کلیه جاهائیکه پیشاپیش برای ارواح آمرزیدگان تعیین شده بود پر شده و دیگر بجز کرسیهای معدودی باقی نمانده است . برای این جمله دو مفهوم مختلف فرض میتوان کرد : یکی اینکه داته پایان عمر جهان را نزدیک میدانسته و دیگر اینکه وی چنان همه جا را غرق در فساد میدیده که معتقد بوده است از آن پس تعداد ارواحی که شایسته بهشت خواهند شد بسیار کم است . با توجه بمعتقدات قرون وسطائی ، بیشتر احتمال میرود که نظر اول صحیح باشد .

بهشت

براین مسند بزرگ که تو بخاطر تاجی که از هم اکنون در آن نهاده اند
خیره خیره بدان مینگری ، پیش از آنکه تو خود در این بزم زناشوئی
شرکت جسته باشی ،

روحی نشیند که در جهان سفلی منزلتی بزرگ دارد ؛ وی «آریگو»
و الامقام است که پیش از آنکه ایتالیا آماده باشد بیاید تا او را از نو
برسپای دارد ؛

۱ - مفهوم بند پیش و این بند : پیش از آنکه تو (دانتِه) بمیری و روح تو به بهشت
(بزم زناشوئی روح آدمی با خداوند) آید ، روح کسی که اکنون زنده است و در روی زمین (جهان
سفلی) مقامی بلند دارد بدینجا خواهد آمد ، و در آسمان برمسندی که اکنون خالی است ، ولی
بر آن تاجی نهاده شده است که تو متوجه آن شده‌ای و ازین رو خیره خیره بدان نگاه میکنی ،
جای خواهد گزید . این روح از آریگو (Arrigo) فرمانروی «امپراتوری مقدس آلمانی رومی»
است ، که تا چندی دگر برای آنکه ایتالیای ازپای در افتاده را دوباره بر سرپا بلند کند ، بدان
سرزمین خواهد رفت ، اما ناآمادگی ایتالیاییها و غرض ورزیها و خرده حسابهای داخلی ایشان مانع
موفقیت او خواهد شد .

آریگو ، نام ایتالیائی هاینریش Heinrich ، معروف به «هانری» هفتم
لوگزامبورگ است (که قبلاً در سرود هفدهم این کتاب ، صفحه ۲ ، بند ۲ و شرح ۲ از او
سخن رفته است) ؛ وی در سال ۱۳۰۸ با امپراتوری رسید و در ۱۳۰۹ در آلمان تاجگذاری کرد ،
و در ۱۳۱۰ با ایتالیا رفت تا تاج امپراتوری روم را نیز ازپای دریافت دارد ، و چون در آن هنگام
کلیسای «سن پیترو» در تصرف «روبردانثرو» شاهزاده فرانسوی بود ، در کلیسای «سن جووانی لائرانو»
تاج بر سر نهاد (۱۳۱۲) و یکسال بعد از این تاریخ ، یعنی در تابستان ۱۳۱۳ در «بوئون کن ونتو»
بمرد . - دانتِه که همواره هوادار استحکام و عظمت «امپراتوری روم و زرمن» بود ، بدین امپراتور
امید بسیار بسته بود و مخصوصاً انتظار داشت که با کمک اوسالهای در بدری خویش را در زادگاهش بر
برد و به فلورانس باز گردد ، ولی مرگ این امپراتور امیدهایش را برباد داد . - قبلاً دانتِه به
«رودولف» هابسبورگ امپراتور آلمان که «میتوانست» ایتالیا را نجات دهد و «نخواست» حمله برده
بود (برزخ ، سرود هفتم ، صفحه ۶۶۲ ، بند ۳ و شرح ۱) ، در عوض در اینجا «هاینریش» را که
بقیه در صفحه بعد

سرود سی ام

لیکن آن آزمندی و کور باطنی که شمارا افسون کرده، بحال آن کود کتان در آورده است که از گرسنگی میمیرد و همچنان دایه خویش را از خود بدور میراند^۱.

و در آن زمان، کسی در داد گاه الهی منصب ریاست خواهد داشت که چه در خفا و چه آشکارا با او بیک راه نخواهد رفت^۲.

اما، پس از آن، خداوند فقط کوتاه زمانی بقای ویرا در مسند مقدسش گردن خواهد نهاد: و آنگاه وی ازین مسند بجائی در خواهد افتاد که شمعون ساحر بحق شایسته سقوط در آن شد^۳؛

بقیه از صفحه قبل

«خواست» ایتالیا را نجات دهد و «توانست» تجلیل میکند و بجزیران ناکامی و مرگ او درین راه ویرا با چنین تکریمی در بهشت اعلی جای میدهد. - از روح این امپراتور بالقب Agosta یاد شده، و این لقبی است که به امپراتوران رومی داده میشد، بدین ترتیب که آنها را هم قیصر (Caesarus) و هم آوگوستوس (Augustus) مینامیدند. در سرودسی و دوم بهشت نیر، داتته «مریم» را Augusta (امپراتریس) بهشت لقب میدهد.

۱ - یعنی: شما ایتالیاییها (و بطور کلی مردمان جهان)، از فرط حرص و غرض، مانند کودکی که از گرسنگی بمیرد و باز لجوجانه از خوردن شیر دایه مضایقه کند، اسیر پراکندگی و بدبختی هستید، و معهدا تن بسلطه امپراتور که برای نجات شما میآید نمیدیدید.

۲ - اشاره به پاپ کلمنتوی پنجم Clemento V که در زمان سفر هاینریش هفتم بایتالیایاب بود، یعنی در داد گاه الهی (کلیسا) منصب ریاست (پاپی) داشت، و چون این پیشگوئی از جانب بتاتریس در سال ۱۳۰۰ صورت میگیرد، بدین واقعه بصورت «مستقبل» اشاره شده است. - این پاپ که در بدو امر با «هاینریش هفتم» اظهار همراهی میکرد، عملاً با او چه آشکارا و چه در خفا از در مبارزه درآمد.

۳ - پاپ کلمنتو اندکی بعد از مرگ هاینریش هفتم، وفات یافت (۲۰ آوریل ۱۳۱۴) و مابین مرگ او و هاینریش فقط ده ماه فاصله بود، ریس ازین مدت کوتاه که خداوند بقای ویرا در مسند مقدسش تحمل آورد، وی بمرد و بقول بتاتریس (یا داتته) در طبقه هشتم دوزخ، به «بلجیای» خاص روحانیان نادرست که شمعون ساحر و پیر وانش (خرید و فروش کنندگان اموال و مقامات روحانی، دوزخ، صفحه ۴۳۵، شرح ۱) در آن بسر میبرند در افتاد (رجوع شود به - دوزخ، سرود نوزدهم، صفحه ۳۳۳، بند ۲ و شرح ۳).

بهشت

ووی باعث خواهد آمد که جایگاه «آلانیائی» پائین تر رود^۱.

۱ - «آلانیائی» quel d'Alagna : پاپ بونیفاچیوی هشتم که اهل «آنانیی» Anagni بود و در سال ۱۳۰۰ مقام پاپی داشت و داتنه قبلا بکرات ازوی بالحن نیشداز سخن گفته است . - طبق نظم خاصی که داتنه برای بلجیای سوم (دوزخ ، سرودنوزدهم) قائل شده ، هر يك ازین پاپ‌های گنهگار وازگونه در درون گودالی جای دارد ، و آنقدر درین حال میماند که پاپ دوزخی بعدی بدانجا آید و او را با عمق گودال راند تا خود جای ویرا بگیرد (دوزخ ، صفحه ۳۳۳ ، شرح ۱) و بدین ترتیب با رفتن «کلمنتو» بدوزخ ، «بونیفاچیوی» آلانیائی در گودال خود پائین تر خواهد رفت .

این آخرین کلمانی است که بتاتریس در کمدی الهی بر زبان میراند ، و این نکته که مأموریت این راهنمای آسمانی (مظهر حقیقت الهی) با حمله او به فساد کلیسا و عالم روحانیت ختام مییابد ، جنبه قیاسی «کمدی الهی» و منظور اصلی داتنه را از تدوین این کتاب ، که پیکار با فساد و هدایت مردمان به «صراط المستقیم» باشد بصورتی روشن نشان میدهد .

سرود سی و یکم

هرش الهی

خدا ، فرشتگان ، ارواح بهشتی

داته در آسمان اعلی است ، و درجائی ایستاده است که جمله فرشتگان و ارواح بهشتی را در برابر نظر دارد .

قسمت اول سرود بوصف این جمع فردوسیان و جلال و زیبائی آنان اختصاص دارد ، اما در آن ضمن که داته سراپا مجذوب این جلال و جمال است ، بهمانسان که در بهشت زمینی و مرزبل راهنمای عالیقدر او بیخبر رفته و جای خوش را به پائین رس داده بود ، این بار نیز پائین رس ، بی آنکه خیری از رفتن خود داده باشد بجا بگاه اعلای خوش میرود و راهنمایی دیگر را جانشین خود میکند که تا آخرین سرود بهشت با داته همراه است . این راهنما پیرمردی پارسا و مقدس بنام «سن برنارد» است که در زندگانی زمینی خود از پرهیزکاران بزرگ بود و عمری را در گوشه ریاضت بتأمل و خدای بینی گذرانید ، ولی شهرت او اختصاصاً مربوط به خلوص و ایثاری است که نسبت به « مریم » مادر عیسی نشان میداد ، چنانکه نوشته های او تقریباً همه وقف تقدیس و تکریم وی شده است و داته نیز ، چنانکه خود تلویحاً تذکر میدهد ، از آن جهت ویرا در اینجا راهنمای آخرین منزل سفر خوش بدنیای جاوید کرده که درین منزل آخرین هیچکس بی درک برکتی که باید از جانب مریم یعنی « نزدیکترین روح آسمان بخداوند » نصیب او شود ، خدای را نمیتواند دید .

این سه سرود آخر کمدی الهی تجلیل هنرمندانه ای از مریم است که داته در وصف زیبائی و جلال او حد اعلای قدرت خوش را بکار برده است . مریم درین سرودها «شهبانوی آسمان» نام گرفته ، زیرا اوست که از میان جمله آدمیزادگان برگزیده شده است تا روح القدس را در خوش بپذیرد و عیسی را بجهان آرد ، و ازین راه وی حکم «زوجه روح القدس» و ملکه آسمان را یافته است تا نزدیکترین جمله ارواح بهشتی به «پادشاه آسمان» یعنی خداوند باشد . علت آنکه از عیسی بعنوان «دیکترین روح» یاد نشده ، طبعاً اینست که عیسی در نظر داته و عالم مسیحیت از خداوند جدا نیست و جزئی از اوست و بنابراین در ذات الهی جای دارد و نه در بیرون از آن .

بهشت

ازینجا بیعد ، دانه یکسره پای از حد زمان و مکان بیرون میگذارد ،
و این دو برای او بصورت «لایتناهی» و «ابدیت» درمیآیند ، زیرا که از این پس نا
آخر این سفر بهشتی ، «رهر و منزل عشق» شریک و هم پیاله این ملکوتیان میشود.
و میتواند بزبان حال بگوید که :

ساکنان حرم سر و عفاف ملکوت
با من راه نشین باده مستانه زدند

سرود سویو یگم

پس^۱، سپاه^۱ مقدسی که مسیح با خون خویشش بهمسری درآورد^۲
همچون گلی سپید^۳ بر من نمودار بود؛
اما آن سپاه دیگر^۴ که پرواز کنان جلال مایه عشق خویش
و خیر اعلائی^۵ را که بوی چنین مرتبتی ارزانی داشته است، میبیند
و تکبیر میگوید،
همچون دسته زنبوران عمل که گاه سر بدرون گلبرگها فرو
میرند^۶ و گاه بدانجا که حاصل کارشان در آن طعم میگیرد^۷ باز میگردند،

-
- ۱ - dunque : اشاره بدینکه درینجا دانه بنقل دنباله داستان، که با جمله
معرضه طولانی قطع شده بود، میبردازد .
- ۲ - مسیحیان مؤمن، که مسیح بقیمت شهادت خویش طبیعت بشری آنها را با طبیعت
الهی خویش پیوند داد و چون سپاه (milizia) در ایتالیائی کلمه ای مؤنت است، میتوان گفت که
ازین راه مسیح این سپاه را زوجه خویش کرد . اقتباس از انجیل (کتاب اعمال رسولان، باب
بیستم) : « . . . پس نگاه دارید خویشتن و تمامی آن گله را که روح القدس شما را بر آن اسف
مقرر فرمود تا کلیسای خدا را رعایت کنید که آنرا بخون خود خریده است . » قبلا نیز در بهشت
(صفحه ۱۲۶۹، بند ۱ و شرح ۱ - سرود سی ام) بدین نکته اشاره شده است .
- ۳ - candida rosa : حلقه های ارواح سپید جامه بهشتی که در سرود پیش بدانان
اشاره شد . کلمه candida که از ریشه لاتینی candor (سپیدی کامل) گرفته شده مفهوم
حد اعلائی صفا و پاکی را دارد که درینجا بصورت سپیدی کامل نمودار میشود این « گل » که سه
سرود آخر بهشت بدان اختصاص یافته، از طرف همه مفسرین کمدی الهی la mistica rosa
نام گرفته است .
- ۴ - فرشتگان .
- ۵ - « مایه عشق » و « خیراعلی » : خدا .
- ۶ - « سر بدرون گلبرگها میبرد » : s'infiora : اصطلاح زیبایی با معنی تحت اللفظی
« خود را با گل درمی آمیزد » .
- ۷ - کندو . - اصل فکر از ویرژیل است .

بهشت

بدرون گل بزرگی که بدین همه گلبرگ آراسته است فرود می‌آمد،
واز آنجا بسر منزل جاوید عشق خویش^۱ باز میگشت.

جمله آنان چهره‌هائی از شعله تابناک و بالهائی زرین داشتند و مابقی
تشان چندان سپید بود که رنگ هیچ برفی بیای آن نتواند رسید^۲.

چون بدرون گل فرود می‌آمدند، آن صلح و گرمی را که بال‌زنان
بر میگرفتند از طبقه‌ای طبقه‌ای میرسانیدند^۳.

ولی این جمع پران‌فزون از شمار، که در میان گل و قسمت علیا
حائل بود، دیدار این منظره و درک شکوه آنرا مانع نمی‌آمد؛

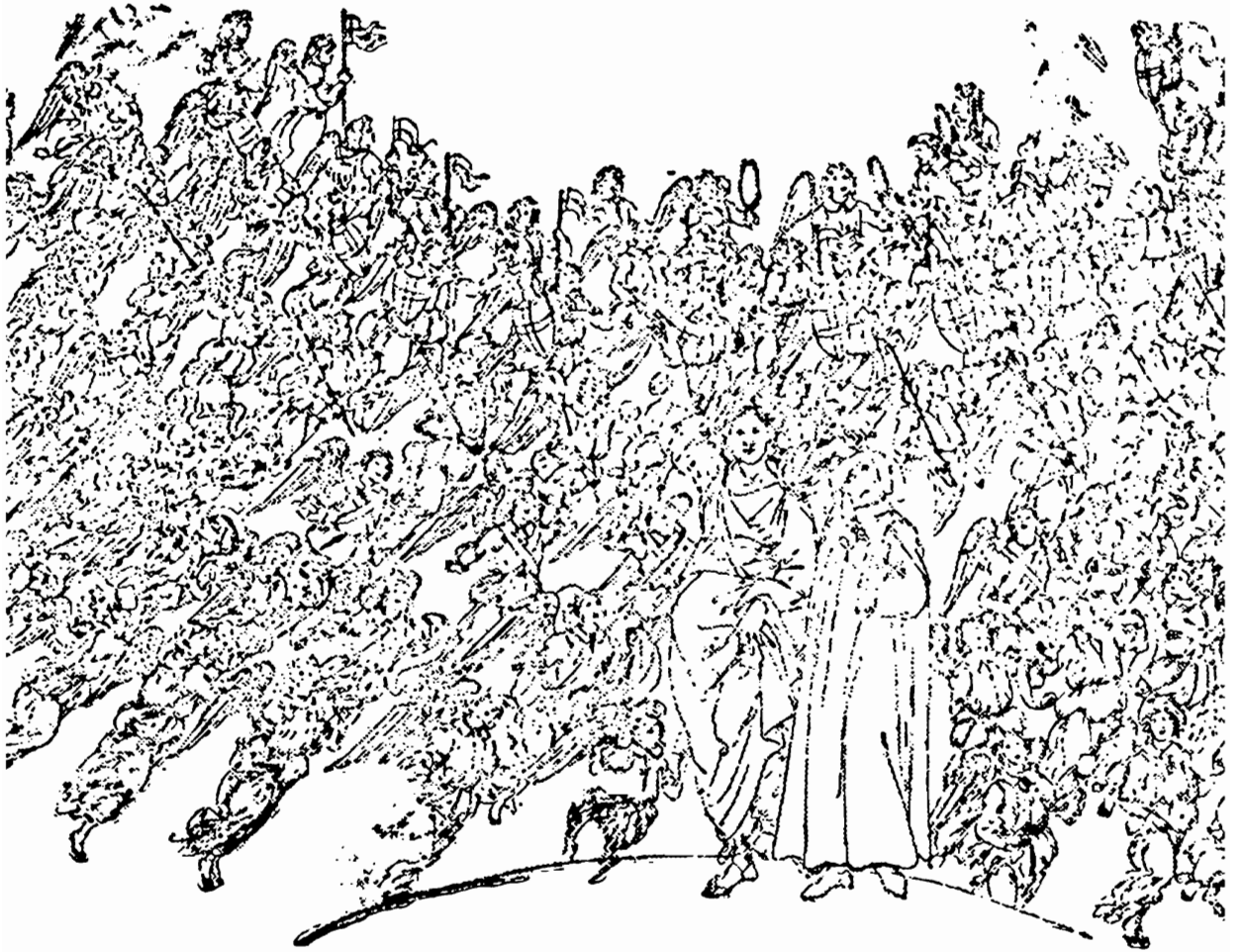
زیرا که فروغ الهی تنها بر حسب شایستگی اجزاء کائنات بر آن‌رخنه
میکند، چندانکه هیچ چیزش مانع راه نمیتواند شد^۴.

این قلمرو آسوده و پرسرور، که در آن رعایائی کهن و نوخانه‌داشتند

۱ - به ذات الهی . داته قبلا گفته بود که عرش الهی را مکان و زمانی نیست . با
این وصف درینجا ناچار شده است جائی خاص ، در بیرون ازین گل ، برای خداوند قائل شود .
۲ - داته با دیدگان بشری خود این فرشتگان را ترکیبی از سه رنگ آتشین
و زرین و سفید می‌بیند که با احتمال قوی مفهومی «سمبولیک» دارند و بسیاری از مفسرین آنها را
بترتیب مظاهر احسان ، دانش ، پاکی دانسته‌اند . اصل فکر از تورات آمده است (کتاب حزقیال
نبی ، باب اول) : « . . . صورت آنها مانند شعله‌های اخگرهای آتش افروخته شده مثل صورت
مشعلها بود . »

۳ - یعنی صلح و آرامش و شوری را که با پرواز بسوی خداوند تحصیل میکردند ، در
فرود آمدن بدرون گلبرگهای این گل مقدس بر آن برمیافشانند . اقتباس از رساله «سن‌نما سو -
دا کوینو» (کتاب اول ، باب صد و ششم) : « . . . فرشتگان مقدس ، که شرکت کامل در خیر
الهی دارند ، کسانی را که بدیشان سپرده شده‌اند در همه آن خیری که خود بر میگيرند سهم
میکند . »

۴ - یعنی : پرواز این فرشتگان بیشتر در فضای مابین گل مقدس و جایگاه اعلای
خداوند، حائلی بین این دو قسمت پدید نمی‌آورد، زیرا که تابش فروغ الهی را که بر حسب شایستگی
هر فرشته و هر روحی نصیب آن میشود ، چیزی مانع راه نمیتواند شد .



دائنه و بناترس در برابر فرشتگان و ارواح بهشتی .
طرح معروف ساندرو بوتیچلی Sandro Botticelli

سرود سی و یکم

با نگاه و باعشق خویش روی بیک نشان واحد داشت^۱ .
ای فروغ سه گانه که در جلوه اختری واحد بر این جمله نور میافشانی^۲
و آنانرا چنین آکنده از خویش میکنی^۳ ، درین جهان زیرین نیز بطوفان
ما نظری افکن !
اگر وحشیان آن سرزمینی که هر روزه «الیچه» در گردش خویش
بر گرد پسر سو گلش در زیر پای میآورد^۴

۱ - « قلمرو مأمون و مسرور » sicuro e gaudioso regno : عرش الهی . که چون ساکنان آن بقین باقامت جاوید خویش در آن دارند ، همواره برای ایشان مأمونی است . - « رعایای کهن و نو » in gente antica ed in novella : ارواح بهشتی متعلق به پیروان مصحف قدیم و مصحف جدید (تورات و انجیل) . درین باره در سرود بعد بتفصیل سخن خواهد رفت . - « نشان واحد » : خدا .

برخی از مفسرین « رعایای کهن » gente antica را فرشتگان معنی کرده اند که پیش از آدمیان آفریده شدند ، ولی سیاق کلام نشان میدهد که اشاره دانه به ارواحی است که در طبقات مختلف « کل مقدس » جای دارند و نه بفرشتگانی که پروازکنان بدان فرود میآیند و باز میگردند .

۲ - Trina Luce : ذوات ثلاثه پدر ، پسر ، روح القدس ، که بصورت جوهر و فروغی واحد بر ارواح بهشتی جلوه میکنند .

۳ - « آکنده میکنی » appaga : این کلمه بصورتی که بکار رفته ، معنی « آکنده میکند » دارد ، ولی ظاهراً مراد از آن همین صورت مخاطب (appaghi) است ، زیرا که درغیر اینصورت نیمی از جمله با ضمیر مخاطب و نیمی دیگر از آن با ضمیر غائب ادا میشود و چنین چیزی در هیچ جای دیگر کمدی الهی سابقه ندارد .

۴ - در میتولوژی یونان ، الیچه Elice (در اصل یونانی کالیستو Calisto ، به لاتینی Helice) دختر پادشاه آرکادیا و از ندیمه های زیبای آرتیمس (دیانا) الهه شکار بود که در نتیجه عشق بازی با خدای خدایان مفضوب این الهه فرار گرفت و بدست او کشته شد (برای توضیح کاملتر درین باره به برزخ ، سرود بیست و پنجم ، صفحه ۹۵۵ ، شرح ۱ مراجعه شود) . خدای خدایان خود این پری را بعد از مرگش با آسمان برد و بصورت یکی از ستارگان « دب اکبر » درآورد ، و پسرش آرکاس Arcas را (که فرزند خود او بود) بسدل یکی از ستارگان دب اصغر کرد ؛ بدین ترتیب « الیچه » همراه با « دب اکبر » ، پیوسته بدور پسرش (در مجموعه دب اصغر ، یعنی مجموعه ای که ستاره قطبی « جدی » در آن است و بنابراین همه اختران پیرامون آن در گردشند) بقیه در صفحه بعد

بهشت

با آمدن به «رم» و دیدار ابنیه باشکوهش، در آن دورانی که «لاترانو»
از جمله آثار فناپذیر سر بود^۱، غرق در شگفتی شدند،
خودقیاس گیر که من که از جهان آدمیان بقلمرو الهی و از زمان بابدیت
و از فلورانس بجایگاه داد گستران و پا کدلان آمده بودم
آکنده از چه حیرتی بودم^۲! بیگمان، در میان بهت و شادی بسی
گوارایم بود که سخنی نشنوم و خود نیز خاموشی گزینم،
و همچون زائری که بدیدار زیارتگاه مطلوب خویش شادمان
شود و از هم آنوقت امید توصیف آنرا در دل پرورد،

بقیه از صفحه قبل

میگردد. - سرزمینی که «الیچه» در حال گردش همواره آنرا در زیر خود دارد: نواحی نزدیک بقطب
شمال، که مجموعه دب اکبر از نظر مجاورت خود با ستاره قطبی دب اصغر هیچوقت در آن
غروب نمیکند.

بنابر آنچه گفته شد، همه این اشاره «سرزمینی که...» تا آخر بند، مفهوم «سرزمینهای
خیلی شمالی» را دارد، که وحشیان i barbari (کتها، وریکتها و سایر ژرمنها) از آنجا برای
هجوم با امپراتوری رم براه افتادند. مراد ازین سرزمین اسکاندیناوی است.

۱ - لاترانو Laterano مقر پاپها در رم، پیش از آنکه «واتیکان» مرکز پاپ شود.
ظاهراً این محل را «کنستانتینوس» امپراتور روم بعنوان تیول به پاپ «سیلوسترو» بخشیده بود و
در اینجا از این اشاره در واقع همه رم مراد است. این کلیسا را در اوایل مسیحیت «مادر همه
کلیساهای درون و بیرون رم» لقب داده و آنرا بلاتینی mater urbis et orbis مینامیدند. -
«در آن زمان که لاترانو از جمله چیزهای فناپذیر سر بود»، یعنی: در آن زمان که هنوز روم
مرکز مسیحیت بود (اشاره بانتقال پاپ ومقر کلیسا از واتیکان به «آوینیون» در جنوب فرانسه، که
بدست فیلیپ لوبل پادشاه فرانسه صورت گرفت).

۲ - مفهوم این بند و سه بند پیش بطور کلی چنین است: اگر وحشیان شمالی اروپا،
بهنگام تصرف روم ازدیدار عظمت بناهای آن غرق در تعجب شدند، من که از زمین با آسمان اعلی
و از زمان بابدیت و از شهری بفساد فلورانس به بهشت (جایگاه مردمی دادگستر ومتقی) رفته
بودم، طبیعاً داشتم بسیاری از آنان بحیرت دچار آیم. - این حمله بفلورانس را شدیدترین
حمله داتنه بدین شهر در کمندی الهی دانسته اند. - جمله «خود قیاس گیر» که در اول بند
پیش آمده، در متن ایتالیائی نیست، ولی طرز بیان مطلب طوری است که در ترجمه فارسی باید جمله ای
بدین صورت یا مشابه آن بر آن افزوده شود.

سرود سی و یکم

من نیز دردل فروغ تابان بهرسو نظر میافکندم، و درجات مختلف
آنرا گاه بسوی بالا و گاه بجانب پائین مینگریستم و گاه نیز نگه بر کردا کرد
آن میدوختم .

چهره‌هائی را که اثر احسان در جملة آنها هویدا بود میدیدم که از
فروغی دگر^۱ وهم از شکوه خود میدرخشیدند، و حرکاتشان بالطف بسیار
آراسته بود .

در این دم صورت کلی بهشت را در برابر نظر داشتم ، اما هنوز دیده
بجائی خاص از آن ندوخته بودم .

باشوقی که دوباره دردم شعله بر افروخته بود ، روی پیشت سر کردم
تا درباره مسائلی که اندیشه‌ام را مشغول داشت از بانوی خویش پرسش کنم .
خطاب بکسی دیگر سخن گفتم ، و کسی دگر پاسخم داد : گمان
برده بودم که « بتاتریچه » رامیبینم ، و پیری را دیدم که جامه‌ای چون سایر
این ارواح محتشم برتن داشت^۲ ،

و چنانکه پدری روحانی و مهربان را شاید ، در دیدگان و گونه‌هایش
سروری دلپذیر متجلی بود، و رفتاری بس پارسایانه داشت .

۱ - فروغ الهی .

۲ - همچنانکه ویرژیل در بهشت زمینی بی‌خبر ناپدید شده و دانه را در اختیار « بتاتریس »
نهاده بود (برزخ ، سرودسی ام ، صفحه ۹۶۶ ، بند ۲) در اینجا نیز « بتاتریس » اورابی اطلاع
قبلی ترک میکوبد ، و دانه که از بهشت زمینی همواره ویرا در کنار خود داشت و از او حل مشکل
میخواست ، خود را بی‌مقدمه با پیرمردی از مقدسین بهشتی روبرو مینماید . - پیری : sene ؛
این کلمه را دانه از ریشه لاتینی senex گرفته و در اینجا بجای اصطلاح رایج vecchio بکار
برده است . - « جامه‌ای چون سایر ارواح محتشم » : جامه سیید .
درباره این پیرمرد و هویت او ، صفحه ۱۵۹۴ ، شرح ۴ مراجعه شود .

بهشت

بیمقدمه گفتم: «او^۱ کجاست؟» ووی پاسخ داد: «مرا بتاریچد
فرستاد تاشوق ترا بسرمنزل مقصود راهنما باشم^۲.
واگراز جانب بالا بردیف سومین نگری، اورا بر روی اورنگی که
شایستگی وی سزاوار آتش کرده است عیان خواهی دید^۳.»
بی پاسخی بسوی بالا نگرستم، و او ۱۰ دیدم که از انوار جاویدی
که بر میپرا کند، تاجی^۴ بر گردا گرد خویش ساخته بود.
هیچ دیده‌خاکی، اگر هم که در ژرفای دریا جای گزیند، از بالاترین
بانندای تندرزا چندان دور نمیتواند بود
که دیده من در آندم از «بتاریچه» بدور بود؛ اما مرا ازین بعد
مسافت بی‌می نبود، زیرا که تصویر او ازورای حد فاصلی باصورتی آلوده
بمن نمیرسید.

۱ - بتاریس .

۲ - ویرژیل را نیز قبلاً بتاریس بنزد دانه فرستاده بود (دوزخ، سرود دوم، صفحه
۲۳ . بند آخر)

۳ - بعداً شرح داده میشود که در ردیف اول مریم ودر ردیف دوم حوا ودر ردیف سوم
راحیل نشسته‌اند، وبتاریس در کنار راحیل جای دارد. دانه از آن جهت بتاریس را در ردیف
سوم جای داده که این رقم رقم مقدس مسیحیت وهم طبق تعریف قدما «رقم کامل» است، و
دانه خود در کتاب «زندگانی نو» درباره وی مینویسد: «فضائل وی چنان بود که او را از لحاظ
کمال برقم ۹، یعنی ۳×۳ شبیه میکرد، و ازین حیث بتاریس واقعاً يك ۹ یعنی يك
معجزه بود.»

۴ - اشاره به هاله‌ای از نور که غالباً در آثار نقاشان بر کرد سر فرشتگان و مقدسین
دیده میشود. «سن‌ماسودا کونو» که سایر فقهای مسیحی نیز درین باره از او پیروی کرده‌اند
این هاله یا تاج نور را «مظهر سعادت ازلی» میدانند (رساله سن‌ماسو، ضمیمه سوم، باب
نود و ششم).

۵ - یعنی: حتی فاصله بین نگاه آدمی که در اعماق دریا باشد با بلندترین ابری که
از دل آن رعد و برق برمیخیزد، بدان اندازه نیست که در آن موقع میان من و بتاریس مسافت بود.

۶ - per mezzo mista: از میان بخار یا آب یا فضای غبارآلود و غیره.

سرود سی و یکم

« ای بانوئی که مایهٔ پایداری امید منی ، و بخاطر رستگاری من
تن بداندادی که از جای پای خویش در دوزخ نشان گذاری^۱ ،

اگر چنین چیز هائی را توانسته ام دید ، اقرار دارم که این هممرا
مرهون آن برکت و نیرویم که توانائی و نیکخواهی تو بمن ارزانی
داشت .

بنده بودم و آزادم کردی^۲ ، و این مهم را از جملهٔ طرق و باهمهٔ
وسایلی که درین باره در قدرت خویش داشتی بسامان رساندی .

مرا همچنان مشمول کرم خویش دار ، تا مگر روح من که تو
درمانش کردی ، چون از تنم جدائی گزیند همچنان پسند خاطر تو باشد^۳ .

چنین مسئلت کردم؛ ووی ، از جایگاه بس دور دست خویش لبخندی
بزد و در من نگر نیست ؛ و آنگاه روی بجانب چشمهٔ لایزال^۴ برد .

و پیر مقدس گفت : « برای اینکه راه خودت را ، که تقاضائی و

۱ - اشاره بدانکه بئانریس برای نجات داته از خطر سقوط و فناى روحى ، بطبقهٔ
مقدم دوزخ (اعراف) رفته بود تا از ورژیل یاری طلبد و او را برای راهنمائی داته بفرستد (دوزخ،
سرود دوم ، صفحات ۱۰۵ و ۱۰۶) .

۲ - بندگی گناه ، و آزادی اراده و عشق به نکوئی ؛ اقتباس از انجیل (رسالهٔ پولس
رسول برومیان ، باب ششم) : « .. زیرا هنگامیکه غلامان گناه میبودید از عدالت آزاد میبودید...
اما الحال چونکه از گناه آزاد شده و غلامان خدا گشته اید ثمر خود را برای قدوسیت میآورید
که عاقبت آن حیات جاودانی است ، زیرا که مزد گناه موت است ، اما نعمت خدا حیات جاودانی^۴ .
و نیز اقتباس از رسالهٔ «سن تما سودا کوینو» (کتاب دوم ، باب صد و هشتاد و هشتم) : « ... آزادی حقیقی
آزادی از گناه است ، و بندگی حقیقی بندگی گناه . »

۳ - یعنی : مرا در بازگشتم بروی زمین همچنان تحت حمایت خویش (حقیقت ربانی
و ایمان از راه علم الهی) نگاه دار ، تا چون مرگ مقدم فرا رسد شایستهٔ لطف تو باشم و درین
فاصله مرتکب گناهی گران نشده باشم .

۴ - خدا - شاید مفهوم این نگاه بئانریس این باشد که وی از خداوند خواسته است که مسئول
داشته . و در اجابت قرار گیرد .

بهشت

عشق مقدسی مرا فرستاد تا در طی آن یاریت کنم^۱ نیکو بیایان رسانی ،
بادیدگان خویش درین گلزار پیرواز در آی^۲ ، زیرا که دیدار این
گلستان دیده ترا آماده آن خواهد کرد که همراه باشعاع ربانی نیکوتر
ازین بالا رود

وشهبانوی آسمان^۳ ، که سراپا در عشق او کدازانم ، برکت کامله
خویش را شامل ما خواهد کرد، زیرا که من «برناردو» مرید و فادار اویم^۴ .
همچو آن کس که شاید از «کروآتسیا»^۵ آمده است تا «ورونیکای»

۱ - اشاره بتقاضای بئاتریس که از عشق مقدس بشکوکاری ناشی شده بود . - برخی از
مفسرین این «تقاضا» را مربوط به بئاتریس، و این «عشق» را مربوط بخود سن برنارد (پیر مرد مقدس) دانسته اند.

۲ - یعنی : سراسر این باغی را که گلهايش ارواح بهشتینند از نظر بگذران .

۳ - la Regina del cielo : مریم .

۴ - «سن برناردو» San Bernardo (در اصل فرانسه سن برنار Saint Bernard)

روحانی و پارسای بزرگ قرن یازدهم مسیحی که بسبب آنکه ریاست دیر «کلروو» Clairvaux
(بابتالیائی کیارواله Chiaravalle) را داشت او را بدین نام نیز ملقب کرده بودند . وی در سال
۱۰۹۱ در نزدیک شهر «دیژون» در ایالت «بورگونی» فرانسه در خاندانی نسبتاً بزرگ متولد شد
و تحصیلات مذهبی خویش را در پاریس انجام داد و در بیست سالگی عضو فرقه «بندیکتن» شد و در صومعه
«سیتو» Citeaux که متعلق بدین فرقه بود مسکن گزید ، و پنج سال بعد که این صومعه را ویران
و کشیشانش را تار و مار کردند وی صومعه ای دیگر بجای آن ساخت . - «سن برنار» بانی و محرک
اصلی دومین جنگ بزرگ صلیبی بود که بشکست فلاکت زای مسیحیان منجر شد ، ولی مقام
روحانی او با وجود این شکست روز بروز بالاتر رفت ، بطوریکه غالب پادشاهان و شاهزادگان مسیحی نسبت بدو
گوش شنوا داشتند . وی یکی از پرشورترین و متعصبترین روحانیون آئین کاتولیک بود
و این شور و شوق روحانی او بیش از همه بر اساس ستایش و تقدیس «مریم عذرا» تکیه داشت که وی
او را «برگزیدهترین زنان و پاکترین مادران» مینامید ، و قسمت اعظم سرودهای مذهبی و
نوشته های وی بهمین تقدیس و تجلیل مریم اختصاص دارد . - «سن برنار» طرفدار عقیده امکان «نیل
بحق» یعنی «در آمیختن روح بشر با ذات واجب الوجود» بود ، و ازین حیث افکار او با عقاید
بسیاری از عرفای ما نزدیکتی داشت . - مناجات زیبای آغاز سرود سی و سوم بهشت، که از جانب
او خطاب بمریم گفته میشود ، صورت تکمیل شده سرود Memorare این روحانی است . - «سن برنار»
مکاشفات بسیار داشت که بکرات منبع الهام نقاشان و نویسندگان قرار گرفته اند .

۵ - کروآتسیا Croazia یکی از مناطق بالکان ، واقع در یوگسلاوی کنونی، که در

اینجا فقط برای نمایاندن يك «سرزمین در دست» از آن نام برده شده است .

سرود سی و یکم

مارا ببیند^۱ ، و گرسنگی دیرین خویش را فرو نمیتواند نشاند^۲ ،
اما درهمه مدتی که آنرا در معرض دیدار دارد باخویش میگوید :
« ای مولای من عیسی مسیح^۳ ، ای خدای واقعی ، پس چهره ظاهری شما
چنین بود ؟ »

من نیز بدیدار احسان بیحساب آنکس که در این دنیا لذت چنین
صلحی را از راه تأمل بچشید^۴ ، بدین حالت دچار آمدم .

۱ - ورونیکا Veronica ترکیبی از کلمه لاتینی vera (واقعی) و کلمه یونانی icon (صویر) ، بمعنی «صورت واقعی» : پارچه سفیدی که بنا بر روایات مسیحی عیسی در هنگام رفتن بیالای صلیب صورت خود را با آن خشک کرد و از همانوقت این پارچه نقش چهره او را گرفت . این پارچه مقدس را به «رم» بردند و در آنجا تا با امروز مورد زیارت و تقدیس مسیحیان است و در کلیسای «سن پیترو» نگاهداری میشود . برخی از مفسرین این نام «ورونیکا» را مربوط باتساب این پارچه به «سنتا ورونیکا» Santa Veronica یکی از زنانی که در پای صلیب حضور داشتند دانسته اند . این پارچه سالی یکهفته در هفت روزه مقدس «ایفانیا» (جشن مغان) در معرض زیارت عموم قرار میگرفت ، ولی احتمال می رود که در اینجا اشاره دانه سال بخشش ۱۳۰۰ باشد که در سراسر مدت اجرای مراسم «یوبیل» (رجوع شود به دوزخ، سرود هجدهم، صفحه ۳۱۶ ، شرح ۱) این پارچه مورد زیارت بود . - درباره اصالت پارچه ای که در روم بود همه مسیحیان همداستان نبودند ، زیرا بغیر از روم سه پارچه دیگر در پاریس ولاتون ورائن بود که هر کدام از این شهرها آنرا پارچه اصلی میدانستند ، و بر بالای پارچه شهر اخیر در اسپانیا نوشته شده بود : «صویر حقیقی عزیز خداوند که در شهر «خائن» است .»

۲ - یعنی: آنقدر در طول سفر و بیش از آن بچنین دیداری اندیشیده است که دیدار واقعی این پارچه او را قانع نمیتواند کرد . - کلمه گرسنگی fame که در اینجا از روی چاپ «انجمن دانه شناسی ایتالیا» مأخذ ترجمه قرار گرفته ، در چاپ «مور-توین بی» صورت fama آورده شده، که درینصورت معنی مصرع سوم این بند چنین میشود : «و بسبب شهرت دیرین آن ، ازین تلاش خود خسته نمیشود .»

۳ - Gesù Cristo : این تنها موردی در کمدی الهی است که «عیسی مسیح» بصورت کامل خود نام برده میشود . در بقیه موارد ، باستثنای یکبار که سخن از «عیسی» رفته (بهشت ، سرود ۲۵ ، صفحه ۱۴۸۴ ، بند ۳) از وی بصورت «مسیح» یاد شده است .

۴ - «آنکس که...» : اشاره بدینکه سن برنار در دوران زندگانی زمینی خود از راه تأمل و جذبہ توانسته بود صلح ملکوتی و آرامش درونی که ارواح بهشتی از آن برخوردارند دست یابد . «سن برنار» خودش در رساله Sermo in canticum (باب بیست و سوم) مینویسد : « صلح نمره اعلاى ارتقاء روح آدمی بدرگاه الهی است . »

بهشت

وی چنین آغاز سخن کرد: «ای زادهٔ برکت^۱، اگر همچنان دیده
بزیر افکنی، بدین سعادت آسمانی ره نتوانی برد.
دیده بردار و این حلقه‌ها را تا بآخر از نظر بگذران: تا بمسند
آن شهبانوئی رسی که ساکنان این قلمرو جملگی سر اخلاص دریای او
دارند»^۲

نظریا لا افکندم، و چونانکه در بامدادان افق خاوری را درخششی
فزون از آن سوی دیگر است که خورشید در آن روی درمیکشد،
من نیز، چنانکه با دیدگان خویش از دره‌ای بکوهستانی رفته
باشم، در حد نهائی حلقه‌ها^۳ جایی را دیدم که فروغش جمله آنچه را که
در برابر داشتم تحت الشعاع قرار داده بود.
و همچنانکه آسمان، در جلوه گاه گردونه‌ای که «فتوته» بس
ناشیانه‌اش براند، شعله‌ای فزوتتر بر میافروزد و در اینجا و آنجا فروزندگی
کمتری دارد^۴،

۱ - figliuol di grazia : این خطاب داتنه را بطور خاص شامل نمیشود، بلکه
علی‌الاطلاق شامل نوع بشر است، از نظر آنکه خداوند در لباس عیسی وازراه شهادت او گناه
آدم را باز خرید و نوع بشر را نجات داد، و درین مورد عامل اساسی برکت الهی بود و نه
شایستگی ذاتی بشر

۲ - شهبانوئی la Regina : مریم، که زوجهٔ روح‌القدس و ملکهٔ آسمان است، و جملهٔ
فرشتگان و ارواح بهشتی فرمانبرداران مخلص اویند. «ملکهٔ آسمان» یکی از القاب مریم در
کلیسای کاتولیک است (Regina Coeli) .

۳ - nello stremo : منتهی‌الیه، اشاره بدورترین و بالاترین درجه از درجات
«کل ملکوتی» .

۴ - اشاره بافق خاوری، که در هنگام طلوع خورشید فروزندگی آن از هر جای دیگر
آسمان بیشتر است، و بقیهٔ آسمان نسبت بدان روشنائی کمتری دارد. - «گردونه‌ای که فتوته Fetonte
بس ناشیانه رهبریش کرد» : گردونهٔ خورشید، که بکروز «فتون» پسر «فیبوس» خدای آفتاب آن
بقیه در صفحهٔ بعد

سرود سی ویکم

این پرچم صلحجو^۱ نیز در قسمت میانین خود فروغی تابنده تر داشت، و در قسمتهای دیگرش بیک اندازه نور افشانی میکرد. و در آن قسمت میانین، بیش از هزار فرشته گشوده بال را دیدم که پای میکوفتند و هر يك جلالی دگر و شیوه‌ای دگر داشتند^۲. بیازبها و سرود خوانیهای ایشان جمالی را^۳ متبسم دیدم که شادی بخش دیدگان جمله مقدسان دگر بود. و اگر هم که مرا بهمان اندازه از سخنوری بهره بود که از

بقیه از صفحه قبل

را بجای پدر خود در آسمان رهبری کرد و باناشیگری خویش آتش در آسمان افکند. قبلا چندین بار از این افسانه میتولوژی یونان در کمدی الهی سخن رفته است (دوزخ، سرود هفدهم، صفحه ۴۰۹، بند ۱ و شرح ۱ - برزخ، سرود چهارم، صفحه ۶۲۵ بندهای ۲ و ۳، و شرح ۲؛ و سرود بیست و نهم، صفحه ۹۵۶، بند ۲ و شرح ۳ - بهشت، سرود هفدهم، صفحه ۱۳۵۶، بند ۱ و شرح ۱ - و نیز مقدمه سرود بیست و چهارم این کتاب). در متن ابتدائی، بجای گردونه فقط به «مالبند» آن *il temo* اشاره شده است.

۱ - «پرچم» *orifiamma* (در اصل فرانسه *oriflamme*) نام پرچم قدیم پادشاهان فرانسه، که رنگ قرمز ارغوانی و دسته زرین داشت و افسانه ای رایج حاکی از آن بود که این پرچم را فرشته‌ای از آسمان آورده است. پادشاهان فرانسه در قرون وسطی بهنگام عزیمت بمیدان جنگ این «اوریفلام» را در صومعه معروف «سن دنی» از دست رئیس صومعه تحویل میگرفتند و پس از پایان جنگ بدانجا باز میگرداندند. دانه در اینجا مسند آراسته «مریم» را در جمع ارواح بهشتی بدین پرچم زرین تشبیه کرده، ولی چون این پرچم خاص جنگ بود، کلمه صلحجو (*pacifica*) را بر آن افزوده است. - این تشبیه از آن جهت صورت گرفته که این کلمه *orifiamma* از دو کلمه *aurea* (زرین) و *fiamme* (شعله، آتشین) ترکیب شده و این وجه مشخص فروزاترین قسمت آسمان است که مریم در آن جای دارد.

۲ - «بیش از هزار فرشته»: تعدادی بسیار زیاد (این اصطلاح در بسیاری از جاهای دیگر کمدی الهی نیز بهمین مفهوم بکار رفته است) - «غرق شادی» *festanti*: در حال بزم - «جلالی دگر و شیوه‌ای (*arte*) دگر»: در درجات مختلفی از سعادت ازلی و با طریقه‌ای خاص در برابر سرور روحانی خود.

۳ - *una bellezza*: مریم. این تنها صفتی است که شاعر میتواند برای وصف همه جلال و جمال مریم در یک کلمه بیابد، یعنی اورانه «زیبا» بلکه نفس «زیبائی» بنامد.

بهشت

خیالپردازی، باز جرئت آنم نبود که در پی وصف جزئی از این سرمستی
برآیم.

«برناردو» که مرا بادقت بسیار بشعله سوزنده این جمال خیره دید،
دو دیده خویش را با چنان عشقی بجانب او بگردانید
که دیدگان مرا نیز برای دیدارش شوقی فزونتر بخشید.

سرودسی و دوم

هرش اهل

خدا ، فرشتگان ، ارواح بهشتی

داته از نقطه مرکزی «کل ملکوتی» که جمله بهشتیان در آن جا، دارند ، درجات مختلف آن که بصورت گلبرگهایی در پیرامون مرکز این دایره اند بدین ارواح فزون از شمار نظر میافکنند و «سن برنار» برای وی شرح میدهد که این ارواح طبق چه نظم و ترتیبی در مراکز خود جای گرفته‌اند و تقدم و تأخر آنان و طبقه بندی ایشان بیجه صورتی است . آنگاه توضیح میدهد که نیمی ازین مجموعه عظیم در اختیار ارواح پارسایان و خدا شناسان پیش از مسیح و نیم دیگرش در اختیار مؤمنان مسیحی است و درین هردو قسمت ، نیمه پائین بارواح کودکانی اختصاص دارد که پیش از رسیدن بسن بلوغ دیده از جهان فرو بسته‌اند ، و فقط ایمان والدین آنان ایشان را به بهشت آورده است .

داته مانند موارد دیگری که پای تقدیر و طالع بهمیان آمده بود خود را بامسئله غامضی مواجه میبندد که سن برنار با علم لدسی ملکوتیان بدان پی میبرد و سعی در توجیه آن میکند . مشکل داته اینست که اگر این کودکان خود سرتکب قسوری نشده‌اند ، چرا باید مسیحی بودن یا بودن والدینشان ، آنها را باختلاف در دوزخ و در بهشت جای دهد ، و چرا از میان بهشتیان آنان ، دسته ای بالاتر و دسته ای پائین تر جای داده شده‌اند ، در صورتیکه هیچیک را بر دیگری امتیازی نیست .

پاسخ سن برنار پاسخ عجیبی است که از تورات و انجیل و علم الهیات الهام گرفته و درعین غرابت ، تنها پاسخی است که بچنین مشکلی میتوان داد ، و ما آنرا عیناً بدینصورت از زبان حافظ خودمان شنیده‌ایم :

درکارخانه‌ای که ره عقل و فضل نیست

فهم ضعیف ، رای فضولی چرا کند ؟

«سن برنار» اشاره بسخنی از تورات میکند که در آن از قول خداوند چنین گفته شده‌است : «... از هنگام تولد اشخاص ، یکی را دوست دارم و یکی را دشمن .. و تو کیستی ای انسان که با خدا معارضه میکنی ؟ » و شاید که اگر باقرآن آشنائی

بهشت

داشت ، میتوانست بدین آیه نیز اشاره کند که « و نغز من تشاء، و تذلل من تشاء » . این پاسخی است که داتنه دو بار دیگر نیز (سرودهای ۲۰ و ۲۱) به مشکلی ازین قبیل داده است .

درعوض ، اگر پای استدلال داتنه درین باره لنگک میماند ، قدرت شاعرانه او درین سرود و سرود بعد بحد اعلاى خود میرسد ، و بخصوص وصف جلال و جمال «مریم» از زبان وی پیوسته باشکوه و زیبایی بیشتری درمیآمیزد .

سرود می و دوم

این خدای بین^۱ که سراپا مستغرق جذبه خویش بود، بدلخواه خود وظیفه فقاقت^۲ را برعهده گرفت و باین کلمات مقدس آغاز سخن کرد:

« زخمی که مریم بر آن مرهم نهاد و التیامش داد، با دست این زن بسیار زیبا که در پای او نشسته‌اش بینی، پدید آمد و دردناک شد^۳.
و در سومین ردیف این مسندها، «راحیل» در زیر پای او و چنانکه بینی در کنار «بئاتریچه» نشسته است^۴.

۱ - quel contemplante : سن برنار .

۲ - officio di dottore : وظیفه تعلیم اصول روحانی را .

۳ - «زخمی که مریم بر آن مرهم نهاد» : گناه ، که بر اثر آن آدم از بهشت زانده شد ، وزادگانش (آدمیان) بمقوت آن از بهشت و آسمان محروم ماندند ، تا وقتی که مریم عیسی را بزاد و با شهادت او گناه نوع بشر باز خریدم شد و این زخم بدست حوا (زن بسیار زیبایی که در پای اویش می‌بینی) وارد آمد . - «پدید آمد و دردناک شد» : یعنی حوا خود گناه کرد و آدم را نیز بگناه واداشت . اقتباس از تورات (سفر پیدایش ، باب سوم) : « . . . پس زن از میوه درخت گرفته بخورد و بشوهر خود نیز داد و خورد . »

۴ - راحیل (Rachel) زن دوم یعقوب نبی و مادر یوسف ، که در تورات (سفر پیدایش ، بابهای بیست و نهم و سی‌ام) بتفصیل از او سخن رفته است (رجوع شود به دوزخ - سرود چهارم ، صفحه ۵۰ ، شرح ۵ - وبرزخ ، سرود بیست و هفتم ، صفحه ۳۵۴ ، بند ۴ و شرح ۳) . راحیل در علم‌الهیات مسیحی ، مظهر و نماینده حیاتی است که با جذبه و تأمل در ذات الهی بسر می‌رود (vita contemplativa) و از آن جهت «بئاتریس» (مظهر حقیقت الهی که از راه مذاهب و الهیات بآدمی عرضه میشود) در کنار او نشسته است که این علم باید آدمی را از راه «تأمل» و سیر معنوی بدرک حقیقت یزدانی نائل کند . - بئاتریس قبلا بوبرژیل گفته بود که در آسمان جای او در کنار راحیل است (دوزخ ، سرود دوم ، صفحه ۱۰۳ ، بند ۱ و شرح ۲) .

بهشت

«ساره»^۱ و «رفقه»^۲ و «جودیت»^۳ و جدۀ اعلای آن مزمورخوانی را که در عالم پشیمانی از گناه خویش «Miserere mei»^۴ بگفت ، در آنجا توانی دید که جملگی بهمان ترتیبی که در نام بردن از ایشان از کلبر کی بگلبر کی فرود آمدم^۵ ، در دنبال یکدیگر جای دارند .

- ۱ - ساره Sara زوجۀ ابراهیم پیغمبر و مادر اسحق ، که در تورات (سفر پیدایش ، بابهای پاتردهم تا بیست و یکم) بتفصیل از وی سخن رفته است .
- ۲ - رفقه Rebecca ، زوجۀ اسحق و مادر عیسو و یعقوب ، که در تورات (سفر پیدایش بابهای بیست و چهارم و بیست و پنجم) بتفصیل از وی سخن رفته است .
- ۳ - جودیت Iudit (بایتالیائی جودیتو Giuditta) زنی که « هولوفرن » فرمانده قوای آشور را بخوابگاه خود کشانید و در آنجا سرش را بیرید و یهودیان را از شکست و اضمحلال نجات داد . در تورات (کتاب جودیت ، بابهای ششم تا پاتردهم) بتفصیل از وی سخن رفته و قبلاً نیز در برزخ (سرود دوازدهم ، صفحه ۷۳۳ ، بند ۱ و شرح ۲) بدو اشاره شده است .
- ۴ - اشاره به روت Ruth زن بوعز Booz که در تورات از او بنام « روت موآبیه » (از قوم موآب) یاد شده و یکی از کتابهای تورات (کتاب روت) بنام اوست . وی از شوهرش پسری آورد بنام «عوید» Obed و بقول تورات (کتاب روت ، باب چهارم) : « . . . بوعز عوید را آورد و عوید یسی را آورد و یسی داود را آورد» و بدین ترتیب روت «جدۀ اعلای داود» بود . در تورات آمده (کتاب دوم سموئیل نبی ، باب یازدهم) که داود پادشاه اسرائیل ، هنگامیکه قوای نظامی اسرائیل در سرزمین بنی‌عمون مشغول جنگ با مشرکین بود ، دلدادۀ «بشبع» زن زیبای «اوربا» یکی از فرماندهان بزرگ اسرائیل شد که شوهرش بمیدان جنگ رفته و او را در اورشلیم گذاشته بود. داود با این زن رابطه نامشروع یافت و چون او حامله شد درخفا فرمان داد که شوهر وی را در جبهۀ جنگ بکشند تا راز این زناکاری از پرده برون نیفتد. بعد ها داود این زن را بزوجیت خود در آورد و برای بخشش خویش دست استرحام بسوی خدا برد. مزمورخوان پنجاه و یکم زبور داود (تورات، کتاب مزامیر) که «توبه نامه» داود درین مورد است ، با جمله Miserere mei (بر من رحمت آور) که درینجا بصورت لاتینی آن آمده آغاز میشود . مطلع این مزمورخوان چنین است : « ای خدا ، بحسب رحمت خود بر من رحم فرما . بحسب کثرت رأفت خویش گناهان مرا محسوساز . مرا از عصیانم شست و شو ده ، و از گناهم طاهر کن ، زیرا که من بمعصیت خود اعتراف میکنم . » بنابر آنچه گفته شد مفهوم قسمت اخیر این بند اینست : «روت ، جدۀ اعلای داود ، یعنی آن پیمبری که در عالم پشیمانی از گناه زناکاری خویش بدرگاه خداوند نالید و از او طلب ترحم کرد ... » .
- ۵ - اشاره بدرجات مختلف «گل بهشتی» از بالا بیائین.

سرود سی و دوم

و از درجه هفتمین بیائین ، بهمان نظمی که از بالا تا بدین درجه رعایت شد^۱ ، زنان عبری که طره های این گل را از هم جدا کرده اند بنشسته اند^۲ ؛

زیرا که اینان آن دیواره اند که پلکانهای مقدس بحسب طرزنگاهی که با دیده ایمان بمسیح افکنده شد از آن منشعب میشوند^۳ .
در این جانب که جمله کلبه گهای گل را در کمال شکفتگی بینی ، آنانی جای گرفته اند که ظهور مسیح موعود را باور داشتند^۴ ؛
و در آن جانب دیگر که در نیمدایره هایش جاهائی خالی توان دید ، آنانی مکان دارند که نظر بمسیح ظهور کرده دوختند^۵ .

۱ - یعنی بهمین ترتیبی که در مورد ذکر اسامی این هفت روح نخستین بکار رفت (باشمارش از بالا بیائین) : هشتم ونهم ودهم .

۲ - زنان عبری Ebree : زنان پارسای یهودی که در تورات از آنها یاد شده . -
«طره های گل» le chlome del fior(e) کلبه گهای این گل، که شاید از آن جهت به طره تشبیه شده اند که چون کیسوتی که بدو قسمت تقسیم شود و از پشت بر روی دوشانه فرو ریزد ، این حلقه بدو قسمت «آمرزیدگان یهودی» و «آمرزیدگان مسیحی» تقسیم شده است . - «جدا کرده اند» dirimendo ، کلمه ای نامأنوس از ریشه لاتینی dirimere ؛ اصطلاح عادی این مفهوم ، separando است .

۳ - یعنی : این زنان مقدس عبری ، حکم دیواره ایرا دارند که حدفاصل دو قسمت مجزا و مساوی ازین حلقه های بی شمار دایره ای شکل (پلکانهای مقدس) است . در دو طرف حد فاصل ، یعنی درست راست و چپ این زنان دودسته مختلف از آمرزیدگان تاریخ جهان جای دارند که عبارتند از آنانی که بادونگاه مختلف بمسیح نگریسته اند ، یعنی آنهایی که پیش از ظهور مسیح بدوایمان داشته و در انتظار او بوده اند (یهودیان) ، و آنهایی که بعد از ظهور مسیح در زمره مؤمنین بدو قرار گرفته اند (مسیحیان) .

۴ - اشاره بنیمه ای از «گل ملکوتی» که درست چپ مریم و درست راست داته قرار دارد ، و چون خاص آمرزیدگان پیش از مسیح است تمام جایگاههای آن اشغال شده (کلبه گهای گل در کمال شکفتگی است) ، زیرا که این دوره با ظهور مسیح پایان رسیده است .

۵ - اشاره بنیمه دیگر این «گل» که در جانب راست مریم و چپ داته است ، و هنوز قسمتی از جایگاههای خالی است ، که باید آمرزیدگان آینده (مؤمنین سال ۱۳۰۰ مسیحی تا آخر الزمان) در آن جای گیرند .

بهشت

و همچنانکه در آنجا مسند پرافتخار بانوی آسمان و دیگر مسندهای
زیرپای او چنین دیواره‌ای را پدید آورده‌اند^۱ ،
در جانب روبروی آن ، مسند «یحیای» بزرگ را که با قدوسیت جاوید
رنج بیابان و رنج شهادت برد و دو سال نیز در دوزخ بگذرانید ، در چنین
وضعی توانی دید^۲ .

۱ - یعنی : بهمان صورت که در قسمت بالای این گل مریم بانوی آسمان *la Donna del cielo* و زنان پارسای یهودی دیواره‌ای پدید آورده‌اند که دو قسمت آمرزیدگان قدیم و جدید را از هم جدا میکند ...

۲ - ... در قسمت زیرین این گل نیز، درست در مقابل جایگاه مریم و زبردستان او ، دیواره‌ایست که مردان پارسای یهودی و مسیحی در آن جای گرفته‌اند ، و اینان حد فاصل دو دسته مقدسین قدیم و جدیدند . اسامی عده‌ای از ایشان در بند بعد آمده است . - « یوحنا ی بزرگ » ، *gran Giovanni* که در اینجا نام برده شده ، یحیی معمد است که اندکی پیش از مسیح میزیست و مژده نزدیکی ظهور او را میداد (برای شرح حال او ، رجوع شود بصفحه ۱۳۸۶ همین کتاب ، شرح ۲) . این یحیی سالها در بیابان بریاض مشغول بود (رنج بیابان برد) و بلاخره نیز بخاطر رقص ساومه بشهادت رسید (رنج شهادت برد) و چنانکه انجیل میگوید « قدوسیت جاوید داشت » (انجیل لوقا ، باب اول) : « ... و زوجهات البصابات برای تو پسری خواهد زائید و او را یحیی خواهی نامید ... و بسیاری از ولادت او مسرور خواهند شد ، زیرا که در حضور خداوند بزرگ خواهد بود و از شکم مادر خود پراز روح القدس خواهد بود . » - و چون مرگ او دو سال پیش از شهادت مسیح صورت گرفت ، روح وی بناچار دو سال در اعراف (طبقه مقدماتی دوزخ) گذرانید تا آنکه عیسی بعد از شهادت خود با عراف رود و ازواج پارسایان کهن را بهشت برد ، زیرا که از زمان گناه آدم تا بهنگام مرگ عیسی دروازه ملکوت آسمان بروی همه ارواح حتی ارواح پیمبران اسرائیل بسته بود (رجوع شود بدوزخ ، سرود چهاردهم ، صفحه ۵۰) . درباره وی عیسی چنین گفته است (انجیل متی ، باب یازدهم) : « ... هر آینه بشما میگویم که از اولاد زنان بزرگتری از یحیی تمعید دهند برنخاست . »

درباره «یحیی» و برکتی که از پیش از ولادت او شامل وی شد ، در قرآن نیز سخن رفته است (سوره آل عمران ، آیه ۳۸) : « ... پس زکریا را فرشتگان هنگامیکه در محراب عبادت بنماز ایستاده بود صدا کردند که همانا خداوند ترا بولادت یحیی بشارت میدهد ، در حالتیکه او بنبوت عیسی کلمه خدا گواهی میدهد ، و او خود در راه خدا پیشوا و پارسا و پیغمبری از شایستگانست . » این یحیی همان پیغمبری است که قوم «صبی» و برادر خاتم نبیین و پیشوای بزرگ خود میدانند؛ صیدان باصابتین در حال حاضر در بین النهرین و جنوب ایران بسر میبرند و مراسم مذهبی مردمی دارند که اساس آنها را آب و غسل (تمعید ، که نشان خاص یحیی معمد است) تشکیل میدهد .

سرود سی و دوم

و برای پدید آوردن چنین حائلی، «فرانچسکو»^۱ و «بندتو»^۲ و «آوگوستینو»^۳ و دیگر کسان در زیر پای او درجه بدرجه جای گزیده‌اند.

باری، مشیت والای الهی را بستای، که این و آن جنبه ایمان درست بیک اندازه این گلزار را آکنده از خویش خواهند کرد.^۴

۱ - Francesco ، سن فرانچسکو داسیزی، بانی فرقه فرانچسکانی (فرانسیسکن)؛ (رجوع شود بسرود یازدهم این کتاب ، صفحه ۱۲۷۳، شرح ۱) .

۲ - Benedetto ، سن بندتو ، بانی فرقه بندیتینی (بندیکنن) ؛ (رجوع شود بسرود بیست و دوم این کتاب ، صفحه ۱۴۳۷ شرح ۱) .

۳ - Augustino ، سنت آوگوستینو ، بانی فرقه «آگوستینیانو» Agostiniano (اوگوستن) . وی از روحانیون درجه اول آئین کانولیک است، که لقب «مقدس» دارد و سخنانش غالباً حجت است . «آگوستینوس» در اواخر قرن چهارم و اوایل قرن پنجم میلادی میزیست (۳۵۴-۴۳۰) و از همان دوران جوانی یکی از فقهای بزرگ آئین مسیح بود و پس از مرگ تا چندین قرن مهمترین فقیه مسیحی بشمار می‌آمد . از او رسالات مهمی باقی مانده که مهمترین آنها کتاب معروف «اعترافات سنت آوگوستن» است و نیز کتاب «شهر خداوند» و «رساله برکت» . وی هم فقیه ، هم عالم الهی ، هم فیلسوف و هم عالم اخلاق بود و کوشش وی پیوسته مصروف بر این شد که فلسفه افلاطونی و اصل مسیحی ، یعنی منطق و ایمان را باهم درآمیزد . داته ، با آنکه در جای دیگری از کمدی الهی اختصاصاً از وی نام نبرده ، غالباً به‌فایده وی اشاره کرده و بخصوص در آثار منشور خویش از او با احترام یاد کرده است .

نکته‌ای که از لحاظ ما در زندگی این فقیه بزرگ مسیحی جالب است ، اینست که وی در آغاز کار پیرو و هواخواه متعصب آئین مانی بود و هشت سال تمام برای تبلیغ این آئین باطراف و اکناف امپراتوری روم سفر کرد و حتی چندین بار در این راه با خطر مرگ روبرو شد . بعد از مرگ او نیز تا اواخر قرون وسطی یعنی تا زمانی که آئین مانوی صورت‌های مختلف در دنیای مسیحی رواج داشت ، با آنکه خود وی ازین آئین عدول کرده بود نوشته های اولیه‌اش در تأیید این مذهب ایرانی مورد استفاده و مراجعه مانویان اروپا بود برای اطلاع بیشتری درین باره بمقدمه برزخ (صفحات ۵۷۵ تا ۵۷۲) و مقدمه این کتاب رجوع شود .

۴ - یعنی : یهودیان پارسای پیش از مسیح و مسیحیان پارسی ، هر يك يك نیمه ازین «گل‌ملکونی» را در اختیار دارند و خواهند داشت؛ و شماره آنها در روز رستاخیز درست بیک اندازه خواهد بود . باید گفت که این نظر صرفاً عقیده خود داته است و بر هیچیک از روایات و معتقدات مذهبی متکی نیست . بقول «لونیون» یکی از مفسرین، درینمورد فقط ذوق قریبه‌سازی و هنر «گل‌آرائی» شاعر ملاک قرار گرفته است .

بهشت

و بدان که از آن ردیفی که این دو طبقه مجزا را در نیمه راه از هم جدا میکند ، تا پائین ، هیچکس از روی شایستگی ذاتی در اینجا نمینشیند ،

بلکه شایستگی کسی دگر ، و با شرایطی خاص ، او را در اینجا جای میدهد ، زیرا که اینان آن ارواحند که پیش از آشنائی با نیروی تشخیص از بند تن برستند^۱ ،

و تو خود ، اگر نیک بدیشان بنگری و گوش فرا داری ، از چهره ها و از صداهای کودکانه اینان بدین نکته پی توانی برد^۲ .

اما ، میبینم که شکی در دل داری ، و در عین این شك خاموش مانده ای ؛ ولی من هم اکنون آن بندهائی را که با دست مسائلی غامض بر اندیشه تو زده شده خواهم گسست^۳ .

۱ - مفهوم این بند و بند پیش : اگر کلیه درجات این گل ، یعنی همه پله های مختلف این پلکان مدور را از نظر شمارش بدو قسمت مساوی تقسیم کنیم ، نیمه بالا خاص ارواح پارسایان (زنان و مردان یهودی و مسیحی) و نیمه پائین خاص کودکانی است که پیش از رسیدن بسن بلوغ (پیش از آشنائی با قوه تشخیص) مرده اند (از بند تن رسته اند) ، بنابراین در جمع این ارواح کودکان هیچ روحی از روی شایستگی خود در اینجا ننشسته (زیرا که مرگ او پیش از آنکه فرق گناه و نواب را بتواند داد روی داده است) و فقط شایستگی پدر یا مادر او (یعنی مسیحی بودن و قبل از مسیح یهودی بودن او) و برادر اینجا نشانده است . بدین ترتیبیمی از همه کرسیهای این اردوگاه بزرگ ارواح بهشتی خاص کودکان است .

۲ - با احتمال قوی منبع الهام داتنه این شعر از «انثیس» و برژیل است (کتاب ششم ، اشعار ۴۲۵ تا ۴۲۸) : «... بلافاصله صداهائی بگوش آنان (انثا و سیبلا) رسید ، صدای گریه کودکانی بود که در آستانه زندگانی خویش بادست ظلمت بجهان دیگر بر کشیده شدند بی آنکه با شیرینی زندگانی آشنا شده باشند . »

۳ - سن برنار ، مانند بئاتریس و سایر ارواح بهشتی بی آنکه از داتنه پرسشی کرده باشد مکتون خاطر او را در یافته است . موضوع شك داتنه در اینجا بالصراحه مطرح نمیشود ، ولی از بقیه در صفحه بعد

سرود سی و دوم

در این قلمرو پهناور^۱ هیچ چیز زاده تصادف و اتفاق نتواند بود، همچنانکه اندوه یا تشنگی و یا کرسنگی را در آن راه نیست^۲؛ زیرا که هر آنچه درینجاست باقانونی سرمدی استوار شده است، چنانکه هر جزء آن را با کل همان تناسب است که انگشتی را با انگشت.

و لاجرم این شتابزدگان^۳ راه حیات واقعی sine causa^۴ درین جمع جائی بیش یا کم نکو نیافته اند.^۵ پادشاه این قلمرو آنرا با چنان عشق و سروری دمساز دارد

بقیه از صفحه قبل

مضمون توضیحی که سن برنار درباره آن میدهد میتوان بخود آن پی برد. فکر وی اینست که: آیا این کودکانی که بخاطر شایستگی ذاتی خود بدینجا نیامده اند بی قاعده و نظم معینی در جاهای کنونی که هر یک نشان درجه خاصی از سعادت است نشانده شده اند؟ و درینصورت برای چه چنین تبعیضی در باره ایشان بکار رفته است؟ - «خاموش مانده ای» sili: از ریشه لاتینی silere (خاموش ماندن). در اینتالیاتی بجای این دو کلمه taci و tacere بکار میرود.

۱ - «در درون وسعت این قلمرو» dentro all' ampiezza di questo reame قلمرو آسمان.

۲ - اقتباس از تورات (کتاب اشعیا نبی، باب چهل و نهم): «... کرسنه و تشنه نخواهند بود و حرارت و آفتاب بایشان ضرر نخواهد رسانید، زیرا آنکه برایشان ترحم دارد ایشانرا هدایت خواهد کرد و تزد چشمه های آب ایشانرا رهبری خواهد نمود.» و نیز اقتباس از انجیل (مکاشفه یوحنا ی رسول، باب هفتم): «... از اینجهت بیش روی تخت خدایند... و دیگر هرگز کرسنه و تشنه نخواهند شد و آفتاب و هیچ گرما برایشان نخواهد رسید.»

۳ - questa festinata gente: اینان که در مردن شتابندگی کردند و پیش از رسیدن بسن رشد و بلوغ دیده از جهان فرو بستند تا زودتر بزندگی واقعی (vera vita: حیات جاودان آسمانی) برسند. - کلمه festinata از ریشه لاتینی festinare (شتابیدن) گرفته شده.

۴ - دو کلمه لاتینی، بمعنی «بی سبب».

۵ - یعنی: میندازد که ارواح این کودکان بحسب تصادف و بینظم و قانونی در درجاتی کم یا زیاد از سعادت جاوید جای داده شده اند.

بهشت

که هیچ اراده‌ای را جرئت تمنای چیزی افزون از آن نیست^۱ ؛
و وی در هماندم که ارواح را در عالم سرور خویش می‌آفریند^۲
آنان ۱۰ بدخواه خود مشمول درجات مختلفی از برکت میکند ، و درین
باره ترا همین اندازه وقوف بس باشد^۳ .
این نکته بصراحت و با وضوح تمام در کتاب مقدس آمده ، آنجا
که سخن از توأمانی رفته است که در رحم مادر نیز سرستیز داشتند^۴ .

۱ - «پادشاهی که...» : خداوند - «هیچ اراده ایرا جرئت تمنای چیزی فزون از آن نیست» ، یعنی : مطلوبی بالاتر از آن در وهم نمیگنجد تا کسی خواستار آن شود . - جرئت ausa از ریشه لاتینی ausus (دلیر و بیباک) .

۲ - یعنی : خدا که این ارواح را از سعادت جاوید برخوردار میکند ، خود در سعادت ازلی خویش روح آنانرا می‌آفریند . در برزخ (سرود شانزدهم ، صفحه ۲۱۳ ، بند ۲) بهمین نکته اشاره شده است : «روح ما از دست آنکس که حتی پیش از پیدایش روح عاشقانه با آن درآمیخته است ساده و معصوم بیرون می‌آید» .

۳ - یعنی : خداوند ارواح این کودکان را بنا بدخواه خود در هر جا که مایل است جای میدهد و هر چه بیش ازین درین باره بیندیشی در کار خدا فضولی کرده‌ای - این پاسخی است که داتنه چندبار دیگر نیز در کمدی الهی بتلاشهای بیحاصل متفکرین و فلاسفه برای درک اسرار آفرینش داده و هر بار این معما را «غیر قابل حل» دانسته است (مرزخ ، سرود سوم ، صفحه ۶۰۵ ، بندهای ۱ و ۲ - بهشت ، سرود نوزدهم ، صفحه ۱۳۹۵ ، بندهای ۲ و ۳) .

۴ - اشاره به بندی از تورات که در آن از ماجرای ناسازگاری یعقوب و عیسو پسران دو قلمی اسحق در رحم مادرشان سخن رفته است (سفر پیدایش ، باب بیست و پنجم) : «... و خداوند دعای اسحق را مستجاب فرمود و زوجه او رفته حامله شد . و دوطرف در رحم او منازعت میکردند ... پس رفت تا آاز خداوند پرسد - خداوند بوی گفت دو امت در بطن تو هستند و دو قوم از رحم جدا شوند و قومی بر قومی تسلط خواهد یافت و بزرگ کوچک را بندگی خواهد نمود . » در انجیل ازین نکته صورتی روشن تر سخن رفته است (رساله پولس رسول برومیان ، باب نهم) : «... زیرا هگامیکه هنوز تولد نیافته بودند و عملی نیک باید نکرده تا اراده خدا بر حسب اختیار ثابت شود نه از اعمال ، بلکه از دعوت کننده ، بدو گفته شد که بزرگتر کوچکتر را بندگی خواهد نمود ، چنانکه مکتوبست : یعقوب را دوست داشتم اما عیسو را دشمن - پس چه گوئیم آیا نزد خدا بی‌اضافی است ؟ حاشا ! .. تو کیستی ای انسان که با خدا معارضه میکنی ؟ » - در جای دیگر از تورات نیز بهمین صورت درین باره استدلال شده است (کتاب ملاکی نبی ، باب اول) : «... وحی بقیه در صفحه بعد

سرود سی و دوم

لاجرم رواست که فروغ اعلی بحسب رنگ گیسوان چنین برکتی،
تاجی بدانسان که خواهد بر آن نهد^۱.

پس، اینان بی آنکه اعمالشان چنین استحقاقی را موجب آمده
باشد، درینجا در درجاتی مختلف جای داده شده‌اند، و وجه تمایز ایشان
فقط حدت نخستین نگاهشان است^۲.

در قرون اولین، برای رستگاری اینان گذشته از بیگناهی

بقیه از صفحه قبل

کلام خداوند درباره اسرائیل بواسطه ملاکی - خداوند میگوید که شما را دوست داشته‌ام، اما
شما میگوئید چگونه ما را دوست داشته‌ای؟ آیا عیسو برادر یعقوب نبود، و خداوند میگوید که
یعقوب را دوست داشتم و از عیسو نفرت نمودم و کوههای او را ویران و میراث ویرا نصیب شفالهای
بیابان گردانیدم. « این همان اصلی است که در قرآن نیز بصورت « و تمزمن تشاء، و تذلمن تشاء »
بدان اشاره شده است.

۱- « فروغ اعلی » P' altissimo lume : خدا . - « بر حسب رنگ گیسوان چنین
برکتی » secondo il color dei capelli di cotal grazia : اشاره باختلاف رنگ
موهای یعقوب و عیسو - پسران دوقلوی اسحق که دربالا از آنان سخن رفت (تورات ، سفر پیدایش ،
باب بیست و پنجم) : « ... و چون وقت وضع حمل رفته رسید ، اینک توأمان در رحم او بودند -
و نخستین سرخ قام بیرون آمد ... و او را عیسو نام نهادند . و بعد از آن برادرش بیرون آمد و پاشنه
عیسو را بدست خود گرفته بود و او را یعقوب نام نهادند . « درینجا «رنگ گیسو» از لحاظ داتنه
نمایندة قسمت و طالنی است که از ازل برای هر کس معین شده است، و مفهوم آن اینست که رنگ
موی عیسو سرخ بود و وی از بدو تولد مورد بیمهری خداوند قرار داشت - و یعقوب که رنگ
موی سیاه بود ، بگفته خود خداوند (رجوع شود بشرح قبل) از آغاز تولد مشمول لطف وی
بود . - « تاج بر سر نهد » s'incappelli (کلاه بر سر نهد) : هاله برکت خود را بر گردنشان
نگستراند . - این اصطلاح نامانوس قبلا نیز در سرودهای بیست و پنجم و سی و یکم بهشت بکار
رفته است.

۲ - یعنی : اینان فقط باقتضای آنکه نخستین نگاهشان کمتر یا بیشتر در فروغ الهی
رخنه کرده است ، درینجا حائز درجاتی پائین تر یا بالاترند، و این تندی یا ضعف نگاه اولین خود
وابسته بدرجه برکتی است که بیش از تولد شامل ایشان شده است . بعبارت دیگر : خداوند در
همان لحظه انقاد نطفه ایشان بدخواه خود بهر یک از آنان برکتی کمتر یا زیادتر عطا کرد، و در
نتیجه اینان از همان هنگام تولد با طالعی بدتر یا بهتر پای بجهان نهادند ، و وقتی هم که مردند
بهمین نسبت در درجاتی پائین تر یا بالاتر از سعادت ازلی جای گرفتند .

بهشت

خودشان ، ایمان والدینشان بس بود^۱ ؛
و چون زمان این ادوار نخستین بسر رسید ، اولاد ذکور
را لازم آمد که از راه ختان بالهای معصوم خویش را نیروی پرواز
دهند^۲ ؛

اما با فرارسیدن دوران برکت ، این یگانگان در صورت محرومیت
از تعمید کامل مسیحی در آن مقام سفلی جای داده میشوند^۳ .

۱ - « در قرون اولیه » : از زمان آدم ابوالبشر تا زمان ابراهیم پیغمبر ، که در آن
خداوند اولین عهد خود را بانوع بشر بست و در بند بعد ازین عهد سخن میرود . در این فاصله برای
رستگاری کودکانیکه پیش از بلوغ میمردند ، بغیر از یگانگی (که ایشان خود بخود داشتند) فقط
ایمان والدین یعنی اعتقاد آنها به « یهوه » خدای اسرائیل کافی بود .

۲ - دنباله بند پیش : ... ولی از زمان ابراهیم تا ظهور مسیح برای رستگاری این
کودکان لازم آمد که والدین ایشان در مورد آنان بمهدی که میان خدا و قوم اسرائیل بسته شده بود
وفا کنند تا این کودکان پس از مرگ امکان رفتن بهشت را داشته باشند (برای بالهای معصوم خویش
کسب نیرو کنند) ؛ این عهد ، ختنه کردن اولاد ذکور است که از زمان ابراهیم تدریجاً اسرائیل
رایج شد و بعداً جزو مقررات اسلامی نیز درآمد . درین باره در تورات چنین آمده است (سفر پیدایش ،
باب هفدهم) : « ... پس خدا بابراهم گفت ... اینست عهد من که نگاه خواهید داشت در میان
من و شما و ذریت تو - بعد از تو هر ذکوری از شما مختون شود ... و گوشت قلفه خود را مختون
سازید تا نشان آن عهدی باشد که در میان من و شماست . هر پسر هشت روزه از شما مختون شود .
هر ذکوری در نسلهای شما ... البته مختون شود تا عهد در گوشت شما عهد جاودانی باشد ، و
اما هر ذکور نامختون که گوشت قلفه او ختنه نشود آنکس از قوم خود منقطع شود ، زیرا که
عهد مرا شکسته است . »

۳ - دنباله بند پیش : ... اما از زمان ظهور مسیح (با فرارسیدن دوران برکت)
ببعد ، دیگر این « مختون بودن » کافی برای رفتن ارواح این کودکان (ذکور) به بهشت نیست ،
زیرا که برای این رستگاری لازم است که این کودکان تعمید مسیحی گرفته باشند ، و اگر تعمید -
ناگرفته بمیرند در دوزخ (مکان سفلی Iaggiù - اشاره بقسمتی از « اعراف » Limbo یعنی طبقه مقدماتی
دوزخ که قبلاً از وجود ارواح کودکانیکه بی تعمید مسیحی مرده اند در آن سخن رفته است : دوزخ ،
سرود چهارم ، صفحه ۱۲۴ ، بند ۳) جای خواهند گرفت و نه در این درجات گل مقدس بهشتی . -
« سن تاسودا کوینو » در جلد سوم « رساله » خود (باب هفتم) مینویسد : « عمل ختنه رستگاری را
در خود نداشت ، بلکه ختنه جسمانی فقط مظهر آن ختنه معنوی بود که میبایست بدست مسیح صورت گیرد ؛

سرود سی و دوم

اینک بدان چهره‌ای که بیش از همه با چهرهٔ مسیح شبیه است
بنگر^۱، زیرا که فقط تابندگی آن ترا آمادهٔ دیدار مسیح تواند کرد^۲.
بر آن چهره بارش چنان سروری را از جانب ارواح مقدسی که
برای پرواز در چنین بلندائی آفریده شده‌اند^۳ بدیدم،
که یاد هیچ چیز از جمله آنچه پیش از آن دیده بودم از اعجابی فراوان
بازم نداشت، زیرا تصویری چنین کامل از خداوند را بر من عرضه نتوانسته
بود کرد^۴.
و آن عشقی که در آغاز بر او نازل شده بود^۵ در برابرش بال بگسترده و

۱- شباهت چهرهٔ مریم و عیسی نه تنها شباهت مادر و فرزندی است، بلکه در بنجامفهومی
مجرد و معنوی دارد، بدین ترتیب که چون روح مریم برگزیده ترین ارواح بهشتی است طبعاً
بیش از همهٔ ارواح دیگر بفروغ خداوندی نزدیک و با آن شبیه است، و چون فروغ الهی فروغی
است که در آن خدا و روح القدس و عیسی در آمیخته‌اند، طبعاً شباهت مریم با این فروغ عیسی از
شباهتی که میان هر روح دیگر بهشتی با این فروغ هست بیشتر است (رجوع شود بسرود هفتم،
صفحه ۱۲۱۳ بند ۳).

۲ - درین بند و بند پیش کلمهٔ «مسیح» Cristo مثل همه جای دیگر کمدی الهی
بنشان احترام با خودش قافیه آورده است، رجوع شود به بهشت، سرود دوازدهم (ص ۱۲۸۴) سرود چهاردهم
(صفحه ۱۳۱)، سرود نوزدهم (صفحه ۱۳۹۹).

۳ - «ارواح مقدسی که...» فرشتگان که سروشان پرورد گارند و ازین جهت بال و پیری متناسب
با «پرواز در چنین بلندائی» بدانان داده شده است.

۴ - یعنی: توجه به همه آنچه پیش از آن در آسمان دیده بودم، و توجه بگل مقدس بهشتی،
توانست مرا از آنکه با دیدهٔ اعجاب بدین فرشتگان کشوده بال و پر سرور بنگرم بازدارد، همچنانکه
هیچ چیز تا بدانوقت جلال خداوند را با این زیبایی بر من عرضه نکرده بود. - مفسرین قدیمی
معتقدند که این اشاره به «مریم» است، ولی در این بند و بند پیش فقط ازین «سروشان» سخن
رفته است که «واسطهٔ» رساندن عشق خداوند به مریمند و این «عشق» است که با چنین جلالی
بنظر دانه میرسد.

۵ - جبرئیل، که در زندگانی زمینی مریم (در آغاز) از آسمان بنزد او رفت و مژدهٔ
بار برداشتن او را از روح القدس و تولد نزدیک عیسی را بوی دلد (انجیل لوقا، باب اول):
«... و در ماه ششم جبرائیل فرشته از جانب خدا به بلدی از جلیل که ناصره نام داشت فرستاده
بقیه در صفحه بعد

بهشت

سرود خوانان گفت: «Ave Maria, gratia plena»^۱.

دربار بهشتی از هر سو بسرود ملکوتی پاسخ گفت و ازین راه
هر چهره‌ای را تا بنا کی بیشتری حاصل آمد^۲.

«ای پدر مقدس»^۳، که بخاطر من تن بماندن درین پائین در داده و
بترك جایگاه دلپذیری گفته‌ای که جلوس بر آن نصیبه جاودانی تست^۴،

بقیه از صفحه قبل

شد نزد با کرة نامزد مردی مسمی بیوسف از خاندان داود، و نام آن باکره مریم بود، پس
فرشته نزد او داخل شده گفت: سلام بر تو، ای نعمت رسیده، خداوند بانست و تو در میان زنان
مبارک هستی.

این تقریباً عین مطلبی است که در قرآن درین باره آمده است (سوره آل عمران، آیه ۴۱):
«... و فرشته گفت ای مریم، همانا خداوند ترا برگزید و پاکیزه گردانید و بر زنان جهانیان برتری
بخشید». و نیز (سوره مریم، آیات ۱۶ تا ۲۱): «... پس ما روح خود (روح القدس) را براو
در صورتی زیبا مجسم ساختیم - مریم گفت من از تو پناه بخدای رحمن میبرم که پرهیزکاری کنی.
روح القدس گفت من فرستاده خدای توام، آمده‌ام تا بامر او ترا فرزندی بخشم بسیار پاکیزه
و پاک سیرت، مریم گفت از کجا مرا پسری تواند بود در صورتیکه دست بشری بمن نرسیده... گفت
این چنین کار البته خواهد شد... و ما این پسر را آیت و رحمت و اسع خود برای خلق میگردانیم
و قضای الهی بر اینکار رفته است.»

در اینجا دانه صورت داستانی از جبرئیل نام میبرد و نه بصورت شاهد عینی، زیرا که خود او
هنوز این سرور را نمیشناسد و فقط اندکی بعد «سن برنار» در پاسخ او نام این فرشته را بوی میگوید.

۱ - جمله لاتینی، بمعنای «سلام بر تو ای مریم، ای نعمت رسیده» (رجوع شود
بشرح بالا). این مطلع یکی از دعاهاى معروف مسیحی است که «درود فرشته» نام دارد و بقیه
آن چنین است: «خدا بانست. میان همه زنان تو خجسته هستی و میوه درون تو خجسته است.
مریم مقدس، مادر خدا، برای ما بیچارگان کنهکار اکنون و در هنگام مرگ دعا کن. آمین.»
۲ - «دربار بهشتی» la beata corte: جمع ارواح بهشت. «سرود ملکوتی»
la divina cantilena سرود فرشتگان. این کلمه cantilena (از ریشه لاتینی بهمین املاؤ
بمعنی ترانه) امروزه با آوازه‌ها و ترانه‌های عاشقانه و احساساتی اطلاق میشود، ولی در قرون وسطی
مفهوم سرودهای سنگین و غالباً مذهبی را داشت. «ازین راه هر چهره‌ای تا بنا کی بیشتر یافت»:
ارواح در حین سرود خواندن از روی جذب و شوق فروغی تابنده‌تر یافتند.

۳ - سن برنار.

۴ - یعنی: بخاطر راهنمایی من، از جایگاه دلپذیر خودت در درجات بالای این
کل مقدس که بامشیت الهی جاودانه در آن جای خواهی داشت بدین پائین‌ترین قسمت این کل
فرورد آمدی...

سرود سی و دوم

این کدامین فرشته ایست که با چنین سروری بدیدگان شهبانوی
مامینگرد، و در او چندان نشان عشق هویدا است که گوئی سراپا از آتشش
ساخته اند؟»

بدینسان، باری دگر دست تو سل بدامان حکمت آن کس زدم که
چون ستاره صبح که نور از خورشید برگیرد، زیبایی خویش را از مریم
بر میگرفت^۱.

و وی بمن گفت: «همه اطمینان و جاذبه‌های^۲ که در فرشته‌ای و
در روحی^۳ تواند بود در او گرد آمده است، و ما می‌خواهیم که چنین
باشد»^۴.

زیرا هم اوست که چون پسر خدا خواست که بار تن‌خاکی ما را
بردوش خویش گیرد، مژده پیروزی را برای مریم بر زمین آورد^۵.

۱ - «آن کس»: سن برنار . - «ستاره صبح» stella mattutina : زهره . - «کسب
زیبائی میکرد» abbelliva کلمه خاصی که دانه درینجا بامفهوم «پرووینتسی» یعنی زبان محلی
خاصی که در دوره او رایج بود و تا پیش از کمندی الهی احتمال میرفت که زبان رسمی ایتالیا شود
بکار برده است . اصل «پرووینتسی» این کلمه abellis است و بهمین صورت در اولین مصرع قطعه
شعری که عیناً بصورت «پرووینتسی» در کمندی الهی نقل شده، دیده میشود (برزخ، سرودیست
و ششم، صفحه ۹۱۸) . اشاره این بند سن برنار است که هم در روی زمین و هم در آسمان
جلال و فروغ خویش را از مریم گرفته است .

۲ - baldezza e leggiadria : اطمینان و اعتماد بنفس، که از دیدار فروغ
الهی زاده میشود و چنان سروری صاحب خود میبخشد که او را اسیر جاذبه خویش میکند و دیگران
را نیز بیدارش و امیدارد .

۳ - اشاره بدو دسته ملکوتیان : فرشتگان و ارواح بهشتی .

۴ - یعنی : جبرئیل هم اطمینان خاطر و هم جاذبه‌ای را که فرشتگان و ارواح آمرزیدگان
از آن برخوردارند یکجا در خود گرد آورده است، و آرزوی ما نیز همین است که چنین باشد .

۵ - در اصل «شاخه خرما»: la palma - این شاخه در روم کهن نشان پیروزی بود و ازین جهت
درینجا بدان اشاره شده که جبرئیل بروی زمین فرود آمد تا مژده پیروزی مریم را که از طرف
بقیه در صفحه بعد

بهشت

اما اکنون بهنگام گفتگوی بامن بادیدگان خویش نیز مرا بدنبال
آی تا صاحبمنصبان بزرگ^۱ این امپراتوری بسیار دادگستر و پارسا
را^۲ ببینی .

آن دو که در بالا بیش از همه نزدیک به شهبانو^۳ نشسته‌اند ،
و از این راه مسعودترین ارواح بهشتینند ، بمثابة دو ریشه این گلند^۴ .

بقیه از صفحه قبل

روح القدس برگزیده شده بود تا عیسی را بجهان آورد بدو دهد . - چون پسر خداوند خواست
که بار جسم ما را بردوش خویش گیرد : چون عیسی اراده کرد که با قالب خاکی بجهان آید و
با شهادت خود گناه نوع بشر را بازخرد . در تابلوهای مربوط بتجسم تزول جبرئیل ، وی گاه
شاخه خرما و گاه سوسنی در دست دارد .

۱ - «صاحبمنصبان» patrici «شخصیت‌های» درجه اول دربار آسمانی . - پاتریسیوس
(patricius) عنوانی بود که «کنستانتینوس» امپراتور روم برای اشراف و بزرگان درجه اول
روم وضع کرد و نظیر عنوان «لرد» در انگلستان کنونی بود . این کلمه بعدها بمفهوم عام نجیب-
زادگی و امتیاز اشرافی بکار رفت . - قبلا ، یعنی در هنگام پیدایش روم مردم این شهر بدو طبقه
«پاتریسیوس» (اعیان) و «پلبوس» (عوام) تقسیم شده بودند که کشمکشهای اجتماعی آنها مدت‌های دراز
دوام داشت و بالاخره بنفع عوام پایان یافت .

۲ - امپراتوری بسیار دادگستر و پارسا Imperio giustissimo e pio : قلمرو آسمان .
۳ - شهبانو : Augusta (امپراتریس) : مریم . - این لقبی بود که در امپراتوری روم
به امپراتریس‌ها داده شده بود (در مقابل لقب Augustus برای امپراتور) - داتته در وصف
عرش اعلی ، دستگاه فرمانروائی خداوند را بادستگاه امپراتوری رومی (که او آنرا مظهر خدا در
روی زمین میدانست) تشبیه میکند (خداوند : امپراتور - عرش اعلی : امپراتوری - مریم :
امپراتریس - ارواح بهشتی : پاتریسیوس‌ها - پطرس رسول : بارون و «سرفرمانده لژیون ») . نظیر
چنین تشبیهی در مورد «شیطان اعظم» (امپراتور دیار رنج) و قلمرو او بکار رفته است (دوزخ ،
سرود سی و چهارم ، صفحه ۵۲۸ ، شرح ۴) .

۴ - یعنی : اینان آن دو نفری هستند که یکی از ایشان نوع بشر را پدید آورد و
دیگری ارواح نوع بشر را از راه ایمان شایسته بهشتی شدن کرده و بدین ترتیب بی وجود اولی بشری
در کار نبود و بی وجود دومی این ارواح را امکان صعود به بهشت حاصل نمیشد . اشاره به «آدم ابوالبشر»
و «پطرس رسول» که بعداً از هر دو سخن میرود . علت اینکه پطرس برابر با آدم آمده اینست که
خود عیسی از لحاظ الوهیتش نمیتوانسته است با آدم برابر نهاده شود و این مقام بیطرس که نایب
او در روی زمین و «کلیددار بهشت» در آسمان است و اگذار شده است .

سرود سی و دوم

آن که در جانب چپ او است پدری است که کام آزمندش تلخی
بس شوربختی را بنوع بشر بچشاندید^۱ ،
و در جانب راست وی، پدر کهن کلیسای مقدس را بینی که مسیح
کلیدهای این گل زیبا را بدو سپرد^۲ .
و آنکس که پیش از مرگ خویش روز کاران پر ملال زوجه^۳ زیبایی
را که با سر نیزه وبا میخها بهمسری گرفته شد، بدید ،
در تزدیک وی نشسته است^۴ ؛ و در کنار آن دیگری ، پیشوائی را
توانی دید که در زیر حکم او قومی حق ناشناس و متلون و ناسازگار ، از

۱ - «در جانب چپ او» : از اینجا معلوم میشود که نیمه‌ای از گل مقدس که در سمت چپ مریم است بارواح مؤمنین پیش از مسیح (یهودیان) اختصاص یافته است . - «پدری که...» : آدم ، پدر نوع آدمی که بهمین مناسبت او را «ابوالبشر» لقب داده‌اند . - «کام آزمندش طعم اینهمه بدبختی را بنوع بشر بچشاندید» : شکمخوارگی او باعث شد که وی باچشیدن میوه^۳ ممنوع گناهکار شود و نوع آدمی را نیز بگناه کشاند (سرود بیست و ششم ، صفحه ۱۵۰۹ بند ۳ و شرح ۳) .

۲ - پدر کهن کلیسای مقدس padre vetusto di Santa Chiesa : پطرس ، که اولین پدر روحانی عالم مسیحیت بود . - «کلیدهای این گل زیبا» : کلیدهای بهشت که از طرف مسیح بدو سپرده شد ، اشاره به کلام معروف مسیح : «کلیدهای ملکوت آسمانرا بتو میسپارم» (انجیل متی ، باب شانزدهم) .

بدین ترتیب «آدم» در اینجا پدر روحانی آن کسانی است که به «مسیحی که باید ظهور کند» مؤمن بودند، و پطرس پدر روحانی آن کسانی که به «مسیح ظهور کرده» ایمان آوردند .

۳ - یوحنا رسول معروف به یوحنا انجیلی (رجوع شود بمقدمه و حواشی سرود بیست و ششم) حواری بزرگ عیسی و نویسنده یکی از انجیل اربعه و «مکاشفه یوحنا» و چندین کتاب دیگر انجیل . - اشاره « روز کاران پر ملال زوجه^۳ زیبایی که با سر نیزه و با میخها بدست آمد» بکتاب معروف یوحنا بنام «مکاشفه یوحنا رسول» Apocalisse است که در آن وی آینده مسیحیت و عاقبت جهانرا در عالم مکاشفه بچشم دیده است (رجوع شود بسرود بیست و ششم ، صفحه ۱۵۰۳ شرح ۳) . مراد از « زوجه^۳ زیبایی که ... » کلیسا است که عیسی آنرا بقیمت رقتن بر بالای صلیب، یعنی با سر نیزه ای که بر سینه او زده شد وبا میخهایی که بردستها و پاهایش کوفتند بزوجیت خویش در آورد . قبلا نیز این تعبیر بکار رفته است (بهشت ، سرود یازدهم ، صفحه ۱۲۶۹ بند ۱ و شرح ۱ - سرود دوازدهم ، صفحه ۱۲۸۲ ، بند ۱ و شرح ۲) .

بهشت

«من» بزیت^۱ .

روی در روی «پطروس» «آنا»^۲ نشسته است، و چنان از دیدار دختر خویش خرسند است که حتی برای خواندن Osanna^۳ دیده از او بر- نمیگیرد^۴ .

و در برابر پدر ارشد خاندان^۵ ، «لوچیا» نشسته است که بانوی ترا، در آن هنگام که دیده بزیر افکنده بودی و در پرتگاه درمیافتادی، بیاریت فرستاد^۶ .

۱ - موسی، که «قوم حق ناشناس و ناسازگار او» (اقتباس از تورات ، سفر خروج ، باب ۳۲ : « و خداوند بموسی گفت این قوم را دیده ام و این قوم گردنکش میباشند ») در راه بازگشت از مصر به ارض کنعان (که برهبری او صورت گرفت) مدنی در بیابان سینا از «من و سلوی» تغذیه کرد (تورات ، سفر خروج ، باب شانزدهم) : « ... و واقع شد که در عصر سلوی برآمد و بامدادان شبنم گرا کرد اردو نشست . و چون برخاست اینک بر روی صحرا چیزی دقیق و مدور و خورد مثل ژاله بر زمین نشسته بود . و چون بنی اسرائیل این را بدیدند بیکدیگر گفتند که این «من» است .. موسی بایشان گفت این آن نان است که خداوند بشما میدهد تا بخورید . »

در قرآن درین باره چنین آمده است (سوره بقره، آیه ۵۶) : « ... ابر را سایبان شما ساختیم و من و سلوی را غذای شما مقرر داشتیم و گفتیم ازین روزیهای پاك و پاکیزه تناول کنید و با بیجانی آوردن شکر این نعمت نه بما بلکه بنفس خود ستم کردند . »

۲ - Anna ، مادر مریم .

۳ - « هوشیانا » کلمه مقدس عبری که قبلا در کمدی الهی بارها بدان اشاره شده است (سرود بیست و نهم برزخ ، صفحه ۹۴۹ ، شرح ۳- سرود هفتم بهشت ، صفحه ۱۲۰۸ ، شرح ۱ - و غیره ...)

۴ - یعنی: با آنکه خطاب بخداوند «هوشیانا» میخواند همچنان دیده بمریم دوخته است .

۵ - آدم ابوالبشر ، بزرگترین پدر خاندان بشری .

۶ - لوچیا : «سنتالوچیا» Santa Lucia قدیسه مسیحی که در قرن چهارم میلادی میزیست و در زمان امپراتوری «دیوکلیوس» در جزیره سیسیل بشهادت رسید و در هنگام مرگ با کرم بود . دانه ظاهراً از آنرو که شفای دیدگان خویش را مربوط به نذری میدانست که در مورد این قدیسه کرده بود ، خود را اختصاصاً مرید او میشمرد و با همین عنوان نیز در دوزخ (سرود دوم ، صفحه ۱۵۲ ، بند آخر و صفحه ۱۵۳ ، شرح ۱) از وی یاد کرده است . در همین سرود دوم دوزخ ، ویرژیل بدانه گفته بود که بهنگامیکه وی در جنگل تارک (آغاز سرود اول دوزخ) راه گم بقیه در صفحه بعد

سرود سی و دوم

اما ، چون لحظات جذبه تودر گذرست^۱ ، ما بسان خیاطی چیره -
دست که جامه را باندازه پارچه میدوزد ، همینجا را حد کلام خویش
قرار میدهیم^۲ ؛

بقیه از صفحه قبل

کرده و « دیده بزیر افکنده بود » و « نزدیک بود پیرنگاه درافتد » سنتالوجیا در آسمان متوجه این کمشتگی او شده و بتاتریس را برای نجات وی بسراغ او (ویرژیل) فرستاده بود . اشاره ای که در این بند میشود مربوط بهمین سخن ویرژیل است . در سرود نهم برزخ (صفحه ۶۸۹ ، بنده و شرح ۴) نیز از این قدیسه سخن رفته است .

۱ - درباره این يك مصرع تا کنون چند صد صفحه تفسیر نوشته شده است . ترجمه تحت اللفظی این جمله چنین است « اما ، چون زمان که ترا بخواب برده ، در گذر است » *ma perchè il tempo fugge che t'assonna* و همه اشکال مفسرین در همین کلمه « بخواب بردن » و درك مفهوم واقعی آنست . ممکن است این مفهوم را چنین دانست که سفر دانه بدنای جاوید طی مراحل مختلف دوزخ و برزخ و بهشت برای او در حکم خواب و رؤیائی عمیق بوده و اکنون که وی بآخرین منزل بهشت رسیده است این خواب عمیق نزدیک پایان است . از طرف دیگر ممکن است مفهوم این جمله این باشد که « اما آن « زمان » که در روی زمین شما آدمیان را بخواب فرو میبرد در گذر است و پایان سفر تو نزدیک شده است » و بطبعاً از آن جهت از « زمان » با اشاره دور سخن رفته که در بهشت زمان و مکان مفهومی ندارد و برای توصیف آن باید گفت که « آنچه بمقیاس زمینی شما زمان ناهیده میشود برای تو در گذر است » . تعبیر دیگری از این جمله که بنظر من صحیحتر میآید ، تعبیر « کارلواستاینر » مفسر ودانته شناس معروف معاصر است . وی اشاره دانه را در این « خواب » مربوط بمرحله آخر سفر بهشتی اوبیعنی به *empireo* (عرش الهی) میداند ، زیرا که دانه دوزخ و برزخ و نه فلک اول بهشت را چنانکه خود شرح میدهد بصورت محسوس (و نه در خواب یا جذب) دیده و توصیف کرده است ، و فقط از لحظه ای که پا به « عرش الهی » (یعنی بدانجا که در آن مطلقاً زمان و مکانی نیست و وی با ورود بدان « از خویش بالاتر رفته ») نهاده است ، خود را در حال « جذب های » مییابد که چنانکه بانا کید اظهار داشته و در سرود بعد نیز اظهار میدارد « وصف آنرا نمیتواند کرد » ، زیرا که در آنوقت در حالت عجیبی بوده که حواس خمسۀ او کار نمیکرده و فقط روح وی چیزهایی را میدیده و درك نمیکرده است . در این حال « جذب » است که برکت الهی بیاری او میرسد و ویرا امکان مکاشفه ای معجز آسا میدهد ، و سن برنار در اینجا بوی تذکر میدهد که این حال و جذبۀ بیخبری او بزودی با آخرین مرحله و با عظمت ترین صحنه این سفر ، یعنی با دیدار بیواسطه فروغ الهی بسر خواهد رسید .

بیش از ده تفسیر دیگر درباره این جمله شده است که از لحاظ کمی جازاز نقل آنها خودداری میشود .
۲ - یعنی : همچنانکه خیاطی زبردست برش پارچه را طوری انجام میدهد که دست باندازه لباس درآید و چیزی از آن زیاد نماند یا کم نیاید ، من و تو نیز این بحث را باید طوری محدود کنیم که با پایان سفر تو ، آنچه باید دیده و شنیده باشی دیده و شنیده شده باشد و نه قسمتی از آن باقی نماند و نه وقت زیاد بیاید .

بهشت

و نظر بسوی عشق نخستین^۱ میکنیم ، تا تو بانگریستن بدو تا بدانجا
که ممکن باشد در حشمت وی رخنه یابی .
لیکن^۲ تا پنداری که بصر ف آنکه بال گشائی پیش توانی رفت ،
و یحتمل که واپس روی، باید که پیشاپیش از راه دعا کسب برکت کنی^۳ ،
و این برکت را از آن بانوئی برگیری که ترا درین راه یاری تواند
داد ؛ لاجرم با همه مهر خویش بدنبال من آی ، و چنان کن که دل
از سخنان من جدائی نگریند^۴ .
و آنگاه ، بدین مناجات پرداخت :

۱ - Primo amore : خدا .

۲ - در اصل : veramente (بحقیقت) ؛ ولی این کلمه در اینجا با همین مفهوم «لیکن»
بکار رفته است .

۳ - یعنی : اگر گمان بری که فقط بانروی خوش میتوانی بدین کمال مطلوب (دیدار
بیواسطه خداوند) برسی ، با احتمال قوی بجای اینکه درین راه پیش روی بقهرا خواهی رفت و
برای اینکه بدین غایت مراد خود دست یابی باید که بیش از اتکاء بنیروی خویش با نیایشی
خالصانه از خداوند طلب برکت کنی .

۴ - ... و چون چنین برکت الهی را فقط با وساطت و شفاعت مریم که نزدیکترین ارواح
بهشتی بیرورد گراست تحصیل میتوانی کرد ، در خلوص نسبت بدو بامن هماهنگ شو (بامهر خویش
بدنبال من آی) و آنچه را که من بر زبان میآورم در دل بگویی و احساس کن . اشاره به مناجات سن-
برنار که در سرود بعد آغاز میشود .

سرود سی و سوم

عرش الهی

خدا

آخرین سرود « کمدی الهی »، زیباترین سرودهای این کتاب است . این سرود با « مناجات نامه » سن برتر پارسای خدا بین بدرگاه مریم آغاز میشود و با تجلی بیواسطه و مستقیم ذات الهی برداته پایان میپذیرد ، ووی در حالی سفر دور و دراز خویش را بیابان میرساند که ازین دیدار ازپای درافتاده و قدرت ادراک و امکان تشخیص زمان و مکانرا از دست داده است ، و فقط میدانند که این سفر با « جذب » و « عشق » بسر رسیده است .

این دیدار ذات الهی بر اثر وساطت مریم ودعای او بدرگاه ازلی صورت میگیرد که در نتیجه آن برکت کامله الهی این مسافر کماگفته دیار خالک و پینان را شامل میشود و او را بقول خودش با « آن کتابی که در آن صفحات عالم امکانرا باشیرازه عشق بهم پیوسته اند » آشنا میکند ، و شاعر مشتاق و مجذوب میتواند این سخن آسمانی حافظ ملرا بزبان حال بگوید که :

بیخود از شمشه پرتو ذاتم کردند
بعدازین روی من و آینه و صف جمال
باده از جام تجلی صفاتم دادند
که در آنجا خبر از جلوه ذاتم دادند

ولی، این راه نشینی که بادیدگان خاک کی خود « خدای بین » شده و در ظلمت شب آب حیات « گرفته ، از عظمت این دیدار چنین در زیر این بلرگران ازپای درمیافتد که بقول خودش « نه میتواند گفت که چه دیده و نه گمان میتوانند شنید که چه شنیده است »:

من گنگه خواب دیده و عالم تمام کر
من عاجزم ز گفتن و خلق از شنیدنش !

این آخرین سرود داته ، در نیمه دوم آن که سخن از « جلوه ذات الهی » میرود بیش از غالب صفحات ادبیات مغرب زمین با آثار عرفانی شرق و دیگ است . چنانکه در قالب جملات آن بسیاری از سخنان مولوی و حافظ و سنائی و عطار و غیره را متعکس میتوان دید، ولی مسلماً حد کمال « جلال الدین مولوی » را در آن و در هیچ اثر دیگری ازین نوع نمیتوان دید .

در دل این فروغ ازلی ، داته بمقتاح جمله اسرار کائنات دست مییابد !

بهشت

میبیند که چنان اجزاء پراکنده عالم کون و مکان در آن بدور هم گرد آمده و جوهرها و عرضها « یکی شده اند . میبیند که چنان هر چه هست و بهر صورت که هست ، تجلی يك حقیقت و مظهر يك جوهر است ، و بدان رازی که عرفای بزرگ ما را بگفتن «انا الحق» وا میداشت پی میبرد . معمای « وحدت وجود » و عشقی را که « گرداننده کائنات » و پدید آورنده جمله اجزای عالم هستی است حل میکند و پی بدان میبرد که :

فرازل ، پرتو حسنت ز تجلی دم زد
عشق پیدا شد و آتش بهمه عالم زد

اما ، با این دیدار شاعر از فرط جذبه از برای در میافتد و در این عالم شیفتگی و از یافتادگی است که سفر او بجهان جاوید نیز پایان میپذیرد ، در حالیکه این بار وی که با فیض ربانی تابدین حد کمال معنوی بالا رفته است ، بحق میتواند گفت که :

بعد ازین فیض با آفاق دهم از دل خوش
که بخورشید رسیدیم و غبار آخر شد .

آخرین شعر این سرود یعنی آخرین شعر کمدی الهی با کلمه عشق (Amore) شروع و با کلمه ستارگان (Stelle) ختم میشود ، و این همان کلمه ایست که دوزخ و برزخ نیز با آن پایان یافته اند . درین هر سه مورد مفهوم «امید» را دارد که هدف و کمال مطلوب داتنه در تدوین « کمدی الهی » است .

سرود می و سو

« ای مادر با کره^۱، ای دختر پسر خویشتن^۲، که از جمله آفریدگان
دگر حقیر تر و والاتری^۳، ای آنکه منشور ازلی حد ثابت کائنات قرار داد^۴؛
توسرشت بشری را چندان بزرگوار کردی که آفریدگار این سرشت
آفریده آن شدن را دون شأن خویش نشمرد^۵،

۱- Vergine Madre : مریم، که تابوقت تولد عیسی همچنان باکره بود . در قرآن
(سوره آل عمران ، آیه ۴۶) بدین نکته چنین اشاره شده : « مریم گفت پروردگارا ، مرا
چگونه فرزندی تواند بود و حال آنکه باکره ام و مردی بمن نزدیک نشده ؟ » و در انجیل (لوقا ،
باب اول) چنین آمده : « ... مریم بفرشته گفت این چگونه میشود ، و حال آنکه مردی را
شناخته ام ؟ »

۲- figlia del tuo Figlio ! اشاره بدانکه مریم ، هم مادر عیسی است (از نظر
آنکه او را بدینا آورد) و هم دختر او (از نظر اینکه عیسی همراه با روح القدس یکی از مظاهر
سه گانه ذات الهی است ، که همه آفریدگان زادگان اویند) .

۳- اقتباس از انجیل (لوقا ، باب اول) : « ... پس مریم گفت جان من خداوند را
تمجید میکند ... زیرا بر حقارت کنیز خود نظر افکند و از اکنون تمامی طبقات مرا سعادتمند
خواهند خواند ، زیرا آن قادر بمن کارهای عظیم کرده و نام او قدوس است . »

۴- یعنی : مشیت ربانی ، ترا مادر عیسی کرد و ازین راه حدفاصل دودسته آفریدگان
قبل و بعد از مسیح قرار داد و صورت آن ستون ثابتی در آورد که دودوره اصلی آفرینش را از هم
جدا میکند .

۵- یعنی : طبیعت بشری تو چنان شایستگی معنوی برای درك برکت الهی از خویش
نشان داد ، که خداوند که آفریننده آن بود ترا برگزید تا روح القدس را در برگیری
و فرزندی چون عیسی بجهان آوری که در عین آنکه بسبب الوهیت خود آفریدگار است ، بسبب آنکه
از بطن تو بزاد ، آفریده است . - اقتباس از انجیل (رساله پولس رسول برومیان ، باب اول) :
« ... وعده خدا درباره پسر خود ، که بحسب جسم از نسل داود متولد شد و بحسب روح قدوسیت
پسر خدا بقوت معروف گردید . »

بهشت

ولاجرم در بطن تو آتش عشقی شعله برافروخت که این گل از گرمی آن در آرامش جاوید بشکفت^۱.

تو در اینجامارامشعل نیمروزی رحمتی^۲، و در جهان زیرین آدمیزادگان را چشمه زاینده امید^۳.

ای بانو، تو چنان بزرگ و چندان توانائی که آن کس که جوئی برکت الهی باشد و روی نیاز بسوی تو نیاورد، شوق خویش را بی بال و پری در پرواز میخواهد دید^۴.

کرامت تو نه تنها بیاری کرامت طلبان میشتابد، بلکه خود بر نیازمندان پیشی میگیرد^۵.

تو جلوه گاه رحمت پروردگاری؛ تو جاوه گاه بخشایش او و جلوه گاه فرّ و جلال اوئی؛ هر آن نیکوئی که در عالم کون و مکان توان یافت

۱- یعنی: در رحم تو آتش عشق میان خداوند و انسان که پس از گناه آدم خاموش شده بود از نو بصورت روح القدس و عیسی برافروخته شد. و از گرمی این آتش (شهادت عیسی) بود که بشر دوباره توانست بملکوت آسمان راه یابد و از اجتماع ارواح آمرزیدگانی که بهشتی شدند این گل (mistica rosa: مجموعه ارواح بهشتی که بصورت گلی بنظر دانه آمده اند) در آرامش و صلح جاودان بهشت سربرزند و بشکفتد.

۲- «نیمروز» وقتی است که خورشید در حد اعلاّی فروزندگی خویش است، و بدین قیاس مریم که صاحب فروغی بیش از جمله ارواح بهشتی است، حکم «مشعل نیمروزی رحمت الهی» را در آسمان دارد.

۳- «چشمه زاینده امید»: از آن رو که آدمیان برای درک برکت الهی در عالم نگرانی خود چشم امید بسوی او دوخته اند.

۴- یعنی: تو آن نیروئی هستی که باید بال و پر بشر را بسوی برکت الهی امکان پرواز دهی، و اگر یاری تو نباشد آدمی را خود بخود قدرت چنین پروازی نیست. این بندی از مناجات نامه سن برنار است که میگوید: «خدا اراده فرموده است که جز از راه مریم برکتی نصیب ما نشود.»
 ۵- یعنی: کرم تو چنان عمیم است که نه فقط طالبان آنرا نصیب میآید، بلکه حتی پیش از آنکه کسان روی نیاز بسوی تو آورده باشند، این کرم شامل حال ایشان میشود. - این کلمه «بخودی خود» liberamente از نظر برخی از مفسرین کمدی الهی منجمله «بوتی» و «بنونوتو» مفهوم «هرگونه» را دارد.

سرود سی و سوم

در وجود تو جای بگزیده است!

باری، این کس^۱ که از اسفل السافلین کائنات^۲ تا بدینجا زندگانی
ارواح را یکایک^۳ از نظر گذرانیده است،

از تو التماس آن دارد که ویرا از راه برکت نیروئی نصیب کنی که
بیاری آن دیدگان خویش را تا بجایگاه نجات اعلی^۴ بالا تواند برد.
ومن، که هرگز در آرزوی چنین دیداری از جانب خویش در آتش
شوقی بیش از آن نگداخته ام که اکنون بخاطر او در آن میگذازم^۵،
مخلصانه روی نیاز بسوی تو میآورم و از تو مسئلت دارم که این

خواهش را ناچیز مگیری

۱ - دانه .

۲ - infima lacuna dell' universo : دوزخ . - در تفسیر این مصرع بحث بسیار
شده و هنوز هم اختلاف نظر هابقی است . خیلی ها این «اسفل السافلین» را نقطه مرکزی زمین ،
یعنی نقطه ای که نیمه دوم زمین بسمت برزخ آغاز میشود دانسته و «حفره دوزخ» را از این
تعریف مستثنی کرده اند ، زیرا که در مورد دوزخیان نمیتوان سخن از «زندگانی های روحی»
vite spiritali که در اینجا بدان اشاره شده بمیان آورد (از آن نظر که دوزخیان مظهر فئای
روحی مطلقند و صفت «زندگی» شامل آنان نمیتواند شد) . ولی بیشتر احتمال میرود که این
دو کلمه در اینجا مفهوم کلی «وضع و احوال ارواح» را داشته باشد، زیرا بعید مینماید که «سن برنار»
که از شهادت و پایداری دانه در راه نیل برستکاری سخن میگوید ، دشوارترین قسمت سفر او را
که وی در طی آن بیش از همه نیازمند ثبات قدم و دلیری روحی بوده بادیده بگیرد .

۳ - ad una ad una : یکایک از مراحل مختلف زندگانی ارواح دوزخی و برزخی
و بهشتی را ، و نه یکایک ارواح را .

۴ - l'ultima salute : فروغ خاص الهی .

۵ - اقتباس از رساله «سن تماسودا کوبینو» (کتاب اول ، باب دوازدهم) : « ... چون
قدرت ذاتی ادراک آدمی برای دیدار جوهر الهی کافی نیست ، ضروری است که حس ادراک از برکت
الهی نیرو بگیرد، و ما این افزایش نیروی ادراک را که از راه برکت حاصل میشود «اشراق» مینامیم .

۶ - یعنی: شوقی که اکنون برای نمایاندن خداوند بدین شخص (دانه) دارم بیش از آن
شوقی نیست که همیشه خود برای چنین دیداری داشته ام، و بنابراین تقاضای خویش را درین باره
مزید بر تقاضای او میکنم .

بهشت

و با ادعیه خویش ابرهای وجود خاکی او را از فرا رویش بر کنارزنی
تا آنکه سرور اعلی بروی عیان آید^۱ .

و باز ، ای شاهبانوئی که هر چه خواهی توانی کرد ، از تو مسئلت
آن دارم که پس از این چنین دیداری عواطف او را یکسره پاک نگاه داری ،
و آن کنی که نگاهبانی تو بر شهوات بشری وی پیروز آید^۱ !
« بناتریچه » و بسیار آمرزیدگان دگر را بین که چسان در پشتیبانی از
نیاز من دست بسوی تو بر داشته اند !»

آن دیدگانی که خدای را بس محبوب و معززند ، بگوینده این
مناجات بنگریستند و نمودند که نیازهای پارسایانه ، آنانرا بچه اندازه
پسند خاطر است^۳ ؛

پس آنگاه این دیدگان روی بفروغ جاودانی بردند ، و نبایدمان

۱ - « ادعیه خویش » : دعای مریم بدرگاه پروردگار ... « ابرهای وجود خاکی » : اشاره
بدانکه دانه باوجود صعود بچنین آسمانی ، و با آنکه برکت الهی تا بدین حد شامل حال اوشده ،
هنوز بطور مطلق از قید و بند قالب زمینی خود نرسته است ، و بنابراین با آنکه توفیق دیدار فرشتگان
و مریم و ارواح بهشتی را یافته هنوز دیدگانش قدرت دیدار فروغ خاص پروردگار را ندارند . -
سرور اعلی *il sommo piacer(e)* : خداوند .

۲ - یعنی : پس از آنکه ویرا موهبت دیدار فروغ خاص الهی نصیب آمد او را چنان
مشمول رحمت خویش کنی که در بازگشت بروی زمین دیگر بسراغ هوی و هوسهایی که
بورطه فنایش درافکنده بودند (جنگل تاریک گناه ، آغاز سرود اول دوزخ) نرود . - شاید
اصل فکر از انجیل آمده باشد (رساله دوم پولس رسول بقرنتیان ، باب دوازدهم) : « ... و تا آنکه
از زیادتی مکاشفات زیاده سرافرازی ننمایم ، خاری درجسم من داده شد فرشته شیطان تا مرا اطمه
زند ، مبادا زیاده سرافرازی نمایم . و در باره آن از خداوند سه دفعه استدعا نمودم تا از من برود ، مرا
گفت فیض من ترا کافی است ، زیرا که قوت من در ضعف کامل میگردد . »

۳ - یعنی : مریم بانگاه ملاطفت آمیز دیدگان خویش (که در نظر خداوند محبوب و
معززند) بسن برنار ، نشان داد که دعائی که با خلوص قلب ادا شود نتیجه اندازه مورد قبول این
دیدگان (و صاحب این دیدگان) است .

سرود سی و سوم

پنداشت که دیده آفریده‌ای دگر را تا بدین حد یارای رخنه در چنین فروغی باشد.^۱

ومن که به غایت جمله آرزوها^۲ نزدیک میشدم، چنانکه میبایست، احساس میکردم که سوزش اشتیاقم بحد اعلای خویش رسیده است.^۳

« بر نارود » بمن اشاره میکرد و لبخند میزد تا نگاهم را بجانب بالا بخواند، اما من خود آن کرده بودم که او میخواست؛

زیرا که بینائی من، که صفائی فزون یافته بود، بیشتر و بیشتر^۴ در تشعشع فروغ اعلی که ذات مطلق حقیقت است^۵ رخنه میکرد.

از آن پس چیزهایی دیدم که برتر از قدرت بیان مایند^۶، چندانکه نیروی گفتار در برابرشان سپر میافکند و قدرت حافظه نیز در زیر باری چنین گران از پای درمیافتد.^۷

۱- فروغ الهی، که جز دیدگان مریم هیچ دیده‌ایرا قدرت نفوذ کامل در آن و درک کمال تابش آن که برای دیگر دیدگان تحمل ناپذیر است نیست.

۲- خداوند، که غایت و منتهای هر شوقی است.

۳- درباره مفهوم آخرین کلمه این بند «finii» اختلاف نظر است. در صورتیکه آنرا مثل غالب مفسرین «بحد اعلی رسیدن» معنی کنیم همین صورتیکه در ترجمه دیده میشود بدست می‌آید، ولی اگر این کلمه را مثل برخی دیگر از مفسرین بمعنی عادی «پایان رسیدن» بگیریم، جمله مفهومی کاملاً مخالف آنچه در ترجمه آمده پیدا میکند، یعنی چنین معنی آن میشود: «... احساس میکردم که سوزش اشتیاقم باوصول بدین کمال مطلوب فرونشسته است.» در اینجا نظری که مورد قبول غالب مفسرین ایتالیائی است مرجح شمرده شده است؛ «لانگ فلو» مترجم بزرگ امریکائی «کمدی الهی» طرفدار نظریه دوم است.

۴- e più e più: برکت الهی که بالطف مریم لحظه بلحظه بیشتر شامل حال دانه میشود و «ابرهای زمینی» را از او دورتر میراند.

۵- اقتباس از رساله «من تماسودا کونو»: «... نه تنها حقیقت در خداوند جای یارد، بلکه خداوند خود حقیقت ازلی و حقیقه الحقایق است.»

۶- ما: آدمیان.

۷- یعنی: خاطره چنین جذبه‌ای را نه نیروی حافظه نگاه میتواند داشت و نه قدرت بیانرا امکان بازگفتن آن هست.

بهشت

حال آن کس را دارم که چیزی را بخواب دیده باشد ، و چون بیدار شود خویش را تحت تأثیر اثری یابد که این رؤیا در وی نهاده است ، اما هیچ خاطره دیگری از خواب خود را بیاد نتواند آورد^۱ ،

زیرا که مکشفه من تقریباً بالمره از خاطر مبرفته است ، اما لذتی که ازین بابت بردم هنوز در دلم باقی است^۲ ؛

چنین است که برف در آفتاب آب میشود ، و چنین بود که غیبگوئیهای « سیبلا » در روی اوراق سبک دستخوش باد میشدند^۳ .

ای فروغ متعال که تا بدین حد فراتر از اندیشه‌های بشری جای داری ، شمه‌ئی از آنچه را که در آنوقت بر من نمودی بمن باز نما ،

و زبان مرا آن قدرت عطا کن که تنها شراره‌ای از جلال ترا بکسانی که ازین پس خواهند آمد بتواند نمود ؛

زیرا که اگر تنها اندکی از آنچه دیدم بنخاطرم آید ، و اگر طنینی

۱ - یعنی : آنچه درین حال جذب دیدم ، چنان خیره کننده و اعجاز آمیز بود که گوئی خوابی دیده‌ام که در بیداری فقط خاطره حالتی که این رؤیا در من پدید آورده بود برایم باقی مانده است ، و نه خود آنچه در خواب دیدم .

۲ - تأبید بند پیش : تقریباً همه آنچه را که دیدم از یاد برده‌ام ، ولی لذت روحانی آنرا هنوز جزه جزه در دل خویش احساس میکنم . قبلاً نیز همین مضمون آمده است (سرود بیست و سوم ، صفحه ۱۴۵۶ ، سطر ۱) .

۳ - اشاره به بندی از « انیس » ویرزبل (کتاب سوم ، اشعار ۴۴۵ تا ۴۵۳) : « ... در کومثوم کاهنه‌ای را خواهی دید که غرق در خلسه خویش است ؛ در گودال صخره‌ای غیبگوئیهای خویش را بصورت اسامی و حروفی بر روی اوراق مینویسد ؛ سپس این کاهنه با کره جمله آنچه را که بر روی برگها نوشته است با صورتیکه خود میداند مرتب میکند و آنها را در مغاره خویش نگاه میدارد ... اما همیشه در مغاره برایشه خود بچرخد و بادی سبک بوزد و این اوراق را پریشان کند ، وی نه زحمت حفظ آنها را بخوش میدهد و نه رنج مرتب کردن آنها و دنباله دادن با اشعار خود را ؛ لاجرم آنانکه برای وقوف بر آینده خود آمده‌اند ، بی‌یاسخی باز میگردند و به سیبلا Sibyllae لعنت میفرستند . »

ناچیز از آن درین اشعار من بگوش رسد ، ماهیت پیروزی تو در نظر کسان
عیسی بهتر جلوه گر خواهد آمد .

پندارم که در آن خیر گبی که از دیدار شعاع فروزانم حاصل آمد
بادیده بر گرفتن ازین فروغ ، یکسره راه گم میگردم ^۱ ،
و بیاد میآورم ^۲ که از همین بابت جرئتی بیشتر در تحمل آن نشان
دادم ، چندانکه آخر الامر نگاهم بقدرت لایزال پیوست ^۳ .
چدیرکت وافری ، که مرا یارای آن داد که نظر بر فروغ سرمدی
دوزم و بینائی خویش را یکسره وقف آن کنم ^۴ !

۱ - یعنی : اگر در آن حال خیر گبی که از دیدار این فروغ بر من دست داده بود ،
نظر از آن بر میگردم ، دیگر هیچ چاره نمیتوانستم دید ، ولایم این خیر گبی که نماینده برکت الهی بود
مرا واداشت که بیشتر و بیشتر نگاه بدین فروغ ربانی دوزم . اصل فکر از یکی از سخنان عیسی
آمده است (انجیل لوقا ، باب نهم) : « ... عیسی ویرا گفت : کسیکه دست را بشخم زدن
دراز کرده از پشت سر نظر کند شایسته ملکوت خدا نمیشد . »

۲ - « پندارم » آغاز بند پیش و « بیاد میآورم » آغاز این بند ، نماینده حالت جذبۀ
خوب آلودۀ داتۀ درین هنگام است ، بطوریکه در موقع نقل ماجرا ، بدانچه دیده فقط بطور مبهم
و بیاطمینان خاطر اشاره میتواند کرد .

۳ - این « فریاد پیروزی » داتۀ است ، که از رسیدن او به هدف نهائی سفر دور و دراز
دنیای جاوید خبر میدهد . « بهم پیوستن » نگاه داتۀ و قدرت لایزال *l'aspetto mio col* ...
valore infinito حاکی از اعجاز فوق بشری و خارق العادۀ پیوستن وجود انسانی بحقیقت الهی
است ، و این همان حالتی است که عرفای ما را بگفتن « انا الحق » و امید داشت . این بیت را از شاهکارهای
ادبیات ایتالیا دانستۀ اند .

۴ - یعنی : باتمام آن قدرت بینائی که در اختیار داشتم بدین فروغ مطلق نظر دوختم
تا خداوند را بی پرده و حجابی بینم . ولی این تفسیر مورد قبول همه مفسرین نیست ، زیرا که برخی
از ایشان جمله *tanto che la veduta vi consunsi* را چنین معنی میکنند که : « چندانکه
بینائی خویش را بر سر این کار نهادم . » ، یعنی باین دیدار قدرت بینائی را از دست بدادم . -
اختلاف این دو نظر خیلی زیاد است ، زیرا که در صورت صحت نظریۀ اول ، معلوم میشود که
داتۀ توانسته است در حال وقوف و اطلاع خداوند را روی در رو ببیند ، و بنابراین از لحاظ معنوی
چنین دیداری برای بشر امکان پذیر است ، و در صورت صحت نظریۀ دوم معلوم میشود که وی
بقیه در صفحه بعد

بهشت

دردل این فروغ، پراکنندگان عالم هستی را دیدم که در کتابی
واحد که عشقش شیرازهٔ اوراق بود، بهم پیوسته بودند.
جوهر و عرضها، و مختصات آنها را^۱ چنان باهم در آمیخته دیدم
که هر آنچه درین باره گویم بجز فروغی ناچیز از حقیقت نتواند بود.^۲
واگر پندارم که صورت جهانی این پیوند را دیدم^۳، از اینروست
که با گفتن آن سرور خویش را افزون میابم^۴.
دهی تنها، مرا مایهٔ فراموشی بیشتری است از گذشت بیست و پنج

بقیه از صفحه قبل

بمحض این دیدار قدرت ادراک و اراده را از دست داده و جذبۀ او باطلاع و ادراکی همراه نبوده است، یعنی بهرحال بشر در عالم هشیاری فروغ الهی را بیواسطه نمیتواند دید. - اکثریت مفسرین طرفدار نظریۀ اولند، ولی طرفداران نظریۀ دیگر نیز دلائل بسیار در تأیید عقیدهٔ خود آورده‌اند که در اینجا مجال اشاره بدانها نیست. دو «تز» مفصل مخالف و موافق این عقیدهٔ دومین، که یکی توسط «گاردنر» در سال ۱۹۱۳ بزبان انگلیسی درلندن، و دیگری توسط «ژلسن» در سال ۱۹۲۴ بزبان فرانسه درپاریس انتشار یافته، برروهم بیش از صد صفحه را شامل میشود؛ همچنین شمارهٔ ۲۳ نشریۀ «انجمن دانه‌شناسی ایتالیا» که در ۱۹۱۶ منتشر شده است و قسمت اعظم آن بدین بحث اختصاص دارد، بیش از صدوسی صفحه است.

۱ - جوهر *sustanza*: اساس و ذات وجودی هر چیز، که بخودی خود «هست» و این وجود وابسته به عملی دیگر نیست؛ عرضها *accidente*: آنچه تابع جوهر و وابسته به بدن است، و بدان شکل و صورتی خاص میبخشد؛ مختصات *costume*: پیوندی که میان جوهر و عرض است. این هر سه اصطلاح از اصطلاحات معمول مدارس علوم قدیمه است.

۲ - یعنی: کنه و حقیقت همهٔ اینها را چنان در ذات الهی در کنار هم و مظاهر مختلفی از يك حقیقت واحد دیدم، که آنچه درین باره بگویم، بجز فروغی ناچیز بر این حقیقت نمیافکنند. میان همهٔ مفسرین، فقط «بونی» مصرع آخر این بند را چنین معنی میکند که: «آنچه میگویم، بجز فروغی ناچیز از حقیقتی که دیدم نیست.»

۳ - پندارم (اشارهٔ دیگری بحال جذبۀ و بیخبری دانه)؛ - «صورت جهانی این پیوند» *la forma universal(e) di questo nodo*: پیوند جوهر و عرضها را که در ذات الهی باهم در میآمیزند و صورت جهانی یعنی صورتی پیدا میکنند که همهٔ عالم وجود را شامل میشود.

۴ - دانه درست نمیداند که در عالم بیخبری خود چنین دیده یا ندیده، و فقط از آنرو تصور دیدن چنین چیزی را میکند که با گفتن آن در خود وجد و سرور بیشتری مییابد. اشاره بدانچه قبلاً در بارهٔ خواب دیدن و اثری که پس از بیداری ازین خواب میماند گفته است.



دو فروغ این گل بهشتی ، پرا کند کلان عالم آفرینش را در کتابی واحد که عشق شیرازه
اوراقش بود بهم پیوسته دیدم . (صفحه ۱۶۲۸)

سرود سی و سوم

قرن بر آنچه «تئونو» را واداشت تا با اعجاب بسایه «آرگو» بنگرد.^۱
اندیشه من در حالت وقفه خویش بیحرکت و هشیار بود و خیره خیره
مینگریست^۲، وییوسته بیشتر در آتش تأمل و جذبه میگذاخت.

۱ - در میتولوژی یونان، آرگوناوتها Argonauti دلاوران یونانی بودند که بر کشتی آرگو Argo نشستند و بفرماندهی «باسون» پسر پادشاه تسالیا برای بدست آوردن «قوچه‌ای زرین پشم سرزمین کلکیس» رهسپار آن دیار شدند، و چون در تاریخ جهان این اولین کشتی بود که در روی دریا براه افتاد، «تئونو» Nettuno خدای دریا (در اصل یونانی پوزئیدون Poseidon و در لاتینی نپتونوس Neptunus) بدان با اعجاب بسیار نگریست (در باره این ماجرا، بسرود هفدهم دوزخ، صفحه ۳۱۹، شرح ۲ مراجعه شود).

طبق آنچه در تواریخ یونانی درین باره گفته شده بود، این سفر افسانه‌ای در ۱۲۲۳ پیش از میلاد مسیح اتفاق افتاد، و بدین حساب در سال ۱۳۰۰ میلادی اندکی بیش از بیست و پنج قرن از آن تاریخ میگذشت - و داته درینجا میگوید که وی تنها در یک لحظه کوتاه بیخبری در هنگام دیدار بیواسطه خداوند، بیش از آن اندازه فراموشی که مردمان در طول بیست و پنج قرن نسبت بدین ماجرای کشتی «آرگو» پیدا کرده‌اند، دچار فراموشی شده است.

این تفسیر، خلاصه آن نظریه‌ای است که درین باره در ترد مفسرین بیشتر جنبه قبول یافته است. ولی تذکر این نکته لازم است که در کمتر قسمتی از کمدی الهی تابدین اندازه میان مفسرین مختلف این کتاب اختلاف نظر میتوان دید. بقول «لانگفلو»، درباره این بند بهمان اندازه که مفسر وجود دارد تفسیر وجود دارد، و هیچیک ازین تفسیرها بادیگری نمی‌آزد - تقریباً همه این اختلاف نظرها با مفهومی که باید برای کلمه letargo در مصرع اول این بند قائل شد ارتباط دارد. این کلمه در طب مفهوم کلی «موت کاذب» را دارد، که نشان آن بیحسی کامل است و درینجا با مراد از آن «فراموشی مطلق» میتواند بود که درینصورت مفهوم شعر همان میشود که گفته شد، و با مراد از آن بطور مجازی (و با اعتقاد بسیاری از مفسرین) اعجاب و تحسین است، و درینصورت مفهوم شعر این میشود که: «اعجاب من در آن یک لحظه که چنین دیدم، از همه تحسین و اعجابی که مردمان در طول بیست و پنج قرن نسبت بماجرای کشتی «آرگو» ابراز داشتند بیشتر بود». - نظریه سومین، که «توراکا» مفسر معروف کمدی الهی و پیروان او طرفدار آنند اینست که باید این بند و بند بعد را بهم مربوط کرد و معنی مجموع آنها را چنین دانست که: «چنان باشوق و جذبه بدین فروغ الهی مینگریستم، که اگر تنها یک لحظه روی از آن بر میتاقتم، این لحظه بنظرم از بیست و پنج قرنی که برواقعه کشتی «آرگو» و اعجاب «تئونو» میگذشت، طولانی‌تر می‌آمد».

۲ - «در حال وقفه» sospesa؛ این اصطلاحی است که «سن بناوتوره» (رجوع شود بسرود دوازدهم این کتاب، صفحه ۱۲۹۵ شرح ۲) در دیباچه کتاب «مراحل سیر معنوی در خداوند» بقیه در صفحه بعد

آنکس که چنین فروغی را دیده باشد، چنان شود که بعد از آن هرگز بخاطر دیداری دیگر، دیده از این دیدار برتواند گرفت؛^۱ زیرا که خیر که کمال مطلوب شوق است یکسره در دل این فروغ جای گزیده است، و بیرون از آن هر آنچه را که در آنجا کامل است صورتی ناقص بیش نیست.^۲

از این جا دیگر بیان من، حتی در باز گوئی آنچه بیاد دارم، از سخنان کودکی که هنوز پستان میمکد^۳ نارسا تر است. نه از آنرو که فروغ زنده^۴ فرا روی مرا فزون از جلوه‌ای واحد باشد، زیرا که وی جاودانه همان است که بود، بلکه از این راه که دیده‌من با فزون نگریستن نیروئی فزوتتر مییافت،

بقیه از صفحه قبل

Itinerarium mentis in Deum بکار برده است: « حال وقفه فکری، نقطه اوج فکرت آدمی پیش از در آمیختن آن با خداوند است. » - « بیحرکت و هشیار خیره خیره مینگریست: این جمله نیز ترجمه تحت اللفظ از جمله دیگری از « سن بنا و تنوره » در فصل بیست و دوم In Hexaëmeron اوست: « tunc enim debet anima esse fixa, et stans, et spectare. » دانه یکبار دیگر نیز بدین « وقفه فکری » اشاره کرده است (بهشت، سرود بیست و سوم، صفحه ۱۴۵۳، سطر ۱).

۱ - نقل از رساله « سن تما سودا کوینو » (کتاب اول، قسمت دوم، باب پنجم) : « کمال سعادت روحانی آدمی دیدار جوهر الهی است، و ممکن نیست که آنکس که این جوهر الهی را ببیند دیگر دیده از آن برتواند گرفت، زیرا که هر چیز دیگری که جایگزین آن شود یا ناقص است و یا معیوب. »

۲ - یعنی: جز در کمال الهی، هر چه باشد از کمال بدور است.

۳ - دراصل: « که هنوز زبان را با پستان شستشو میدهد. » دانه یکبار دیگر نیز مضمونی مشابه این آورده است (دوزخ، سرود سی و دوم، صفحه ۴۹۶، بند ۳ و شرح ۳).

۴ - vivo lume: خداوند، که روشنائی محض است.

سرود سی و سوم

بهمان نسبت که خود در این راه پیشتر میرفتم طرز تجلی این جلوه واحد
در نظرم تعدیل میشد^۱ ،

در جوهر عمیق و تابناک^۲ فروغ اعلی ، سه حلقه بر من نمودار آمد
که رنگهائی جدا اما پهنائی یکسان داشت^۳ .

و همچنانکه رنگین کمان انعکاس رنگین کمان است ، یکی از
این حلقه ها انعکاس حلقه دیگر مینمود ، و حلقه سومین آتشی بود که
از این و آن یک اندازه مایه گرفته باشد^۴ .

شگفتا ، که نیروی بیان چه محدود و در نقل اندیشه من بچه اندازه
نارسا است ، و حال آنکه این اندیشه خود در برابر آنچه دیدم ، چنان

۱ - اشاره بیدار فروغ سه گانه «تثلیث» (که در بند بعد از آن سخن میرود) در دل
این فروغ ، و داتنه در این بند و بند پیش تذکر میدهد که اگر تا این دم در این فروغ واحد جلوه
تثلیث را ندیده بود ، نه از آن بود که این جلوه قبلا در این فروغ نبوده ، بلکه از آنرو چنین
بود که دیده وی هنوز قدرت چنین تشخیصی را نداشته است ، و او فقط با نگریستن ممتد بفروغ
الهی برکت و نیروی آنرا یافته است که اندک اندک ماهیت آنرا بهتر و بسورتی روشن تر در یابد .
۲ - نقل از رساله «سن تماسودا کوینو» : « عمق و روشنی ، دوضفت هر چیز بزرگند » -
> مایه ذاتی « sussistenza » جوهر مجرد ، که بذاته موجود است و در اینجا طبعا مراد از
آن ذات خداوندی است .

۳ - سه حلقه tre giri : جلوه های سه گانه الوهیت : اب ، ابن ، روح القدس ، که سه رنگ
مختلف (اشاره بجنبه های ثلاثه آنان) اما پهنائی واحد (اشاره به همانندی آنها) دارند . -
درین بند فاعل بصورت جمع (giri : حلقه ها) آمده است و فعل بصورت مفرد parvemi (نمودار
آمد) ؛ این طرز بیان در زبان فارسی در موردی که فاعل ذیروح نباشد معمول ، ولی در زبانهای
غربی غلط است ، و در اینجا داتنه تمداً چنین کرده است تا نشان دهد که این اجزاء ثلاثه «تثلیث»
در عین حال که سه تا هستند ، یکی بیشتر نیستند . - بدین «سه گانگی» در آغاز سرود سوم دوزخ
(صفحه ۱۵۹ ، سطرهای ۵ و ۶ و شرح ۲) اشاره شده است .

۴ - «ایری» Iri (در اصل Iris) : قوس و قزح (رجوع شود بسرود دوازدهم بهشت ، صفحه ۱۲۷ شرح ۴) ؛
یعنی : همانطور که هر رنگین کمانی همیشه یک رنگین کمان دومین را که انعکاس آنست در پی دارد ،
درین مورد حلقه دومین (پسر ، عیسی) انعکاس حلقه اولین (پدر ، خدا) است ، و حلقه سومین (روح القدس) که
«آتشی مینماید که از آن هر دو حلقه دیگر یک اندازه مایه گرفته باشد» انعکاس دو حلقه اولین و دومین است .

بهشت

ناچیز است که کلمه « کم » برای توصیفش کافی نیست .
جلالت بادای فروغ سرمدی، که تنها در خویش مکان داری و تنها
خود خویشتن را درک میکنی^۱، و با این ادراک هم میفهمانی و هم میفهمی^۲، و لاجرم
بخود عشق میورزی و بروی خویش لبخند میزنی^۳ !
چون دیدگان من کوتاه زمانی بر این دَوَران^۴ بنگریستند که
فروغ تو اش در دل خویش داشت^۵ و نوری مینمود که منعکس شده باشد ،
چنین پنداشتم که در آن ، تصویر ما^۶ بارنگ خاص این فروغ هویدا
بود^۷، و لاجرم نگاه من سراپا مستغرق آن شده بود .
بدیدار جلوۀ تازه این فروغ ، حال آن هندسه دان را یافتم که
یکسره همت باندازه گیری دایره گماشته است ، ولی باهمۀ تلاش خویش
آن اصل ریاضی را که در این مورد ضرور است بخاطر نمیآورد^۸ ؛
میخواستم بینم که تصویر چگونه بادایره در آمیخته بود ، و بچه

۱ - اشاره بخدا .

۲ - اشاره بعیسی .

۳ - اشاره بروح القدس .

۴ - quella circolazione(e) : این حلقه دورانی . اشاره بعیسی ، حلقه درمین از حلقات ثلاثه .

۵ - che si concetta : که در دل فروغ تو جای داشت و از آن پدید آمده بود .

۶ - تصویر آدمی .

۷ - یعنی : دو جنبه الهی و بشری بیکصورت واحد در این حلقه دومین (عیسی) متجلی بود .

۸ - اشاره به معمای «مربع کردن دایره» که از مضلات همیشگی علم هندسه بوده، زیرا که به اندازه گیری ضرب «پی» π مربوط میشده است، و در اینجا داته تذکر میدهد که اونیز چون هندسه دانی (geomètra) که باوجود همه تلاش خود بکشف راه حل معمای ریاضی مورد نظر خویش دست نیابد ، از توجیه آن مشکلی که در برابر دارد عاجز مانده است .

صورت در آن جای داشت^۱؛

اما بال و پر خاص مرا قدرت این چنین پروازی نبود، اگر که برقی لامع که کمال مطلوب مرا همراه داشت بر روح من ندرخشیده بود^۲.
و در این جا بود که خیال بالانشینم^۳ از فرط جذبۀ ازپای درافتاد^۴؛
اما پیش از آنکه چنین شود، شوق و اراده‌ام چون چرخ‌کی که با حرکتی یکسان در گردش باشد، هماهنگ شده بودند^۵.
و این کار عشق بود^۶ که خورشید و دیگر اختران را در گردش دارد^۷.

۱ - دنباله بند پیش : ... و این مشکل اینست که چگونه ممکن است تصویر آدمی با دایره‌ای که مظهر عیسی است درآمیخته باشد ، بطوریکه این دایره هم مدور باشد و هم شکل آدمی را داشته باشد ؟ - مفهوم این گفته اینست که : چنان ذات بشری با جوهر الهی درآمیخته است؟ و این درآمیختگی طبق چه قانون و بجه ترتیب صورت میگیرد ؟

۲ - برق لامع : برکت اعلی ، که متأمل را بجذبۀ و خلسه نهائی فرو میبرد و او را در چنین حالی باسر پنهان احدیت آشنا میکند ، و اگر که این برکت اعلی بیاری او نیابد نیروی ذاتی (بال و پر خاص او) را چنین قدرتی نیست . - « که غایت آرزوی مرا همراه داشت » ، یعنی : راز احدیت را بر من فاش کرد .

۳ - *alta fantasia* : نیروی خیال که چون با جذبۀ دیدار الهی درآمیخته ، بصورتی «والا» درآمده است .

۴ - یعنی : مکاشفه من پایان یافت .

۵ - یعنی : پیش از آنکه سفر من بدنیای جاوید با این دیدار اعلی پایان یابد ، این برکتی که نصیب شد شوق من (*disiro* : آنچه روح بشری خود بخود بدنبال آن در طلب آنست) و اراده من (*velle* ، کلمه لاتینی : آنچه با اختیار و بطور ارادی خواسته میشود) با هم هماهنگ شده بودند، و خود بخود آنرا میخواستم که شوق من در عالم خدای بینی خود میخواست.

۶ - انجیل ، رساله اول یوحنا رسول ، باب چهارم : « ... خدا محبت است، و هر که در محبت ساکن است در خدا ساکن است ، و خدا در وی . »

۷ - *l' Amor che move il sole e l'altre stelle* ! آخرین شعر « کمدی الهی » که با اندکی تغییر تکرار اولین شعر « بهشت » است ، با کلمه « عشق » *Amore* شروع و با کلمه « ستارگان » *stelle* (مظاهر امید) ختم میشود ، و بدین ترتیب کمال مطلوب شاعر در تدوین این اثر در همین يك مصرع خلاصه شده است . « ستارگان » کلمه ایست که هر سه قسمت کمدی الهی (دوزخ ، برزخ ، بهشت) با آن پایان مییابد ...

فهرست اعلام

اعدادی که در شرح هراسم ، بعد از کلمات دوزخ، برزخ ، بهشت چاپ شده ، شماره سروده‌هایی است که این اسم در آنها آمده است. در مواردی که از این نام بصورت اشاره یاد شده، در کنار شماره سرود علامت ستاره گذاشته شده است .

آ

- آباتی Abati** (بوکادیلی آباتی) ، فلورانس خائنی که باعث شکست قوای فلورانس شد - دوزخ ، ۳۲
- آبالیانو Abbagliato** از اعیان زادگان فلورانس - دوزخ ، ۲۹
- آیدو Abido** شهری در کنار داردانل - برزخ ، ۲۸
- آپولو Apollo** آپولون (فبوس) ، خدای موسیقی و هنر در میتولوژی یونان - بهشت ، ۱ ، ۲
- آپنینو Apennino** رشته جبال معروف ایتالیا - دوزخ ، ۱۶ ، ۲۰ - برزخ ، ۵ - بهشت ، ۲۱
- آتامانته Atamante** پادشاه شهر «تبه» در یونان کهن - دوزخ ، ۳۰
- آتروپوس Atropós** یکی از پریان سه گانه زندگی در میتولوژی یونان - دوزخ ، ۳۳
- آتسو Azzo** (اکولینوداتسو) ، از اشراف شهر «استه» ایتالیا - برزخ ، ۱۴
- آتسو Azzo** (آتسوی هشتم) ، ملقب به «مارکزه دسته» از اشراف ایتالیا - دوزخ ، ۱۲ - برزخ ، ۵ ، ۲۰
- آتسولینو Azzolino** اتسولینوی سوم ، ملقب به «رومانو» ، از اشراف «رومانیای» ایتالیا - دوزخ ، ۱۲ ، ۱۸
- آتسیو Azio** دماغه ناحیه «اکارنایا» در ایتالیا - بهشت ، ۶
- آتن Atene** پایتخت یونان - دوزخ ، ۱۲ - برزخ ، ۶ - بهشت ، ۱۷
- آتیلای Attila** پادشاه «هون‌ها» که از آسیای مرکزی بارویا و روم حمله بردند - دوزخ ، ۱۲ ، ۱۳
- آدریاتیکو Adriatico** آدریاتیک دریای مشرق ایتالیا - دوزخ ، ۵ - برزخ ، ۱۴ - بهشت ، ۸
- آدریانو Adriano** آدریانوس ، امپراتور روم - بهشت ، ۲۱
- آدم Adamo** آدم ابوالبشر - دوزخ ، ۳ - برزخ ، ۹ ، ۱۱ ، ۲۹ ، ۳۲ - بهشت (باشاره) : ۷ ، ۱۳ ، ۲۶ ، ۲۷ ، ۳۲
- آدم Adamo** (استاد آدم) سکه‌ساز دوزخی - دوزخ ، ۳۰
- آدیچه Adice** رودخانه شمال ایتالیا - دوزخ ، ۱۲ - برزخ ، ۱۶ - بهشت ، ۹
- آدیماری Adimari** خاندان اشرافی فلورانس - بهشت ، ۱۶
- آراگنه Aragne** ، دختری که در میتولوژی یونان بدل به عنکبوت شد - دوزخ ، ۱۷ - برزخ ، ۱۲

فهرست اعلام

- آراگونا Aragona** پادشاه نشین سابق اسپانیا - برزخ ، ۳ (مراجعه شود به «آلفونسو» و «یاکوبو» و «پیترو»)
- آربیا Arbia** رودخانه ایتالیا - دوزخ ، ۱۰
- آرپی ها Arpie** ملائک عذاب دوزخ ، در میتولوژی یونان - دوزخ ، ۱۳
- آرتسو Arezzo** شهر ایتالیا - دوزخ ، ۲۹
- آرتو Artù** آرثر پادشاه نیمه افسانه‌ای انگلستان - دوزخ ، ۳۲
- آرتوزا Aretusa** پری میتولوژی یونان - دوزخ ، ۲۵
- آرتینمی Aretini** اهالی شهر «آرتسو» در ایتالیا - دوزخ ، ۲۲ - (رجوع شود به «بنینکازا» و «کریفولینو» و «کوچیو»)
- آرجنتی Argenti** «فیلیپو آرجنتی دیلی آیمازی» ، یکی از دوزخیان فلورانس - دوزخ ، ۸
- آرجیا Argia** زوجه «بولینیچه» در تاریخ افسانه‌ای یونان کهن - برزخ ، ۲۲
- آردینگی Ardinghi** خانواده فلورانس - بهشت ، ۱۶
- آرکا Arca** خانواده فلورانس - بهشت ، ۱۶
- آرکا Arca** «سنتا آرکا» قدیسه مسیحی - برزخ ، ۱۰ - بهشت ، ۲۰
- آرگو Argo** اولین کشتی که بآب انداخته شد - بهشت ، ۳۳
- آرگو Argo** غول صدچشم میتولوژی یونان - برزخ ، ۲۹
- آرگولیکا Argolica** لقب دریانوردان و راهزنان دریائی یونان کهن - دوزخ ، ۲۸
- آرگونوتها Argonauti** یونانیانی که برای تصاحب قوچان زرین پشم برکشتی نشستند - بهشت ، ۲ ، ۳۳
- آرلی Arli** شهر فرانسوی - دوزخ ، ۹
- آرنالدو دانیلو Arnaldo Daniello** شاعر ایتالیائی - برزخ ، ۲۶
- آرنو Arno** رودخانه‌ای که از فلورانس میگذرد - دوزخ ، ۱۳ ، ۱۵ ، ۲۳ ، ۳۰ ، ۳۳ - برزخ ، ۵ ، ۱۴ - بهشت ، ۱۱
- آرونتا Aronta** غیبگوی اتروسکی - دوزخ ، ۲۰
- آریگو Arrigo** هنری سوم پادشاه انگلستان - برزخ ، ۷
- آریگو Arrigo** هاینریش هفتم معروف به لوگزامبورگ ، امپراتور آلمان و ایتالیا - بهشت ، ۱۷ ، ۲۷ (۲) ، ۳۰ -
- آریگوفیفانتی Arrigo Fifanti** فلورانس - دوزخ ، ۶

فهرست اعلام

- آریگو Arrigo «آریگوماناردی دی برتینورو» ازخاندان بزرگ شهر «برتینورو» - برزخ ، ۱۴
- آریگوچی Arrigucci خانواده فلورانس - بهشت ، ۱۶
- آریو Arrio «آریوس» بدعتگزار دین مسیح - بهشت ، ۱۳
- آزوپو Asopo رودخانه‌ای در ایتالیا - برزخ ، ۱۸
- آسدننه Asdente غیبگوی دوزخی - دوزخ ، ۲۰
- آسیزی Assisi شهر ایتالیا ، زادگاه سن فرانچسکو. دانشی (سن فرانسوا داسیز) - بهشت ، ۱۱
- آشزی Asceti ، رجوع شود بشرح بالا
- آشوریان Assiri - برزخ ، ۱۲
- آشیانو Asciano مراجعه شود به «کاجا» .
- آکرونه Acheronte رودخانه دوزخ - دوزخ ، ۳ ، ۱۴ - برزخ ، ۲
- آکری Acri شهر ایتالیا - دوزخ ، ۲۷
- آکیلونه Aquilone باد شمال در میتولوژی یونان - برزخ ، ۴ ، ۳۲ - بهشت ، ۲۸
- آکوینو Aquino شهر ایتالیا ، زادگاه « سن تماسو داکوینو » (سن تماس داکن) - بهشت ، ۱ ، ۲۱ ، ۱۴
- آکواسپارتا Acquasparta شهر ایتالیا - بهشت ، ۱۲
- آکواکتا Acquacheta رودخانه و چشمه‌ای در ایتالیا - دوزخ ، ۱۶
- آکورسو Accorso شهر ایتالیائی ، زادگاه «سن فرانچسکو داکورسو» - دوزخ ، ۱۵
- آکونه Acone شهر ایتالیا - بهشت ، ۱۶
- آکونه Acone «هاکون» پادشاه نروژ - بهشت ، ۱۹
- آکیله Achille اخیلوس (آشیل) دلاور افسانه‌ای یونان - دوزخ ، ۵ ، ۲۶ ، ۳۱ - برزخ ، ۳ ، ۲۱
- آگاتونه Agatone ، شاعر یونانی - برزخ ، ۲۲
- آگامنونه Agamennone آگاممنون، سردار یونانی جنگهای ترویا - بهشت ، ۵
- آگلانورو Aglauro دختر پادشاه آتن در میتولوژی یونان ، که بدل به پرستویی شد - برزخ ، ۱۴
- آگویو Agobbio در اصطلاح امروزی «کویو» ، شهر شمالی ایتالیا - برزخ ، ۱۱
- آگولیونه Aguglione شهر ایتالیا - بهشت ، ۱۶
- آگینولفو Aghinolfo خاندان شهر روما ، در ایتالیا - دوزخ ، ۳۰
- آلاجیا Alagia «آلاجیا دئی فیسکی» نواده باب «آدریانوی ینجم» - برزخ ، ۱۹

فهرست اعلام

- آلاردو Alardo** «آلاردو دی والرئ» وزیرشارل دانژو- دوزخ . ۲۸
- آلایا Alagna** ، در اصطلاح امروزی «آنا نی»، شهرایتالیایی- بهشت ، ۳۰
- آلبا Alba** فلورو «آلبالونگا» که بدست پسر «انثا» در ایتالیا بنیاد نهاده شد - بهشت ، ۶
- آلبرتو آدسکو Alberto Tedesco** (آلبرت آلمانی) ، امیراتور اتریش - برزخ ، ۶ - بهشت ، ۱۹
- آلبرتو دلا اسکالا Alberto della Scala** ازخاندان ایتالیایی اسکالا - برزخ ، ۱۸
- آلبرتو دی کلنیا Alberto di Cologna** قبیله کاتولیک ، معروف به «کبیر» - بهشت ، ۱۰
- آلبرتی Alberti** خاندان ایتالیایی - دوزخ ، ۳۲ . رجوع شود به «نابلئون» و «اورسو»
- آلبرو Albero** دی سیهنا ، نجیب زاده سکه ساز ایتالیایی - دوزخ ، ۲۹
- آلبریکی Alberichi** خاندان ایتالیایی - بهشت ، ۱۶
- آلبریگو Alberigo** «برادران روحانی» رباکار - دوزخ ، ۳۳
- آلبیا Albia** ، در اصطلاح کنونی «البا» ، رودخانه ایتالیا - برزخ ، ۷
- آلپ Alpe** کوهستان معروف شمال ایتالیا - دوزخ ، ۲۰ - برزخ ، ۳۳ - بهشت ، ۶
- آلتافورته Altaforte** قلعه مستحکم ایتالیایی - دوزخ ، ۲۹
- آلتو Aletto** یکی از «پریان انتقام» در میتولوژی یونان - دوزخ ، ۹
- آلدوبراندسکو Aldobrandesco** «کولیلمودی سانتافیورا» ازخاندان بزرگ این شهر- برزخ ، ۱۱
- آلدوبراندسکو Aldobrandesco** «اومبرنو دی سانتافیورا» - برزخ ، ۱۱
- آلدوبراندی Aldobrandi** ازخاندان فلورانس «آدیمازی» - دوزخ ، ۶ ، ۱۶
- آلساندرو Alessandro** رجوع شود به «اسکندر» .
- آلساندرو دا روما Alessandro da Romena** ، نجیب زاده شهر «رومنا» در ایتالیا - دوزخ ، ۳۰
- آلسازرو نوولو Alessandro Novello** اسقف ناحیه «فلتر» در ایتالیا - بهشت ، ۹
- آلساندریا Alessandria** : رجوع شود به «اسکندریه» .
- آلسیو اینترمینئی Alessio Interminei** ازاهالی «لوکا» در ایتالیا - دوزخ ، ۱۸
- آلفونسو Alfonso** «آلفونس سیزدهم» پادشاه «آراگونا» در اسپانیا - برزخ ، ۷
- آلمونه Almeone** ، پسری که در میتولوژی یونان پدرش را بخاطر مادرش بکشت - برزخ ، ۱۲ - بهشت ، ۴

فهرست اعلام

- آلمان‌ها Tedeschi - دوزخ ، ۱۷
- آلیکینو Alichino نام یکی از شیطانهای دوزخ - دوزخ ، ۲۱ ، ۲۲
- آلیگیری Alighieri خاندان داتنه - بهشت ، ۱۵
- آمیدئی Amidei خاندان فلورانس - بهشت ، ۱۶
- آمیگلانه Amiclate ماهیگیری که مرعوب «سزار» نشد - بهشت ، ۱۱
- آنا Anna ، مادر مریم - بهشت ، ۳۲
- آنایی Anagni . رجوع شود به آلیا Alagna
- آناستاجی Anastagi خاندان ایتالیایی شهر «راوتا» - برزخ ، ۱۴
- آناستازیو Anastasio «پاپ آناستازیوس دوم» - دوزخ ، ۱۱
- آناکساگوراس Anassagora فیلسوف یونانی - دوزخ ، ۴
- آنتاندرو Antandro بندر «ترویا» - بهشت ، ۶
- آنتئو Antèo عفريت پاسدار طبقه آخر دوزخ - دوزخ ، ۳۱
- آنتنورا Antenora دومین قسمت از طبقه آخر دوزخ - دوزخ ، ۳۲
- آنتونیو Antonio «سنت آنتونیو» راهب و روحانی بزرگ مسیحی - بهشت ، ۲۹
- آنتیفونته Antifonte تراژدی نویس یونانی - برزخ ، ۲۲
- آنتیگونه Antigone دختر «اودیپوس» پادشاه شهر «تبه» در افسانه‌های کهن یونان -
برزخ ، ۲۲
- آنتیوخوس Antioco پادشاه سوریه - دوزخ ، ۱۹۵
- آنژیوللو Angiolello نجیب زاده ایتالیایی شهر «فانو» - دوزخ ، ۲۸
- آندرا Andrea «آندزناس سوم» پادشاه مجارستان - بهشت ، ۱۹۵
- آندرادئی موتسی Andrea dei Mozzi اسقف فلورانس - دوزخ ، ۱۵۵
- آندالو Andalò «لدرینکودیلی آندالو» ، نجیب زاده کیبلین - دوزخ ، ۲۳
- آنسلمو Anselmo ، روحانی بزرگ مسیحی - بهشت ، ۱۲
- آنسلموچو Anselmuccio ، نواده «کنت اوگولینو» (رجوع شود بدین نام) -
دوزخ ، ۳۳
- آنفیاراتو Anfiarao پادشاه یونانی «آرگو» - دوزخ ، ۳۰
- آنفیونه Anfione دختر خدای خدایان ، در میتولوژی یونان - دوزخ ، ۳۲
- آنکیزه Anchise پدر «انثا» قهرمان تروییایی - دوزخ ، ۱ - برزخ ، ۱۸ - بهشت ، ۱۹، ۱۵
- آنبیاله Annibale هانیبال ، پادشاه و سردار معروف کارتاژ - دوزخ ، ۳۱ - بهشت ، ۶

فهرست اعلام

- آنیل Agnel** «آنیلودمی برونلسکی» فلورانس ، از دوزخیان - دوزخ ، ۲۵
آورورا Aurora الهه سپیده دم در میتولوژی یونان - برزخ ، ۲ ، * ۹
آوزونیا Ausonia از القابی که شمراى رومی به «ایتالیا» داده‌اند - بهشت ، ۸
آوگوستو Augusto «اوگوستوس» امپراتور معروف روم - دوزخ ، ۱ ، ۴ - برزخ ، ۷ ، ۲۹ - بهشت ، ۶
آوگوستینو Augustino روحانی بزرگ مسیحی، که در آغاز آئین مانوی داشت - بهشت ، ۱۰ ، ۳۲
آولیده Aulide بندرگاه «بوئسیا» در یونان - دوزخ ، ۲۰
آونتینو Aventino تپه‌ای در ایتالیا - دوزخ ، ۲۵

ا

- ائولو Eolo** خدای بادها در میتولوژی یونان - برزخ ، ۲۸
ابراهیم Abrahám شیخ و پیغمبر بزرگ اسرائیل - دوزخ ، ۴
ابرو Ebro یا ایبرو Ibero رودخانه معروف اسپانیا - برزخ ، ۲۷ - بهشت ، ۹
ابریاکی Obriachi خاندان ایتالیایی - دوزخ ، ۱۷۵
ابشالوم Absalone پسر داود ، پادشاه اسرائیل - دوزخ ، ۲۸
ابن‌الرشد Averrois فیلسوف معروف عرب ، اهل اندلس - دوزخ ، ۴ - برزخ ، * ۲۵
ابن‌سینا Avicenna دوزخ ، ۴
ایمتسودا استه Obizzo da Este نجیب‌زاده ایتالیایی شهر «استه» - دوزخ ، ۱۲
اپیکورو Epicuro ایقورس ، فیلسوف یونانی - دوزخ ، ۱۰
اتنوکله Eteocle برادر «پولینیچه» پسر پادشاه تبه در تاریخ افسانه‌ای یونان - دوزخ ، ۲۶ - برزخ ، ۱۷
اتا کرو Ottaccherò پادشاه «بوهمیا» - برزخ ، ۷
اتاویانو Ottaviano دیپلمات و بالادینی، ملقب به «کاردینال» - دوزخ ، ۱۰
اتریش Austria و Osterlich - دوزخ ، ۳۲
اتسلینو Ezzelino . رجوع شود به آتولینو Azzolino .
اتنا Etna آتشفشان معروف جزیره «سیسیل» - دوزخ ، ۱۴

فهرست اعلام

- آتوره Ettore** مکتور قهرمان «تروبا» در جنگ‌های تروبا با یونانیان - دوزخ ، ۴ - بهشت ۶،
احیدو Egidio از روحانیون فرقه «فرانچسکانو» - بهشت ، ۱۱
اجینا Egina جزیره یونانی - دوزخ ، ۲۹
اخیوفل Achitofèl مشاور داود نبی ، در تورات - دوزخ ، ۲۸
ادریزی Oderisi نقاش و مینیاتور ساز شهر «آکویو» در ایتالیا - برزخ ، ۱۱
ادواردو Edoardo پادشاه انگلستان - برزخ ، ۷۰۵ - بهشت ، ۱۹
ارا Era نام قدیم ایتالیائی رود «لوار» Loire در فرانسه - بهشت ، ۶
اراتسی Orazi سه برادر معروف «هوراس» در روم قدیم - بهشت ، ۶
اراتسیو Orazio «هراسیوس» شاعر بزرگ لاتین - دوزخ ، ۴
اراکلیتو Eraclito «ارقلیطس» فیلسوف یونانی - دوزخ ، ۴
ارانجه Orange «کوبلیلمو دورانجه» (کیوم دورانژ) - بهشت ، ۱۸
اردلافی Ordelaffi خاندان ایتالیائی - دوزخ ، ۲۷
اردن Giordano رودخانه معروف فلسطین - برزخ ، ۱۸ - بهشت ۲۲
ارسته Oreste پسر آگاممنونه (رجوع شود بدین نام) - برزخ ، ۱۳
ارسطو Aristotile فیلسوف بزرگ یونان - دوزخ ، ۴ - برزخ ، ۳
ارسینی Orsini خانواده ایتالیائی ، که پاپ نیکولوی سوم از آن بود - دوزخ ، ۱۹
ارفئو Orfeo شاعر و موسیقی‌دان یونان کهن - دوزخ ، ۴
ارکوله Ercole یا Ercole ، «هرکول» پهلوان نامی و افسانه‌ای یونان کهن - دوزخ ،
 ۲۵ ، ۲۶ ، ۳۱
ارگولیوژی Orgogliosi «مارکزه دیلی اورگولیوژی» نجیب زاده شهر «فورلی» در
 ایتالیا - برزخ ، ۲۴
ارلاندو Orlando «رولان» سردار شارلمانی و پهلوان افسانه‌ای قرون وسطی - دوزخ ،
 ۳۱ - بهشت ، ۱۸
ارمافرودیتو Ermafrodito پسر «زهرا» الهه عشق در میتولوژی یونان ، که هم مرد
 و هم زن بود - برزخ ، ۲۶
ارمانی Ormani خاندان فلورانس - بهشت ، ۱۶
اریا Oria یا برانکا دوریا Branca Doria نجیب زاده ایتالیائی - دوزخ ، ۳۳
اریاگو Oriago ناحیه شمالی ایتالیا ، میان «پادودا» و «ونیز» - برزخ ، ۵
اریتون Eriton ، زن جادوگر یونانی - دوزخ ، ۹

فهرست اعلام

- اریحه Gericho شهر معروف فلسطین - بهشت ۹ ،
اریزیتونه Erisitone پسر پادشاه تسالیا در افسانه‌های یونانی ، که محکوم بگرسنگی
جاوید شد - برزخ ۲۳
- اریفیله Erifile زوجه آنفیارائو که بدست پسرش کشته شد - برزخ ۱۲ - بهشت ۴
ارینه Erinne سه‌پری انتقام در دوزخ یونانیان - دوزخ ۹
ازوپو Esopo داستان‌سرای معروف یونانی - دوزخ ۲۳
- استر Ester دختر یهودی که بقول تورات زن اخشورش (خشايارشا) شد - برزخ ۱۷
استه Este خاندان شهر «فرارا» در ایتالیا - دوزخ ۱۲ - برزخ ۲۰
اسخریوطی Scariotto «یهودا»، خیانتکاری که عیسی را تسلیم دشمنان او کرد- دوزخ
۲۱، ۲۰، ۳۴، ۳۱، ۹
- اسکالا Scala خاندان بزرگ شهر «ورونا» که دانه خود را مدیون آن میدانست - بهشت ۱۷
استاسیو Stazio شاعر لاتین ، همسر دانه ووبرژیل در قسمت آخر دوزخ - برزخ ۲۱، ۲۲،
۲۴، ۲۵، ۲۷، ۳۲، ۳۳
- استرلیکی Osterlicchi «اتریشی‌ها» در زبان قدیم ایتالیایی- دوزخ ۳۲
استیا Ostia بندر روم - برزخ ۲
استروفاده Strofade جزایر دریای یونان ، که «ترویائی‌ها» بدانجا رفتند - دوزخ ۱۳
- استریکا Stricca جوان ولخرج شهر «سیه‌نا» در ایتالیا - دوزخ ۲۹
استیجه Stige رود و مرداب دوزخ - دوزخ ۱۴، ۹، ۷
- استینسه Ostiense کاردینال «اتریکودی سوزا» اهل «اوستیا» در ایتالیا - بهشت ۱۲
اسپانیا Spagna - دوزخ ۲۶ - برزخ ۱۸ - بهشت ۱۹، ۶
- اسکندر Alessandro اسکندر مقدونی - دوزخ ۱۴، ۱۲
اسکندریه Alessandria بندر معروف مصر - برزخ ۷
اسکیرو Schiro در اصطلاح امروز ایتالیایی شیرو Sciro ، جزیره‌ای در دریای یونان که
«آکیله» در آن پنهان شد - برزخ ۹
- اسکیکی Schicchi دنی‌کاوالتی فلورانس، از دوزخیان - دوزخ ۳۰
اشعیاء Isaia پیغمبر بنی‌اسرائیل - بهشت ۲۵
افریقا Affrica برزخ ۳۱، ۳۰، ۲۶
افریقائی Affricano لقب «اشیبیونه» (مراجعه شود بدین نام) - برزخ ۲۹
افلاطون Plato ، Platone - دوزخ ۳ - برزخ ۳ - بهشت ۴

فهرست اعلام

- اقلیدس Euclide ریاضی‌دان بزرگ یونانی - دوزخ ۴
اکو Eco یکی از پریان میتولوژی یونان - بهشت ۱۲
اکوبا Ecuba ملکه ترویا - دوزخ ۳۰
ال El نام خدا در زبان بشر اولیه - برزخ ۲۳ - بهشت ۲۶
الئونورا Eleonora ملکه انگلستان - بهشت ۶
البا Elba یا آلبیا Albia ، رودخانه‌ای در ایتالیا - برزخ ۷
التر Elettra دختر اطلس و جد تروائیها در میتولوژی یونان ، از ارواح ساکن «اعراف»
دوزخ ۴
السا Elsa شمه رودخانه «آرنو» در ایتالیا - برزخ ۳۳
السیونته Ellesponte تنگه داردانل کنونی - برزخ ۳۸
النا Elena هلن ، زن پادشاه اسپارت ، که جنگ «ترویا» بخاطر اوروی داد - دوزخ ۵
الوفرنو Oloferno سردار آشوری که به یهودیان حمله برد - برزخ ۱۲
الیچه Elice یکی از پریان میتولوژی یونان، که خدای خدایان او را بدل بیکی از ستارگان
مجموعه «دب اکبر» کرد - برزخ ۲۵ - بهشت ۳۱
الیزئو Eliseo برادر «کاجا کوبدا» جد بزرگ دانه - بهشت ۱۵
الیزیو Elisio بهشت در میتولوژی یونان - بهشت ۱۵
الیکونا Elicona کوهستانی که اقامتگاه پریان الهام بخش میتولوژی یونان بود - برزخ ۲۹
الی Eli رجوع شود به El
الیسئو Elisèو پیغمبر یهود - دوزخ * ۲۶
الیمپو Olimpo کوهی که در میتولوژی یونان مقر خدایان بود - برزخ ۲۴
الیودوره Eliodore یکی از یهودان، نمونه یک مرد خسیس - برزخ ۲۰
الیوس Elios از کلمه یونانی «هلیوس» بمعنی خورشید ، که بمفهوم «خدا» بکار برده شده -
بهشت ۱۴
اما Ema شمه‌ای از رودخانه «کره وه» در ایتالیا - بهشت ۱۶
امان Aman وزیر اخشورش (خشیارشا) که در کتاب استر تورات از او نام برده شده - برزخ ۱۶۵
امپدوکلس Empedclès فیلسوف یونانی - دوزخ ۴
اومرو (همر) Omero شاعر بزرگ یونانی - دوزخ ۴ - بهشت ۲۲
انئا Enea فرمان تروائی، که بنا با فسانه‌های کهن پادشاهان روم از نسل وی بودند - دوزخ
۲ ، ۴ ، ۲۶
انئیدا (انئیس) Eneida منظومه معروف ویرژیل - برزخ ۲۱

فهرست اعلام

- انجیل **Evangelii** برزخ ۲۲، ۱۹ - بهشت ۲۴، ۲۹
انریکو **Enrico** رجوع شود به **Arrigo**
انوریو **Onorio** پاپ انوریوی سوم - بهشت ۱۱
اورو **Euro** نام یکی از بادها، در یونان - بهشت ۸
اوبالدو **Ubaldo** اسقف ایتالیائی شهر «کویبو» - بهشت ۱۱
اوبالدینو **Ubaldino** یکی از افراد خاندان «پیلا» از شهر «موجلو» در شمال فلورانس
برزخ ۲۴
اوبالدینی **Ubaldini** خاندان مقتدر کیلین ناحیه «موجلو» در شمال فلورانس - دوزخ ۱۰
اوبرتی **Uberti** خاندان کیلین فلورانس - دوزخ ۲۳ - بهشت ۱۶
اوبرتینو **Ubertino** داماد «بلین چیونه برتی» که مایه نفاق در فلورانس شد - بهشت ۱۶
اوتیکا **Utica** شهری در افریقا، که «کانن» سردار رومی (رجوع شود بدین نام) خود را
در آن کشت - برزخ ۱
اوجلاتویو **Uccellatoio** کوهستانی در نزدیکی فلورانس - بهشت ۱۵
اورانیا **Urania** پری الهام بخش اخترشناسان در میتولوژی یونان - برزخ ۲۹
اوربانو **Urbano** پاپ اوربانوس اول - بهشت ۱۷
اوربیزالیا **Urbisaglia** شهر قدیمی ایتالیا - بهشت ۱۶
اوربینو **Urbino** شهری در شمال ایتالیا - دوزخ ۲۷
اوروپا **Europa** قاره اروپا - برزخ ۸ - بهشت ۱۲، ۶
اوروپا **Europa** دختر پادشاه فینیقیه در میتولوژی یونان، که بدست خدایان ربوده
شد - بهشت ۲۷
اورپیده **Euripidé** تراژدی نویس یونانی - برزخ ۲۲
اورپیلو **Euripilo** غیبگوی یونانی - دوزخ ۲۰
اوجوچاپتا **Ugo Ciapetta** «هوگ کابه» مؤسس خاندان سلطنتی «کاپسین» فرانسه -
برزخ ۲۰
اوجوداسن ویتوره **Ugo da San Vittore** فقیه کاتولیک - بهشت ۱۲
اوجولین دازو **Ugolin d' Azzo** از افراد خاندان اوبالدینی (رجوع شود بدین نام) -
برزخ ۱۴
اوجولینو **Ugolino** یکی از افراد خاندان ایتالیائی «گراردسکا» - دوزخ ۳۳
اوجی **Ughi** خاندان فلورانس - بهشت ۱۶
اونوئه **Eunoe** یکی از درودخانه «بهشت زمینی» - برزخ ۳۳، ۲۸
اوویدیو **Ovidio** «اوویدیوس» شاعر معروف رومی - دوزخ ۲۵، ۲

فهرست اعلام

- ای I** از اسامی خداوند - رجوع. شود به El
- ایبرو Ibero** یا **Ebro** رودخانه اسپانیا - برزخ ۲۷ - بهشت ۹
- ایپیرونه Iperione** دختر آسمان وزمین در میتولوژی یونان - بهشت ۲۲
- ایپولیتو Ippolito** دختر «ترنو» دلاور یونانی ، در افسانه‌های یونان - بهشت ۱۷
- ایدا Ida** (امروزه **Psiloriti**) کوهی در جزیره «کرت» ، که بنا بر افسانه‌های اساطیری یونان خدای خدایان در آن پرورش داده شد - دوزخ ۱۴
- ایرانیان Persi** - بهشت ۱۹
- ایری Iri** یا **ایریده Iride** : قاصد خدایان و مظهر قوس و قزح در میتولوژی یونان - بهشت ۳۳
- ایزارا Isara** «ایزر» رودخانه فرانسه - بهشت ۶
- ایزوپو Isopo** یا **Esopo** داستان نویس معروف یونان قدیم - دوزخ ۲۳
- ایزیدورو Isidoro** اسقف شهر «سیبلا» (اشبیلیه) در اسپانیا - بهشت ۱۰
- ایزیفیله Isifile** دختر پادشاه جزیره «لمنوس» در افسانه‌های یونان - دوزخ ۱۸
- ایسمنو Ismeno** رودخانه ناحیه «بئوسیا» در یونان - برزخ ۱۸
- ایسمنه Ismene** دختر «اودیپوس» پسر پادشاه «تبه» و دلاور افسانه‌ای یونان کهن - برزخ ۲۲
- ایفی جنیا Ifigenia** دختر «آکامنون» سردار یونانی جنگهای ترویا - بهشت ۵
- ایکارو Icaro** پسر «ددالو» که بروایت میتولوژی یونان با بالهای مصنوعی با آسمان پرواز کرد و فرود افتاد - دوزخ ۱۷ - بهشت ۸
- ایلردا Ilerda** یا **Lerida** ، شهر ناحیه «کاتالونیا» در اسپانیا - برزخ ۲۸
- ایلومیناتو Illuminato** یکی از «برادران روحانی» شهر «رینی» ایتالیا - بهشت ۱۲
- ایلیا Elia** پیغمبر اسرائیل - دوزخ ۲۶ - برزخ ۳۲
- ایلیون Ilion** تپه‌ای که شهر «ترویا» بر روی آن ساخته شده بود، و غالباً این نام بخود ترویا اطلاق میشد - دوزخ ۱ - برزخ ۱۲
- اینترمینی Interminei** خاندانی از شهر «لوکا» در ایتالیا - دوزخ ۱۸
- اینوچنتسو Innocenzo** «پاپ اینوسنتوس سوم» - بهشت ۱۱

ب

بئاتریچه Beatrice (بئاتریس) ، راهنمای آسمانی داتنه در بهشت زمینی و در عالم افلاک. وی در کمدی الهی مظهر حقیقت الهی است که از راه ایمان والهیات به بشر عرضه میشود . - دوزخ ، ۲ - برزخ ، ۶ - ۱۰ - ۱۸ - ۲۳ - ۳۱ - ۳۲ - ۳۳ -

فهرست اعلام

- بهشت ۱ - ۲ - ۳ - ۴ - ۵ - ۷ - ۹ - ۱۰ - ۱۱ - ۱۵ - ۱۶ - ۱۷ - ۱۸ -
 ۲۱ - ۲۲ - ۲۳ - ۲۴ - ۲۵ - ۲۶ - ۲۷ - ۲۹ - ۳۰ - ۳۱ - ۳۲ - ۳۳
- بئاتریچه Beatrice** دختر کارلوی دوم (شارل دانترو) پادشاه ناپل - برزخ - ۲۰
- بئاتریچه Beatrice** دختر «اوبیتودسته» (رجوع شود بدین نام) - برزخ - ۸
- بئاتریچه Beatrice** دختر «راموندو دی پرووتسا» (رجوع شود بدین نام) - برزخ - ۷
- بابل Babel** برج معروف - برزخ - ۱۲ - بهشت - ۲۶
- باتیستا Battista** - یحیی پیمبر تممید دهنده که مبشر ظهور عیسی بود - برزخ - ۱۲ - بهشت -
 ۴ - ۱۸ - ۲۳
- بار باجیا Barbagia** - ملکه ساردنی - برزخ - ۱۳
- بار باروسا Barbarossa** - فردریک ریش قرمز امپراتور آلمان - برزخ - ۱۸
- بارباریچا Barbariccia** - یکی از شیاطین دوزخ - دوزخ - ۲۱
- باروچی Barucci** - خانواده فلورانس - بهشت - ۱۶
- باری Bari** شهر ایتالیا - بهشت - ۸
- باکو Bacco** باکوس ، خدای شراب در میتولوژی یونان و روم - دوزخ - ۲۰ - برزخ -
 ۱۸ - بهشت - ۱۳
- باکیلیونه Bacchiglione** - رودخانه ایتالیا - دوزخ - ۱۵ - بهشت - ۹
- بالدو Baldo** رزل آکولبونه - بهشت - ۱۶
- بانیاکوال Bagnacaval(lo)** خاندان ایتالیایی - برزخ - ۱۴
- بدا Beda** - از پارسایان مسیحی - بهشت - ۱۰
- برابانته Brabante** - ماریا ، زوجه دوم فیلیپ سوم - برزخ - ۶
- براندا Branda** چشمه‌ای در نزدیک شهر سیه‌نا ، در ایتالیا - دوزخ - ۳۰
- بران‌دیتسیو Brandizio** - نام قدیمی شهر بریندیزی ، در ایتالیا - برزخ - ۳
- برانکا Branca** نجیب زاده شهر «جنوا» در ایتالیا - دوزخ - ۳۳
- برتا Berta** نامی که بطور عام در ضرب المثل آمده - بهشت - ۱۳
- برترام Beatram** دال بورنیو ، شاعر و نفاق افکن پروینتسی ، از دوزخیان طبقه هشتم -
 دوزخ - ۲۸ - ۲۹
- برتی Berti** (بلین‌چیونه) ، از نجیب فلورانس - بهشت - ۱۵ - ۱۶
- برتینورو Bertinoro** یا **Brettinoro** : شهر کوچک شمال ایتالیا - برزخ - ۱۴
- برشیا Brescia** شهر شمال ایتالیا - دوزخ - ۲۰
- برنتا Brenta** - رودخانه ای در ایتالیا - دوزخ - ۱۵ - بهشت - ۹

فهرست اعلام

- برنو Brenno سلحشور «گالیا» (فرانسۀ قدیم) که با رومیان جنگید - بهشت - ۶
- برگامو Bergamo - شهر ایتالیا - دوزخ - ۲۰
- برناردو Bernardo - «سن برنار» روحانی بزرگ کاتولیک - بهشت - ۳۱ - ۳۳
- برناردو Bernardo داکوین ناواله، روحانی ایتالیائی فرقه فرانچسکانی - بهشت - ۹
- برناردونه Bernardone - پدر «سن فرانچسکو داسیزی» روحانی بزرگ کاتولیک - بهشت - ۱۱
- بروجیا Bruggia - «بروز» شهر بلژیک - دوزخ - ۱۵ - برزخ - ۲۰
- بروچیا Broccia قدیم پادشاه فرانسه - برزخ - ۶
- بروتو Bruto «لوسیو بروتوس» سردار رومی - دوزخ - ۴
- بروتو Bruto مارکوس برونوس، کشنده سزار - دوزخ - ۳۴
- برونتو لاتینو Brunetto Latino دانشمند فلورانس - دوزخ - ۱۵
- برونلسکی Brunelleschi «آیلو»، اهل فلورانس، از دوزخیان - دوزخ - ۲۵
- بریاریو Briareo یکی از دیوان دوزخ - دوزخ - ۳۱ - برزخ - ۱۲
- بریسو Brisso فیلسوف یونانی - بهشت - ۱۳
- بریندیزی Brindisi رجوع شود به «برانديسيو» .
- برینگیری Beringhieri - ریموند برانژه، کنت فرانسوی - بهشت - ۶
- بولیکامه Bulicame چشمه‌ای در شمال ایتالیا - دوزخ - ۱۴
- بویامونتی Buiamonti رباخوار فلورانس - دوزخ - ۱۷
- بریگاتا Brigata نواده یا برادر زاده کنت اوگولینو (رجوع شود بدین نام) - دوزخ - ۳۳
- بستیکی Bostichi خاندان فلورانس - بهشت - ۱۶
- بعلزبوب Belzebú از القاب شیطان و نیز نام یکی از ملائک مطرود همکار شیطان - دوزخ - ۳۳
- بقراط Ippocrate پزشک بزرگ یونان کهن - دوزخ - ۴ - برزخ - ۲۹
- بکریا Beccheria صومعه‌ای در ایتالیا - دوزخ - ۳۲
- بلا Bella خاندان فلورانس - بهشت - ۱۶
- بلاکوا Belacqua سازنده ایتالیائی آلات موسیقی - برزخ - ۴
- بلو Belo پادشاه شهر «صور» در فینیقیه - بهشت - ۹
- بلیزار Ballisar «بلیزاربوس» سردار روم شرقی - بهشت - ۶
- بلین چیون Ballinton «بلین چیونه برنی» از افراد خاندان معروفی در فلورانس - بهشت - ۱۵ - ۱۶
- بناچیونتا Bonagiunta شاعر ایتالیائی اهل «لوکا» - برزخ - ۲۴
- بناتی Bonatti «کویدو بناتی» اخترشناس ایتالیائی - دوزخ - ۲۰
- بناونتورا Bonaventura روحانی کاتولیک - بهشت - ۱۲

فهرست اعلام

- بناکو Benaco** دریاچه کوچکی در ایتالیا - دوزخ - ۲۰
- بنه‌دتو Benedetto** «سن‌بنوا» روحانی بزرگ کاتولیک - بهشت - ۳۲
- بنه‌ونتو Benevento** پلی در شمال ایتالیا - برزخ - ۳
- بوئمه Buemme** یا **Boemia** بوهمیا (نیمه غربی چکوسلواکی کنونی) - بهشت - ۱۹
- بوئوزو Buoso** از افراد خاندان «دوناتی» (رجوع شود بدین نام) - دوزخ - ۲۵ - ۳۰
- بوئون‌دل‌مونتو Buondelmonte** از افراد خاندان «بوئون‌دل‌مونتی» (رجوع شود بشرح بعد) - بهشت - ۱۶
- بوئون‌دل‌مونتی Buondelmonti** خاندان معروفی در فلورانس، که دو دستگی تاریخی کوئلف‌ها و کیبلین‌ها را در این شهر پدید آورد - بهشت - ۱۶
- بوئون‌کونته Buonconte** نجیب‌زاده ایتالیایی، اهل «فلترو» - برزخ - ۵
- بورنا Borea** یا آکویلونه **Aquilone** باد شمال در میتواوژی یونان - برزخ - ۴ - ۳۲ - بهشت - ۳۳
- بورسیره Borsiere** «کولیمو بورسیره» صراف دوزخی - دوزخ، ۱۶
- بورگو Borgo** قصبه‌ای در نزدیک فلورانس - بهشت - ۱۶
- بورنیو Bornio** رجوع شود به «برترام» **Bertram**
- بوکا Bocca** از افراد خاندان فلورانسی «آباتی» - دوزخ - ۳۲
- بولسنا Bolsena** دریاچه‌ای در ایتالیا - برزخ - ۲۴
- بولونیا Bologna** استان معروف ایتالیا - دوزخ - ۲۳ - برزخ - ۲۴
- بونیفاتیسو Bonifazio** «پاپ بونیفاتیسو هشتم» - دوزخ - ۱۹ - بهشت - ۱۷ - ۲۷ - ۳۰
- بونیفاتیسودنی فیسکی Bonifazio dei Fieschi** اسقف شهر «راونا» - برزخ - ۲۴
- بونتورو Bonturo** سوداگر «لوکائی»، که یکی از شیاطین دوزخ از او بتمسخر نام میبرد - دوزخ - ۲۱
- بیزنتسیو Bisenzio** شعبه‌ای از رود «آرنو» که فلورانس را مشروب میکند - دوزخ - ۳۲
- بیسمانتووا Bismantova** دهکده‌ای در شمال ایتالیا - برزخ - ۴
- بیندو Bindo** نامی که در ضرب‌المثلی از آن یاد شده - بهشت - ۲۹

پ

- پائولو Paolo** پولس رسول ، از بزرگترین شخصیت‌های آئین مسیح ، که تنظیم اصول کیش مسیحی تا حد زیادی محصول کار اوست . - دوزخ - ۲ - بهشت - ۱۸
- پاپینو Papinio** «استاتیسوس پاپیندیوس» شاعر لاتین-برزخ - ۲۱ - ۲۲ - ۲۴ - ۲۶ - ۲۷ - ۳۲ - ۳۳
- پاتسی Pazzi** خاندان ایتالیائی - دوزخ - ۳۲
- پادو Pado** دره رود «پو» در ایتالای شمالی - بهشت - ۱۵
- پادووا Padova** شهر معروف ایتالیا - بهشت - ۹
- پارچیتادی Parcitadi** کوهی در شمال ایتالیا - دوزخ - ۱۷
- پارمنیده Parmenide** فیلسوف یونانی - بهشت - ۱۳
- پارناسو Parnaso** کوه معروف یونان ، که در میتولوژی یونان مقر «آپولون» خدای هنر و موسیقی بود - برزخ - ۲۲ - ۲۸ - ۳۱ - بهشت - ۱
- پاریس Paris و Paride** دو اصطلاح کنونی «پاریسی» ، پایتخت فرانسه - دوزخ - ۵ - برزخ - ۱۱ - ۲۰
- پاسیفه Pasife** زن «مینوس» پادشاه کرت ، در میتولوژی یونان ، که با کائوری درآمیخت - برزخ ، ۲۶
- پالاتسو Palazzo** شهری در ایتالیا - برزخ ۱۶
- پالاده Pallade** لقب «آتنا» الهه خرد در میتولوژی یونان - برزخ ۱۲
- پالادیو Palladio** مجسمه «پالاده» (رجوع شود بشرح بالا) - دوزخ ۲۶
- پالانته Pallante** پسر «اوالدرو» پادشاه «لانسپو» که در راه کمک به انا کشته شد - بهشت ۶
- پالرمو Palermo** شهر معروف جزیره سیسیل - بهشت ۸
- پالسترینا Palestrina** قلعه مستحکم ناحیه «کولونا» در مشرق رم - دوزخ ۲۷
- پتینایو Pettinaio** پیرپتینایو ، روحانی ایتالیائی - برزخ ۱۳
- پرا Pera** خاندان فلورانس - بهشت ۱۶
- پراتا Prata** شهر کوچک ایتالیا - برزخ ۱۴
- پراتو Prato** شهر ایتالیائی ، نزدیک فلورانس - دوزخ ۲۶
- پراتومانو Pratomagno** کوهستانی در شمال ایتالیا - برزخ ۵
- پراگا Praga** پایتخت بوهمیا (چکوساواکی کنونی) - بهشت ۱۹
- پرتغال Portogallo** - بهشت ۱۹

فهرست اعلام

- پرتیناری Portinari** نام خانوادگی «بتانریجه» - رجوع شود بدین نام
- پرزرپینا Proserpina** زن «هادس» رب النوع دوزخ در میتولوژی یونان - دوزخ ۹
برزخ ۲۸
- پرسیو Persio** پرسپوس شاعر رومی - برزخ ۲۲
- پروجیا Perugia** شهری در ایتالیا - بهشت ۱۱ ۶
- پسکیرا Peschiera** شهری در ایتالیا - دوزخ ۲۰
- پگازی Pedasea** لقب پربان الهام بخش در میتولوژی یونان - بهشت ۱۸
- پلا Pola** شهری در ایتالیا - دوزخ ۹
- پلانواتو Plauto** شاعر هزل کوی لاتینی - برزخ ۲۲
- پلوتو Pluto** جذای ثروت در میتولوژی یونان - دوزخ ۷ ۶
- پلوچه Polluce** یکی از دستاره برج جوزا - بهشت ۲۲
- پلورو Peloro** دماغه‌ای در جزیره سیسیل - برزخ ۱۴ - بهشت ۸
- پلیدورو Polidoro** پسر «پریامو» پادشاه «ترویا» - دوزخ ۳۰ - برزخ ۲۰
- پلیسنا Polissena** دختر «پریامو» پادشاه «ترویا» - دوزخ ۳۰
- پلیکرتو Policreto** مجسمه‌ساز یونانی - برزخ ۱۰
- پلینستوره Polinestore** پادشاه «تراکیا» در یونان - برزخ ۲۰
- پلینیا Polinnia** پری اشعار تغزلی در میتولوژی یونان - بهشت ۲۳
- پلینیچه Polinice** پسر «ادیپو» پادشاه «تبه» در یونان - دوزخ ۲۶ - برزخ ۲۲
- پمپئو Pompeo** سردار معروف روم - بهشت ۶
- پنتریلنا Pentesilea** ملکه «آمازون‌ها»، زنانی که کشوری مستقل داشتند و با مردان دشمن بودند - دوزخ ۴
- پنتی Ponti** «پونتیو» ناحیه کنت نشین فرانسه - برزخ ۲۰
- پنسترینو Penestrino و Palestrina**، شهر ایتالیایی - دوزخ ۲۷
- پنلوپه Penelope** زن «اولیس» قهرمان یونانی «اودیسه» همسر - دوزخ ۲۶
- پو Po** رودخانه معروف شمال ایتالیا - دوزخ ۲۰،۵ - برزخ ۱۴، ۱۶ - بهشت ۶
- پوچیو Puccio** «شیانکاتودئی کالیکائی» فلورانس، از دوزخیان - دوزخ ۲۵
- پولیا Puglia** نامی که در قدیم بناحیه جنوبی ایتالیا داده بودند - دوزخ ۲۸
- پیا Pia** زن زیبایی از خاندان «تولومثی» شهر «سیه‌نا» در ایتالیا - برزخ ۵
- پیاوا Piava یا Piave**، رودخانه ایتالیا - بهشت ۹
- پیتراپانا Pietrapana** قسمتی از کوهستان آلپ «آپوانا» در ایتالیا - دوزخ ۳۲

فهرست اعلام

پیتر و (پلوس) Pietro حواری بزرگ عیسی که مسیح او را بنیابت خود در روی زمین برکماشت و از این راه وی اولین پاپ جهان مسیحیت بشمار آمد . -
دوزخ ۱-۲-۹-۱۳-۱۹-۲۱-۳۲ - بهشت ۹-۱۱-۱۸-۲۲-۲۴
۳۲ ، ۲۵

پیتر و برناردونه Pietro Bernardone پدر سن فرانچسکو، روحانی بزرگ کاتولیک -
بهشت ، ۱۱

پیتر و چلستینو Pietro Celestino باب چلستینو (سلکتینوس) پنجم - دوزخ * ۳* ۲۷
پیتر و داراگونا Pietro d' Aragona پیرسوم پادشاه آراگونا در اسپانیا - برزخ ۷
پیتر و دامیانو Pietro Damiano روحانی کاتولیک، از رهبانان معروف مسیحیت - بهشت ۲۱
پیتر و لمباردو Pietro Lombardo اسقف پاریس - بهشت ۱۰

پیتر و مانجادوره Pietro Mangiadore صدر دارالعلم پاریس - بهشت ۱۲

پیتر و پکاتوره Pietro Peccatore رجوع شود به «پیتر و دامیانو»

پیتولا Pietola دهکده‌ای در شمال ایتالیا - برزخ ۱۸

پیچنو Piceno اردوگاه ایتالیایی - دوزخ ۲۴

پیر تراورسارو Pier Traversaro زمامدار «راونا» در ایتالیا - برزخ ۱۴

پیر دالابروچا Pier dalla Broccia ، ندیم پادشاه فرانسه - برزخ ۶

پیر دامدیچینا Pier da Medicina نفاق افکن ایتالیایی - دوزخ ۲۸

پیرامو Piramo «پیراموس» مردی که بنا با فاسانه‌های یونانی عاشق دختری بنام «تیسبه» شد و بگمان مرگ او خودش را بکشت - برزخ ۲۷، ۳۳

پیرو Pirro «پیروس» پادشاه «ایروس» در یونان - دوزخ ۱۲ - بهشت ۶

پیزا Pisa شهر معروف مغرب ایتالیا - دوزخ ۳۳ - برزخ ۶

پیزسترآتو Pisistrato «پیزسترانوس» زمامدار آتنی - برزخ ۱۵

پیستویا Pistoia شهر ایتالیایی - دوزخ ۲۴-۲۵

پیکها Piche دختران پادشاه «تسالی» در میتولوژی یونان ، که بدل به پرندگان شدند -
برزخ ، ۱

پیکاردا Piccarda خواهر «کورسودونانی» نجیب زاده ایتالیایی - بهشت ۳، ۴

پیکمالیونه Pigmaliione «پیکمالیون» پادشاه صور - برزخ ۲۰

پینامونته Pinamonte زمامدار ایتالیایی، که کنت نشین «مانتوا» را تصرف کرد - دوزخ ۲۰

پیو Pio پاپ پیوس اول - بهشت ۲۷

ت

- تائومانته Taumante پدر 'ایریس' (فوس و قزح) در میتولوژی یونان - برزخ ۲۱
- تائیده Taide 'تائیس' روسی یونانی - دوزخ ۱۸
- تاتارها Tartari قبائل تاتار آسیای مرکزی - دوزخ ۱۷
- تادئو Taddeo قاضی فلورانس - بهشت ۱۲
- تاریا Tarpeia صخره معروف 'کاپیتولو' در روم - برزخ ۹
- تارکوینو Tarquino یا تارکوینو Tarquinio تارکوینوس، از نخستین پادشاهان روم - دوزخ ۴
- تالامونه Talamone بندر ایتالیایی، نزدیک شهر 'سیهنا' - برزخ ۱۳
- تاله Tale یا Talete 'طالیس' یکی از هفت خردمند بزرگ یونان کهن - دوزخ ۴
- تالیا کوتسو Tagliacozzo شهری در ایتالیا که قلعه نظامی بزرگی داشت - دوزخ ۲۸
- تالیامنتو Tagliamento رودی در شمال ایتالیا - بهشت ۹
- تامبرنیکي Tambernicchi کوهستانی مجهول که درست معلوم نیست در نظر داتنه کدامیک از کوهها بوده است - دوزخ ۳۲
- تامیجی Tamigi (تایمز) رودخانه معروف انگلستان، که از لندن میگذرد - دوزخ ۱۲
- تامیری Tamiri ملکه 'ماساکت‌ها' که کورش بدست او کشته شد - برزخ ۱۲
- تانائی Tanai نام قدیمی رود Don در خاک کنونی شوروی - دوزخ ۳۲
- تبائیده Tebaide 'تبائیس' اثر منظوم 'استاسیوس' شاعر لاتین، در شرح جنگهای افسانه‌ای شهر 'تیس' - برزخ ۲۱
- تبالدو Tebaldello یکی از اهالی شهر 'فانتسا' در ایتالیا، که دروازه این شهر را بروی دشمن گشود - دوزخ ۳۲
- تبالدو Tebaldo پادشاه 'ناواریا' کشور قدیم جنوب فرانسه - دوزخ ۲۲
- تبه Tebe 'تیس' شهر معروف یونان - دوزخ ۲۵، ۳۰، ۳۲، ۳۳ - برزخ ۲۱، ۲۲
- تپو Toppo ناحیه‌ای در مغرب ایتالیا - دوزخ ۱۳
- تراورسارا Traversara خاندان بزرگ شهر 'راونا' در ایتالیا - برزخ ۱۴
- تراورسارو Traversaro زمامدار شهر 'راونا' - برزخ ۱۴
- ترایانو Traiano 'ترایانوس' امپراتور رومی - بهشت ۲۰
- ترسپیانو Trespiano قصبه‌ای در شمال فلورانس - بهشت ۱۶

فهرست اعلام

- تورسو **Torso** - 'تور' Tours شهر معروف فرانسه - برزخ ۲۴
- ترکواتو **Torquato** 'ترکواتوس' دیکتاتور و کنسول رومی - بهشت ۶
- ترکها **Turchi** دوزخ ۱۷
- ترنسیو **Terenzio** 'ترنسیوس' شاعر هزل گوی لاتین - بهشت ۲۲
- ترنتو **Trento** شهر معروف ایتالیا - دوزخ ۱۲
- ترونو **Tronto** رودخانه‌ای در ایتالیا - بهشت ۸
- ترویا **Troia** شهر معروف باستانی آسیای صغیر، که مرکز اصلی جنگ یونان و ترویا بود - دوزخ ۱، ۳۰ - برزخ ۱۲
- تریستانو **Tristano** 'تریستان' قهرمان افسانه‌عاشقانه معروف قرون وسطایی 'تریستان و ایژو' - دوزخ ۵
- تریناکریا **Trinachria** از اسامی جزیره سیسیل - بهشت ۸
- تریویا **Trivium** لقب 'دیانا' الهه شکار و مظهر ماه در میتولوژی روم - بهشت ۲۳
- تزاورو **Tesaurus** اسقف ناحیه 'تسکانا' در ایتالیا - دوزخ ۳۲
- تزیفونه **Tesifone** یکی از سه 'الهه خشم' در میتولوژی یونان - دوزخ
- تساما **Zama** شهر شمال آفریقا، در تونس کنونی، که هانیبال در آنجا شکست خورد - دوزخ ۳۱۵
- تسامبرازی **Zambrasi** - رجوع شود به 'تبالداو' **Tebaldello**
- تسانکه **Zanche** حکمران 'لوکودورو' در جزیره ساردنی - دوزخ ۲۲، ۲۳
- تسکانا **Toscana** ناحیه معروف ایتالیا که فلورانس مرکز آنست - دوزخ ۲۴ - برزخ ۱۱، ۱۳، ۱۴ - بهشت ۹
- تسنوئه **Zenone** 'زنون' فیلسوف یونانی - دوزخ ۴
- تگیایو **Tegghiaio** از افراد خاندان 'آدیمازی' در فلورانس - دوزخ ۱۶، ۱۶
- تلماکو **Telemaco** 'تلماکوس' قهرمان یونانی 'اودیسه' همسر 'پسر اولیس' - دوزخ ۲۶
- تلومئا **Tolomea** آخرین و سخت ترین قسمت دوزخ - دوزخ ۳۳
- تلمئو **Tolomeo** 'بطلمیوس' پادشاه مصر - بهشت ۶
- تلمئو **Tolommeo** 'بطلمیوس' دانشمند و آسمان شناس معروف یونانی - دوزخ ۴
- تلومئی **Tolomei** خاندان شهر 'سیهنا' در ایتالیا - برزخ ۵
- تماسو **Tommaso** 'سن تماسو دا کونینو' (سن تماس داکن) روحانی بزرگ کانولیک - برزخ ۲۰ - بهشت ۱۰، ۱۲، ۱۴
- تماسو **Tommaso** 'سن تماس' از حواریون عیسی - بهشت ۱۶
- تمی **Temì** 'تمیس' پسر آسمان وزمین، در میتولوژی یونان - برزخ ۳۳

فهرست اعلام

- توپینو Tupino** رودخانه‌ای در ایتالیا - بهشت ۱۱
- توریا Turbia** دهکده ایتالیایی - بهشت ۳
- تورنو Turno** «تورنو» پادشاه «اوتولها» که بدست «انثا» قهرمان ترویائی کشته شد - دوزخ ۱
- تولیو Tullio** «تولیوس سیسرون» خطیب و سیاستمدار بزرگ رومی - دوزخ ۴
- توره Tevere** رودخانه معروف ایتالیا که از رم میگذرد - دوزخ ۲۷ - برزخ ۲ - بهشت ۱۱
- تیریو Tiberio** «تیریوس» امپراتور روم - بهشت ۶۵
- تیتسیو Tizio** یکی از غولان زنجیری آخرین طبقه دوزخ - دوزخ ۳۱
- تیتو Tito** «تیتوس» امپراتور روم - برزخ ۲۱ - بهشت ۶
- تیتونه Titone** «تیتون» شوهر «سپیده دم» درمیتولوژی یونان، دبروایتی دیگر پادشاه ترویا - برزخ ۹
- تیدئو Tidèo** پادشاه «کالدونیا» - دوزخ ۳۲
- تیرالی Tiralli** «تیرولیا» ایالت معروف مشترک میان ایتالیا و اتریش که اشاره دانه بدان مربوط بقلمه مستحکمی بدین نام درخاک آلمان در تزدیک مرز ایتالیا است - دوزخ ۲۰
- تیرزیا Tiresia** «تیرزیاس» غیبگوی یونانی - دوزخ ۲۰ - برزخ ۲۲
- تیسبه Tisbe** معشوقه بابلی «پیرامو» (مراجعه شود بدین نام) - برزخ ۲۷
- تیفو Tifo** یا تیفتو Tifeo از غولان آخرین طبقه دوزخ - دوزخ ۳۱ - بهشت ۸
- تیمئو Timeo** «تیمئوس» کتاب معروف افلاطون - بهشت ۴
- تیمبرئو Timbreo** لقب «آپولون» خدای هنر و موسیقی (رجوع شود بدین نام) - برزخ ۱۲

ج

- جالینوس Galieno** یا **Galeno** پزشک معروف یونان قدیم - دوزخ ۴
- جاسون Giasone** دلاور یونانی، که با کشتی آرگو برای تصاحب قوچان زرین پشم رفت دوزخ ۱۸ - بهشت ۲۰
- جبرئیل Gabriele** - بهشت ۹، ۴
- جدعون Gedeone** سردار یهودان در جنگ با مدیانی‌ها - برزخ ۲۴
- جرمانیا Germania** یا لامانیا Lamagna : آلمان - دوزخ ۲۰
- جری دل بلو Geri del Bello** پسر عم پدر دانه - دوزخ ۲۹
- جریونه Gerione** غریت طبقه هشتم دوزخ ۱۸، ۱۷ - برزخ ۲۷
- جلبوع Gelboe** کوهستان فلسطین - برزخ ۱۲

فهرست اعلام

- جنتوگا Gentucca** خانم زیبایی از اهالی شهر «لوکا» در ایتالیا - برزخ ۲۴
- جنوا Genova** شهر و بندر معروف ایتالیا - دوزخ ۳۳ - بهشت ۹
- جوآنا Giovanna** مادر «سن‌دومنیگو» روحانی بزرگ کاتولیک - بهشت ۱۲
- جوآنا Giovanna** دختر «نینورسکوتی» از خاندان وِسکوتی شهر میلان - برزخ ۸
- جوآنا دی مونته‌فلترو Giovanna di Montefeltro** زن بیوه «بونکوتته» از اهالی «مونته‌فلترو» - برزخ ۵
- جوئوکی Giuochi** خاندان فلورانس - بهشت ۱۶
- جووبا Giuba** یا یوبا Iuba پادشاه مراکش در دوران رومیان - بهشت ۶
- جوذا Giuda** بزرگه خاندان فلورانس «جودی» - بهشت ۱۶
- جودکا Giudecca** آخرین قسمت دوزخ دانه - دوزخ ۳۴
- جویدی Giudi** خاندان فلورانس - بهشت ۱۶
- جوڈیت Giuditta** یا یوڈیت Iudit زن یهودی که سردار آشوری را بخوابگاه خود کشانید و بکشت - بهشت ۳۲
- جوستینیانو Giustiniano** «یوستینیانوس» امپراتور روم - برزخ ۶ - بهشت ۶
- جوکاستا Giocasta** یا یوکاستا Iocasta مادر «انتوکلس» و «پولینیس» دو برادری که جنگهای «تبه» بخاطر آنها صورت گرفت - برزخ ۲۲
- جونونه Giunone** یا یونونه Innone یا یونو Iuno ، دراصل یونانی «هرا» ، زوجهٔ خدای خدایان در میتولوژی یونان - دوزخ ۳۰ - بهشت ۱۲ ، ۲۸
- جووناله Giuvenale** یا یووناله Iuvenale «یوونالیس» شاعر لاتین - برزخ ۲۲
- جووه Giove** نام ایتالیائی «ژئوس» خدای خدایان یونان - دوزخ ۱۳، ۱۴، ۳۱ - برزخ ۴
- ۳۲، ۲۹، ۶ - بهشت ۴
- جینورا Ginevra** معشوقهٔ «لانچیا لوتو» قهرمان یکی از افسانه‌های عاشقانهٔ قرون وسطی - دوزخ ۵۵ - بهشت ۱۶
- جیوتو Giotto** نقاش ایتالیائی قرون وسطی - برزخ ۱۱

ج

- چامپولو Ciampolo** یا جامپولو Giampolo وزیر پادشاه ناوارا کشور جنوب فرانسه
دروغ ۲۲
- چیرانو Ceperano** منطقه‌ای در جنوب ایتالیا ، میان روم و ناپل - دوزخ ۲۸

فهرست اعلام

- چچیلیو** Cecilio «سیلیوس» لقب «اسناسیوس» شاعر هجاگوی لاتین - برزخ ۲۲
- چچینا** Cecina رود وناحیه‌ای در تسکانای ایتالیا - دوزخ ۱۳
- چربرو** Cerbero «سربروس» سگ سه‌سرسر پاسدار دوزخ - دوزخ ۹۶
- چرتالدو** Certaldo قلعه مستحکم ناحیه «والدلسا» در ایتالیا - بهشت ۱۶
- چرکی** Cerchi خاندان فلورانس - بهشت ۱۶
- چرویا** Cervia ناحیه‌ای در ایالت «رومانیا» در ایتالیا - دوزخ ۲۷
- چزنا** Cesena شهر ایالت «رومانیا» در ایتالیا - دوزخ * ۲۷
- چلستینو** Celestino پاپ سلکستینوس پنجم - دوزخ ۳ - ۲۷
- چیاپتا** Ciapetta «کاپه» پادشاه فرانسه - برزخ ۲۰
- چیاکو** Ciacco یکی از فلورانسیان که بگناه شکمخوارگی بدوزخ رفته است - دوزخ ۶
- چیانفا** Cianfa از افراد خاندان «دوناتی» فلورانس - دوزخ ۲۶، ۲۵
- چیانگلا** Cianghella خانمی از خاندان «نوزا» که بصورت نمونه زنان فاسد از او یاد شده است - بهشت ۱۵
- چیپرینیا** Ciprigna از القاب «زهره» الهه عشق در میتولوژی یونان - بهشت ۸
- چیترتا** Citerea از القاب دیگر «زهره» الهه عشق در میتولوژی یونان - برزخ ۲۷
- چیچرونه** Cicerone «سیسرون» خطیب و سیاستمدار بزرگ روم - دوزخ ۴
- چیچیلیا** Cicilia ، در اصطلاح امروزی سیچیلیا **Sicilia** : جزیره سیسیل - دوزخ ۱۲ -
برزخ ، ۳
- چیرا** Cirra یکی از دو قلّه کوه «پارناس» در یونان ، که یونانیان آنرا جایگاه خاص خدای هنرمیدانستند - بهشت ۱
- چیرچه** Circe جادوگر زیبای یونانی ، دختر رب النوع خورشید - دوزخ ، ۲۶ - برزخ
۱۴ - بهشت ۲۷
- چیرو** Ciro کوروش ، پادشاه ایران (رجوع شود بدین نام) .
- چیریاتو** Ciriatto یکی از شیاطین دوزخ - دوزخ ۲۲، ۲۱
- چیلداورو** Cieldauro کلیسائی در شهر «پاویا» در ایتالیا - بهشت ۱۰
- چیمابوئه** Cimabue نقاش بزرگ فلورانس قرون وسطی - برزخ ۱۱
- چینچیناتو** Cincinato «کینسیوس سینسیناتوس» ، کنسول و دیکتاتور رومی -
بهشت ، ۶ ، ۱۵

فهرست اعلام

ح

- حبشه Ethiopia دوزخ ، ۲۴ - برزخ ۲۶ - بهشت ۱۹
حزقیا Ezechia پادشاه یهود - بهشت ۲۰
حزقیال Ezechiel پیغمبر یهود - بهشت ۲۹
حنانیا Anania از شاگردان عیسی - بهشت ۲۶
حوا Eva برزخ ۲۹، ۲۴، ۱۲، ۸ در این سرودها نیز تلویحاً از اوسخن رفته است :
برزخ ۳۲، ۱، ۳ - بهشت ، ۳۲، ۲۶، ۱۳

خ

- خسایارشا Serse - برزخ ، ۲۸ - بهشت ۸ - صورت اخشورش : برزخ ، ۱۷

د

- دئیدامیا Deidamia محبوبه «اخیلوس» (آشیل) پهلوان افسانه‌ای یونان - دوزخ ۲۶ -
برزخ ۲۲
دئیفیله Deifile زن تیدئو (رجوع شود بدین نام) و دختر پادشاه «آرگوس» در یونان -
برزخ ۲۲
داتی Dati سوداگر «لوکائی» (رجوع شود بکلمه «بوتورو») - دوزخ ۲۱
دامیانو Damiano روحانی کاتولیک - بهشت ۲۱
دانته Dante - برزخ ۳۰
دانویو Danubio و دانویا Danoia: دانوب، رودخانه معروف اروپا - دوزخ ۳۲ - بهشت ۸
داود David پادشاه یهود و صاحب «زبور» یا «کتاب مزامیر» در تورات - دوزخ ۲۸، ۴ -
برزخ ۱۰، ۵ - بهشت ۲۰، ۵، ۲۵، ۳۲۵
دانیال Daniello پیغمبر یهود که مزارش در نزدیک شوش است - برزخ ۲۲ - بهشت ۲۹، ۴
دانیلو Daniello شاعر پروینتسی - برزخ ۲۶
دجله Tigri - برزخ ۳۳
دچی Deci «دسیوس‌ها»، پهلوانان رومی - بهشت ۶
ددالو Dedalo پدر «ایکارو» (رجوع شود بدین نام) - دوزخ ۲۹ - بهشت ۸۵
دراگینیاتسو Draghignazzo یکی از شیاطین دوزخ - دوزخ ۲۲، ۲۱

فهرست اعلام

- دریا Doria** شوالیه شهر «جنوا» در ایتالیا - دوزخ ۳۳
- دلچینو Dolcino** روحانی ایتالیایی، که بجرم بدعتگراری در دین در آتش سوزانده شد - دوزخ، ۲۸
- دلفی Delfica** از القاب «آپولو» (رجوع شود بدین نام) خدای هنر و موسیقی در میتولوژی یونان و روم - بهشت ۱
- دلو Delo** «دلوس» جزیره یونانی، که بروایت میتولوژی یونان «ارتمیس» الهه شکار در آنجا بدنیا آمد - برزخ ۲۰
- دلیا Delia** از القاب «ارتمیس» الهه شکار در میتولوژی یونان، که مظهر ماه نیز بود - برزخ ۲۹
- دمنیکو Domenico** «سن دومنیکو» روحانی بزرگ کاتولیک - بهشت ۱۲، ۱۰
- دموفوئوته Demofonte** پسر «ترئوس» دلاور افسانه‌ای میتولوژی یونان - بهشت ۹
- دمیاط Damiata** بندر معروف مصر - دوزخ ۱۴
- دمیتسیانو Domiziano** «دومیسیانوس» امپراتور روم - برزخ ۲۲
- دناتو Donato** عالم صرف و نحو قرن چهارم میلادی، اهل روم - بهشت ۱۲
- دناتی Donati** خاندان فلورانس - بهشت ۱۶، ۳
- دنته Dente** شهر ایتالیایی - دوزخ ۱۷
- دوایجیو Doagio** «دوئه» شهر بلژیک، در ناحیه فلاندر - برزخ ۲۰
- دورازسو Durazzo** شهری در ایتالیا - بهشت ۶
- دوکا Duca** شهری در ایتالیا - برزخ ۱۵
- دیانا Diana** الهه شکار در میتولوژی روم، مرادف با «آرتمیس» میتولوژی یونان - برزخ ۲۵
- دیانا Diana** رودخانه‌ای موهوم در ایتالیا، که در زیر شهر «سیه‌نا» جاری است - برزخ ۲۳
- دیانیرا Deianira** زن زیبای «هرکول» پهلوان معروف میتولوژی یونان - دوزخ ۱۲
- دیوجانس Diogenès** فیلسوف یونانی - دوزخ ۴
- دیته Dite** شهر شیطان در دوزخ - دوزخ ۸
- دیونیزیو Dionisio** «دیونیزیوس» زمامدار یونانی «سیراکوز» در سیسیل - دوزخ ۱۲
- دیونیسو Dionisio** «دیونیسوس» شاکرد یولس رسول - بهشت ۲۸
- دیوسکوریده Dioscoride** پزشک یونانی - دوزخ ۴
- دیومده Diomede** همکار «اولیس» دلاور یونانی (رجوع شود بدین نام) و شریک او در عذاب دوزخ - دوزخ ۲۶
- دیونه Dione** مادر «زهره» الهه عشق در میتولوژی یونان و روم - بهشت ۲۲، ۸

فهرست اعلام

ذ

ذیمقراط Democrito «دیموکریتس» فیلسوف بزرگ یونانی - دوزخ ۴

ر

- رنا Rea مادر خدای خدایان در میتولوژی یونان - دوزخ ۱۴
- رابانو Rabano اسقف شهر «ماینتس» در آلمان، مفسر معروف انجیل - بهشت ۱۲
- راحیل Rachele زن یعقوب پیغمبر اسرائیل - دوزخ ۲-۴ - برزخ ۲۷-بهشت ۳۲
- راشیا Rascia نام قدیمی سرستان (از ایالات یوگسلاوی کنونی) - بهشت ۱۹
- راموندو Ramondo کنت ناحیه پروونس، پدرزن «سن لوئی» پادشاه فرانسه-بهشت ۶
- راونا Ravenna شهر معروف ایتالیا - دوزخ ۲۷ - بهشت ۶
- ربرتو Roberto «روبرکیسکار» ، شوالیه نرماند، که قوای مسلمین را از جنوب ایتالیا بیرون راند - دوزخ ۲۸ - بهشت ۲۸
- رحاب Raab زن روسپی یهودی که باعث پیروزی قوای یوشع پیغمبر اسرائیل شد-بهشت ۹
- رجعام Roboamo پسر سلیمان پادشاه اسرائیل - برزخ ۱۲
- ردانو Rodano رود «رون» فرانسه - دوزخ ۹ - بهشت ۶-۸
- ردپیا Rodopeia کوه ایالت «تراکیا» در یونان - بهشت ۹
- ردولفو Rodolfo یا Ridolfo امپراتور آلمانی خاندان «هابسبورگ» اتریش - برزخ ۷ - بهشت ۸
- رفائیل Raffaello ملك مقرب - بهشت ۴۵
- رفقه Rebecca زن اسحق پیغمبر اسرائیل - بهشت ۳۲
- رمئو Romeo مباشر «ریمون برانژه» (راموندوبرلینگیری - رجوع شود بدین نام) - بهشت ۶
- رم Roma دوزخ ۱-۲-۱۴-۳۱ - برزخ ۶-۱۶-۱۸-۲۱-۲۹-۳۲ - بهشت ۶-۹-۱۵-۱۶
- ۲۴ ، ۳۱
- رمانو Romano نلمه مستحکم ایتالیائی ناحیه «ترهوی» - بهشت * ۹
- رمانیا Romagna ایالت قدیمی ایتالیا ، در کنار رود پو - دوزخ ۲۷، ۳۳ - برزخ ۱۵، ۵
- رمانا Romena کنت نشین ایتالیائی - دوزخ ۳۰
- رموآلدو Romoaldo روحانی بزرگ کاتولیک - بهشت ۲۲

فهرست اعلام

رنچسیواله' Roncisvalle 'رونسوو'، دره‌ای در کوه‌های 'پیرنه' میان فرانسه و اسپانیا، که در آن نیروی شارلمانی در برابر مسلمانان اسپانیا (اندلس) شکست خورد - دوزخ * ۳۱

رنو Reno 'رن' رود معروف فرانسه - بهشت ۶

رنو Reno شعبه رود 'پو' در شمال ایتالیا - دوزخ ۱۸ - برزخ ۱۴

روباکونته Rubaconte پل روی رود 'آرنو' در فلورانس - برزخ ۱۲

رویکانته Rubicante یکی از شیاطین دوزخ - دوزخ ۲۲، ۲۱

رویکونه Rubicone رودخانه ایتالیا، که قسمت شبه جزیره‌ای این کشور از آن شروع

میشود - بهشت ۶

روت Ruth جدۀ داود پیغمبر اسرائیل - بهشت ۳۶۵

روحیری Ruggieri اسقف ایتالیایی از خاندان 'اوبدینی' شهر 'راونا' - دوزخ ۳۳

روح القدس Spirito Santo یکی از تجلیات سه گانه ذات الهی در آئین مسیح - برزخ ۲۰ -

بهشت ۲۹، ۲۷، ۲۴، ۲۱، ۲۰، ۱۹، ۱۴، ۳

روستیکوچی Rusticucci یکی از دوزخیان فلورانس - دوزخ ۶، ۱۶

ریالتو Rialto جزیره ابالت ونسیا (ونیز) در ایتالیا - بهشت ۹

ریدولفو Ridolfo - رجوع شود به 'ردولفو'

ریفه Rife کوهستان مجهولی در منتهالیه شمالی اروپا - برزخ ۲۶

ریکاردو Riccardo 'ربشاردوسن ویکتور'، فقیه فرانسوی قرن دوازدهم مسیحی - بهشت ۱۰

ریمینی Rimini شهری در مشرق ایتالیا - دوزخ ۲۸، ۲۷

رینوآردو Rinoardo سلحشور مسلمانی که با آئین مسیح درآمد و در دربار فرانسه منزلتی

بزرگ یافت - بهشت ۱۸

رینیر دا کالبولی Rinier da Colboli نجیب زاده شهر 'فورلی' ایتالیا - برزخ ۱۴

رینیردا کورنتو Rinier da Corneto راهزن ایتالیایی ناحیه 'مارما' - دوزخ ۱۲

رینیردئی پاتسی Rinier de' Pazzi راهزن ایتالیایی ناحیه 'والدارنو' - دوزخ ۱۲

ز

زحل Saturno پدر 'زنوس' خدای خدایان در میتولوژی یونان - دوزخ ۱۴ - بهشت ۲۲-۲۱

زحل Saturno سیاره منظومه شمسی - برزخ ۱۹ - بهشت * ۲۱ ۲۲۵

زهرة Venere 'ونوس' الهه عشق در میتولوژی روم، مرادف با 'آفرودیته' میتولوژی یونان -

برزخ ۲۵-۲۸

زهرة Venere سیاره منظومه شمسی - برزخ ۱-۲۷ - بهشت ۸-۹-۲۲

فهرست اعلام

س

- سابلو Sabello** سرباز رومی، که در لیبیای افریقا بانیش افعی مرد - دوزخ ۲۵
- سابلیو Sabelio** زندیق مسیحی قرن سوم میلادی - بهشت ۱۳
- سایناها Sabina** زنان قوم «ساین» که رومیان آنرا بحیله ربودند - بهشت ۶
- سایا Sapia** زنی از شهر «سیه‌نا» در ایتالیا - برزخ ۱۳
- ساردها Sardi** اهالی «ساردینیا» (ساردنی) - دوزخ ۲۶ - برزخ ۱۸
- سارداناپالو Sardanapalo** «سردنیاله» پادشاه آشور - بهشت ۱۵
- ساردینیا Sardigna** یا ساردنیا **Sardegna** «ساردنی» جزیره معروف ایتالیا - دوزخ ۲۲ ،
۲۹، ۲۶ - برزخ ۲۳
- ساسول Sassol** فلورانس خائنی که برای تصاحب ثروت پسر عموی خود او را بحیله بکشت -
دوزخ ۳۲
- ساکتی Sacchetti** خاندان فلورانس - بهشت ۱۶
- سافیرا Safira** زن «حنانیا» یهودی که بعنوان نمونه خست از نام برده شده است - برزخ ۲۰
- سالترلو Salterello** قاضی و شاعر ایتالیائی - بهشت ۱۵
- سالوانی Salvani** زمامدار شهر «سیه‌نا» در ایتالیا - برزخ ۱۱
- سالیمبنی Salimbeni** خاندان شهر «سیه‌نا» در ایتالیا - دوزخ ۲۹
- سامری Sammaritana** زن سامری که عیسی از دستش آب نوشید - برزخ ۲۱
- سانلیو Sanleo** کوهستانی در ایتالیا - برزخ ۴
- سانترنو Santerno** رودخانه‌ای در ایتالیا - دوزخ ۲۷
- سانلا Sannella** خاندان فلورانس - بهشت ۱۶
- سانی‌ها Sanese** اهالی شهر «سیه‌نا» - دوزخ ۲۹ - برزخ ۱۱، ۱۱
- ساونا Savena** رودخانه‌ای در ایتالیا - دوزخ ۱۸
- سایو Savio** رودخانه‌ای در ایتالیا - دوزخ ۲۷
- ستا Setta** یا چئوتا **Ceuta** «شتا» شهر مراکش، در مقابل جبل الطارق - دوزخ ۲۶
- سدوما Soddoma** «سدوم» شهر فلسطین که در آتش غضب خدا بسوخت - دوزخ ۱۱ - برزخ ۲۶
- سرافین Serafini** یا سرافیم، نخستین طبقه از طبقات نه گانه ملائک در آئین مسیح - بهشت ۴ - ۸، ۲۱، ۲۸
- سردلو Sordello** شاعر ایتالیائی - برزخ ۶، ۷، ۸، ۹
- سورگا Sorga** شعبه رود «رون» در فرانسه - بهشت ۸

فهرست اعلام

- سرکیو Sorchio** رودخانه‌ای در نزدیک شهر «لوکا»، در ایتالیا - دوزخ ۲۱
- سستری Sestri** یا **سیستری Siestri**، شهر کوچک ناحیه «ریورا» در ایتالیا - برزخ ۱۹
- سستو Sesto** شهر کنار تنگه داردانل (هلپونت) - برزخ ۲۸
- سقراط Socrate** فیلسوف بزرگ یونانی دوزخ ۴
- سلدانییری Soldanieri** خاندان فلورانس - بهشت ۱۶
- سلونه Solone** قانونگذار معروف یونانی - بهشت ۸
- سلیمان Salomone** پادشاه معروف اسرائیل - برزخ ۳۰ - بهشت ۱۰-۱۳-۱۴
- سلمه Semelè** دختر پادشاه شهر «تبه» که معشوقه‌ی خدای خدایان شد - دوزخ ۳۰ - بهشت ۲۱
- سموئیل Samuele** پیغمبر اسرائیل - بهشت ۴
- سمیرامیس Semiramis** ملکه نیمه افسانه‌ای آشور - دوزخ ۵
- سنا Senna** «سن»، رود معروف فرانسه که از پاریس میگذرد - بهشت ۶-۱۹
- سناخریب Sennacherib** پادشاه آشور - برزخ ۱۲
- سن بندتو San Benedetto** روحانی معروف کاتولیک، که در این کتاب از صومعه‌ای در آلپ که نام او را دارد یاد شده است - دوزخ ۱۶
- سن پیترو San Pietro** کلیسای معروف روم در واتیکان - دوزخ ۱۸-۳۱
- سنتا فیورا Santafiora** کنت نشین ناحیه «مارما» در ایتالیا - برزخ ۶
- سنتا زیتا Santa Zita** لقب شهر «لوکا» که از نام روحانی حامی این شهر آمده است - دوزخ ۲۱
- سنت آندریا Sant'Andrea** شهر کوچک ایتالیا - دوزخ ۱۳
- سنتا ماریا Santa Maria** صومعه فرقه «بندتینی» در شهر «راونا» در ایتالیا - بهشت ۱۵-۲۱
- سنت اوبالدو Sant'Ubaldo** کوهی در ایتالیا - بهشت ۱۱
- سن جوانی San Giovanni** کلیسای معروف فلورانس - دوزخ ۱۹ - بهشت ۱۵-۱۶
- سن جولیانو San Giuliano** کوهی در ایتالیا - دوزخ ۳۳
- سن تسنو San Zeno** کلیسا و صومعه‌ای در شهر «ورونا» در ایتالیا - برزخ ۱۸
- سند Indo** رودخانه معروف هندوستان - بهشت ۱۹
- سنگا Seneca** فیلسوف رومی - دوزخ ۴
- سوآوه Soave** یا سوویا Svevia ایالت جنوبی آلمان - بهشت ۳
- سبیلیا Sibilla** زن غیبگوی شهر «کوما» در ایتالیا - بهشت ۳۳
- سبیلیا Sibilìa** «سبیلیا» (اشبیلیه) شهر معروف اسپانیا - دوزخ ۲۰-۲۶
- سیتسینی Sizzi** خاندان فلورانس - بهشت ۱۶

فهرست اعلام

- سیجیه‌ری Sigieri فیلسوف فرانسوی ، استاد دارالعلم پاریس - بهشت ۱۰
سیراتی Siratti یا سوراته Soratte کوهی در ایتالیا - دوزخ ۲۷
سیرینگا Siringa یکی از پریان میتولوژی یونان - برزخ ۳۲
سیستو Sisto پاپ «سکتوس اول» ، بهشت ۲۷
سیموندی Sismondi خاندان ایتالیایی شهر «پیزا» - دوزخ ۳۳
سیسیل Sicilia یا Cicilia جزیره معروف ایتالیا دوزخ ، ۱۲ - برزخ ۳
سیکئو Sicheo شوهر «دیدونه» ملکه کارتاژ - دوزخ ۵ - بهشت ۹
سیلوسترو Silvestro پاپ سیلوستروس اول - دوزخ ۲۷
سیلوسترو Silvestro روحانی فرقه «فرانچکانو» (فرانسسکن) - بهشت ۱۱
سیلویو Silvio پسر «انثا» قهرمان معروف تروایی - دوزخ ۲
سیله Sile رودخانه‌ای در شمال ایتالیا - بهشت ۹
سیمونتتا Simoenta رودخانه کوچکی در ایتالیا - بهشت ۶
سیمونیده Simonide «سیمونیدس» شاعر غزلسرای یونان کهن - برزخ ۲۲
سیمیفونتی Simifonti دز مستحکمی در جنوب غربی فلورانس - بهشت ۱۶
سینونه Sinone یونانی حيله گری که اسب معروف «ترویا» را بساخت و یونانیان را بدین
وسيله بدرون شهر ترویا رسانید - دوزخ ۳۰
سینیگالیا Sinigaglia شهری در کنار دریای آدریاتیک ، در ایتالیا - بهشت ۱۶

ش

- شاول Saul پادشاه اسرائیل - برزخ ، ۱۲
شارلمانی Carlo Magno امپراتور معروف فرانک ، که «امپراتوری مقدس» را بنیاد
نهاد - دوزخ ، ۳۱ - بهشت ۶ ، ۱۸
شانکاتو Sciancato یکی از افراد خاندان فلورانس «کالیگانی» دوزخ ، ۲۵ ، ۲۶
شمعون Simone یهودی ساحری که میخواست روح القدس را بقیمت پول از حواریون
بخرد - دوزخ ، ۱۹
شنعار Sennaar نام «کله» در تورات، که بابلیان در آنجا برج معروف بابل را ساختند -
برزخ ، ۱۲
شیرو Sciro یا اسکیرو Schiro جزیره‌ای در دریاچه اژه یونان - برزخ ، ۹

فهرست اعلام

شیر و کو Scirocco نام یکی از بادها در میتولوژی یونان - برزخ ، ۲۸ - بهشت ، ۸
شیطان اعظم Satan دوزخ ، ۷ ، ۳۱ ، ۳۴

ص

صلاح الدین Saladino صلاح الدین ایوبی سلطان ایرانی نژاد مصر و قهرمان جنگ‌های صلیبی -
دوزخ ، ۴

صیهون Sion کوهی در نزدیک بیت المقدس ، که از آن بمفهوم مجازی خود این شهر یاد
شده است - برزخ ، ۴

ط

طوبیا Tobia پیرمردی که بقول نورات «رفائیل» فرشته مقرب . کوزی او را درمان کرد -
بهشت ، ۴

ع

عبریان Ebrei قوم عبری (یهود) - برزخ ، ۴ ، ۲۴ - بهشت ، ۵ ، ۳۲
عخان Acan سرباز یهودی، که قسمتی از غنائم جنگی اسرائیل را بدزدید - برزخ ، ۲۰
عربستان Arabia دوزخ ، *۲۴ - بهشت ، ۶
عطارد Mercurio سیاره منظومه شمسی - بهشت ، ۴
عموره Gomorra شهر فلسطین، که غضب خداوند بصورت باران آتش بر آن نازل شد -
برزخ ، ۲۶

عیسو Esau پسر اسحق و برادر یعقوب، که بعکس یعقوب بی سبب مورد بی لطفی خدا بود -
بهشت ، ۸ ، ۳۲۵

عیسی Cristo یا Gesù - Cristo یا Gesù - برزخ ، ۲۰ ، ۲۱ ، ۲۳ ، ۲۶ ، ۳۲ -
بهشت ، ۹ ، ۱۱ ، ۱۲ ، ۱۴ ، ۱۷ ، ۱۹ ، ۲۰ . درین سرودها نیز تلویحاً از او نام
برده شده است : دوزخ ، ۴ ، ۱۲ ، ۱۹ ، ۳۴ - برزخ ، ۶ ، ۱۵ ، ۱۶ ، ۲۹ ، ۳۰ ،
۳۲ ، ۳۳ - بهشت ، ۱۱ ، ۱۳ ، ۱۷ ، ۲۳ ، ۲۴ ، ۲۵ ، ۲۷ ، ۳۳

ف

- فائنتسا Faenza** شهر ایتالیا ، در ایالت «رومانیا» - دوزخ ، ۳۲-برزخ ، ۱۴
- فابریتسیو Fabrizio** سلحشور رومی - بهشت ، ۶
- فابی Fabi** خاندان رومی - بهشت ، ۶
- فارفارلو Farfarello** نام یکی از شیاطین دوزخ - دوزخ ، ۲۱ ، ۲۲
- فاریناتا Farinata** از افراد خاندان «اوبرتی» فلورانس - دوزخ ، ۶ ، ۱۰
- فالترونا Falterona** کوهستانی در ایتالیا - برزخ ، ۱۴
- فاماگوستا Famagusta** «فاماگوست» شهر بزرگ جزیره قبرس - بهشت ، ۱۹
- فانتولینو Fantolino** خاندانی از شهر «فائنتسا» در ایتالیا - برزخ ، ۱۴
- فانو Fano** شهری در کنار دریای آدریاتیک در ایتالیا - دوزخ ، ۲۸
- فتون Feton** یا «فتونه» **Fetonte** پسر خدای خورشید در میتولوژی یونان ، که گردونه خورشید را ازبیراهه برد و آتش در آسمان افکند - دوزخ ، ۱۷-برزخ ، ۴-بهشت ، ۳۱
- فدریگو Federigo** «فدریک بریش قرمز» امپراتور آلمان، که در جنگهای صلیبی کشته شد - برزخ ، ۱۸
- فدریگو Federigo** فدریک دوم ، امپراتور آلمان - دوزخ ، ۱۰ ، ۲۳، ۱۳-برزخ ، ۱۶
- فدریگو Federigo** فدریکوی دوم ، از خاندان «آراگونا» پادشاه سیسیل - برزخ ، ۷-بهشت ، ۱۹ ، ۲۰
- فدریگو Federigo** از نجیب زادگان «تسکانی» ایتالیا - برزخ ، ۱۴
- فدریگو نوولو Federigo Novello** یکی از نجیب زادگان خاندان «کویدی» اهل «کازتینو» در ایتالیا - برزخ ، ۶
- فرات Eufratès** برزخ ، ۳۳
- فرانچسکاداریمینی Francesca da Rimini** زن زیبایی از خاندان فرمانروای شهر «راونا» ، قهرمان زیباترین ماجرای عاشقانه «کمدی الهی» - دوزخ ، ۵
- فرانچسکوداسیزی Francesco d'Assisi** «سن فرانسواداسیز» روحانی بزرگ کاتولیک. دوزخ ، ۲۷ - بهشت ، ۱۱ ، ۲۲ ، ۳۲
- فرانچسکوداکورسو Francesco d'Accorso** قاضی و حقوق دان شهر «بولونیا» در ایتالیا - دوزخ ، ۱۵
- فرانسه Francia** دوزخ، ۱۹ - برزخ، ۷، ۲۰-بهشت، ۱۵-بصورت «فرانسویان» **Francesi** و

فهرست اعلام

Franceschi : دوزخ ، ۲۷ ، ۲۹ ، ۳۲

فرانکو Franco مینیاتورساز ایتالیایی اهل «بولونیا» - برزخ ، ۱۱

فردیناندو Ferdinando «فردیناند» پادشاه «کاستیل» اسپانیا - بهشت ، ۱۹

فرتونا Fortuna الهه بخت و اقبال در میتولوژی روم - دوزخ ، ۷

فرزه Forese از افراد خاندان «دوناتی» فلورانس - برزخ ، ۲۳ ، ۲۴

فرلی Forli شهری در ناحیه «رومانیا» ، در ایتالیا - دوزخ ، ۱۶ - بهشت ، ۲۴

فلجتونتا Fleggetonta رودخانه دوزخ - دوزخ ، ۱۴ - درسردهای ۱۲ ، ۱۵ ، ۱۶ و

۱۷ دوزخ نیز تلویحاً از این رود نام برده شده است .

فلجیاس Fegiás زورق‌بان روی رود و مرداب «استیجه» در دوزخ - دوزخ ، ۸

فلتر و Feltro و فلتره **Feltre** شهری در ناحیه «مارکاترویزا» در ایتالیا - دوزخ ، ۱ (۴) -

بهشت ، ۹

فلسطین Palestino برزخ ۱۸۵ - بهشت ۹۵

فلگرا Flegra ناحیه‌ای در ایالت تسالیای یونان ، که بنا بمیتولوژی یونان جنگ خدایان و

دیوان در آن اتفاق افتاد - دوزخ ، ۱۴

فلورانس Firenze «فیورتسا» یا «فیرتسا» شهر معروف ایتالیا ، زادگاه

دانته - دوزخ ، ۱۰ ، ۱۶ ، ۲۴ ، ۲۶ ، ۳۲ - برزخ ، ۶ ، ۲۰ -

بهشت ، ۱۵ ، ۱۶ ، ۱۷ ، ۲۹ ، ۳۱

درسردهای ۶ ، ۱۳ ، ۱۴ ، ۲۳ - دوزخ - ۱۲ ، ۱۴ ، ۲۳ ، ۲۴

برزخ - ۶ ، ۹ ، ۲۵ بهشت نیز تلویحاً ازین شهر یاد شده است .

فلیچه Felice پدر «سن‌دومنیسکو» روحانی بزرگ کاتولیک - بهشت ، ۱۲

فنته‌آولانا Fonte Avellana صومعه ایتالیایی - بهشت ، ۲۱

فوجی Fucci «وانی فوجی» از اهالی شهر «پیستویا» ، یکی از دوزخیان - دوزخ ، ۲۴ ، ۲۵

فوتینو Fotino زندیق یونانی ، که پاپ آناستازیوی دوم را هواخواه خود کرد - دوزخ ، ۱۱

فوری‌ها Furia ملائک سه‌گانه انتقام و عذاب دردوزخ ، که هر سه زن بودند - دوزخ ، ۹

فوسکو Fosco «برناردینودی فوسکو» ، نجیب‌زاده دل‌آور شهر «فانتسا» در ایتالیا - برزخ ، ۱۴

فوکاجیا Focaccia از افراد خاندان «کانچلیهری» شهر «پیستویا» در ایتالیا - دوزخ ، ۳۲

فوکارا Focara شهر و دماغه ایتالیایی کنار دریای آدریاتیک - دوزخ ، ۲۸

فولو Folo یکی از چنثاتوروها ، ددان آدمی روی میتولوژی یونان - دوزخ ، ۱۲

فولکو Folco یا فولکتو **Folchetto** خواننده دوره گرد اهل «مارسی» فرانسه - بهشت ، ۹

فهرست اعلام

- فیالته Fialte** از غولان طبقه آخر دوزخ - دوزخ ، ۳۱
فیامینگی Fiamminghi فلاماندها ، اهالی «فلاندر» - دوزخ، ۱۵
فیزوله Fiesole شهر ابالت «تسکانا» در ایتالیا - دوزخ ، ۱۵ - بهشت ، ۱۵ ، ۱۶
فیفانتی Fifanti خاندان فلورانس - بهشت ، ۱۶
فیگینه Figghine در اصطلاح کنونی «فیلینه» **Figline** ، دژ مستحکم در «والدارنوی»
علیه در ایتالیا - بهشت ۱۶
فیلیپسکی Filippeschi خاندانی از شهر «اوورتو» در ایتالیا - برزخ ، ۶
فیلیپو آرجنتی Filippo Argenti از افراد خاندان فلورانس «آدیمازی» - دوزخ ، ۸
فیلیپو ایل بلو Filippo il Bello * «فیلیپ لوبل» پادشاه فرانسه - دوزخ، ۱۹ - برزخ ،
۷ ، ۲۰ ، ۳۲ ، ۳۳ - بهشت ، ۱۹ .

ق

- قایل Caino** پسر آدم ، که برادرش هابیل را بکشت - دوزخ ، ۲۰ - برزخ ، ۱۴۵ -
بهشت ، ۲۰
قسطنطنیه Costantinopoli «بیزانسیوم» پایتخت رومیه الکبری (روم شرقی) ، اسلامبول
کنونی - بهشت ، ۶۵

ک

- کائورسا Caorsa** «کاهور» شهر فرانسه - دوزخ ، ۱۱
کائینا Caina اولین قسمت از طبقه آخر دوزخ - دوزخ ، ۳۲
کاپانو Capaneo یکی از هفت پادشاه یونانی که شهر «تبه» را محاصره کردند - دوزخ، ۱۴
کاپتو Capeto یا چاپتا **Ciapetta** «کاپه» خاندان سلطنتی فرانسه - برزخ ، ۲۰
کاپرارا Caprara یا کاپرایا **Capraia** جزیره کوچکی در نزدیک مصب رود «آرنو» در ایتالیا
دوزخ ، ۳۳
کاپرونا Caprona دژ مستحکم ایتالیایی ، نزدیک شهر «بیزا» - دوزخ ، ۲۱
کاپلتی Cappeletti خاندان شهر «ورونا» یا شهر «کرمونا» در ایتالیا - برزخ ، ۶
کاپنساکو Capensacco رئیس خاندان فلورانس «کاپونساکی» - بهشت ، ۱۶
کاپوکیو Capocchio کیمیاگر ایتالیایی ، اهل «سینه» - دوزخ ، ۲۹ ، ۳۰

فهرست اعلام

- کاتالانو Catalano** یکی از روحانیون نابکار ایتالیایی - دوزخ ، ۲۳
- کاتالونیا Catalonia** ایالت معروف اسپانیا - بهشت ، ۸
- کاتلینی Catellini** خاندان فلورانس - بهشت ، ۱۶
- کاتریا Catria** کوهستانی از رشته جبال «آپنینو» در ایتالیا - بهشت ، ۲۱
- کاتولیکا Cattolica** دهکده ایتالیایی ، در ساحل دریای آدریاتیک - دوزخ ، ۲۸
- کاتونا Catona** شهر کوچک ایتالیایی ، در ناحیه «کالابرو» - برزخ ، ۸
- کاتونه Catone** «کاتن» سردار رومی، که خود را کشت تاسیس سزار نشود - دوزخ ، ۱۴ -
برزخ ، ۱
- کاجاداشیانو Caccia d'Asciano** از جوانان ولخرج شهر مسیه‌نا در ایتالیا - دوزخ ، ۱۹
- کاجاگویدا Cacciaguida** جد اعلای دانته ، که در یکی از جنگهای صلیبی کشته شد
بهشت ، ۱۵
- کاجانیمیکو Caccianimico** نجیب زاده ایتالیایی ، اهل «بولونیا» - دوزخ ، ۱۸
- کادمو Cadmo** «کدموس» یونانی ، بنیان گزار شهر تبه (تیس) - دوزخ ، ۲۵
- کاراره Carrare** کوهستان و دهکده‌ای در ناحیه «لونیجیانا» در ایتالیا - دوزخ ، ۲۰
- کارپینیا Carpigna** - رجوع شود به «کویددوی کارپینیا»
- کاردینال Cardinale** «اوتاریانودیلی اوبالدینی» ، ملقب به «کاردینال» ، زندیق مسیحی -
دوزخ ، ۱۰
- کارلودانجیو Carlo d'Angiò** «شارل د'انژ» ی اول و دوم ، پادشاهان فرانسوی نایل و سیسیل
دوزخ ، ۱۹ - برزخ ، ۱۱، ۲۰ - بهشت ، ۶ ، ۸ ، ۲۰
- کارلودی والوا Carlo di Valois** «شارل دووالوا» ولیعهد فرانسه ، که فلورانس را
اشغال و دانته را تبعید کرد - برزخ ، ۲۰
- کارلومارتلو Carlo Martello** «شارل مارتل» پسر شارل د'انژوی دوم ، که در جوانی در
نایل مرد - بهشت ، ۸
- کارلومانو Carlo Magno** رجوع شود به «شارلمانی»
- کارلینو Carlino** از خاندان «پاتسی» که قلعه مستحکمی را تسلیم فلورانسیان کرد - دوزخ ، ۳۲
- کارون Caron** زورق بان رود «اکروته» در دوزخ - دوزخ ، ۳
- کاریدی Cariddi** کرداب تنکه «مسینا» میان ایتالیا و سیسیل - دوزخ ، ۷
- کاریزندا Carisenda** برجی در ایتالیا - دوزخ ، ۳۱
- کازالودی Casalodi** خاندان زمامدار شهر «ماتتووا» در شمال ایتالیا - دوزخ ، ۲۰
- کازاله Casale** «اوترینوداکازاله» روحانی ایتالیایی فرقه «برادران کهنتر» - بهشت ، ۱۲

فهرست اعلام

- کازلا Casella** موسیقی‌دان ایتالیائی ، دوست دانتِه - برزخ ، ۲
- کازنتینو Casentino** درهٔ علیای رود «آرنو» در ایتالیا - دوزخ ، ۳۰-برزخ ، ۱۴
- کازینو Casino** یا کاسینو **Cassino** شهر ایتالیائی ، در دامنهٔ «موتِه کاسینو» - بهشت، ۲۲
- کاستروکارو Castrocaro** دژ مستحکم ایالت «رومانیا» در ایتالیا ، نزدیک شهر «فورلی» - برزخ ، ۱۴
- کاستلو Castello** - رجوع شود به «گویدودا کاستلو»
- کاستوره Castore** پسر «لدا» و خدای خدایان ، در میتولوژی یونان، که بدل بیکی از دو-ستارهٔ برج جوزا شد - برج ، ۴
- کاستیلیا Castiglia** ایالت معروف «کاستیل» اسپانیا - بهشت ۱۲
- کاسینو Cassino** - رجوع شود به «کازینو»
- کاسیو Cassio** «کاسیوس» قاندسزار، که همراه با پروتوس و بهودا بسخت‌ترین عذاب دوزخ گرفتار است - دوزخ ، ۳۴
- کاکو Caco** یکی از ددان آدمی روی دوزخ، که در میتولوژی یونان سنتوری بود که بدست هر کول کشته شد - دوزخ ، ۲۵
- کاکومه Caccume** کوهستانی در ایتالیا نزدیک روم - برزخ ، ۴
- کالاروسا Calaroga** شهر اسپانیا ، در ایالت «کاستیل» - بهشت ، ۱۲
- کالبولی Calboli** خاندان معروفی در شهر «فورلی» ایتالیا - برزخ ، ۱۴
- کالفوچی Calfucci** خاندان فلورانس - بهشت ، ۱۶
- کالابرینا Calcabrina** یکی از شیاطین دوزخ - دوزخ ، ۲۱ ، ۲۲
- کالکانتا Calcanta** غیبکو و کاهن یونانی که ساعت سعد را برای حرکت ناوگان یونان تعیین کرد - دوزخ ، ۲۰
- کالیمتو Calisto** باپ کالیکستوس اول - بهشت ، ۲۷
- کالیوپه Calliope** یری الهام بخش اشعار حماسی در میتولوژی یونان - برزخ ، ۱
- کامپالدینو Campaldino** میدان جنگ قوای «فلورانس» و «آرتسو» ، در ناحیهٔ کازنتینو، در ایتالیا - دوزخ ، ۳۰ - برزخ ، ۵
- کامپانیاتیکو Campagnatico** دژ مستحکم در ناحیهٔ «امبرونه» در ایتالیا - برزخ، ۱۱
- کامپو Campo** میدان بزرگ شهر «سیه‌نا» در ایتالیا - برزخ ، ۱۱
- کامپی Campi** دهکدهٔ ناحیهٔ «تسکانا» در شمال غربی فلورانس - بهشت ، ۱۶
- کامونیکا Camonica** «وال کامونیکا» در ایالت «لمباردیا» در ایتالیا - دوزخ ، ۲۰

فهرست اعلام

- کامیشیونه Camiscione** فلورانسى گمنامى از خاندان «پاتسى» که بجرم خیانتى بزرگ در طبقه آخر دوزخ جای دارد - دوزخ ، ۳۲
- کامیلا Camilla** از قهرمانان کتاب «انثیس» و پرژیل - زنى که در جنگ با «انثا» کشته شد - دوزخ ، ۱ ، ۴
- کانچلیرى Cancellieri** خاندانى از شهر «پستویا» در ایتالیا - دوزخ ، ۳۲
- کان گرانده Can Grande** زمامدار شهر «ورونا» که دانه را در دوران غربتش با لطف بسیار پذیرفت ، ووی «کمدى الهى» خویش را بدو اهداء کرده - برزخ ، *۳۳- بهشت ، * ۱۷
- کانیازسو Cagnazzo** یکی از شیاطین دوزخ - دوزخ ، ۲۱ ، ۲۲
- کانیانو Cagnano** امروزه «بوتنیکا» **Botteniga** ، رود خانه ای در ایتالیا - بهشت ، ۹
- کاوالکانتى Cavalcanti** خاندان فلورانسى - دوزخ ، ۱۰ ، ۳۰ - برزخ ، ۱۱
- کرئوزا Creusa** زن «انثا» دلاور تروپائی، که رومیان خود را از عقاب او میدانستند - بهشت ، ۹
- کرادو Corrado** یا کورادو **Currado** کنراد ، امپراتور آلمان - بهشت ، ۱۵
- کرادو Corrado** یا کورادو **Currado** از خاندان «مالاسینا» متعلق به ناحیه «لونجیان» در ایتالیا - برزخ ، ۸
- کرادینو Corradino** یا **Curradino** آخرین پادشاه خاندان «سوویا» در آلمان - برزخ ، ۲۰
- کراسو Crasso** «کراسوس» سردار رومی که در جنگ با اشکانیان کشته شد - برزخ ، ۲۰
- کرتى Creti** یا کرتا **Creta** کرت جزیره معروف یونان - دوزخ ، ۱۲ ، ۱۴
- کرس Corsica** «کرس» ، جزیره معروف مدیترانه ، در جنوب فرانسه - برزخ ، ۱۸
- کرسودوناتى Corso Donati** رئیس فرقه سیاسى «سیاهها» در فلورانس - برزخ ، *۲۴ - بهشت ، ۳
- کرتو Corneto** - رجوع شود به «رنیر» -
- کرنلیا Corniglia** «کرنلیا» زن دلاور رومی ، مادر برادران معروف «گراکوس» - دوزخ ، ۴ - بهشت ، ۱۵
- کرو Coro** نام یکی از بادها در میتولوژى یونان - دوزخ ، ۱۱
- کروآسیا Croazia** «کروآسی» ، یکی از ایالات کنونی یوگسلاوى - بهشت ، ۳۱
- کروبیان Cherubini** دومین طبقه از طبقات نه گانه ملائک ، در الهیات کاتولیک - بهشت ، ۲۸

فهرست اعلام

کزناتسا Cosenza شهری در ایتالیا - برزخ ، ۳
 کستانسا Costanza یا کستانسا Gostanza ملکه «آراکونا» در اسپانیا-برزخ ، ۷،۳
 کستانتینو Costantino «کنستانتینوس» (قسطنطین) امپراتور روم - دوزخ ، ۲۷،۱۹ -

بهشت : ۶

کلئوپاترا Cleopatra یا Cleopatrás ملکه معروف مصر - دوزخ ، ۵-بهشت ، ۶
 کلتو Cleto پاپ کلت ، جانشین دوم پطرس رسول - بهشت ، ۲۷
 کلکو Colco ، سرزمین «کلکیس» که بنا بافسانه های یونانی قوچان زرین پشم در آنجا
 میزیستند - دوزخ ، ۱۸ - بهشت ، ۲

کلمنتسا Clemenza دختر شارل مارنل (کارلودی مارتلو - رجوع شود بدین نام) - بهشت ۹
 کلمنته Clemente پاپ کلمنتوس چهارم - برزخ ، ۳

کلو تو Cloto یکی از سه خواهر معروف به «پارکها» در میتولوژی یونان - برزخ ، ۲۱
 کلیمنه Climene مادر «فتونه» در میتولوژی یونان (رجوع شود بدین نام) - بهشت، ۱۷
 کلیو Cliò پری الهام بخش تاریخ در میتولوژی یونان - برزخ ، ۲۲
 کنیو Conio دژ مستحکم ناحیه «رومانیا» در ایتالیا - برزخ ، ۱۴

کوئینتسیو Quinzio « سین سیناتوس کین سیوس » کنسول و دیکناتور رومی - بهشت ،
 ۱۵ ، ۶

کوروش Ciro برزخ ۱۲

کوآرنارو Qnarnaro یا کوآرنرو Quarnero خلیجی در دریای آدریاتیک - دوزخ ، ۹
 کوپیدو Cupido خدای تیرافکن عشق ، پسر زهره در میتولوژی یونان و روم - بهشت ، ۸
 کوچیتو Cocito رودخانه یخ دوزخ - دوزخ ، ۱۴ ، ۳۱ ، ۳۳ ، ۳۴
 کورادو داپالاتسو Currado da Palazzo نماینده شارل داتروی اول در فلورانس -

(رجوع شود به کارلو) برزخ ، ۱۶

کورادینو Curradino رجوع شود به «کرادینو»
 کوریو Curio سیاستمدار رومی، که سزار را به گذشتن از رود «روبیگون» برانگیخت -

دوزخ ، ۲۸

کونیتسا Cunizza خواهر «اندولینو» ، از خاندان «رومانو» در ایتالیا - بهشت ، ۹
 کویرینو Quirino لقب «رمولوس» بنیان گزار افسانه‌ای شهر روم - بهشت ، ۸
 کیارامونتزی Chiaramontesi خاندان فلورانس - برزخ ، ۱۲* - بهشت ، ۱۶۵
 کیارنتانا Chiarentana نام قدیمی کوه «کارینتسیا» در ایتالیا - برزخ ، ۱۵

فهرست اعلام

کیاسی Chiassi ناحیه‌ای در نزدیک شهر «راونا» در ایتالیا - برزخ ، ۲۸
کیانا Chiana «والدی کیانا» ناحیه‌ای مالاریاخیز ، میان «آرتسو» و «مونت‌پولچیانو» در ایتالیا -
دوزخ ، ۲۹

کیانا Chiana رودخانه‌ای در ایتالیا ، در ناحیه «تسکانا» - بهشت ، ۱۳
کیاوری Chiaveri با «کیاوری» **Chiavari** ناحیه‌ای در ساحل شمال غربی ایتالیا -
برزخ ، ۱۹

کیرون Chiron از ددان آدمی روی دوزخ ، که در میتولوژی یونان «ربی آشیل (آکیله)»
پهلوان معروف بود - دوزخ ، ۱۲ - برزخ ، ۹
کیوزی Chiusi شهر ایتالیایی ابالت «تسکانا» - بهشت ، ۱۶

گ

گائتا Gaeta شهری که «چیرچه» جادوگر زیبا اولیس را در آن نگاه داشت و «ائتا» این
نام را بشهری که خود ساخته بود داد - دوزخ ، ۲۶ - بهشت ، ۸

گادو Gaddo پسر «کنت اوگولینو» (رجوع شود بدین نام) - دوزخ ۳۳
گاردا Garda دریاچه‌ای در شمال ایتالیا - دوزخ ۲۰

گاردینگو Gardingo یکی از کویهای فلورانس - دوزخ ۲۳

گالتوتو Galeotto «دلال محبت» شوالیه «لانسلو» و «ملکه جینورا» در یک داستان معروف
قرون وسطایی ، که دانه بفصلی از آن اشاره کرده است - دوزخ ۵

گالورا Gallura فاضی جزیره ساردنی - دوزخ ۲۲ - برزخ ، ۸

گالوتسو Galluzzo دهکده‌ای در نزدیک فلورانس - بهشت ، ۱۶

گالیگایو Galigai خاندان فلورانس - بهشت ، ۱۶

گالینو Galieno - رجوع شود به «جالینوس»

گالی Galli - خاندان فلورانس - بهشت ، ۱۶

گانگالاندی Gangalandi خاندان فلورانس - بهشت * ۱۶

گانلونه Ganellone خائنی که محل تمرکز قوای شارلمانی را باعراب نشان داد - دوزخ ۳۲

گانیمده Ganimede ساقی خدای خدایان ، در میتولوژی یونان - برزخ ، ۹

گاوپله Gaville ناحیه‌ای از «تسکانا» در ایتالیا - دوزخ ۲۵

فهرست اعلام

- گایا Gaia** دختر «کراردوداکامینو» نجیب زاده شهر «ترویزا» در ایتالیا - برزخ ۱۶
- گتيفردی Gottifredi** دوک شهر «بولیونه» در ایتالیا - بهشت ۱۸
- گدنتی Godenti** یا کاودنتی **Gaudenti** لقبی که به «برادران روحانی» فاسد داده شده بود - دوزخ ۲۳
- گراتسیانو Graziano** فقیه و مجتهد معروف مسیحی - بهشت ۱۰
- گرار دوداکامینو Gherardo da Camino** نجیب زاده ایتالیایی اهل «ترویزا» - برزخ ۱۶
- گرافیاکانا Graffiacana** یکی از شیاطین دوزخ - دوزخ ۲۱، ۲۲
- گرچی Greci** خاندان فلورانس - بهشت ۱۶
- گرگوریو Gregorio** پاپ کرکوروبوس کبیر - برزخ ۱۰ - بهشت ۲۸
- گرگونه Gorgone** سر «مدوزا» که هر کس او را میدید سنگ میشد - دوزخ ۹
- گرگونا Gorgona** جزیره کوچکی در مدیترانه، نزدیک مصب رود «آرنو» - دوزخ ۳۳
- گریفونه Grifone** حیوان افسانه‌ای، شیهه شیرهای بالدار تخت جمشید، که در چهارسرود آخر برزخ بعنوان مظهر عیسی از آن یاد شده است - برزخ ۲۹، ۳۰، ۳۱، ۳۲
- گستانسا Gostanza** ملکه «آراکونا» در اسپانیا - برزخ ۷
- گستانسا دالتاویلا Gostanza d'Altavilla** امپراتریس آلمان، زن هاینریش ششم و مادر فردریک دوم - برزخ ۳ - بهشت ۳، ۴
- گلائو کو Glauco** از خدایان دریا، در میتولوژی یونان - بهشت ۱
- گمیتا Gomita** روحانی فاسد ایتالیایی، اهل جزیره ساردنی - دوزخ ۲۲
- گنگ Gange** بایتالیایی «کنجه»، رود معروف هندوستان - برزخ ۲، ۱۷ - بهشت ۱۱
- گوالاندی Gualandi** خاندان برجسته شهر «پیزا» در ایتالیا - دوزخ ۳۳
- گوالتروتی Gualterotti** خاندان فلورانس - بهشت ۱۶
- گوالدو Gualdo** شهری در ایالت «امبریا»، در ایتالیا - بهشت ۱۱
- گوالدرادا Gualdrada** دختر «بلین چیونه برتی» (رجوع شود بدین نام) - دوزخ ۱۶
- گواسکونیا Guascogna** «کاسکنی» ایالت فرانسه - برزخ ۲۰
- گوانتو Guanto** «کان» شهر معروف بلژیک - برزخ ۲۰
- گویو Gubbio** یا آکیو **Agobbio** شهری در ایالت «امبریا» در ایتالیا - بهشت ۱۱
- گویلیلمو Guglielmo** پادشاه سیسیل - بهشت ۲۰
- گویلیلمو آلدوبراندسکو Guglielmo Aldobrandesco** رئیس خاندان «آلدوبراندسکی» شهر «سنتافیورا» در ناحیه «مارما» در ایتالیا - برزخ ۱۱

فهرست اعلام

- گو یلیمو برسیره **Guiglielmo Borsiere** صراف فلورانس - دوزخ ۱۶
- گو یلیمو دورانجه **Guiglielmo d'Orange** کیوم دورانز، روحانی و مرد جنگی
فرانسوی - بهشت ۱۸
- گو یلیمو دی مونفراتو **Guiglielmo di Monferrato** مارکی ناحیه «مونفراتو»
در ساحل رود «پو» در شمال ایتالیا - برزخ ۷
- گورنو **Governo** در اصطلاح کنونی کوورنولو **Governolo**، ناحیه‌ای از ایالت
«لمباردیا» در ایتالیا - دوزخ ۲۰
- گویتسانته **Guizzante** «ویسانت» بندر بلژیک - دوزخ ۱۵
- گویتونه **Guittone** شاعر ایتالیایی، اهل «آرتو» - برزخ ۲۴، ۲۶
- گویدو بناتی **Guido Bonatti** اخترشناس ایتالیایی - دوزخ ۲۰
- گویدو پراتا **Guido da Prata** یکی از اهالی «رومانیا» که دانه از او با احترام یاد
میکند - برزخ ۱۴
- گویدو رومنا **Guido da Romena** از کنت‌های خاندان زمامدار رومنا در ایتالیا -
دوزخ ۳۰
- گویدو داکاستلو **Guido da Castello** نجیب زاده لمباردی - برزخ ۱۶
- گویدو دل دوکا **Guido del Duca** از بزرگان خاندان زمامدار «برتینورو» در ایالت
«رومانیا» در ایتالیا - برزخ ۱۴
- گویدو دل کاسرو **Guido del Cassero** نجیب زاده شهر «فانو» در ایتالیا - دوزخ ۲۸
- گویدو دی کارپینیا **Guido di Carpigna** زمامدار شهر «راونا»، از خاندان
«کارپینیا» - برزخ ۱۴
- گویدو کاوالکانتی **Guido Cavalcanti** شاعر فلورانس، هم‌مکتب ادبی دانه -
دوزخ ۱۰ - برزخ ۱۱
- گویدو گوارا **Guido Guerra** رئیس کولف‌های فلورانس در نیمه دوم قرن سیزدهم
مسیحی - دوزخ ۱۶
- گویدو گوئینیتسلی **Guido Guinzelli** شاعر ایتالیایی اهل «بولونیا»، مؤسس
مکتب ادبی که دانه از آن پیروی کرد - برزخ ۱۱، ۲۶
- گویدی **Guidi** خاندان مقتدر کنت‌های تسکانی که بچندین دسته تقسیم شدند - بهشت ۱۶
- گويسکارو **Guiscardo** شوالیه نرماند، که اعراب را در جنوب ایتالیا شکست داد و
آنها را ازین سرزمین بیرون راند - دوزخ ۲۸ - بهشت ۱۸
- گیزو لابللا **Ghisolabella** خواهر «کاجانیمیکو» (رجوع شود بدین نام) - دوزخ ۱۸
- گین دی تاکو **Ghin di Tacco** نجیب زاده شهر «سیه‌نا» در ایتالیا - برزخ ۶

ل

- لئارکو Learco** پسر «آناماته» (آتاماس) پادشاه افسانه‌ای یونان ، که پدرش در عالم جنون او را بکشت - دوزخ ۳۰
- لئاندرو Leandro** جوان عاشق پیشه‌ای که برای دیدار محبوبه خود هر شب باشنا از دارانل میکذشت - برزخ ۲۸
- لاپو Lapo** نامیکه بطور عام در مورد فلورانسی‌ها بکار رفته است - بهشت ۲۹
- لاپوسالترلو Lapo Salterello** - حقوق‌دان و شاعر فلورانسی - بهشت ۱۵
- لاترانو Laterano** مقر پاپ‌ها در روم ، پیش از آنکه واتیکان مرکز کلیسا شود - بهشت ۳۱
- لاتونا Latona** مادر «آپولون» و «دیانا» و معشوقه خدای خدایان در میتولوژی یونان - برزخ ۲۰ - بهشت ۱۰ ، ۲۲ ، ۲۹
- لاتینو Latino** پادشاه «لانسو» در ایتالیا - دوزخ ۴
- لاتینو Latino** «بروتولائینو» فیلسوف و دانشمند فلورانسی - دوزخ ۱۵
- لاچدمونا Lacedemona** «لاسدمون» شهر یونان قدیم - برزخ ۶
- لاکزیسی Lachesis** پری میتولوژی یونان ، که کلاف عمر هر یک از افراد بشر در دست او بود - برزخ ۲۱
- لامبرتی Lambertini** خاندان فلورانسی - بهشت ۱۶۵
- لامونه Lamone** رودخانه‌ای در ایتالیا - دوزخ ۲۷
- لانجیا Langia** چشمه‌ای در جنوب یونان - برزخ ۲۲
- لانچیا لوتو Lancialotto** «لانسلو» ، محبوب «جینورا» (رجوع شود بدین نام) - دوزخ ۵
- لانفرانکی Lanfranchi** خاندان برجسته شهر «پیزا» در ایتالیا - دوزخ ۳۰
- لانو Lano** یکی از اهالی شهر «سیه‌نا» در ایتالیا ، که در جنگ «تویو» کشته شد - دوزخ ۱۳
- لاوانیا Lavania** رودخانه ناحیه «لیگوریا» در مغرب ایتالیا - برزخ ۱۹۵
- لاوینا Lavina** زن «انثا» نهرمان تروائی - دوزخ ۴ - برزخ ۱۷ - بهشت ۶
- لبنان Libano** درنجا اشاره به «جبل لبنان» - برزخ ۳۰
- لته Letè** رود فراموشی در دوزخ قدیم یونانیان و یکی از دورود «بهشت‌زمینی» در «برزخ» دانه - دوزخ ۱۴ - برزخ ۲۶ ، ۲۸ ، ۳۰ ، ۳۳

فهرست اعلام

- لدا Leda** در میتولوژی یونان ، زن شوهرداری که خدای خدایان برای فریفتنش بصورت قوئی سپید درآمد - بهشت ۲۷
- لدرینگو Loderingo** یکی از «برادران روحانی» فاسد ایتالیائی - دوزخ ۲۳
- لرنتسو Lorenzo** روحانی کاتولیک - بهشت ۴
- لریچی Lerici** شهر کوچک ایتالیا در کنار خلیج «اسپتسیا» ، در مغرب این کشور - برزخ ۳
- لریدا Lerida** یا ایلردا Ilerda شهر اسپانیا ، در «کاتالونیا» - برزخ ۱۸
- لگودورو Logodoro** یکی از چهار استان جزیره ساردینیا (ساردنی) - دوزخ ۲۲
- لمباردیا Lombardia** ایالت معروف ایتالیا - دوزخ ۲۸ - برزخ ۱۶
- لموزی Lemosi** اهل «لیموژ» - برزخ ۲۶
- لندن Londra** دوزخ ۱۲۵
- لنو Lenno** «لمنوس» ، جزیره معروف یونان در دریای اژه - دوزخ ۱۸
- لوجیا Lucia** «سنتالوجیا» قدیسه مسیحی - دوزخ ۲ - برزخ ۹ - بهشت ۳۲
- لوجیفرو Lucifero** رجوع شود به «شیطان اعظم»
- لوقا Luca** حواری بزرگ عیسی ، نویسنده یکی از چهار انجیل - برزخ ۲۱، ۲۹۵
- لوکا Lucca** شهر مغرب ایتالیا - دوزخ ۱۸ ، ۳۳ - برزخ ۲۴
- لوکانو Lucano** «لوکانوس» شاعر لاتین - دوزخ ۴ ، ۲۵
- لوکرتسیا Lurrezia** «لوکرتسیا» بانوی رومی ، زن «کولاتینوس» - دوزخ ۴ - بهشت ۱
- لونی Luni** شهر قدیم ایتالیا که بدست «اتروسک‌ها» ساخته شده بود - دوزخ ۲۰ - بهشت ۱۶
- لونیجیانا Lunigiana** نام دیگر «والدی‌ماکرا» ناحیه‌ای در مغرب ایتالیا - دوزخ ۲۴ - برزخ ۸
- لوی Levi** پسر یعقوب پیغمبر اسرائیل و مراد یوسف - برزخ ۱۶
- لویجی Luigi** «لوئی» ها ، پادشاه فرانسه - برزخ ۲۰
- لیبیا Libia** نامی که در قدیم بهمه قاره افریقا بخصوص قسمت شمالی آن اطلاق میشد - دوزخ ۲۴
- لیبیکو Libicoco** یکی از شیاطین دوزخ - دوزخ ۲۱ ، ۲۲
- لیتسیو Lizio** نجیب زاده ایتالیائی شهر «البونا» - برزخ ۱۴
- لیکورگو Licurgo** «لیکورگوس» پادشاه «نمئا» - برزخ ۲۶
- لیلا Lilla** «لیل» شهر معروف فرانسه - برزخ ۲۰

فهرست اعلام

- لیمبو Limbo** «اعراف» ، منطقهٔ مقدماتی دوزخ که ارواح بی تکلیف در آنجا بند - دوزخ ۴ ، ۲۲
لین Lin پاپ لِنوس ، جانشین اول پطرس رسول - دوزخ ۲۷
لینو Lino «لِنوس» موسیقیدان و شاعر افسانه‌ای یونان، که یونانیان او را پسر «فبوس» خدای آفتاب میدانستند - دوزخ ۴
لیویو Livio «لیویوس» مورخ رومی - دوزخ ۲۸

م

- ماتلدا Matelda** زن زیبایی که دانه در بهشت زمینی با او روبرو میشود، و ظاهراً پاسدار این بهشت است - برزخ ۲۸۵ ، ۲۹۵ ، ۳۱۵ ، ۳۲۵ ، ۳۳
ماتیاس Mattia از پیروان عیسی، که در حلقهٔ حواریون بجانشینی «بمودا» برگزیده شد - دوزخ ۱۹
مارتسوکو Marzucco مردی از خاندان «اسکورنیجیانی» شهر «پیزا» در ایتالیا، که درسلك روحانیون درآمد - برزخ ۶
مارتسیا Marzia زن «کاتن» سردار رومی (رجوع شود بدین نام) - دوزخ ۴ - برزخ ۱
مارتینو Martino نامی که بصورت عام در ضرب المثلی آمده - بهشت ۱۳
مارچلو Marcello «کلابوس کلابوس مارسلوس»، کنسول رومی - برزخ ۶
مارسیا Marsia یکی از دیوان جنگل در میتولوژی یونان که در عالم موسیقی لاف آبربری با آپولن زد و شکست خورد و آپولن پوستش را زنده برگرداند - بهشت ۱
مارسیلیا Marsiglia «مارسی» بندر معروف فرانسه - برزخ ۱۸
مارکابو Marcabo قلمهٔ مستحکمی در نزدیک رود «پو» ، در شمال ایتالیا - دوزخ ۲۸
مارکزه Marchese «مارکی» ، لقب اویستسودا استه با آندوی سوم (رجوع شود بدین نام) - دوزخ ۱۸
مارکو لمباردو Marco Lombardo از اهالی «لمباردیا» در شمال ایتالیا، که هویتش درست معلوم نیست - برزخ ۱۶
مارگریتادی برگونیا Margherita di Borgogna «مارگریت دوبرگونی» ، زن دوم شارل داتروی اول (رجوع شود به کارلو) - برزخ ۷
مارگریتادی پروونتسا Margherita di Provenza «مارگریت دوپروونتس» ، ملکهٔ فرانسه - بهشت ۶
مارما Maremma ناحیهٔ مالاریاخیز و مردابی مغرب ایتالیا - دوزخ ۲۵ ، ۲۹ - برزخ ۵

فهرست اعلام

- ماریا Maria** رجوع شود به 'مریم'
ماریادی الناتسارو Maria di Eleazzaro (مریم الیعازار) - زنی یهودی، که در دوران محاصره اورشلیم از طرف رومیان (سال ۷۰ میلادی) از گرسنگی پسرش را کباب کرد و خورد - برزخ ۲۳
- ماسکرونی Mascheroni** رجوع شود به 'ماسول' .
ماکابئو Maccabeo سلحشور یهودی که دانه روحش را در آسمان مریخ در جمع شه-واران مسیح میبند - بهشت ۱۸
- ماکاریو Maccario** ماکاریوس ، قدیس مسیحی قرن چهارم ، ملقب به 'مصری' - بهشت ۹
ماکرا Macra یا **ماگرا Magra** رودخانه‌ای در ایتالیا - بهشت ۹
- مالاتستا Malatesta** خاندان ایتالیائی شهر 'ریمینی' ، که از سه تن از افراد برجسته آن بنام 'پائولو' و 'جانچیوتو' و 'مورلو' درسرودهای ۵ و ۲۴ دوزخ یاد شده است
مالاتستینو Malatestino زمامدار 'واحدالعین' شهر 'ریمینی' ، در ایتالیا - دوزخ ۲۸، ۲۷
- مالاسپینا Malaspina** رجوع شود به 'کورادو'
مالاکودا Malacoda یکی از شیاطین دوزخ - دوزخ ۲۱
- مالاولتی Malavolti** رجوع شود به 'کانالانو'
مالبرانکه Malebranche لقب شیاطین طبقه هشتم دوزخ - دوزخ ۲۲، ۲۱ ، ۲۳ ، ۳۳
- مالتا Malta** زندان خاص روحانیون خطا کار، در شمال ایتالیا - بهشت ۹
مالویچینی Malvicini خاندان زمامدار ناحیه و قلعه مستحکم 'بائیا کاولو' در ایتالیا - دوزخ ۱۴۵
- ماله بلجه Malebolge** مجموعه حفره‌های ده گانه طبقه هشتم دوزخ - دوزخ ۲۹، ۲۴، ۲۱، ۱۸
ماناردی Manardi رجوع شود به 'آریکو'
مانتو Manto دختر 'تیرزیاس' تروائی و بنیاد گزار افسانه‌ای شهر 'ماتووا' در شمال ایتالیا - دوزخ ۲۰ - برزخ ۶ ، ۱۸
- مانتووا Mantova** شهر معروف ایتالیا - دوزخ ۲۰ - برزخ ۶ ، ۱۸
- مانجادوره Mangiadore** رجوع شود به 'پیترو' .
مانفردی Manfredi پسر حرامزاده فردریک دوم امپراتور آلمان، که پادشاه سیسیل شد - برزخ ۳
- مایا Maia** مادر 'مرکوربو' (عطارد) در میتولوژی یونان و روم - بهشت ۲۲
- مایولیکا Maiolica** 'ماخورکا' (ماژوک) جزیره اسپانیائی دریای مدیترانه (از مجمع الجزایر بالئار) - دوزخ ۲۸

فهرست اعلام

- متلو Metello** «سیسیلیوس متلوس» سیاستمدار رومی - بهشت ۹
- مجارستان Ungaria یا Ungheria** بهشت ۱۹
- مجرا Megera** یکی از سه الهه خشم در میتولوژی یونان - دوزخ ۹
- مدئا Medea** زن یا سون پهلوان یونانی ، در میتولوژی یونان - دوزخ ۱۸
- مدوزا Medusa** یکی از سه خواهر معروف به «کورکونا» در میتولوژی یونان، که هر کس بدو نگاه میکرد سنگ میشد - دوزخ ۹
- مدیان Madian** ناحیه‌ای در مغرب «بجزالمیت» که مردم آن بدست «جدعون» سردار اسرائیل سرکوبی شدند - برزخ ۲۴
- مدیترانه Mediterraneo** * دوزخ ۱۴ ، ۲۶ ، ۲۸ - بهشت * ۹
- مدیچینا Medicina** رجوع شود به «پیردامدیچینا»
- مراکش Marocco و Morrocco** دوزخ ۲۶ - برزخ ۴
- مردخای Mardocheo** یهودی عمومی «استر» دختر عبری که بروایت تورات زن اخشورش (خنایارشا) شد - برزخ ۱۷
- مردرک Mordrèc** برادرزاده آرتر پادشاه نیمه افسانه‌ای انگلستان در قرون وسطی - دوزخ ۳۲۵
- مرکاتو و کیو Mercato Vecchio** «بازار کهنه» فلورانس در قرون وسطی - بهشت ۱۶
- مرکوریو Mercurio** پسر خدای خدایان، که در میتولوژی یونان «هرمس» نام داشت - بهشت ۴
- مرنتو Moronto** برادر «کاجا کویدا» جد اعلاى داتنه - بهشت ۱۵
- مریخ Marte** خدای جنگ در میتولوژی یونان - دوزخ ۳۱ - برزخ ۱۲ - بهشت ۴ ، ۸ ، ۱۶
- مریخ Marte** سیاره معروف منظومه شمسی - دوزخ ۲۴ - برزخ ۲ - بهشت ۴ ، ۱۴ ، ۱۸ ، ۲۷
- مریم Maria** مادر عیسی - برزخ ۳ ، ۵ ، ۸ ، ۱۰ ، ۱۳ ، ۱۸ ، ۲۰ ، ۲۲ ، ۳۳ - بهشت ۳ ، ۴ ، ۱۱ ، ۱۴ ، ۱۵ ، ۱۶ ، ۲۳ ، ۳۲ ، ۳۳ - درین سرودها نیز تلویحاً از او سخن رفته است : - دوزخ ۲ ، برزخ ۷ ، ۱۰ ، ۱۵ ، ۲۰ - بهشت ۳۱ ، ۳۱ ، ۳۲
- مسیح Cristo** رجوع شود به «عیسی»
- مشتری Giove** سیاره منظومه شمسی - بهشت ۱۸ ، ۲۲ ، ۲۷
- مصر Egitto** - بهشت ۲۵
- مکابیین Maccabei** از کتابهای تورات - دوزخ ۱۹
- ملناگرو Meleagro** پسر پادشاه «کالیدوس» در میتولوژی یونان - برزخ ۲۵
- ملتا Molta** یا مولداوا Moldava شعبه رود «البه» که از بوهیمیا «چکوسلواکی» سرچشمه میکیرد - برزخ ۷

فهرست اعلام

- ملك الكامل Malek al Kamel سلطان مصر - بهشت ۱۱۵
ملکیصدق Melchisedech خاخام بزرگ یهودی - بهشت ۸
ملیسو Melisso 'ملیسوس' فیلسوف یونانی قرن پنجم پیش از میلاد مسیح - بهشت ۱۳
ملیچرتا Melicerta یکی از پسران 'آتامانته' (رجوع شود بدین نام) در میتولوژی
یونان - دوزخ ۳۰
منالدی Monaldi خاندان ایتالیایی شهر 'اوروتیو' - برزخ ۶
منالیپو Menalippo 'منالیپوس' جنگجوی شهرتیس یونان، که 'نیدئوس' دشمن او جمعه
ویرا خورد - دوزخ ۳۲
منتاپرتی Montaperti ناحیه‌ای در 'والداریا' در مغرب ایتالیا که میدان جنگ معروفی
میان فلورانسها و دشمنانشان شد - دوزخ ۳۲
منتانیا Montagna 'منتانیا' پارچیتاتی، کوهی در ایتالیا - دوزخ ۲۷
منتکی Moutecchi خاندان ایتالیایی شهر 'ورونا' - برزخ ۶
منته رجونه Montereccione دهکده کوچک نزدیک 'سینا' که از لحاظ نظامی اهمیت
داشت - دوزخ ۳۱
منته فلترو Montefeltro ناحیه کوهستانی ایتالیای مرکزی - دوزخ ۱، ۲۷ - برزخ ۵
منته مالو Montemalo یا مونته مارو، کوهستانی در نزدیکی رم - بهشت ۱۵
منته مورلو Montemurlo قلعه مستحکم میان 'پرانو' و 'بیستویا' در نزدیک فلورانس -
بهشت ۱۶
منته وسکو Monte Vesco نام قدیمی کوه مونویزو Monviso که رود پو از آن
سرچشمه میگیرد - دوزخ ۱۶
منجیلو Mongibello از اسامی کوه 'اتنا' آتشفشان معروف جزیره سیسیل. این نام از
کلمه عربی 'جبل' آمده است - برزخ ۱۴
منچیو Mencio و مینچیو Mincio رودخانه‌ای در شمال ایتالیا - دوزخ ۲۰
منفراآتو Monferrato مارکی‌تشین قدیمی ایتالیایی، در ساحل راست رود پو، در شمال
ایتالیا - برزخ ۷
موتسیو Muzio 'موسیوس' جنگجوی رومی در قرن ششم پیش از مسیح - بهشت ۴
موزها Musi پربان الهام‌بخش میتولوژی یونان - دوزخ ۳۲۵، ۲ - برزخ ۱، ۲۲ - بهشت
۱۸، ۱۲، ۲
موسکا Mosca تفاق افکن فلورانس، از خاندان 'لامبرتی' - دوزخ ۶، ۲۸

فهرست اعلام

- موسی Moise** دوزخ ۴ - برزخ ۳۲ - بهشت ۴ ، ۲۴ ، ۲۶
- میدا Mida** 'میداس' پادشاه فریجیا - برزخ ۲۰
- میرا Mira** دهکده‌ای میان 'پادووا' و 'دینیز' در شمال شرقی ایتالیا - برزخ ۵
- میرا Mirra** دختر پادشاه قبرس، که عاشق پدرش شد و با اغفال به بسترش راه یافت - دوزخ ۳۰
- میکائیل Michele** ملک مقرب - دوزخ ۷-۱۳ - بهشت ۴
- میکله تسانکه Michele Zanche** زمامدار 'لوگودورو' جزیره ساردینیا (ساردنی) - دوزخ ۲۲ ، ۳۳
- میکله اسکوتو Michele Scotto** پزشک و اخترشناس اسکاتلندی در دربار فردریک دوم امپراتور آلمان - دوزخ ۲۰
- میکول Micòl** دختر شاعول وزن اول داود نبی ، پادشاه اسرائیل - برزخ ۱۰
- مینچیو Mincio** رجوع شود به 'منچیو' .
- مینروا Minerva** دختر خدای خدایان واله خرد در میتولوژی روم. در یونان نام وی 'آتنا' بود. برزخ ۳۰ - بهشت ۲
- مینوتائورو Minotauro** پسر مینوس روایت میتولوژی یونان از همخوابگی 'پاسیفه' (رجوع شود بدین نام) با گاو وحشی زاده شد - دوزخ ۱۲
- مینوس Minos** قاضی و دربان دوزخ داتنه، که در میتولوژی یونان پادشاه جزیره 'کرت' بود. دوزخ ۴ ، ۱۳ . ۲۰ ، ۲۷ ، ۲۹ - برزخ ۱ - بهشت ۱۳

ن

- ناپلئونه Napoleone** از افراد خاندان 'آلبرتی' شهر 'مانکونا' در ایتالیا - دوزخ ۳۲
- ناپل Napoli** 'ناپولی' شهر و بندر معروف ایتالیا - برزخ ۳
- ناتان Natàn** پیغمبر یهود، که داود را بمناسبت قتل 'اوریا' ملامت کرد - بهشت ۱۲
- نارچیسو Narcisso** یا 'نارچیزو' Narciso 'نارسیسوس' پسر زبانی که بر روایت میتولوژی یونان عاشق خودش شد - دوزخ ۳۰
- ناسیدیو Nassidio** 'ناسیدیوس' سرباز رومی که در افریقا از نیش افعی مرد - دوزخ ۲۵
- ناصره Nazzarette** شهر فلسطین، که عیسی اهل آنجا بود - بهشت ۹
- ناوارا Navarra** کشور نیمه مستقل قدیم ، میان فرانسه و اسپانیا - دوزخ ۲۲-بهشت ۱۹
- نایاد Naiade** پریان رودها و چشمه‌ها در میتولوژی یونان - برزخ ۳۳
- نو کد نصر Nabuccodonosor** بخت‌النصر. پادشاه بابل - بهشت ۴-

فهرست اعلام

- نتونو Nettuno** 'نپتونوس' رومیان و 'پوزئیدون' یونانیان ، خدای دریا در میتولوژی‌های یونان و روم - دوزخ ۲۸ - بهشت ۳۳
- نرلی Nerli** خاندان فلورانس - بهشت ۱۵
- نرماندیا Normandia** 'نرماندی' ایالت معروف شمال فرانسه - برزخ ۲۰
- نروژ Norvegia** - (نروجیا) بهشت ۱۹
- نسو Nesso** سنتور (ددآدمی‌روی) میتولوژی یونان، که عاشق زن هرکول شد و با تیر وی بقتل رسید دوزخ ۱۲
- نلا Nella** زن 'فورزه دونانی' از خاندان بزرگی در فلورانس - برزخ ۲۳
- نلو Nello** شوهر 'بیا' (رجوع شود بدین نام) ، از خاندان ایتالیایی 'یانوکیسکی' - برزخ ۵
- نمروت Nembrotto** پادشاه بابل، که ادعای خدائی کرد و دوزخ دانه یکی از عفریت‌ها است - دوزخ ۳۱ - برزخ ۱۲ - بهشت ۲۶
- نوجرا Nocera** شهر ایالت 'امبریا' در ایتالیا - بهشت ۱۱
- نوح Noè** دوزخ ۴ - بهشت ۱۲
- نولی Noli** شهر کوچک ناحیه 'لیگوریا' در شمال غربی ایتالیا - برزخ ۴
- نولو Novello** ، رجوع شود به 'فدریکونولو'
- نیزو Niso** 'نیسوس' جوان تروایی ، از قهرمانان انثیس ویرژیل که بدست 'انثا' کشته شد - دوزخ ۱
- نیکلاو Niccolao** قدیس مسیحی ، از شهر 'باری' در ایتالیا - برزخ ۲۰
- نیکوزیا Nicosia** شهر معروف قبرس که اکنون مرکز این جزیره است - بهشت ۱۹
- نیکولو Niccolo** جوان ولخرج شهر 'سینه‌نا' در ایتالیا - دوزخ ۲۹
- نیل Nilo** رودخانه معروف مصر - دوزخ ۳۴ - برزخ ۲۴ - بهشت ۶
- نینفه Ninfe** پریان آبها در میتولوژی یونان - برزخ ۲۹ ، ۳۲
- نینو Nino** 'نینوس' پادشاه آشور و شوهر سمیرامیس - دوزخ ۲۵
- نیوبه Niobe** زن 'آمفیونه' در میتولوژی یونان ، که بمادرآپولون و دیانا نوهین کرد و بانیر این دو خدا کشته شد - برزخ ۱۲

و

واتیکان Vaticano بهشت ۹

وارو Varo رودخانه 'وار' در فرانسه، که سزار در کنار آن بفتح بزرگی نائل شد - بهشت ۶

فهرست اعلام

- والبونا Valbona** شهر ایتالیا - برزخ ۱۴
والدارنو Valdarno دره رود «آرئو» در ایالت تسکانای ایتالیا - برزخ ۱۴
والدی پادو Val di Pado دره رود «پو» در ایالت لمباردی ایتالیا - بهشت ۱۵
والدیکیانا Valdichiana دره رود «کیانا» نزدیک «آرتسو» ، در ایتالیا - دوزخ ۲۹
والدیگریوه Valdigrive دره‌ای در جنوب فلورانس - بهشت ۱۶
والدیماگرا Val di Magra دره «لونیجیانا» در مغرب ایتالیا - دوزخ ۲۴ - برزخ ۸
وال کامونیکا Val Camonica دره‌ای در ایالت «لمباردیا» در شمال ایتالیا - دوزخ ۲۰
وانی فوجی Vanni Fucci یکی از اهالی «پیستوسا» شهر نزدیک فلورانس - دوزخ
۲۵ ، ۲۴
- وایو Vaio** نقش ستونی که نشان خانوادگی خاندان «پیلی» در فلورانس بود - بهشت ۱۶
ورچلی Vercelli شهر ایالت «بیه‌مونه» در شمال غربی ایتالیا - دوزخ ۲۸
ورده Verde با احتمال قوی نام قدیمی رودخانه «کارلیانو» در نزدیک ناپل ، در ایتالیا -
برزخ ۳ - بهشت ۸
- وروکیو Verrucchio** دژ مستحکم نزدیک «ریمینی» در مشرق ایتالیا - دوزخ ۲۷
ورونا Verona شهر معروف شمال ایتالیا - دوزخ ۱۵ - برزخ ۱۸
ورونیکا Veronica قدیسه مسیحی معاصر عیسی - بهشت ۳۱
وزو Veso «مونتروزو» یا مونویزو **Monviso** کوهی که رود «پو» در شمال ایتالیا از آن
سرچشمه میگیرد - دوزخ ۱۶
- وکیتی Vecchietti** یا «دل وکیو» **Del Vecchio** خاندان فلورانس - بهشت ۱۵
ونتسیا Venezia یا «وینجیا» **Vinegia** - «ونیز» ، استان و شهر معروف ایتالیا - بهشت ۱۹
ونچسلاو Venceslao «ونسلاس» ، چهارم پادشاه «بوهیمیا» - برزخ ۷ - بهشت * ۱۹
ونیز Venezia - رجوع شود به «ونتسیا»
- وولکانو Vulcano** خدای آتش و صنعت در میتولوژی روم ، مرادف با «هفائستوس» میتولوژی
یونان - دوزخ ۱۴
- ویتالیانو Vitaliano** قاضی شهر «پادروا» در ایتالیا - دوزخ ۱۷
ویچنتسا Vicenza شهر شمال ایتالیا - بهشت ۹
- ویرجیلیو Virgilio** «ویرژیل» ، شاعر بزرگ لاتین ، سراینده منظومه حماسی معروف
«انئیس» که در کمدی الهی راهنمای دانه در سفر دوزخ و برزخ و مظهر عقل و منطق
بشری است که از قید علایق و شهوات آزاد شده باشد . - دوزخ ۱ ، ۱۹ ، ۲۳ ،

فهرست اعلام

۲۴ ، ۳۱ - برزخ ۲ ، ۳ ، ۶ ، ۷ ، ۸ ، ۱۰ ، ۱۳ ، ۱۹ ، ۲۱ ، ۲۲ ، ۲۳ ،
۲۴ ، ۲۷ ، ۲۹ ، ۳۰ - بهشت ۱۷ ، ۲۶
در این سرودها نیز تلویحاً از او نام برده شده : دوزخ ۱ ، ۲ ، ۴ ، ۷ ، ۸ -
در موارد متعدد دیگر بصورت « راهنما » یا « استاد » یا « حکیم » و غیره از او یاد
شده است .

ویسکونتی Visconti خاندان معروفی در شهر میلانو (میلان) ایتالیا - برزخ ۸
وینچیسلاو Vincislao رجوع شود به « وینچسلاو » .

ه

هابیل Abel پسر آدم - دوزخ ۴
هندوستان India و هندوان **Indi** - دوزخ ۱۴ - برزخ ۲۶ ، ۳۲ - بهشت ۲۹

ی

یاربا Iarba پادشاه نومیديا (مراکش والجزائر در دوران امپراتوری روم) - برزخ ۲۱
یاسون Iason خاخام یهودی که بمال وقف دست درازی کرد - دوزخ ۱۹
یاسون Iason یا جازونه **Giasone** دلاور افسانه‌ای یونان، که با کشتی «آرکو» برای تصاحب
قوچهای زرین پشم رفت - دوزخ ۱۸ - بهشت ۲
یاکوپوی دوم Iacopo II پادشاه «آراکونا» در اسپانیا - برزخ ۷
یاکوپو داست آندرنآ Iacopo da Sant'Andrea (« باجا کومو Giacomo »)
یکی از اهالی «پادروا» در ایتالیا ، که بجرم خودکشی بدوزخ
رفته است - دوزخ ۱۳

یاکوپو روستیکوچی Iacopo Rusticucci یکی از فلورانسها که بجرم لواط
بدوزخ رفته است - دوزخ ۶ ، ۱۶

یانو Iano یا جانو **Giano** : «یانوس» خدای میتولوژی روم - بهشت ۶ ،
یحیی San Giovanni Battista ملقب به «تعمیددهنده» ، یحیی پیغمبر که مژده ظهور
مسیح را داد - برزخ ۲۲ - بهشت ۴ ، ۳۲

یرونیمو Ieronimo یا جیرولامو **Girolamo** «یرونیموس» قدیس مسیحی - بهشت ۲۹
یعقوب Iacob یا **Giacobbe** پیغمبر معروف یهود - دوزخ ۴۵ - بهشت ۸ ، ۲۲

فهرست اعلام

یعقوب San Iacopo حواری بزرگ عیسی - برزخ ۳۲ - بهشت * ۲۵ ، ۲۷
یوله Iole محبوبه «هرکول» که پهلوان افسانه‌ای یونان بخاطر عشقبازی با او کشته شد -
بهشت ۹

یهوشافاط Iosafat درم‌ای در نزدیکی اورشلیم ، که بقول تورات در روز قیامت صحرای
محشر خواهد بود - دوزخ ۱۰

یوبا Iuba پادشاه «موریتانیا» شمال غربی آفریقا ، در دوران رومیان - بهشت ۶
یوحنا San Giovanni معروف به «انجیلی» **Evangelista** حواری بزرگ عیسی ، و
نویسنده یکی از چهار انجیل اصلی و چند رساله دیگر انجیل - برزخ ۱۹ ، ۳۲ - بهشت ۴
درس‌رودهای ۲۴ ، ۲۵ ، ۲۶ ، ۳۲ بهشت نیز تلویحاً از او سخن رفته است .

یوسف Giuseppe پسر یعقوب پیغمبر اسرائیل ، که داستان عشق او با زلیخا بسیار معروف
است - دوزخ ۳۰

یولیا Iulia یا **Giulia** دختر «سزار» - دوزخ ۴

یولیو Iulio یا **Giulio** یولیوس سزار ، سردار دیکتاتور و قیصر معروف رومی که دایه
با علاقه بسیار از او نام برده است - دوزخ ۱ ، ۲۸ - برزخ ۱۸ ، ۲۶

یونان Grecia و یونانیان **Greci** - دوزخ ۲۶ ، ۳۰ - برزخ ۹ ، ۲۲ - بهشت ۵

یونو Iuno یا یونونه **Iunone** یا جونونه **Giunone** زن خدای خدایان و ملکه آسمانها
در میتولوژی روم ، مرادف با «هرا» در میتولوژی یونان - دوزخ ۳۰ - بهشت ۱۲ ، ۲۸

یووناله Iuvenale «یوونالیس» شاعر لاتین - برزخ ۲۲

یهودا Giuda معروف به «اسخریوطی» **Scariotto** یکی از حواریون دوازده گانه عیسی ،
که بوی خیانت کرد و او را بدست رومیان و یهودان سپرد ، و بدین گناه محکوم
بتحمل سخت ترین عذاب دوزخ شد . - دوزخ ۹ ، * ۱۹ ، ۳۱ ، ۳۴ - برزخ

۸-۹۴-۹۸۰۷۸-۱



بهای دوره سه جلدی:

۶۰۰۰۰ ریال

شابک ۸-۴۴۴-۰۰-۹۶۴ (دوره ۳ جلدی)
ISBN: 964 - 00 - 0444 - 8 (3vol.set)
شابک ۹-۳۳۵-۰۰-۹۶۴ (جلد سوم)
ISBN: 964 - 00 - 0435 - 9 (vol.3)